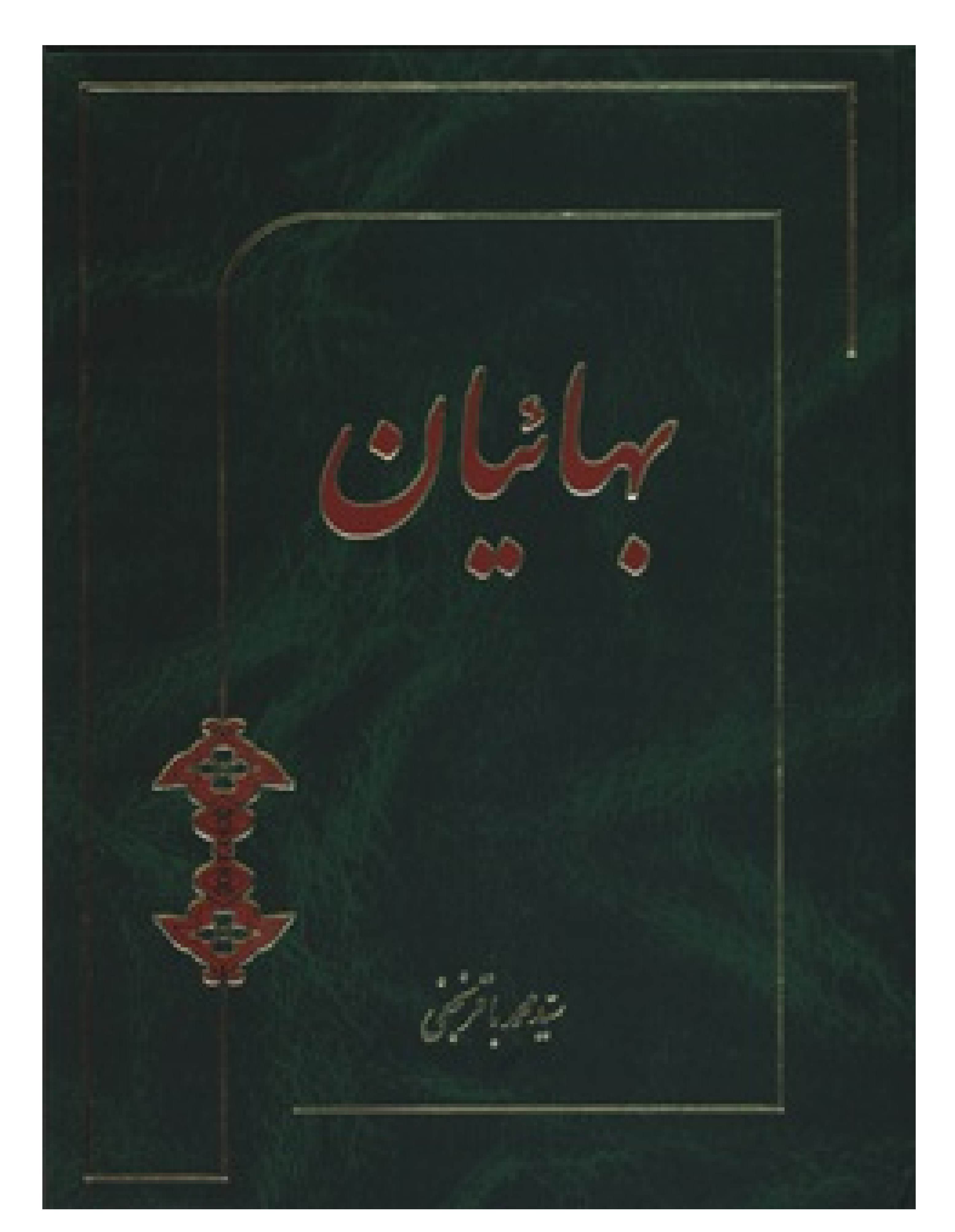

بهائیان
سید محمد باقر نجفی


بسم الله الرحمن الرحیم

بهائیان

نویسنده:

محمد باقر نجفی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بهائیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی محمدباقر، ۱۳۲۵ - ۱۳۸۱.

عنوان و نام پدیدآور : بهائیان محمدباقر نجفی

مشخصات نشر : تهران مشعر ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۸۲۴ ص.: نمونه.

شابک : ۵۰۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۶۳۵-۶۱-۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ قبلی طهوری ۱۳۵۷.

یادداشت : نمایه

یادداشت : کتابنامه: ص. [۷۵۱]-۷۶۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : بهاییگری -- دفاعیه ها و ردیه ها.

موضوع : بابیگری -- دفاعیه ها و ردیه ها.

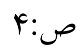
رده بندی کنگره : BP۳۳۰/ن ۳ب ۹ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۶۴

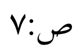
شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۲۶۷۸۷

ص:۱

اشاره







پیشگفتار

مرحوم استاد سیّدمحمد باقر نجفی (متولد ۲۵ دی ماه ۱۳۲۵ خورشیدی در خرمشهر و متوفّای ۲۶ تیرماه ۱۳۸۱ مدفون در حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام) تحصیل کرده رشته اقتصاد و حسابداری و فلسفه و ادبیات، شاگرد مکتب محیط طباطبایی و مرید شیوه انتقادی مجتبی مینوی و دمخور با علامه محمدتقی جعفری و شاگرد فلسفه وی بوده است. وی پس از آنکه از تحصیل در مدرسه فارغ شد، خود به راه افتاد و این بسیار زود و سریع صورت گرفت. مدت های مدید از عمرش را در کتابخانه های مصر و دانشگاه الأزهر مشغول پژوهش در نسخ خطی و آثار هنری- دینی شد. یکی از دست آوردهای آن پژوهشها، انتشار کتاب آثار ایران در مصر بود.

استاد سپس به ایران بازگشت و مشغول کارهای تحقیقی، فرهنگی و هنری شد و آثاری خلق کرد که به حق در ردیف بهترین کارهای پژوهشی، در این دوره از تاریخ ایران بود.

اگر قرار باشد در یک سخن، آثار مرحوم نجفی را تعریف کنیم باید بگوییم: آثار استاد همگی در جهت تحقیق و دفاع از میراث اسلامی- ایرانی است؛ آثاری مانند:

دین نامه های ایرانی، آثار ایران در مصر و بسیاری دیگر.

یکی از ابعاد بسیار عالی و فراموش ناشدنی استاد، علقه او به شخص رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بود؛ به طوری که هرگاه نام آن حضرت بر زبانش جاری می شد، اشک در چشمانش حلقه

می زد و این نشـان می داد که تـا چه انـدازه بـا آن حضـرت پیونـد درونی دارد. به همین دلیـل چنـدین سال متوالی به پژوهش دربـاره جغرافیـای دینی مـدینه منوّره پرداخت که حاصل آن کتاب بسـیار ارزشـمند مـدینه شناسـی بود که در زمان حیاتش دو مجلـد از آن چاپ شد و قرار بود که در ضـمن پنج جلد انتشار یابد. نگاه خریدارانه به این اثر نشان می دهد که کتاب یاد شده تـا چه انـدازه حـاوی تحقیقـات میـدانی و کتابخـانه ای مبسوط مؤلف است، به خصوص که به لحاظ چاپ، از نفاست ویژه ای برخوردار بود و می توان گفت این اثر مانند شخصیت خود استاد، مشتمل بر احساس مذهبی شدید، یک کار هنری شگرف و یک روحیه تحقیقی در حد عالی است. اسـتاد از آن دسته انسان هایی بود که خداوند خیلی چیزها را یکجا به ایشان عطا کرده بود و این کار؛ یعنی مدینه شناسی بازده و تجلّی آن نعمت ها بود که استاد قدردانش هم بود.

اسـتاد نجفی در سالهـای پایانی عمرِ پهلوی، چنـدین اثر که رنگ و بوی نگرش سیاسـی- اسـلامی داشت انتشار داد. یکی سوز مسـلمانی (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۲) بود که با نثری دیکلمه وار، انـدیشه هایی را در باب مفاهیم انقلابی- اسـلامی آن نگاشت. کتاب دیگر او ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن که مرحوم طالقانی و محمدتقی جعفری بر آن مقدمه نوشتند. نیز کتاب اندیشه علمی مذهب که متن پیاده شده سـخنرانی استاد نجفی در دانشکده نفت آبادان بود. اسلام و مارکسیسم اثر دیگر اوست که سال ۱۳۵۴ انتشارات سروش (وابسته به رادیو و تلویزیون ملی ایران) منتشر کرد.

دیگر آثـار وی، پیش از انقلاب عبارتنـد از: بررسـی کوتـاهی از رسـانه هـا، مراکز و سازمـان مـذهبی ایران، (تهران، ۱۳۵۵)، مجموعه گفتـار رادیویی (۱۳۵۳ - ۱۳۵۴، دو مجلـد، ۳۶۲ ص)، خروش حمـاسه هـا به یـاد فـاطمه، به یـاد پیـامبر، به یاد ولایت (شـرکت انتشار، ۱۳۵۱) زنـدگی و اصالت مـذهبی (خرمشـهر، ۱۳۴۹)، متافیزیک مسـیحی (شـرکت سـهامی انتشار، ۱۳۴۶). و برخی از آثـار ایشـان بعـد از انقلاب: خوزسـتان در منابع ایرانشناسـی (طهوری، ۱۳۶۱)، دین نـامه هـای ایران (برلن، ۱۳۶۴) و چندین مقاله و کتاب دیگر.

شایـد بتوان گفت یکی از بهترین آثار ایشان «مصـحف ایران» است که بر اساس بیش از ۱۸۰ نسـخه خطّی ایرانی و در دو جلد همراه با یک ضمیمه در اواخر سال ۱۳۸۲ ه. ش.

به صورت یک اثر هنری جاودان انتشار یافت.

ایشان در شماره ۳۳ فصلنامه میقات حج (پاییز ۷۹) ضمن مصاحبه ای، شرحی از زندگی و کارهای علمی خود را ارائه کرده است.

کتاب بهائیان

آگاهیم که فرقه منحرف و ضالّه بهائیت در طول دوران پهلوی دوم، با حمایت مستقیم عناصر این رژیم و حتی با حمایت شخص پهلوی، به رغم قسمی که در دفاع از مذهب تشیع اثناعشری یاد کرده بود، بسیار رشد کرد. تصور اینکه فردی بهایی با نام هویدا سیزده سال بر مسند نخست وزیر بنشیند، آن هم در دولتی که مدّعی دفاع از مذهب تشیع بود!، بسیار شگفت است؛ اما با توجه به ماهیت خبیث و کثیف پهلوی و اینکه در واقع مشتی رجاله و وابسته در آن دوره بر ایران اسلامی و شیعی حکمرانی می کردند، این امر چندان شگفت نیست. به جز هویدا، دهها تن از سران رژیم، بهایی بودند و با تمام وجود با آگاهی و حمایت خاندان پهلوی به حمایت از بهائیت پرداخته، در جهت ترویج آن تلاش می کردند.

امام خمینی قدس سره، رهبر روشن ضمیر انقلاب اسلامی، با فراست دریافته بود که حامی و بانی اصلی این فعالیت ها، دربار پهلوی است؛ بنابر این، برخلاف بسیاری دیگر، نوک پیکان حمله را متوجه این رژیم کثیف کرد و بحمدالله با سرنگونی آن نظام، بساط تبلیغات آیین پوچ بهائیت هم برچیده شد.

با این حال، در همان روزگار بودند کسانی که با توجه به شدت فعالیت بهائیان، مصمم بودند در برابر تلاشهای تبلیغاتی و علمی آنان بایستند. این کارها بیش از همه تبلیغاتی بود و در این میان، یک کار پژوهشی گسترده که بتواند تکیه گاه تحصیل کردگان و دانشجویان و طلاب باشد و ماهیت این فرقه ضالّه را به لحاظ تاریخی، آن هم به صورت عالمانه نشان دهد، وجود نداشت.

این وظیفه را استاد نجفی بر عهده گرفت. وی مدتها با حمایت برخی از تشکل های اسلامی که اسنادی از این گروه در اختیار داشتند، پشت کرسی تحقیق و تتبع نشست و

سرانجام در سال ۱۳۵۶ ش. موفق به تدوین کتاب بهائیان شد. این کتاب که مانند دیگر آثار استاد، مشحون از پژوهش و دقت است، با تکیه بر متون اصلی و اسناد موثق تدوین شده است. بی شک نه تنها تا آن زمان، بلکه مع الأسف، حتی الآن نیز کتاب جامعی که بتواند روند شکل گیری این فرقه منحرف را نشان دهد، به بازار عرضه نشده و این تنها اثر جامعی است که از زمان شکل گیری مرام شیخیه و سپس براساس آن بابیه و بهائیه نوشته شده و در اختیار است؛ تأسف از این بابت واقعا عمیق است، زیرا در جهان اسلام، ایران به عنوان منشأ این فرقه ضاله شناخته شده و به همین دلیل، لازم است در این باره، به مسؤولیت تاریخی خویش بیشتر عمل کرده و با عرضه کارهای پژوهشی گسترده، ماهیت ساختگی این فرقه را نشان دهد.

اثر استاد نجفی نه تنها به لحاظ نشان دادن تاریچه شکل گیری بهائیت، بلکه به دلیل اشتمال آن بر یک پژوهش جامع درباره شیخیه نیز اثری ارجمند است؛ زیرا در این باب هم، جز چند کار پراکنده، کار جدی صورت نگرفته است.

پس از گذشت سالها از انتشار آن (۱۳۵۶، تهران، طهوری) لازم بود تا این اثر تجدید چاپ شود. این مطلب توسط معاون محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظّم رهبری با استاد در میان گذاشته شد و پس از موافقت، کتاب حروفچینی و برای تصحیح خدمت استاد فرستاده شد. هنوز استاد بیش از نیمی از کتاب را تصحیح نکرده بودند که دست اجل ایشان را از دامان ایران اسلامی گرفت. کار تصحیح دنبال شد و بحمدالله همان گونه که شاهد هستید این اثر ارجمند در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. نشر مشعر مفتخر است که توفیق یافت این رسالت فرهنگی را به خوبی ادا کند و از این بابت، خدای متعال را شاکر است.

رسول جعفریان- مهرماه ۱۳۸۳

مقدّمه مؤلّف

این کتاب نتیجه تحقیقات و کوششی مداوم در طول ۱۵ سال ... که در نتیجه مساعدت بی دریغ دوستداران حقیقت و دلسوزان وطن، تنظیم و نگارش آن ۴ سال به طول انجامید.

فصول مختلف کتاب، به هم پیوسته و مرتبط به هم هستند. مجموعه ای است از موضوعاتی که شناخت هر یک از آنها، مستلزم شناخت دیگری است ... و در این راه مؤلّف را ادعایی نیست، زیرا می داند و معترف است که در این راه بسیارند کسانی که بهتر از او می دانند، و پیش تر و بیش تر از او زحمت بی دریغ کشیده اند.

هدف مؤلّف از تألیف این کتاب:

۱- از نظرگاه علمی، خدمتی است عاجزانه به شناختی بی غرضانه در دو قلمروی تاریخ و عقیده. نه تبلیغ و ردیه.

۲- از نظرگاه فرهنگی، کوششی است برای آگاهی دادن به نسل جوان وطنمان که همواره در جستجوی هویّت فرهنگی خود با استعمار فرهنگی دست به گریبان است.

۳- از نظرگاه اجتماعی، قدمی است کوتاه در راه شناساندن گروهی که به اتکاء منافع خارجی مصمّم به دخل و تصرفاتی در نظام اجتماعی- اسلامی ایران هستند.

۴- به اعتبار سیاسی، گامی است ناچیز در راه افشای محققانه عاملی از عوامل ضدّ ملّی که همواره مورد استفاده گروه های خارجی فشار سیاسی می باشد. تا از این طریق به

وحدت ملّی ایران در پرتو نظام ارزشی اسلام خدشه وارد سازند.

بی شک اگر در این راه لغزشی در صفحات کتاب ملاحظه شود، تعصبی نبوده و اگر خطایی باشد، غرضی نیست.

اساس نظریات، نقدها و تجزیه و تحلیل هایی که مؤلّف در طول تحقیق و تألیف کتاب متحمّل آن شد همانا منابع تحقیقی و موافق بابیان و بهائیان است تا در چهارچوب نظری بهائیت و به محتوای فکری و عملی بهائیان رهنمون شویم.

با سپاس فراوان از الطاف بی دریغ حضرت حجّه الاسلام شیخ محمود حلبی دامت برکاته.

سیّدمحمّدباقر نجفی

کتاب اوّل:

فصل اوّل: شیخیه زمینه ساز بابیّت

الف: شیخ احمد احسائی

اشاره

کتاب اوّل:

فصل اوّل: شیخیه زمینه ساز بابیّت

پیش از بررسی و شناختی کلّی از اصول عقاید شیخیه در خصوص «بابیت» و «نیابت امام»، که اساساً مبنای دعوی «بابیان» است، منطقی به نظر می رسد که به شرح حال و تاریخ زندگانی «شیخ احمد احسائی» مؤسس شیخیه و دیگر جانشینان و مشایخ پس از او «اشارتی» مجمل شود:

الف: شیخ احمد احسائی

به استثنای کتاب «روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات» مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری (۱) و کتاب «قصص العلماء» مرحوم میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (۲) و ده ها مأخذ و کتب متأخرین و معاصرین غیرشیخی، شش رساله و کتاب موثق شیخی

۱- از اکابر علمای امامیه ۱۲۲۶- ۱۳۱۳ ه. ق. استاد مراجع بزرگ شیعه، مرحوم شریعت اصفهانی و سیدابوتراب خوانساری، و سید محمدکاظم یزدی. کتاب روضات الجنات وی، یکی از مهم ترین کتب تراجم و از منابع اصلی کتاب «ریحانهالادب» مرحوم مدرس و «الذریعه» حاج آقا بزرگ تهرانی می باشد.

۲- فقیه، ادیب و از علمای مشهور امامیه، از تلامذه مرحوم صاحب ضوابط «آقا سید ابراهیم موسوی». زندگانیش همزمان با ظهور شیخیه بوده است، و با زعمای آن، خاصه سید کاظم رشتی، مصاحبت هایی داشته و مستقیماً در جریان حوادث ناشی از اظهار دعاوی بابیه بوده است. صاحب تألیفات عدیده که اشهر از همه کتاب «قصص العلماء» است. «ریحانه الادب» ج ۳، ص ۷۸، «الذریعه إلی تصانیف الشیعه» ج ۳، ص ۲۹۸.

در شرح حیات شیخ احمد در دسترس ماست.

اول: رساله ای است به زبان عربی که شیخ احمد، به تقاضای فرزندش «شیخ محمدتقی» در شرح حال خود نگاشته است. این رساله در صفحه ۱۶۶ الی ۱۷۹ از جلد اوّل کتاب: «فهرست» تألیف شیخ ابوالقاسم ابراهیمی بن زین العابدین کریم خان کرمانی، مشهور به «سرکارآقا» (۱۳۱۴- ۱۳۸۹ ه. ق.) چاپ و منتشر شده است.

دوم و سوم: رساله ای است عربی، تألیف «شیخ عبداللَّه»: فرزند شیخ احمد، که محمدطاهر خان بن حاج محمدکریم خان، عموی سرکارآقا، آن را به فارسی ترجمه و در ۹۶ صفحه در بمبئی به سال ۱۳۱۰ ه. ق. نشر داده است. چاپ دوم این رساله به انضمام رساله ی «تذکرهالأولیاء» در محرم الحرام ۱۳۸۷ ه. ق به قطع رقعی و به نفقه بی بی علویه خاندانی، در چاپخانه سعادت کرمان انتشار یافته است.

چهارم: رساله «تنبیه الغافلین و سرورالناظرین» نوشته آقا سید هادی هندی، از شاگردان سید کاظم رشتی است.

پنجم: کتاب «دلیل المتحیّرین» نوشته: سید کاظم رشتی، که متن عربی آن در ۱۳۶۴ ه. ق. سربی با ۱۵۳ صفحه منتشر و ترجمه فارسی آن توسط میرزا رضی، به سال ۱۲۶۱ ه. ق. چاپ سنگی شده است.

ششم: «هدایهالطالبین» نوشته: حاج محمدکریم خان کرمانی، چاپ سنگی بمبئی و ایران می باشد. این کتاب مجدداً با حروف سربی در ۱۸۸ صفحه، به سال ۱۳۸۰ ه. ق، از طرف مدرسه ابراهیمیه کرمان منتشر شده است.

براساس اقوال مآخذ مذکور، شیخ احمد، از اهالی «احساء»، (۱) فرزند زین الدین بن ابراهیم بن قصر بن ابراهیم بن داغر است که در ماه رجب سال ۱۱۶۶ ه. ق. به دنیا آمد.

اجداد شیخ، تا داغر بن رمضان، همگی پایبند مذهب شیعه اثنی عشری بودند و رمضان بن راشد بن دهیم بن شمروخ بن صوله و ... بادیه نشین، مردمی فاقد علم و

۱- نام اقلیمی است در مشرق عربستان سعودی، نزدیک قطیف که مرکز آن دمّام است.

معرفت، و ناآگاه بر طریقه اهل سنت و جماعت عمل می نمودند. (۱)

داغر پس از بروز اختلافاتی با پدرش، ترک وطن نمود، و در «مطیرفی» که یکی از قراء «احساء» است، اقامت گزید. وی پس از مدتی از مذهب اجدادی خود دل برید، و به مذهب شیعه اثنی عشری دل سپرد.

شیخ احمد، از چگونگی پشت سر گذاردن کودکی و نوجوانی خود، به استثنای ذکر مقداری از عواطف رقیق مذهبی و احساسات جستجوگرانه (۲) یادآور می شود که کتاب «اجرومیّه» و «عوامل» را نزد شیخ محمد بن شیخ محسن به انجام رسانده و قبل از آن در حالی که پنج سال از عمرش گذشته بود، قرائت قرآن مجید را آموخته است.

در سال ۱۱۸۶ ه. ق، یعنی پس از آنکه بیست سال از عمرش گذشته بود، ترک موطن نمود وبه منظور کسب معارف وفیض مواهب، عازم کربلای معلی و نجف اشرف گردید. (۳) و در درس و مجالس بحث مشاهیر علمای دینی وقت: مرحوم آقاباقر وحید بهبهانی، (۴)

۱- از این رو شیخ احمد تنها در برابر اسم داغر، اولین جد شیعی خود جمله «غفر اللّٰه لهم اجمعین» را اضافه می کند.

۲- از آن جمله: ۱- «قریه ای که مسکن ما بود اهلش را به ملاهی و معاصی حرص تمام بود ... و من چون برمجالس ایشان می گذشتم، در گوشه ای با اطفال می نشستم. تنم در میان بود و روحم متعلق به عالم بالا». ۲- «طالب خلوت و مایل عزلت بودم و کوه و بیابان را دوست می داشتم». ۳- «از مجاورت خلق و معاشرت ایشان متوحّش و پریشان بودم و پیوسته در اوضاع روزگار فکرت نموده عبرت می گرفتم».- رساله شیخ عبداللّٰه، ص ۴، باب دوّم.

۳- مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص العلماء» می نویسد که: «شیخ احمد در زادگاه خود، بر کتابخانه «ابن ابی جمهور» از اکابر علمای امامیه، احسائی متوفی حدود ۹۰۱ ه. ق. دست یافته بود»؛ قصص العلماء، ص ۳۵، ولی زعمای شیخیه در مورد مطلب مذکور اظهار شک کرده اند. همچنین در شرح احوال ابن ابی جمهور، الکنی والألقاب، ترجمه: محمدجواد نجفی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۴- متولد ۱۱۱۶ ه. ق.، متوفی ۱۲۰۵ ه. ق حدوداً. مشهور به آقا، از اکابر علمای امامیه، علامه ثانی و محقق ثالث و شاگرد مرحوم «سید صدرالدین قمی» شارع وافیه بوده است. مرحوم پدرش از شاگردان مرحوم شیخ جعفر قاضی و ملا- میرزای شیروانی و علامه مجلسی بوده است. مرحوم مغفور آقا، پس از سکونت در بهبهان، مقیم کربلای معلّی شدند و در رواق شرقی حرم مطهر امام حسین علیه السلام مدفون گردیدند. رحمهاللّٰه علیه.

مرحوم آقاسیدمهدی بحرالعلوم، (۱) مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر (۲) ومرحوم میر سید علی طباطبائی (۳)حاضر گشت. (۴) تا اینکه پس از ارائه شرحی بر کتاب «تبصره علامه حلّی» (۵) از جانب مرحوم آقاسیدمهدی بحرالعلوم، مرحوم مبرورآقا سید علی صاحب ریاض، مرحوم مبرورشیخ جعفر بن شیخ خضر و ... به اخذ درجه اجتهاد در روایت و درایت نائل گردید. (۶)

دقت و توجه در متن صورت اجازات، به خوبی نمایانگر مراتب والای فضل و کمال شیخ است. تا آنجا که به تصدیق همگان، شیخ احمد پس از دستیابی به چنین مقامی، کراراً مورد احترام و ستایش قرار گرفته است. و سید، پس از ملاحظه رساله «قدر» (۷) شیخ،

۱- به گفته و تصریح مرحوم مدرس در «ریحانهالأدب»، علامه دهر و وحید دهر، سید محمد مهدی بحرالعلوم متولد ۱۱۵۴ ه. ق.، متوفی ۱۲۱۲ ه. ق حدوداً.، مردمک چشم علمای روزگار، جامع معقول و منقول، از اکابر عصر خود، صاحب کرامات، استاد مسلم مرحوم «آقا سید جواد عاملی» صاحب «مفتاح الکرامه» و مرحوم «سید محمدباقر رشتی».

۲- متوفی ۱۲۲۷ ه. ق.، مشهور به «کاشف الغطاء»، از اکابر علمای امامیه و اعاظم فقهاء و مجتهدین اثنی عشریه و از تلامذه او می توان به مرحوم «صاحب جواهر»، مرحوم «صاحب مفتاح الکرامه» و مرحوم صاحب «هدایهالمسترشدین» اشاره کرد.

۳- متوفی ۱۲۳۱ ه. ق.، معروف به «صاحب ریاض»، فقیه اصولی، متتبع محقق، وحیدالعصر و مرجع اکابرطراز اول وقت و از تلامذه او مرحوم «صاحب ضوابط»، و «شریف العلمای مازندرانی» و مرحوم «حاجی کرباسی» و مرحوم «حاج سید محمدباقر حجهالاسلام» و «ملا محمدتقی برغانی».

۴- «فهرست»، ج ۲، ص ۲۰۳.

۵- «تبصرهالمتعلمین فی أحکام الدین» کتابی است در فقه امامیه، که صدها شرح از جانب فقهای شیعه بر آن نگاشته و منتشر شده است. مراجعه شود به چاپ اسلامیه، تهران، ۱۳۴۸، به اهتمام و انضمام فقه فارسی مرحوم «حاج شیخ ابوالحسن شعرانی رحمه الله». شرح شیخ احمد به نام «صراطالیقین» در مجموعه آثار شیخ: «جوامع الکلم» منتشر شده است. این شرح تنها شرح طهارت از کتاب «تبصره» است.

۶- نکته مهم این است که تاریخ اجازه ایشان که بعضی از شیخیه گفته اند در سن ۲۰ سالگی از مرحوم سید اخذ کرده است، درست نیست و سرکارآقا هم در جلد اول کتاب «فهرست»، صفحه ۲۰۵ متعرض این معنی شده است. با توجه به اینکه تاریخ اجازه ۲۲ ذی الحجه سال ۱۲۰۹ ه. ق. بوده است، در نتیجه سن شیخ در هنگام اخذ اجازه ۴۳ سال بوده است. ۲۳ سال پس از کسب معارف اسلامی.

۷- البته در کتاب «جوامع الکلم»، صص ۱۴۱- ۱۵۰ ج ۲، رساله ای به نام «قدریه» مندرج است که شیخ احمدآن را به خواهش شیخ عبداللّٰه بن دندن در شرح کلمات مرحوم سید شریف نوشته اند. ولی آیا مسائل این رساله، منطبق با همان رساله ای است که شیخ به مرحوم بحرالعلوم داده؟ نمی دانیم!

فضل و کمال شیخ را بسیار ستوده است.

«حاج محمدخان کرمانی»، در کتاب «هدایه المسترشد» (۱) قسمت هایی از صورت اجازات مرحوم مبرور «شیخ احمد دمستانی»، «آقا میرزا مهدی شهرستانی»، «شیخ حسین درازی» «آقا سید علی طباطبائی»، «آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم» و «شیخ جعفر نجفی» را که مدعی است عیناً در نزدشان محفوظ و نگهداری می شود، نقل کرده است.

بی شک ارائه بعضی از آنها، به خاطر توجه بیشتر به تأکید مشایخ عصر نسبت به مقام دینی شیخ، که بعدها یکی از دلایل اساسی تأیید عقاید و روش شیخ از جانب شیخیه به شمار می آید، ضروری است.

صورت اجازه مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

الحمدللَّه علی نعمه المتواتره و آلائه المتکاثره و الصّلوه علی سید أهل الدنیا والأخره محمّد و عترته الطاهره، و بعد فیقول العبد الخاطی ابن محمدعلی الطباطبائی- اوتی کتابه بیمناه و جعل عقباه خیراً من دنیاه-: إنّ من أغلاط الزمان وحسنات الدهر الخوّان، اجتماعی بالأخ الروحانی والخلّ الصمدانی، العالم العامل و الفاضل الکامل، ذی الفهم الصائب والذهن الثاقب، الراقی أعلی درجات الورع والتّقوی والعلم والیقین، مولانا الشیخ أحمد بن الشیخ زین الدین الإحسائی- دام ظلّه العالی-، فسألنی بل أمرنی أن أجیز له ما صحّ لدیّ إجازته و اتّضح علیّ روایته من مصنفات علمائناالأبرار و فقهائناالأخیار بالأسانید المتّصله إلی الأئمه الأطهار وخلفاء الرسول المختار، سیما الکتب الأربعه الشهیره کالشّمس فی رابعه النهار: الکافی والفقیه والتهذیب والاستبصار و سایر کتب شیخ الطائفه المحقّقه، و مروّج

۱- صص ۵۶- ۶۱، این کتاب را حاج محمدخان در رد کتاب «هدیهالنمله إلی مرجع المله» مرحوم «میرزامحمدرضا همدانی» نگاشته است.

الشریعه والطریقه الحقّه، وکتب سیدالمرتضی الملقّب بعلم الهدی، وکتب آیهاللّه العلامه و حجته الخاصّه علی العامّه، و کتب المولیین الرشیدین الشهیدین السّعیدین، وسایر کتب علمائنا المتقدمین والمتأخّرین- رضوان اللّه تعالی علیهم أجمعین- سیما کتب شیخی الرّبانی و والدی الروحانی، مؤسّس مله سیّدالبشر فی رأس المأه الثانیه عشر، خالی العلامه وأستاذی الفهّامه، الأجلّ الأفضل الأکمل مولینا محمدباقر بن محمد أکمل- قدّس اللّه فسیح تربته و أسکنه بحبوبه جنّته- فأجزت له- دام مجده- روایه جمیع ذلک ... الخ.

صورت اجازه مرحوم مبرور آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الّذی رفع درجات العلماء، و جعلهم ورثهالأنبیاء و خلفاءالأوصیاء، و فضّل مدادهم علی دماءالشّهداء، والصّلوه والسّلام علی رسوله المبعوث بالشّریعه الغرّاء والحنفیّه البیضاء محمّد و آله الأئمه الأمناء والقاده الأدلّاء، ما اظلّت الخضراء و اقلّت الغبراء، و انیعت ثمارالعلم فی طروس العلماء، و اترعت کؤوس الفضل من دروس الفضلاء، و بعد فلمّا کان من حکمهاللّه البالغه و نعمه السابغه أن جعل لحفظ دینه و أحکامه علماء مستحفظین لشرایعه و أحکامه، صار یتلقّی الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم أهل العصمه [الحکمه] (۱) والشرف، فبلغوا بذلک أعلی المراتب و نالوا به أتمّ المواهب، و کان ممّن أخذ بالحظّ الوافی [الوافر] (۲) الأسنی وفازبالنصیب المتکاثر الأهنی زبدهالعلماء العاملین و نخبهالعرفاء الکاملین، الأخ الأسعد الأمجد، الشیخ أحمد بن الشیخ زین الدین الإحسائی- زید

۱- شرح الزیاره الکبیره، شیخ احمد احسائی، ج ۱، صص ۲۱- ۲۲

۲- شرح الزیاره الکبیره، شیخ احمد احسائی، ج ۱، صص ۲۱- ۲۲

فضـله و مجده، و علا [أعلى (۱) فى طلب العلى جـدّه- و قـد التمس منّى- أيّده اللَّه تعالى- الإجازه فى روايهالأخبار الوارده عن الأئمهالأطهـار- عليهم سـلام اللَّه آناءالليـل والنهـار- عنّى عن مشـايخى الأعـاظم الأـجلّه و وسـائطى إلى رؤساءالمـذهب والملّه، فسارعت إلى إجابته و قابلت التماسه بإنجاح طلبته؛ لما ظهر لى من ورعه و تقواه و نبله و علاه، فأجزت له وفّقه اللَّه ... الخ.

صورت اجازه مرحوم مبرور شيخ جعفر بن شيخ خضر

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم

والحمـد للَّه ربّ العالمين، الحمـدللَّه الـذى أبرز أنوارالوجود من ظلمات العـدم، و أبان بتغير العالم أنّه المتفرّد بالأزليّه والقدم، و جعـل دين نبينـا محمـد- صـلّى اللَّه عليه و آله- من بين الأديـان كنارٍ على علم، و ختم به الأنبياء و بأمّته ختم تمام الأمم، و أيّـده بالمعجزات الظاهرات بين العرب و العجم، و نصره بالآيات الباهرات المسمعات أهل السمع والصمم، و بعلىّ حجهاللَّه الراقى على أشـرف كتفين بأشرف قدم، و آله الذين تشرّفت بهم بقاع مكه والبيت و الحرم- صلّى اللَّه عليهم ما خضع خاضع أو خشع خاشع من خشـيه بارى ءِ النّسم- أمّا بعـد فإنّ العالم العامل والفاضل الكامل، زبـده العلماء العاملين، و قـدوه الفضـلاء الصالحين، الشـيخ أحمـد ابن المرحوم المبرور الشـيخ زين الـدين؛ قد عرض علىّ نبذه من أوراق تعرّض فيها لشـرح بعض كتاب تبصـره المتعلمين لحجهاللَّه على العالمين، و رساله صنّفها فى الرّد على الجبريّين، مقوّياً فيها لرأى العدليّين، فرأيت تصنيفاً رشيقاً قد تضمّن تحقيقاً، و تدقيقاً قد دلّ على علوّ قدر مصنّفه و جلاله شأن مؤلّفه، فلزمنى

۱- شرح الزياره الكبيره، شيخ احمد احسائى، ج ۱، صص ۲۱- ۲۲

أن أجیزه بعد ما استجازنی أن یروی عنّی ما رویته عمّن أجازنی، کشیخی زبدهالأوایل والأواخر، مشیّد دین الصادق والباقر، أستادالکلّ فی الکل، مولانا المرحوم آقا محمدباقر و شیخی أستادالجمیع علی الأطلاق و فریدالعصر فی جمیع الآفاق مشیّد مذهب أهل العدل فی رأس المأتین بعد الألف من هجره سیدالثقلین، السید مهدی الطباطبائی- لا برح الزمان بأیام وجوده مزهراً، والکون ببقاء جنابه فرحاً مستبشراً- عن مشایخهم الأعلام حتی تتّصل السلسله بالأئمه المعصومین- علیهم أفضل الصّلوه والسّلام- و لا سیّما ما فی الکتب الّتی علیها المدار، من الکافی والتهذیب والفقیه والاستبصار، و کذا ما فی الوسائل والبحار ... الخ.

شیخ احمد احسائی، پس از شیوع بیماری طاعون (۱) در عراق، به موطن خود بازگشت. و مریم بنت خمیس آل عصری را به نکاح خود درآورده، چهار سال در بحرین اقامت گزید. و پس از وفات فاطمه بنت علی بن ابراهیم، جده فرزندش «شیخ عبداللّه» عزم عتبات نمود. پس از مراجعت در محله «جسرالعبید» بصره توقف کرد. از آنجا به «ذورق» رفته، پس از سه سال توقف، در سال ۱۲۱۶ ه. ق. در حالی که «وهابیان» (۲) در کربلا

۱- در کتاب «مکتب شیخی» نوشته «هانری کربن»، ترجمه دکتر فریدون بهمنیاربه ص ۲۸ اشتباه نوشته شده است: «در ۱۲۰۹ ه. ق. وبای شدیدی به این اقامت خاتمه داد» طاعون، صحیح است نه وبا.

۲- مرحوم «آقا سید محمدجواد عاملی» از اکابر علمای امامیه که خود شاهد حمله وهابیان بوده است می نویسد: در سال ۱۲۱۶ ه. ق. روز عید غدیر به مشهد حسین علیه السلام غارت بردند. مردان و کودکان را کشتند. اموال مردم را گرفتند و در بی احترامی نسبت به آستان مقدس زیاده روی کردند و آن را ویران ساختند و از ریشه درآوردند. «مفتاح الکرامه» خاتمه ج ۵، ص ۵۱۲، و دکتر عبدالجواد کلیددار که خود کربلایی است می نویسد: «سعود» پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید. و کشتار سختی از مدافعین و ساکنان آن نمود .... سپاه وهابی چنان رسوایی در شهر به بار آوردند که به وصف نمی گنجد. امیر سعود پس از آنکه از کارهای جنگی فراغت یافت، به طرف خزینه های حرم متوجه شد. هرچه در آنجا یافت برداشت. «تاریخ کربلا و حائر حسین»، ترجمه صدر هاشمی، ص ۲۰، «تاریخ المملکه العربیه السعودیه» ج ۱، ص ۹۷، «روضهالصفای ناصری» ج ۹، ص ۳۸۱، و «اربعه عشرون من تاریخ عراق الحدیث» ص ۲۳۳.

قتل و غارت می کردند. به بصره بازگشت. و از آنجا به خاطر دوری از مردم به یکی از قراء بصره به نام «حبارات» پناه جست و باز به بصره برگشته، از آنجا به قریه «تنویه» نقل مکان داد. که محیط آنجا هم موافق طبع نیافتاد و در سال ۱۲۱۹ ه. ق. به قریه ای به نام «اصفاوه» به سفارش عبد المنعم بن سید شریف جزائری که از مشاهیر آن منطقه بود عزیمت نمود و آنگاه به قریه ای از قراء واقع بر شعبه ای از شعب شط فرات موسوم به «شطالکار» سپس به «ذورق». آنگاه به بصره و پس از آن عتبات را محل اقامت نمود، تا اینکه تصمیم گرفت جهت زیارت مرقد امام رضا علیه السلام هشتمین امام شیعیان به ایران سفر کند.

۱/ الف: در دربار قاجاریه

در سال ۱۲۲۱ ه. ق. شیخ احمد بر سر راه خود، در حالی که ۵۴ سال از عمرش می گذشت، عازم یزد گردید. و طبق تأیید همه محققان شیخی و غیر شیخی ورود شیخ احمد از جانب علمای امامی مذهب یزد که از سوابق تحصیلی و اجازات روایتی او کم و بیش آگاه بودند، با استقبال و احترام همراه بود. ولی شیخ احمد با وجود اصرارهای مکرر اهالی یزد، ترک یزد کرد. و با قبول وعده بازگشت عازم مشهد شد. سپس در مراجعت به یزد، به گفته «شیخ عبداللَّه»: «چون ایشان را (منظور مردم یزد) لایق و شایق دید، اجابت فرمود، بعض عیال را به مصاحبت علی و سید صالح و خلیفه بن دیرم از راه شیراز و بهبهان و ذورق روانه بصره کرد. و خود با یکی از زوجات و سید حسین در یزد اقامت گزید و بنای دعوت نهاد ... (۱).

در اندک مدتی بر اثر تبحر و دقتی که در طرح مسائل دینی از خود نشان می داد، در مدارس علوم دینی ایران، مشهور و زبانزد اهل علم گردید.

فتحعلیشاه قاجار، چون از شهرت شیخ احمد مطلع شد، و شاید به خاطر این که قبل از دستیابی شیخ به زعامت دینی شیعیان، او را موافق حال کند و زمینه دوستی را قبل از به اقتدار رسیدن فراهم سازد، اظهار اشتیاق نمود که به هر نحوی شده است، شیخ را البته

۱- «شرح احوال»، ترجمه محمدطاهرخان، ص ۲۳.

برای دیدن و در عین حال وابسته به دربار خود کردن که سیاست داخلی درباریان قاجار در قبال همه بزرگان اهل دین مقتضی آن بود، به سوی تهران دعوت کند. و خود نامه ای به این مضمون خطاب به شیخ احمد نگاشت:

«اگرچه مرا واجب و متحتم است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرّف شوم، چراکه مملکت ما را به قدوم بهجت لزوم خود منور فرموده لکن مرا به جهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم، لااقل باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادیی است غیرذی زرع و از ورود این قشون اهل آن ولا، البته به قحط و غلا مبتلا خواهند گشت، و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخط پروردگار نیست. والّا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم، چه جای آنکه نسبت به آن بزرگوار تکبّر ورزم و پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را به قدوم میمنت سرافراز فرموده فَبِهَاالمطلوب والّا خود به ناچار اراده دارالعباده خواهم نمود ...». (۱)

در منابع معتبر طریقه دینی شیخیه، از این نامه تلویحاً به عظمت، و یکی از نشانه های والایی شخصیت شیخ قلمداد کرده اند (۲) مضافاً این که نامه های فتحعلیشاه را که حاوی مقداری سؤالات دینی است، مزید بر این امر نموده اند.

باتوجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان فتحعلیشاه قاجار، و نفوذ مأموران خارجی و دست اندازی روسیه و انگلیس و فرانسه و عثمانی به سرحدات ایران، آنهم در سال ۱۲۲۳ ه. ق.، که مخاصمه و جنگ های شدید با سرداران روسی از جمله «کدویچ» در ماجرای «ایروان» و «نخجوان»، فتحعلیشاه قاجار طی نامه ای (رمضان ۱۲۲۳ ه. ق) سؤالاتی خدمت شیخ احمد احسائی مطرح کرده که همراه با پاسخ شیخ در رساله ای که بعدها به نام «خاقانیه» (۳) نامیده شده، از طرف مدرسه دینی شیخیه در ایران چاپ و منتشر شده است. در رساله مذکور سؤالات! فتحعلیشاه را چنین می خوانیم:

۱- «شرح حال»، ص ۲۴، کشکول حاج سید علی حسین یزدی میبدی، ص ۲۰۹، مشارإلیه از تلامذه فاضل اردکانی و شیخ العراقین شیخ عبدالحسین تهرانی بوده است.

۲- از جمله کتاب: «هدایهالطالبین»، ص ۳۹.

۳- این رساله در جلد اول کتاب «جوامع الکلم»، ص ۱۲۰- ۱۳۰، و در «فهرست»، ص ۳۰۳، چاپ شده است.

۱- استفسار از کیفیت نکاح اهل جنّت.

۲- اهل جنّت بیش از چهار زن عقدی می توانند تزویج نمایند یا نه؟

۳- استفسار از احوال مختلفه که بر انسان وارد می شود از قبیل حزن و سرور و اقبال بر طاعات و معاصی و حال آنکه سبب ظاهری ندارد؟

۴- سؤال از کیفیت موت و مفارقت روح و نزول در جنت مثالی که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی؟

۵- تنعّم جنت مثل تنعّم دنیاست یا طور دیگر است؟

و در سال ۱۲۳۴ ه. ق، در رساله «سلطانیه» (۱) سؤالات فتحعلیشاه را چنین می خوانیم:

۱- سؤال از تفاضل میانه ائمه اطهار علیهم السلام و تعیین فاضل و مفضول ایشان؟

۲- سؤال از مراتب نبوت و ولایت و آنچه متعلق به اینها است.

«شیخ احمد» ضمن پاسخ به این سؤالات و سؤالات شاهزاده «محمدعلی میرزا دولتشاه» (۲) نسبت به دربار قاجار عنایت خاص ابراز داشته و مدح و ثنای از آن را به حدّی فزونی بخشیده که فحوای کلام تملّق و گزافه گویی را آشکارا نشان می دهد از جمله:

۱- در «رساله سلطانیه» جلد دوم، «جوامع الکلم» صفحه ۲۴۴ خطاب به فتحعلیشاه قاجار چنین می نویسد:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطاهرین. أمّا بعد فیقول العبد المسکین احمد بن زین الدین احسائی: أوردت علیّ من ناحیه الرفیعه السامیه، و الجهه المنیعه العالیه، ناحیه الجناب المکین، عزالمؤمنین و حامی المله والدین، طالب الحق والیقین، مسفرالملوین، و قرهالعین،

۱- این رساله در ۵ صفحه در کتاب «جوامع الکلم» ج ۲، ص ۲۴۵، چاپ شده است و در کتاب، «فهرست»، ص ۳۰۴.

۲- متخلص به دولتشاه، پسر بزرگ فتحعلیشاه قاجار از زن گرجی او است ۱۲۰۳- ۱۲۳۷ ه. ق. وی پس ازعباس میرزا نایب السلطنه پسر چهارم فتحعلیشاه، رشیدترین اولاد او است «رجال ایران»، ج ۳، ص ۴۳۰.

وجامع كلّ زين، سلطان البرّين و خاقان البحرين، حافظالأمان و مارس أهل الإيمان، عالى القدر و الشأن، و سامى الرّقبه والمكان، السّلطان بن السّلطان بن السّلطان والخاقان ابن الخاقان بن خاقان السلطان، فتحعلى شاه، شدّاللَّه عضده، و هزم اللَّه به جنودالكافرين والمنافقين، و شرّداللَّه بما يمدّه من النّصر جيوش المعتدين، و شيّد بنيان سلطنته بالإمداد والتحصين، و مدّاللَّه ظلال عزّه و نصره على جميع المؤمنين، بحرمه الميامين و خيرالخلق أجمعين محمد و آله الطاهرين- صلواهاللَّه عليهم أجمعين- آمين ربّ العالمين.

۲- در رساله «خاقانيه» رساله پنجم، «جوامع الكلم»، جلد اول، صفحه ۱۲۰، خطاب به فتحعليشاه قاجار مى نويسد:

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للَّه رب العالمين، و صلّى اللَّه على محمّد و آله الطّاهرين. أما بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائى: انّ حضره جناب العالى الشأن الوثيق الأركان، حاوى السلطنتين: سلطنه العقل و الفهم و سلطنه الملك والسلطان، و فخرالملوك الرياسه والسلطان، و فجرالنور إذا استبان، معزّالمؤمنين ببسطالإحسان، و مذلّ كلّ متمرّد فتّان، ظلّ اللَّه على عباده المؤمنين بالأمان و حصنه المنيع البنيان، الحافظ لحوزه هذه الدّين عن استيلاء أهل الأديان، و حافظالإسلام والإيمان، المحفوظ بعين الملك الديّان من شرّ كلّ جبار و شيطان، من مردهالإنس والجانّ، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلى شاه، الممدود بالنّصر من مددالرّحمن، أدام اللَّه دولته و خلّد سلطنته و حفظه، و ألقى فى قلوب العباد محبّته و رفع على الملوك رتبته، ألّلهم فكما وهبت له

الحکمتین: حکمهالفطنه، و حکمهالسلطنه، فهب له من فضلک فی هذه الدنیا طول البقاء، و مکّنه فی الأرض کما یشاء، واجعل به عندک حسن اللقاء، و توّجه بتاج النّصر من مدد قوتک القاهره، و ألبسه جمال هیبتک الباهره، واجعل عاقبته إلی نعیم جنهالدنیا و نعیم جنهالآخره، فإنّ ذلک علیک سهل یسیر، و أنت علی کلّ شی ءٍ قدیر و بالإجابه جدیر، آمین ربّ العالمین.

۳- در رساله «مسائل فقهیه»، جلد دوم، «جوامع الکلم» صفحه ۲۲، خطاب به شاهزاده محمدعلی میرزا چنین می نویسد:

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للَّه ربّ العالمین، و صلّی اللَّه علی محمّد و آله الطّاهرین. أمّا بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین الإحسائی: انّه قد وردت إلیّ مسئله شریفه، تشتمل علی أبحاث لطیفه من الجنّات، العالی الشأن، شدید الأرکان، عضدالدوله الغرّاء و رکن السلطنه الزهراء، حلیف السعاده و جلیل الرفاده، المحترم الأعظم و الأجلّ الأکرم، ذی الطالع المسعود الأشمّ، الأمیرزاده محمد علی الشاهزاده زاده اللَّه إرفاده و أجزل إمداده بنصره و تأییده، و مدّ ظلاله و شفقته و رأفته علی عباده، و أحیی بماء تعطّفه و برکه شفقته میت بلاده، إنّه علی کلّ شی ءٍ قدیر، و بالإجابه جدیر، و هی قوله الشریف، أصلح اللَّه أحواله و بلّغه من الخیرات مآله فی مبدئه و ماله آمین.

۴- در رساله «صومیّه»، جلد دوم، «جوامع الکلم»، صفحه ۱، خطاب به شاهزاده محمد علی میرزا چنین می نویسد:

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للَّه ربّ العالمین، و صلّی اللَّه علی محمّد و آله الطّاهرین، أمّا بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین الإحسائی: أنّه قد أمرنی من یجب علیّ

طاعته، و تلزم علىّ إجابته، و هو ذو الشأن الرفيع، و العزّ المنيع، و الرأى البديع، معزّالدّين و ناصرالمؤمنين، مرغم أنف الباغين، و كاسر شوكهالمعتدين، الركن الأقوى للدوله الزّاهره، و العضد الأعلى للسّلطنه المنيره الفاخره، ذى الذّكر المستطاب لدى أولى الألباب، و نسل الأماجد الأنجاب، حليف السعاده، و كعبهالإفاده، ابن السلطان ابن السلطان، و نجل الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمدعلى الشاهزاده أدام اللّٰه إمداده و نصر أجناده، و رفعه على أعلى مراتب العزّ والشّرف و زاده، آمين ربّ العالمين، أمرنى لعالى همّته، و عظيم عزيمته، خلّداللّٰه دعائم دولته بما يتعلّق بأمر آخرته، أن أكتب فى قصّه أحكام الصيام.

۵- در رساله «عصمهرجعت»، جلد اول، «جوامع الكلم»، رساله دوم، صفحه ۱۴، شاهزاده محمدعلى ميرزا را چنين خطاب مى كند:

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّٰه جزيل النّعم و الآلاء، و جميل الإفضال والعطاء، و حسن البلاء و جليل العظمه والكبرياء، و صلّى اللّٰه على محمد و آله النبلاء، الذين خصّهم بالعصمه والولاء، و جمّلهم بأكمل الثناء، و جعلهم ملوك الدنيا والآخره والأولى، و صلّى اللّٰه عليه و عليهم مادامت الأرض والسّماء، أمّا بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائى: أنّ حامى حوزهالمسلمين و ناصرالدّين و معزّالمؤمنين، العضداليمنى للسلطنه البهيّه و الرّكن الأقوى للدّوله السنيّه، حليف السّعاده و جليل الإفاده و رافد الرفاده، كعبهالكرم و حزم الشيم و المولى المحترم، الشاه بن الشاه بن الشاه محمد على ميرزا الشاهزاده، ادام اللّٰه تأييده و إمداده و أشاد نصره و إفاده و أيّده بالنصر هو و أجناده، و حفظه هو و أولاده، و سدّده و سدّد له نظام دولته على ما أحبّه و

أراده، و أصلح بما تقرّبه عینه معاده، و ختم أحواله و أعماله بالسعاده، إنّه سمیع الدعاء، لطیف لما یشاء، و هو علی کلّ شیء قدیر، و بالإجابه لمن دعاه جدیر، رحم اللّه من قال آمین، فإنّ فی ذلک صلاح الدّنیا والدّین، قد أمر محبه و داعیه أن ...

۶- در رساله «شاهزاده محمود»، جلد اوّل، «جوامع الکلم» صفحه ۲۰۰، شاهزاده را چنین خطاب می کند:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین، و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطّاهرین. أمّا بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین المُطیرِفی الإحسائی الهجری: أنّ الجناب العالی الشامخ، و العلم الجالی الباذخ، رکن الدوله الرکین، و عضدالسلطنه المتین، کعبهالوافدین، و عزّالدّین و ناصرالمؤمنین و ملجأ المضطرّین، حلیف السّعاده و عظیم الرفاده المحترم، محمود الشّاهزاده أدام اللّه علیه إمداده، و أنعم علیه زاده، و بلّغه فی الدارین مراده، بحرمهالمیامین محمّد و آله الطاهرین.

تمامی این اسناد تاریخی نشان می دهد که «تملق گویی» شیخ، نسبت به فتحعلیشاه و شاهزادگان قاجار یک شیوه همیشگی بوده است. و درواقع یکی از دلایل این مسأله که به تصریح مرحوم میرزا محمد تنکابنی در صفحه ۴۲ کتاب «قصص العلماء»: «شیخ احمد در هر بلد مطاع و ممجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت ...».

بعدها مشایخ شیخیه کرمان، در مدح صاحبان قدرت قاجاری، شیوه افراط در مدح را تقلید کردند. تا به این مناسبت، موقعیت اجتماعی خود را به اتکای قدرت های محلی و کشوری وقت، تثبیت، از این طریق مصالح دنیوی خود را تحکیم بیشتری بخشند، با رعایت بی طرفی باید گفت در غیر این صورت و با حسن نظر، پاسخ این سؤال چه خواهد بود؟

دلیل ارتکاب به چنین تملق گوییهای خلاف واقع چه بوده است؟

جهت اثبات این مسأله که مشایخ شیخیه ... شیوه شیخ را دنباله روی و تقلید کردند، به ذکر نمونه هایی از چنین تقلیدی مصلحتی، توسط «حاج محمدکریم خان» سوم رئیس سلسله شیخیه کرمان بسنده می کنیم:

۱- وی در رساله «ناصریه»، صفحه ۲۹۷، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی»، چاپ اول، مدرسه ابراهیمیه کرمان، می نویسد:

«... چون در زمان سعادت قران دولت جاوید مدت اعلی حضرت ظل اللّٰه، پادشاه دین پناه؛ اعنی سلطان عدالت گستر و خاقان عطوفت سیر، حامی حوزه اسلام و مسلمین، مشیّد ارکان ملت و دین، مؤسس بنیان مذهب و آئین، جامع هردو ریاست یعنی سیف و قلم و مالک هردو سیاست یعنی علم و عَلَم، عزت بخشای اهل ایمان و وفاق و ذلت قرای اهل طغیان ونفاق، کشت زار آمال مؤالف رابارنده سحاب گهرریز و روان بدسکال مخالف را سوزنده شهاب شررخیز، معدن فضل و کرم و منبع حزم و هِمَم، دادگر شهریار باعدل و داد و کرم گستر کامکار عطوفت نهاد، السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ابوالفتح والنصر والظفر ناصرالدین شاه غازی، رفع اللّٰه الولایه سلطنته و شیّداللّٰه بنیان مملکته، و نصراللّٰه أعوانه فی الدین والإیمان، و خذل من عاداه من أهل الشرک والطغیان، و أمضی سیفه علی هامات المنافقین، و أیّد به المله والدین بحق محمد و آله الطاهرین، علیهم صلوات المصلّین. از غایت رأفت و عطوفت که منظور نظر والا همت ایشان بود تا هرگروهی از خرد و بزرگ آن نهال عنایت را در ظل عطوفت آسوده و هر قومی از وضیع و شریف آن کهف کفایت را در کنف رأفت و رحمت غنوده باشند ...».

۲- حاج محمدکریم خان، در زمانی که «انگلیسی ها» به بندر بوشهر کشتی جنگی آورده، قشون پیاده می کردند، به دستور ناصرالدین شاه قاجار، رساله ای در جهاد با اعدای مسلمین تألیف و تصنیف کرد که آن را «ناصریه» نام نهاد. (۱) حاج محمدکریم خان در این رساله به خاطر اظهار تملق، از قدرت سیاسی و نظامی حکومت ناصرالدین شاه در مقابل

۱- «نظری به قرن بیستم»، ص ۳۲

نفوذ انگلیسی ها در «ایران و هند» به گزافه یاد کرده، در صفحه ۲۹۸، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی» (چاپ اول، چاپخانه سعادت، کرمان)، آن را توصیف می کند:

«طایفه کفره انگلیس از مدارای اولیای دولت قاهره آن حضرت مغرور خاسته و جسور گشته، اندیشه اغتشاش مملکت ایران- صانهااللّٰه عن طوارق الحدثان- را به خاطر گذرانیده است. عدوان و تطاول به بندر ابوشهر بازداشتند و اندازه خویش از دست بگذاشتند و در زمانی که از کثرت امن و امان خطه ایران به حفظ ثغور حاجت نبود و از این جهت بندر ابوشهر خالی از جنود مسعود وآنگهی که طایفه انگلیس در وثاق عهد و میثاق شاهنشاه آفاق بودند و علی الاتّصال به دولت خواهی و اخلاص ورزی اظهار ارادت می نمودند، مکر وشید و غدر وکید آغاز نهاده، خویش را به نقض عهد و میثاق و شقاق و نفاق به نزد جمیع اهل دول رسوا و مفتضح ساختند و بدین مکر و دخل در نزد همه اهل دول معروف گردیده و مورد طعن و لعن، آمده بغتتاً از خلیج فارس بیرون آمده، بندر ابوشهر (۱) را متصرف شده و غافل از اینکه سلطان ایران و شهنشاه زمان اگر تا کنون با آن فرقه دون مدارا فرموده، از غایت رأفت و رحمت بوده و محض آنکه جمیع فرق از نکوخواهان و بداندیشان در کنف رأفت و رحمت ایشان بیاسایند و اگر بنای انتقام و زیر و زبر کردن بنیان آن قوم طغام باشد به اندك اشارت امنای دولت قاهره آن حضرت خاك بنیاد دولت ایشان را به آسمان رسانیده و استیلاـ و شکوه آن گروه را از سرحد ایران بلکه مملکت هندوستان، دوان دوان به سامان اصلی ایشان می رسانند چنانکه مقاومت نیارند و مخاصمت نتوانند. چنانکه بسیاری از بلاد مشهوره روی زمین سابقاً سلاطین اسلام را از در طاعت و تمکین در زیر نگین بود ....

امروز مسلمین همان مسلمین اند؛ بلکه هزار نوبت قوت ایمان و دین ایشان زیاد گشته و مکنت و ثروت ایشان از پیش در گذشته و مرایشان را- بحمداللّٰه الملك المنان- سلطانی است دین پرور و معدلت گستر و از هر جهت با ثروت و شوکت و مکنت و قدرت و همین قدر که رأی جهان آرایش قرار گیرد و به خاطر مبارکش بگذرد به اسهل وجهی سرحد ایران بلکه ناحیه هندوستان از لوث آن بی دینان پاك خواهد شد ...».

۱- بندر بوشهر.

۳- همچنین، در صفحه ۳۰۱ از «رساله ناصریه» می نویسد:

«سلطان ایران مروّج مذهب و آیین است نه تارك ناموس ملت و دین و اولیای دولت ایران یك رنگ و صداقت شعارند، نه هوس پیشه و غدار و ...».

۴- در کتاب «سلطانیه»، صفحه ۳ (چاپ دوم، مدرسه ابراهیمیه کرمان) خطاب به «ناصرالدین شاه قاجار» می نویسد:

«سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان، مالك داد و کرم و مجد و شأن و صاحب عزم و همم فضل و احسان، اصحاب غوایت و ضلالت و طغیان، آسمان فخامت و شهریاری، آفتاب شهامت و کامکاری، منبع بینش و کیاست و جامع انواع ریاست و سیاست، السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان، شاهنشاه اسلام پناه، ابوالمظفر اعلی حضرت ناصرالدین شاه غازی- ادام اللّٰه ایام سلطنته و شیّد بنیان مملکته مادامت السنه واضحه المنار و المله لایحه الاثار- که از آغاز سلطنت تا حال پیوسته در پنهان و آشکار، اعوان دین مبین را بر سر تأییدند و مبانی اسلام و آئین را از پی تشیید. در این اوقات خجسته ساعات از بعضی امنای دولت بهیّه و معتمدان سلطنت علیه حسب الإشاره اعلی حضرت شهریاری- خلّداللّٰه ملکه و سلطانه و رفع رایات عزّه و أفاض علیه برّه و احسانه و أکمد أعدائه بتشیید مبانی دولته و اقناهم عن بسیط الأرض بسیف سلطنته- ملاطفت نامه ای رسید که پس از اظهار مراحم بیکران و مکارم بی پایان این خادم دولت اسلام و دعاگوی ملت سادات انام علیهم السلام را به اشاره اعلی حضرت پادشاه ظل اللّٰه روحنا فداه، امر فرموده بودند که به طور اختصار کتابی تصنیف نمایم در اثبات نبوت خاصه ...».

مآخذ شیخی متفق القولند که شیخ احمد نسبت به اجابت دعوت فتحعلیشاه، ضمن اظهار اکراه، تصمیم گرفت که ترك دارالعباده یزد، کند از طریق شیراز عازم وطن اصلی خود، عتبات عالیات شود.

مردم دارالعباده یزد، چون از تصمیم شیخ آگاهی یافتند در صدد امتناع برآمدند و به گفته شیخ عبداللّٰه: پس از مذاکره با اشراف و اعیان یزد، شیخ احمد ابراز داشت که: «اگر در پاسخ نامه فتحعلیشاه عذری آورم، خود خواهد آمد و مفاسد مترتبه واقع شود. و اگر

وعده رفتن دهم سرمای زمستان مانع». (۱)

بر این اساس، بیان این مسأله که شیخ عبداللّه نوشته است: «چون ملاحظه مکتوب فرمود کار بر آن بزرگوار دشوار گشت، چاره آن دید که سرخویش گیرد و راه وطن درپیش». قابل تأمل می شود! زیرا شیخ احمد مسأله سرما و صعوبت سفر در زمستان را مطرح کرده است، نه اینکه تماس با دارالخلافه خلاف عقیده و الهامات دینی اوست. و اگر بگوییم که طرح این مسأله به اصطلاح اعیان و اشراف یزد، بهانه ای بوده است، آیا به اعتبار تحقیق، عذر بدتر از گناه نیست؟ مگر آنکه این قول سید کاظم رشتی را قبول کنیم که می نویسد: «گماشتگان سلطان در یزد خدمت شیخ احمد اظهار داشتند که با وجود اشتیاق و خواهش مجدد در صورت عدم اجابت سلطان، بیم مضرت هست. پس زمانی که این را شنید عزیمت تهران کرد». (۲) در چنین صورتی، که از ترس از حکومت و گماشتگان، و علی رغم میل باطنی اش مجبور به عزیمت به تهران می شود. چرا آنقدر مدح فتحعلیشاه می کند و او را حافظ اسلام و ایمان از شر جباران می خواند؟! و آیا این با ساحت معنوی شیخ که مورد تأکید خاص شیخیه و عالم شیعیان هم عصرش است، مغایرتی ندارد؟!

از سوی دیگر وقتی «میرزا علیرضا» نامی که از فضلای یزد بوده، متعهد می شود که به نحوی اسباب مسافرت شیخ احمد را به دارالخلافه فراهم سازد که سرما و زمستان وجود ایشان را نیازارد، شیخ احمد بی آنکه دیگر نظری دهد و یا بهانه ای عنوان سازد، قبول عزیمت کرده و یزد را به سوی تهران ترک فرمود!

در تهران آنچه که مسلم است فتحعلیشاه قاجار نسبت به شیخ از هیچ احترام و بزرگداشتی دریغ نداشت. با این همه کتب شیخی و غیرشیخی روشن نمی کند که چرا بعد از ایامی کم، به گفته شیخ عبداللّه: «خاطر مبارک از توقف و اقامت گرد ملالت گرفت»؟ (۳)

آنچه مسلم است شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی

۱- «شرح حال»، صفحه ۲۵.

۲- «دلیل المتحیرین»، ترجمه فارسی.

۳- «شرح حال»، ص ۲۵.

دربار قاجار بهره مندی زیادی داشته است. و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعاوی شیخ که: «هروقت اراده می کنم، به حضور ائمه اطهار مشرف می شوم»، (۱) چگونه سازش داشت؟!

توجه اساسی به این پرسش، نیاز به توضیح بیشتری دارد.

شیخ احمد، در رساله ای که شادروان میرزا محمد تنکابنی از آن در «قصص العلماء» یاد کرده، می نویسد: «من در اوایل به ریاضات اشتغال داشتم. پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یکجا جمع بودند. پس من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هروقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید آن جناب این اشعار را فرمود که بخوان ... پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد می کردم در عالم رؤیا به دیدار او مشرّف می گشتم و حلّ عویصات مسائل از ایشان می نمودم ...». (۲) با چنین مقامی از مراتب کمال معنوی است که به دربار قاجار آمده و بی آنکه توجه به نادرستی چنین معاشرتی داشته باشد، از مزایای زندگی درباری به قدری استفاده می جست که خود صریحاً عواقب آن را چنین یاد کرد: «تا آنکه مرا گذار به دیار عجم افتاد. با حکام و ملوک آن بلوک معاشر شدم. و اعتیاد به البسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم.

پس آن حالت اوّلی از من مسلوب گشت و الحال کمتر ائمه را در خواب می بینم». (۳)

به هر صورت شیخ علی رغم تمایل فتحعلیشاه، تصمیم می گیرد تهران را ترک کند. و برای این که شاه قاجار را قانع کند که عدم اقامتش در تهران به نفع صاحب مقام سلطنت است، به روایت شیخ عبداللّٰه چنین به عرض قبله عالم می رساند:

۱- «قصص العلماء»، ص ۳۷.

۲- همان. این رساله به خط پدر میرزا محمد تنکابنی است، و شیخ عبداللّٰه شرح این خواب را از زبان پدرش شیخ احمد احسائی در صفحه ۱۱ و خود شیخ احمد آن را در رساله ای که در شرح حال خود نوشته است ذکر کرده است. و سرکار آقا در کتاب «فهرست»، در صفحه ۱۷۳ از آن یاد کرده است، که با آنچه مرحوم میرزا محمد تنکابنی آورده است کلًا مطابقت دارد.

۳- قصص العلماء، ص ۳۷.

«اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود. سبب پرسید، فرمود: آیا با احترام و عزت بایدم بود یا خواری و ذلت؟ عرض کرد بالبداهه: با کمال استقلال و عزت و جلال باید زیست و ما را رضایی جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست فرمود: سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند. و چون رعیت مرا مسموع الکلمه داشتند در همه امور رجوع به من نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است. چون در محضر سلطنت وساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است، اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت، پس به فکرت فرو رفت و گفت امر موقوف به اختیار است هر بلدی که اختیار شود مختار ما نیز همان است ...». (۱)

بر این اساس، مقبولیت استدلال مذکور در خاطر خاقان قاجار، مبین این است که بیان عقیده فتحعلیشاه مبنی بر اینکه: «اطاعت شیخ احمد واجب و مخالفتش کفر است».

باری جز ریا دربر ندارد. و تأمل در این است که چرا شیخ عبداللّه و بعد از او دیگر رؤسای شیخیه، آن را مستمسکی برای والا نشان دادن شخصیت شیخ در صحنه مملکت، به کار برده و آن را تأیید کرده اند؟!

از جانب دیگر، شیخ احمد با این استدلال، جاری شدن ظلم را بر توقف خود در تهران ترجیح داده است. چه ممکن بود، توقفش در جریان ظلم و ستم، ایجاد مانعی کند، ولی نخواست، چرا؟

به عبارت دیگر، جاری شدن ظلم را به خاطر این که امر سلطنت به تعویق نیفتد و تعطیل نشود، آن را روا داشته، و یا به علت این که مبادا فردا خواری و ذلیلی پیش بیاید که مسلم آن هم چیزی جز طرد از دربار قاجار نبوده، سکوت در برابر جاری شدن ظلم را ترجیح می دهد. تا نه بر شیوه تقیه، بل به گونه مآل اندیشی، احترامش محفوظ ماند. ولو

۱- «شرح حال» ص ۲۷. «سیدکاظم رشتی»، در کتاب «دلیل المتحیرین» همین مضامین را نقل کرده است. با این تفاوت و اضافه که شیخ احمد گفته است: «بهتر به حال شما و من آن است که در شهر دورتر به سر برم؛ چرا که این همه بلاد متعلق به شما است هرجایی که باشم جوار شماست».

آنکه باب ظلم، با عدم احترامش مقداری مسدود شود!

با این همه، و اگر هم پذیرفته شود که حقیقتاً به خاطر دوری از کانون ظلم و فساد مصمم به ترک دارالخلافه شد، معلوم نیست چرا به خاطر آلودگی خاطرش مبنی بر اینکه حملاتی از جانب «وهابیان» به بصره عراق شده است، و زن و فرزندانش در این مخاصمه درگیر، از همین سلطان کمک می جوید. و استثنائاً تقاضای مساعدت او از طرف فتحعلیشاه قاجار پذیرفته شده، «شاهزاده محمدعلی میرزا» را که در آن هنگام حاکم کرمانشاهان و خوزستان و هویزه بوده است، مأمور بازگرداندن عیال و اثقال شیخ احمد، با تأکید بر رعایت کمال عزت و احترام می شود!؟ (۱) و حتی پس از آنکه ترک دارالخلافه را می کند، قلم را در مدح و تملق گویی سلطان و شاهزادگان که در «کانون ظلم و فساد» غوطه ورند، در قلمدان نمی نهد!

شیخ احمد در ابتدای امر، و پس از اینکه موافقت خاقان قاجار را کسب می کند، مصمم بود که به عراق مراجعت، و در عتبات عالیات اقامت گزینند. ولی فتحعلیشاه مخالفت این رأی را کرده، با این استدلال که «بصره و حوالی را گنجایش آن مبارک وجود نیست. و غالب بنابر «تقیه» است و عالمی چون آن بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت. خاصه که عرب را با آن حکم و اسرار انسی نیست و بر مثل آن عالم بزرگواری واجب است که نشر احکام در میان انام و کشف سحاب ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت امکان نپذیرد». (۲) شیخ احمد این منطق را پذیرفته و با علم به اینکه عتبات عالیات در عصر او بزرگترین مرکز تجمع فضلا و علمای امامیه است، و زمینه برای تأثیرگذاری بر حوزه های دینی مساعدتر، و بی آنکه معترض این معنی شوند که منطق فتحعلیشاه ناشی از توجهی است که نسبت به رقابت های سیاسی ایران با عثمانی مبذول می دارد، پیشنهاد را پذیرفته و به گفته «شیخ عبداللّه»: «پس از اصغای این کلمات ملاحظه فرمود که در ابنای عجم کسانی که متحمل بعضی اسرار و حکم باشند یافت

۱- جریان این گفتگو را شیخ عبداللّه در رساله شرح حال به تفصیل ذکر کرده و در صفحه ۲۶ ترجمه فارسی آن مذکور است.

۲- «شرح حال»، ص ۲۶.

می شـود، معهـذا اظهـار قبول مسؤول فرمود ...». (۱) که آن هم چنـانچه در مبـاحث بعـد مطرح خواهیم کرد، بنـا به نص منـابع شیخیه، ابنای عجم متحمل اسرار و حکم شیخ نشدند! و عاقبت الامر تن به ترک این سرزمین داد. و استدلال خاقان قاجار باطل و پیش بینی ایشان که توأم با قبول استدلال مذکور بود، موافق حال نشد.

در موارد متعددی از کتب تذکره و تاریخ مشایخ شیخیه خوانده ام که شیخ احمد، پس از اینکه تصمیم گرفت تهران را ترک کند: «یزد را اختیار فرمود، چرا که اهلش را لایق و شایق دیده بود». (۲)

البته این امر مورد انکـار محققان نیست که مردم و فضـلای وقت یزد خاصه مرحوم ملا اسـماعیل عقـدایی، حاج رجبعلی، میرزا علی رضا، سید نبیل، آخونـد ملا محمـد حسـین، آخوند ملاعلیرضا خراسانی، ملا علی اکبر زارچی و میرزا محمدعلی، همگی تصـدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و به مجلس درس ایشان حاضـر می شدنـد. ولی این تصـدیق ها، و لایقی و شایقی و قـدردانی مردم یزد، تا وقتی ادامه داشت که افکار شیخ احمـد کاملًا در مسائل اصول عقاید مذهب شیعه انتشار نیافته بود، چنـانکه به تصـدیق حـاج محمـدکریم خان کرمانی: «پس از آن به یزد مراجعت فرمودنـد و از آن جا چون خورده بزرگـان ایشان قـدر آن بزرگوار را ندانسته از خـدمتگزاری ایشان کوتاهی کردنـد، روانه عراق عرب به زیارت عتبات عالیات عرض درجات گشتند ...»، (۳) و این آخرین مراجعت شیخ به یزد بوده است. نه دومین آن. زیرا میان این مراجعت از تهران به یزد و آخرین سـفر شیخ به یزد، مسافرت ها و حوادث متعددی بروز کرده است، که لازم است به منظور روشن شدن آن، و در غایت نوساناتی که در شایقی و لایقی اهالی یزد بل فضلا و علمای دینی وقت ایران به وجود آورد، تفصیل مظان آن را مد نظر آوریم:

شیخ پس از ترک تهران، در صفر سال ۱۲۲۴ ه. ق.، وارد یزد شده و پس از دو سال اقامت و تدریس و تألیف و ترویج، جهت زیارت آستان حضرت امام رضا علیه السلام عازم مشهد

۱- «شرح حال»، ص ۲۶.

۲- «شرح حال»، ص ۲۷.

۳- «هدایهالطالبین»، ص ۴۱.

و مجدداً به یزد مراجعت کرد. ایامی کوتاه پشت سر گذارده بود که فسخ عزیمت کرده از طریق اصفهان و کرمانشاه، عازم زیارت و مجاورت عتبات عالیات شد.

شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، والی کرمانشاهان و خوزستان، چون خبردار شد شیخ احمد احسائی به سوی کرمانشاه در حال حرکتند، تا از این طریق مشرف به ارض عتبات شوند: «خود و تمامی اهل شهر به عزم استقبال درآمده در «چاه کلان» که خارج شهر است سراپرده ها نصب نموده و خود تا «تاج آباد» که چهار فرسخی است استقبال نمود. و در رکاب ظفر انتساب مراقبت کرده و در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت. چون وارد سراپرده شدند، آن بزرگوار شاهزاده را به خلوت خواسته و فرمود: مراد از اقامت من در این بلاد چیست؟ عرض کرد: رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همگنان و سرافرازی در میان ایشان، فرمود: باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود، نه بدی اهلش، و حال این که خروج جانشان از تن آسان تر بود تا مفارقت من لکن اشتیاق زیارت و قرب جوار آل اطهار علیهم السلام و ناپایداری روزگار سبب شد که وسیله ارتحال را مهیا سازم و در خدمت آن بزرگوار روانه عتبات نمایم والّا خروج آن بزرگوار از این دیار بر من دشوارتر است تا خروج روح از تن ... پس آن بزرگوار خواهش وی را قبول و پس از دو روز به شهر نزول فرمود و این وقت دویّم شهر رجب از سال هزار و دویست و بیست و نه هجری بود. پس با نهایت جلال و فراغت بال دوسال توقف فرمود و شاهزاده نیز همواره اوقات احترام بلانهایه و اکرام فوق الغایه می نمود». (۱)

متأسفانه اطلاعی از چگونگی رابطه شیخ با شاهزاده محمدعلی میرزا، در طول دو سال اقامت در کرمانشاه در دست نیست. ولی در هرصورت، از نظر تاریخی دو چیز مسلم و مسجّل است:

اوّل: اینکه شیخ در خدمت شاهزاده با نهایت جلال زندگی می کرده است، و این مسأله هم که شیخ احمد نزد فتحعلیشاه عنوان کرده بود، دیگر مطرح نگشته که: «سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند» (۲)

۱- «شرح حال»، ص ۳۴

۲- همان، ص ۲۷

دوم: از سوی دیگر به گفته مرحوم سید کاظم رشتی، جانشین و هوادار خاص شیخ، «محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان به او می داد ...» (۱) بی مورد نیست که شیخ عبداللّه در رساله خود که گفتیم مستقیماً از پدر کسب آگاهی کرده است، در مورد مرگ شاهزاده محمدعلی میرزا در رابطه با زندگانی «بانهایت جلال و فراغت بال» شیخ به تجلیل می نویسد: « (شیخ احمد) با نهایت جلال و فراغت بال زیست فرمود. تا اینکه شاهزاده محمدعلی میرزا به رحمت ایزدی پیوست، پس از وی تمامی نعمت های آن بلد روی به نقصان و زوال آورد که گویا تماماً به وجود او بسته بود ...». (۲)

میرزا محمد تنکابنی، به نکته ای بس ظریف اشاره دارد که توجه و تأمل در آن، می تواند روشنگر شناختی بهتر از رابطه شیخ با محمدعلی میرزا باشد:

«در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده بود. پس شاهزاده آزاده، محمدعلی میرزا به شیخ گفت که یک باب بهشت به من بفروش من هزار تومان به تو می دهم که به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب بهشت به او فروخت، و به خط خود وثیقه نوشته و آن را به خاتم خویش مختوم ساخته، به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخت». (۳)

از آنجایی که موضوع این رابطه، دربرگیرنده تعابیر متعددی است و اهل تحقیق هریک به فراخور مقالات و کتب خود نسبت به آن واکنش خاصّی نشان داده اند، از جانب بعضی علما و مشایخ شیخیه ردّیه هایی ذکر و نگاشته شده است که اهمّ آنها نظریه «شیخ عبدالرضا ابراهیمی»، رهبر فعلی شیخیه می باشد، که ضمن رساله کوتاهی که در رد کتاب «مزدوران استعمار در لباس مذهب» (۴) نگاشته، آن را عنوان کرده است:

«شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در جواب این مسأله، اصل قضیه را نتوانسته است انکار

۱- «قصص العلماء» ص ۳۸

۲- «شرح حال»، ص ۳۶

۳- «قصص العلماء»، ص ۳۶

۴- این کتاب نوشته «سید ضیاءالدین روحانی»، با مقدمه ای از ناصر مکارم شیرازی است.

کند و می نویسد: «شاید یک چیزی بوده و شاخ و برگی بر آن افزوده اند». (۱) و بعد از آن حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که: «هرکسی تطوع کند برای خداوند به نمازی در این روز (اوّل شعبان) پس به تحقیق به شاخه ای از درخت طوبی آویزان شده است. و کسی که تصدق بدهد، در این روز به تحقیق آویزان شده است به شاخه ای از آن تا اینکه بسیاری از کارهای خیر را شمرد و فرمود: هرکس تخفیف بدهد از تنگدستی از قرضش یا از آن کم کند، پس به تحقیق آویزان شده است به شاخه ای از آن ...». مثلًا ذکر این حدیث یا امثال این حدیث در میان بوده و شاهزاده محمدعلی میرزا خواسته با ادای قرض شیخ به این ثواب برسد و قرض ایشان را پرداخته و اشخاصی امثال نویسنده کتاب «مزدوران»، شاخ و برگ برای آن درست کرده اند که شیخ بهشت فروخته و به هرحال آنچه عرض کردم، بنابراین فرض است که یک چیزی بوده و چیزی بر آن افزودند والّا بعید نیست که هیچ چیز نبوده و دروغی ساخته اند ...». (۲)

آنچه در این پاسخ مشهود و هویدا است، این است که اوّلًا: شیخ عبدالرضا ابراهیمی، دلیلی در رد سند بهشت فروشی شیخ به شاهزاده قاجار نیاورده است.

ثانیاً: اصل قضیه را انکار نکرده و این جمله که «چیزی بوده ...» مؤید آن است.

ثالثاً: ذکر حدیث پیامبر به صورت فرض مطرح شده که شاید این حدیث مورد گفتگوی شیخ احمد و شاهزاده بوده است، در حالی که معلوم هم نیست که چنین بوده باشد.

رابعاً: اصل قرض و درخواست شیخ احمد را از شاهزاده نفی نکرده است. فقط گفته است که «شاخ و برگی به آن افزوده اند». بر این اساس شبهه به قدرت خود باقی است که به هرحال شیخ با آن همه فضائل و مواهب، خرج بیش از دخل کرده و از یکی از حکام وقت که به عقیده خود شیخ و به تصریح شیخ عبداللّه: «تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند» (۳) دست کمک دراز کرده و در قبال فروش یک باب بهشت مبلغ هزار

۱- «پاسخ به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵۱

۲- همان، ص ۵۱

۳- «شرح حال»، ص ۲۷

تومـان، که در زمان خود مبلغ بس هنگفتی بوده است از شاهزاده محمـدعلی میرزا دولتشاه دریافت کرده است، و طبق وصـیت او، قباله فروش بهشت را که به خاتم شـیخ مهر شـده بود در کفن او نهادنـد و بعـدها به روایت میرزا محمدتنکابنی شخصـی از شیخ احمد پرسید که: «شما در علم کیمیا اطلاع دارید یا نه؟ شیخ گفت: علم کیمیا را می دانم. (۱) آن شخص گفت: اگر شما در کیمیا سررشـته داریـد؟ چرا کیمیا را به کار نمی برید تا قروض خود را ادا کنید؟ شـیخ در پاسخ گفت: آری من کیمیا دارم اما کار آن را ندانم». (۲) و «حاج عبدالرضا ابراهیمی» در این خصوص که چگونه شیخ علم کیمیا را می دانسته است، در حالی که نمی توانسته به آن عمل کند، نظر می دهد: «عرض می کنم اگر دیگران ظاهر این علم را داشـته اند ایشان باطن این علم را هم داشته انـد و چه بسا عمـل آن را هم فرموده باشـند؛ ولی یقین است که اگر می فرمودنـد عمـل آن را هم دارم خطر جـانی برایشان داشت. و مسلّماً از باب تقیه اظهار نمی فرمودند»! (۳)

از سوی دیگر، وقتی در اصفهان «صدرالدوله» (۴) ملکی از املاک خویش را که موسوم به «کمال آباد» بوده است، پیش کش شیخ احمد کرد و این تنها دارایی مورد توجهی بوده است که پس از مرگ محمدعلی میرزا در اختیار داشت، مکتوبی به شـیخ عبداللّه فرسـتاد که روانه اصـفهان شود و ملک کمال آباد را بفروشد و «شیخ عبداللّه چون وارد اصفهان شد در این وقت صدر وفات یافته بود و تمام املاکش را دیوان ضبط نموده و

۱- حاج محمدکریم خان در این خصوص می نویسد: «شـیخ احمد در علم کیمیا اسـتاد حکما بودند» و «درعلم اکسیر و کیمیا، عجایب و ظاهر و باطن آن را ایضاح فرمود به طوری که جابر و جلدکی ادنی خادم ایشان می شدند ...»! هدایهالطالبین، صـص ۶۴- ۶۵.

۲- قصص العلماء.

۳- «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵۴.

۴- در صـفحات بعدی، وقایع توقف شـیخ را در اصـفهان مورد بررسی قرار داده ایم. اجمالًا باید دانست که «صدرالدوله» حاج محمدحسـین خـان معروف به صـدر اصـفهانی، کسـی که بنا به گفته مرحوم فتحعلی خان صـبا ملک الشـعراء «از کاه کشـی به کهکشان شد». حاج محمدحسین در زمان خود یکی از ثروتمندان و بزرگان اصفهان بلکه ایران بوده است. صاحب منصب امر مالیه ایران، وزارت استیفاء، صاحب صدارت، متوفی ۱۲۳۹ ه. ق.، از تقدیمی های او به فتحعلیشاه که تا امروز باقی است، تخت طاووس، درخت جواهر و صندلی جواهر است. «رجال ایران»، ج ۳، ص ۳۸۱.

کمال آباد نیز در جمله آنها بود. حاکم بلد، محمدیوسف خان را ملاقات و مطالبه نمود.

گفت مرا معلوم است که این ملک حق شماست، لکن مرا بدون رخصت سلطان واگذاردن میسّر نیست، علی العجاله کسی در آن تصرفی ندارد تا تکلیف معلوم گردد. لاجرم روانه تهران گشت. چون از ورودش آگاه شد احضارش نمود و کمال مهربانی اظهار فرمود.

پس از مراجعت شاه متوجه اللّه یارخان وزیر و میرزاخانلر گشته فرمود که باعث رفتن تهران را معلوم نمایند. حسب الامر آمده و معلوم نموده معروض داشتند فرمود: اگر این باب گشوده شود کار دشوار خواهد بود. و باید باقی املاک را نیز واگذار نمود. لکن درعوض یکی از قراء کرمانشاهان را فرمان نوشته تسلیم نمائید و استدعا کنید، دست از این آبادی بردارد. پس فرمان چیاه کبود را که از مزارع نیلوفر است تمام کرده آوردند و حکایت بازگفتند. در جواب فرمود که اما «چیاه کبود» تفضلی از شاه است، لکن کمال آباد در ملک ماست. و تخلیه ید از او نخواهیم کرد. ولو این که حال سکوت کنیم. الغرض فرمان را گرفته به کرمانشاه مراجعت نمود. چیاه کبود را متصرف گشت ...». (۱)

قبول این بخشش از جانب شاه اوّلًا، و تعجیل در فروش آن پس از ناامیدی از فروش ملک صدرالدوله که آنهم خود حاکمی (۲) بوده است، ثانیاً موقعیت تنگی معاش شیخ احمد را پس از توقّف پرداخت ماهی هفتصد تومان و دیگر بخشش های شاهزاده نشان می دهد که خود دررابطه با آنچه بیان شد، موجب تأمل بیشتری برای پژوهندگان است!

۲/ الف: تکفیر ورد

اشاره

«شیخ، پس از توقف در کرمانشاه در سال ۱۲۳۲ ه. ق.، به زیارت بیت اللّه الحرام مشرف، پس از انجام مناسک حج به نجف اشرف و از آنجا به کربلاـ مشرف شده و در سال ۱۲۳۴ ه. ق.، به کرمانشاه بازگشت تا از آنجا عازم زیارت آستان قدس حضرت

۱- «شرح حال»، ص ۳۸

۲- همان، ۳۶

امام رضا علیه السلام و از آنجا تشریف فرمای قم گردید و از آنجا به قزوین ...». (۱)

«میرزا عبدالوهاب قزوینی» که خود از اجلّه علمای قزوین بود، شیخ احمد را دعوت به قزوین کرده بود. و از این رو شیخ در قزوین مهمان او بود و در خانه او اقامت گزید. به گفته «مرحوم میرزا محمدتنکابنی» که در این خصوص تنها مأخذی است که موقعیت و روابط شیخ احمد را در قزوین به نگارش درآورده توجّه کنید:

«شیخ روزها در مسجد جمعه نماز می کردند و علمای قزوین همه حاضر می شدند و اقتدا می نمودند و «حاجی ملا عبدالوهاب» از مریدان شیخ بوده و به اعتقادم قوه غور درحقیقت اعتقادات شیخ نداشت. پس شیخ احمد به بازدید علمای قزوین می رفت و علما به همراه او بودند. روزی به بازدید «شهید ثالث» (۲) «حاج محمدتقی» رفتند. پس از طی تعارفات مرسومه، شهید از شیخ سؤال کرد که در معاد، مذهب شما و ملاصدرا یکی است. شیخ گفت چنین نیست. مذهب من ورای مذهب ملاصدرا است. شهید به برادر کوچکش «حاجی ملاعلی» گفت برو در کتابخانه من شواهد ربوبیه ملاصدرا در فلان موضع است او را بیاور. حاجی ملاعلی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیه نمود. شهید ثالث به شیخ گفت اکنون که نزاع نمی کنیم که مذهب شما و ملاصدرا در معاد یکی است. لیکن شما بگویید که مذهب شما در معاد چیست؟ شیخ گفت که من معاد را «جسم هور قلیائی» می دانم و آن در همین بدن عنصری است مانند شیشه در سنگ. شهید فرمود که بدن «هور قلیایی» غیرعنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می کند. نه بدن هور قلیائی. شیخ گفت که مراد من همین بدن است.

بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد. پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل

۱- در مورد صدرالدوله مراجعه کنید به مبحث «شیخ احمد در اصفهان، رمضان».

۲- ابوعبداللَّه شمس الدین دمشقی، متوفی ۷۸۶ ه. ق.، از اکابر علمای امامیه را «شهید اوّل» و شیخ زین الدین بن علی، متوفی ۹۶۵ ه. ق.، از مفاخر و اعیان علمای امامیه را «شهید ثانی» و ملا محمد تقی برغانی که در سال ۱۲۶۴ ه. ق. به دست بابیه کشته شد ملقب به «شهید ثالث» شد. بعضی از فضلا هم، قاضی نوراللَّه شوشتری و بعضی دیگر ملا عبداللَّه شوشتری را به عنوان شهید ثالث یاد کرده اند.

ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرضش محاجه و مجادله بود، نه استکشاف و حق، شهید سکوت می نمود. پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل به افتراق و وفاق مبدل به شقاق شد. در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز رفت از علما کسی همراه او نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانیدند مگر حاجی ملاعبدالوهاب. پس حاجی ملاعبدالوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله ای در معاد و اعاده بدن عنصری تألیف نمائید تا رفع شبهه شود. شیخ رساله ای نوشت ثمری نبخشید. و همهمه «تکفیر» شیخ در قزوین شیوع یافت. و آن رساله در «اجوبهالمسائل» شیخ جمع شده و در دارالطباعه منطبع گردید. چون «هنگامه تکفیر شیخ» گرم شد و شیخ مرد معروف معلمی بود حاکم شهر «شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا» بود. به جهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شد و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود. لهذا خواست که شقاق را به وفاق مبدل سازد. پس علما را در شبی ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد.

در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود. بعد از او شهید نشست. اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد. چون خوان ترتیب دادند، برای شهید و شیخ یک خوان نهادند. شهید در آن خوان شریک نشد. و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع به غذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت. پس از صرف غذا شاهزاده که مضیف بود، عنوان سخن آغاز و در باب انجام ساز و باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علمای عرب و عجم و لازم الاحترام است، شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جایز ندارد و سخن مفسرین که در میان این دو عالم، افساد و شجره عناد را کشته اند قلع و قمع واقع باید نمود. شهید در جواب گفت که درمیان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست. و شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام است، و منکر ضروری کافر است، شاهزاده هرچند الحاح در انجاح امرا صلاح نمود، از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد. شهید در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود» ...! (۱)

۱- «قصص العلماء»، ص ۴۲.

در این خصوص، و باتوجه به اینکه مسأله تکفیر، اهم وقایع حیات شیخ احمد، و سرآغاز انزوای شیخیه از جامعه شیعه، و طرد آنان از حوزه های دینی نجف، کربلا، قم، مشهد، اصفهان و .... و درغایت به حق و به ناحق همراه با کشمکشهای بس زیادی شد، باید تأمل نمود. زیرا به هرحال فرقه ای در شیعه امامیه تحقق پذیرفت و سیاست های داخلی و خارجی با سیاستمداری و به عنوان مذهب، به تشدید اختلافات و منازعات در میان عوام هردوگروه، از هیچ سعی و کوششی فروگذاری نکردند. خصوصاً آتیه شیخ و مشایخ پس از او، در تحلیل این وقایع، به تألیف و نوشتن مطالب فراوانی پرداختند. که بی شک می بایست برای دستیابی به حقیقت امر، همه آنها را مدنظر آورد.

اوّلًا به گفته «سرکارآقا ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم»، چهارمین پیشوای شیخیه، پس از شیخ احمد احسائی: «چیزی که مسلّم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده و مرتکب اوّل آن مرحوم «ملا محمدتقی برغانی» معروف به شهید ثالث بود». (۱)

ولی مشارالیه از نظرگاه شیخیه: «از علماء مسلم و معتبر هم نبودند، بلکه واعظی بودند و خود را اعلم می نامیدند و سوادی هم نداشتند. و حتی کتابی در مرثیه نوشته اند که قصص و حکایات دروغی در آن جا روایت کرده و نفهمیده و اهل علم هم کتابش را معتبر نمی دانند». (۲)

ولی مرحوم «محمدعلی مدرس»، صاحب «ریحانهالأدب» در شرح حال ایشان به نقل از کتاب «احسن الودیعه فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعه» تألیف «سید محمدمهدی»، نوه برادر مرحوم صاحب روضات الجنات که از علمای امامیه و از تلامذه «سید ابوتراب خوانساری» بود، برخلاف نظریه سرکارآقا در شرح حال «ملا محمدتقی برغانی بن محمد قزوینی»، معروف به «شهید ثالث» می نویسد: «از اکابر علمای شیعه می باشد ... در شهر قزوین به تحصیل ادبیات و علوم عربیه پرداخت. سپس در قم چند

۱- «فهرست»، ص ۱۹۰

۲- همان.

روزی حاضر درس «صاحب قوانین» (۱) و در اصفهان نیز در حوزه جمعی از اکابر علمی حاضر شد. سپس در عتبات از «شیخ جعفر کاشف الغطاء» و «صاحب ریاض» و پسرش «سید مجاهد»، علوم دینیه را اخذ کرد. بسیار عابد و زاهد و باتقوی و شب زنده دار بود ...

اوقاتش در ترویج احکام دین و تخریب اساس مبتدعین مصروف شد، مواعظ وی مورد حیرت حاضرین از هر طبقه بود. کتاب «عیون الاصول» در اصول فقه، «مجالس المؤمنین» مواعظ، و «منهج الاجتهاد» در شرح «شرایع الاسلام»، از تألیفات اوست». (۲)

بدین لحاظ قضاوت در این امر که شیخ محمدتقی قزوینی، آیا به زعم سرکارآقا «سوادی هم نداشتند» و یا از علمای مسلّم شیعه بوده اند، بسیار مشکل است و بضاعت علمی نویسنده این سطور، قادر به استخراج نظریه واقعی و حتی فی مابین نیست. با این همه رأی صاحب ریحانهالادب را به دلیل مقام پژوهشی ایشان، پسندیده تر می داند.

به هرحال، سرکارآقا به نکته ای اشاره می کند، که اگرچه صرفاً نظریه ایشان است و برای آن مدرک موثقی هم ارائه نداده اند، اما می توان مبین نقطه نظر شیخیه در مورد علت اصلی تکفیر باشد:

«حقیقت امر این بود که برغانی دعوی اعلمیّت بلد را داشت. و متوقّع بود که شیخ بزرگوار در ورود به قزوین که همه اهل بلد و علمای محل و محترمین و حاکم و رعیت استقبال کرده بودند، به منزل آقای برغانی وارد بشود. در حالی که دعوت خاصی هم نکرده بود. و مرحوم عالم فاضل کامل آقامیرزا عبدالوهاب قزوینی که از اجله علمای آنجا بود از مرحوم شیخ دعوت کرده بود، و ایشان هم اجابت نموده بودند .... الان که همه این داستان ها گذشته ولی خدا داناست که حقیقت امر ابتدا جز آنچه عرض شد نبود. و حفظ جاه طلبی آن ملّا امر را به این جا رسانید». (۳)

البته اگر تکفیر شیخ احمد، با تمام فضائل و بزرگواری آن جناب، صرفاً معلول

۱- میرزا ابوالقاسم، معروف به میرزای قمی، فاضل قمی، محقق قمی. از اکابر علمای قرن سیزدهم امامیه، متوفی ۱۲۳۱ ه. ق.

۲- «ریحانهالأدب»، ص ۲۴۷، ج ۱.

۳- «فهرست»، ص ۱۹۵.

جاه طلبی و یا به گفته سرکارآقا: «بردراهم ایران و هند ترسیدند و فکر کردند ریاستی متزلزل شود ...» (۱) کار به آنجا نمی رسید که بسیاری از اجله علمای امامیه، پس از مرحوم شیخ محمدتقی، حکم به تکفیر دهند. و شیخیه را با تکفیر، یا عدم تأیید بعضی از مطالب مهم شیخ احمد، به هرحال از مراکز شیعه امامیه دور نگه دارند، و اکابر امامیه از آن زمان تاکنون، نسبت به مشایخ شیخیه، و حتی مشایخ شیخیه نسبت به علما و مراجع تقلید شیعه، در یکصد و پنجاه سال اخیر، روش احتیاط و عدم اختلاط پیشه خود سازند. این را به هرصورت باید پذیرفت. (۲) و دلیل این تفکیک و جدایی را هم صرفاً «دراهم ایران و هند» قلمداد کردن، چندان موافق عقل به نظر نمی رسد!

پس از مرحوم شیخ محمدتقی قزوینی، به استناد گفته مرحوم میرزا محمدتنکابنی، «آقاسیدمهدی»، و «حاجی ملا ـ جعفر استرآبادی»، و «آخوند ملاآقا دربندی»، و «مرحوم شریف العلما»، و «آقا سید ابراهیم»، و «شیخ محمدحسین صاحب فصول»، و «شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر»، بلکه اکثری از فقهای عصر شیخ، ایشان را تکفیر نموده اند. و این موضع گیری هم تنها به خاطر نظریات خاص شیخ احمد در باب معاد جسمانی نبوده است. اکنون بایست دید مشایخ شیخیه در این خصوص چه نظریه ای اظهار فرموده اند!

سرکارآقا می نویسد: «از جمله مکفرین آن شیخ بزرگوار، موافق شهادت صاحب قصص العلماء، سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و نتائج است که بهترین معرف ایشان هم در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسوید اوراق نمی نماییم و عقاید سخیفه او را در هر باب هرکس خواند می فهمد و دیگر شریف العلمای مازندرانی و شیخ محمدحسین صاحب فصول است که همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی دانستند، بلکه هیچ یک آن را مجتهد نمی دانست

۱- «فهرست»، ص ۱۹۹

۲- «قصص العلماء»، ص ۴۴

و همانچه صاحب قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است ...». (۱)

البته «سرکارآقا» اسمی از مرحوم «شیخ محمدحسن صاحب جواهر» نبرده است و شاید هم ایشان مرحوم صاحب جواهر را هم، برخلاف نظریه تمام اکابر امامیه ۱۵۰ ساله اخیر، صاحب فضل و اجتهاد نمی داند؟!

بر این اساس، و با رعایت اصل بی نظری، باید دید که شأن و مقام علمی کسانی که طبق گفته میرزا محمد تنکابنی، شیخ احمد را از حوزه امامیه جدا می دانستند چیست؟ و تواریخ و تذکره هایی که حتی مشایخ شیخیه در اثبات فضل و کمال شیخ احمد احسائی به آن استناد می کنند، پیرامون آنان چه گفته اند، و مقامات و کرامات آنان را در چه حد از مراتب کمال و فضل و تقوی خوانده اند.

۱- مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ ه. ق.): صاحب «روضات الجنات» در شرح حال مرحوم شیخ محمدحسن، چنین آغاز سخن می کند:

هو واحد عصره فی الفقه الأحمدی، وأوحد زمانه الفائق علی کلّ أوحدی، معروفاً بالنباله التّامّه فی علوم الأدیان، و موصوفاً بین الخاصّه و العامّه بالفضل علی سائر العلماء الأعیان، ممهّداً لذا الصّواب وسخّر له الخطاب، قد أوتی بسطه فی اللسان عجیبه و سعته فی البیان غریبه، لم یر مثله إلی الآن فی تفریع المسائل، ولا شبهه فی توزیع نوادرالأحکام علی الدلائل، و لما یستوف المراتب الفقهیه أحد مثله، و لاحام فی تنسیق القواعد الاصولیه أحد حوله ...». (۲)

مرحوم صاحب ریحانهالادب می نویسد:

«از تلامذه «سید جواد عاملی» صاحب «مفتاح الکرامه»، «شیخ جعفر کاشف الغطاء» و پسرش «شیخ موسی» می باشد. کتاب «جواهرالکلام فی شرح شرایع

۱- «فهرست»، ص ۲۰۰

۲- «روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۰۴

الإسـلام» او نسـبت به فقه جعفری، ماننـد «بحارالأنوار» مجلسـی نسـبت به اخبار اهل بیت اطهار علیه السـلام می باشد که تمامی فروعـات فقهیه را از اول تـا آخر بـا ادله آنهـا، بـا کمال دقت نظر اسـتقصا کرده. و در استیفای جزئیات دقیقه احکام فقهیه و رد آنها براصول مقرره دینیه وتطبیق احکام نادره غیرمعنویه باادله شرعیه بی نظیر ...

اکـابر علماء را رهین قلم خود نموده است که تماماً خوشه چین آن خرمن کمال و علوم دینیه می باشـند. هرکس به انـدازه فهم خود سـنبلی چیده و به مقدار اسـتعداد و شنای فکری خود گوهری را از آن دریای بی پایان التقاط می نماید- اینک مربی فقها و پدر روحانی ایشان بوده و بیشتر به «شیخ الفقها» موصوفش دارند». (۱)

با این پیش مقدمه، و با توجه به عقاید شیخ احمد در باب، «بابیت» و این ادعا که:

«یقین خود را در علم خود مدیون ائمهالهدی هستم. اگر اظهارات و بیانات من از اشتباه مصون است، در این حد است که تمام آنچه در کتابهایم به ثبوت رسانـده ام، مدیون تعلیم ایشان هسـتم. و ایشان خودشان، از خطا، نسـیان و لغزش مبرّی و معصومند. هرکس از ایشـان تعلیم گیرد مطمئن است که خطا در او راهبر نیست ...» (۲) و این ادعا که شـیخ در رابطه خود با ائمه اطهار تا آنجا رفت که گفت: «سمعت عن الصادق علیه السلام ...» (۳) که بعدها به تفصیل از آن سخن خواهیم راند، مناسب به نظر می رسـد که مبـاحثه مرحوم صـاحب جواهر، بـا شـیخ احمـد را به نقـل از مرحوم میرزا محمـد تنکـابنی که در این مورد تنها مأخذ مذاکره مذکور است. و «سـید حسن تقی زاده» (۴) آن را به اسـتناد مأخذ میرزا محمد تنکابنی یا مأخذ دیگر نوشـته است، ذیلًا یادآور شویم:

« (شیخ احمد احسائی) می گفته است که من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث

۱- «ریحانهالادب»، ج ۳، ص ۳۵۸، به نقل از «هدایهالأحباب فی ذکرالمعروفین بالکنی والألقاب والأنساب»، «مسـتدرک» حاج میرزا حسـین نوری، «نظم اللئالی»، «نخبهالمقال»، «الحصون المنیعه»، «المآثر والآثار»، «اعلام الشـیعه»، «ماضی النجف و حاضر» و ....

۲- مقدمه کتاب «شرح فوائد»، «فهرست»، ص ۲۴۶

۳- «کیوان نامه»، ج ۱، ص ۴۷- ۱۳۴، نامه نظام العلمای تبریزی به مرحوم کلباسی به نقل از شیخیگری وبابیگری، ص ۴۵.

۴- «تاریخ علوم در اسلام».

برای من قطع می شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم ... مجملًا در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت. شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود لیکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشت، به نحوی که غلبه بر او در غایت اشکال بود. پس شیخ محمدحسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می تواند که قطع کند که این کلام امام است یا نه، پس شیخ محمد حسن- رحمهاللّٰه علیه- حدیثی جعل کرد و کلمات مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت، آن ورق را کهنه کرد از مالیدن و بالای دود و غبار نگه داشت. پس آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت: «حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه نمود و به شیخ محمد حسن گفت که این حدیث کلام امام است. پس آن را توجیهات بسیار کرد. پس شیخ محمدحسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت. و آن را پاره کرد! ...». (۱)

البته سید حسن تقی زاده سؤال مرحوم صاحب جواهر را به این صورت نقل کرده است: «لطف فرموده، دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» در هر صورت به نقل از این دو مأخذ، جای شبهه ای نیست که اوّلًا سؤال مربوط به «سند حدیث»، و ثانیاً «معنی» آن بوده است. و عدم پاسخ صحیح از جانب شیخ احمد احسائی موجب آن گردید که علمای امامیه وقت با تمام احترامی که به فضل شیخ احمد داشته اند، اعتقادشان را بیش از پیش درباره نیابت و بابیت، نجبا و نقبا، یا رکن رابع که از مهمترین فصول ممیز مبانی عقیده شیخیه با دیگر عقاید امامیه است از دست بدهند.

از بررسی منابع عقیده شیخیه، چنین مستفاد می شود که مذاکره مذکور، قبل از آنکه سید حسن تقی زاده آن را عنوان و مورد توجه و تأمل قرار دهد (تا آنجا که مطالعات این محقّق نشان می دهد) مشایخ و علمای شیخیه در صدد نگاشتن و نشر پاسخی حتی در ضمن رسالات رفع شبهات برنیامده اند، و وقتی «سرکارآقا ابوالقاسم خان کرمانی»،

۱- «قصص العلماء»، ص ۵۴.

مصمم به نگارش پاسخی می شوند، تنها به ذکر مراسله ای که از «جناب آقای حاج شیخ حسن سردرودی» از تبریز به دستشان رسیده و به گفته ایشان «و للّه و فی اللّه متغیر شده بودند و خواسته اند دفاعی از آن بزرگوار نموده باشند و صفحاتی مرقوم داشته بودند»، (۱) اشاره می کنند، و خود در مقام ارائه پاسخ، ضمن ارائه بیانات خود، تنها به ذکر مطالب ایشان اکتفا نموده است.

این امر می رساند که اگر در کتب مشایخ خود تحلیلی از این شبهه بسیار مهم، یادی شده بود، مسلم سرکارآقا باآنهمه تسلط وتبحر در عقائد وکتب شیخیه، به آن اشاره می کرد.

در هر صورت، مراد از عنوان این مسأله، به این غایت بوده است که اگر نظریات مرحوم سرکارآقا را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، درواقع به شاه بیت عقیده شیخیه در قبال موضوع مورد بحث دسترسی پیدا کرده ایم، و از هر جهت مأخذ و سندی، در عین جامعیت، غیرقابل خدشه می باشد.

بدین لحاظ، ما در تحلیل نقطه نظر مذکور، با دو مبحث روبرو هستیم:

مبحث اوّل: صحت یا سقم اصل مذاکره.

مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره.

مبحث اوّل: صحت یا سقم اصل مذاکره

در مورد صحت یا سقم اصل مذاکره، حاج شیخ حسن سردرودی و سرکارآقا، در چند مورد از کتاب و مراسله، چنین نظر داده اند:

۱- به گفته حاج شیخ حسن سردرودی: «شیخ مرحوم از مشایخ اجازه صاحب جواهر است، و اجازه روایتی او در جزء سیم جواهر، به خط مبارک شیخ ثبت است. پس بسیار بعید است که با شیخ روایت در مقام بحث ایستد». (۲)

«اساتید علماء، قصص العلماء را رد وطعن زده اند. مرحوم «حاج میرزا حسین نوری» در کتاب «فیض القدسی» (۳)، در مقام رد کردن دعائی که به مجلسی نسبت داده اند گوید:

۱- «فهرست»، ص ۲۴۵

۲- «فهرست»، ص ۲۴۵.

۳- الفیض القدسی، مندرج در بحار، ج ۱۰۲، ص ۳۶، ۱۶۳ و ۱۶۴.

فما فی ملفّقات بعض المعاصرین من عدّ ذلک- إی الدعاء- فی مناقبه؛ بل ذکر السّند له لا یخرجه عن الضعف؛ بل یقربه إلی الاختلاف لکثره ما فی هذاالکتاب من الأکاذیب الّصریحه الّتی لا تخفی علی من له أنس و اطّلاع بأحوال العلماء و سیرتهم و أطوارهم. إنتهی. (که مرادش قصص العلماء است) و در خاتمه فیض القدسی، باز محدث نوری گوید: إنّ بعض المتکلّفین الذی أحبّ أن یعدّ من المؤلفین ذکر فی ترجمه صاحب العنوان (که مراد مجلسی مرحوم است)- طاب اللّه تعالی ثراه- أشیاء منکره، و أکاذیب صریحه، لیس لها فی کتب الأصحاب و أرباب التراجم أثر، و لا عند العلماء منها خبر، کدأبه فی أکثر التراجم بل ذکر فی حق کثیر من أعیان العلماء و أساطین الفقهاء ما لا یلیق نسبته إلی أدنی المتعلّمین.-- ثم ذکر بعض منکراته إلی أن قال:- و قد ذکر فی عداد کراماته أیضاً منامین أعرضت عن نقلهما لعدم الوثوق بنقله کما لا یخفی علی من راجع سایر منقولاته. و حدسم این است که یکی از آنچه در حق اعیان علما ذکر کرده که از اکاذیب است و لایق نیست نسبت آن به ادنی متعلم همانا نسبت حدیث جعل کردن به صاحب الجواهر برای امتحان شیخ مرحوم ...». (۱)

۲- سرکارآقا در این خصوص نوشته است:

«معروف لا ـ محاله آن چیزی است که اقلّاً در کتاب مربوطه به آن زیاد باشد و در نزد اهلش مشهور باشد، و همچو حکایتی معروف نیست جز در کتاب قصص العلماء که حالش معروف است و هرکسی کتابش را دیده است معرفت کامل به خود او و روایات و درایات او پیدا می کند ...». (۲)

اوّلًا: اشتباه مرحوم میرزا محمد تنکابنی در مورد «مجلسی» که آنهم علمای پس از او، با تحقیق و ارائه مدرک، نظریه مرحوم میرزا را رد کرده اند، دلیل آن نمی شود که گفته میرزا محمد تنکابنی در مورد مباحثه شیخ احمد با مرحوم صاحب جواهر از همان مقوله تلقی شود. مگر آنکه مدارکی در ردّ آن ارائه شود. که آن هم از جانب سرکارآقا و حاج شیخ حسن سردرودی ارائه نشده است، و در موارد متعددی سرکارآقا با وجود آنکه

۱- «فهرست»، صص ۲۴۹- ۲۵۰

۲- همان، ص ۲۵۱

کتاب قصص العلماء را رد می کند، به قول میرزا محمد تنکابنی استنادها کرده، و از این استنادها نتایجی در تأیید شیوه فکری شیخ به دست داده است. به طور مثال در صفحه ۲۰۰ کتاب «فهرست» سرکار آقا، پس از آنکه نام مکفّرین را به شهادت صاحب قصص العلماء، بی آنکه متعرض شوند، ذکر می کند، و سپس درباره شخصیت مرحوم شریف العلمای مازندرانی و «شیخ محمد حسین صاحب فصول» می نویسد: «همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی دانستند، بلکه هیچ یک آن یکی را مجتهد نمی دانست و همانچه صاحب قصص نوشته است، در معرفی آنها کافی است ...».

و در صفحه ۱۹۰ همان کتاب، در مورد واقعه تکفیر مرحوم «شیخ محمدتقی برغانی» می نویسند: «صاحب قصص العلماء هم شرحی از مسموعات خود در این باره نوشته که بر مطالعه کننده آن کتاب محقق می شود که اعتبار تام ندارد. و بیشتر آنچه نوشته دروغ است. و بیشتر نوشته های ایشان با اجتهاد و فکر خودشان است، و قصدشان صحت روایت نبود» (۱) در عین حال، و بدون آنکه مدارکی در این خصوص عنوان کنند، تأیید و تصدیق می کنند که: «فقط چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست، و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده است». (۲)

ثانیاً: و از سوی دیگر در مأخذ شیخیه عموماً، و در کتاب «فهرست» سرکارآقا، یکی از موارد اثبات مقام شامخ شیخ احمد استناد به کتاب مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری است. سرکارآقا پس از ذکر جملات اول صاحب روضات، در شرح حال شیخ احمد احسائی، نتیجه می گیرد: «جمیعش (منظور بیانات صاحب روضات است) تمجید فوق العاده نموده و عبارات سایر علما و مشایخ آن جناب را نوشته است و ابراز کمال حسن ظن به حسن طریقه ایشان نموده ...». (۳) با این وصف، در مورد نظر صاحب روضات که ضمن شرح حال مرحوم «شیخ رجب برسی» عنوان کرده اند، تلویحاً معترض به نظر

۱- «فهرست»، ص ۱۹۰

۲- همان.

۳- «فهرست»، ص ۲۶۵؛ «کشف المراد»، ص ۱۶۶

صاحب روضات شده و سعی در «تأویل» آن نموده اند. (۱) در حالی که ظاهر و باطن جملات مرحوم صاحب روضات، مبین این است که پیروان شیخ که در هرصورت افکار خود را مستند به عقاید شیخ احمد می دانند، در ردیف غلاه قرار داده است. (۲) و نفی ضمنی این معنا، مانع از آن نشده است که شیخیه در بیان مقام فضل شیخ، به کتاب «روضات الجنات» استناد نکنند.

ثالثاً: کتاب قصص العلما، با وجود کثرت نسخ خطی و چاپی، و در حالی که اولین چاپ سنگی آن (تا آنجا که این محقّق مطلع است) در سال ۱۲۹۰ ه. ق.، یعنی حدود ۲۳ سال پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در تهران، و سپس در سال ۱۲۹۶ ه. ق. (تهران، به خط حسین طالقانی کورانی)، و سال ۱۳۰۴ ه. ق، (به خط زین العابدین قمی) و ۱۳۱۳ ه. ق.، و ۱۳۳۰ ه. ق.، (تبریز، به خط صمد تبریزی) و قبل از آن در سال ۱۳۱۸ ه. ق.، در «بمبئی» و ۱۳۰۶ ه. ق.، در «لکنهو»، مکرر طبع و نشر شده است از جانب هیچ یک از تلامذه مرحوم صاحب جواهر که هریک از آنان، از اکابر علمای امامیه در قرن چهاردهم به شمار می آیند، و مسلّم در قید حیات بوده اند، (۳) و کلیه کتب تراجم پس از او و پس از کتاب میرزا محمد تنکابنی، ردیه ای بر این مسأله که از لحاظ حوزه های

۱- «فهرست»، ص ۲۶۴

۲- «روضات الجنات»، ج ۳، ص ۳۳۷، عبارت مرحوم صاحب روضات چنین است: «و هم فی الحقیقهأعمهون بکثیر من غلاه زمن الصدوقین فی قم الذین کانوا ینسبون الفقهاء الأجلّه إلی التقصیر باسم الشیخیه و الپشت سریه، نسبتهم إلی الشیخ أحمد بن زین الدین الإحسائی المتقدم ذکره و ترجمه ...» «به تفصیل این بحث در صفحات آتی، مراجعه شود».

۳- از جمله: مرحوم سید حسین ترک، شیخ محمد حسین کاظمی، میرزا حسین خلیلی، آقا حسن نجم آبادی، شیخ محمدحسن شرقی، شیخ حسن ممقانی، سید حسن مدرسی اصفهانی، شیخ محمد آل یس، میرزا حبیب اللّه رشتی، شیخ جعفر شوشتری، شیخ جعفرالاعسم، شیخ محمدباقر اصفهانی فرزند صاحب حاشیه معالم، سید اسماعیل بهبهانی، سید اسداللّه اصفهانی، سید ابراهیم لواسانی، میرزا ابراهیم شریعتمداری سبزواری، سید حسین و سید علی فرزند بحرالعلوم، سید محمد هندی، سید محمد شهشهانی، ملا محمد اشرفی، ملا محمد فاضل ایروانی، شیخ عبداللّه نعمه عاملی، شیخ عبدالرحیم نهاوندی، شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی، میرزا صالح داماد، شیخ زین العابدین حائری، شیخ محمدحسین طالقانی قزوینی، شیخ راضی قزوینی، شیخ نعمه طریحی، شیخ مهدی کجوری، میرزا عمود بروجردی.

دینی شیعه، نهایت حائز اهمیت را دارا بوده، و دروغ بستن به مرحوم صاحب جواهر که ریاست و زعامت شیعه را عهده دار، و شخصیتی زبانزد عام و خاص بوده اند، ملاحظه نشده، و اصولًا چطور بی پاسخ مانده، و رفع شبهه نشده است؟!، و سید کاظم رشتی، و حاج محمدکریم خان و حاج محمد خان و حاج زین العابدین کرمانی که حدود ۵۰۰ رساله و کتاب در خصوص عقاید شیخیه نگاشته اند، متعرض قول صاحب قصص در قضیه آزمایش شیخ احمد از جانب مرحوم صاحب جواهر نشده اند؟!

رابعاً: سرکارآقا متعرض به گفته میرزا محمد تنکابنی که صاحب جواهر را از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد، شمرده نمی شود. در صورتی که به هرحال مسائل و مباحثی مورد تأمل صاحب جواهر قرار گرفته بود که با تمام فضلشان به تکفیر شیخ احمد منجر شده است، و عدم تعرض به این مسأله از جانب سرکارآقا، و عدم اثبات خلاف قول میرزا محمد تنکابنی، می توان به صحت کلیات مطالب کتاب قصص العلماء، در خصوص مسأله مذکور، نزدیک شد.

مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره

«حاج شیخ حسن سردرودی» می نویسد: «همانا نسبت حدیث جعل کردن به صاحب جواهر برای امتحان شیخ مرحوم، و حال آن که در کافی از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که به ابی النعمان فرمود: «یا اباالنعمان دروغ مبند بر ما که مبادا برطرف شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد.» و در خصال صدوق از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که «پنج چیز روزه روزه دار را گشاید و چهار از آنها را شمرد و فرمود: دروغ بستن بر خداوند و بررسولش و بر ائمه- صلوات اللّٰه علیهم- و آنها می خواهند صاحب جواهر را از اسلام بیرون برند تا سخنشان را در حق شیخ مرحوم ثابت نمایند، و اگر صاحب جواهر روزه بود با جعل حدیث روزه اش باطل می شد چنان که خودش در جواهر تحقیق فرموده». (۱)

۱- «فهرست»، ص ۲۵۰

سرکارآقا نظریه خود را پس از ذکر بیانات حاج شیخ حسن سردرودی چنین ابراز می دارند: «شیخ مرحوم مدعی بوده اند که شمّ حدیث را دارند و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می دهند و این مطلب مربوط به متن حدیث است و معنی آن ربطی به سند حدیث ندارد که صحیح باشد یا ضعیف و آنچه را که صاحب قصص نوشته که شیخ محمدحسن جعل نمود متن حدیثی است بدون سند که می خواست امتحان کند آیا شیخ می شناسد فرمایش امام را یا نمی شناسد. و به همین طور هم سؤال کرد و گفت: «حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» و اگر آنچه جعل کرد حدیث مسندی از کتاب معینی بود که اسمش جعل نمی شود، و به این طور سؤال نمی کرد. ولی روایت «تقی زاده» به این عبارت نیست و به این طور است: «لطف فرموده دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» و قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را که شیخ با شمّ خود می بایست امتحان بدهد که می فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن، زیرا سند صحیح یا ضعیف اصطلاحی است که گذارده برای احادیث از حیث روات آن و رجوع به کتب رجال می کنند و محتاج به شمّی نیست. پس شیخ محمد حسن سؤال نکرد که این حدیث صحیح است یا ضعیف؛ زیرا ادنی طلبه هم این نوع سؤال نمی کند.

مورّخ محترم به سهم خود از کمال سوءظن که نسبت به علمای اعلام دارند اینطور نوشته اند و بی سوادی هم شده است و اعتماد به کتاب غیرمعتبر هم نموده اند که شایسته مثل ایشان نبود. و اگر منظورشان از (احادیث ضعیف) اصطلاح علمای درایت و رجال نیست و خود اصطلاحی وضع فرموده اند و مرادشان از حدیث ضعیف آن است که معنی آن قابل قبول ایشان نباشد، پس لابد میزانی برای عدم قبول باید دست بدهند که همگی قبول داشته باشند و آن میزان را در اینجا ذکر نفرموده اند و آنچه معمول و مصطلح بین علمای شیعه است که ما هم پیروی می کنیم دو راه است یکی ملاحظه احوال روات همان که مسلک عموم اصحاب اصولیین ما است در تصحیح یا توثیق یا تضعیف یا تقویت احادیث که اساسش تواریخ صاحبان کتب رجال است و این یک راه ظاهری است و قرینه ای است که برای صحت یا سقم حدیث دست می آورند و کمکی برای شخص فقیه و محدّث می شود و از این راه ظنّی به صحت یا سقم حدیث پیدا می کنند.

و اما راه دیگر که راه حقیقی و واقعی است تطبیق حدیث با مضمون کتاب خدا و سنت جامعه است و از این راه ممکن است یقین به صحت و سقم حدیث پیدا شود و اگرچه راه بسیار مشکلی هم هست و کار هر فقیهی هم نیست مگر کسی که صاحب قوه قدسیه به معنی حقیقی باشد و کلام امام را بشناسد که فرمودند: «در اخبار که ما یکی از شما را فقیه نمی شماریم تا وقتی که حدیثی که بر او عرضه شد بشناسد آن را» و این همان شمّ فقاهتی است که عموماً مدعی آن هستند و در فهم همه احادیث خواه به اصطلاح درایت صحیح باشد یا ضعیف باید به کار رود و از این راه صحت معنی حدیث معلوم می شود، خواه علی الظاهر هم به لفظه صادر از امام شده باشد یا نشده باشد، زیرا اگر از عبارتی معلوم شد که این موافق کتاب و سنت است. پس معنی آن یقیناً فرمایش امام است و صحیح است و آن کسی که شم اخبار آل محمد را داشته باشد این معانی را می فهمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دروغگویان بر من زیاد شدند و هرچه مطابق با کتاب خداست من گفته ام» و اگر مطابق نباشد من نگفته ام و اگر کسی قادر بر این نوع تطبیق باشد معلوم است که شم حدیث را دارد و همه فقها این دعوی را دارند، منتهی در بعضی صرف ادعا است و در بعضی حقیقت دارد و اگر یک چیزی از آن حکایت منقوله معقول باشد همین قسمت است که مثلًا فرموده باشند بر حسب فرمایش امام که فقیه چنین کسی است. یا فرموده اند من لحن اخبار را می فهمم و آن چیزی را هم که به قول ایشان، شیخ جعل کرده اگر واقعیت داشته باشد البته معنی صحیح بوده که الفاظش از خود شیخ بوده مثل این که خبری یا اخباری را نقل به معنی کرده باشد و شیخ مرحوم هم فرموده باشد که صحیح است؛ زیرا صحیح به این معنی که عرض کردم آن چیزی است که معنی آن با فرمایش خدا و رسول و ائمه صلی الله علیه و آله موافق باشد و آن عبارت هم موافق بوده و غیر از این درباره علمای اعلام و اساطین اسلام نمی توان تصور کرد که العیاذ باللّٰه جعلی بکنند و عبارتی که بر خلاف فرمایش خدا و رسول باشد بسازند و یکدیگر را امتحان نمایند و عوام از برادران ما اگر عبور به این قبیل عبارات نمایند نباید باور کنند و پیداست که نویسندگان اغراض دیگر داشته اند- أصلحهم اللّٰه ان شاءاللّٰه-». (۱)

۱- «فهرست»، صص ۲۵۱- ۲۵۴

اوّلًا: کلیه مطالب سرکارآقا، براساس موضوعی قرار گرفته که آن موضوع در متن «قصص العلماء»، یا نوشته تقی زاده، موجود نیست.

«سرکارآقا» می نویسد: «قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را که مرحوم شیخ، با شمّ خود می بایست امتحان بدهد که می فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن». در حالی که اگر سرکارآقا، قضیه مذکور را درمورد امتحان شیخ، منقول از مرحوم صاحب قصص و تقی زاده، قبول دارد بایستی براساس قول آنان، مسأله مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. و بررسی سرکارآقا فاقد چنین ویژگی است. و اگر خود به مأخذی دیگر برخورده که در آن مذاکره، قول دیگری مطرح شده، البته می توانست عنوان ساخته، و مصحح اقوال مذکور شود. که این هم مورد ادعای صاحب قصص نیست.

برای این منظور یکبار دیگر اصل مذاکره را دقیقاً مشخص کرده و ذیلًا می نگاریم تا بررسی ما در اطراف نظریات سرکارآقا، از اساسی منطقی برخوردار باشد.

به روایت صاحب قصص:

شیخ محمد حسن صاحب جواهر: «حدیثی پیدا کرده ام، شما ببینید که آن حدیث است یا نه. و آیا معنی آن چیست؟»

شیخ احمد احسائی: «این حدیث و کلام امام است. پس آن را توجیهات بسیار کرد.»

به روایت تقی زاده:

شیخ محمد حسن صاحب جواهر: «لطف فرموده، دقت بفرمایید، این حدیث صحیح است یا ضعیف؟.»

شیخ احمد احسائی: «این حدیث کاملًا صحیح و معتبر است.»

از لحاظ طرح سؤال، هردوقول، در یک امر مشترکند، و آن مسأله سند حدیث است.

و از لحاظ پاسخ، هردوقول در یک مطلب متفقند، و آن تأیید صحت حدیث می باشد.

حال سرکارآقا به چه مأخذ و مدرکی می گویند مسأله مربوط به شم حدیث بوده است نه سند حدیث، معلوم نیست!

ثانیاً: اگر جواب سؤال صاحب جواهر به زعم سرکارآقا صحیح بوده است. چرا

صاحب جواهر، کاغذ را پاره کرده و ترک مجلس نموده است؟ و چرا مرحوم صاحب قصص و تقی زاده این واقعه را در ردّ دعاوی شیخ نگاشته اند؟

درواقع صاحب جواهر، چون شیخ احمد مدّعی کسب علم از امام شده بود و مسلّم علم رجال را هم دربر می گرفت. سؤال از سند این حدیث کرده است، والّا صریحاً از معنی حدیث می پرسید. و این بیان سرکارآقا که شیخ مدعی بوده اند که شمّ حدیث دارند، و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می دهند، و این مربوط به متن حدیث است نه سند، موافق عقل کاوش گرانه در این مسأله نیست؛ زیرا حدیث چیزی است که کلام امام باشد، نه موافق کلام امام و مسأله مهم برای مرحوم صاحب جواهر اساساً شناخت کلام امام بوده است و شیخ هم گفته است: «کلام امام است».

ثالثاً: بقیه مطالب سرکارآقا و شیخ حسن، پیرامون باطل شدن روزه و تفصیل در متن حدیث صحیح و ضعیف، و ورود به علم رجال و ... به عقیده مؤلف خارج از متن مسأله بوده، و با طرح آنها، کلام را مطول نمی کنیم.

۲- مرحوم شریف العلمای مازندرانی (متوفی ۱۲۴۵ ه. ق.) محمّدعلی مدرسی به نقل از مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری در «روضات الجنات» و میرزا محمد مهدی خوانساری در «أحسن الودیعه» و حاج شیخ عباس قمی در «هدیهالأحباب» می نویسد:

«شریف العلما از اعاظم فقها و اصولیین اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که جامع معقول و منقول، بالخصوص در اصول که استاد فحول بود، در حائر مقدس مجلس درس معظمی داشته به حدی که گویند زیاده بر هزار نفر از اکابر حاضر حوزه درسش می بوده اند. سعیدالعلمای بارفروش مازندرانی، «شیخ مرتضی انصاری»، ملا آقا دربندی، صاحب ضوابط، سید محمد شفیع جابلقی، ملا اسماعیل یزدی، و نظایر ایشان از تلامذه و حاضرین حوزه او بوده اند. مرحوم شریف العلما از تلامذه «سید مجاهد» و «صاحب ریاض» بود». (۱)

۳- شیخ محمد حسین صاحب فصول (متوفی ۱۲۶۱ ه. ق.): میرزا محمدباقر

۱- «ریحانه الأدب»، ج ۳، ص ۲۱۹، همچنین مراجعه کنید به شرح احوالات مرحوم آقا سید مهدی بن سید علی صاحب ریاض در صفحات بعدی.

خوانساری ضـمن شـرح احوالات مرحوم شیخ محمدتقی صاحب «هدایهالمسترشدین» (۱) در مورد مرحوم شـیخ محمد حسین صاحب فصول برادر مرحوم شیخ محمد تقی چنین اشاره می کند:

هـذا و قـد کـان لشـیخناالمعظّم إلیه أخ فاضـل فقیه و صـنو کامـل نبیه و حبر بـارع وجیه من أولاد أمه و أبیه جعله اللّه تعالی منه بمنزله هارون من أخیه، و هو الفاضل المحقّق المدقّق المتوحّد فی عصره المسمّی بالشیخ محمد حسین صاحب کتاب «الفصول» فی علم الأـصول، و کتبه هـذا من أحسن مـا کتب فی أصـول الفقه و أجمعهـا للتحقیـق و التـدقیق، و أشـملها لکـلّ فکر عمیق، و أحرزها لتـدارک اشـتباهات السالفین، و أطمحها نظراً فی الخصومه إلی کتاب القوانین، و قـد تداولته جمیع أیدی الطلبه فی هذا الزمان، و تقبّلته القبول الحسن فی جمیع البلدان، إلّا أنّه غیر مستوعب مسائل هذاالفنّ الجلیل، و لا بالغ مبلغ کتاب أخیه الأکبر فی التفصیل والتذییل، و لا یزد عدد أبیاته فی ظاهر التخمین علی کتاب القوانین». (۲)

محمدعلی مدرس در «ریحانهالأدب» تحت عنوان: «صاحب الفصول فی علم الأصول» می نویسد: «... از اکابر و متبحرین علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشـد که فقیه اصولی محقق مدقق جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول و صاحب فکری عمیق بود. این کتـاب او در تحقیقـات انیقه و مـدقّقات رشـیقه، اجمع و اکمـل کتب اصولیه بوده و محل اسـتفاده اکابر و فحول و فهم مطالب و تفطن بر نکات و دقائق آن مایه افتخار افاضل و بهترین معرف مقامات علمی وی می باشد ...». (۳)

صاحب روضات الجنات ذیل شرح حال صاحب فصول به عقاید ایشان در قبال

۱- از مهم ترین کتب علم اصول که در ایران به دفعات چاپ سنگی شده است.

۲- «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳- «ریحانهالأدب»، ج ۳، ص ۳۸۰.

عقاید شیخیه، اشاره می فرمایند و می نویسند:

«و کان هـذا الشیخ المعظّم کثیرالطعن و التشـنیع علی طائفه الشـیخیه المنتسبین إلی الشـیخ أحمد الإحسائی المقدّم إلیه الإشاره، متجاهراً باللّعن علیهم، و التبرّی عن عقائدهم الفاسده علی رؤوس الأشـهاد، و قد رأیت أیام تشرّفی بالزّیاره منابر فی هذاالمعنی». (۱)

سرکارآقا ابوالقاسم ابراهیمی، به نقل از کتاب: «قصـص العلماء ...» تأیید می کند که از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد، «شیخ محمدحسین صاحب فصول» بوده است.

ولی سـرکارآقا، به جای آن که فضل ایشان را از کتب تراجم، خاصه روضات الجنات اسـتخراج کنـد، کتاب قصـص العلماء را که خود به خاطر دفاع از شـیخ احمد، در موردش گفته است: «حالش معلوم است» مورد استناد قرار داده و می نویسد: «و دیگر (از تکفیرکننـدگان) شـریف العلمای مازندرانی و شـیخ محمدحسـین صاحب فصول است که همانچه خود صاحب قصـص در مکارم اخلاق و رقابت هایی که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سـر یکدیگر را جایز نمی دانستند بلکه هیچ یک آن یکی را مجتهد نمی دانست و هم آنچه صاحب قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است ...». (۲)

در حالی که میرزا محمدتنکابنی، ضـمن شـرح حالات شریف العلماء مطالبی را عنوان کرده است که نشان می دهد تا حدودی سرکارآقا رعایت صحت در نقل روایت را نفرموده اند. زیرا اوّلًا: مرحوم تنکابنی نوشته اند: «ظاهر این که شریف العلماء اعتقاد به اجتهاد شـیخ محمـد حسـین نـداشت، لیکن شـیخ محمدحسـین از صاحبان فن اصول و جامع بوده ...» (۳) و این خلاـف بیان سرکارآقـا اسـت کـه قاطعـانه فرمـوده انـد: «هیـچ یـک آن یکی را مجتهـد نمی دانست». ثانیـاً: عـدم اقتـداء کردن مجتهـدی به مجتهدی دیگر در نماز جماعت که در میان حوزه های دینی و مساجد و اماکن، حتی در جوامع غیرشیعی، رواج دارد،

۱- «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶

۲- «فهرست»، ج ۱، ص ۲۰۱

۳- «قصص العلماء»، ص ۱۱۵

معلول عقاید و مسائل دیگری است که به هیچ وجه مانع از آن نمی شود که کتاب فصول باطل، یا فتوای شریف العلماء، یا شیخ محمد حسین فاسد معرفی شود ..! باید مسأله را در حیطه خود به خوبی تحلیل نمود. و از قیاس پرهیز داشت.

۴- ملا آقا دربندی (متوفی ۱۲۸۵ ه. ق.): باتوجه به کتاب: «هدیهالأحباب»: مرحوم شیخ عباس قمی، و کتاب: «أحسن الودیعه» و کتاب «مآثر و آثار» اعتماد السلطنه و «أعیان الشیعه». محمدعلی مدرسی در «ریحانهالأدب» می نویسد: «عالم متتبع جلیل، فقیه اصولی، جدلی و رجالی، محقق مدقق، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذه شریف العلمای مازندرانی بود ....

وقتی صاحب جواهر در مجلسی به کتاب جواهرالکلام خود می بالید، ملاآقا گفته است: از جواهر شما در خزائن (۱) ما بسیار است .... در علم اکسیر نیز مهارت داشت». (۲)

ملاآقا دربندی تألیفات بسیار داشت. از آن جمله: «الجوهره» یا جوهرالصناعه (دراسطرلاب)، «خزائن الأصول»، «خزائن الأحکام»، «عناوین الأدله» (در اصول)، «قوامیس القواعد» (در رجال) و «اسرارالشهاده» می باشد. کتاب مذکور که از عربی به پارسی ترجمه شده است، به گفته و اظهار نظر مدرس: «به حکم انصاف این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آن همه محبت مفرط که داشته است حاوی غث و سمین بوده است». و علامه نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان» شرحی دائر بر ضعف کتاب اسرارالشهاده و عدم اعتماد بر آن نگاشته است. و در کتاب:

«اعیان الشیعه» مذکور است که: «دربندی در مؤلفات نقلیه (مقتل) خود بسیاری از اخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد. و از نقل هم شاهدی نیست». سرکارآقا، بی آنکه به تبحر ایشان در زمینه های فقه و اصول و رجال اشاره کند، که مسلم سه رشته مهم در رابطه با تکفیر شیخ بوده است نوشته است: «در شخصیت ملا آقا دربندی همین بس که کتاب اسرار الشهاده او سراسر روایات مجعول و غلط است ...!».

۵- آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب «ضوابطالأصول» (متوفی ۱۲۶۲ ه. ق.) صاحب

۱- منظور کتاب های «خزائن الأصول» و «خزائن الأحکام» ملاآقا دربندی است.

۲- «ریحانهالأدب»، ج ۲، ص ۲۱۶.

روضات درباره او می نویسند:

هو من أجلّه علماء عصرنا، و أعزّه فضلاء زماننا، لم أرمثله فی الفضل والتقریر و جودهالتحبیر، و مکارم الأخلاق، و محامدالسیاق، و الإحاطه بمسائل الأصول والمتانه فیما یکتب أو یقول.

إنتقل مع أبیه المبرور من محال دارالسلطنه قزوین- الاتی إلی بعض محامدها الإشاره إن شاءاللّٰه الجلیل فی ترجمه المولی خلیل- إلی محروسه قرمیسین، و قرأ مبادی العلوم علی من کان فیها من المدرّسین، و کان بها إلی أن حرکته الغیره العلویّه و حدّته الهمّه الهاشمیّه علی العروج إلی معارج العلم والدین، والخروج عن مدارج أوهام المبتدین، والولوج فی مناهج أعلام المجتهدین، فودّع من هناک أباه و شفّع رضااللّٰه تعالی برضاه، و هاجر ثانیهالهجرتین، و سافر إلی تربه مولانا الحسین علیه السلام، و أخذ فی التتلمّذ علی أفاضل المشهدین، و الأخذ من الأماجد المجتبین.

فممّن أکثر علیه الاشتغال بالحائر المقدس فی مراتب الأصول رئیس الأصولیین النبلاء الفحول، بل الجامع بین المعقول والمنقول؛ مولینا شریف الدین محمد بن المولی حسنعلی الأملی المازندرانی الأصل، الحائری المسکن و المدفن، المتوفّی بالطاعون الواقع فی حدود سنه ستّ و أربعین و مأتین بعدالألف.

و هذا الشیخ هو الذی ملأالأصقاع آثار تأسیسه، و قرع الأسماع أصوات تدریسه و إن کان غیر مسلّم فی أبواب الفقهیّات، و مقتصراً فی أصوله علی بوادر اللبّیات، و لم یخرج منه مصنّف، مشهور، و مؤلّف هو بالرّشاقه مذکور، حتی أن اعتری الرّیب ساحه فقاهته و اجتهاده بعد ما أطبق علی تمام مهارته و استعداده. و بالجمله فبلغ أمر سیدنا المشار إلیه من التتلّمذ البالغ الکثیر علی هذا الأستاد المعظّم إلی حیث کان یدرّس فی حیاته، و

تهوی إلیه أفئـده الطلاب قبل وفاته، و أخذ الفقه کما شاء، و أراد من فقهاء النجف الأشـرف و خصوصاً عن شـیخه الأفقه الأفخر الشیخ موسی بن جعفر فقد تتلمذ علیه کثیراً.

و هو الآن فالحمـدللّه علی أن جعله واحـد زمانه فی شـریف مکانه، و أنهی إلیه الریاسه والتـدریس علی حسب شأنه بحیث یشـدّ إلی سـدّته العلیّه رواحـل الآمـال من کـلّ بلـد سـحیق، و یلوی إلی عتبه المنیعه أعناق الأمانی من کلّ فـجّ عمیق، لا زالت ریاض الفضل بنضاره علمه ممرعه، و حیاض الشرع من غزاره فضله مترعه، ما طلع طالع الإقبال و خطر خاطر بالبال. (۱)

و محمـدعلی مـدرس به نقل از کتاب «اعیان الشـیعه» و کتاب «هـدیه الأحباب فی ذکر المعروفین بالکنی والألقاب والأنساب» و «قصـص العلماء» ... در شـرح حال صاحب ضوابط می نویسـند: «از اکابر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که در تمامی مراتب علمیه و حسن تقریر و انشاء و تحریر بی نظیر و در مکارم اخلاق طاق (۲) و در احاطه مسائل فروعیه و اصولیه وحید عصـر خود بود .... فقه را از شـیخ علی کاشف الغطاء و شیخ موسی کاشف الغطاء و صاحب ریاض و پسرش سید مجاهد و دیگر افاضل و اماجد خواند. اصول را نیز از شریف العلمای مازندرانی مشهور استقصا نمود.

«صاحب قصـص العلماء و سید حسین کوه کمری و شیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی سید اسداللّه حجهالإسلام اصفهانی» و نظایر ایشان از تلامذه وی می باشند.» (۳)

سرکارآقا نظریه خود را در مورد صاحب ضوابط چنین ابراز می دارنـد!: «سـید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و نتایج است که بهترین معرف ایشـان هم در مراتب علم و ادب و کمـال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسویـد اوراق نمی نماییم. و عقاید سخیفه

۱- «روضات الجنات»، ج ۱، ص ۳۸.

۲- مرحوم میرزا محمد تنکابنی نیز در ضمن شرح حال مرحوم استاد آقا سید ابراهیم نمونه هایی از مکارم اخلاق ایشان را ذکر کرده است. صفحه ۲- ۱۹.

۳- «ریحانهالأدب»، ج ۳، ص ۳۷۶.

او را در هر باب، هرکس می خواهـد می فهمـد! (۱) عجیب است که همه اکابر امامیه کتب او را سـتوده انـد، و سـرکارآقا، به خاطر این که مرحوم صاحب ضوابط با شـیخ میانه نداشـته، او را به یک باره تخطئه می کنـد. در حالی که نخوانده و نشـنیده ام که از اکـابر علمـاء کسـی، و از کتب تراجم کتـابی، مقـام ایشـان و والا-یی شـأن کتـاب ضوابط را انکار کنـد. تا آنجا که میرزا محمدباقر خوانساری در کتاب «روضات الجنات» که حتی مورد احترام خاص مشایخ شـیخیه است، و به گفته «مرتضـی مدرس چهاردهی» از «مشهورترین دانشمندان روحانی جهان اسلامی است» از کتاب مرحوم سید استاد چنین یاد می کند:

ثم إنّ له من التصـنیفات الرائقه والتألیفات الفائقه کتاب ضوابطالأصول علی أکمل تفصـیل و کتاب دلائل أحکام الفقه فی أجود تدلیل.

و ان نوقش فی الأول بکون أکثره من تقریرات شیخه الشریف کسائر ما کان یضبطه طلّاب مجلسه المنیف لندره ما اختصّ به فیه من التصـرف الجدید أو التحقیق السدید و لا نقص علیه فی ذلک بعد ما اتّضح أنه إنّما ألّف هذاالکتاب فی مبادی أمره، و لیس أیضاً ممّن یعبأ أو یعتدّ بشأنه کسائر ما أفرغه فی قالب الترصـیف و أنّ من طالع کتابه الموجز المسـمی بنتایج الأفکار فی الأصول مبتنیـاً علی مـائه و خمسـین فصـلًا مـن الفصـول یعرف صـدق هـذاالمقال، و أنّ جنـاب مصـنّفه المفضـال کـأنّه نفس ملکـه الفقه والأصول و مالک أزمه المعقول و المنقول، و الفائق علی غیره من النبلاء الفحول، مع أنّه إنّما کتبه فی قلائل من أیام هجرته إلی زیاره سیّدیناالعسکریّین علیهما السلام من ظهر القلب و بدون المراجعه إلی شی ءٍ من أساطیر الفنّ کما حکی لنا من یوثق بنقله.

و قد تشـرّفت بخدمته، و زیاره هذاالکتاب بعید تدوینه له، عند توقّفی لتقبیل لعتبات العالیات- علی مشـرّفیها الصلوات الباهیات- فی حدود سنه ثلاث

۱- «فهرست»، ص ۲۰۱

و خمسین، فانتسخت بخطّی من نسخه الأصل التی کانت بخطّه الشریف. و کنت أوان اتّصالی بحضره جلاله أیضاً من المتطفّلین علی طلّاب مجلس إفضاله، و قد إختصصت منه فی ذلک البین بعنایات جلیله و اعتناءات وافره جمیله. منها: ما کتب بخطّه الشریف من صورهالإجازه لی علی ظهر تلک النسخه». (۱)

تا آن جا که مرحوم میرزا محمدباقر در اهمیت کتاب «ضوابط» (۲) مرحوم استاد، اشعاری را که هر بیت آن مبین ارزش والای کتاب مزبور است می سرایند:

هذا جمال دفاتر الأحبار هذا ثمال أفاضل الأدوار

هذا سلافه عصرهم من أسرهم فیه الکفایه عن عناالأسفار

عند الوفید المستفید کأنّه عین الحیاه و نهر علم جار

إنّ قیل: کلّ الفضل فیه یصدّق حیث اقتفی لفواضل الآثار

والحق والتحقیق فی صفحاته کالنجم فی فلک البروج الدار

فاق الرّسائل فی المسائل و احتوی لبّ الأوائل والجدید الطاری

لا یعتری ظفر الخصومه متنه إلّا بردّ الخصم ردّ خسار

عمّ الخلائق نفعه من حینه رغماً لکلّ مخلّط أخباری

هذا هدی و یزید من لا یهتدی بهداه رجساً صالحاً للنار

خیر الکلام بیانه الوافی وفی أوصاله لدقائق الأسرار

الفضل مختوم به و ختامه مسک فذق فلنعم عقبی الدار

أفکارهم فازت بکلّ کریمه فأتی الکتاب «نتایج الأفکار»

أفکیف یجزی عنه بالأفکار من مستعجم لولا جزاءالباری

این نوع تجلیل از مقام مرحوم استاد، و توصیف از آثار او، که در واقع شیوه

۱- «روضات الجنات»، ج ۱، ص ۳۹

۲- یعنی ضوابط الأصول، روضات الجنات ج ۱، ص ۴۰

پژوهشی همه صاحبان تراجم و عالمان امامیه است، مغرضانه نخواهد بود که سرکارآقا که حدود مرتبه فضل و کمال ایشان معلوم هیچ یک از اکابر امامیه هم عصرشان نبود!، آثار مرحوم استاد را «سخیف» تلقی کنند؟ بی شک چنین سخنی نباید ناشی از تبحر ایشان در معارف مذهب امامیه باشد، بلکه صرفاً به اتکای تعصب به شیخیه که مسلم مغایر طریق فضل و مراتب اجتهاد شیخ احمد است، اظهار و ابراز فرموده اند. چنین روحیه ای، آنهم پس از حدود یک قرن که از حیات مرحوم استاد می گذرد، به خوبی می تواند مؤید روحیه شیخیه و واقعه ای باشد که میرزا محمد تنکابنی ضمن ذکر مکارم اخلاق مرحوم استاد، چنین یاد کرده اند:

«مشاهده نمودم که روزی یکی از اعراب که از مریدان سید محمدکاظم رشتی شیخی بود و میان شیخیه و طبقه فقها نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود. آن عرب در مجمع درس آن جناب حاضر شد و زبان به هرزه درائی و کتره و فحش گشاده بود و خنجری به کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد سربه زیر افکنده بود و سکوت داشت.

یکی از سادات خدام به ناگاه مطلع گردید آمد و گریبان آن ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را کاری مدار و او را تأدیب و سیاست مکن که او مجنون است ...!». (۱)

در حقیقت این بابی است از ابواب شیخیه، که سید کاظم رشتی آن را هم در زبان و هم در کتاب دلیل المتحیرین خود گشوده بود. چنانچه وقتی کتاب «دلیل المتحیرین» را نزد آقا سید ابراهیم آوردند. آن جناب پس از شنیدن قسمتی از مطالب آن، فرمود: «اسم این کتاب چیست؟ عرض کردند که به دلیل المتحیرین موسوم است. آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود: مناسب آن بود که این رساله «شتمیه» نامند، زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علمای اعلام است ...!». (۲)

۶- ملا محمدجعفر استرآبادی (متوفی ۱۲۶۳ ه. ق.): صاحب «ریحانهالأدب» می نویسد: «حاج ملاجعفر، از فقها و مجتهدین امامیه قرن سیزدهم هجرت می باشد که صاحب تحقیقات دقیقه، بسیار متقی و محتاط، در کثرت ورع و احتیاطی که در امور دینیه

۱- «قصص العلماء»، ص ۷

۲- همان، ص ۵۶

داشته ضرب المثل بود و گاهی به وسواسش منتسب می داشتند. او از اکابر تلامذه صاحب ریاض به شمار می رفت. سال ها در کربلای معلی با عزت و احترام تمام می زیست. تا موقعی که آن ارض اقدس از طرف داود پاشا محاصره گردید. به تهران رفت و تا بیست سال به تدریس و امامت و فتوی و قضاوت اشتغال داشت ...» «حاجی کرباسی» با این که بعد از «حاج سید محمدباقر حجهالاسلام رشتی» به اجتهاد کسی تصریح نمی نمود، اجتهاد ملا جعفر را تصدیق کرده و احکام او را تنفیذ می نمود. علاوه بر این در علوم ادبیه نیز ممتاز و در تقریر و تحریر در نهایت امتیاز بوده ...». (۱)

«شیخ محمدحسن» فرزند ملامحمد جعفر استرآبادی در کتاب «مظاهرالآثار» (۲) پیرامون عقیده ملا محمدجعفر استرآبادی درباره شیخ احمد می نویسد: «... عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند. در آن روز پدرم در سفر حج بود، و شیخ که از ماجرای تکفیر خبر شد گفت علمای این دیار فقیه و اصولی هستند. از علوم معقول و حکمت بیگانه اند. کلماتش را تنها حکیمان می فهمند، راضی شد که پدرم در این باره هرچه حکم کند قبول کنند.

اندک مدتی از این داستان گذشت. پدرم از سفر مکه بازگشت. سید (منظور سید محمدمجاهد است) کسی را نزد پدرم فرستاد و کتاب «شرح زیارات» و چند رساله از مؤلفات شیخ را هم برای مطالعه و اظهار نظر ارسال کرد. پدرم پس از مطالعه و دقت در نوشته ها گفت: عبارت های این کتاب و رساله متشابه و قابل تأویل است. به حکم مقبوله ابن حنظله، واجب است که حکم سید را اطاعت کرد. اما برای استوار شدن حکم و حکومت در مسأله تکفیر چاره ای نیست به جز این که با شیخ به گفتگو پرداخت. آنگاه دید

۱- «ریحانهالأدب»، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲- نسخه خطی این کتاب در ۸ جلد که به خط مؤلف در کتابخانه «مجتبی مینوی» می باشد مورد تحقیق آقای مدرسی چهاردهی قرار گرفته. و این مطلب را در کتاب «شیخیگری و بابیگری» ص ۴۸، چاپ دوم، انتشارات فروغی ۱۳۵۱ ه. ش. ذکر کرده اند. که عیناً نقل می شود. البته مرحوم صاحب ریحانهالادب، در شرح حال شیخ محمدحسن استرآبادی ج ۳، ص ۲۱۰، چاپ دوم از جمله تألیفات مشارالیه را «مظاهرالانوار» خوانده اند. در حالی که: «مظاهرالآثار» در کتاب آقای مدرسی نوشته شده مؤلف از آنجا که کتاب مذکور را شخصاً ندیده اند، به ذکر قول آقای مدرسی اکتفاء می کند.

که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟!

پس از چندی پدرم شیخ را در حمام ملاقات کرد و جویای احوال یکدیگر شدند.

شیخ عقاید و آرای خود را بیان کرد. و پدرم وارد بحث و انتقاد گردید. مردم خبر شده برای تماشای بحث در حمام گرد آمدند. شیخ مطابق ظاهر نوشته های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت. همان گونه که علامه سید مجاهد و سایر علمای کربلا و نجف از نوشته های او فهمیده بودند، آنگاه علامه استرآبادی حکم به تکفیر شیخ کرد و هنگامه یی در کربلا و سایر شهرهای ایران آغاز شد». (۱)

۷- مرحوم آقا سید مهدی طباطبایی (متوفی ۱۲۶۰ ه. ق.): فرزند «آقا سیدعلی صاحب ریاض المسائل»، و برادر کهتر سیدمجاهد، از اکابر علمای اواسط قرن سیزدهم هجری و استاد مرحوم «شیخ مرتضی انصاری» است. (۲) و صاحب روضات ضمن شرح حال صاحب هدایهالمسترشدین و مخالفت های برادر بزرگوارش «شیخ محمدحسین صاحب فصول» با شیخیه که قبلًا یادآور شدیم، اضافه می کند: «... کما کانت هذه شیمه سیدناالمهدی بن الأمیر سید علی الحائری الطباطبائی أیضاً». (۳)

اساس و ماجرای مخالفت آقا سید مهدی با شیخیه را که در آن زمان ریاست آن با سیدکاظم رشتی بود، میرزا محمد تنکابنی چنین نوشته است:

«چون خبر تکفیر شیخ اشتهار یافت، و شیخ نیز وفات یافت. در آن زمان آقا سیدمهدی خلف باشرف آقا سیدعلی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزه، فتوا نمی گفت. پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست؟ آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و «شریف العلماء و حاجی ملاـ محمدجعفر استرآبادی و حاجی سیدکاظم» را احضار نمود. ایشان با سیدکاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبایر کفر است. سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبایر کفر است. لیکن شیخ ظواهر این عبایر را اراده

۱- «مظاهرالآثار»، ج ۱، ص ۱۰۶۴

۲- «ریحانهالأدب»، ج ۴، ص ۳۰

۳- «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶

نکرده است بلکه این کلمات را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است. ایشان گفتند که «ما مأمور تأویل نیستیم»، مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار و الاهر کافری که به کلمه کفری تکلم کند لامحاله تأویلی در او راه دارد. پس به سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبایر کفر است. سید کاظم نوشت که ظاهر این عبایر کفر است و آن را به مهر خود ممهور نمود. پس آقا سید مهدی اگرچه فتوا نمی گفت لیکن به شهادت این دو عادل که شریف العلماء و حاجی ملامحمد جعفر استرآبادی بود حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمود. و از آن پس به مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر گرگان چند به لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند. و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت». (۱)

«سید کاظم رشتی» در کتاب: «دلیل المتحیرین» اصل ماجرا را به صورت کلی تأیید و از این حیث اختلافی با گفته صاحب قصص ندارند. ولی در صدد توضیح و شرحی مفصل برآمده که از آن تبرئه خود و شیخ احمد را مراد داشته است. بعدها مطالب کتاب مذکور، مورد استفاده مرحوم حاج محمد کریم خان در «هدایهالطالبین» (۲) و سرکارآقا در کتاب «فهرست» (۳) و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار» (۴) قرار گرفته، با شرح های تفصیلی مصمم به رفع شبهات و این که مرحوم سید «تقیه» کرده و آقا سیدمهدی از روی سادگی چنین فتوایی داده، تکرار مطالب مرحوم سید را کرده اند!

۸- آقا سید محمد مجاهد صاحب مناهل (متوفی ۱۲۴۲ ه. ق.): شیخ آقابزرگ طهرانی در کتاب «الذریعه»، (۵) میرزا محمدباقر خوانساری در «روضات الجنات»، (۶) حاج سید شفیع

۱- «قصص العلماء»، ص ۴۴

۲- «هدایهالطالبین»، صص: ۱۰۸- ۱۱۱- ۱۳۹

۳- «فهرست»، ص ۱۹۲

۴- «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵

۵- «الذریعه»، ج ۲۱، ص ۳۰۰

۶- «روضات الجنات»، ج ۷، ص ۱۴۵

جابلقی در «الروضـهالبهیه» و محمدعلی مدرس در «ریحانهالأدب» (۱) از مرحوم «سیدمحمدمجاهد» به بزرگی چنین یاد کرده انـد: «... از مشاهیر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشـد که فقیه اصولی متبحر، ادیب، ماهر، عابـد، زاهد بود. از والد معظم خود (صاحب ریاض) و پدرزن خود مرحوم سید مهدی بحرالعلوم تکمیل مراتب علمیه نمود. در حال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده به ایران آمد، و در اصـفهان اقامت گزیده و به تدریس و تألیف مشغول شد. و مرجع استفاده افاضل آن نواحی بود. و کتاب «مفاتیح» را نیز در آن جا تألیف نمود، تا آنکه خبر وفات والد معظمش رسید، بلافاصـله عازم عراق شد. و در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه گردید ...».

«مرحوم محمـد حسن»، فرزنـد ملا محمدجعفر استرآبادی، در کتاب «مظاهرالآثار» می نویسد: «در آن زمان سـید محمد مجاهد مرجع تقلیـد شـیعیان و پیروانشـان در عراق و ایران بودنـد. گروهی از شـاگردانش از سـخنان و کلمات شـیخ به اسـتاد بزرگوار شکایت کردند. و سید هم حکم به کفر شیخ احمد صادر کرد. عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند ...» (۲)

«مرحوم میرزا محمـدباقر خوانسـاری صاحب روضات» (متوفی ۱۳۱۳ ه. ق.) فرزنـد مرحوم حـاج «میرزا زین العابـدین»، از اکابر علمای امامیه قرن چهاردهم هجری می باشد.

که فقیه اصـولی، محـدث رجـالی، ادیب متتبع متبحر، محقـق دقیق النظر بود. در فقه و حـدیث و تراجم احوال علمـای سـلف و خلف مزیتی کامـل بر دیگران داشت. از تلامـذه «سـید محمـد شهشـهانی» و «سـید محمـدباقر حجهالاسـلام اصـفهانی» و «سـید ابراهیم صـاحب ضوابـط» و بعضـی از اکابر دیگر بوده و از ایشان و از والـد خود «حاج میرزا زین العابـدین» و بعضـی از اجلّای دیگر اجازه روایت و اجتهاد داشت. و ریاست علمی مذهبی در اصـفهان بدو منتهی و حوزه درس او محل اسـتفاده افاضل بوده است. «شریعت

۱- ریحانهالأدب، ج ۳، ص ۴۰۱

۲- «مظاهرالآثار»، ج ۱، ص ۱۰۶۴، به نقل از کتاب «شیخیگری و بابیگری» ص ۴۸

اصفهانی» و «سید ابوتراب خوانساری» و «سید محمدکاظم یزدی» و جمعی دیگر از اکابر وقت از تلامذه او بوده اند. (۱)

اهم تألیفات میرزا محمدباقر خوانساری: «روضات الجنات فی أحوال العلماء والسادات» می باشد که به گفته محمدعلی مدرس: «در موضوع خود بی نظیر و ابسط و اجمع و انفع کتب تراجم بوده و از منابع کتاب ریحانهالادب می باشد» (۲) و چنین است قول «آقا بزرگ تهرانی». و کتاب «الذریعه إلی تصانیف الشیعه».

از نظرگاه مشایخ و علمای شیخیه، کتاب «روضات الجنات» یکی از معتبرترین منابع تحقیق در شرح حال و فضائل و کمالات شیخ احمد احسائی است. که الحق مرحوم صاحب روضات، حق مطلب را به خوبی اداء فرموده اند. ولی از آنجایی که چنین کتابی جامع، در طول حیات مرحوم صاحب روضات، تصنیف شده است، دربرگیرنده وقایع و حوادث مهم دینی و فکری جامعه شیعی عراق و ایران نیز می باشد. بدین لحاظ پس از انتشار کتب و رسائل شیخ احمد، و بروز مخالفت ها و بررسیهای دقیق، و مخاصمات بین شاگردان شیخ و علمای بزرگ عصر، مرحوم صاحب روضات هنگامی که زمان مقتضی آن می شود که به شرح حال «شیخ رجب بن محمد الحافظ البرسی» مبادرت ورزد. پس از ذکری در چگونگی به وجود آمدن مشرب های باطل، اوهام و خرافات در مذهب امامیه، مشرب شیخ رجب برسی را دنباله روی چنین مشرب هایی که صرفاً عقایدشان مبتنی بر تأویل است قلمداد کرده و می نویسد:

ثمّ أن یکون کلّ من جاء علی إثر هذا المذهب و أشرب فی قلوبهم الملائمه لهذا المشرب، زادفی الطنبور نغمهً و هتک عصمه و رفع وقعاً و أبدع وضعاً و جمع جمعاً و أسمع سمعاً و أراق عاراً و أظهر شنارا، و ردّ علی فقیه من فقهاء الشیعه، و هدّسدّاً من سدود الشریعه، إلی أن انتهت النوبه إلی هذاالرجل فکتب فی ذلک کتاباً و فتح أبواباً و کشف نقاباً و خلّف أصحاباً فسمّی أتباعهم المقلّده له فی ذلک بالکشفیه، لزعمهم الإطّلاع علی

۱- «روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۰۵، شرح حال، به قلم خودش. «تذکرهالقبور»، ص ۱۷۵

۲- «ریحانهالأدب»، ج ۳، ص ۳۶۶

الأسـارير المخفيّه، ثّم أتبـاع أتبـاعهم الـذين آلت معامله التأويل إليهم فی هـذا الأواخر و هم فی الحقيقه أعمهون بكثير من غلاه زمن الصـدوقين فی قم الـذين كانوا ينسـبون الفقهاء الأجلّه إلی التقصـير، بسـمه الشـيخيه و البِشت سـريّه- من اللّغات الفارسـيه- لنسـبتهم إلی الشـيخ أحمـد ابن زين الـدين الإحسايی المتقـدم ذكره و ترجمته، و كان هو يصـلّی الجماعه بقومه خلف الحضـره المقدّسه الحسـينيه فی الحائر الشريف بخلاف المنكرين علی طريقته من فقهاء تلك البقعه المباركه فإنّهم كانوا يصلّونها من قبل رأس الإمام؛ و لهذا يسمّون عند أولئك بالبالاسريّه». (۱)

ولی «سـركارآقا» در صفحات ۲۱۷، ۲۲۹ و ۲۶۳ كتاب «فهرست» و شـيخ عبـدالرضا ابراهيمی در صـفحه ۱۰ كتاب «پاسـخی به كتـاب مزدوران اسـتعمار ...» اين اتهـام را مربـوط به اتبـاع شـيخ می داننـد، نه شـيخ احمـد. در حـالی كه اوّلًا: مرحوم صـاحب روضات «بسـمه الشيخيه و البِشت سريه» می خواند. و «شيخيه» عقايد شيخ احمد را هم دربر می گيرد، زيرا يكی از موارد اثبات اين كه شـيخيه از اهـل غلاـه است تبعيت اتباع شـيخ احمـد به نحوه خوانـدن نماز شـيخ احمـد است كه صاحب روضات به آن تصـريح می كنـد: «و كان هو (شـيخ احمد) يصـلّی الجماعه بقومه خلف الحضـره المقدسه الحسـينيه فی الحائرالشـريف» و اين: «بخلاف المنكرين علی طريقته من فقهاء تلك البقعه المباركه» زيرا «فإنّهم كانوا يصلّونها من قبل رأس الإمام عليه السلام».

ثانياً: مرحوم صاحب روضات، رويه شـيخ رجب برسـی و اتباع او را به خاطر تأويل، شديداً خلاف اسـلام خوانده و شيخيه را به لحاظ تأويل، اتباع اتباع شـيخ رجب تلقی كرده است. و تداوم راه شـيخ رجب را صـريحاً در شـيخيه و پشت سريه می داند. كه درحقيقت:

«آلت معطله تأويل هستند». و: «هم فی الحقيقه أعمهون».

چنين گفته ای، به قول مرتضی مدرس چهاردهی، درحقيقت فتوای مرحوم ميرزا

۱- «روضات الجنات»، ج ۳، ص ۳۴۲.

محمـدباقر خوانساری درباره مرحوم شـیخ احمد و شـیخیه است که او را از جرگه سایر شـیعیان جدا ساخته، و در ردیف غلات قرار داده است. (۱)

بر ایـن اسـاس و بـدین روال، تکفیرهـایی بـه حسـن نظر، و در مـواردی مخـالفت هـایی و منازعـاتی به وقـوع پیـوست، واکنش اختلافات زبانه کشید و به هر حال از این زمینه ها، اوضاع کیفیتی حاصل نمود که مسلم، و در غایت موافق حال شیخیه نبود. و اگر نهایت تعـدیل را در موارد اختلاف علمای امامیه با شـیخ احمد جاری بداریم و با تساهل و تسامح به حوادث زندگانی آن عابـد و زاهد بنگریم، به هرحال و به گفته «شـیخ عبداللّه نعمه» دو چیز هست که انسان را وادار به سؤال می کند: «یکی آن که آیا ممکن است تمامی فقهای عراق (و من اضافه می کنم غالب علمای ایران) بر ضـد شـیخ احمد احسائی بلند شوند و این کار سبب معقـولی نداشـته باشـد و چگـونه ممکن است فقهـای عراق، بی جهت به همه شـهرهای عراق نـامه بنویسـند و از احسـائی بدگویی کنند، تا جایی که ناچار از عراق فرار کند. با وجود این حتی قسمتی از آنچه را که به او نسبت داده اند درست نباشد؟

دوم این که گروهی به نام شیخیه از آرای او پیروی می کردند. و جمله نظرهای مخصوصی داشته و تا هم اکنون نیز دارند. آیا همین مطلب بر صحت انتساب برخی از عقاید منسوب به او دلالت نمی کند؟» (۲)

حـاج محمـدکریم خـان، صـریحاً به این مسأله اعـتراف و اذعـان دارد که در این خصوص علمـای شـیعه: «جمیع ولایـات را به مراسلات خود پر کرده بودند» (۳) با این همه و در چنین موقعیتی بس نامساعد، نمی دانم که آیا سید کاظم رشتی در کتاب:

«دلیل المتحیرین»، و «حاج محمـدکریم خان» در «هدایهالطالبین» در مقام غفلت یا تجاهل است که گفته!: «پس جمیع شـیعه در عصـر آن بزرگوار متفق به حقیقت آن بزرگوار بودند و کدام اجماع از این قوی تر؟» (۴) و درنتیجه به گفته سید کاظم رشتی: «اجتماع علماء و عدم

۱- «شیخیگری و بابیگری»، ص ۶۵

۲- «فلاسفه شیعه»، ص ۱۲۵

۳- «هدایهالطالبین» در شرح حال سید کاظم رشتی

۴- همان، ص ۵۹

مخالفت ایشان دلیل است بر قول رئیس آنها و اجماعی که کاشف از قول حجت خدا که مطهّر و مبراست از کل ما لا یحبّه اللّه غیر این نیست. پس وای بر احوال آن کس که به اجماع علمای فرقه محقّه مخالفت نماید و ایشان را از سلوک طریقه حقه مانع آید» . (۱) و حاج محمدکریم خان، پا را از این فراتر نهاده، به خاطر شیخ احمد، خط بطلان بر همه اکابر علمای امامیه غیرشیخی کشیده که: «به حکم علمای سابق، شیخ برحق بوده است، و خفیف شمردن حکم ایشان خفیف شمردن حکم خداست. و روبرویشان روبروی خداست. و حد شرک بر او جاری می شود»! (۲)

اوّلًا: تعجب آور است که از شیخ احمد تا سید کاظم و دیگر مشایخ پس از آنان، کراراً خوانده و شنیده ام که علمای امامیه، غالباً فقیه اصولی هستند. و از حکمت و معقول توشه ای برنگرفته اند. نمی دانستم که بزرگترین فقهای اصولی قرن سیزدهم و چهاردهم و مراجع مسلم تقلید عالم تشیع، از مسأله «اجماع»، که از ادله اربعه استخراج و استنباط احکام و از مبادی اوّلیه علم اصول است، بی خبر بوده اند. و بدین خاطر و به زعم حاج محمدکریم خان، مشرک می باشد و این قدر رهبران دینی شیخیه توجه نداشته اند که فتوی حجیت دارد ولی حکم نیست و شهادت به اجتهاد شیخ احمد حکم به حجیت (فتوای) ایشان نمی باشد. مگر تمام اکابر علمای وقت و حتی خود شخص شیخ احمد و مرحوم سید بحرالعلوم، و شیخ الکبیر کاشف الغطاء، و آقا سید جواد عاملی، و ... فضل و کمال مرحوم صاحب جواهر را امضاء نکردند و اجازه روایت و درایت ندادند؟ و به همین سان، مرحوم آقا سید ابراهیم و ملا ـ محمدجعفر، و آقا سید مهدی و صاحب فصول و ... از حیث درجه اجتهاد و کسب اجازات، خاصه از مرحوم بحرالعلوم و آقا سیدعلی و شیخ جعفر، مسلم عصر خود نبودند؟ چطور می شود چنین علمایی به زعم شیخیه، چون مرتکب اشتباه تکفیر شیخ احمد شدند، مورد طعن و اعتراض و رد حضرات شیخیه

۱- «دلیل المتحیرین»، ترجمه فارسی.

۲- «هدایهالطالبین»، ص ۲۳.

می شونـد. ولی اعتراض به اشتباهات شـیخ احمد، آن هم از جانب چنان علمایی، خلاف اجماع علمای امامیه تلقی می شود، و حکم مشرک؟ و اجازات شیخ را سپر بلا می کنند؟

ثانیـاً: توجه به این مسأله حـائز کمـال اهمیت است که بررسـی دقیق در آثـار شـیخ، به خوبی نشان می دهـد که اهم آثار مورد اختلاف شیخ احمد، پس از سال ۱۲۳۰ ه. ق.، کتابت شده است:

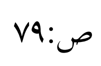
«شرح الزیاره» در دهم ربیع الاول ۱۲۳۰ ه. ق.، «شرح مشاعر ملاصدرا» در بیست و هفتم صفر ۱۲۳۴ ه. ق.، «عصمت و رجعت» در بیست و یکم ربیع الاول ۱۲۳۱ ه. ق.، «شرح عرشیه ملاصدرا» در بیست و هفتم ربیع الاول ۱۲۳۶ ه. ق. همچنین تاریخ اوّلین واقعه تکفیر مرحوم شـیخ از جـانب ملاـ محمـدتقی برغانی در قزوین، مربوط به بعـد از سال مرگ «شاهزاده محمـدعلی میرزا»، یعنی ۱۲۳۷ ه. ق. است. و پس از این سـال است که آثـار شـیخ در ایران و عراق نشـر یافته است. در حالی که مرحوم آقا سـید علی صاحب ریاض در ۱۲۳۱ ه. ق.، و مرحوم شـیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۷ ه. ق.، و مرحوم سـید مهدی بحرالعلوم در سال ۱۲۱۲ ه. ق.، درگذشته اند.

باتوجه به این که نظر آثار مهم، و واقعه تکفیر شـیخ، پس از فوت مشایـخ اجازه شـیخ بوده است، به هیچ وجه منطقی و اصولی نخواهد بود که تمجیدهای مربوط به قبل از نشـر کامل آثار و قبل از صدور حکم تکفیر، و اعلام نظریه اکابر علمای وقت را بر سـال هـایی پس از آن جاری، و یا آن را مستمسـکی برای پرده پوشـی بر هر ایرادی به نحوه رفتار و افکار شـیخ در هر عصـر و اوضاعی نمود.

ثالثاً: شیخ احمد احسایی در رساله «شرح رساله عملیّه ملا محسن فیض کاشانی» که به خواهش «میرزا باقر نواب»، مرقوم فرموده انـد، و در مجموعه «جوامع الکلم» منـدرج است، عقایـد مرحوم فیض کاشـانی را رد می کنـد. و در بعضـی از کلماتش مرحوم فیض کاشـانی را «المسـی ءالقاسانی» می خوانـد و تکفیرش می کنـد، و در رساله «شـرح مشاعر ملاصـدرا» (۱) که به خـواهش آخوند ملامشهدی شرح کرده، قول «ملاصدرا»: «بسیط الحقیقه

۱- «جنـاب آقـا سـید جلاـل الـدین آشتیـانی دربـاره شـرح کتـاب «مشاعر» شـیخ احمـد احسائی و مـدافعات آقای هانری کربن مستشـرق از شـرح مـذکور و اعتراضات شـیخ احمـد احسائی به مرحوم آخونـد ملاصـدرا می نویسـند: «نظر آقای کربن درباره اختلاـف بین شـیخ احمـد احسائی و ملاصـدرا مشـکلی ایجاد می نمایـد که بایـد تـذکر داده شود». دانشـمند محترم اعتراضات احسائی را بر آخونـد ملاصـدرا وارد و جواب هـای ملاـ اسـماعیل اصـفهانی را از اعتراضات احسائی سـست دانسـته است، در صورتی که تاکنون هیـچ یک از اهل فن فلسـفه که با این موضوع تماس داشـته و وارد بوده انـد چنین عقیـده ای نداشـته انـد و اتفـاق همگـانی است که حرفهـای احسائی در این باب به کلی از موازین فلسـفی خارج است. احسائی به مسائل پیش پاافتاده و اولیه فلسـفه و عرفان هم واقف نبوده است تا چه رسـد به مسائل عمیق و دشوار. آقای پروفسور هانری کربن در مقـدمه فارسـی خود بر کتاب مشاعر از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، قسـمت ایران شناسـی نوشـته است: «در بخش فرانسوی به شرح شیخ احمـد احسائی کـه اثری عمیـق و ارزنـده است تـوجه بیشـتری کرده ایـم. متأسـفانه غـالب مردم بر شـرح و قضـاوت سطحی

ملااسماعیل درباره شیخ احمد احسائی واقف اند ولی از شرح ارزنده شیخ احمد اطلاعی ندارند». این نکته را باید آقای کربن متذکر باشند که شرح شیخ احمد بر مشاعر و عرشیه در زمان حیات و بعد از فوت او مورد نظر اهل فن بوده است. همین شرحی را که ما چاپ کرده ایم مشتمل است بر جواب از ایرادهای احسائی بر مطالب مشاعر و ایرادهائی را که ملا اسماعیل حکیم و فیلسوف و عارف بزرگ زمان خود نوشته است و همچنین شرحی را که ملا زین العابدین نوری شاگرد آخوند نوری تألیف کرده است حاکی از آن است که شرح احسائی بر مشاعر در دسترس اهل فن بوده و مورد بحث و دقت قرار گرفته و اعتراضات ملااسماعیل درحقیقت صدای همه اهل فن است. این نکته هم مسلم است که کلمات شیخ احمد به وجه من الوجوه قابل قبول نبوده است. کلمات ملا اسماعیل در رد نوشته احسائی بی شک در استحکام و متانت نظیر کلمات خود ملاصدرا است. ملا اسماعیل اصفهانی یکی از مروجین عالیقدر حکمت متعالیه و فلسفه ملاصدرا است. شاگردان زیادی نظیر آقای علی مدرس «حکیم» و حاج ملاهادی سبزواری و آقای محمدرضای قمشه ای و آخوند ملا آقای قزوینی تربیت کرده است که همه از اساتید بزرگ فلسفه بوده اند. باید گفت توجه و غلوّی که اخیراً از آقای کربن نسبت به عقاید احسائی مشاهده می شود نمی تواند شاخص مقام علمی ایشان باشد، بلکه این توجه ناشی از شیفتگی و دلباختگی خاصی است که معظم له به طور عموم نسبت به مبانی شرقی ابراز می دارد و لیکن این نظریه ارزش علمی ندارد و با موازین درست در نمی آید ان شاءاللّه تعالی آقای کربن با توجه بیشتری که در خور مقام علمی ایشان است در این قسم از مسائل تجدید نظر خواهند نمود. با وجود علاقه شدید به آقای کربن نتوانستیم این انحراف علمی را از معظم له نادیده بگیریم. همان طور که مطالب نفیس علمی در کتب شرقی زیاد است عقاید خرافی و خارج از موازین علمی و عقلی هم زیاد دیده می شود. آقای کربن در قسمت فرانسوی کتاب تصریح کرده است که احسائی به علت آن که شیعه متصلب بوده است تابع اخبار و احادیث بوده و از این جهت هرجا حرف هایی را مخالف با حدیث امامان دانسته رد کرده است و آقای کربن این نکته را هم بیان نموده است که ملاصدرا نیز شیعه متعصبی بوده است و استناد به احادیث در نوشته های ملاصدرا کم نیست چنانکه در تفسیر و شرح اصول کافی و در مطاوی دیگر سخنان او نمودار است. اعتقاد کربن بر آن است که اگر ملاصدرا و احسائی معاصر می بودند در بسیاری از مسائل با هم متفق می شدند. آقای کربن گمان نموده اند که گفته های احسائی در مقام اشکال بر فلاسفه و عرفا چیز نوظهوری است در حالی که این مطلب تازگی ندارد و ملاصدرا و امثال او در عصر خود نیز مواجه با این حرف ها بوده اند. و در هر عصری احسائی ها وجود دارند. اشکال کار جای دیگر است. اشتباه آقای کربن این جاست که گمان می کند هرچه را احسائی مخالف گفته امامان تشخیص داده درست است غافل از این که اگر کسی در علوم عقلی قوی و استاد نباشد گفته امامان را در اصول عقاید خوب نمی فهمد علاوه بر این استدلال به اخبار آحاد یا ظواهر در عقاید صحیح نیست و ادله حجیت اخبار آحاد و همچنین ادله حجیت ظواهر فقط حجیت اخبار و ظواهر را در فروع احکام اثبات می نماید نه در اصول عقاید. رؤسای شیخیه چون آقای کربن را علاقه مند به طریقه تشیع دیده اند او را در این وادی انداخته اند و سیر در این وادی ها بی اصل و فرع آقای کربن را منحرف از فلسفه و غیروارد در عقلیات و عرفان در انظار دانشمندان جلوه خواهد داد». شرح رسالهالمشاعر ملاصدرا، ص ۲۹.



ببساطه کـل الأشـیاء» را ابطـال فرمـود و او را کـافر می دانـد و .... در حـالی که ملاصـدرا از تلامـذه شـیخ بهـایی، میردامـاد و میرفندرسکی و بعدها مقامش بالاتر از اساتید خود و مسلّم اهل دین بود.

۳/ الف: تزلزل موقعیت

به هرحال شـیخ، پس از هیاهوی تکفیر، قزوین را مناسب مانـدن ندیـد، و به منظور زیارت مشـهد مقـدس، عازم تهران، در شاه عبدالعظیم اقامت گزید.

«شـیخ عبـداللَّه» اوضـاع اسف انگیز مردم را، از ری تا مشـهد، و مصائبی که بر شـیخ احمـد در این سـفر روی آورد، با جملاتی مجمل، ولی در عین حال معرف حال چنین یاد کرده و می نویسد: « (شیخ) در شاه عبدالعظیم منزل فرمود. و تمامی اهل بلاد به علت وبـا متفرق در جبال بودنـد. پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردیـد و از آن جا به شاهرود تشـریف برد. در این وقت وبا در قافله ایشان پدیـد آمـد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار را هلاک نمود. و یکی از زوجات آن بزرگوار نیز وفات یافت. چون وارد ارض

اقدس گشتند وبا به شدت بود. بیست و دو روز توقف فرموده و تشریف فرمای تربت گشت». (۱)

شیخ احمد در تربت با استقبالی که حاکم وقت آن جا محمدخان (پسر اسحاق خان) از شیخ به عمل آورد، مقداری از مشکلات و مصائب راه تقلیل یافت: «از آن جا تشریف فرمای طبس گشت. حاکم آن جا علی نقی خان پسر میرحسین خان طبسی بود. با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهت ورود تعیین نمود. مهمان داری با لیاقت و خدمت گزاری فوق طاقت به ظهور رساند. چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را بلوچ گرفته و عبور دشوار است معهذا علی نقی خان پسر عم خویش «مرادعلی» نام را که به شجاعت موصوف و در سطوت معروف بود به انضمام یک صد نفر سواره و دویست نفر پیاده تا ورود دارالعباده همراه نمود. هنگام ورود تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده، سه ماه توقف فرمود». (۲)

شیخ در مدت اقامت سه ماهه خود در یزد، با مشکلات فراوانی روبه رو گردید و دیگر آن احترام و منزلت را که مردم و بزرگان یزد نسبت به او رعایت می کردند، معمول نشد. به گفته حاج محمدکریم خان کرمانی: «چون خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته، در خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند .... و اگر اهل یزد به عبرت نظر کنند، از وقتی که آن بزرگوار از یزد تشریف فرما شدند جمیع برکات ایشان روزبه روز مبدل به ذلت شد و ظلم و تعدی بر ایشان فراوان شد. و خاندان کهن ایشان ویران گشت و علمای ایشان رو به انقراض گذاردند و نفاق در میان ایشان پدید آمد و امراض متواتره و بلایای متکاثره بر ایشان نازل شد تا آن که امروز امرشان به این جا که مشهود است کشیده و چنین نشدند مگر آن که آن جناب از بعضی از اکابر ایشان دل گران تشریف بردند. و ایشان اتفاق عام در استدعای ماندن از ایشان نکردند. و قدر ایشان را ندانستند ...». (۳)

۱- رساله «شیخ عبداللّه»، ص ۳۶

۲- همان، ص ۳۷

۳- «هدایهالطالبین»، ص ۴۱

چنین وضعی از نامهربانی مردم یزد، و عدم رعایت احترام در خور شأن شیخ نشانه چیست؟! در حالی که در سفرهای قبلی به یزد و اقامت در آن مکان و تعلیم و تدریس در حوزه علوم دینی آن دیار، در نهایت احترام و اکرام بوده است و حتی حاج محمدکریم خان به آن، چنین تصریح کرده است: «اول به دارالعباده یزد تشریف فرما شدند. و این بلده طیبه را رشک روضه رضوان از انوار فضائل آل سید مرسلان- صلوات اللّٰه علیهم- فرمودند. در آن زمان سعادت بنیان علمای موجودین در آن بلد خلد آئین جناب فاضل کامل و مجتهد واصل مرجع کافه انام آن مرز و بوم و محیی علوم و رسول و منفذ اوامر و حکوم و مجری تعزیرات و حدود جناب جلیل نبیل ملا اسماعیل عقدایی- قدس اللّٰه روحه- و عالم فاضل و کامل واصل جامع معقول و منقول عالم به فروع و اصول مالك زمام تحقیق و تدقیق مولای ولی حاج رجبعلی- قدّس اللّٰه سرّه- و فاضل مدقق و کامل محقق صاحب نسب و حسب، الادیب الاریب المولا میرزا علی رضا- قدس اللّٰه نفسه- و سید جلیل و سند نبیل صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده میرزا سلیمان- قدس اللّٰه نفسه- و جناب عالم عامل کامل فاضل فخرالمحققین و قدوهالمدققین جامع المعقول، الحبر النحریر، الأدیب الأریب آخوند ملا محمدحسین و جناب فاضل کامل علام فهام آخوند ملا علی رضا خراسانی و جناب مستطاب علام فهام عالم نحریر آخوند ملا علی اکبر زارچی وجناب عالم فاضل واصل کامل المولاالوری میرزا محمدعلی- سلمه اللّٰه تعالی- که امروز حیّ اند. و سایر طلاب علوم دینیه که هر یك قریب الاجتهاد بوده اند و جمعی از آنها حیّ اند و حاضر و بعضی از آنها متوفی شده اند و به رحمت ایزدی واصل گشته اند. همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و نهایت اعزاز و تمکین و تعظیم و تمجید به عمل می آورده اند و به مجلس درس ایشان حاضر می شدند و از ایشان استفاده می فرمودند و احدی انکار فضل و جلال و علم و کمال ایشان را نمی نمود و در علم و عمل آن جناب احدی را قدرت خلاف نبود و ایشان را برخود در هر باب مقدم می داشتند و در امثال نمازجمعه و اعیاد و سایر جماعات و جنائزی که همه حاضر بودند ایشان را پیشوا و مقتدای خود می ساختند.

اگر مختلف در امری می شدند آن بزرگوار حکم بود و اگر امری بر آنها مشتبه می شد قول

ایشان محکم ...». (۱)

این وضع و شرایط، و تقلیل احترامات و بروز مخالفت ها و بدبینی ها، اختصاص به یزد نداشته است و بعدها علما و مردم در عتبات عالیات عراق، خراسان و اصفهان و ...

به دنبال علما و مردم قزوین و یزد، دچار چنین حالتی در قبال شیخ شدند که بیش از یک دلیل نمی توان بر آن تصور نمود و آن همان بیان مجملی است که مرحوم سید محمدمهدی خوانساری چنین یاد کرده است: «شیخ احسائی در بدایت حال در سلك اهل اجتهاد مسلك و در نهایت ورع و سداد و جلالت، قدر او مشهور هر دیار بوده است ... تا آنکه تألیفات او منتشر و مسلك وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و از حسن عقیده ای که در حق او داشتند، منصرف گردیدند ...». (۲)

البته در این خصوص که شیخ احمد، پس از اقامت در قزوین و مرگ شاهزاده «محمدعلی میرزا»، با چنین واکنشی از جانب بعضی از اکابر و مردم یزد روبه رو شده است یا نه و این که آیا این آخرین سفر و اقامت شیخ به یزد نبوده و پس از این عکس العلمل های ناخوش آیند، مجدداً شیخ در یزد اقامت گزیده است، خود موضوعی است مهم، و حائز تأمل و دقت نظر؛ زیرا به روایت و نقل قول «شیخ عبداللّه» در «رساله شرح احوال» و «آقا سید هادی هندی» در کتاب: «تنبیه الغافلین و سرورالناظرین»، که به گفته «سرکارآقا»: «صحت این رسائل مذکوره در نزد حقیر محرز است و هیچ گونه تردیدی در آن ندارم». (۳) و درخصوص رساله شیخ عبداللّه تأکید فرموده اند که: «معتبرترین مأخذی که قدما یا معاصرین از نویسندگان در دست داشته اند. البته رساله مرحوم مبرور عالم فاضل شیخ عبداللّه رحمه اللّه نجل جلیل آن شیخ بزرگوار است که در شرح حالات شیخ بزرگوار نوشته که در کمال صحت و وثاقت است»: (۴) آخرین سفری که شیخ به «یزد» کرد، پس از مرگ «شاهزاده محمدعلی میرزا» و واقعه قزوین و پس از آخرین زیارت

۱- «هدایهالطالبین»، ص ۲۷- دقیقاً محمدکریم خان مطالب مذکور را از «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی اقتباس کرده است.

۲- «أحسن الودیعه فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعه»، به نقل از کتاب «ریحانهالأدب»، ج ۱، ص ۸۰.

۳- «فهرست»، ص ۱۶۲.

۴- همان، ص ۱۶۱.

مرقد مطهر امام رضا علیه السلام بوده است (۱) در حالی که سید کاظم رشتی در «دلیل المتحیرین» و حاج محمدکریم خان در «هدایهالطالبین» پس از ذکر ندانستن قدر شیخ توسط اهل یزد، می نویسند: «به هرحال پس از آن، آن بزرگوار روانه اصفهان شدند» (۲) و سپس: «مرحوم شاهزاده محمدعلی میرزا، کسانی چند به استقبال ایشان فرستاده بود تا اصفهان و ایشان اصرار به رفتن سرکار شیخ داشتند. پس از آن، آن بزرگوار، به سمت کرمانشاه تشریف فرما شدند و شاهزاده مرحوم با جمیع عسکر خود و رعیت کرمانشاه، ایشان را استقبال فرموده و ایشان وارد شهر گردیدند ..». (۳) و همین مطلب را عیناً «سرکارآقا»، در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱ کتاب «فهرست» از «هدایهالطالبین» نقل و آن را در بحث خود پیرامون شیخ مورد تأیید قرار داده اند. که پس از یزد و با وجود آن که عده ای از اهالی یزد خواهان اقامت شیخ در یزد بودند: «ولی این دفعه دیگر اجابت نفرمود» و شیخ عازم اصفهان و سپس با استقبال شاهزاده محمدعلی میرزا به کرمانشاه رفته اند. در حالی که به گفته شیخ عبداللّه (و حتی نقل آن توسط سرکارآقا، بی آنکه توجه به ذکر روایات حاج محمدکریم خان در صفحات قبل بنماید!) شیخ احمد پس از فوت شاهزاده محمدعلی میرزا و رو به نقصان و زوال نهادن نعمات قلمروی حکومت شاهزاده مذکور، تا دوسال شیخ احمد در کرمانشاه به سر می برده، و «در سال دویم پس از وفاتش (منظور مرگ محمدعلی میرزا) تمامی بلاد ایران را وبا به شدت فراگرفت. در این اوقات آن بزرگوار به عزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام ارتحال فرموده، تشریف فرمای قم گردید. و از آن جا به قزوین و از آن جا به طهران و در شاه عبدالعظیم ... پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید. و از آن جا به شاهرود ... چون وارد ارض اقدس گشتند وبا به شدت بود، بیست و دو روز توقف فرموده، تشریف فرمای تربت گشت ... و از آن جا تشریف فرمای طبس ... (سپس) دارالعباد (و) تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده سه ماه توقف فرموده و از آن جا به اصفهان

۱- رساله شیخ عبداللّه صص ۳۶- ۳۸.

۲- «هدایهالطالبین»، ص ۴۲.

۳- همان، ص ۴۴- همچنین محمدخان کرمانی، در «رساله بهبهانیه»، ص ۱۹ به شیوه سید و حاج محمدکریم خان، خط سیر شیخ را نوشته است.

تشریف برد ... الغرض روز دوازدهم ماه شوال به کرمانشاه ارتحال فرمود و یک سال نیز اقامت نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید ..». (۱)

این اختلاف و تناقض اقوال، فی مابین رساله شیخ عبداللّه از یک سوی و دلیل المتحیرین و هدایهالطالبین و فهرست از سوی دیگر، از جهتی قابل تأمل است. که چطور مشایخ شیخیه به این نکته، توجه نکرده؟! و آیا حاج محمدکریم خان به استناد مآخذی دیگر مطالب مذکور را اظهار داشته اند؟ که مسلم با رساله شیخ عبداللّه و ...

متناقض خواهد بود. و موجب شک منطقی در صحت اقوال. مگر آن که بگوییم شیخ چندین مرتبه به اصفهان رفته است، که در این صورت رساله شیخ عبداللّه ناقص و درحقیقت اشتباه. متأسفانه مندرجات کتاب «شیخیگری و بابیگری» مدرسی چهاردهی و کتاب «مکتب شیخی» هانری کربن مستشرق، در ذکر خط سیر مسافرت های شیخ در ایران و عراق و حجاز مغشوش است.

به هرحال، و از آن جایی که رساله شیخ عبداللّه، تاکنون ملاک و راهنمای مؤلف بوده است، به نقل قول رساله مذکور، شیخ، پس از ترک یزد، جهت بازگشت به عتبات عالیات، عازم اصفهان شد.

حاج محمدکریم خان، انگیزه دیگر شیخ احمد را به ترک یزد، و تصمیم به بازگشت:

«به جهت حکمی می داند که از حضرت امیر علیه السلام در عالم رؤیا به آن بزرگوار شده بود». (۲)

در هر صورت شیخ احمد، به گفته شیخ عبداللّه، در اصفهان با استقبال علما و اعیان و تمامی اهل آن سامان روبه رو شد. و «در خانه عبداللّه خان امین الدوله پسر میرحسین خان صدرالدوله منزل فرمود خدمتگزاری کامل به عمل آورد». (۳)

عبداللّه خان امین الدوله همان کسی است که مرحوم «اعتمادالسلطنه» در «خاطرات» خود از او چنین یاد می کند: «شب سفارت روس مهمان بودم. وزیر امور خارجه، معتمدالملک، مخبرالدوله، امین السلطان، وزیر دفتر و جمعی دیگر بودند. شام خیلی

۱- به تلخیص نقل از صفحات: ۳۶- ۳۸

۲- «هدایهالطالبین»، ص ۴۱

۳- رساله شیخ عبداللّه، ص ۳۷، و «فهرست»، ص ۲۱۳

مفصل خوبی داده شد. بعد از شام که میان باغ رفته بودیم، دوسه تفصیل از قدیم مذاکره شد که نوشتن آن لازم است. من جمله صحبت شراب خوری بود، نصیرالدوله می گفت عبداللّٰه خان امین الدوله پسر حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی خیلی شراب می خورد. پدرش هرچه خواست او را مانع شود و ترکش کند، نشد. تا یک بار بدون مقدمه خودبه خود ترک کرد. مدت ها از او سؤال کردند که دلیل ترک شراب چه بود؟، نمی گفت بالاخره گفت: شبی که شراب زیاد خورده بودم و مست بودم، مستی مرا واداشت که شاگرد آشپز خود را که کاکاسیاه بود آوردم ماست به تمام بدن او مالیده با زبان لیسیدم. صبح که ملتفت شدم فی الفور ترک شراب نمودم ..» (۱) و امین الدوله همان کسی است که: «با دولت انگلستان ارتباط کامل داشته و از هواخواهان آن دولت در ایران بوده است». (۲) و وقتی «محمدشاه» پس از قتل «قائم مقام» بار دیگر به وی تکلیف کرد که یا به تهران بیاید یا عازم عتبات شود: «به دستیاری مستر مکنیل McNeil Sir John وزیر مختار انگلیس از محمدشاه تأمین جانی گرفت و از راه بختیاری عازم عراق شد. و در آن جا بود تا اینکه در شعبان ۱۲۶۳ ه. ق. در نجف به سن هفتاد سالگی درگذشت». (۳)

شیخ احمد چون خواست اصفهان را به مقصد عتبات ترک کند: «علماء و اعیان جمله اجتماع نموده متفق القول در صدد امتناع برآمدند. و زبان به التماس گشوده که اینک ماه صیام در پیش است و اگر در اصفهان قیام فرمایند مرحمتی بیش از پیش. چون عیال و اثقال مانع از اقامت بود اجابت نفرمود. بر اصرار افزودند که هرگاه این ماه را توقف شود کمال تلطف است. لاجرم عیال و اثقال جز لوازم اقامت بصحابت شیخ عبداللّٰه روانه کرمان شاه فرمود». (۴)

مشایخ شیخیه در وصف توقف شیخ در اصفهان، و احترام خاص و عام به ایشان قلم فرسایی فراوان کرده اند:

۱- «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»، ص ۸۲، ۱۲ رجب سنه ۱۲۹۸ ه. ق.

۲- «تاریخ رجال ایران»، قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴، ج ۲، ص ۲۸۰

۳- همان.

۴- رساله شیخ عبداللّٰه، ص ۳۸

«سرکارآقا» می نویسد: «رمضان را تا دوازدهم شوال در اصفهان توقف فرمود و همه روز مسجد تشریف می برد و معروف است که در مسجد شاه تشریف می برده و گاهی به اندازه ای جمعیت برای نماز جماعت حاضر می شدند که تا قسمتی از میدان شاه صفوف جماعت بسته می شد، و در یکی از ایام که شخصی جمعیت را به شمار آورده شانزده هزار نفر برآمد». (۱)

«حاج محمدکریم خان» می نویسد: «آن روز بلده اصفهان از بسیاری علمای اعیان مثل روضه رضوان بود و از هر فنی عالمی در آن جا بود که وحید و فرید عصر خود بود. از آن جمله جناب سید اجل و سند انبل مرجع انام حجهالاسلام العالم العامل و الفاضل ...

الحاج سید محمدباقر- تغمده اللّٰه بانواره- و جناب ... حاج محمد ابراهیم الکلباسی- قدّس اللّٰه روحه الشریفه- و جناب عالم عامل ... شیخ محمدتقی- قدس اللّٰه نفسه- و جناب عالم متقن میرزا باقر نواب- قدس اللّٰه روحه- و حکیم عظیم ... ملا علی النوری- قدس اللّٰه روحه- و جناب عالم کامل ... ملاـ محمدعلی نوری- طیب اللّٰه رمسه- و فاضل جلیل ... ملا علی اکبر، و المولی ... آقا میرمحمدحسین- طیب اللّٰه نفوسهم جمیعاً- و غیر ایشان از علمای عظام و فضلای فخام و طلاب علوم ذوی العز والاحترام که هریک قریب الاجتهاد بودند در آن بلد بودند و همگی با آن جناب نهایت ادب را سلوک داشته در مجالس و محافل آن بزرگوار را به مسائل غیره مصدع می شدند و ایشان هریک هریک را به اجوبه شافیه و بیانات کافیه جواب می فرمودند تا آن که همگی اذعان جلالت و عظمت آن جناب را فرمودند و کتب آن بزرگوار که در هر علم تصنیف فرمودند از ایشان گرفته نسخه برداشتند و با وجودی که آن بزرگوار مخرب بنیان حکمت یونانیین از مشائین و اشراقیین و رواقیین بودند و مذاهب صوفیه را باطل می فرمودند احدی از حکماء و عرفای آن بلاد جسارت بر رد آن بزرگوار ننموده ... حتی آن که از جناب ملا علی نوری پرسیدند که جناب شیخ با مرحوم محمد بیدآبادی چه نسبت دارند جناب آخوند فرمودند: که این تمیز را کسی می تواند بدهد که به مقام ایشان رسیده باشد. من را حد تمیز ایشان نیست» (۲) ....

۱- «فهرست»، ص ۲۱۳

۲- «هدایهالطالبین»، ص ۴۲

به همین روال، «سید کاظم رشتی» در کتاب «دلیل المتحیرین»، که مطالب فوق الذکر را حاج محمدکریم خان کرمانی عیناً از آن اخذ کرده و «حاج محمد کرمانی» در کتاب:

«هدایهالمسترشد» (ص ۵۲- خطی، افست). که تا حدودی منطبق با بیان حاج محمدکریم خان کرمانی است.

از سوی دیگر، دیگر تراجم و شرح حال نویسان، به نکاتی توجه کرده اند که اگر چه کاملًا مؤید روایات مشایخ شیخیه در شأن و موقعیت ممتاز شیخ احمد در اصفهان است در عین حال حاوی موضوعاتی است که به وحدت نظر در پاره ای از مسائل خدشه وارد می سازد.

اولًا در مورد مرحوم ملاعلی نوری، ضمن شرح حال شیخ احمد در کتاب «ریحانهالادب» مرحوم محمدعلی مدرس اذعان دارند که: «حکیم الهی حاج ملاعلی نوری با آن همه عظمتی که داشته شیخ را به خطاب بابی انت و امی، مخاطب می نموده است». (۱) ولی پس از آنکه تألیفات شیخ احمد منتشر و مسلك وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و از حسن عقیده ای که در حق او داشتند منصرف گردیدند». (۲)

در این میان به گفته و تصریح مرحوم صاحب ریحانهالأدب: «بلکه حکیم الهی مذکور (حاج ملاعلی نوری) با آن همه اعتقاد راسخ که داشته فضل او را هم انکار می نموده» (۳) ....

و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص العلماء» در این خصوص می نویسد:

«معروف است که چون فوائد شیخ احمد را به اصفهان آوردند، به نظر آخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب است رسید، بسیار اذعان به فهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فوائد او را به اصفهان آوردند، اعتقاد آخوند مبدل شد و می گفت که من از «فوائد» شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود به آن مطالب نرسیده بود. و عبارات

۱- «ریحانهالأدب»، ج ۱، ص ۸۱

۲- همان.

۳- «قصص العلماء»، ص ۳۵

خود را معانی دیگر نمود». (۱) و به نقل از یکی از شاگردان فاضل «میرزا حسن کرمانشاهی» حکایت می کند که گفت: «مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت: ملاعلی نوری در اصفهان بود، از ارادتمندان شیخ احمد احسائی به شمار می رفت. همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تأویل می نمود. تا آنکه شیخ به اصفهان رفت. ملاعلی درس و بحث خود را احتراماً برگزار به شیخ احمد نمود .... پس از چند جلسه اصحاب «ملاعلی نوری» دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است. ترک درس او را گفتند و ملاعلی پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج علم احمد احسائی را می کرد(۲) تا آن جا که از: «استاد علی نوری پرسش کردند که فضل شیخ چگونه است؟ گفت عامی صافی ضمیر است». (۳)

ثانیاً: در مورد مرحوم حاج سید محمدباقر حجهالاسلام به تصریح مرحوم میرزا محمدتنکابنی: «به نحو علمای دیگر از اعلام، شیخ احمد را احترام نمی کرد؛ مانند استقبال و مشایعت و نحو آن» (۴) تا آن جا که به نقل مدرسی چهاردهی، ظاهراً از گفته و نوشته مرحوم «یحیی دولت آبادی» در رساله «آیین بهی در ایران»: «بالجمله در اصفهان که در آن زمان دارالعلم ایران بود به واسطه مخالفت این دو دسته (منظور فقها و حکماء) از روحانیون با شیخ احمد کار او رونقی نگرفت. (۵)

۴/ الف: سقوط کربلاء پایان کار

۱- «قصص العلماء»، ص ۵۴

۲- همان، ص ۳۵

۳- همان، ۳۵

۴- همان، ص ۳۵

۵- «شیخیگری و بابیگری»، ص ۲۹۱ جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی ضمن اشاره به موقعیت شیخ احمد در اصفهان می نویسد: «شیخ احمد احسائی اگرچه معروف به زهد است و حاجی سبزواری در شأن او گفته است که علم او در مقابل علمای اصفهان نمودی نکرد ولی در زهد بی نظیر بود. لیکن از نحوه رفتار او معلوم می شود که مرد دنیاطلب و مریدباز بوده است و همچنین هوای نفس و توغل در دنیا او را به دنبال ریاست برانگیخت در شهرهای مختلف مسافرت نمود و آراء عجیب و غریب از خود ظاهر ساخت و حب نفس او را وادار کرد که در علم فلسفه و عرفان بدون تخصص و دیدن استاد وارد شود.» «شرح رسالهالمشاعر ملاصدرا»، ص ۲۹.

شیخ احمد پس از ماه مبارک رمضان، اصـفهان را به قصد زیارت عتبات عالیات، ترک کرد. و در دوازدهم شوال همان سال، وارد کرمانشاه شـد. شیخ پس از یک سال توقف در آن دیار، جهت مجاورت عتبات عالیات عازم ارض مقدس شد و چون به انجام زیـارات توفیق یـافت، در کربلای معلی اقـامت گزیـد. ولی کربلاـ و حوزه هـای دینی آن، نسبت به شـیخ، نه به گونه گذشته، بل به صورتی مخالف، از خود واکنش نشان می داد.

علمای بزرگ شیعه در کربلاء، از تکفیرها و طردها و طعن های مکرر و متعدد و عقاید و سیر و سلوک شیخ، آشنایی لازم را به دست آورده بودند و همین امر، موقعیت مذهبی شیخ را متزلزل کرده بود.

با چنین زمینه هایی نامساعـد که با مداخله روزافزون و ناروای عوام، تشدید می یافت مقدمات حادثه ای را فراهم ساخت که نه تنها تاریخ کربلا آن را در سینه خود به عنوان یکی از اسف انگیزترین وقایع اواسط قرن سیزدهم هجری، ضبط و ثبت کرد، بل عنوان بزرگترین واقعه حیات شیخ احمد و بازگوکننده عواقب انشعاب و تشتت در عقیده دینی شیعیان را به خود اختصاص داد که ذیلًا مجملی از آن را به استحضار پژوهندگان می رسانیم:

«مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی» (۱) حکایت مذاکره «دیک الجنّ» (۲) با رشید بن مهدی (۳) را از مرحوم: «سید رضی (۴) نقل کرده است. ولی تصریح به نام کتاب سید رضی

۱- متوفی ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ ه. ق. فقیه و عارف، مفسر و رجالی، محدث متتبع امامیه، مشـهور به علامهالبحرین، مدفون در بخش توبلی از بخش های بحرین. «الذریعه إلی تصانیف الشیعه»، تهرانی، ج ۲۱، ص ۹۹۱

۲- از شـعرای شیعی مذهب و مشهور عهد عباسی، متوفی ۲۳۵ یا ۲۳۶ ه. ق. «وفیات الأعیان و أنباء أبناءالزمان»، ج ۳، ص ۱۸۴، «آداب اللغه العربیه»، ج ۲، ص ۷۵.

۳- متولد ۱۴۹ ه. ق. که در سال ۱۷۰ ه. ق. به خلافت رسـیدو در سال ۱۹۳ ه. ق. درگذشت. «مروج الذهب ومعادن الجواهر»، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۴۲.

۴- محمد بن ابی احمد حسـین طاهر بن موسـی، از اکابر ومشاهیر علمای امامیه ۳۵۹- ۴۰۶ ه. ق. گردآورنـده خطب و کلمات قصـار و مکاتبـات و مراسـلات حضـرت علی علیه السـلام که به نـام «نهـج البلاغه و ماادریک ما نهـج البلاغه» مشـهور و زبانزد خاص و عام است. «ریحانهالأدب»، ج ۳، ص ۲۲۱، «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی الحدید، ج ۱.

ننموده است. همین قدر نوشته است که حکایت مذکور را «سید رضی» از کتاب «المناقب و المثالب» تألیف «شیخ مفید» (۱) اقتباس کرده است.

جهت اطلاع بیشتر لازم است تصریح کنم که مرحوم «سیدرضی حکایت مذاکره «دیک الجنّ» را در کتاب «المناقب الفاخره فی العترهالطاهره» به نقل از کتاب مناقب شیخ مفید ذکر کرده است. ومرحوم شیخ احمد بن سلیمان بن علی بن سلمان بن ابی ظبّه بحرانی در کتابش به نام «عقداللئال فی فضائل النبی والآل» و سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «معالم الزُّلفی فی معارف النشأه الأولی والأُخری و کتاب «روضهالعارفین» (۲) به تفصیل روایت سید رضی را که منقول از شیخ مفید بوده است، ضبط و ثبت نموده است.

باتوجه به این که ایضاً مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «مدینه المعاجز لأئمهالاثنی عشر ودلائل الحجج علی البشر» یا «مدینهالمعجزات فی النص علی الأئمه الهداه» به کتاب المناقب سید رضی در ذکر معجزات ائمه اثنی عشر، بسیار زیاد استناد کرده است، مسلم که مرحوم سید هاشم بحرانی به کتاب المناقب دسترسی داشته و در نسبت آن به سید شریف رضی، اطمینان تامی داشته است و از این طریق مرحوم «شیخ آقابزرگ» در کتاب «الذریعه إلی تصانیف الشیعه» (۳) بدون آن که از نسخ خطی یا چاپی دو کتاب مذکور سید و شیخ نشانی ارائه دهد، و یا خود نشانی از آن داشته باشد، کتاب المناقب الفاخره ... را منسوب به سید رضی، و کتاب المناقب والمثالب را منسوب به شیخ مفید می داند.

البته «حاج محمد کریم خان کرمانی»، ضمن شرح وقایع حیات شیخ در هدایهالطالبین می نویسد: «و آن حکایت حسن بن هانی است که نقل می کند سخن های دیک الجن را با «متوکل»، و آن روایت این است که سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «معالم الزلفی» نقل می کند که متوکل شبی از پی دیک الجن فرستاد» .... (۴)

۱- محمد بن محمد بن نعمان، از ارکان فقها و متکلمین امامیه متوفی ۴۱۳ ه. ق.، ریحانهالأدب، ج ۵، ص ۳۶۵

۲- روضهالعارفین و نزههالراغبین. الذریعه، رساله آب ریگستان، ص ۲۹۹

۳- الذریعه، ج ۲۲، صص ۳۱۷ و ۳۳۱

۴- «هدایهالطالبین»، ص ۱۲۳.

در حالی که اوّلًا: مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در معالم الزلفی برخلاف آنچه که حاج محمدکریم خان کرمانی نوشته، می نویسد:

کـان علی عهدالرشـید بن المهـدی رجل یقال له: إسـحاق بن ابراهیم الملقّب بـدیک الجنّ، کان عالماً فاضـلًا شاعراً أدیباً فقیهاً، حاویاً لکثیر من العلوم، و کان مع ذلک شیعیّاً فوشی به إلی الرشید و قیل له: أنّ دیک الجن رجل لا یثبت صانعاً، و لا یقول ببعثه و لا نبوّه و هو ممّن یقع فی الإسـلام و أهله، فإن قتله أمیرالمؤمنین أراح الناس منه والإسـلام من شـرّه، فاحضـره الرشید، فلمّا مثّل بین یـدیه فقـال: السّـلام علیـک یـا أمیرالمؤمنین! فقال له الرشـید: لاأهلًا و لاسـهلًا، ویلک بلغنی عنک أنّک لا تثبت صانعاً، و لا تقول ببعثه و لا نبوّه، و إنّک ممّن یقع فی الإسلام و أهله، و إن قتلتک، یریح الإسلام منک والمسلمین من شرّک. (۱)

و همین معنی را شیخ احمـد بن سلیمان در کتـاب «عقـداللئال ...» و مرحوم «شـیخ آقابزرگ» در کتاب «الـذریعه إلی تصانیف الشیعه» ضمن شرح کتاب سید رضی و شیخ مفید در مناقب (مذکور) به آن تصریح کرده اند.

ثانیاً: متوکل عباسـی در ۲۴ ذی الحجه ۲۳۲ ه. ق. (۲) پس از برادرش «واثق» به خلافت رسـید. و ابونواس حسن بن هـانی (۳) حداکثر متوفی ۲۰۰ ه. ق، یعنی درحـالی که متوکل نه تنها خلیفه نبوده، بلکه ۱۴ سال بیشتر از عمرش نگذشته بود که ابونواس دار فانی را وداع

۱- «معالم الزلفی»، ص ۳۲۶، الباب التاسع والتسعون.

۲- «التنبیه والإشراف»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۵۴.

۳- از مـبرزترین ادبـا و شـعرای عرب. مراجعه شود به «تاریـخ الأدب العربی» ج ۲، ص ۲۴، «وفیـات الأعیان»، ج ۲، ص ۹۵، و پیرامـون شـیعی بودن ابونواس مراجعه شود به «مجـالس المؤمنین»، ج ۲، ص ۵۸۲، و ریحـانه الأدب ج ۷، ص ۲۸۷ و «طبقات أعلام الشیعه»، القرن الرابع، ص ۱۰۳، و «الکنی والألقاب»، ترجمه محمدجواد نجفی، ج ۱، ص ۲۹۸.

می گویـد. خاصه آن که «دیک الجن» متوکل را به گفته «حاج محمـد کریم خان کرمانی»، (۱) امیرالمؤمنین خطاب می کند و این نشـان می دهـد که به زعم ایشان، قضـیه مربوط به دوران خلافت متوکل است، نه قبل از آن و در آن هنگام هم «ابونواس» در قید حیات نبوده است. و اما اصل حکایت:

فقال له الرشید: ویلک ألست القائل فی شعرک:

أصبحت جَمَّ بلابل الصّدر وأبیت منطویاً علی الجمر

إن بحت یوماً طُلَّ فیه دمی ولئن کتمتُ یضِق به صدری

فقال: بلی واللّه أنا القائل لما ذکرت فأین تمامه؟ قال له الرشید: ویلک و کان له تمامٌ؟ قال: نعم، قال: قله، فأنشد:

ممّا أتاه إلی أبی حسن عمر وصاحبه أبوبکر

فعلی الذی یرضی بفعلهما مثل الّذی احتقبا من الوزر

جعلوک رابعهم أباحسن کذبوا و ربّ الشفع والوتر

و قتلت فی بدر سراتهم لا غرو إن طلبوک بالوتر

قال: فقطع الرشید علیه شعره و قال له: ویلک جئت بک لأستتیبک عن الزندقه، خرجت إلی مذهب الرافضه، لقد زدت کفراً إلی کفرک، قال: یا أمیرالمؤمنین! إن کان کلّ من قال بمحبتکم و ولایتکم و اعتقد أنّک قرابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ممن تجب له المودّه بقوله تعالی: (قُلْ لَاأَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی) یکون کافراً فأنا ذلک، فقال الرشید: ألست القائل فی شعرک؟:

باح لفظی بمضمرالصدر ما ذاک إلّالمعظم الأمر

فلیس بعد الممات مرتجع وإنّما الموت بیضهالعقر

فقـال: معاذاللّه یا أمیرالمؤمنین! أن یکون هـذا قولی أو أکون ممّن تلفظ به إلّاناقلًا عن أشـیاخی، رافعاً له إلی الولیـد بن یزیـد بن عبدالملک، فإنّه کان زندیقاً لا یثبت صانعاً، و لا یقول ببعثه و لا نبوّه، و روی عنه: أنّه تفأّل بالمصحف یوماً، فخرج فیه:

فَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَیُسْقَی مِنْ مَاءٍ صَدِیدٍ، (۲) فجعل المصحف غرضاً للنّشاب و رماه بالنبل حتی خرقه و قال:

تهدّدنی بجبّار عنید فها أنا ذاک جبّار عنید

إذا ما جئت ربّک یوم حشر فقل یا ربّ مزّقنی الولید

فقال: واللّه ما هذان البیتان الآخران لک؟ فقلت: لا واللّه یا أمیرالمؤمنین! فقال:

لعن اللّه الولید بن یزید، ما کان یثبت صانعاً و لا- یقول ببعثه و لا- نبوّه، أتدری من أین أخذاللعین قوله هذا؟ فقلت: نعم إن أعطانی أمیرالمؤمنین الأمان علی النفس والأهل والمال و ضمن الجائزه قلت له ممّن أخذ ذلک؟ قال: لک ذلک، ثم أخرج خاتمه من إصبعه و رمی به إلیّ، فقلت: یا أمیرالمؤمنین! من شعر عمر بن سعد حیث خرج إلی حرب الحسین بن علی- صلوات اللّه علیهما- حیث یقول:

فواللّه ما أدری و إنّی لحائر أفکّر فی أمری علی خطرین

ءأَترک ملک الریّ والریّ منیتی؟ أم أرجع مأثوماً بقتل حسین

حسین بن عمّی والحوادث جمّه و ما عاقل باع الوجود بدین

یقولون إنّ اللّه خالق جنّه و نارٍ و تعذیب و غلّ یدین

فإن صدقوا فیما یقولون إنّنی أتوب إلی الرحمن من سنتین

و إن کذبوا فزنا بدنیا هنیئه و ملک عظیم دائم الحجلین

فقال: لعن اللّه عمر بن سعد، ما کان یثبت صانعاً و لا- یقول ببعثه و لا- نبوّه، أتدری من أین أخذه اللعین؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! أخذ من شعر یزید بن معاویه بن أبی سفیان، قال: و ما قال یزید بن معاویه بن أبی سفیان؟ قلت: قال:

علیّه هاتی ناولینی وأعلنی حدیثک إنّی لا أحبّ التناجیا

۱- ابراهیم: ۱۴ و ۱۵.

۲- ابراهیم: ۱۴ و ۱۵.

حدیث أبی سفیان لمّا سمی به إلی أُحُد حتی أقام البواکیا

فرام به أمراً علیّا ففاته وأدْرکه الشیخ اللعین معاویاً

فإنّ متُّ یا امّ الأحیمر فانحکی و لا تأملی بعد الممات التلاقیا

فإنّ الذی حدّثت عن یوم بعثنا أحادیث زور تترک القلب ساهیا

و لولا فضول الناس زرت محمداً بمشموله صرف تروی عضامیا

ولا خلاف بین الناس أنّ محمداً تبوّأ قبراً بالمدینه ثاویا

و قد ینبت المرعی علی دمنه الثری له غصن من تحته السرّ بادیا

و نفنی و لا یبقی علی الأرض دمنه و تبقی حزازات النفوس کماهیا

فقال: لعن اللّه یزید بن معاویه، ما کان یثبت صانعاً، و لا یقول ببعثه و لا نبوه، أتدری من أین أخذ اللعین؟ فقلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! أخذه من شعر أبیه معاویه بن أبی سفیان، قال: و ما قال یزید بن معاویه بن أبی سفیان؟ قلت: قال:

سائل الذین من بصری صبابات فلا تلمنی فما تغنی الملامات

قم نجل فی طرر الظلما شموس ضحیً نجومها الزّهر طاسات و کاسات

لعلّنا أنْ یدع داع الفراق بنا نمضی و أنفسنا منها روبات

خذ ما تعجّل واترک ما وعدت به فعل اللبیب فللتّأخیر آفات

قبل ارتجاع اللیالی کلّ عاریه فإنّما خِلَع الدنیا استعارات

قال: لعن اللّه معاویه بن أبی سفیان، ما کان یثبت صانعاً و لا یقول ببعثه و لا نبوه، أتدری من أین أخذالملعون؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! من شعر عمربن الخطاب حین ولّاه الشام و قلّده إیّاها، قال: و ما قال عمربن الخطاب عند ذلک؟ قلت: قال:

معاوی إنّ القوم ضلّت حلومهم بدعوه من عمّ العشیره بالوتر

صبوت إلی دین به باد أسرتی فأبعد به دیناً قصمت به ظهری

فإن أنس لا أنس الولید و عتبه و شیبه والعاص الصریع لدی بدر

توصّل إلى التخليط فى الملهالتى أتانا بهاالماضى المموّه بالسحر

لهذا فقد ولیّتک الشام راجیاً و أنت جدیر أن تعود إلی صخر

فقـال: یـا أباإسـحاق! أو کان عمر کافراً بما جاء علی محمـد؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! فقال: من أین أخـذ الزنـدیق؟ فقلت: من شعر أبی بکر بن أبی قحافه، قال: و ما قال أبوبکر بن أبی قحافه؟ قلت: قال:

أتوعد فی المعاد بشرب خمر و تنهی الآن عن ماء و تمر

کما قال الغراب لسهم رام لقد جمعت من ریشی لضرّ

حدیده صیقل و قضیب نبع و من عصب البعیر و ریش نسر

أتطمع فی حیات بعد موت؟ حدیث خرافه یا امّ عمرِ

فقال: یا أبا إسحاق أو کان الصـدر الأوّل کافراً بما جاء علی النبی؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! فقال: نعم من أین أخـذ الزنـدیق؟ فقلت أخذه من شعره لنفسه حیث قال:

ذرینا تصطبح یا امّ بکر فإنّ الموت نقب عن هشام

و نقب عن أبیک و کان قرنا من الأبطال شرب المدام

یؤد بنوالمغیره لوفدوه بألفی مدحج و بألف رامی

و کأنّی بالقلیب قلیب بدر من الأقوام والشّرف الکرام

و کأنّی بالطوی طوی بدر من الشیز المکلّل بالسنام

أیوعدنا ابن کبشه أن سنحیی و کیف حیاه أصداءهامّ

و یعجز أن یکفّ الموت عنّی و یحیینی إذا بلیتْ عظام

خلا أنّ الحکیم رأی حمیراً فألجمها فتاهتْ فی اللّجام

و لم یکفیه جمع المال حتّی بلانا بالصّلاه و بالصّیام

فهل من مبلّغ الرحمن عنّی بأنّی تارک فرض الصّیام

فقل للّه یمنعنی شرابی و قل للّه یمنعنی طعامی

فقـال: يـا أباإسـحاق! أو كان الصـدر الأوّل كافراً باللّه و بما أنزل اللّه على رسوله و مكـذباً بآياته و شاكّاً فى قـدرته؟ قلت: نعم يا أميرالمؤمنين! قال: واللّه لقد كفر

هذاالزنـدیق کفراً ما کفر به فرعون ذوالأوتاد! أتـدری من أین أخذ الزندیق؟ قلت: نعم یا أمیرالمؤمنین! قال: و من أین أخذه لعنه اللَّه؟ قلت: أخذ من شعر عبداللَّه بن الزبعری حیث قال:

لستُ من خندف إن لم انتقم من بنی أحمد ما کان فعل

لعبتْ هاشم بالملک فلا خبرٌ جاء و لا وحی نزل

و لعبنا نحن فی دولتنا هکذا الأیام والدّنیا دول

قال: واللَّه لقد کفروا هؤلاء القوم کفراً ما سبقهم إلیه الأوّلون و لا یلحقهم فیه الآخرون، أشهد علیّ أنّی أبرء إلی اللَّه من أوّلهم و أخرهم، ثم أکتم ذلک، ثم خلّع علیه و أسنی له الجائزه و أخرجه و مکرماً. والحمدللَّه ربّ العالمین.

در هر صورت شیخ احمد، به منظور اثبات این نظریه که ابوبکر و عمر و معاویه ...

کافر بودنـد؛ و هیـچ گونه اعتقاد و ایمانی به وحـدانیت خداوندی، معاد و نبوت محمدی نداشـته و صـریحاً انکار می کرده اند! حکایت مذکور را به انتخاب، در جزء دوم کتاب «شرح الزیاره» (۱) مورد استناد و استشهاد قرار داد.

شیـخ ضـمن نگـارش موضوع مورد اسـتناد، از ابوبکر بـا طعن (۲) و دربرابر نـام خلیفـه دوم راشـدین جملـه «علیه اللعنه» (۳) را افزوده! و آن گاه «جحد» آن ها را نتیجه گرفته است!

سیـد کاظم رشتی و حاج محمدکریم خان! تصدیق و تأیید می کنند که عده ای از مردم عراق: «کتاب شـیخ (را) که در آن ذم خلفاء بود برداشـته، بردند نزد «پاشای بغداد» ناجی کافر متعصب و گفتند: ببین که شـیخ احمد مذمت خلفاء را کرده و قدح در ابی بکر و عمر

۱- شـرح الزیاره ج ۲، ص ۲۱۶، مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری در «روضات الجنات» ضـمن شـرح حال شیخ، به جای جزء دوم شرح الزیاره تصـریح می کنـد که شـیخ احمـد حکایت مذکور را در جزء چهارم شـرح الزیاره آورده است: «و لم یکفهم ذلک حتی أنهم أخذوا الجزء الرابع من شـرح الزیاره»، ج ۱، ص ۹۳؛ همچنین حاج محمدکریم خان در «هدایهالطالبین» و سـید کاظم رشتی در «دلیل المتحیرین» و حاج محمدخان کرمانی در «رساله بهبهانیه» و سرکارآقا در کتاب فهرست، در حالی که در جزء دوم است.

۲- «شرح الزیاره»، ج ۲، ص ۲۱۶، سطر ۲۶.

۳- همان، ص ۲۱۷، سطر ۱۲.

و عثمان می کنند. آه آه ...». (۱)

حاکم عثمانی در آن زمان: «داودپاشا» بود. مردی که به گفته «سید نعمان آلوسی زاده بغدادی»: «در کشتن و مجازات و مصادره نمودن عده ای از متمولین خوف و بیمی نداشت. (و) در دینش با اعتقاد و متعصب ...»، (۲) و از سوی دیگر مردی که نسبت به شیعیان نظری بسیار بد داشته، و متعارض موقعیت ایران در عتبات عالیات، و سرحدات ایران و عثمانی و عراق (زیر نفوذ عثمانی) بوده و دولت مرکزی ایران هم نسبت به حکمرانی او در عراق عرب، کراراً به دربار عثمانی اعتراض کرده است. (۳) موجد محیطی در عراق عرب شد که نه تنها دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی، بهانه ای مناسب جهت مداخله در امور مذهبی عتبات عالیات محسوب می شد بلکه از این طریق می توانست به تحکیم تسلط خود که بالمآل به تقویت نفوذ سیاست عثمانی در قبال ایران منجر می شد، مبادرت ورزد.

به همین منظور، و در حالی که علمای بزرگ و اکابر امامیه در طول تسلط عثمانی در عراق، از چنین توطئه های ضدشیعی و ایرانی، مطلع بوده، و با سعی و کوشش فراوانی، مانع از به وجود آمدن بهانه ای برای مداخله نظامی می شدند، معلوم نیست که چرا شیخ در کتاب «شرح الزیاره» به یک باره موقعیت حساس عتبات، و نفوذ عثمانی را نادیده گرفته، و از نوشتن مطالبی که مسلم موجب طغیان اهل سنت و نتیجتاً حکومت مرکزی می شده است، خودداری نکرده است؟!

البته اغلب علمای بزرگ و کوچک امامیه در آن عصر، کتب متعددی در باب عقاید شیعه، خاصه مسأله ولایت، نوشته و منتشر کرده بودند ولی این سؤال قابل توجه است که چرا نسبت به کتاب «شرح الزیاره» چنین واکنشی شدید نشان داده شد؟ آنچه که مسلم است دو علت اساسی در دامن زدن به مندرجات کتاب شرح الزیاره نقش اساسی داشته اند:

۱- «هدایهالطالبین»، ص ۱۲۲.

۲- «دائرهالمعارف بستانی»، ج ۷، ص ۵۷۷.

۳- «روضهالصفا»، ج ۹، ص ۵۸۲، «ناسخ التواریخ» ج ۱، حوادث سال های ۱۲۳۵- ۱۲۳۷ ه. ق.

اوّل: صراحت بیان و بی پردگی، در سبّ و ذمّ و توهین به خلفای راشدین سه گانه، آن هم به استناد اشعاری که حقیقت آن نزد اهل ادب و تاریخ به هیچ وجه معلوم نیست. (۱)

دوم: نشر عقاید شیخ در ایران و عراق، زمینه نامساعد تشتت مذهبی شیعی را، در محیط شیعه نشین عراق خصوصاً و ایران عموماً به وجود آورده بود. و چنین موقعیتی برای مأموران حکومت عثمانی، فرصت مناسبی به شمار می آمد.

مرحوم صاحب روضات الجنات نوشته است:

لمّا بلغ الشقاق و النفاق- بینه و بین من خالفه من فضلاء العراق مبلغه الوافی- و لم یمکنه دفع ذلک بوجه یدفع به کلّ التنافی؛ فلم یجد بدّاً من عرض عقائده الحقّه لهم فی نادیهم، و رفع ما احتمل وروده علیه بأحسن ما أمکن أن یقبله من غیر أعادیهم، و سأل عنهم السؤال عنه فیما یشتهون، و الجلوس معه کما یریدون، و مع ذلک فهم لم یلتفتوا إلی قوله، و لم یصغوا إلی کلامه، و أصرّوا واستکبروا استکباراً، وازدادوا عتوّاً و عناداً بل کتبوا إلی رؤساء البلدان و أهل الحلّ والعقد من الأعیان: أنّ الشیخ أحمد المذکور کذا و کذا اعتقاده، فشوّشوا قلوب الناس وجعلوهم فی الالتباس.

این نکته باتوجه به موقعیت خاص مذهبی مناطق شیعه نشین تحت سیطره عثمانی قابل تأمل است.

زیرا سه احتمال قوی در این مورد، باتوجه به منابع تاریخی آن عصر، به نظر می رسد:

اوّلًا: عده ای از شیعیان «شرح الزیاره» شیخ را به آن دلیل به پاشای بغداد نشان دادند که آشوبی را که عقاید شیخ به وجود آورده بود، و می رفت که نزاع های مذهبی را در مناطق شیعه دامن بزنند، با مداخله نظامی پایان بخشند.

ولی در عمل نتیجه چنین کاری معکوس درآمد. و تقاضاها و خبرچینی های مذکور،

۱- از جمله مرحوم «محمدقزوینی» معتقد بود که: «این حکایت کذب صریح و ملفق از چند حکایت است از اعراب جاهلیین که عمداً به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت داده شده است».

موجب عواقب وخیمی برای جامعه شیعه شد.

ثانیاً: عده ای از مردم عراق به آن دلیل به پاشای بغداد شکایت بردند که قبل از آن که موجب نزاع های بزرگی میان شیعیان و اهل سنت شود، پاشای بغداد تدبیری اتخاذ کند. و از چنین آشوب احتمالی جلوگیری نماید. ولی درعمل نتیجه دیگری عاید شد.

ثالثاً: عده ای از شیعیان به چنین کاری به این خاطر مبادرت ورزیدند که شخص شیخ را که برای آنها و به اتکاء نظریه بسیاری از علما، از بدعت گذاران در دین تلقی شده بود، از طرف پاشای بغداد، محدود و رفع مطرود شود!

بدین ملاحظات، این اعتراض شیخ محمدکریم خان کرمانی که: «چطور امری را بردند به دست سنی دادند!؟» قابل تأمل خواهد بود.

زیرا به استثنای سه احتمال قوی مورد بحث، چطور ممکن بود کتابی در عراق تحت سیطره عثمانی نشر پیدا کند و شیخ احتمال ندهد که به دست سنی ها خواهد رسید و تازه سنی ها هم با خواندن این کتاب، بی اعتنایی خواهند کرد؟

مسلم باتوجه به آبستنی محیط مذهبی شیعی در زمان «داودپاشا»، چنین کاری صورت می پذیرفت. و نتایج وخیمی هم به بار می آورد. و در هر صورت این شبهه را به وجود می آورد که شیخ در نحوه طرح مسأله ای، آن هم درچنان محیطی، اجتهادی کرد که مقرون به مصلحت محافل دینی شیعه نبود:

داود پاشا، «مناخور» (۱) را مأمور ساخت تا کربلاء را با قوای خود محاصره و سپس اشغال کرده، به سرکوبی شیعیان و مراکز دینی آنان همت گمارد.

مناخور در طول محاصره و حمله به کربلاء که از ۱۳ شوال ۱۲۴۱ ه. ق. آغاز گردید، از هرگونه فشار و قتل و غارت، دریغ نورزید. مزارع مردم را نابود کرد و تا آن جا که در توانش بود، به تخریب پرداخت.

این فجایع همراه با محاصره کربلا، مردم را وادار کرد که به خاطر حفظ حیات، به

۱- «مناخور»، مخفف «امیرآخور» مأمور اصطبل. این شخص از اهل تفلیس متولد ۱۱۹۰ و مدت ها مهترو مناخور سعید پاشا بود. که پس از کشته شدن او به داودپاشا وابسته شد.

خوردن تخم پنبه قناعت و مجبور شوند. بقاع متبرکه کربلاء خاصه حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، از حملات و انفجار گلوله های توپ، مصون نماند. و مورد تهاجم قرار گرفت. (۱)

حاج محمدکریم خان کرمانی در شرح این واقعه تصریح و تصدیق می کند که مناخور «یازده ماه کربلا را محاصره کرد و قحط شدید افتاد و آن چه نقل کردند دوازده هزار گلوله از شبکه قبّه مطهّره، داخل قبه و حرم شد و آن جا به آدمی خورد و بسیاری خانه های کربلا خراب شد. و جمع کثیری کشته شدند. ببین که فتنه چه می کند؟! و خون و مال و عیال چه قدر مسلمین را ضایع کرد ...». (۲)

با همه این ها، جای تعجب و تأمل زیادی است که حاج محمدکریم خان کرمانی می نویسد: «حال به نظر عبرت نظری گمارید، آیا کسی که رگی از ایمان در دلش باشد و حفظ و حمایت دین شیعه را بخواهد و خون و مال شیعه را برباد دهد؟». (۳)

آیا منطقی است که تمام گناهان چنین حادثه ای را به گردن عوام الناس بیاندازیم که حکایت را به پیش پاشای بغداد برده اند؟ و آیا نویسنده و نشردهنده حکایت در این ماجرا سهیم نیست؟

بی شک اگر نشان دادن حکایت به داودپاشای سنی «خون و مال شیعه را بر باد دهد»، نویسنده و ناشر این حکایت که می داند حاکم عراق عرب، داودپاشای سنی متعصب است و محیط عراق از اجتماع سنی ها و شیعه ها تشکیل شده است، آیا در این «خون و مال شیعه را بر باد ...» دادن مسؤولیتی متوجه او نمی باشد؟!

بی شک، اگر معرفی کنندگان کتاب شرح الزیاره را مسؤول ماجرا بدانیم، که به حق هم

۱- «مدینهالحسین او مختصر تاریخ کربلاء» البته در سال ۱۲۵۸ ه. ق که نجیب پاشا پس از داودپاشا به کربلاء حمله کرد خانه سید کاظم رشتی بست بوده است فهرست، ص ۱۰۱ و در این خصوص نویسنده کتاب «مزدوران استعمار»، ص ۵۱ و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۱۷، اشتباهاً بست نشینی در خانه سیدکاظم، را ضمن وقایع حمله مناخور و داودپاشا نگاشته اند.

۲- «هدایهالطالبین»، ص ۱۳۰.

۳- همان، ص ۱۲۸.

مسؤول بودند و در این عمل مرتکب خطا شدند، نویسنده و ناشر کتاب نیز، از این مسؤولیت و خطا مبرّی نیست.

از این رو شیخ، کربلا و عراق و ایران را مکانی مساعد برای ماندن ندید، و عازم بیت اللّه الحرام شد.

البته حاج محمدکریم خان کرمانی معتقد است: «همین که این حکایت ... به شیخ رسید، بسیار بسیار دلگیر و دیدند که دیگر ماندن در کربلا ممکن نیست و آخر متعرّض ایشان خواهند شد. به مقتضای فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ (۱) فرار را بر قرار اختیار کردند، و رو به مکه معظمه رفتند». (۲)

فاجعه کربلاـ که از کتاب شیخ شروع شده بود، وجدان و قلب و روح شیخ را آزار داده و شیخ به خوبی می دانست که به هرحال در این وقایع خود از جمله عوامل به وجود آورنده چنین فتنه بزرگی در کربلا است. و همین امر او را واداشت به انزوا و سپس به ترک بلد، نه قرار و ابراز هم دردی با مصیبت زدگان، آن هم به سوی سرزمین حجاز، به خاطر دور شدن از کانون های شیعی و مصون ماندن از اعتراضات و تعرضات و یا در جستجوی التیامی برای فشارهای روحی!

ولی متأسفانه و به گفته «شیخ عبداللّه»: «در اثنای راه مزاج مبارکش را ملالتی به هم رسید و همواره در تردید بود تا دو منزلی مدینه طیبه، در آن محل به مقتضای «کُلُّ نَفْسٍ ذائقَهُالْمَوْت ...» جهان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار را اختیار فرمود. (در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ذی القعدهالحرام از سال یک هزار و دویست و چهل و یک هجری) و بدن مقدسش را به مدینه طیبه نقل نموده در بقیع رفیع، پشت دیوار قبه مطهره، طرف جنوب زیر میزاب محراب که علی قولٍ قبر مطهر حضرت فاطمه آن جاست، مقابل بیت الأحزان دفن نمودند». (۳)

البته در مورد تاریخ وفات شیخ، میان تذکره ها، و محققان اختلاف است. مرحوم

۱- الذاریات: ۵۰

۲- «هدایهالطالبین»، ص ۱۳۰

۳- «رساله شیخ عبداللّه»، ص ۴۰

محمـدعلی مـدرس در «ریحانهالأدب» تاریـخ فوت را: «در ۱۲۴۱ یا ۴۲ یا ۴۳ یا ۴۴ ه. ق.» می دانـد و می نویسـد: «در تـاریخ وفاتش گفته اند:

فزت بالفردوس فوزاً یا ابن زین الدین احمد: ۱۲۴۲

و نیز:

الشیخ احمد بن زین الدین ذوالعلم والشهود والیقین

فواره النور جلیل أمجد بعد «دعاء» رحم الشیخ احمد

که هفتاد و شش، عدد لفظ «دعاء» مدت عمر او. و ۱۲۴۲ نیز عدد جمله «رحم الشیخ احمد» تاریخ سال وفات اوست». (۱)

میرزا محمـدباقر خوانساری صاحب روضات الجنات در شـرح حال شـیخ، تاریخ فوت شـیخ را ۱۲۴۳ ه. ق، در ۹۰ سالگی می دانند. (۲)

ب: سید کاظم رشتی

آن چه مسلم است، کتاب یا رساله مستند و جامعی در شرح احوال سید کاظم رشتی، تا زمان تألیف کتاب «فهرست» سرکارآقا ابوالقاسم خان ابراهیمی، در دست نبوده است و ایشان هم از روی دو رساله خطی کوتاه و بسـیار مجمل «میرزا علی نقی قمی»، مشـهور به «هنـدی»، ضـمن مجموعه «نورالأنوار» و رساله «آقا سـید هادی هنـدی»، و ملاحظه منـدرجات کتاب «هدایهالطالبین» حاج محمدکریم خان، و کتاب «دلیل المتحیرین» سـید کاظم رشتی، توانسـته است شـرح حال سـید را در ۱۱ صفحه قطع جیبی فراهم سازد.

به استثنای مأخذ مذکور، کتب تراجم و تذکره های مهم یک صدسال اخیر هم، توجهی به بررسی احوالات سید کاظم ننمودند و به غیر از چند سطری در «قصص العلماء» میرزا محمد تنکابنی و «روضات الجنات» میرزا محمدباقر خوانساری،

۱- «ریحانهالأدب»، ج ۱، ص ۸۱.

۲- «روضات الجنات»، ج ۱، ص ۹۴.

آن هم ضمن شرح احوال شیخ احمد، و مواضع متفرقه «الذریعه» آقا بزرگ طهرانی، به تألیفی دیگر برنخوردم. و صاحب ریحانهالأدب هم از دو مأخذ مذکور و سطری هم از کتاب «أحسن الودیعه» آقا سید مهدی موسوی اصفهانی مبنی بر این که: «سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است که احدی چیزی از آنها نفهمیده است. و گویا که با زبان هندی حرف می زند ...»، (۱) صفحه ای را اختصاص به شرح احوال سید داده است.

به گفته سرکارآقا، سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم بن سید احمد می باشد که سید احمد فرزند سید حبیب از سادات حسینی و از اهالی مدینه منوره بود که پس از شیوع طاعون در مدینه، عازم ایران و در «رشت» اقامت گزید.

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۱۲ ه. ق، در رشت به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات مقدماتی عازم یزد گردید و به درس شیخ احمد رفته و ملازمت خدمت ایشان را اختیار کردند وطبق تصریح سرکارآقا، شیخ احمد: «سید را امر به توطن کربلای معلی فرمودند». (۲)

۱/ ب: بر مسند جانشینی

حاج محمدکریم خان در مورد «جانشینی» سید کاظم رشتی عقیده شیخیه را چنین ابراز و اظهار می دارد: «شیخ جلیل فرموده اند که سید کاظم «یفهم و غیره مایفهم»، و در میان ما معلوم و آشکار است که به شیخ عرض کردند که اگر دست ما به شما نرسد، اخذ این علم را از که بکنیم. فرمود: بگیرند از سید کاظم چرا که او از من علم را مشافههً آموخته است و من از ائمه خود مشافههً آموخته ام و ایشان بی واسطه کسی از خدا آموخته اند ...». (۳)

حاج محمدکریم خان، این وصیت وشایستگی در جانشینی را چنین توصیف می کند که: «وقتی جلالت و حقیقت شیخ به اجماع علمای شیعه که معاصر بوده اند معلوم شد، جلالت و حقیقت سید سند هم به نص شیخ ثابت می شود. چنانکه نبی بودن حضرت پیغمبر به معجزه و وحی معلوم شد و بودن حضرت امیر علیه السلام وصی، به نص پیغمبر معلوم

۱- «ریحانهالأدب»، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲- «فهرست»، ص ۱۴۷.

۳- «هدایهالطالبین»، ص ۷۱؛ «رساله تیر شهاب در ردّ باب»، ص ۱۷۷، مندرج در کتاب مجمع الرسائل.

شد و بودن هریک از ائمه وصی و امام عصر به نص امام سابق معلوم شد ...». (۱)

نتیجه مستقیم چنین باوری، دشمنی خدا تلقی کردن تمام علما و مراجع تقلید و مردم شیعه است که شیخی نشده اند! و این است معنی شیخیه و شیخیه حاج محمدکریم خانی.

کس نشنیده است که رد بعضی از عقاید فقهی یا کلامی بزرگترین فقهای شیعه، یا متکلمین و محدثان شیعه که حتی همه اکابر عصرشان در جلالت شأنشان متفق و متحد بودند، رد نبوت و رد خدا باشد. آن وقت مسلماً برخلاف روح شیخ احمد، حاج محمدکریم خان، تمام علمای بزرگ عصر را که از لحاظ اجتهاد و تقوی، صاحب کمالات و اجازات بیشتر و یا همسان شیخ بوده تخطئه کرده و حتّی شاگردان آنان استادان سید کاظم رشتی بوده اند و مسلم شیخی نبودند و نشدند و حتی رد شیخیه کردند. کافر دانستن صحیح است؟! آیا با علم دین و احساسات شخصی، نفاق انداختن و شیخیه را در برابر شیعه امامیه ساختن و برپا کردن. این معنای «شیخیه زمینه ساز بابیه» نیست؟!

آن وقت حاج محمدکریم خان کرمانی در رساله «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، شکوه و اظهار تأسف دارد که: «از بیان ایشان (شیخ و سید) اصل مقامات نجبا و نقبا را تلامذه حدس ها می زدند. یکی نسبت «نقابت» به ایشان می داد و یکی نسبت «نجابت» و یکی نسبت «قطبیت». و همه آنها فرض و تخمین بود و هیچ یک از آنها مستمسک به نصّی نبودند و عرض شد که عالی را دانی نمی تواند شناخت و این امری است که شخص باید آن را اعتقاد کند و به آن اعتقاد از دنیا برود». (۲)

۲/ ب: سقوط کربلا، پایان کار

اشاره

ولی خود ایشان با وجود آن که وجود آنان را مبرّا از مقامات مذکور می دانست، معذلک رد یا نقد چنین اشخاصی را، رد خدا قلمداد می کند.

۱- همان، ص ۷۲

۲- تیر شهاب ... ص ۲۳۰، همچنین برای شناخت مفاهیم نقابت و نجبائی، مراجعه شود به مبحث «۳، الف: رکن رابع ...».

چنین روحیه ای که حاج محمدکریم خان، پس از وفات شیخ در میان مریدان شیخ ترسیم می کند، نمایشگر این است که نه شیخ احمد متقی و نه دوستان او، نتوانسته بودند تعریف صحیحی از مراتب کمال و مقامات که منجر به سوء تعبیرها و استفاده ها نشود ارائه دهند. و در چنین زمینه و احوالی است که سید کاظم رشتی جانشین شیخ گشته و مجلس درس می آراید و طلابی از مجامع روحانی وازده، اطراف او را فرا می گیرند و علیه علما مجلس می آرایند.

میرزا محمد تنکابنی که خود در درس سید کاظم رفت و آمدی داشته است، می نویسد: «در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می شدم و می خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم، غالباً مذمت از فقهاء می کردند. و سخن درشت بلکه العیاذ باللّٰه به فقها شتم می نمودند» (۱) و کتاب: «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی، کاملا مؤید این معنی است. و به گفته آقا سید ابراهیم: «مناسب آن بود که این رساله را شتمیه نامند». (۲) و عجیب است که در این مشاجرات و بلوای شیخیه در کربلا، هیچ یک از اکابر علمای امامیه مؤید سید کاظم نبودند. و مرجع کل شیعه مرحوم صاحب جواهر علناً مخالفت با آنان می نمود و همه علمای وقت منکر فضل و صحت عقیده مرحوم سید کاظم رشتی بودند و حاج کریم خان به این مطلب صریحاً اذعان داشته است (۳) و درعوض این تنها سید کاظم رشتی بود که مرحوم صاحب جواهر را «احمق مستضعف» می خواند و او را از شیعه نمی داند (۴) آن وقت می توان این حرف حاج محمدکریم خان را تأیید کرد که علما اجماع به واقعیت سید کاظم داشته اند؟!

چنین اوضاعی، و باتوجه به دارا بودن چنین خصوصیاتی در سید کاظم و در حالی که مشتی اوباش و رنود از اطراف به کربلا روی آورده بودند، (۵) شیخیه محیط کربلا را

۱- «قصص العلماء»، ص ۵۸

۲- همان، ص ۵۶

۳- «هدایهالطالبین»، ص ۱۴۴

۴- «قصص العلماء»، ص ۵۸

۵- «تاریخ روضهالصفا»، قاجاریه، ج ۱۰، ص ۲۶۵

به صورتی درآورد که شیخ احمد ناآگاه از عواقب نشر کتاب «شرح الزیاره» خود!

از این حیث، و طبق شواهد و دلایل متعدد، سید کاظم و یارانش مورد احترام خاص مقامات عثمانی بودند. زیرا شیخیه و در زمان ریاست سید کاظم رشتی، توانسته بود در برپا کردن منازعات مذهبی که درنتیجه آن، زمینه را برای مداخله مأموران عثمانی مساعد کند و نفوذ و قدرت محافل شیعی که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایرانی و فکر ضد خلافت عثمانی در قلمروی عثمانی به شمار می آمد، در هم کوبد.

مردم شیعه کربلا، با پشتیبانی علماء شیعی که از اعمال زورگویی حکام و والیان ترک در کربلا، به ستوه آمده بودند، مخالفت هایی را آغاز کرده بودند که متأسفانه بزرگترین مانع یکپارچگی این مخالفت ها، پیروان سید کاظم رشتی در کربلا به شمار می آمدند که تمام همّ خود را مصروف کوبیدن علمای بزرگ شیعه در کربلا کرده بودند.

بدین موجبات: محمد نجیب پاشا در روز ۱۸ ذی القعده ۱۲۵۸ ه. ق، برای سرکوبی مردم کربلا، پس از محاصره شهر کربلا، با قشونی مجهز وارد کربلا شد و چهارهزار نفر از زن و مرد شیعه کربلائی را کشتند! (۱)

عده ای از مردم به حرم مطهر حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام پناهنده شدند. ولی به اعتراف حاج محمدکریم خان: «کسانی که در روضه مقدسه حضرت عباس بودند، ایمن نبودند از قتل؛ حتی آنکه در رواق و حرم هرکه بود کشتند، حتی آنکه کسی در اندرون ضریح پناه برده بود و در همان اندرون ضریح او را گلوله زدند و کشتند. و پاشا خود از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهدا شده بود خلاصه احدی در آن نایره ایمن نشد». (۲)

در چنین موقعیتی که حتی حرم های مطهر محل امنی نبود و همه پناهندگان در چنین اماکنی مقدس، کشته شدند و در خون خود غلطیدند، خانه سید کاظم رشتی، خانه امن و عده ای از مردم و مریدان سید، به خانه ایشان پناهنده شده بودند.

۱- «شهر حسین»، ص ۴۱۷، مرحوم میرزا محمدتنکابنی در صفحه ۵۶ کتاب «قصص العلماء» تأیید می کند که حمله نجیب پاشا با مشاجرات سیدکاظم و علما مرتبط بوده است.

۲- «هدایهالطالبین»، ص ۱۵۲.

خانه سید کاظم به چه مناسبت؟! در حالی که سپاهیان نجیب پاشا حتی به مقدس ترین اماکن شیعه در کربلا احترام نمی نهادند و مردم پناهنده در ضریح حضرت را هم می کشتند و با اسب به رواق مطهر هجوم می بردند و می تاختند. خانه سید کاظم رشتی از هرلحاظ در امان و شخص او مصون از حوادث و هرکس که به خانه وی پناهنده می شد، مصون از بلا بود!

عجیب است از طرز فکر حاج محمدکریم خان کرمانی که از این فاجعه بزرگ عالم شیعه و از این کشتار وحشتناک جانبداری می کند و این را بلائی می داند که از جانب خداوند، به خاطر آن که مردم کربلا سید کاظم را رنجانیده بودند، بر سر مردم کربلا- وارد شد! ایشان می نویسد: «یک سال قبل از وفات آن بزرگوار (سیدکاظم) از بس بنای بی انصافی و هرزه گی آن اعادی دین مبین گذاردند خداوند را به غضب درآوردند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خشم آوردند و ائمه طاهرین سلام اللّٰه علیهم را به انتقام واداشتند و حکم از مصدر قضا و قدر به نزول بلا آن قوم پرشور و شر صادر شد و نجیب پاشائی انگیخته شد و کربلا- را محاصره کرد و مدتی مدید، قریب سی هزار توپ به آن بلد زدند و بسیاری از آن بلد را خراب کردند». (۱)

کینه و عداوت جماعت شیخیه به مردم و علمای شیعه تا این حد که جنایات حکام والیان عثمانی را، عنوان انتقام به حق از مردم شیعه و دفاع از سید کاظم تلقی کردن و تازه حکم چنین فاجعه ای را منسوب به خدا و رسول و ائمه دانستن و حکم آن را از مصدر قضا و قدر خواندن و «نجیب پاشا» را مأمور اجرای عدل الهی گفتن! این است معنای رو به بیگانه آوردن به خاطر عناد شیخیه با شیعه و شیعیان و قساوت قلبی که حتی روح شیخ از آن بیزار است.

چطور شد وقتی که مردم شیعه یا غیرشیعه، کتاب «شرح الزیاره» شیخ احمد را به داود پاشا نشان دادند حاج محمد کریم خان، داود پاشا را: «پاشای بغداد ناصبی کافر متعصب» (۲) می خواند، و با شکوه می نویسد: «آه آه قلم این جا رسید و سر بشکست. ببینید

۱- «هدایهالطالبین»، ص ۱۵۲

۲- همان، ص ۱۲۲

که هیچ شیعه این عمل می کند، و سعایت شیعه دیگر». (۱) آن وقت آه دارد، که: «فردا جواب امیرالمؤمنین را چه می دهند، نه این که پشت اسلام را به این عمل شکستند. نه این که دین را به این واسطه شکستند»، (۲) اما در مورد جنایات نجیب پاشا که او هم مانند داودپاشا سنی و متعصب بود و به گفته شیخ عبدالرضا ابراهیمی: «آن ملعون کمال عداوت را با جناب سید داشته» (۳) و به تأکید خود حاج محمدکریم خان «نجیب پاشای خبیث» (۴) ذکر علت می کند او از جانب رسول خدا و ائمه طاهرین برانگیخته این کار شد! و از کشتن هزاران شیعه به دست چنین کسی، آن هم با همکاری سربازان یهودی و سنی (۵) اظهار خرسندی می کند که حق مردم شیعه بود. ولی هنگامی که سید کاظم را می کشد، ملعون و خبیث و ناحق تلقی می شود.

عجیب است اهانت به حرمین مطهر از جانب نجیب پاشا، ناشی از غضب خدا و رسول و ائمه اطهار است و سید کاظم رشتی محترم است و خانه او امن و حاج محمدکریم خان فخر دارد که: «این فضلی بود ظاهر و دلیلی بود باهر بر جلالت شأن آن بزرگوار (سیدکاظم) که ائمه علیهم السلام خواسته بودند که از آن عالی مقدار بروز کند».! (۶)

این احترام و فضل و دلیل باهر، بر جلالت شأن حرمین مطهر نیست؛ ولی بر سیدکاظم رشتی است آن هم: «ائمه علیهم السلام خواسته بودند»! (۷) ....

ائمه علیهم السلام خواسته اند که مردم شیعه توسط دشمنان اهل بیت و یهودیان قتل عام شوند و حرم های مبارک لگدمال شود که شأن سید کاظم بالا رود؟!

۱- «هدایهالطالبین»، ص ۱۲۳

۲- همان، ص ۱۲۳

۳- «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۱۸

۴- «هدایهالطالبین»، ص ۱۵۵

۵- همان.

۶- همان، ص ۱۵۴

۷- همان، ص ۱۵۴

اگر عثمانی ها احترامی به مرتبه فضل و تقوای شیعی سید کاظم داشتند، می بایست در مراتب بالاتری احترام به بقاع متبرکه شهدای کربلا- ابراز بدارند و این عدم توجه و رعایت حرمت، به خوبی نشان می دهد که سخن از جلالت شأن شیعی سید کاظم نزد شیعیان و عمال عثمانی، حربه ای بیش به نظر نمی رسد و عثمانی ها او را به عنوان وسیله ای دیدند که توسط او می توانستند به قلع و قمع کربلا، توفیق یابند و امنیت خانه او، و یاران او، هیچ چیز جز پاداش این خدمتگزاری دانسته یا نادانسته نبوده است (۱) با توجه به شناخت دو جریان مسلم بقرار ذیل:

اولا: سید احمد فرزند سید کاظم رشتی، جزء چهار نفری بود که کرسی ثابت در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی را داشت. (۲) و در آن تاریخ دو سیاست در عراق حکمفرما بود. اول سیاست دینی عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق می دانست و دوم: سیاست خارجی ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع نماید. (۳) و بعدها چون دست سیاست می خواست عراق عرب را از امپراطوری عثمانی جدا کند، تحت عنوان مذهب سید احمد را پس از مرگ پدر با طپانچه کشتند. (۴)

ثانیاً: علیرضا پاشا والی بغداد که اهل محمره و خوزستان را به علت تشیع قتل عام کره بود، قصیده های عبدالباقی عمری را به سید کاظم رشتی داد و سید کاظم شرح مفصلی به نام «شرح قصیده» بر او نگاشت و از این طرق روابط حسنه خود را با بغداد حفظ می کرد و .... (۵)

پ: رکن رابع، ناطق واحد

شیخ، هیاهو و غوغای محافل مذهبی ایران و عراق را پشت سر گذارد. و در دیار حجاز از دنیا رفت و تنها کتاب هایش، حافظ یاد حیات او گشتند.

مجموعه آثار و کتاب های شیخ، معروف و در بر گیرنده اندیشه ها و عقاید اوست. و

۱- «شیخیگری و بابیگری» ص ۲۳۸.

۲- همان، ص ۱۳۸.

۳- مقدمه مرحوم خالصی برگزارش کنیاز دالگورکی، ص ۹.

۴- «شیخیگری و بابیگری» ص ۲۳۸.

۵- همان.

از سوئی دیگر، آثار بجای مانده شیخ، سر آغاز تشکل شیخیه، فرقه ای از فرق شیعه گردید، که پس از شیخ، توسط «سید کاظم رشتی» و دیگر مشایخ شیخیه، نه تنها آثار شیخ، بلکه مجموعه عقاید او گسترش یافت. و موضع خاصی در قبال مسائل فلسفه و کلام و عرفان، و در غایت رسالت و ولایت در اسلام، اتخاذ نمود.

از جمله این مواضع که از اهمّ عقائد شیخیه به شمار می آید، مسئله «رکن رابع و ناطق واحد» است. در این خصوص شیخ، کتاب یا رساله خاصی را به تشریح عقیده مذکور اختصاص نداد، ولی در غالب آثار خود، بطور جامع و ضمنی، و در عین حال پراکنده و کوتاه، به آن اشاره دارد.

از سوی دیگر، تفاسیر و تعبیرها و تأویل های سید، از نظرگاه شیخیه، مکمل عقاید شیخ می باشد که بدین لحاظ لازم می آید، در تشریح نظریه مذکور، آنها را مد نظر داشت.

بر این منظور و با توجه به رعایت امانت و مصون ماندن از هر نوع تحریف و جبهه گیری و خدای ناکرده تعصب نابجا، به تحقیقات جامع و گویای مشایخ شیخیه کرمان از حاج محمد کریم خان کرمانی تا شیخ عبدالرضا ابراهیمی، استناد نموده و آن را اساس بی واسطه، در نقد و تحلیل و بررسی عقیده مذکور قرار می دهیم.

در این خصوص پنج مسئله مهم و در عین حال اساسی، در برابر ما قرار دارد:

اولّا- چه تعریفی می توان از مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابیت امام، نائب امام، ناطق واحد و رکن رابع، پس از غیبت کبری، عنوان کرد؟

ثانیاً- با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر از آغاز غیبت کبری تاکنون، ظاهر است و معرفت به آن میسّر؟

ثالثاً- از نظرگاه شیخیه، باید معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب داشت یا معرفت شخصی هم لازم است؟

رابعاً- چنین معرفتی، در صورتیکه لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نائب امام و بابیت نمود، ضابطه ای برای صحت قول او داشته باشیم؟

خامساً- آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارابودن چنین مقامی هستند یا نه؟

برای پاسخگوئی به مسائل مذکور، کلیه کتب مهم مشایخ شیخیه را مورد بررسی

مجدد قرار دادم. خوشبختانه مشایخ شیخیه، در پاسخگوئی به این سؤالات و دیگر مسائل مشابه، مستقیم یا غیر مستقیم توجه اساسی مبذول داشته اند. به نحوی که در اطراف آن، رساله ها و کتاب های متعددی به تألیف و نشر آراسته شده است و به حد زیاد و غالباً مکرر. در تحلیل موضوعات مذکور، دقت و تعمق و تحریر شده، که ما ذیلًا و با توجّه به رعایت اختصار و حد کفایت، یادآور آنها می شویم:

مسئله اول: چه تعریفی می توان در مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابیّت امام، نائب امام، ناطق واحد و رکن رابع پس از غیبت کبری عنوان کرد؟

حاج محمد کریم خان کرمانی در کتاب: «رجوم الشیاطین» می نویسد: «در هر عصری بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف و به حقیقت عبادت بندگی نماید باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند؛ زیرا که اگر وجود او نبود حکیم برای سایر خلق قبضه ای نمی گرفت ... پس کاملان در هر عصری همیشه موجودند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی ایستاد. پس با خلوص نیت و پاکی فطرت خودت تسلیم برای ایشان بشو تا رستگار شوی». (۱)

از اینرو نتیجه می گیرد که: «کاملان در هر عصری و زمانی در دنیا موجودند و زمان از وجود ایشان خالی نمی ماند و ایشانند علّت غائی خلق عالم و علت توجه مشیت، پروردگار مشاء است و علت دعوت انبیاء و مرسلین و اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی ایستاد .... پس بدان که ایشان نزدیکترین خلقند به خدای سبحانه، زیرا که ایشان واصل شده اند به اعلی درجات ایمان که جزای آن منتهای نزدیکی است. پس ایشانند سابقان مقربان و اصحاب زلفی و منزلت و ما سوای ایشان دون ایشان هستند بر حسب درجه و سبقت و تأخر هر یک در اجابت و ایمان، پس نمی رسد فیض به آنها که بواسطه نزدیکان از جنس فیض نزدیکان نیست. بلکه آنچه به نزدیکان می رسد، خالص و صافی و لبّ آن از خودشان است و قشور واکدار آن بواسطه آنها به دوران می رسد که مشوب است.» «بنابراینکه هیچ فیض نمی رسد به خلق مگر بواسطه سابقین و برکتی و نعمتی و

۱- رجوم الشیاطین، ص ۷۴

چیزی نازل نمی شود مگر به سبب ایشان و ایشاننـد اصل هر خیر و معدن آن و مأوی و منتهای آن و ایشانند محل نظر حکیم و مقصود از ایجاد این عالم، پس ایشانند اولیاء نعم و اسباب وصول آن بسوی تو و شکر منعم عملا و شرعاً واجب است و شکر او ممکن نیست مگر بـا معرفت او، پس معرفت ایشان واجب است و تولّای ایشان لازم و برائت از دشـمنان ایشان متحتم است و خداوند سبحانه فرمود اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ (۱)

پس توجه به سوی ایشـان فریضه است زیرا که هر کس اعراض کنـد از ایشان هیـچ مـددی و خیری به او نمی رسـد و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید و پشت کند به ایشان، پس متوجه به شیطان شده است و به خدا پشت کرده است، پس استمداد از ظلمت و سـجین نموده است و به طرف هلاـکت سـیر کرده؛ زیرا که کاملًا در جهت علیین هسـتند و دشـمنان ایشـان در جهت سجین، پس دشـمنان ایشان هالک و مخلد در آتش اند، و دوسـتان ایشان ناجی و مخلد در بهشت اند، زیرا که بواسـطه سـیر به سوی ایشان سیر به سوی بهشت می کنند و فیض صوافی بهشت مخصوص ایشان است و قشور آن بواسطه ایشان به دوستان می رسـد، پس بهشت از ایشان اسـتفاده می شود و جهنم از ادبار به ایشان حاصل می شود پس هر کس شـکر ولی نعمت را ننماید شکر پروردگار را نکرده است». (۲)

«ایشان جمیعاً نور واحـد و روح واحـد و طینت واحـده هسـتند و حـدود و ممیزات ایشان در جنب وحـدتشان مسـتهلک است و حکمی نـدارد و به این جهت مخالفتی با هم ندارنـد و در هیچ چیز و با وجود تعدد متحدند، پس به این جهت کلیت دارند که جهت شخصـیت ایشان مضـمحل است و هریک ایشان قادر است بر تصـرف در آنچه دیگری قادر بر تصرف در آن است، بلی تفاوت ایشان در کاملیت و اکملیت است».

«پس هر چه بر هر یـک نـازل شـود بر دیگری هم نـازل می شود و هرچه از هرکـدام ظـاهر شود از دیگری هم ظـاهر می شود، همچنانکه آل محمد صـلی الله علیه و آله متعددند و متحد و همه کلی هستند مگر اینکه تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان بیشتر است و هر یک اهلیت دارند باری هرچه دیگری اهلیت دارد، پس ایشان کلی هستند و از هریکشان

۱- لقمان: ۱۴، در آیه، پیش از «اشکر»، «أنْ» آمده است.

۲- رجوم الشیاطین، ص ۷۴.

هر فیضـی صادر می شود و به این جهت روایت شـده است که به هریک اقتـدا گردیـد هـدایت می یابند و امر باطن را به ظاهر قیاس کن؛ آیا نه این است که بهر فقیه عادل اقتـدا کردی کفایت می کنـد تو را؟ به این جهت که همه از امام واحد روایت می کننـد. پس همین که شخص کامـل به آنجـا رسیـد که حاکی ماورای خود گردیـد و از جزئیت خود رنگی بر آن نیفزود، پس ماورای او واحد است و هریک از کاملان این واحد را حکایت می کنند و آن واحد افاضه کننده هر نعمت است». (۱)

و در: «رکن رابع، در جواب سپه سالار اعظم» می نویسـد: «بعـد از حجت های خـدا واسطگانی باید باشـند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند، تا محبت خدا بر همه کس تمام شود و به همان، وجود امام در شهر مدینه قبلا بر مردم اتمـام حجت نمی شود مگر به توسط واسطگان چنـانکه عریضه نوشـتند به حضـرت بقیهـاللّٰه عجل اللّٰه فرجه که چون به شـما دسترسـی نـداریم در حوادثی که واقع می شودچه کنیم، فرمودنـد «أمّا الحوادث الواقعه فَارْجعوا فیها إلی رواه حدیثنا (۲) فإنّهم حجتی علیکم و أنـا حجهـاللّٰه» یعنی در حوادث رجوع به راویـان حـدیث مـا کنیـد که ایشـان حجت مننـد بر شـما و من حجت خدایم.

پس راویـان اخبـار و دانشـمندان آثار حجت های حجت خداینـد بر خلق و با وجود ایشان حکمت کامل و حجت تمام و عـذر خلق برطرف می شود و چنانکه در برابر خـدای عظیم کسانی بودنـد که ادعای خدائی کردند و ضـرری به خدائی خدای برحق نـداشت و در برابر نبی برحق کسانی بودند که ادعای نبوت به باطل می کردند و ضـرری نداشت به نبوت نبی برحق و نور حق پنهـان نمی مانـد و در مقابل ولی برحق جمعی ادعای خلافت کردنـد و ضـرری به حال اولیای برحق نـداشت و نور خـدا پنهان نماند و نمی ماند، همچنین در مقابل راویان و دانشـمندان ثقه امین و حافظ دین مبین، راویانی کذاب برخدا و رسول هستند که افترا بر خدای می بندند و دروغ بر پیغمبر پاک می سازند و از زبان حجت های خدا حکمی چند می گویند و اینها حجت های ولیّ نیستند، بلکه حجت های ولی خدا کسانی هستند که

۱- رجوم الشیاطین، ص ۷۴.

۲- أحادیثنا- اصل حدیث- چون نقل از کتاب است عیناً آورده شده است.

ثقه وامین باشند و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متقی و پرهیزگار و مخالف هوا و متابع مولای خود باشند و شب و روز همت ایشان نشر دین مولای خودشان باشد نه جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست و دین خدا را دکان خود قرار نداده باشند که به فروختن دین، دنیا تحصیل کنند اگر چنان راویان پیداکردی آنهایند حجت های امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از آنها آموخت و پیروی ایشان کرد. پس چهار امر در اینجا پیداشد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد.

اول: خداوند عالم که خالق ماست از عدم و رازق و مالک ماست.

دوم: حجت او و خلیفه او در میان خلق که می تواند از او بگیرد و بما برساند و پیغام آور اوست به سوی خلق.

سوم: ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود و قائم مقام خود می کند در رحلت خود و بعد از خود و همچنین جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر باشند و اینها حجت های آن پیغمبرند بر عباد.

چهارم: راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم و اینها حجت های ولی عهد هستند بر سایر ضعفا که دسترسی ندارند به خدمت ولی برسند و مدارتدیّن و دین بر معرفت این چهار است خواه ملت آدم باشد یا ملت نوح یا ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات اللّٰه علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت و إلّاانسان به آن مذهب متدین نیست و اگر از علمای هر ملتی از یهودی و نصرانی و مجوسی استفتا کنید می گوید که معرفت این چهار واجب است و این چهار چهار رکن دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم می شود حال نمی دانم لفظ «رکن» سبب وحشت است یا چهار بودن سبب اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم براین است؛ زیرا که شکی نیست که پادشاه ظل خداست». (۱)

و در: «رساله سی فصل» می نویسد: «چون دیدیم که اجماعی علما است که مسئله تقلید و اجتهاد اجتهادی است و تقلیدی نیست و بر هر مکلف واجب است که خود به

۱- رکن رابع، ص ۱۱

عقل خود آن را بفهمد که واجب است که انسان یا مقلد باشد یا مجتهد و اگر مقلد است واجب است که به عقل خود بداند که تقلید چه کسی را بکند و مجتهد چه طور کسی است باید حی باشد یا تقلید میت هم می شود؟ واجب است که مؤمن باشد یا اگر کافری هم اجتهاد کند می توان تقلید کرد؟ واجب است که عادل باشد یا فاسق را هم می شود تقلید کرد؟ پس این مسائل را هم بالبداهه باید انسان خود بفهمد و تقلید دیگری در این مسائل را نکند؛ چرا که عیاناً نمی توان اطاعت دیگری را کرد، شاید به اطاعت کافری یا فاسقی بیفتد پس به این لحاظ که این امر هم اجتهادی است و اصول دین شده است پس مراد این است که امور دین دو قسم است؛ یکی اجتهادی یکی تقلیدی، اجتهادی اصل است و تقلیدی فرع. پس این چهار امر اصل است که باید هر کس به اجتهاد بفهمد و سایر احکام فرع است و می توان در آن تقلید کرد. آیا چه گناه است بر کسی که اعتقاد او این باشد و حال آنکه جمیع آنها اجماعی شیعه است؟ و چه بحثی است بر اصطلاح علما.

حال انصاف دهید که ما از اجماع مسلمانان بیرون رفته ایم یا کسی که ما را تکفیر کند و از ما بیزاری جوید بواسطه این اعتقاد، ولی چون خواستند که به خیال خود ما را در نزد مردم ضایع کنند در نظر عوام جلوه دادند که شیخیه انکار عدل و معاد را دارند و رکن رابعی اختراع کرده اند». (۱)

«حاج محمدخان کرمانی» در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب سؤالات (مشتمل بر دوازده رساله) می نویسد: «نسبت به رکن رابع، جمیع انوار عالیه در این جا گذارده شده است نه جای دیگر و هر چه هر جا هست همه محض حکایت است و این واقع است، آنها اسمها است این مسمی است. آنها صفتها است، این صاحب صفت. پس هر چه می گویند مردم همه جزو هدایت و معرفت کل معرفت بی پا و بی مغزی است مگر این معرفت. پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه درست است لاغیر و معرفت واقعی همین است که از این جا ظاهر شده باشد. پس آنچه خلق می گفتند، همه محض اسمی بود و برای ایشان چیزی ظاهر نشده بود و محض حرف بود و لکن این جا کمال

۱- رساله سی فصل، ص ۲۳.

ظهور پیدا کرده است و بسا خرده خرده فهم خلق از این بالا-تر رود و مطلب از این هم باریکتر شود و لکن حال بیش از این متحمل نمی شوند إلّاقلیلی. وَقَلِیلٌ ماهُم (۱) وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِی الشَّکُورُ. (۲)

باری پس نه این است که مولای من می فرماید معرفت رکن رابع یا خودش بالاتر از آنها باشد حاشا و کلا چنین حرفی شیعه آل محمد- سلام اللّٰه علیهم- نمی زند. چگونه نوکر را از مولای او مقدم می شمرند و خادم را بر مخدوم سبقت می دهند. هر کس چنین چیزی را بگوید خطا گفته است و کج فهمیده و مطالب مشایخ ما را نفهمیده بلی:

سخنها چون به وفق منزل افتاد در افهام خلایق مشکل افتاد

پس مراد ایشان این است که در غیر این مقام هر چه از معرفت امام و پیغمبر و خدا تحصیل کرده همه خطا بود و کج بوده و بی مغز و بی معنی و مجتثّ است. چنانکه خداوند می فرماید: وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ. یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (۳)

یعنی صاحبان کلمه طیّبه را که «کمثل کلمه طیّبه أصلها ثابت وفرعها بالسماء تؤتی أکلها کلّ حین بإذن ربّها» باشد. باری پس آن معرفتها همه حرف بوده و این معرفت در این مقام معنی دار است. فی الجمله نسبت به خلق این زمان و بیش از این هم مکلف نیستند همه کس و خداوند بیش از این را از این را از ایشان نخواسته وهر وقت خواست بالاتری آورد، اگر چه مشایخ ماکوتاهی نفرموده اند ودر کتب خود ثبت فرموده اند ولی با پرده است، باری برویم بر سر مطلب؛ پس اگر دانستنی که معرفتها همه در این معرفت جمع است انصاف بده ببینیم اصل بالا-تر است یا فرع؟ یا واقع بالاتر است یامحض حکایت بی پایه؟ البته واقع بالا-تراست پس این معرفت چونکه واقعیتی پیدا کرده است دین بالا-تر است و در حقیقت معرفت ائمه اطهار و پیغمبر و خدا همین است لاغیر. آنها که از معرفت شیعه محروم ماندند امام نشناختند، نهایت شخصی را شناختند و معرفت امام بالاتر است از معرفت شخصیه. از این جهت است در نسبت به

۱- سوره ص، آیه ۲۴

۲- سوره سبأ، آیه ۱۳

۳- سوره ابراهیم، آیه ۲۶

مشاعر معرفت رکن رابع مخصوص فؤاد می شود و هر چه بالاـتر می رود، یک درجه پائین تر می رود چرا که محض حکایت می شود و بدون واقع و فؤاد واقعیت دارد». (۱)

و در: «رساله در جواب سؤالات چند نفر از دوستان از اهل همدان»- می نویسد:

«چنین شخصی در ملک خدا که هست نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است اگر او را ببینند و بشناسند و هر کس از او تخلف ورزد در صورت شناختن یا دوستی نوعی و تسلیم نوعی برای او نداشته باشد در صورت نشناختن از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلم یک نفر است، حال ما اصطلاح کردیم اسم او را ناطق گذاردیم تو می خواهی اسم دیگر بر او بگذار. این ناطق است نسبت به سایر خلق، اگر چه صامت است نسبت به امام خود بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام. خلاصه مراد ما اثبات هم چو شخصی است و اگر چه بعضی از باب نادانی بگویند نواب مقامی نداشته اند ولی آنچه برهان حکم می کند این است که ایشان باید از نقباء باشند بلکه قطب نقبا باشند و قطب هر دایره مسلم یکی است. این مطلب ما است و در کتب خود اقامه ادله برای وحدت این شخص کرده ایم اگر چه اسم نبرده باشیم و اگر در مقام دیگر گفته ایم تصریح به مراد کرده ایم، و اگر احیاناً یک جائی دیده که ذکر نکرده ایم که او پنهان است مراد این بوده که مثل امام غایب نیست بلکه خائف مقهور است؛ چنانکه در رساله همدانیه که محل ایراد شده در مقام ذکر ضرورت گفته ایم آنچه مضمون آن است که اگر زمان اقتضا نکرد که ایشان معروف و مشهود باشند تا آخر عبارات. و همچنین در ابتدای سخن گفته ایم که او حاکم است. و همچنین در ادله اگر نظر کنی می فهمی این مطلب را که این ادله را شخص برای وحدت یک فقیه نمی آورد و شک نیست که حاکم آن نایب خاص است، نهایت صلاح در این ندیده ایم که بگوئیم مقام او چیست. خلاصه پس مطلب ما در آن مقام آن شخصی است و امروز هم کسی ادعای این مقام را نکرده، ما هم او را نشناخته ایم. و اما در ظاهر میان علما هم بسا می گوئیم ناطق یکی است و مراد این است که حامل علم شیخ مرحوم اعلی اللّه مقامه یکی است، چرا که شیخ مرحوم یک نفر عالم بوده اند و یک نفر نایب دارد و امام

۱- مجمع الرسائل، ص ۸۶.

می فرماید که خدا عالم را نمی برد مگر اینکه نایبی برای او می گذارد و خود او هم ملهم می شود که نایبش کیست، پس از شیخ، سید مرحوم در سلسله نایب ایشان بود و بعد از سید مرحوم، آقای مرحوم اعلی اللّٰه مقامه بودند و خود ایشان هم اظهار می فرمودند که یک نفر نایب دارند و این سخن نه از این جهت ایشان را از ابدال می دانیم بلکه ایشان ادعای زیاده از علم نفرمودند و لکن چون نشر امر و اظهار فضایل با وحدت ناطق بهتر می شد و اختلاف کمتر می شد و ظاهر هم همه جا بر طبق باطن است، این جا امر این طور شده است که سلسله مخلصین ایشان علم ایشان را از یک نفر باید اخذ کنند با اینکه در سلسله الحمدللّٰه علماء بسیارند و هر یکی در فن خود بلکه فنون ماهر و استادند مع ذلک آنکه علم شیخ مرحوم را دارد یک نفر است و از جهت اینکه او دوست خداست و دوست ائمه هدی دوستی او واجب است و دشمنی او حرام و چون که او حامل این علم است پس باب این علم اوست و خداوند چنین مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند و اگر از غیر باب او بگیرند به مطلب نمی رسند.

این بود خلاصه سخن و برهان. این مطلب را از کتاب اسحاقیّه و همدانیه، به طلب بلکه عرض می کنم برهان نمی خواهد. مگر عاقل هرگز شبهه کرده است که آقا باید یک نفر باشد و بزرگ یک نفر باید باشد. و اما آنچه گفته شده است و بعض سائلین اشاره به آنها کرده اند از ردها که هر کس کرده است آنها در نزد من جواب ندارد، چرا که از لحن اقوال بر می آید که گویندگان اهل فن نبوده اند و با کسی که اهل فن نیست انسان چه سخن می تواند بگوید مثلا می گوید: این سخن خلاف ضرورت است معلوم می شود که قائل این سخن از اصول سررشته ندارد و معنی ضرورت است را نفهمیده و معاقد اجماعات اصحاب را در اصول و فروع اطلاع ندارد. من با او چه بگویم کدام ضرورت برپا شده که عالم باید ده نفر باشد یا یک نفر بلکه کدام ضرورت برپا شده است که نقباء و نجباء باید متعدد باشند. در کتب خود مشایخ که مروج امر نقباء و نجباء هستند اختلاف در عدد ایشان است و شیخ مرحوم با آن علم و شأن چیزی نفرموده اند چه جای سایرین، بلی ضرورت برپاست که بزرگانی هستند نوعاً و همچنین ضرورت برپاست که روات اخباری هستند، دیگر در هر عصر یک نفرند یا دو تا یا ده تا، چه دخل به ضرورت اسلام

دارد؟ مردم هم که بیچاره عوامند. سخنی می شنوند و به حسن ظن قبول می کنند. آن وقت بر مسلمی رد می کنند و محض تعدد علماء از صدر سلف تاکنون دلالت بر ضرورت نمی کند دلالت براینکه تا حال چنین شده است بعد نمی دانیم چه بشود، با اینکه ما قائل نشدیم به اینکه نقباء متعدد نیستند یا نجباء و علماء متعدد نیستند بلکه در رسایل دیگر مفصل نوشته ام و حدیث دلالت می کند که با هر امام دوازده نفر یا سی نفر نقیب است و هفتاد نجیب یا صد نجیب و حدیثی هم دلالت دارد بر جماعت دیگر از کاملین که حال حالت ذکر اسامی ایشان را ندارم و صوفیه هم جمعی را می شمرند ولی محل اطمینان نیست قول ایشان. خلاصه که کسی منکر تعدد ایشان نیست و منکر علماء و فقها هم نیست. ایشان هم هستند و لکن نایب خاص امام یک نفر است و در سلسله ما حامل علم شیخ هم یک نفر است». (۱)

و در: «رساله در جواب یکی از رفقای نائین»: «امام ما را حکم فرموده که به راویان اخبار رجوع کنیم نه یک راوی و در سایر عبارات این کتاب هم اگر نظر کنی و بفهمی می بینی که اصل بنای آن بر این است که کاملین متعددند و ایشان امروز ظاهر هم نیستند و ما نگفته ایم که کامل یکی است و نگفته ایم که هر کس ایشان را امروز نشناسد کافر است و نگفته ایم رجوع به یک عالم یا فقیه باید بکنند و تقلید او را بکنند و همه این کلام حق است و صدق ولی هیچ نفی نفرموده اند این حرف را که امام یک نفر نایب خاص دارد که فیوض از امام به واسطه او به خلق می رسد. ابداً چنین نفیی نشده بلکه در همان رساله اثبات فرموده اند وجود او را ولی بطور اشاره به جهت اینکه صلاح در اظهارش نبوده در آن مقام که می فرماید: نقباء و نجباء همیشه هستند بعد می فرماید: «فمن لم یعرف أنّ فی الشیعه فی کلّ عصر مؤتمّاً حقیقتاً بالإمام و هو مشایع حقیقی له، فقد ضلّ فی معرفه إمامه إذ قال بإمام بغیر مأموم». ولی این اشاره است نه تصریح و محتمل است که مقصود از مؤتمّ همه نقباء و نجباء باشد ولی اهل اشاره مراد را می فهمند، خلاصه پس من مؤمنم به

۱- رساله در جواب دوستان از اهل همدان، ص ۲۳۴، مندرج در کتاب: مجمع الرسائل فارسی در جواب سؤالات مشتمل بر دوازده رساله.

آنچه در این رساله فرموده انـد و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف این عقیده اش باشد و مؤمنم به سایر فرمایشات ایشان و خدا لعنت کند هرکس را که خلاف آنها بگوید. پس باز به جهت تأکید عرض می کنم که از برای امام نایب خاصـی است به همان تفصـیل که سـید مرحوم علیه السلام در «حجه البالغه» فرموده اند و همیشه هم هست و هرگز نیست که نایب خاص نباشد ولی می شود ظاهر و مشـهود باشد؛ مثل اینکه در اول غیبت بود و می شود خائف و مقهور باشد مثل امروز و چون مقهور است معرفت شخصیه اش بر همه کس واجب نیست ولی اگر ظاهر شد معرفتش واجب و اطاعتش حتم می شود بر همه کس.

چنانچه امام فرمود: «سـلمان باب اللّه، من عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً» و در فرمایشات مرحوم آقا هم دانستی که ابداً تعارضـی نیست که نفی می فرمایند مرادشان وحدت فقیه است و عالم و آنجا که اثبات می فرمایند مرادشان نایب خاص اسـت و در فرمایشـات سـید مرحـوم هم همینطور است و در تحسـر و غم مـا همین بس است که در این مسـئله تـا حـال می بـایست با مخالفین رد و بحث کنیم، حال با موافقین باید سخن گفت:

«عصمنااللّه من الزّلل وآمنّا من الخلل».

هذا جنای و خیاره فیه و کلّ جان یده إلی فیه

حال این نایب خاص را دلت می خواهد بگو ناطق، دلت می خواهد بگو صامت، اگر گفتی صامت یعنی صامت امام است اگر گفتی ناطق یعنی نسبت به سایرین ناطق است و او است ناطق لاغیر. بلی در حوزه نجباء نجیب کلی را نایب خود فرموده اسـت ولی او نایب ناطق است و شاید یک نفر باشد چرا که مکرر می فرمودند نجباء هم قطبی دارند و در میان سایر علماء مرحوم آقا علیه السـلام می فرمایند یک نفر نایب خود می کند یا بیشتر. پس احتمال یکی و بیشتر می رود ولی ناطق واقعی همان است در شیعه لاغیر؛ بلکه ناطق واقعی امام است ولی چون نطق آن سرور به شیعه نمی رسد پس این شیعی واسطه است.

حـال تو را به خـدا انصاف ده که این مسأله مخالف با چه مـذهب و ملت است که گاهی کفرش می خواننـد گاهش ردش می کننـد اگر چه دست خداونـد بالای حق است و الحمـدللّه تاکنون هیـچ ردی و بحثی بر سـخن من وارد نیامـده است و هرکس ردی کرده خودش

چیزی خیال کرده یا از زبان جاهلی لفظی شنیده و رد کرده نه براین مطلب.

گاهی رد می کند براینکه قائلی بگوید یک فقیه باشد همه مردم تقلید او را کنند، مسلم است که این سخن مردود است. گاهی رد می کنند بر قائلی که بگوید که این شخص مثل امام است و امام سیزدهم است و مسلم است که چنین قائلی مردود است بلکه کافر است. گاهی می گویند که فلان گفته مردم همه باید تقلید این شخص را امروز بکنند و روایت همه احکام را از او کنند و مسلم این قول مردود است و خدا اجلّ از این است که شخص را غایب کند آنگاه معرفت او را بر مردم لازم کند و طاعت او متحتم فرماید.

خلاصه اعتقاد من این بود که نوشته ام اگر خلاف این را از من روایت کنند خطاست و اگر از نوشتجات من خلاف این را فهمیدند مراد من آن نیست بلاشک» (۱)

و در: «رساله در نصیحت اخوان رفسنجان» می نویسد: «بدانید ای برادران من که از آن زمان که امام علیه السلام امر فرمود به سمری که نص صریح نکند، نص منقطع است. پس عالم سابق بر لاحق نص نمی کند و اگر احیاناً از مشایخ ما درباره یک دیگر کلماتی می بینید اینها قرائنی است و اشاراتی که محض مرحمت فرموده اند و بعد از آنکه ما سایر آثار نیابت را از لاحق دیدیم این اشارات آیت صدق دعوای ما درباره ایشان شد نه نصّ، چراکه نص این است که صراحتاً بفرمایند فلان نایب من است و چنین نصی نشنیدیم بفرمایند. حتی مرحوم آقا علیه السلام می فرمودند: خواستم نایب خود را معین کنم دیدم سید مرحوم و شیخ مرحوم اعلی اللّه مقامها نکردند منهم نکردم و هم چنین سید مرحوم اعلی اللّه مقامه نوشته اند که بعد از سمری نص را به صفت می کنند». (۲)

و در: «رساله بهبهانیه» می نویسد: «ولی بعد از ائمه هدی و آن حضرت کسی اشرف نیست و همه معصومند و مطهر، دوست می داریم پیروان و شیعیان ایشان را و دشمن می داریم مخالفان و دشمنان ایشان و دشمنان شیعه ایشان را و شهادت می دهیم که معاد حق است و صدق و جمیع خلق با بدن های جسمانی خود روز قیامت محشور می شوند

۱- رساله در جواب یکی از رفقای نائین، ص ۵۰، مندرج در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی»، مشتمل بر پنج رساله.

۲- رساله در نصیحت اخوان رفسنجان، ص ۴۱، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی».

و حساب حق است و صراط حق و نشر کتب حق است و جنت و نار حق و صدق است و جمیع آنچه فرموده اند و ضرورت اسلام یا مذهب بر آن قایم است حق می دانم و مخالف ضرورت را باطل می دانم، در جزئیات و کلیات و دوست می دارم دوستان خدا را و دشمن می دارم دشمنان خدا را، این است عقیده من و مذهب من و دین پدر من و مشایخ من و بر این است مولا و متبرای من هر کس عقیده او همین است که عرض شد او را دوست می دارم و هر کس عقیده او خلاف این است او را دشمن می دارم». (۱)

و در کتاب: «مجمع الرّسائل فارسی، رساله در سلوک» می نویسد: «رکن رابع اصل غرض است و این اسم اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است. پس علت غائی ملک همین است لاغیر و چون دانستیم این را، بایست عزم را بر تحصیل دوستی دوستان خداوند و دشمنی دشمنان جزم نمائیم و در این باب تکاهل نورزیم و این سابق بر همه اعمال است ...» (۲)

و حاج زین العابدین کرمانی در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام می نویسد: «در کتاب العبین از یکی از آن دو بزرگوار که مراد حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام باشند نقل شده که فرمود: خالی نمی ماند زمین از چهار نفر از مؤمنین و گاه بیشتر می شوند و کمتر از چهار نفر نمی شود و این به جهت این است که فسطاط، قائم نمی شود مگر به چهار طناب و عمود در وسط آن. و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در صفت خلقت امام تا اینکه می فرماید: همین که متولد می شود حکمت عطا کرده می شود و بر بازوی راست او نوشته می شود: وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلًا لَامُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (۳)

پس هر گاه که امر امامت به او می رسد اعانت می فرماید او را خداوند به سیصد و سیزده ملک به عدد اهل بدر، پس با او هستند و با اوست هفتاد نفر مرد و دوازده نفر نقیب، پس هفتاد نفر را به آنان می فرستد که بخوانند مردم را به آنچه در اول خوانده شدند و قرار می دهد خداوند برای او در هر

۱- رساله بهبانیه، ص ۹، چاپ کرمان، قطع جیبی.

۲- مجمع الرسائل فارسی، ص ۱۱.

۳- سوره انعام، آیه ۱۱۵.

موضعی، مصباحی که به آن اعمال ایشان را ببینـد و نیز از آن حضرت- صلوات اللّه علیه وآله- روایت شده است که فرمود: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و آن قول خـدای عزوجل است: بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ ... نقباء دوازده نفر نقیبنـد و به درستی که علی ساعتی است از دوازده ساعت و آن قول خـدای عزوجل: «بل کـذبو بالساعه واعتدنا لمن کذب بالساعه سعیر». (۱) و داخل شد بر آن حضرت مردی که او را یزید بن خلیفه می گفتند فرمود به او: تو کیستی؟ عرض کرد: از طایفه حارث بن کعب (حرث- خ ل) هستم. راوی گویـد، فرمود: اهل بیتی نیست مگر اینکه در میان ایشان یک نجیب یا دو نجیب هست و تو نجیب حارث بن کعب هستی. و از آن حضرت شنیده شد که می فرمود: بشارت ده مخبتین را به جنت. «برید بن معاویه عجلی و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره چهار نفر نجباء هستند که امین خدایند بر حلال و حرام اگر این جماعت نبودند آثار نبوت منقطع می شد. و نیز در حدیث طویلی فرمود که اگر نبودند در زمین مؤمنین کاملین در این وقت خداونـد ما را بالا می برد به سوی خود و انکار می کردید شـما زمین را و انکار می کردید آسـمان را بلکه به حق آن کسـی که نفس من در دست او است که در زمین در اطراف آن مؤمنینی هسـتند که نیست قـدر دنیا کلش در نزد ایشان به قـدر بال بعوضه. عرض می کنم و در شأن ابواب و نواب ایشان اخبار بسـیار وارد شـده است و فضل ایشان از حد احصاء خارج است و معدودی از اخبار را ذکر می کنم. پس از حضـرت صادق علیه السلام روایت شده است در حدیثی که لابد با هر امامی بـابی است، در هر عهـد و زمانی از عهـد آدم تا ظهور مهـدی و در حـدیث دیگر فرمود که برای ائمه دوازده باب قرار داده که مؤمنون از آن در داخل شونـد به علم امام، پس هر که انکار کند بابی را منکر امام شده است و خداوند ابا فرمود که قبول کند از منکر باب، صرف و عدلی را.

و از مفضل بن عمر از آن حضـرت روایت شده است که فرمود: ابواب ما اوّل ایشان مثل آخرشان است و آخرشان مثل اوّلشان، در فضیلت و منزلت یکی هستند و ایشانند

۱- فرقان: ۲۵.

دلالت کنندگان مرشیعیان مؤمن ما را به سوی خداوند و به سوی ما و ایشان از نوری از روح القدس هستند که آن روح پیغمبر- صلی اللّٰه علیه وآله- است که از او است بدء ایشان و به سوی او است معاد ایشان و هر که انکار کند یکی از ایشان را کل ابواب را انکار کرده، به جهت اینکه هر که ایستادگی نکند در آنچه خداوند امر فرموده درباره ابواب او دینی برای او نیست و هر که منکر شود باب را کافر به خداوند واحد قهار شده است و نیز از آن حضرت روایت شده است، در حدیثی درباره ابوخالد کابلی- اعلی اللّٰه مقامه- که حضرت سیدالعابدین به او فرمود که توئی باب من که بیرون می رود علم خداوند که از پدران خود روایت کرده ام از تو و چنین خداوند تو را اختیار فرموده و تو را مجمع علم من قرار داده و موضع سرّ من و باب از من برای هر که توحید خداوند را نموده و ما را به حق معرفت شناخته. و نیز از آن حضرت روایت شده است، از حضرت امیر علیه السلام که به سفینه مولای امّ سلمه فرمود: پرکند خداوند تورا علم جمّی تامشاش تو وتوئی کشتی خداوندکه مشحون است وتوئی باب از برای من وبرای پسرم حسن بعد از سلمان. و حضرت سیدالعابدین علیه السلام به ابوخالد فرمود: بشارت باد تو را ای ابوخالد تو و اتباع تو نور خداوند هستند در ظلمات زمین و توئی باب هدایت، شک نمی کند در تو مگر هر که در ما شک کند.

و از مفضل بن عمر روایت شده است از حضرت صادق، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که به ابوخالد فرمود:- بعد از آنکه اذن دخول خواست- که داخل بشو ای کنکر (۱)(۲) که به حق خداوند هر آینه تو اعلم هستی به علم نبوت و امامت و اهدی هستی از هادی به طرف کوفه و به درستی که توئی باب هدی و رشاد بدان کند خداوند در تو. و از حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود یحیی بن ام الطویل باب هدایت بود و باب پدرم علی بن الحسین علیهما السلام بود و باب من بعد از او عطا کرده بود خداوند علم ما اهل بیت را به او و اختیار فرموده بود او را به علم خود که باب باشد میان ما و میان شیعه ما از جمیع خلق خداوند، ملامت هیچ ملامت کننده در او اثر نکرد تا آخر حدیث شریف. و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: که ابوخالد کابلی باب هدایت بود و محدث بود. راوی عرض کرد جُعِلْتُ فَداك که با او حدیث می کرد؟ فرمود: محدث او

۱- لقب ابوخالد کابلی است. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۷، انتشارات فراهانی.

۲- لقب ابوخالد کابلی است. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۷، انتشارات فراهانی.

انبیاء بودند وائمه و ابواب پیش از او.

و نیز درباره مفضل بن عمر فرمود: الولد بعد الولد و اوست صندوق علم من و حجت من و باب من و موضع سر من و جهر من و همچنین پس او. و از محمد بن سنان که خود او نیز موافق روایت ابن شهر آشوب باب حضرت صادق علیه السلام شمرده شده از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده که فرمود: محمد بن مفضل مثل مفضل است و برای ما قائم مقام پدرش هست و اوست صادق در روایت از ما و داعی به سوی ما و اداکننده از ما و اوست باب من و حجت من بر هر مؤمن و مؤمنه هر که به او مخالفت کند با من مخالفت کرده و هر که معصیت او را بکند مرا معصیت کرده. و از علی بن احمد بزاز نقل شده که داخل شدم بر سیدّ خود ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام به قصد اینکه شکایت کنم از محمد بن مفضل. پس ابتدا فرمود: محمد بن مفضل حامل مکنون علم ما است و دیان مؤمنین است و باب میان من و ایشان، پس اگر شکایت از او کنی پس به تحقیق که شکایت از من کرده ای. عرض کردم: استغفراللّه ولااعود یا سیدی ابداً.

و نیز از محمد بن سنان نقل شده که سؤال کردم از آن حضرت، از محمد بن مفضل که آیا از قدیم خداوند او را باب شما گردانیده و قرار داده است و او را به پدرش مفضل بخشیده و او را باب تو در هدایت قرار داده و نیز بعد از مفضل چنین قرار داده؟ فرمود: ای محمد به تحقیق که خداوند اختیار فرموده ابواب ما را از وقتی که ما را اختیار فرموده و فضیلت داده ایشان را به آنچه ما را فضیلت داده و بیرون نمی رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان و محمد باب من است و مجمع سر من، بر نفع اوست آنچه بر نفع من است و بر ضرر اوست آنچه بر ضرر من است تا اینکه محمد بن سنان می گوید: رفتم نزد محمد بن مفضل و حدیث را تا آخر برای من از غیب گفت، عرض کردم: ای باب هدی عظیم نمی آید بر من اینکه خبر می دهی و حال اینکه امام موسی علیه السلام فرمود: لک ماله و علیک ماعلیه».

عرض می کنم درست در این اخبار نظر کن وکلیت و عظمت شأن ایشان را ببین که با اینهمه روات و نقله آثار از ایشان می فرماید که بیرون نمی رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان، پس معلوم است که درباره ایشان هم صدق می کند: «ان

لنـا مع کـل ولیّ اذُنـاً سـامعه و عینـاً نـاظره و لساناً ناطقاً». که واسـطه هیـچ فیضـی و مؤدی هیـچ امری از ایشان سو ای وسایط و سفرائی که خداونـد برای ایشـان اختیار فرموده نیست. و خلاصه ای از اخبار این فصل را در فصل دیگر بعـد از بیان مقـدمه ای عرض می کنم و از خداونـد مسألت داریم که هرگز چیزی را به رأی و هوای خود نگوئیم ولاحول ولاقوه الا باللّه العلیّ العظیم و صلّی اللّه علی محمد و آله الطاهرین». (۱)

«سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» در کتاب: «فهرست» می نویسد:

«در زمان غیبت امام علیه السـلام و خاصه بعد از وفات حضرت علی بن محمد سمری دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان- عجّل اللّه فرجه- تعین نشد. و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نیابتی نماید و امر علی الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم و اطاعت امر ایشان نوعاً لاعلی التعیین واجب است». (۲)

«البته حضـرت امـام زمـان- عجّـل اللّه فرجه- هم ابـواب و نـوابی دارد همـان طور که سـایر ائمه داشـتند و در زمـان ظهورشـان ابوابشـان را به دوسـتان خود معرفی می فرمودنـد و امـام زمـان علیه السـلام هم تا هفتاد سال بعـد از غیبت، نواب خاص خود را معرفی می فرموده و نص بر آنها می فرمود و توقیع به نام آنها صادر می شد تا به علی بن محمد سـمری رسید که نایب چهارم آن حضـرت بود که توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می روی، وصیت به سوی احدی مکن ... و در توقیع دیگر در جواب شـیعیان نوشت: «و أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه احادیثنا». و امر راجع به روات اخبار شـد. اما نه به این معنی که اصلا وجود بزرگان و ابواب و نواب منقطع شد. بلکه ابواب و نواب تشریف دارند». (۳)

«امـام بی نایب نمی شود و خانه بـدون باب معنی نـدارد. بلکه می گوئیم امام بی مأموم نمی شود. مأموم امام امثال ماها نیستیم. زیرا ما ایتام اقتـدا به امام ننموده ایم و مأموم واقعی کسـی است که من کل حیث اقتـدا به امام کرده و نماینده صـفات امام شده باشد و اگر این

۱- مجمع الرسائل، ص ۶۳

۲- فهرست، ص ۱۱۰

۳- همان، ص ۱۱۷

چنین اشخاص در ملک نباشند معلوم است که وجود امام العیاذباللّه خاصیتی نبخشیده.

پس نعوذبـاللّه وجود امـام لغو شـده است و این محـال است که ملک خـدا بی امام و پیشوا باشـد و محال است که امام باشـد و مظهر و نماینده نداشته باشد». (۱)

«محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود ولی معروف ما نمی شود و نص شخصـی بر آنها نمی شود و غایب هستند مثل اینکه خود امام تشریف دارند اما غایب هستند». (۲)

«یـک چنیـن شخصـی که مقـام و درجه او ماننـد سـلطان است به فرمـایش امـام علیه السـلام برای هر عصـری سـلمانی است در اصـطلاح او را ناطق نامیـده انـد و آینه ناطق واحـد هم هست؛ زیرا فرد اکمل در میانه متعـددین و نقطه مرکز و قطب آنها یکی است و تعـدد مرکز محـال است و مرکز نقطه را گوینـد که نسبت او به جمیع اطراف محیـط علی السّواء باشـد بـدون تفاوت و چنین نقطه در هر دایره که باشد منحصـر به فرد است؛ زیرا آن نقطه به منزله قلب است که اول و اشرف و الطف و اکمل جمیع اعضاء بدن است». (۳)

«خلاـصه آنکه مطلب مشایـخ مـا- اعلی اللّه مقامهم- این بوده که ثابت نماینـد در میانه بزرگان شـیعه در هر زمانی یک همچو فرد کـاملی هست که فوق همه آنهـا است و حاکم و رئیس و فرمانفرمای بر جمیع آنها است و اول کسـی است در میانه رعیت که فرمان امام علیه السلام به او می رسد و از اراده امام علیه السلام او اول مطلع می شود». (۴)

«خلاـصه مطـالب ایشان (مشایـخ و علمای شـیخیه) اثبات وجود چنین کسـی است در هر زمان و فرموده انـد برای حضـرت امام زمـان- عجـل اللّه فرجه- یـک همچونوکر مقرّبی که تمام امر و اراده و قـدرت خود را در جمیع آنچه که خداونـد محول به او فرموده به وسیله آن نوکر اجرا می فرمایند». (۵)

۱- فهرست، ص ۱۱۷

۲- همان، ص ۱۱۷

۳- همان، ص ۱۲۷

۴- همان.

۵- همان، ص ۱۲۸

«امام را مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه و کونیه و شرعیه بدون استثنا می دانیم و امام را باب خدا و سبیل خدا و سبب اعظم جمیع امور عالم می دانیم و امام خلیفه خدا و صاحب ولایت عامّه مطلقه بر جمیع ما سوی اللّه و شاهد و مطلع بر کل موجودات است. و مشایخ ما- اعلی اللّه مقامهم- از ادلّه کتاب و سنت و عقل و اجماع و ضرورت مقام امام را به شرح فوق استنباط نموده اند و بیان فرموده اند و نسبت به شخص فوق الذکر که نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام است قائل هستند که نیابت مطلقه دارد از امام علیه السلام همانطور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد. و محل بروز تمام صفات آتش است». (۱)

اما رکن رابع که عرض شد همه دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و خاصه علمای اعلام و محدثین و فقها معرفت همه آنها از رکن رابع است و چه مانع است که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع باشد. (۲)

«معرفت اشخاص کاملین از نقبا و نجبا یا همان شخص اول آنها که ناطق آنها باشد و لو اینکه از کمال معرفت است اما برای ناقصین از رعیت امروز این نعمت حاصل نمی شود و نمی توانیم آنها را بشناسیم و کسی آنها را می شناسد که به مقام آنها رسیده باشد و همچو کسی هم اگر پیدا شد مثل آنها است و خود را معرفی به من و شما نمی کند یعنی ما او را هم نمی توانیم بشناسیم و برای امثال ما در این ایام همان معرفت نوعیه و حواله به غایب کافی است ...». (۳)

«البته بزرگان و کاملین در میانه تشریف دارند و معرفتشان هم واجب است اما ما آنقدر هنوز ناقصیم که نمی شناسیم کمااینکه معرفت خود امام هم واجب است امام از بی معرفتی و بی اعتقادی ماها ناچار غایب شده است و همه می دانید که اصل وجود امام برای این است که ظاهر باشد و تربیت فرماید و برای این نیست که غایب باشد و دسترسی به او نداشته باشیم، و پس معرفت اولیاهم به همین طور واجب است و تشریف هم

۱- فهرست، ص ۱۲۹

۲- همان، ص ۱۱۲

۳- همان، ص ۱۱۴

دارند و حتی در اخبار عددشان را هم فرموده اند». (۱)

«لفظ ناطق درباره بعضی شیعیان هم یعنی کاملین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان- رضوان اللّه علیه- یا امثال آن بزرگوار هم که آئینه سر تا پا نمای امام علیه السلام هستند و مبلغ و مؤدّی از جانب او و باب امام علیه السلام هستند اطلاق می شود». (۲)

«لفظ ناطق البته ناطق حقیقی ائمه اطهارند- صلوات اللّه علیهم- و بعد از ایشان انبیاء خدا- صلوات اللّه- علیهم ناطق و مؤدّی از خداوند هستند و بعد از ایشان هم بزرگان و کاملین شیعه ناطق هستند. منتهی آن شیعه اعلم و اکمل و آنکه از همه جهت شخص اول آنها و باب اعظم امام علیه السلام است «ناطق حقیقی شیعیانی است که دون درجه اویند؛ زیرا بلا واسطه از امام علیه السلام می گیرد و به دیگران می رساند». (۳)

«و اینکه ملاحظه می شود مشایخ عظام- اعلی اللّه مقامهم- اصرار زیاد در بیان اوصاف ایشان و مراتب و مقاماتشان و لزوم اطاعتشان فرموده اند برای این است که مردم معرفت نوع ایشان را پیدا کنند که اگر در وقتی شخص ایشان را دیدند بشناسند و جاهل نباشند». (۴)

«و اما آنچه که ملاحظه شده که مشایخ ما- اعلی اللّه مقامهم- در کتب خود از لزوم معرفت این بزرگواران و وجوب طاعت ایشان و واسطه بودن ایشان بیان فرموده اند، مراد از آن وجوب معرفت نوعی است. با اینکه معرفت شخصیه امثال آن بزرگواران هم محال نیست، بلکه اگر خود را معرفی فرموده اند معرفت و اطاعتشان واجب هم هست کمااینکه شخص امام علیه السلام را هم در این زمان که زمان غیبت است اگر کسی ببیند محال نیست». (۵)

«و شیخ عبدالرضا ابراهیمی» در کتاب: «سیاست مدن» در جواب یکی از طلاب قم می نویسد: «معنی رکن رابع بطور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست و

۱- فهرست، ۱۱۸

۲- همان، ص ۱۲۴

۳- همان ص ۱۲۵

۴- همان، ص ۱۱۲

۵- همان، ص ۱۱۱

موضوع این معرفت همه شیعیان از عالی و دانی و عالم و جاهل و صغیر و کبیر می باشند و رجحان این معرفت به تفاوت افراد موضوع و انواع آن، از پایین ترین درجه انواع استحباب تا بالاترین درجه انواع وجوب فرق می کند ...». (۱)

«بنابراین ارکان دین بدین شرح اند: رکن اول معرفت خداوند عالم است و متفرع بر آن وجوب اقرار به وحدانیت او در جمیع اسماء و صفات و افعال و عبارت ها است و اقرار به عدل فرع توصیه صفات است. رکن دوم معرفت حضرت پیغمبر است- صلی اللّه علیه وآله- که حجت خداوند و قائم مقام او در همه عوالم است و متفرع بر آن وجوب دوستی او و اقرار به جمیع ما جاء به است از احکام شرایع و اخبار او از عوالم غیب که از آنجمله اقرار به رجعت و حشر و نشر و معاد و معراج و ثواب و عقاب خداوند عالم است. رکن سوم معرفت ائمه اثنی عشر صلوات اللّه علیهم اجمعین که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حجج خداوندند در میانه ما و دوازدهمی ایشان- عجّل اللّه فرجه و سهّل مخرجه- امام زمان و سلطان زمین و آسمان است الّا اینکه از نظرها پنهان است و روزی به امر خداوند عالم ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود و متفرع بر این اصل و جوب دوستی ایشان و اقرار به فضائل ایشان و حقیقت جمیع فرمایشات ایشان است. رکن چهارم معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنها است که موضوع احکام خدا و رسول و ائمه طاهرین اند صلی الله علیه و آله بعضی به حکم ایشان حاکمند و بعضی محکوم و بعضی تابعند و بعضی متبوع، و حکّام و متبوعین بعضی ظاهرند و مشهور و بعضی خائفند و مغمور، هر یک به کاری مأمور و بر حسب حال استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می فرمایند و ابلاغ احکام خداوند عالم را می نمایند و آنها راویان اخبار و ناقلان آثار و حجج پروردگارند و هم از طرف حضرت صاحب الامر- عجل اللّه فرجه- مأمور به رجوع به ایشانیم چنانچه در توقیع شریف است: «أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه احادیثنا فأنّهم حجتی علیکم وأنا حجهاللّه ...». (۲)

۱- سیاست مدن، ص ۱۲۵، در جواب یکی از طلاب قم.

۲- همان، ص ۱۳۴.

مسئله دوم: با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر، از آغاز غیبت کبری تاکنون، ظاهر است و معرفت به آن میسرا!

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «و اما معرفت ابواب و نواب» و کاملین از شیعه در این ایام بر ما میسر نیست. و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است. همانطور که در حدیث مفصل فرموده اند، که باب ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می شود، و در سایر اخبار بیان شده». (۱)

«خاصیتی امروز در اینکه کاملین معروف مردم باشند نیست، زیرا با معروف بودن یا باید اعمال قدرت بفرمایند و مردم را وادار به اطاعت و تسلیم نمایند که هنوز حکمت اقتضا نکرده و وقتش نرسیده و مؤمن و کافر هنوز جدا نشده اند و اگر شده بودند شخص امام علیه السلام ظاهر می شد و چون ظاهر نشده معلوم است که هنوز وقت اینگونه ظهور نیست و باید امر به ترتیب ظاهر باشد نه آنطور که در ظهور امام است». (۲)

«مشایخ اعلی اللّه مقامهم در ضمن اینکه اثبات وجود ایشان را نموده اند و وجوب معرفت ایشان را در صورت امکان فرموده اند، بیان فرموده اند که ظهور ایشان و معروف بودنشان برای مردم بسته به مصلحت خلق است و هیچ مانعی هم نیست که اگر یک موقعی مصلحتی اقتضا کند، خداوند یکی از ایشان را معرفی فرماید و دلیلی نیست که خداوند هیچوقت ایشان را معرفی نفرماید بلکه در اصل خلقت ایشان را خلق فرموده است که معرفی فرماید نهایت در این زمان های غیبت که معرفی نفرموده می گوئیم مصلحت نبوده و مقتضی نبوده اگر یکوقتی مصلحت اقتضاء کند معرفی می فرماید باز اگر مصلحت تغییر کرد مخفی می شوند». (۳)

«پس منظور علماء و مشایخ اعلی اللّه مقامهم و ما که تابع ایشانیم تقیه در این اظهارات نیست وحقیقت همین است که نقباء و نجباء و ابواب کلیه امروز ظاهر نیستند». (۴)

۱- فهرست، ص ۱۱۱

۲- همان، ص ۱۱۵

۳- همان، ص ۱۳۷

۴- همان، ص ۱۱۶

مسئله سوم: از نظرگاه شیخیه معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب است آیا شخصی هم لازم است؟

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «مشایخ بیان فرموده اند که حجت های خدا در هر لباسی هم ممکن است باشند و الان که تشریف دارند و ما ایشان را نمی شناسیم در هر لباسی که میل دارند هستند شاید در لباس تاجری باشند شاید در لباس کاسبی یا زارعی باشند شاید در لباس اهل علم باشند و این لباس از همه لباسها بر ایشان مناسبتر است». (۱)

«مراد از معرفت کاملین معرفت نوعیه است نه معرفت شخصیه». (۲)

مسئله چهارم: چنین معرفتی در صورتی که لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نایب امام و بابیت نمود ضابطه ای برای صحت قول او داشته باشیم

«سر کار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «بلی اگر عالمی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملل باشد و همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعائی هم کرد و شکی بر ما باقی نماند، البته از او قبول هم می کنیم و چرا نباید قبول کنیم؟ ولی اینها فعلًا فرضهائی است که می کنیم و خود را مشق می دهیم که اگر یک وقتی شخصی نایب با علاماتی که فرموده اند و داشته ایم اظهار امر کرد و خداوند هم او را تأیید فرمود و کذب او را ظاهر نفرمود و بر ما یقین حاصل شد فوراً بپذیریم ان شاءاللّٰه، پس بیانات مشایخ ما اعلی اللّٰه مقامهم برای این است». (۳)

مسئله پنجم: آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارا بودن چنین مقامی هستند یا نه؟

«حاج محمد کریم خان کرمانی»، در کتاب «رساله سی فصل» می نویسد: «فصل دویم در جواب مسئله دویم که رکن رابع در این زمان مهم و مفترض الطاعه هستم این افترا را به دو لحاظ جعل کرده اند یکی به جهت رنجانیدن خاطر سلاطین و حکام و خواسته اند به ایشان برسانند که فلانی خود را مفترض الطاعه می داند و جمعی به او

۱- فهرست، ص ۱۳۷

۲- همان، ص ۱۱۳

۳- همان، ص ۱۳۸

گرویده اند و اگر بخواهند خروج بر سلطان کند جمیع مصدقین او اطاعت او را می کنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن ایمان می داند و هر کسی معتقد به او نباشد کافر است و یکی به جهت رنجانیدن خاطر علما و سایر مؤمنان که فلانی خود را مفترض الطاعه می داند و اطاعت شما را لازم نمی داند و مردمی که اطاعت او نمی کنند ایشان را کافر می داند و خدای و احد و قهار می داند که این لفظها بر زبان من جاری نشده و از قلم من صادر نشده و إلی الآن متجاوز از صد و بیست کتاب من تصنیف کرده ام و همه حاضر است و این مطلب در هیچ یک از این کتاب ها نیست و مسلمی از من نشنیده، حال یا من دروغ می گویم یا آن مفتری و لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی که دروغ گفته باشد و به لعنت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا را برای خود کرده ام. خدا حکم کند میان من و میان این افترا زنان و چگونه می شود که من این ادعا را کرده باشم یا نوشته باشم و حال این کتاب را بر خلاف آن بنویسم؟ هیچ عاقل این کار را می کند و خود را پیش دوست و دشمن کذاب قلم دهد؟

گذشته از این، از خدا و رسول و ائمه چگونه شرم نکنم و ادعای مقام ایشان را برای خود کنم، مگر به جز خدا و معصومین ممکن است که کسی مفترض الطاعه باشد. من در گرو معاصی خود می باشم و ترسانم از عقاب خدا و عتاب معصومین، چگونه خود را مفترض الطاعه می گیرم؟ و بودن من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد واللّٰه خیال آن را نکرده ام و ادعای بودن از کاملین شیعه را با وجود معاصی و روسیاهی که دارم از اکبر معاصی می دانم برای خود، بلکه واللّٰه ادعای تشیع را ندارم چرا که شیعه کسی است که شعاع امام باشد و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و روسیاهم و امیدوارم که از دوستان شیعیان باشم و اگر مقصود فقاهت است اختصاصی به من ندارد و همه موالیان که فقیه اند و مجتهدند به آن اسم موسوم اند و همه به آن لحاظ که سابقاً نوشتم رکن رابع ایمانند و هر کسی که مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید و لکن ادعای این سخن را وسیله تهمت و افترا کرده اند و شاخ و برگ بر آن نهاده اند و اگر ایمان این رکن را ندارند پس ایشان چگونه ادعای اجتهاد دارند و می گویند که هر کس مجتهد نیست باید در مسائل فروع تقلید ما را کند، باری خدا حکم کند میان ما و میان این جماعت.

فصل سوم در جواب از مسئله سوم که گفته اند: رکن رابع یک شخص معین است در هر زمان. این هم افترائی عظیم است که برما بسته انـد و اعتقاد ما آن است که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه اند و ایشان در هر عصر متعددند و آنچه از احادیث برمی آید، در هر عصر ایشان بیش از هفتاد نفرند و حدیث آن در «عوالم» در جلد احوال ائمه است- سلام اللّه علیهم- و کتب من و مشایخ من مشحون است به ادله تعدد آنها و اخبار روایت کرده ایم بر نفوذ آنها. آخر کتبی که من نوشته ام در میان خلق منتشر است، چرا به آنها رجوع نمی کنید که دیگر از این شبهات بر شما وارد نیاید؟ و چرا به تهمت زنان به کتب من و مشایخ من اجتماع نمی کنیـد؟ اعـادی برای عوام فریبی این افترا را بسته انـد که مردم را به وحشت اندازنـد و به این واسطه به ایشان برسانند که فلانی سایر علما را بر باطل می داند و خود را مرجع کل روی زمین می داند و هر کس او را نشناسد و اعتقاد به او نداشته باشد او را ضال و مضل می دانـد و خدایا تو را گواه می گیرم و پیغمبران و خلفای تو را که من چنین امری را خیال نکرده ام و چنانکه گفتم خود را در زمره شیعیان خالص نمی دانم بلکه اگر از جمله موالیان شیعیان کامل باشم به آن افتخار می کنم، من کجا و هوس لاله به دستار زدن. خدایا حکم کن میان ما و این جماعت.

و اما لزوم معرفت یک نفر از اشخاص رکن رابع، خدایا تو می دانی که اعتقاد نـدارم و هر کس از دوستان چنین گویـد او را برخطا می دانم و هر کس از دشمنان چنین افترائی برما بنـدد تو احکم الحاکمینی. بلی حرف من آن است که رکن رابع ایمان که فقها و علمای شیعه انـد بایـد غیر فقها تقلیـد ایشان کنند و هر یک را که عالم و عادل و فقیه دانند هرکس تقلید هر یک از ایشـان را می خواهـد بکنـد مجزی است و مثاب است بلاشک. این دین من است که به این دین زنـده ام و به این دین محشور می شوم ان شاء اللّه. دشمن هر چه می خواهد بگوید، اگر من دین را برای خدا می خواهم باک ندارم از هرکه از این تهمتها و در راه خدا باید متحمل شوم و ان شاء اللّه می شوم». (۱)

«فصل چهارم در جواب مسئله چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی اللّه

۱- رساله سی فصل، ص ۲۶

مقامهما رکن رابع بوده اند هر یک در عصر خود، اما بودن ایشان رکن رابع به آن طور که گفتم که ایشان فقیه جامع الشرایط و جایز التقلید و عالمی از علما شیعه بودند شک و شبهه در آن ندارم و تحاشی از آن نمی نمایم و اقرار به آن دارم. خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود اعلم از کل می دانم، شاهد به غایب برساند و ایشان اعلم و اتقی و اورع و ازهد واصدق وافقه و اکمل از کل علمای معاصرین بوده اند و ایشان را چنین شناخته ام.

واما رکن رابع را در عصر ایشان مخصوص ایشان دانم حاشا و کلّا، منحصر به ایشان نبوده است بلکه اشخاص عدیده بوده اند و همه عالم و همه متقی و همه عادل و جایز التقلید و حامل دین و احکام آل صلوات اللّه علیهم اجمعین و خدای یگانه گواه است که من ابداً این ادعا را از سید مرحوم نشنیده ام، با وجودی که نهایت محرمیت را به ایشان داشته ام و درباره شیخ مرحوم هم این ادعا را نشنیده ام ابداً و در کتب ایشان ندیده ام؛ بلکه کتب ایشان پر است از دلیل تعدد رکن رابع در هر عصر چنانکه شیخ مرحوم در کتاب رجعت به آن تصریح فرموده و سید مرحوم در شرح قصیده و غیر آن نوشته اند و حقیر هم در کتب خود حتی «ارشاد العوام» نوشته ام، آخر به این کتاب ها رجوعی کنید و جواب از این افتراها خود بدهید و این قدر مرا مشغول به جواب از این سخنان واهی نکنید؛ چرا که زبان بدگو و بدخواه دراز است و هر روز تهمتی و افترائی اختراع می کنند». (۱)

«من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می دانم و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده ایم واحدی از علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد». (۲)

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نوسید: «مراد ما و مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم این بوده که عالم شیخی یعنی آن باب و نایب خاص امام و همان شخص اول بعد از امام علیه السلام و همان «ناطق واحد» است، بخدا قسم که منظور این نبوده و نیست و تهمت و افترائی صرف است و هیچوقت همچو نیتی نداشته اند». (۳)

۱- رساله سی فصل، ص ۳۱

۲- همان، ص ۳۶

۳- ص ۱۱۳

«واین شهرتی را هم که مخالفین ما می دهند که مسئله رکن رابع با بیان وحدت ناطق را شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی اللّه مقامهما نفرموده اند دروغ محض است یا بی اطلاعی صرف». (۱)

«به فرمایش سید مرحوم اعلی اللّه مقامه برای ظهور و تشیید امر رکن رابع اسبابی خداوند قرار داده که ایشان از آن اسبابند این یک نعمت ابتدائی است و بخت خدا داد است و مرحمتی است». (۲)

«سابقین از علما به واسطه مشکلات و موانعی که داشته اند یا مصلحت در اظهار این معارف نمی دیدند و استعداد مردم کم بود و شیعیان در تحت تسلط دیگران بودند و تقیه زیاد داشتند به این تفصیل که مشایخ ما بیان فرمودند بیان نکردند و به اشاره گذراندند و بیشتر خود را مشخص به بیان احکام ظاهری پاکی و نجسی و خرید و فروش نمودند و در بیان حقیقت ولایت و معرفت اهتمام زیاد نشده، لاحقین هم به جهاتی که عرض شد خودداری کردند و خدا خواست که اظهار و ابراز این امر بزرگ منحصر به مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم گردید». (۳)

«و اما شخص ناطق واحد یعنی باب اعظم و نایب خاص امام علیه السلام را هیچ وقت مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم نفرموده اند که ایشانند یا غیر ایشان و فقط وجود چنین شخصی را در هر زمان به ادله زیادی که دارند اثبات می کنند، نه معرفت شخصی او را، زیرا مکلف به معرفت چنین شخصی به طور تعیین در زمان غیبت نیستیم، ولو آنکه حکم اولی خدا و رسول و تمامیت معرفت شناختن آن شخص است؛ همچنانکه معرفت امام زمان هم از حکم اولی است، اما امروز میسر نیست، همچنین معرفت ابواب و نواب امام هم امروز میسر نیست و نشاید. در صد جای کتب مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم به تصریح بیان شده و علمای ما اعلی اللّه مقامهم خودشان راوی فرمایش حضرت صادق علیه السلام در همه جا هستند که می فرمایند: باب امام ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می شود پس چطور خودشان

۱- رساله سی فصل، ص ۱۴۲

۲- همان، ص ۱۳۲

۳- همان، ص ۱۳۳

چنین ادعا می کنند». (۱)

«می گویند منظور شما این است که این صفت را بر مشایخ خودتان اثبات کنید و عالم خود را ناطق واحد می دانید و رکن رابع می گوئید. عرض می کنم واللّه العظیم که مراد مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم این نبوده و قصد اشخاص ایراد و اعتراض بی جا و غرض ورزی است و می خواهند مردم را به اشتباه بیندازند و دشمنی بر ما زیاد بکنند». (۲)

«شیخ عبدالرضا ابراهیمی» می نویسد: «عرض می کنم ابداً چنین مرادی نداشته ام که این ناچیز و مشایخ من اعلی اللّه مقامهم به مقام امثال حضرت سلمان العیاذ باللّه رسیده ایم، اما خود این ناچیز که خود را در زمره علما نمی شمارم و اگر خاک راه بزرگان دین باشم افتخار می کنم و اگر چهار کلمه می نویسم خوشه ای از خرمن علم ایشان و مأخوذ از فرمایشات ایشان است که آنها هم مأخوذ از فرمایش خداوند و پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام است و بدون شکسته نفسی عرض می کنم که از خود چیزی نمی دانم و خداوند را بر این عرض شاهد می گیرم.

و اما درباره مشایخم اعتقادم این است که از علمای بزرگ شیعه اند، ولی ابداً نگفته ام و ننوشته ام نه در این «کتاب درهای بهشت» و نه در هیچ کتاب دیگر که آن بزرگواران هم شأن شیعیان بزرگ امثال حضرت سلمان صلواه اللّه علیه بوده اند». (۳)

ودر کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، می نویسد: «اما آنچه زیر عنوان رکن رابع نوشته «آنها این رکن چهارم را به نام شیعه خاص نامیدند» و بعد از چند سطر نوشته «و سر بسته او را تا مقام پیغمبری هم بالا می برند» و بعد از چند سطر نوشته «شیخ احمد مدعی این مقام بود و پس از او سید کاظم هم چنین ادعا داشت» عرض می کنم خداوند آدم دروغگو را لعنت کند، کجا این ادعا را نموده اند؟ اگر در نوشته جات ایشان است نشان دهد، اگر نیست چرا تهمت می زند، آقای امیری شما که خودتان و پدرانتان از شیخیه بوده اید، آیا هیچ چنین چیزی شنیده اید یا در کتب مشایخ دیده اید؟ اگر مشایخ ما اعلی اللّه

۱- رساله سی فصل، ص ۱۳۰.

۲- همان.

۳- برائه الابرار، ص ۱۹۷.

مقامهم علومی اظهار فرموده اند لازمه آن نیست که به مقام نبوت رسیده باشند». (۱)

و در کتاب «تکریم الاولیاء» می نویسد: «اولًا کاملین از شیعه جماعتی هستند و منحصر به یکی از آنها نیست، ثانیاً اگر کسی توصیف جماعتی را بکند، این ادعای اینکه خودش از آن جماعت است نیست و اگر اینطور باشد هر کس ذکر فضائل ائمه اطهار علیهم السلام را بکند باید مثل شما به او تهمت نزنند که تو ادعا داری نعوذ باللَّه یکی از دوازده نفس مقدس هستی یا خود را در رتبه آن بزرگواران می دانی و در هیچ جای این کتاب و هیچ کتابی از کتاب هایشان ادعای نیابت خاصه امام عصر عجل اللَّه فرجه را نداشته اند، سهل است که ادعای نقابت و نجابت هم نداشته اند ولی پیش از شما هم این نسبت ها را به آن بزرگوار می داده اند و در اینجا عین فرمایش ایشان را در کتاب چهار فصل برای شما می نویسم که بگویند تا چه اندازه سخن شما دور از حقیقت است.

فرموده اند: و اگر مقصود از رکن رابع نقیب و نجیب است به طورهائی که وصف شده است در اخبار و در بعضی کتاب ها نوشته ام و مرا کسی از شما نقیب بگوید یا نجیب از او و اللَّه العظیم که بیزارم و ملعون است او، چرا که غلو است در شأن من و واللَّه من قابل آن مقامات نیستم و هرگز بر زبان من و بر قلم من و بر خاطر من جاری نشده است، و خدا مرا لعنت کند اگر چنین ادعائی کرده باشم یا داشته باشم و روز قیامت مخاصمه می کنم با کسی که این نسبت عظیم را به من بدهد و او ملعون و فاسق است در نزد من، تا آخر فرمایشات.

و اما آنچه بر میرزا علی محمد انکار فرموده اند این بوده که آن ملعون اول ادعای نیابت کرده بعد دید که احمق زیاد است ادعای امامت کرده و باز چون دیده از این مراتب مردم احمقترند ادعای نبوت کرده و مزخرفاتی به اسم بیان در مقابل قرآن آورده و شرع جدیدی در مقابل شرع حضرت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آورده و حال اینکه حضرت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله خاتم انبیاء است و شرع او خاتم شرایع است و حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام و ائمه اطهار علیهم السلام دوازده نفرند، نه کمتر و

۱- پاسخی به کتاب مزدوران استعمار، ص ۵۳.

نه بیشتر و آخری آنها زنده و باقی است و روزی که خداوند اذن بفرمایند ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می فرمایند و آن بزرگوار فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است از بطن نرجس خاتون و نمی شود که پسر میرزا رضای بزاز شیرازی امام باشد و نفس ادعای نبوت و امامت در اوقات غیبت دلیل بربطلان ادعای مدعی است، چه لازمه آن انکار دین اسلام است و مذاهب شیعه و اگر این ادعاها را نکرده بود و اکتفا به ادعای بابیت کرده بود بطلان قولش از آن جمله نبود که گفته امام علیه السلام بابی دارد چون این مضمون احادیث و اخبار اهل بیت اطهار علیهم السلام است ولی بطلان قولش از آن جمله بود که ادعا کرده که خودش باب امام علیه السلام است. چون اولًا در همان اخبار که فرموده اند هر امامی بابی دارد در همان اخبار است که باب امام ثانی عشر با غیبت امام ثانی عشر غایب می شود و بنابراین هر کسی چنین ادعائی در زمان غیبت بکند دروغگو است.

و ثانیاً آنکه صاحب این مقام، آیات و علاماتی دارد که هر کسی بدون داشتن آیات و علامات ادعای این مقام را بکند یقیناً درغگو است و خداوند فرموده است: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إِنْ کُنتُمْ صَادِقِینَ: یعنی بگو دلیلتان را بیاورید اگر راستگویان هستید، و علامات صدق را برهان قرار داده است و از علامات صاحب این مقام این است که باید واقف بر جمیع علوم و اعلم علما و احکم حکمای روی زمین باشد و از علوم امام علیه السلام همه آنچه را که در خور فهم شیعه و در مقام شیعه است داشته باشد و صاحب تصرفات باشد و امام علیه السلام بردست او کرامات جاری فرماید و واسطه ایصال همه فیوض به کافه رعیت و عرض حاجات رعیت به امام علیه السلام باشد و هیچ یک از این علامات در آن بدبخت نبود، حتی سواد عربی هم نداشت و هیچ علمی نداشت که ابراز دارد و حتی احکام شرع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را درست نمی دانست و متشرع به شرع آن حضرت نبود و از دین اسلام مرتد شده بود و هیچ قدرت و تصرفی در ملک نداشت و هیچ کرامتی امام علیه السلام بردست او جاری نفرمود و به این ادلّه و ادله بسیار دیگر بود که مصنف کتاب مبارک «ارشاد العوام» در رسائل متعدده بر آن ملعون رد فرمودند و خود آن جناب هم ابداً دعوی این مقام را نداشت بلکه مقامات پائین تر مثل نقابت و نجابت را هم نداشتند و عین فرمایشات ایشان

را ملاحظه نمودید و نمی دانم شما را چه بر این داشته است که بر چنان عالم پرهیزگار و بزرگواری چنین تهمت هائی بزنید؟ یا از این جهت است که از باب عادت اهل روزگار به شنیده ها بی دلیل وبرهان، دین ورزیده اید وبا آن بزرگوار منافرت پیدا کرده اید و مثل بعضی حکام جور، اول تصمیم به محکومیت ایشان گرفته اید و بعد محاکمه را شروع کرده اید؟ یا آنکه اصل این مراسلات و سؤال و جواب ها از شما نیست و مصاحب سوئی دارید؟ که دشمن دوستان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و به تلقین او این مطالب را بدون آنکه تعمق و تدبیر در مطالب آن کتاب بکنید از باب جوانی و بی تجربگی اقدام به نوشتن این مطالب نموده اید و غافل از آن بوده اید که شیطان برای اضلال مؤمنین به همه لباسی در می آید و به نام خدا و رسول بر علیه خدا و رسول سخن می گوید و ساده دلان را فریب می دهد». (۱)

ت: نقدی از نظرگاه تشیع

آنچه مسلم است، از نظر شیعه از جانب حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام، در دو توقیع مبارک به موضوع بابیت و تکلیف شیعیان در عصر غیبت کبری اشاره صریح و روشن شده است:

۱- توقیع امام علیه السلام در جواب سؤالات «اسحاق بن یعقوب» که توسط «محمد بن عثمان عمروی» رحمه اللَّه علیه، تقدیم پیشگاه مبارک شده بود. و این توقیع در کتاب:

«الغیبه»، «شیخ الطائفه ابوجعفر محمد طوسی» از «ابن قولویه» و «ابوغالب زراری» از کلینی، از «اسحاق بن یعقوب» نقل شده است و «شیخ صدوق» در کتاب: «اکمال الدین» از «ابن عصام»، از «کلینی» روایت کرده است، و «شیخ طبرسی» در کتاب: «احتجاج» از «کلینی»، و او از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است، که حضرت علیه السلام در پاسخ سؤالم از تکلیف شیعیان در غیبت کبری چنین مرقوم فرموده بودند.

«و أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا. فإنّهم حجّتی علیکم، و أنا حجه اللَّه علیهم».

۱- تکریم الأولیاء، ص ۳۱.

(و اما حوادثی که برای شما پیش می آید، رجوع کنید به راویان حدیث ما، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم.)

۲- توقیع امام علیه السلام به چهارمین نائب خود «ابوالحسن علی بن محمد سمری» در آستانه مرگ اوست. که از «شیخ صدوق» (۱) روایت نمودند که «حسن ابن احمد» مکتب گفت: در سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمری وفات یافت، من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش بخدمت وی رسیدم. ایشان توقیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده بود برای مردم چنین خواند:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم یا علیَّ بْن محمّد السمری أعظم اللّه أجر إخوانک فیک فإنّک میّت، ما بینک و بین ستّه أیّام فاجْمَعْ أمرک و لا توص إلی أحدٍ فیقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبه التامّه، فلا ظهور إلّا بعد إذن اللّه تعالی ذکره، و ذلک بعد طول الأمد و قسوه القلوب و امتلاء الأرض جوراً، و سیأتی شیعتی من یدّعی المشاهده، ألا فمن ادّعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کذّاب مفترٍ و لا حول و لا قوه إلّا باللّه العلیّ العظیم.

(ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند؛ چرا که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده است. من آشکار نمی شوم مگر بعد از اجازه پروردگار عالم و این بعد از گذشت زمان ها و قساوت دل ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بودو عن قریب در میان شیعیان کسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند مرا دیده اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغگو است و افترا می بندد. و لا حول و لا قوه إلّا باللّه العلیّ العظیم.

حسن بن احمد بن مکتب گوید، از روی این توقیع نسخه ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدیم؛ چون روز ششم شد، نزد وی باز گشتیم، دیدیم در حال جان دادن است، به

۱- تحفه قدسی در علائم ظهور مهدی موعود علیه السلام، ص ۲۳۱، «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

او گفتند: جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، و جان داد.

«مجلسی» در کتاب: «بحار الأنوار» ذیل این توقیع، عقیده شیعه امامیه را چنین نگاشته است: «لعلّه محمول علی من یدّعی المشاهده مع النیابه و إیصال الأخبار من جانبه علیه السلام إلی الشیعه، علی مثال السّفراء لئلّا ینافی الأخبار التی مضت وسیأتی فیمن رآه علیه السلام- و اللّه یعلم» (۱) اینکه می فرماید کسانی پیدا می شوند و ادّعا می کنند مرا دیده اند شاید مقصود از روایت فوق کسانی باشند که ادعا می کنند حضرت را دیده و از جانب وی نیابت دارند، و می خواهند مانند سفراء اخبار آن حضرت را به شیعیان برسانند.

تا بدین ترتیب با اخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده اند، منافات نداشته باشد، عنقریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمان های متأخر دیده اند بازخواهد آمدو خدای داند.

و از «شیخ محمد بن محمد نعمان» و «حسین بن عبیداله غضایری» در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، روایت شده است: هنگامی که وفات ابوالحسن سمری فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع نمودند و من از او پرسیدم: وکیل بعد از شما کیست و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ او سخنی در این باره اظهار نداشت و گفت: «انّه لم یؤمربأن یوصی إلی أحد بعده فی هذا الشأن» (۲) من مأمور نیستم که کسی را بعد از خود به عنوان نایب امام به مردم معرفی کنم. و «امام صادق علیه السلام» فرمودند: «یغیب الباب الثانی عشر بغیبه الإمام الثانی عشر» غایب می شود باب ثانی عشر به غیبت امام دوازدهم. (۳)

بدین مبادی و اصول، در غیبت کبری، مقام بابیت مسدود، و رجوع به «علماء» در امر دین مفتوح گردید.

با این اعتقاد و با اینکه مشایخ شیخیه، احادیث مذکور را کراراً مورد تأکید خاص قرار داده اند و بی آنکه آن احادیث را تأویل و یا تعبیر و تفسیری کنند، یکباره از اصل موضوع بریده و عنوان بابیت می کنند؟!

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱، و ترجمه ی فارسی آن توسط آقای دوانی، ص ۹۲۹.

۲- تحفه قدسی ترجمه «غیبت»، شیخ طوسی، ص ۳۱۰، و «بحار الانوار» ج ۵۱، ص ۳۶۰.

۳- «تکریم الاولیاء»، ص ۱۴۱.

برای توجه بیشتر و تأیید مطلب مذکور، نگاه مجددی به مطالب مندرج در آثار شیخیه- که مذکور افتاد- می اندازیم؛ تا نمونه هائی از این تضاد را در نظرات شیخیه بشناسانیم.

«سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» تصریح می کند: «و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نایبی نماید. و امر علی الظاهر راجع به علما و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم». (۱)

«... تا به علی بن محمد سمری رسید که نایب چهارم آن حضرت بود. توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می روی، وصیت به سوی احدی مکن» (۲): «و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت: «أمّا الحوادث الواقعه فارجعوا فيها إلی رواه حدیثنا، و امر راجع به روات اخبار شد». (۳)

و «حاجی محمد کریم خان کرمانی» تصریح می کند:

«من امروز بابی مخصوص میان «امام» و «خلق» نمی دانم و از دین من نیست. و مدعی را کذاب و مفتری می دانم. و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده ام واحدی از علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد». (۴)

«ادعای نیابت خاصه در زمان غیبت امام علیه السلام خلاف طریقه و سیرت شیعه است. ابداً در آثار اهل بیت یافت نشده است که نایب خاصی در زمان غیبت خواهد آمد.». (۵)

«ابداً» در آثار اهل بیت دیده نشده است که درزمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد». (۶)

تا جائی که «حاج محمد کریم خان» صریحاً می نویسد: «ابداً در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد». (۷) پس از این بیان، سخن

۱- «فهرست»، ص ۱۱۰.

۲- همان، ص ۱۱۷.

۳- همان.

۴- «رساله سی فصل»، ص ۳۷.

۵- «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، ص ۱۹۵.

۶- همان، ص ۹۵.

۷- همان.

«سرکار آقا» را چگونه باید فهمید که می نویسد: «خلاصه مطلب ایشان (مشایخ و علمای شیخیه) اثبات وجود چنین کسی در هر زمان فرموده اند. و برای حضرت امام زمان عجل اللّه فرجه الشریف توجه یک همچو نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده، به وسیله آن نوکر اجراء می فرمایند». (۱)

ولی «حاج محمد کریم خان کرمانی» در رد ادعای بابیت علی محمد باب می نویسد: «اگر جاهلی بگوید که این نایب خاص است و این را امام به جهاد فرستاده اند، اولًا که نایب خاص نص خاص می خواهد ... اما طریق بخصوص برای اینکه این مرد نایب است که در زمان غیبت ممکن نیست؛ به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی رسد». (۲)

و در عین حال مشایخ می نویسند و تأکید می کنند: «ابواب و نواب تشریف دارند» (۳) «امام بی نایب نمی شود. و خانه بدون باب معنی ندارد» (۴) «محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود» (۵) «بلی اگر عللی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملک باشد و همان صفاتی که برای نایت خاص امام فرموده اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعا هم کرد و شکی بر ما باقی نماند البته از او قبول می کنیم و چرا نباید قبول کنیم». (۶) و «حاج عبد الرضا ابراهیمی» تصریح می کند:

«این بود آنچه که در این اوراق از حالات نواب خاصه امام علیه السلام که معروف و مشهور بودند، خواستم برای مزید بصیرت شما بنویسم و همیشه امثال این بزرگواران تا ظهور حضرت قائم عجل اللّه فرجه در میانه خلق هستند». (۷)

۱- «فهرست»، ص ۱۲۸.

۲- «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، ص ۱۹۶.

۳- «فهرست»، ص ۱۱۷.

۴- همان.

۵- همان، ص ۱۳۸.

۶- همان، ص ۱۳۸.

۷- «تکریم الأولیاء» ص ۱۳۹.

ولی علی رغم نظریه مؤلف این کتاب، شیخیّه و حاج محمد کریم خان، این دو عقیده را متناقض یا متضاد یکدیگر نمی دانند.

و اگر چه در این خصوص اشاره صریحی نکرده اند، ولی از بررسی دقیق در آثار آنان چنین برمی آید که حلقه های متصل کننده ای بین دو عقیده مذکور، در نظر آنان خطور کرده است که می بایست جهت دستیابی با تحلیلی نهائی از تداوم بابیت در عصر غیبت کبری، آنها را مورد تحقیق قرار بدهیم:

۱- اشاره و استناد به روایاتی است که در آن وجود ابواب امام را در همه زمان ها از ابتداء تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام تصریح می کنند مانند: «و لابد من باب مع کل امام فی کل عهد و زمان من عهد آدم الی ظهور المهدی». در هر روزگار و زمان از خلقت آدم تا ظهور مهدی با هر یک از امامان بابی ضروری است. و حدیث: «لکلّ زمان سلمان» برای هر زمانی سلمانی است.

اگر در این احادیث، مراد از کلمه «باب» و «سلمان» را به معنای بابی در نظر آوریم که ابواب اربعه بودند، البته با توقیع امام به نائب چهارم متضاد خواهد بود. و در این تناقض ملزم به پذیرش یک جانب از آن هستیم. و اگر بخواهیم یک تلفیق اصولی به وجود آوریم، باید منظور از سلمان و یا باب در احادیث مذکور، علمای واقعی و راویان حدیث در نظر آید. که از یک سوی رابطه خلق و احکام هستند و از سوی دیگر واسطه فیض. چنانچه در حدیث منقول از امام حسن عسکری علیه السلام است که پدر بزرگوارش فرمود:

«لو لا من یبقی بعد غیبه قائمنا علیه السلام من العلماء الدّاعین إلیه، و الدّالّین علیه، و الذابّین عن دینه بحجج اللّه و المنقذین لضعفاء عباد اللّه من شباک إبلیس ومردته، ومن فخاخ النواصب، لما بقی أحد إلّاارتدّ عن دین اللّه ولکنّهم الّذین یمسکّون أزمّه قلوب لضعفاء الشیعه کما یمسک صاحب السفینه سکّانها، أولئک هم الأفضلون عند اللّه عزّوجلّ». (۱)

و در این حدیث اشاره صریح به علما است و در حقیقت به علمایی است که از

۱- بحار ج ۲، ص ۶، ح ۱۲، باب ۸.

حیث مراتب کمال، در مقام فیض و نشر معارف دین به عقل و به روح هستند، نه به معنی ابوابی که مستقیماً به حضور امام شرفیاب می شوند و فرمایش امام را مستقیماً به مردم می رسانند و در این مورد هیچ اختلافی بین علمای شیعه نیست.

۲- در منابع مهم شیخیه، کلمه «کاملین»، «نقباء» و «نجباء» مرادف ابواب و نواب آمده است و احادیثی که اشاره صریح به رجوع مردم به جهت اکتساب حقایق عالیه دین، به بزرگان تقوی و علم دین شده است، مستمسکی برای اثبات مقام بابیت و نائبی آنان شده است. از آن جمله:

«یا جابر أوَ تدری ما المعرفه المعرفه إثبات التوحید اوّلًا، ثمّ معرفه الإیمان ثانیاً، ثم معرفه الأبواب ثالثاً، ثم معرفه إلامام رابعاً، ثم معرفه الأركان خامساً، ثم معرفه النقباء سادساً، ثم معرفه النجباء سابعاً.»

نقباء در نظر شیخیه کسانی هستند که: «بعد از قطع این اسفار (اسفار چهارگانه و مشاهده این دیار خلقیت خود را فانی نماید و هستی خود را نیست کند، و از مقام فؤاد بگذرد، و در جمیع مراتب اسم خدا شود. (۱) ولی نجیب کسی است که سفرهای چهارگانه را نموده باشد. پس از مقام خلق به سوی حق سفر کرده باشد و مزاج او معتدل شده باشد.

و طریقه او درست شده باشد و از اضداد این دنیا جدا باشد و از زمین ها مهاجرت کرده باشد و به آسمانها شارک شده باشد ...». (۲) بدین خاطر نجبا در مراتب پائین تری از نقبا قرار دارند. و نقبا و نجبا، در اصطلاح شیخیه «کاملین» هستند و «لفظ ناطق درباه بعضی شیعیان هم یعنی کمّلین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان رضوان اللّٰه علیه یا امّتان آن بزرگان هم که آئینه سرتا پا نمای امام علیه السلام هستند و مبلغ و مؤدی از جانب او و باب امام علیه السلام هستند، اطلاق می شود». (۳)

بنابراین شخص اول این کاملین: «باب اعظم امام علیه السلام است. او ناطق حقیقی شیعیانی

۱- «رجوم الشیاطین»، ترجمه: ابوالقاسم خان ابراهیمی، ص ۹۴.

۲- همان، ص ۸۳.

۳- «فهرست»، ص ۱۲۴.

است که دون درجه اویند، زیرا بلاواسطه از امام علیه السلام می گیرد، و به دیگران می رساند». (۱)

در این مرتبه از تحلیل موضوع مورد نظر، باید اذعان داشت که از نظر عقیده دینی شیعیان، اسلام، در هر زمان و عصری، افرادی که صاحب درجات عالیه سیر و سلوک بوده و به مقام والای ایمان نائل شده اند، امری واضح و روشن می باشد، و به هیچ وجه من الوجوه یک مبحث یا توجهی جدید بشمار نمی رود و شیخیه و کتاب های مشایخ آنان، بیش از یک ذره در برابر امواج خروشان از هزاران کتب و رساله و حکایت ها نمی باشد.

ولی نکته قابل تأمل و ممیز عقیده امامیه در عرض سیزده قرن پس از هجرت محمدی، با شیخیه در یک امر بیشتر نیست. و آن نقبا و نجبا (چه آشکار و چه پنهان) ابواب امام زمان در عصر غیبت کبری نیستند، زیرا بنا به نص، این باب در عصر غیبت مسدود شده است. و اکابر علمای امامیه از کلینی تا مقدس اردبیلی، و از مجلسی تا اکابر علمای قرن حاضر، با ایمان و اعتقاد به ارتقاء مؤمنان تا مقام نجبائی و نقبایی (البته کم و بیش با اختلاف نظر در تفسیر چنین مقاماتی)، و حتی ملاصدرا که خود روشنگر مراتب اسفار است، ارتقای مقام معنوی حتی تا تشرّف به حضور امام را به عنوان بابیت، به معنای مورد نظر بادرایت در روایات، قلمداد نکرده و نمی کنند. و با تصدیق و تأیید چنین درجاتی از مقامات معنوی را نه مؤلفان کتب اربعه شیعه و تدوین کنندگان فقه و مباحث اصول عقیده و نه محدثان و اهل عرفان و متکلمین شیعه. آن را دین خوانده اند و مسلم چنین ادعائی آنهم با تعبیرها و تفسیرهای متناقض، نمی تواند مستند به منابع عقاید شیعه تلقی شود. تعمق در احوالات کسانی که در غیبت کبری مشرف به حضور امام شده اند و مجلسی در بحار الأنوار به آن تصریح فرموده اند (۲) مبین این است که آنان با وجود دستیابی

۱- فهرست، ص ۱۲۵- حاج محمد کریم خان تصریح می کند که: «این زمان، زمان اظهار امر نجابت و نقابت نیست»- مراجعه شود به رساله: «تیر شهاب در ردّ باب» مندرج در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی»، ص ۲۳۰- همچنین برای بررسی بیشتر پیرامون نقبا و نجبا، از دیدگاه شیخیه بررسی شود: کتاب «رساله سی فصل»، ص ۱۰۲ و رساله: «ازهاق الباطل فی ردّ بابیه» و: «رساله ای در جواب سؤالات آقای مهندس موسی ژام» مندرج در کتاب: «دو رساله»، ص ۱۶.

۲- «بحار الانوار»، ج ۵۳، صص ۲۰۰- ۳۳۶.

به مقام والای ایمان و تشرّف به حضور امام، نه از بابیت امام در عصر غیبت دم زده اند و نه از اینکه معرفت نوعی چنین افرادی از اصول دین است. حال چگونه شیخ احمد، و یا سید کاظم رشتی، و دیگر مشایخ که حتی ادعای نجبائی نکرده اند و به اعتراف تمام آثار شیخیه به مقامات پائین تر از آن نائل نشده اند، چگونه کاشف این معانی گشته اند؟!

۳- در مورد دوستی دوستان، و دشمنی دشمنان، که در اصطلاح مذهب امامیه به «تولّی و تبرّی» نامیده شده است، مسلماً یکی از موارد مهم ایمان به امامت و ولایت است که نه تنها با بابیت امام تفاوت اساسی دارد، بلکه از فروع امامت بوده و از مذهب ما نیست که آن را از اصول دین بشماریم و معاد را از فروع نبوت. (۱)

۴- در این خصوص که مسدود شدن نایب منصوص، دلیل آن نمی شود که مقام نیابت و بابیت مسدود باشد، باید به اطلاع رسانید که البته در توقیع های مبارکه، مسدود شدن بابیت و رجوع به علما و راویان حدیث، بطور اعم ذکر شده است، که هم منصوص را در بر می گیرد و هم غیر منصوص را و شیخ صدوق در «اعتقادات» فرموده اند که این ضروری دین امامیه است. (۲)

آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی، در سیر و سلوک بوده مردی متقی متشرع، سرشار از ذوق و استعداد، صاحب مقامات معنوی، و مؤلف این کتاب هیچ جای شکی

۱- اینکه از نظرگاه شیخیه معاد جسمانی از فروع نبوت است: «رساله فلسفیه»، ص ۱۸۷، و ... لازم به یاد آوری است که کتاب: «فلسفیّه» به قلم سرکار آقا در جواب سؤالات جناب آقای فلسفی واعظ، طبع و نشر شده است. آقای فلسفی ۲۵ سؤال در مورد فرقه شیخیه عنوان کرده بودند که در صورت تطبیق جواب ها، با عقاید حقه اثنی عشری و تصدیق حضرت آیه اللَّه بروجردی، از طرف شیخیه موافقت شود که دیگر شیخیه خوانده نشوند. و این سخن که موهم جدائی و بوی خلاف و اختلاف می دهد از میان فرقه ناجیه اثنی عشریه برداشته شود. تاریخ نامه ۲۷/ ۱۱/ ۱۳۲۸. سرکارآقا پاسخ ها را مرقوم کرد که بعدها در سال ۱۳۵۰ همراه با سؤالات از طرف مدرسه ابراهیمیه چاپ و منتشر شد. مؤلف این کتاب دیدار با جناب آقای فلسفی موضوع را مورد مذاکره قرار دادم ایشان به دو نکته اشاره فرمودند: ۱- قرار نبود که پاسخ و نامه مرا چاپ کنند و این کار برخلاف مذاکره از طرف شیخیه صورت پذیرفت. ۲- مرحوم آیه اللَّه بروجردی پس از آنکه حضورشان شرفیاب شدم و پاسخ را به عرضشان رساندم. فرمودند: «پاسخ ها سست است و نمی توان در مورد رفع اختلاف نظر داد».

۲- ترجمه: «العقائد»، شیخ صدوق.

ندارد که شیخ از زاهدان و عالمان تشیع است اما آیا توانسته است، حفظ اسرار سلوک و رموز فیض را تا آنجائی بنماید که به تصدیق ضمنی سالکان متشرع، اعتدال در شناخت و کشف را از کف ننهد وداعیه بیش از مراتب سیرش نداشته باشد، مسلماً از ظواهر امر چنین برمی آید که نه و تفصیل چنین مطلبی در این مقام و مکان نیست. خدایش رحمت کند.

۵- و اما در مورد داعیه بابیت و معصومیت شیخ، که اگر چه مشایخ شیخیه صریحاً چنین ادعائی را تکذیب می کنند، و چنانچه گذشت برای او، حتی مقام نجبائی را اثبات نمی کنند، امانکاتی موردنظر مؤلف این کتاب قرار گرفته که به ذکر آن خود را ملزم می دانم:

اولًا: سید کاظم رشتی در کتاب «دلیل المتحیرین» درباره مقام شیخ، تصریح می کند:

«وحید عصر و یگانه دهر بود، اخذ کرده علوم را از معدنش، و برداشته است از سرچشمه اش، که از ائمه طاهرین است و این علوم در خواب های صادق و نوم های صالح از ائمه علیهم السلام به شیخ می رسید ... پس اوّلًا جناب امام حسن علیه السلام را در خواب دید و از طرف حضرت مؤید و توجه شده فیوضات کامله شامل حالشان گشت». (۱)

مشایخ شیخیه در این خصوص، پیرامون علم شیخ (۲) قلم فرسائی ها کرده اند. و شیخ، خود در: «رساله رشتیه» (۳) ضمن شرح صفات ابواب امام زمان، یا به تعبیر او: قریه ظاهره، تلویحاً و در پرده، خود را صاحب منصب چنین مقامی خوانده، و سید کاظم در رساله:

«شرح آیه الکرسی» (۴) شیخ را «قریه ظاهره» به شمار آورده است. و از این جا است که می یابیم، اعتراضات علمای امامیه سر منشأ جدی بخود گرفته، و پس از چنین اعتراضاتی است که شیخ و سید، و بعدها مشایخ شیخیه، در صدد پاسخ و رفع اتهام، به طرح روپوشی بر آمده اند. (۵)

۱- ترجمه العقائد، رساله «شیخ عبد اللّه»، و قصص العلماء، ص ۳۷.

۲- مراجعه کنید به «رساله در جواب مسائل»، حاج محمد خان کرمانی، مندرج در «مجمع الرسائل فارسی»، ص ۲۴۱

۳- جوامع الکلم، در جواب ملا علی رشتی.

۴- رساله در تفسیر آیه مبارکه آیه الکرسی، «تاله ما فی السموات و ما فی الارض».

۵- به عقیده حقیر، قسمت اعظم کتب مشایخ شیخیه، پس از شیخ احمد احسائی، پاسخ به ایرادات، و تعبیر جملات، و تفسیر نکات مورد ایراد اهل علم می باشد و این رویه، صورت مورثی بالنسبه به شیخ ما قبل خود، مداوم و مستمر است. و از این لحاظ بیشترین رساله ها و کتب طائفه شیخیه به صورت تکرار مکررات، و سعی در تصحیح اشتباهات گذشته در آمده است، که اگر از جمع آنها جدا شود، تألیفات مشایخ شیخیه به یک دهم از آنچه هست اختصاص می یابد.

مؤلف این کتـاب، اگر چه به دلائـل وتعبیرهـا، بی اطمینـان نیست، ولی ملاـحظه یـک شـیوه مسـتمر ومـداوم درطـایفه شـیخیه، تاحدودی اعتقادش را در مورد رفع انتقادات سست می کند.

از ملاحظه بیش از ۴۰۰ کتاب مسـتند شیخیه، ملاحظه کردم، مشایخ شیخیه از پذیرفتن کوچکترین تا بزرگترین ایراد و انتقادی که به رویه و یا عقائد شـیخ احمد شده است، ابا کرده اند و کاملًا در نپذیرفتن هر نوعی از آن اصرار و تعصب خاصی ابراز می دارند و به هیچ وجه به نکته ای برنخورده ام که تأیید کنند، یک انسان ممکن است خطا کند و خطای شیخ فلان و بهمان بوده است، به هیچ وجه. چنین شـیوه و موضعی مستمر و مستحکم (اگر چه بظاهر بگویند: ما مدعی نیستیم شیخ مرحوم مقام بابیت و یا نقبائی را داشـته انـد) مسـتقیماً مبین این واقعیت است که در پس اندیشه و باورهای مشایخ و طائفه شـیخیه، این اصل، اصـلی مسـلم و اجتناب ناپـذیر ایمان شـیخی است که شـیخ هیـچ خطائی نکرده، و هر چه گفته است: «از معدن علم ائمه» و خطای او، خطای ائمه، و خطای خداست. (چنانچه شواهدی را در بررسـی نظریه اجماع علما به حجیت شیخ یادآوری کردیم). وآیا چنین باوری، معرف اعتقاد به نوعی معصومیت، و به هر حال بابیت نیست؟!

ثانیاً: در این خصوص که سـید می نویسـد که: «این علوم در خواب های صادق و نوم های صالح از ائمه هدی علیهم السـلام به شیخ می رسید»، یک نکته بس ظریف وجود دارد که می بایست به آن توجه اساسی نمود.

با توجه به پژوهشـهای مؤلف نسـبت به «خواب های الهامی»، که آن را ناشی از تفضل الهی و مواهب ربانی می دانند، از لحاظ «علم اصول» و علمـای اصولی، قول یـا فعـل یـا تقریر معصوم در خواب، نظر به اصل و عـدم حجیت ظن مطلق، حجت نیست، و قولی از اهل اسـلام که حاکی از حجیت فعل و تقریر معصوم در خواب باشـد، وقوف حاصل نشـده است و این از اصول مسـلم علمای امامیه اصولی است و ضروریات اصول است و

شیخیه حاج محمد کریم خانی، به استناد رویه اصولی شیخ و سید، و بر خلاف بعضی از تصورات، و حتی ردیه نویسان، مبنی بر اخباری دانستن طائفه شیخیه، کاملًا اصولی مشرب می باشند، تا آنجا که حاج محمد کریم خان کرمانی، صریحاً اذعان و اعتراف می کند که: «کتب علما و استدلالشان و احادیث و قرآن فهمیده نمی شود، مگر به علم اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعض ایشان مخالفت داشته ایم، با بعضی دیگر موافقت داریم، و خود علمای اصولیین کثّر اللّه امثالهم هم با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند. حتی آنکه مسئله جزئی پیدا نمی شود که محل اختلاف نباشد و جمیعاً در جمیع مسائل اختلاف دارند. مگر بعضی ضروریات که اختلاف نمی شود ... و خود سید مرحوم و شیخ مرحوم و حقیر سراپا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری». (۱)

«واگر چنانچه نظریه بعضی از محققان را در مورد اخباری بودن شیخیه پذیرا شویم، و چنانچه مشایخ ما اعلی اللّه مقامهم بیشتر ساعی شده اند و اعتقادمان این است که باید در جزئی و کلی پیروی ایشان کرد، و از خود مصلحت بینی ننمود ...» (۲) بنابراین، این کوشش مرحوم شیخ احمد که به تصریح حاج محمد خان کرمانی: «جمیع مسائل عقلیه را از ادله نقلیه استنباط نمود» (۳)، چگونه تعبیر، و متأسفانه باید بگویم: «دوباره سازی» می شود!

ث: جانشینی و انشعاب

حاج محمد کریم خان کرمانی تأیید می کند که: «بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت، و جزم بر امر سید کردند. و از پی وحی ایشان بر آمدند و هر کس را محل مظنّه می بیند طلب علامت و کرامت می کند ...». (۴)

در حقیقت سید کاظم رشتی مسئله بابیت و ظهور امام را به نحوی به تلامذه خود آموزش داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام علیه السلام به سر می بردند و از

۱- رساله سی فصل.

۲- «فهرست»، ص ۳۹.

۳- «هدایه المسترشد»، حاج محمد خان کرمانی، ص ۵.

۴- رساله: «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، حاج محمد کریم خان کرمانی، ص ۲۳۱، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی».

این لحاظ، خود را از زمره یاران حقیقی او به شمار آورده، برای دستیابی به مقام نیابت و بابیت و در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع، عبادت کرده و دست به ریاضت می زدند و هر یک دیگری را سوگند می داد که اگز وسیله تشرف به حضور امام را و یا احیاناً از علائم ظهور امام آگاهی یافتند، ما را بی خبر نگذارید، در چنین لحظات خاصی که تلامذه سیدکاظم در آن طی طریق می کردند، حاج محمد کریم خان (شاگرد سید کاظم) بنا به مدارک و دلائلی، خود را جانشین مرحوم سید کاظم، که در نهاد آن داعیه رکن رابع و شیعه کامل بود، اعلام کرد. و مرحوم میرزا شفیع تبریزی، فرقه شیخیه دیگری بپا کرد و مدعی جانشنی سیدکاظم شد. ودر برابر فرقه شیخیه حاج محمدکریم خان موضع گرفت. (۱)

سیدعلی محمد شیرازی، شاگرد دیگر سید کاظم رشتی، ادعای مقام بابیت امام زمان را نمود، و شاگردان دیگری به نام میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی اللَّه، میرزا همدانی ... هر یک مقام بابیت و نائبی امام را مدعی شدند. و سر سلسله فرقه ای جدید گردیدند، تا آنجا که از میان شاگردان سید کاظم ۳۸ نفر مدعی و بدعت گذار برخاستند.

از این افراد، دو نفر یعنی سید علی محمد شیرازی، و حاج محمد کریم خان، اولی به عنوان باب و بابیه و دومی به عنوان شیخ و شیخیه از موقعیت خاصی برخوردار شدند و غالب شاگردان سید کاظم یا مرید این و یا هواخواه آن گردیدند. و علیه هم و جامعه شیعه امامیه، حرف ها، کتاب ها، ماجراها بوجود آوردند. (۲) به گفته میرزا محمد تنکابنی،: «چه

۱- البته شیخ عبد الرضا ابراهیمی در پاسخ این سؤال که: «مهمترین اختلاف بین دو فرقه شیخیه میرزا شفیع تبریزی و حاج محمد کریم خان را شرح دهید» می نویسند: «اختلاف قابل ذکری نشنیده ام جز اینکه آن جماعت بعد از مرحوم مبرور حاج سید کاظم رشتی اعلی اللَّه مقامه تقلید مرحوم حاج میرزا شفیع رحمه اللَّه علیه را نموده اند و این جماعت تقلید مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی اللَّه مقامه و علمای آن جماعت در علوم مختلفه تحقیقات خاصی ندارند. و چیزی ننوشته اند، ولی مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی اللَّه مقامه علوم وفرمایشات شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی اللَّه مقامهما را بسط و تفصیل وشرح داده اند.»- «نودمسأله» در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهر نیا، نوشته شیخ عبدالرضا ابراهیمی.

۲- حاج محمد کریم خان کرمانی بر علیه باب میرزا علی محمد شیرازی کتبی نگاشت: «رساله تیر شهاب در راندن باب خسران مآب» حاج محمد کریم خان، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی» ص ۱۶۲؛ «رساله رد باب مرتاب» مندرج در کتاب تزییل، و کتاب: «ازهاق الباطل»، همچنین حاج زین العابدین کرمانی کتابی به نام «رساله صاعقه در رد باب مرتاب»: نگاشت.

بسیار تنازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد. و در میان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد، و چه بسیار قتل و نهب و سب به واسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد. و یکی از تلامذه او میر علی محمد شیرازی ... و برای او آنقدر کشتار و قتل و نهب و سبّ و خرابی بلدان اتفاق افتاد. که به وصف راست نمی آید ...». (۱)

آری و بدین سان تعلیمات شیخ احمد و سید کاظم، مدعیان جدیدی را در محیط مذهبی ایران و عراق، محیطی آلوده به سیاست ها و تسلط بیگانگان بر حکومت های محلی، و رجال دولتی، و در حالی که در آن برهه تاریخی نفوذ احساسات شیعی، تنها بازمانده قدرت مردمی به شمار می آمد، بوجود آوردند. و از این طریق مورد حمایت و پشتیبانی بیگانگان قرار گرفت تا برای تشتت در افکار و در هم کوبیدن آخرین سنگر وطن و پناهگاه تحمل مبارزه با بیگانگان، بکار آید.

البته مؤلف این کتاب معتقد است که میرزا شفیع و فرزندانشان خاصه «ثقه الاسلام شهید»، بقدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیه و دیگر فقها و علما با متانت و تأمل و آزادمنشی رفتار کردند، که عاقبت الامر در اثر چنین مساعدت هائی، اختلافات برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال نکردند. (۲) و صریحاً و صرفاً خود را مانند شیخیه حاج محمد کریم خانی در اصول و فروع دین، «فرقه ناجیه» نخواندند!. (۳)

۱- کتاب: «قصص العلماء»، تنکابنی، ص ۵۲.

۲- مراجعه شود به کتاب: «زندگینامه شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی»، کتاب: «رجال آذربایجان»، کتاب: «رهبران مشروطه»، ص ۲۷۳، و کتاب: «هجده ساله آذربایجان».

۳- اینکه شیخیه حاج محمد کریم خانی شیخیه را تنها فرقه ناجیه می دانند، مراجعه شود به کتاب: «نود مسأله» درجواب سؤالات آقای علی اصغر طاهرنیا» از شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در پاسخ سؤال ۱۷، ص ۵۳، ایضاً در جواب مسأله» در پاسخ سؤال ۲۱، صفحه ۶۳ و کتاب: «رساله سی فصل، در جواب ایرادات بعض موردین بر سلسله جلیله شیخیه»، حاج محمد کریم خان کرمانی، ص ۶۳، فصل دهم، و کتاب: «رساله ای در جواب یکی از رفقای نائین، در رد ایرادات»، مشتمل بر پنج رساله مجمع الرسائل فارسی، ص ۱۳.

فصل دوم: بابیت، زمینه مهدویت

الف: اتکاء به شیخیه

«حاج میرزا جانی کاشانی» (۱)، در کتاب: «نقطه الکاف» (۲) نقطه نظر بابیه را در مورد «شیخ احمد» و «سید کاظم» تحت عنوان: «مأموریت شیخ احمد احسائی، از قبل حجت برای تمهید طریق»، به تفصیل مورد بحث قرار داده است. که لازم است در مطلع بحث خود پیرامون بابیت و قائمیت، اهم آن را در

۱- حاجی میرزا جانی کاشانی از مریدان علی محمد شیرازی بود. وی وقتی که در سال ۱۲۶۳ ه. ق، علی محمد شیرازی را به دستور حاجی میرزا آقاسی، از اصفهان به ماکو می بردند، در وقت عبور از کاشان، حاجی میرزا جانی و برادرش حاجی میرزا اسمعیل ذبیح، با پرداخت مبلغ گزافی رشوه، علی محمد شیرازی را به منزل خود برده، او را با همراهانش دوشبانه روز ضیافت شایانی نمودند. در شورش مازندران و محاصره قلعه شیخ طبرسی در سال ۱۲۶۴، حاجی میرزا جانی به همراهی حسینعلی، میرزا و صبح ازل و چند تن دیگر از مریدان بابیه، به مازندران رفته جهد کردند که خود را به اصحاب قلعه ملحق سازند. ولی موفق نشده، در آمل محبوس گردیدند، پس از استخلاص از حبس، به عنوان یکی از مخلصین درجه اول بابیه، در ماجراهای بابیه، نقشی اساسی ایفاء نمود. تا آنکه پس از ماجرای ترور ناصر الدین شاه، و دستگیری عده ای از بابیان، که از جمله آنان میرزا جانی کاشانی بود، در سال ۱۲۶۸، به بدترین صورت ممکن اعدام گردید. مراجعه کنید به کتاب: «نقطه الکاف» مقدمه: ادوارد براون، صفحات ۵۲- ۵۳ نب- نج. همچنین: «روضه الصفا»، ج ۱۰، ص ۵۴۴ به بعد، و «ناسخ التواریخ سلاطین قاجار»، ج ۴، ص ۳۰.

۲- پیرامون کتاب نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی، مراجعه شود به فصل چهارم من یظهره اللّٰه قسمت پ «محو مأخذ، جعل مدارک».

نظر آوریم.

میرزا جانی، تصریح می کند که:

۱- «همین که نهصد و پنجاه سال از اول غیبت صغری گذشته آن سلطان فضال مرحوم شیخ احمد زین الدین الاحسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده دل آن صفوه اخیار را به نور معارف و فضائل خویش و آبا و اجداد طاهرین خود سلام اللّه علیهم اجمعین روشن فرموده از اینجا بود که آن برگزیده موحدین می فرمودند: «سمعت عن الحجه» ...

۲- «خلاصه مأمورش فرمودند به جذبات غیبی که ای فراش کارخانه محبت، هنگام ظهور شمس عدل ما نزدیک گردیده و دیده معرفت منتظرین ظهور حضرت ما در احتجاب و (چشم) ضعفا از احباب در خواب است و لهذا ترا مأمور نمودیم که سیر در بلدهای مسلمین نموده و اظهار علم توحید حقه و بیان معارف در شأن ولایت ما را نما.»

۳- «در علم حکمت و سائر علوم، کتب ها نوشته و حضرت ایشان باب امام علیه السلام بودند. باب مخصوص آثاری نه نصی ...»

۴- «در واقع خود می دانستند که مخصوص گردیده از قبل حجت علیه السلام ولکن به جهت عدم قابلیت خلق تصریح به مقام بابیت نفرمودند و به کنایات و اشارات لطیفه مطلب خود را به خلق القا می فرمودند ...»

۵- «سید سند و نور احمد المعروف عند القوم به حاجی سید کاظم بوده وصی و قائم مقام خود فرموده و عالم فانی را وداع گفتند ...»

۶- «خلاصه به برکت آن دو باب اعظم و آن نورین القمرین و کوکبین الدریین نفوس بسیاری عارف به علم توحید و معرفت به مظاهر حق گردیده و طبایع ایشان نضجی بهم رسانیده تا آنکه قابل قبول طلوع شمس حقیقت از مغرب ولایت گردند.»

۷- «مرحوم سید اعلی اللّه مقامه در اواخر عمر خود مکرر از قریب شدن اجل خویش خبر می دادند و اصحاب آن بزرگوار آه و ناله می نمودند و عرض می کردند که ای مولای ما نباشد روزی که شما نباشید و ما حیات داشته باشیم. آن عالی مقدار می فرمودند که آیا راضی نمی شوید که من بروم و حق ظاهر گردد ...»

۸- «هر چنـد اصـرار نمودند که علامت واضـحی در حق ظهور بعد خود ذکر فرمایند قبول نفرمودند ولی به کنایات بسـیاری از آثـار آن نیر اعظم را بیـان فرمودنـد. و در نوشـتجات خود ذکر می کردنـد من جمله در «شـرح قصـیده» بیانـات شافی کافی در حقیقت بابیت نموده اند. و در رساله «حجه البالغه» در علامات نائب امام علیه السلام موازینی ذکر فرموده اند که در حق احدی از اهل زمان بجز مـدعی بعـد از ایشان که شـمس طالع از ارض فارسـی (منظور علی محمد شـیرازی- مؤلف) بوده باشد صدق نمی آید ...»

۹- «بعد از آنکه نجم وجود آن سـید بزرگوار غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفای آن سرور نظر به فرمایش آن نیر اعظم در مسـجد کوفه مدت یک اربعین معتکف گردیده و ابواب ماتشتهی الانفس را بر روی خود بسته و روی طلب بر خاک عجز و نیاز گزارده و دست الحاح بدرگاه موجد کلّ فلاح بر آورده و به لسان سرّ وجهر در پیشگاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که بارالها ما گم شدگان در وادی طلبیم و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوبیم ...»

۱۰- «نیز دعای با صـدق و اخلاص نقطه انـداز پرده دعوت به اجابت رسـیده و در عالم اشـراق به تجلی معرفت جمال غیبی آن شمس وحـدت مرآت فؤادش متجلی گردیـده و بیت طلوعش را که کعبه حقیقت بوده عارف شـده و لهـذا قدم طلب در سبیل وصالش گذارده و به سوی کشور شیراز جان افزا شتابیده ...». (۱)

میرزا جانی کاشانی در ترسـیم چنین سـیری، محققان را متقاعـد می کند که شـیخیه در بطن خود، مسـتقیماً زمینه ظهور مدعیان بابیت و حتی قائمیت را فراهم ساخته بود و بدین لحاظ علی محمد شیرازی، می بایست تمام همّ خود را مصروف اثبات دعاوی خود، براساس رفتار و گفتارهای شیخ و سید، کند.

برای این منظور، بیانـات و رفتارهای ابهام آمیز شـیخ و سـید کاظم رشتی، و عـدم صـراحت لهجه و نص صـریح آنان نسبت به ادعای بابیت، مجالی مساعد برای علی محمدشیرازی بشمار می آمد تا با اتکاء و اثبات مقام بابیّت برای شیخ و سید، و مفتوح

۱- «نقطه الکاف»، میرزا جانی کاشانی، صص ۹۹- ۱۰۷.

شـدن چنین بـابی (به دست آنـان) پس از غیبت کبرای امـام، جرأت ادعای بابیت را در خود بیابـد. بـدین منوال که علی محمد شیرازی پس از دعوای قائمیت، شیخ و سید را مبشّر خود می خواند و از این طریق پیوستگی خود را با زمینه های شیخی امری ناگسسته تلقی می کند. و می نویسد:

«یـا اهـل الأرض انی قـد نزلت علیکم الأبواب فی غیبتی ولا تتّبعوا لهم من المؤمنین إلّاقلیلًا ... ولقـد أرسلت علیکم فی الأزمنه القریبه «کاظمـاً» فلاـ تتّبعوهمـا إلّاالمخلصون منکم، فمـالکم یا اهل الکتاب الّا تخافوا من اللّه الحق مولیکم القـدیم؟ ... فیها أیّها المؤمنون اقسمکم باللّه الحق، فهل وجدتم من هؤلاء الأبواب حکماً من اول حکیم اللّه حکم الکتاب هذا فیغرنکم العلم بکفرکم فارتقبوا فانّ اللّه مولاکم الحق معکم علی الحق رقیبا.» (۱)

ایضاً در پاسخ علی محمد شیرزای به پرسش یکی از پیروان خود چنین می خوانیم:

وانّ مـا کتب بـانّ باب الإمام لابـدّ أن یکون مرآتاً له فهو حق لاریب فیه کما انّ الإمام هو مرآت اللّه جل جلاله وانّ ما کتب أن السـید رحمه اللّه علیه ما ادعی حکم الذی أنا ادعیت و لذا لم یظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر علیک و سمعت قوله فی کثیر من الاوقـات و ایّاک و اسم العـامریه إنّنی أخـاف علیهـا من فم المتکلّم. أمـا سـمعت قوله فی حق من یجیی ء بعـده بتلک الأشعار فی کثیر من الأوقات:

یا صغیر السنّ یا رطب البدن یا قریب العهد من شرب اللبن (۲)

(در خصوص طرح این مسئله که باب امام می بایست آئینه امام باشـد بایـد بگویم که سـخن درست و حقی است. چنانچه امام نیز باید که خود آینه خداوند جل جلاله باشد.

۱- مراجعه شود به کتاب: «احسن القصص- تفسیر سوره یوسف».

۲- «ظهور الحق»، جزء چهارم، ص ۱۴.

ولی نوشته بودی که «سید رشتی» همانند من مدعی بابیّت نبود. و از این روی کرامات و معجزاتی بدو منسوب نیست. باید بگویم چنین موضوعی کاملًا نادرست است. من خود کراراً از او شنیده ام که می گفت: نام «عامریه»، نام محبوبه، و اسم سرّ باطنی را بر زبان نیاور؛ زیرا که من از گوینده آن نسبت به محبوبه هراسانم.

و در موارد متعددی از او شنیده ام که می گفت: ای کسی که صغیر السن، لطیف البدن و قریب العهد به دوران شیر خوارگی است). (۱)

تا آنجا که حسینعلی میرزا، در مقام اثبات دعاوی علی محمد شیرازی و در مقام رئیس بهائیان تصریح می کند که: «اکثر منجمان خبر ظهور نجم را (منظور علی محمد شیرازی- مؤلف) در سماء ظاهر داده اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس اللّٰه تربتهما». (۲)

و «شیخ احمد روحی» همعقیده با «میرزا آقاخان کرمانی»، و در مقام بیان عقیده با بیان و ازلیان می نویسد: «مثلًا در رتبه عقل ظهور خضر حقیقی و اسم سماوی و معلم اول الهی حضرت شیخ احمد احسائی و حضرت سید کاظم رشتی علیهما السلام بود که اصطلاحات علمیه و مطالب حکمیه این ظهور اعظم را به گوشها آشنا نمودند و ایشان به منزله نازل از بحر صادر بودند که مواد را استعداد حیات بخشودند ...» (۳)

بر این اساس، از نظر گاه بابیه شیخ و سید نه تنها به مقام بابیت نائل شده بودند، بلکه به عنوان مبشّران ظهور علی محمّد شیرازی مورد تجلیل و احترام بابیان و بهائیان هستند، در حالی که آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی، در «رساله ملا محمد طاهر» (۴) و کتاب:

۱- منظور، اعلام ادعای بابیت سید کاظم رشتی، بواسطه تمثّل به بیت مذکور است. این بیت از اشعار حلاج، خطاب به حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است. در حالی که حضرت پنج ساله بودند. «خزائن».

۲- «ایقان»، ص ۵۱.

۳- «هشت بهشت»، ص ۲۳۰، کتاب هشت بهشت، محتوی مطالبی است در فلسفه بیان علی محمد شیرازی با تأیید فرقه ازلیان در برابر بهائیان و رد آنها. شیخ احمد روحی با میرزا آقاخان کرمانی و خبیر الملک به امر محمد علی میرزا ولیعهد، در ۴ صفر سال ۱۳۱۴ ه. ق. کشته شدند. مراجعه کنید به کتاب: «انقلاب ایران» ادوارد براون.

۴- «جوامع الکلم» مجموعه آثار شیخ احمد احسائی، ج ۱، ص ۲۲۳.

«شرح الزیاره» (۱) و سید کاظم رشتی در «الرسائل» (۲) و «شرح القصیده» (۳) صریحاً و جزماً عقیده خود را در خصوص قائمیت حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام اظهار و ابراز داشته اند.

برای نمونه به نوشته شیخ احمد احسائی در کتاب: «حیاه النفس» ذیل «باب چهارم در امامت» اشاره می کنیم:

«و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن الحسن عسکری علیه و علی آبائه الکرام السلام، حی موجود است اما نزد ما معاشر شیعه اثنا عشریه به جهت اجماع فرقه محقه بر وجود آن حضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب مفتقد منتظر مترقب است ....» (۴)

بهر حال این مسئله از بدیهّیات آثار شیخیه بوده است که اکابر علمای شیخیه در کربلا و تبریز و کرمان خاصه «حاج محمد کریم خان کرمانی» را واداشته تا پس از آگاهی از دعوی علی محمد شیرازی به عنوان مراجع شیخیان، به صورت بزرگترین معارض علی محمد شیرازی و بابیه دست به قلم گیرند. و زبان به اعتراض گشایند. (۵)

البته، عقاید بابیه یکباره و به صورت خلق السّاعه در دامن شیخیه نضج نگرفت.

۱- ذیل «تَوَلَّیتَ آخرکم بماتَوَلّیتَ به أوّلَکُم» می نویسد: واقعیت همان است که روایت منقول در مأخذ شیعه و سنی بر آن گواه است. و ائمه و شیعیان بر آن اجماع کرده که: امام دوازدهم حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام می باشد. و آن بزرگ مقام، تا هنکام ظهورش زنده است ... «شرح الزیاره»، ص ۳۰۵.

۲- رساله: «حجه البالغه»، ضمن کتاب «الرسائل»، رساله ۱۴.

۳- ص ۲۸۹، سید در این شرح می نویسد: «آنکس که می خواهد در روز میعاد قیامت، خداوند را با ایمان کامل و عقیده واقعی به اسلام ملاقات کند باید حضرت حجه بن الحسن را رهبر خویش بداند.»

۴- ص ۸۵.

۵- در مقابل، بابیان و بهائیان نسبت به چنین واکنشهای شدیدی، از جانب شیخیه، خاصه آثار حاج محمد کریم خان کرمانی، متمسک به روشی غیر منطقی، و توهین آمیز شدند. مراجعه شود به آراء میرزا حسینعلی ملقب به بهاء، در کتاب: «اقدس» ص ۴۵ و کتاب «ایقان» ص ۱۱۶، علی محمد شیرازی به نقل از کتاب: «ظهور الحق» فاضل مازندرانی، ضمن کلامی مفصل در صفحه ۲۷۲، و آواره در کتاب: «کواکب الدریه» صفحه ۸۸، و شیخ احمد روحی در صفحه ۲۳۲ کتاب: «هشت بهشت» ...

علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی، بنا به تصریح محمد نبیل زرندی در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل» (۱) و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطا» (۲) و اشراق خاوری در کتاب: «گنجینه حدود و احکام» (۳) و مقاله: «نفحات مشکبار» (۴) و رساله:

«ایام تسعه» (۵)و کتاب: «رحیق مختوم» (۶) و کتاب: «قاموس توقیع منیع» (۷) و عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» (۸) و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار خصوصی (۹) و کتاب ظهور الحق (۱۰)»، و احمد یزدانی در کتاب: «نظر اجمالی به دیانت بهائی (۱۱)» و علی اکبر فروتن در کتاب «درس نهم اخلاق (۱۲)»، به سفارش و خواسته دائی خود در سن ۶ تا ۸ سالگی در مدرسه «قهوه اولیاء» شیراز، به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد و شیخی مشرب بوده می رفته است. و مدت ۵ سال به تحصیل قرائت و کتابت فارسی مشغول بوده است و سپس با توجه به تأثیراتی که «شیخ عابد» بر روح و فکر او بجای گذارده بود و علیرغم میل دائیش، در حالی که بیش از ۲۰ سال از عمرش نگذشته بود، به کربلا ـ رفت و به تصریح «فاضل مازندرانی»: «در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفانهای مربوط به شیخ

۱- ص ۶۳، ترجمه فارسی از عربی توسط: عبد الحمید اشراق خاوری، درباره خصوصیات و ارزش تاریخی کتاب «نبیل زرندی» به فصل چهارم قسمت پ مراجعه شود.

۲- صص ۵۶ و ۸۳ درباره کتاب: «کشف الغطاء» به مبحث بعدی توجه شود.

۳- باب ۶۴ از فصل سوم.

۴- مندرج در مجله «آهنگ بدیع» نشریه لجنه جوانان بهائی ایران، سال اول، ش ۱۵ ص ۵

۵- مطلب ۳ از فصل اول.

۶- ص ۱۰۴۵، این کتاب در تشریح لوح قرن شوقی افندی، نوروز ۱۰۱ بدیع تألیف شده است. ج ۲

۷- ج ۲، ص ۲۳.

۸- ج ۱، ص ۳۱.

۹- ضمن اشاره به حکایت علی محمد شیرازی درباره سید کاظم رشتی به عنوان معلمش، مراجعه شود به ج ۱، ص ۳۵ و ج ۲، ص ۶۱.

۱۰- ج ۳، ص ۲۶۳.

۱۱- ص ۱۲.

۱۲- «درس اخلاق» قسمت هفتم، ص ۱۶.

احسائی را بسیار شنیدند. و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند. و چنانچه از آثارشان مستفاد می گردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک تر بودند». (۱)

در همین ایام و در جائی که علی محمد شیرازی خود معترف است که: «ولقد طالعت سنا برق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها ...» (۲)

(هر آینه کتاب سنا برق سید جعفر کشفی (۳)، را مطالعه نمودم و در عمق عباراتش نگریستم)، نسبت به آثار شیخ احمد و سید کاظم، با چه توجهی می نگریسته است.

چنین توجه و علاقه ای وافر، توأم با نهایت خضوع و احترام به سید کاظم رشتی را بخوبی می توان در آثار او جستجو کرد.

در پایان خطبه اول کتاب: «تفسیر سوره بقره» (۴) علی محمد شیرازی می نویسد:

«فسبحانك اللّهم انک لتعلم فی یوم الذی إذا أردت إنشاء ذلک الکتاب قد رأیت فی لیلتها بأنّ أرض المقدسه قد صارت ذرّه ذرّه و رفعت فی الهواء حتی جائت کلّها تلقاءبیتی ثم استقامت ثم جاء خبر فوت الجلیل العالم الخلیل «معلمی» رحمه اللَّه علیه من هنالك و قد أخبرت بعض الناس قبل الخبر بنومی فصلّی اللَّه علیه بجوده ...»

(در آن روزی که اراده کردم انشاءِ این کتاب را، شب آن در خواب دیدم، زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده و در هوا بلند است و همه آنها آمده در برابر خانه ام ایستاده.

۱- «اسرار الاثار خصوصی» ج ۱، حرف الف، ص ۱۹۱.

۲- مراجعه شود به کتاب: «ظهور الحق»، ج ۳، ص ۴۷۹، کتاب: «رحیق مختوم» ج ۱، ص ۴۸۹.

۳- سید جعفر بن ابی اسحق کشفی، از علمای قرن سیزدهم، ادیب نحوی، عارف فقیه اصولی، محدث مفسر و متکلم عظیم المنزله بوده است. کتاب: «سنابرق» از جمله آثار اوست. مرحوم سید جعفر کشفی در سال ۱۲۷۶ ه. ق در گذشت.

۴- نسخه خطی، خاتمه کتاب: «در تاریخ یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت، نعمت اللَّه صفاری- همچنین مراجعه شود به کتاب: «شیخیگری- بابیگری»، ص ۳۰۴.

بعد خبر فوت دانشمند جلیل دوست و «معلم من»، (سید کاظم) رسید. پیش از رسیدن این خبر، خوابم را به برخی از مردم خبر دادم پس درود فرستد خدا بر او به جودش).

و در توقیعی که «فاضل مازندرانی در کتاب «اسرار الاثار» نقل کرده است، علی محمد شیرازی تصریح می کند: «و اما رأیت من آیات معلمی ...» (۱) (و اما آنچه از آثار و کتابهای معلمم «سید کاظم» دیدم ...) تا آنجا که به نقل از کتاب: «ظهور الحق» علی محمد شیرازی پیش از دعوی با بیت، و پس از شنیدن خبر مرگ سید کاظم، به یکی از دوستانش نوشته است: «از قضیه عروج سید جلیل اعلی اللّٰه مقامه که اشاره فرموده بودید، جمیع ارکان وجود قمیص حزن پوشانیده. اف علی عیش الدهر بعده. آه ثم آه من صعوده إلی الملأ الأعلی، لم یر الدهر فی أنفس الشیعه نفس مثله قط ...». (۲)

البته دیگر مآخذ غیربابی، مانند کتب شیخیه، به این مسئله که علی محمد شیرازی، تا زمان حیات سید کاظم، جزء شاگردان سید و از اصحاب شیخیه بوده است، شک و تردیدی روا نداشته اند و آنچه که مورد نقد و ایرادات «حاج محمد کریم خان کرمانی» در کتاب: «ازهاق الباطل» و رساله: «در رد باب مرتاب» .. می باشد، مربوط به جانشینی سید پس از فوت اوست و مرحوم «میرزا محمد تنکابنی» ضمن شرح خاطرات خود، تصریح می کند که: «در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس حاجی سید کاظم تلمذ می نمودم. میر علی محمد هم به درس او می آمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم می گفت از رطب و یا بس او در همان مجلس درس می نوشت ....» (۳)

در هر صورت علی محمد شیرازی، تا قبل از فوت سید کاظم، در کربلا بوده و تا «سیوطی» (۴)و «حاشیه ملا عبداللّٰه» (۵) نیز بیشتر درس نخوانده که بنا به تصریح

۱- ج ۱، ص ۳۵، ذیل کلمه آیه.

۲- ص ۲۶۳.

۳- قصص العلماء، ص ۵۹.

۴- بهجه المرضیه فی شرح الألفیه.

۵- حاشیه تهذیب المنطق، ملا سعد الدین تفتازانی، که ملا عبداللّٰه یزدی بر آن حاشیه ای نگاشته، و به کتاب، حاشیه ملا عبداللّٰه مشهور است.

«میرزا ابوالفضـل گلپایگـانی»، و نقل «شوقی افنـدی» در کتاب: «مطالع الانوار» (۱) در آغـاز ربیع الاول سال ۱۲۵۷ از کربلاء و نجف به شیراز برگشته است.

با توجه به اینکه وی در سال ۱۲۳۵ ه ق متولد شده است، هنگام بازگشت از کربلا، علی محمد شیرازی حدود ۲۱ ساله بوده و از این رو یکی از اصحاب جوان و متعصب شیخیه، بشـمار می رفته است. و بـا توجه به اینکه حمله «نجیب پاشـا» به کربلاـ در سال ۱۲۵۸ ه. ق. و مرگ سید کاظم در سال ۱۲۵۹ ه ق، بوده است، معلوم می شود که:

۱- علی محمـد شـیرازی در شـرائطی از اوضـاع کربلا بسـر می برده و در درس سـید شـرکت می کرده است که کربلا محیطی پرآشوب و سید و مریدانش در نهایت اختلاف با علماء و اوج کشاکش با مردم شیعه عراق و ایران بوده اند.

۲- سن علی محمد شیرازی در آن هنگام بیش از ۲۱ سال نبوده (متولد ۱۲۳۵ ه. ق.) و این مقدار سن مقتضی حالتی عصبی، و در عین حال حساس و متعصب در برابر رد حملات شدید حوزه های دینی، به رویه سید و مریدانش بوده است.

با توجه به این مقـدمات و دسترسـی به شـناخت کلی از علایق خاص علی محمـد شـیرازی به شـیخیه، لازم است که به دو نکته اساسی توجه نمائیم:

اولًا: اگر چه بیشتر گروندگان اولیه علی محمد شـیرازی از تلامذه سیدکاظم بودند و خود او هم د رکتاب: «بیان فارسی» (۲) به آن تصـریح می کند، با این همه بیشتر معارضه کنندگان و مخالفان جدی او نیز، از تلامذه شیخ احمد و سیدکاظم به شمار می روند.

به استثنای حاج محمد کریم خان و شیخیه کرمان مرحوم «میرزا شفیع، ملا محمد

۱- ص ۵۹، مطـالع الانوار، ترجمه عربی از کتاب Dalon Breakers به قلم: شوقی افندی است که توسـطعبدالجلیل سعد و به دسـتور محافـل بهائیـان مصـر و سودان در سال ۱۹۴۱ م ترجمه و چـاپ و نشـر شـده است. تحت عنوان تلخیص تاریـخ نـبیل زرنـدی، توسط عبدالحمیـد اشـراق خاوری، به زبان پارسـی برگردانیده شده است. این نکته قابل تأمل است که نام رساله سـید کـاظم رشتی در جواب ملامحمـد رشـید، و در شـرح بعضـی از عبارات کتاب: کلمات مکنونه، ملا محسن فیض، مطالع الانوار است. مراجعه شود به کتاب: فهرست، ج ۱، ص ۳۷۷، بهائیان مسلماً این نام را از سید کاظم اخذ و اقتباس کرده اند.
۲- بیـان فارسـی بـاب اول از واحـد دوم کتاب: ولی ظاهراً چنانچه از صـفحه ۷۸ باب سادس عشـر از واحـدثانی بر می آیـد: از مریدان صبح ازل بوده است.

حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی، و ملاحسین گوهر، ملا مرتضی علم الهدی، و ملا محمد تقی مامقانی و ...» که هر یک از اجلّه تلامذه سیدکاظم بودند، با بابیه علی محمد شیرازی با شدت نیرو، و به قدرت لسان و قلم، مخالفت و مبارزه کردند و این می رساند که اگر چه رویه شیخ و سید نوید بخش ظهور چنین پدیده هائی بود، ولی به هیچ وجه من الوجوه نمی توان شیخ احمد یا سید کاظم را، به زعم بهائیان مؤید افکار علی محمد شیرازی در ادعای بابیت و قائمیت و بعدها نسخ شریعت مقدسه اسلام و ظهور دعوی جدید دانست. شیخ احمد احسائی، و سید کاظم رشتی در جمیع تألیفات و وصایا و آثارشان، به خاتمیت و انقطاع سلسله نبوت و رسالت به حضرت رسول محمد بن عبداللّٰه صلی الله علیه و آله و عدم نسخ شریعت محمدی و تعالیم قرآن الی یوم القیامه، و قائمیت حضرت ابوالقاسم حجه بن الحسن عسکری، یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب علیهما السلام و انتظار ظهور آن حضرت پس از آنکه زمین را جور و ستم فرا گرفته و عدل گستری و دادگری را روی زمین می گستراند و او نمی میرد تا آنگاه که بت پرستی را از جهان براندازد و بهرحال تمام آنچه را که شیعه امامیه از طریق حدیث در اصل امامت و غیبت و ظهور امام منظور داشته، معتقد و مسلم مؤمن و کتباً اعتراف کرده اند و از این لحاظ هیچ نکته مبهمی وجود ندارد که شیخیه به استثنای دعاوی علی محمد شیرازی، معترف به این اصول مسلم بوده و منکر آن را منکر ضروری دین خوانده و او از نظر شیخیه مرتد و مستوجب کیفر است.

ثانیاً: اگر چه ذکر مسئله سوابق تحصیلی و اکتسابات علی محمد شیرازی به منظور ارتباط شیخیه با دعوای بابیه عنوان گردید، معذالک دو نکته بس ظریف در این مسئله، در رابطه با عقاید بهائیان مورد توجه است، که دقت بر آن حائز اهمیت است.

نکته اول: مدارک مذکور در خصوص درس خواندگی، بخوبی نشان می دهد که اهم مراجع رسمی بهائیان به طی مدارج تحصیلی علی محمد شیرازی اذعان و تصریح کرده اند ومسلم از این لحاظ و به گفته مرحوم عبدالحسین آیتی در کتاب: «کشف الحیل» (۱):

۱- عبدالحسین آیتی، از مبلغان برجسته بهائیان بود و تحت نظر و علائق خاص عباس افندی کتاب: کواکب الدریه را در شرح تاریخ باب و بهاء نگاشت. ولی بعداً از بهائیت روی برگرداند و مسلمان شد، و کتابی به نام کشف الحیل بر رد بهائیت نگاشت که از اهم آثار ردیه بهائیت بشمار می رود.

«لاریب فیه و خود بهائیان هم تا این درجه اعتراف دارند.» (۱)

با این همه علی محمد شیرازی در کتاب: «صحیفه عدلیه» ضمن وصف حالات و مقامات خود می نویسد: «در اعجمین نشو و نما نمود و در این آثار حقه نزد احدی تعلیم نگرفته بل «امی صرف» بوده ...» (۲) و «عباس افندی» در کتاب: «خطابات مبارکه» جزماً می نویسد: «جمیع مظاهر الهیه چنین بوده اند، حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءاللّه در هیچ مدرسه ای داخل نشدند» (۳) و در کتاب: «مفاوضات» می نگارد: «در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابداً در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرموده اند. و نزد کسی اکتساب علوم نکرده اند و جمیع اهل شیراز گواهی می دهند. با وجود این به منتهای فضل بغتتاً در میان خلق ظاهر شده اند.» (۴)

فاضل مازندرانی که به چنین تناقضی صریح بین آثار علی محمد شیرازی خصوصاً وبهائیان عموماً توجه کرده است، سعی در تعبیر و تأویل جملات نموده و در شرح کلمه «امی» عذر بدتر از گناهی آورده، و اذعان می دارد: «چون تلمذ سید باب، به صغر سن در مکتب شیراز، نزد معلمی کامل، به وضع و مقدار در خورآن ایام «مسلم» در تاریخ و حضور چندی در محضر درس حاجی سید کاظم رشتی به کربلاء در ایام شباب نیز «مصرح» در «کلمات خودشان» است و آثار خطی به غایت زیبایشان در دسترس عموم می باشد؛ مرادشان از «امیت» این است که تحصیلات علمیه به ترتیب و تدرج، از مقدمات به درجات عالیه، به نوعی که معمول و متداول ایام بود، مانند شیخ احسائی و سید رشتی و علماء اصحابشان و غیرهم از علما ننمودند و این را «به تشبیه» و «تقریب» به حال جد امجد اعلای خود امیت گفتند». (۵)

۱- کتاب: کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۸

۲- صحیفه عدلیه، ص ۹

۳- خطابات مبارکه، ص ۷

۴- مفاوضات، ص ۱۹

۵- ج ۱، صص ۱۹۱- ۱۹۳

نکته دوم: علی محمد شیرازی، نه تنها برای آموختن مقدمات کتابت و قرائت و بعدها اکتساب معارف دینی، آنهم غالباً به شیوه شیخیه، اشتغال داشته است بلکه برای کسب مواهب معنوی، به انجام «ریاضت» و ذکر و اوراد طریقه شیخیه روی آورده بود.

«شیخ احمد روحی» و «میرزا آقا خان کرمانی» در این خصوص تصریح کرده اند که علی محمد شیرازی در ایامی که هوای بوشهر بسیار گرم بوده و آب در کوزه می جوشیده است، از صبح تا شام بر بالای بام خانه می ایستاده و رو به آفتاب اوراد و اذکار می خوانده است. (۱) و تاریخ «نبیل زرندی» به تصدیق همین موضوع، تصریح می کند که: «حضرت باب غالب اوقات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز بالای بام تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند آفتاب در نهایت حرارت می تابید .... از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می پرداختند.

حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نیر اعظم به رازونیاز می پرداختند ....

مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند». (۲)

این مسئله نه تنها از نظر دو مأخذ بابی و بهائی مورد تأیید قرار گرفته بلکه مدارک موثق موجود غیربابی و بهائی در همان ایام، ریاضت کشی علی محمد شیرازی را متذکر شده اند.

مرحوم «رضا قلیخان هدایت» می نویسد: «روزها در آن آفتاب گرم که حدتی به شدت دارد سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم عزیمت تسخیر شمس داشتی ...» (۳) و «اعتضاد السلطنه» می نویسند: «گویند وقتی برای تهذیب و تکمیل نفس در ابوشهر بر بامها بر می آمد و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و اوراد مجعوله می خواند ...» (۴)

۱- هشت بهشت، ص ۲۷۶.

۲- تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۶.

۳- «روضه ء الصفای ناصری»، ج ۱، ص ۳۱۰.

۴- «فتنه باب»، ص ۹.

تا آنجا که به تأیید آواره بهائی در کتاب «کواکب الدریه»، «علی محمد شیرازی در بوشهر، به سبب همین گوشه گیری و بام نشینی و وردخواندن و ذکر گفتن به «سید ذکر» شهرت یافت. و از همان اوان به گردآوری و رونویسی مناجاتها و ادعیه اسلامی پرداخت و کم کم دعا نویس و مناجات پرداز شد ...» (۱)

ولی بهائیان چون یافتند، تأیید بر عمل ریاضت کشی علی محمد شیرازی مخالف دعوی امیت، و من جانب اللهی است در بعضی از آثار خود چنین موضوعی را انکار کردند. چنانچه «میرزا جانی کاشانی» در کتاب: «نقطه الکاف» نوشت: «... اینکه مشهور شده که آن جناب متحمل ریاضات می شدند یا آن که خدمت پیری و مرشدی نموده باشد افترای صرف و کذب محض است». (۲)

چنین انکاری، ناشی از آن بود که با توجه به ملاحظه آثار و عقاید علی محمد شیرازی اصرار علی محمد شیرازی را در تداوم تسخیر شمس و ریاضت در هوای گرم بوشهر دلیل خبط دماغ و علیلی مغزش دانسته و به گفته مرحوم «میرزا رضا قلیخان هدایت» چنین معلوم گردید که: «تأثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را به کلیه زائل و به بروز شمساتش نائل ساخت». (۳)

ب: دعوی بابیت

فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» ذیل کلمه «بقر» به سوره بقره اشاره کرده و تصریح می کند که: «از مقام باب اعظم در اوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی دو جزء از آن سوره صدور یافت. (۴)

آغاز کار نگارش تفسیر سوره بقره: «در شهر ذیقعده سال ۱۲۵۹ ه ق، مقارن رحلت سید رشتی و در روزی شد که شب دوشنبش رؤیای مرموز مدل بر فوت سید و تجلیل

۱- «کواکب الدریه» ج ۱، ص ۳۴

۲- «نقطه الکاف»، ص ۱۰۹.

۳- «روضه الصفا- قاجاریه».

۴- ج ۲، ص ۶۳.

مرکز علمیه اش در کربلا و انتقال آن به شیراز از مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند». (۱)

با توجه به اینکه شش ماه پس از مرگ سید کاظم رشتی (در شب ۵ جمادی الاول ۱۲۶۰ ه ق) علی محمد شیرازی دعوی خود را مبنی بر «بابیت» به ملا حسین بشرویه ئی، اظهار داشت، اقدام به انجام تفسیر سوره بقره که از اهم آثار مدعی بابیت بشمار می رود، فکر اظهار بابیت را بیش از یک سال قبل از اعلام به ملاحسین و درست در شرائطی که شاگردان سید کاظم هر یک به دنبال شناخت شیعه کامل و جانشینی سید کاظم، زمینه پدیدار شدن دعاوی جدیدی را تدارک می دیدند، مورد توجه علی محمد شیرازی قرار داشت.

البته به گفته «ادوارد براون» در مقدمه ای که بر کتاب «نقطه الکاف» نگاشته است:

«ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غایب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت» (۲) با این همه ملاحسین از علی محمد شیرازی درخواست دلیل می کند و علی محمد تفسیری بر سوره یوسف از زبان امام زمان حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام نگاشته و به ملاحسین ارائه می دهد.

آنچه در این تفسیر جلب توجه می کند، و در واقع مرتبط است با عقیده با بیان و بهائیان، اذعان به قائمیت حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام است. «اشراق خاوری» مبلغ و نویسنده بهائی در کتاب: «رحیق مختوم» به نقل از نسخه خطی تفسیر سوره یوسف، عبارات سرآغاز تفسیر را که مبین عقیده علی محمد شیرازی و از سوئی دیگر قبول تام ملاحسین بشرویه ئی است چنین ذکر می کند:

«اللَّه قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علی عبده لیکون حجه اللَّه من عند الذکر علی العالمین بلیغاً ...»

همچنین علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب: «تفسیر سوره یوسف»:

۱- همان.

۲- «نقطه الکاف»، ص ۲۰.

به قائمیت حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام، آشکارا اعتراف و اعتقاد خود را به وجود آن امام غائب ذکر کرده است. از آن جمله:

در سوره (۵۸) گویند: «یا سیّد الأکبر ما أناشی ء إلّاو قد أقامتنی قدرتک علی الأمر، ما اتّکلتُ فی شی ءٍ إلّاعلیک و ما اعتصمت فی الأمر إلّاإلیک، و أنت الکافی بالحق و اللَّه الحقّ من ورائک المحیط، یا بقیه اللَّه قد أفدیت بکل لک و رضیت السبّ فی سبیلک و ما تمنّیت إلّاالقتل فی محبتک.

و در سوره (۵۹) گوید: «یا أهل الأرض تاللَّه الحق إنّ هذا الکتاب قد ملأ الأرض و السّموات بالکلمه الأکبر للحجه القائم المنتظر بالحق الأکبر وأنّ اللَّه قد کان علی کلّ شی ء شهیدا.»

و در سوره (۶۰) گوید: «یا عباداللَّه إسمعوا نداء الحجه من حول الباب انّ اللَّه ربّی قد أوحی إلی أناقد أنزلنا هذا الکتاب علی عبدک لیکون علی العالمین علی الحق بالحق نذیرا و بشیرا.»

و در سوره (۶۶) گوید: «و ما هو إلّاعبدللحجه یدعو الناس لدین اللَّه الخالص».

و در سوره (۷۶) گوید: «قل أنّ اللَّه فاطر السموات و الأرض من عند حجته القائم المنتظر و أنّه هو الحق و أنّی أنا عبد من عباده قد أسخر الملک لدولته فأسلموا أمر اللَّه.»

و در سوره (۸۶) گوید: «ویقول المشرکون من أهل الکتاب ماکنت علی الأمر من عنده الامام حجه اللَّه الحق قد کفی باللَّه شهیدا بینی و بینکم و أنّ الحجه شاهد علیّ بالحق الأکبر».

و در سوره (۹۸) گویند: «اقتلوا المشرکین و لا تذروا علی الأرض بالحق علی الحق من الکافرین دیّاراً، حتی ظهرت الأرض و من علیها لبقیّه اللَّه المنتظر واعلموا للَّه الحمد علی سبیل الباب محمودا.»

و در سوره (۱۰۲) گوید: قاتلوا المشرکین کافّه کما یردون الذکر کافه و طیبوا الارض للحجه ...» (۱)

و بر اساس همین دعوی است که فاضل مازندرانی آن را به «نداء به عنوان بابیّت

۱- مراجعه شود به کتاب: «احسن القصص- تفسیر سوره یوسف».

مرتفع نمود» (۱) تعبیر می کند. زیرا به نوشته علی محمد شیرازی این تفسیر «من عند محمد بن الحسن ...» به سوی «عبده لیکون حجه اللَّه ..» است.

آثار اولیه علی محمد شیرازی، منطبق با مزاج شیخیه و مغایر با عقاید شیعه امامیه، مبنی بر دعوی بابیت بود، چنانچه در همان ایام در رساله: «صحیفه مخزونه» اعتراف می کند که: «ولقد اخرجها الحجه بقیه اللَّه صاحب الزمان علیه السلام إلی بابه الذکر». (۲)

و به نقل از فاضل مازندرانی در کتاب تفسیر سوره یوسف گفته بود:

«إعلموا یا أهل الأرض أن اللَّه قد جعل مع الباب (خود آن حضرت) بابین من قبل (شیخ و سید) لیعلّمکم أمره علی الحق بالحق من حوله علی الحق مشهودا و أنّ اللَّه قد قدر لکم فی الباب باباً (ملا حسین بشرویه) علی الإذن لیبلغکم إلی الباب بإذنه.» (۳)

ایضاً «اشراق خاوری» در کتاب: «محاضرات» (۴) و «علی محمد فرهوش» در کتاب:

«آئین باب» (۵) نیز قطعاتی از نوشته علی محمد باب را به نام «رساله بین الحرمین» (۶) که در پاسخ پرسشهای «میرزا محیط کرمانی» شیخی در همان آغاز سال دعوی بابیت (۱۲۶۰ ه. ق.) نوشته است. نقل کرده اند که همگی در تأیید اعتقادات شیعه امامیه نسبت به غیبت و ظهور حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام است. از آنجمله می توانیم این جملات علی محمد شیرازی را در کتب مذکور بخوانیم:

«وإنه لکتاب قد نزل من لدن بقیه اللَّه امام حق قدیم و أنّه لأمام حیّ عظیم إنّنی أنا عبد من بقیه اللَّه و أشهد بعد رسول اللَّه فی حکم الولایه و أشهد أنّ أسمائهم فی کتاب اللَّه علی و

۱- کتاب: «اسرار الاثار»، ج ۲، ص ۱۱، تحت کلمه «باب».

۲- رساله صحیفه مخزونه باب.

۳- اسرار الاثار، ج ۲، ص ۱۱.

۴- صص ۶۷۰- ۷۳۰، کتاب محاضرات در دو جلد و شامل ۱۱۲۸ صفحه می باشد. اشراق خاوری در جریان نگارش جلد سوم کتاب محاضرات بود که در گذشت. مؤلف نمی داند که آیا این جلد از طرف بهائیان منتشر شده است یا نه؟

۵- آئین باب، صص ۱۴- ۱۵.

۶- به استثنای نقل منتخباتی از رساله بین الحرمین در آثار بابیان و بهائیان، خوشبختانه تعدادی نسخه خطی از رساله مذکور در دسترس محققان مسلمان موجود است.

الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد لمسطور. یا أیّها الملأ أن اسمعوا حکم بقیه اللّه من لدن عبده».

مضامین مذکور را به نحوی صریح تر از علی محمد شیرازی در نامه ای که به «محمد شاه قاجار» در اوائل سال ۱۲۶۴ ه ق، از زندان ماکو نوشت، و «شوقی افندی» آن را در پاورقی کتاب: «مطالع الانوار» (۱) و «اشراق خاوری» در کتاب «رحیق مختوم» (۲) به آن تصریح کرده اند: چنین می خوانیم: «خدا را شاهد می گیرم به اینکه و حداینت او و نبوت او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی شود مگر به مرآت چهارم. که پرتوی از سه مرآت قبلی است و خدا مرا از طینتی پاک آفریده و به این مقام رسانیده.» در این بیان علی محمد شیرازی، تعالیم شیخیه را در مورد مرآت چهارم یا رکن رابع بخوبی مشاهده می کنیم.

سپس ادامه می دهند: «بجان خودم سوگند اگر اطاعت فرمان حجه اللّه که روح من و دیگر موجودات فدایش باد واجب نبود هر آینه ترا به این گفتار آگاه نمی ساختیم.»

و در همان زندان ماکو، رساله ای نگاشته است که «فاضل مازندرانی» در کتاب «ظهور الحق» (۳) به آن تصریح و از جمله نقل می کند که علی محمد شیرازی نوشته است:

«حیث اشار الحجه علیه السلام فی دعائه فی شهر رجب المرجّب: و بمقاماتک التی ...» (۴)

همچنین در پاسخ سؤالات یکی از پیروان خود، در زندان ماکو، به نقل از فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق» می نویسد:

«وانّ ما کتب بانّ باب الإمام لابدّ ان یکون مرآته فهو حق لاریب فیه، کما انّ الامام هو مرآت اللّه جلّ جلاله و انّ ما کتب ان السید رحمه اللّه علیه ما ادعی حکم الذی انّ ادّعیت و لذا لم یظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر علیک

۱- ص ۱۹۹.

۲- ج ۱، ص ۵۸۱.

۳- جزء سوم، صص ۱۳- ۱۶.

۴- متن دعائی است مخصوص ماه رجب، که جناب «حسین بن روح» نائب سوم امام حجه بن الحسن عسکری علیه السلام، از ناحیه امام ضبط و نقل کرده است. مراجعه شود به «وقایع الایام» مرحوم حاج شیخ عباس قمی، باب یازدهم، و کتاب: «مفاتیح الجنان».

وسمعت قوله فی کثیر من الاوقات. وایّاک و اسم العامریه إنّنی أخاف علیها من فم المتکلم. اما سمعت قوله فی حق من یجتبی بعده بتلک الأشعار فی کثیر من الاوقات:

یا صغیر السنّ یارطب البدن یا قریب العهد من شرب اللّبن» (۱)

با چنین تصریحی به بابیت سیّد کاظم رشتی و تمسک سید به شعر فوق از اشعار حلاج:

که علی محمد شیرازی آن را ملاک دعوی بابیت سید کاظم می داند و بواسطه تمثل به آن، بابیت خود را اراده کرده است. مع ذلک کتب بابیان، مراد سید کاظم را از ذکر اشعار مذکور، علی محمد شیرازی تلقی کرده اند که بنا به آنچه گذشت خلاف صریح، گفته علی محمد شیرازی است. خاصه آنکه حلاج این اشعار را خطاب به حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام در شرائطی از زمان اظهار داشته که حضرت بیش از ۵ سال از عمرش نگذشته بود. در حالیکه علی محمد شیرازی در آن ایام ۲۴ ساله بوده و این سن با تمثل به شعر حلاج چه نسبت و سازشی دارد که «میرزا جانی کاشانی» می نویسد: «در بعضی از اشعار به سن آن سید عالم (اشاره) نموده اند که یا صغیر السن ...» (۲)

بدین روال، و آنچه که مسلم است، علی محمد شیرازی از سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ ه. ق، ادّعای بابیت امام زمان حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام را داشته است.

وی پس از اظهار دعوی بابیت به «ملاحسین بشرویه ئی» به زعم بهائیان (۳) و به تصریح «نبیل زرندی»: آهنگ سفر حج نمود، و به حروف حی که همگی از شاگردان سید کاظم رشتی و بابیت او را گردن نهاده بودند، دستور داد که در غیاب وی، در نقاط گوناگون پراکنده شوند و در همه جا بدون بردن نام و نشان بگویند که باب موعود با برهان متین

۱- «نقطه الکاف»، ص ۱۰۳.

۲- «نقطه الکاف»، ص ۱۰۳.

۳- چنانچه در مباحث آتی ملاحظه خواهید فرمود، رفتن علی محمد شیرازی به مکه و حجاز، مورد تردیدو به هر حال غیر قابل اثبات است از این جهت «به زعم» تعبیر شده است.

نکته قابل توجه این است که کتب تاریخ بهائیان ثبت کرده اند: علی محمد شیرازی در «مسجد الحرام» با «میرزا محیط کرمانی»، که او نیز از شیخیه و هوای دعوی را در سر می پرورانده، روبرو گشته و رساله «بین الحرمین» را در پاسخ پرسش های «میرزا محیط کرمانی» مبنی بر اثبات مقام بابیت خود و رفع شبهات میرزا محیط نگاشته است که با توجه به بررسی و مطالعه نسخه خطی مندرجات آن رساله و یا مندرج در کتاب «محاضرات» اشراق خاوری بهائی و «آئین باب» علی محمد فرهوش بابی، بخوبی معلوم می شود که صریحاً و به نحوی بسیار روشن و واضح، علی محمد شیرازی در این رساله که ویژگی فکری و دعاوی وی را در سفر حج! و یا هر جای دیگر در سال ۱۲۶۰- ۱۲۶۱ ه ق، نشان می دهد چیزی جز اثبات و مدح و اظهار ارادت به وجود حضرت قائم حجه بن الحسن عسکری علیه السلام، و دعوی بابیت خود چیز دیگری در بر نداشته است.

پس از سفر حج، در سال ۱۲۶۱ ه ق، علی محمد شیرازی وارد «بوشهر» و از آنجا ضمن نامه ای که به «ملاصادق خراسانی» که او نیز یکی مریدانش بشمار می رفت، خاطر نشان نمود که در اذان نماز جمعه، پس از ذکر شهادت ها، چنین بگوید: «اشهد أن علیا قبل نبیل باب بقیه اللّه» (۱)

۱- همچنین ملا۔ صادق را مأمور کرد که کتاب «تفسیر سوره یوسف» را در روی منبر بدین ترتیب بخواند که: «یا ایها الرجل صلّ فی المسجد الذی نزل الایات من ربک فیه و ادرس بآیاتنا فیه بالعدل لتکونن من الفائزین. قل امحوا کلّ الکتب وادرسوا بین الناس بآیاتنا و اکتبوا ما نزل من یدی بالمداد الذهب لتکونن من المتقین.» «ملا صادق چنین کرد و بر اثر شورش و غوغائی که از این هرزه درائی و گستاخی برخاست او را گرفته تازیانه اش زدند و ریشش را سوزاندند و با قدوس ملا محمد علی بار فروشی و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را مهار در بینی کرده و رویشان را سیاه نموده در کوچه گرداندند و سپس آنان را از شهر بیرون کردند. در سعدیه شیراز ایشان با سید باب که از حج برگشته بود ملاقات کردند. ملا صادق و قدوس از آنجا به قصد تبلیغ حاجی محمد کریم خان به کرمان رفتند» در «تاریخ نوجهانگیر میرزا» می نویسد: «از جناب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی میرزا محمد جعفر تویسرکانی مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش نگین ایشان این بود که «لااله الا اللّه علی محمد نائب اللّه» ص ۲۹۷ مراجعه شود به کتاب: «فتنه باب»، قسمت توضیحات آقای عبدالحسین نوائی ص ۲۳۳».

ملّا صادق در اذان نماز جمعه شیراز، به چنین کاری مبادرت می ورزد و از این روی، به اعتراض و خشم مسلمانان دامن زد.

حکومت شیراز در آن ایام، با «نظام الدوله حسین خان آجودان باشی» بود.

ملا صادق، توسط حاکم شیراز دستگیر شد. تا هیاهوی اعتراض آمیز مردم شیراز فروکش کند. ولی ملا صادق در بازجوئی که از او بعمل آمد گناه عمل انجام شده را به گردن علی محمد شیرازی انداخت و خود از این مخمصه نجات یافت.

«نظام الدوله» علی محمد شیرازی را از بوشهر به شیراز احضار کرد.

پ) انکار بابیت

«نبیل زرندی» در ذکر وقایع حیات علی محمد شیرازی تأیید و تصریح کرده است که او پس از آنکه به دستور نظام الدوله، از بوشهر به شیراز آمد، در مجلسی با حضور «امام جمعه» و حاکم شیراز، مورد بازخواست و بازجوئی قرار گرفت.

در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» (۱) چنین عنوان شده است که در آغاز مجلس میان نظام الدوله و علی محمد شیرازی گفتگوی تندی رخ داد. (۲) و تصریح می کند که

۱- ص ۱۳۸.

۲- مرحوم «اعتضاد السلطنه» در خصوص مذاکرات نظام الدوله و علی محمد شیرازی می نویسد: «نظام الدوله روزی مجلسی ترتیب داد و امر به احضار باب نمود. پس با او از در مهربانی و رأفت در آمده و گفت بر من روشن شد که سخن تو صدق است و طریقت تو پسندیده و در خواب دیدم که تو بر من وارد شدی و سرانگشت به پای من مالیدی و مرا بیدار کردی و گفتی: «ای حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده ام و از این جاست که فرستادگان ترا هلاک نساختم، بر خیز و طریق حق گیر.» میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت و گفت: تو به خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که به بالین تو آمدم و چنان کردم. حسین خان در نهایت خضوع دست او را بوسه زد و گفت: جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که اکنون در شیراز در اطاعت من است به حکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو جنگ نمایم. باب در جواب گفت: چون با من از در مطاوعت و متابعت بیرون شدی و جهان را مسخر کردم سلطنت دنیا را به تو خواهم داد. حسین خان گفت: من سلطنت نمی خواهم، همه آروزی من آن است که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی جاودان بدست آورم. بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از دهشت و انقلاب آسوده داشت، مجلس دیگر بیاراست و علمای بلد را جمع کرد. باب را گفت: حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد. آنگاه که علما طریق تو گیرند کار عامه سهل باشد. پس میرزا علی محمد با دل قوی به مجلس علما در آمد و سید یحیی که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت. چون آغاز سخن کردند، بی ترس و بیم، باب سربرداشت و گفت: چگونه شما از اطاعت من بیرون می روید و متابعت مرا فرض نمی شمارید؟ از آن پیغمبر که شریعت آن دارید، در میان شما جز قرآن معجزه ای باقی نمانده و اینک قرآن من فصیح تر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست. بی آنکه تیغ ها انگیخته گردد و خون شما، ریخته شود حفظ جان و مال خود را

واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید. چون سخن بدین جا رسید، علمای مجلس به همان قراری که با حسین خان گذاشته بودند، با او جوابی نگفتند. حسین خان گفت: خوب گفتی، بهتر آن است که مذهب خود را بنویسی تا هر کس خواهد بدان بنگرد و بگرود. پس قلم بگرفت و سطری چند بنوشت. علمای مجلس عبارت او را از قانون عربیت بیرون یافتند. حسین خان گفت: با این که هنوز لفظی چند را نتوانی تلفیق کرد، این چه ترهات است که خود را بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فضیلت دهی و ترهات خود را بر کلمات خدای تعالی تفضیل نهی و حکم داد تا او را چوب زیاد زدند. زبان به توبه و انابه گشود فریاد برآورد و بر خود دشنامی چند داد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد. آنگاه حکم داد تا صورت او را سیاه کردند و به مسجدی که شیخ ابوتراب به جماعت نماز می گذاشت بردند تا دست و پای او را بوسید. مراجعه شود به کتاب «فتنه باب» ص ۱۵.

حسین خان: «به یکی از فراشّان امر کرد سیلی سختی به صورت حضرت باب بزنند. این سیلی به قدری شدید بودکه عمامه هیکل مبارك بر زمین افتاد. «شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز» که در مجلس حاضر بود حسین خان را به این گونه رفتار سرزنش نمود و فرمان داد عمامه را بر سر باب گذاشتند.»

«امام جمعه شیراز»، پس از آنکه به میانجیگری برخاست و رفع عصبانیت ها نمود، از علی محمد شیرازی درباره ادعای بابیت پرسش کرد.

«نبیل زرندی» می نویسد: علی محمد شیرازی در پاسخ سؤال امام جمعه شیراز گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم. امام جمعه گفت: کافی است». (۱) و قرار گذارده شد، روز بعد، علی محمد شیرازی در «مسجد وکیل». و در حضور مردم شیراز، عقیده خود را در مورد دعوائی که به او نسبت می دهند،

۱- «تخلیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۱۳۸.

علناً به اطلاع مردم برساند. (۱)

«نبیل زرندی» تصریح می کند که: روز جمعه، علی محمد شیرازی بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند».

«لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند.»

«لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم.»

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند.»

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند.»

«لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه بداند.» (۲)

علی محمد شیرازی در ابلاغیه ای (معروف به دعای «الف») که پس از جریان «مسجد وکیل» در سال ۱۲۶۱ ه ق، نگاشت و منتشر ساخت، و بعدها «فاضل مازندرانی» متن آن را در کتاب: «اسرار الآثار» ضمن تصریح به اینکه: «این ابلاغیه از آثار علی محمد شیرازی در مقابل اعتراض و افترای معاندین نشر داده اند». (۳) ثبت کرد که در تأیید مجدد «لعنت کردن» علی محمد شیرازی در قبال امر بابیت سندی است که در آن مناقشه نیست:

«بسم اللّٰه الرّحمن الرحیم الحمد للّه خلق السموات و الارض بأمره ... أللهم انّی أشهدك الان ... و بانك لتعلم أنک قد خلقت الکل بمشیّتک و هی أوّل کلمهٍ آمنت بک ... أللّهم ثبّت فؤادی فی حبّک فانی ما ادّعیت فی شأن إلّاطاعتک ولا أرجو أحدا سواک ... ولا اعتقد فی شأن إلّابما نزلت فی القرآن علی حبیبک محمد رسول اللّٰه وخاتم النبیین من ولایه أئمه العدل وأتباعهم والاقتداء بآثار هم والبرائه من أعدائهم و الّذین یشکون فی فضلهم وانّک لتعلم یا الهی بانّ لأولیائک

۱- مرحوم رضا قلیخان هدایت در این مورد می نویسد: «روی او را علی محمد شیرازی سیاه کرده و به مسجد وکیل بردند واو اظهار توبه و انابه کرد و برخود لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ ابوتراب امام جماعت را بوسیده و استغفار کرد.» روضه الصفا- ناصری ج ۱۰، ص ۳۱۱

۲- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۱۴۱.

۳- «اسرار الاثار خصوصی»، ج ۱، ص ۱۷۹.

فی کلّ شأن کانوا حفاظاً لدینهم و أوعیه لحکمهم عبادک الذین فرضت طاعتهم و محبّتهم ... وانّک قد تفضّلت علیّ ... من حقائق العلوم ما کان شأنک عند العطاء و الإجابه للمؤمنین بشأن الآیات و الدعوات ... بل انّ کل حقّ ینزل من عندک انّک تطلق علیه کلمه الوحی بما نزلت فی القرآن حیث قلت و قولک الحق و أوحینا موسی و من معه أجمعین و مثل ما أوحیت الی امّ موسی ثم إلی النحل ... و ما أنا ادّعیت کلمه الوحی ... و قالوا انّه أدّعی الولایه و اختیها قتلهم اللّه بما افتروا ما ادّعیت ولا نطقت إلّاالعبودیه ... الذین یعتقدون فی الائمه دون العبودیه و ینسبون الی شیعتهم دون ذلک فجزائهم کان نار جهنم. انّ بعض الناس قد افتروا علی کلمه البابیه المنصوصه و ادّعوا الرؤیه لنفسی لعنهم اللّه بما افتروا ماکان لبقیه اللّه صاحب الزمان بعد الأبواب الأربعه باب منصوص و لانائب مخصوص و من ادّعی الرؤیه بدون بینه فرض علی الکلّ بان یکذّبوه و یقتلوه ألّلهم انّی اشهدک بانّی ما ادّعیت رؤیه حجتک الحق ولا ـ بابیه نفسه بنصّ من قبل وانّی لو نسبت إلی نفسی کلمه البابیه ماقصدت إلّاذکر کلمه الخیر، حیث قد قرئت فی حدیث أئمه العدل بانّ المؤمن لایوصف ... و أشهد أنّه قد اتبع وحیک وبلّغ رسالاتک وعرج بجسمه إلی السماء وجاهد فی سبیل محبتک حتی فاز بوجهک وأشهد أنّ حلاله إلی یوم القیامه، ولم ینسخ شریعته ولم یبدّل منهاجه، و من زاد حرفا أو نقص شیئاً من شریعته فیخرج فی الحین من طاعتک، و أنّ الوحی بمثل ما نزل علیه قد انقطع من بعده من عندک و إنّ کتابه مهیمن علی کلّ الکتب ... و حجتک الحیّ الّذی وجوده یبقی کلّ الخلق ویذکره بذکره کلّ الموجودات أن تحفظ غیبته و تقرب أیّامه .. قالوا بأنّه ادّعی الربوبیه و أعتقد بأنّ علیّاً عبدک و وصیّ نبیّک کان خالق الأشیاء و رازقهم، و أنکر معراج الجسمانی و حشر الجسد. إنی فسبحانک سبحانک إنّی بری ء من الذین یعتقدون بتلک الاحکام الباطله و إن ذکر کلمه اخری ارادما ذکر الصّادق حجتک فی دعائه حیث قال وقوله الحق و عرج روحه الی السماء و اشهد أنّ الیوم کان حجتک محمد بن الحسن صلواتک علیه و علی من اتّبعه .. و أشهد أنّ بعد الابواب اربعه لیس له باب قد ورد فی الحدیث. وأنّ له

فی أیام غیبته علماء مستحفظین .. و أشهد أنّ طاعتهم فرض وموذتهم عدل و من أنکر أحداً منهم فقد کفر و کان من الخاسرین». (۱)

عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح» کوشش کرده است، به نحوی اعترافات مذکور علی محمد شیرازی را در ابلاغیه الف، مبنی بر انکار بابیت، قلب کند. و در هاله ای از آن وارونه مطلب، توجیهی مغشوش القا کند.

در صفحه (۳) کتاب مذکور می نویسد: «آغاز گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده غیبت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ به اراده او متحرکم و به حبل والا-یش متمسک و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهایی به آن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استعداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارت است:

یا بقیه اللّه قد فدیت بکلّی لک ورضیت السبّ فی سبیلک و ما تمنیت إلا القتل فی محبتک و کفی باللّه العلیّ معتصماً قدیما.»

و در صفحه (۷) از کتاب مذکور درباره انکار بابیت در مسجد وکیل شیراز می نویسد: «روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند. بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکونت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچه گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتاب و صحائف خویش مضمر.»

بر این اساس، علی محمد شیرازی از مدینه دیگری که به عقیده عباس افندی و بهائیان میرزا حسینعلی بهاء، مدعی موعود و ظهور بعد از علی محمد شیرازی می باشد مقام بابیت داشته نه از حضرت حجه بن الحسن عسکری!

۱- «اسرار الاثار خصوصی»، ج ۱، ص ۱۷۹.

در حالی که تفصیل واضحات، و اظهر من الشمس است که علی محمد شیرازی در تفسیر سوره یوسف، تفسیر سوره بقره، تفسیر سوره کوثر، رساله بین الحرمین، و ابلاغیه الف، خطابش به امام قائم حضرت محمد بن الحسن عسکری علیه السلام یازدهمین فرزند علی بن أبی طالب علیه السلام است. و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الاثار» در مورد خصوصیت مشترک آثار اولیه علی محمد شیرازی صریحاً و کاملًا بر خلاف لفظ و قلم عباس افندی می نویسد: «بقیه اللّه» از القاب امام دوازدهم اثنی عشریه قرار گرفت و در آثار اولیه نقطه البیان آمده مکرر ذکر یافت قوله: «إنّنی أنا عبد من بقیه اللّه الخ».

و در صحیفه بین الحرمین است قوله: «أن اسمعوا حکم بقیه اللّه الخ» و در صحیفه مخزونه است قوله: «ولقد اخرجها بقیه اللّه صاحب الزمان علیه السلام ای بابه الذکر». (۱)

و در صفحه (۷۰) کتاب مذکور، «فاضل مازندرانی»، پس از ذکر اقوال مختلفه باب در آثار اولیه، جزماً نتیجه می گیرد که: «مراد از بقیه اللّه در آثار اولیه نقطه البیان همان مقام امامت و مهدویت موعوده منتظره سریه بود که در ایام بابیت او را موافقت و تأیید می نمود».

از این روی فاضل مازندرانی، مبلّغ مشهور بهائیان، بر خلاف عباس افندی، که با چنان تعبیرات وارونه، سعی در رفع تناقض دعوت و انکار بابیت کرده، «تقیه» را کلید چنین بن بستی در عقاید علی محمد شیرازی در نظر آورده و با تأیید و قبول اینکه آثار اولیه باب تماماً در مورد دعوی بابیت از جانب حضرت محمد بن الحسن عسکری است، پس از ذکر متن «ابلاغیه الف» می نویسد: «در این ابلاغیه که در سال دوم اظهار امر و بحبوحه تقیه و ایام اکتفا به اظهار مقام علم، محض فرو نشاندن مقاومت و معاندت ملاها صادر فرمودند». (۲)

چنین تعبیری از اظهار و انکار بابیت، نه تنها خلاف نظریه عباس افندی است، بلکه تمسک به تقیه را در غیر محل آن و بر خلاف نصوص کتاب «ایقان» حسینعلی میرزا مبنی بر «استقامت در امر» به کار برده است.

۱- «اسرار الاثار»، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲- همان، ص ۱۸۲.

حسینعلی میرزا در اثبات حقانیت دعاوی علی محمد شیرازی، به دلیل استقامت اشاره کرده و می نویسد: «و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند ...» (۱)

و در خصوص «تقیه»، به اجمال به ذکر این بیان علی محمد شیرازی، اکتفا می کنیم که: «واحذر من التقیه و راقب فی التقیه الاتری لنفسک خوفاً ولو کنت فی تلک الارض ...» (۲)

بهر حال آنچه که مسلم است، دعوی بابیت علی محمد شیرازی، و سپس انکار دعوی است. با این همه وی در برخورد با جامعه مسلمانان، به انکار بابیت و هر نوع ادعائی و جهت حفظ مریدان خود به ترویج دعوی بابیت مبادرت ورزید. (۳) و از این جهت، آثار و شیوه های رفتاری او، باب هر نوع سوء ظنی را در تحلیل نهائی شخصیت و آثار وی گشود.

با چنین زمینه ای و در حالی که زیر نظر حاکم فارس مورد مراقبت قرار داشت بنا به تأیید «آواره» در کتاب: «کواکب الدریه» و عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح، به درخواست سید یحیی دارابی تفسیر بر سوره کوثر نگاشت، که چنانچه متذکر شدیم از یک سوی به اثبات امامت و حیات و غیبت و طول عمر حضرت حجه بن الحسن عسکری علیه السلام پرداخته و از سوی دیگر به نیابت و بابیت غیر منصوصه خود، قلم فرسائی ها نموده است. تا اینکه بنا به تصریح آواره به نقل از نامه ای که علی محمد شیرازی به میرزا آقاسی نگاشته است: «در نیمه دوم سال ۱۲۶۲ ه ق ترسان و گریزان عازم اصفهان گردید و بین راه نامه ای به معتمد الدوله منوچهر خان گرجی (۴) حاکم اصفهان نگاشت و از او

۱- «ایقان»، ص ۱۷۹، مسئله استقامت را در قسمت ۵/ ب از فصل پنجم به تفصیل مورد بررسی قرار داده ایم.

۲- «اسرار الاثار» ج ۳، ص ۱۶۹

۳- «کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۵۲

۴- همان، ج ۱، ص ۱۰۴

خواست تا برایش منزلی مهیا کند». (۱)

ولی به گفته مرحوم میرزا قلیخان هدایت در کتاب: «روضه الصفا» و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب فتنه باب: «معتمد الدوله منوچهر خان گرجی که در آن وقت حکومت اصفهان داشت، گمان کرد که شاید میرزا علی محمد یکی از بزرگان دین باشد ... خواست او را ببیند. چند نفر سوار فرستاد که اگر توانند او را از بند رها کنند و پنهانی به اصفهان رسانند. وقتی سوارهای معتمد الدوله به فارس رسیدند که در آن بلاد ناخوشی و با، شدت داشت و مردم آشفته خاطر بودند بی زحمت باب را برداشتند و به اصفهان آوردند». (۲)

معتمد الدوله به گفته میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطه الکاف»: «به مقتضای حکمت به امام جمعه اصفهان پیغام نمود، که مدعی باب امام علیه السلام تشریف آورده، آدم بفرست به خدمت ایشان و وعده بخواهید تا به منزل شما تشریف فرما شوند. سرکار امام نیز چنان نمود». (۳)

معتمد الدوله به تأیید شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» ارمنی نژاد و نامسلمان بود (۴) و به گفته عباس افندی از علی محمد شیرازی سؤال از نبوت خاصه نمود (۵) و علی محمد «جوابی در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم شد» که به تصریح شوقی افندی پس از نگارش آن تحت تأثیر واقع شده به دیانت اسلام گرویده. (۶) و به روایت نبیل زرندی: به صدای بلند اعتراف نمود که تا آن زمان به دین اسلام ایمان قلبی نداشته است». (۷)

۱- شرح حال معتمد الدوله، منوچهر خان گرجی ... مراجعه شود به کتاب: دوم، فصل دوم.

۲- فتنه باب، ص ۱۷

۳- نقطه الکاف، ص ۱۱۶

۴- ج ۱، ص ۱۱۰

۵- کتاب مقاله شخصی سیاح، ص ۱۴

۶- قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۰

۷- تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۱۹۳

عباس افندی می نویسد: «معتمد امر فرمود که جمیع علماء جمع شوند و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً بـدون تحریف به وسـاطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و آن چه امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود». (۱)

ولی مؤلفان بابی و بهائی چنین وانمود کرده اند که: «علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند ...». (۲) و به گفته آواره: «عـدم پـذیرفتن علمـاء بـدین خـاطر بود که: در صورت غلبه جـامعه دیانت را از مجاب ساختن جوانی عامی فخری نیست و در صورت مجاب شدن وهنی بزرگ روی خواهد داد. (۳)»

با این همه در مجلس معتمـد الـدوله، امام جمعه و آقا محمـد مهـدی فرزند مرحوم حاجی ابراهیم کلباسـی و میرزا حسن فرزند مرحوم ملا علی نوری شرکت کردند.

معتمد الدوله می خواست با تشـکیل مجلسـی و با شرکت اکثر علمای متشخص اصفهان، گفتگوئی را میان علی محمد شیرازی و علمـای اعلام به راه انـدازد و از این طریق موقعیت علی محمـد شـیرازی را به نحوی تثبیت و در صورت امکان فضل و کمال علی محمـد را به مهر علمـای اصـفهان ممهور سـاخته و به تصـریح عباس افنـدی: «به طهران ارسال شود.» ولی با عـدم شـرکت جماعت علما این کار میسر نشد و فتنه ای را که می رفت به دست علی محمد شـیرازی و قدرت سیاسی و نظامی معتمد الدوله که مسلم حسن نظر خاص وی به علی محمد شیرازی و ظن نظر او به اسلام و علمای اصفهان معلوم همگان شده بود و به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه «معتمد الدوله با او متحد بود، تخریب حال او نمی نمود.» (۴) برپا نگردید و به این دید اگر جمله عباس افندی را از نظر بگذرانیم البته بیان صحیحی خواهد بود که: «علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند.» (۵)

با وجود این شرکت سه مجتهد و حکیم مذکور، حداقل مجالی بود برای دستیابی به

۱- مقاله شخصی سیاح، ص ۱۴

۲- همان، ص ۱۴

۳- کواکب الدریه، ج ۱، ص ۷۳

۴- فتنه باب، ص ۲۰

۵- مقاله شخصی سیاح، ص ۱۴

موقعیتی کم. ولی سرآغاز دستیابی به موقعیت های بیشتر.

میرزا جانی کاشانی می نویسد: «آقا محمد مهدی بن مرحوم حاجی کلباسی و میرزا حسن بن مرحوم ملا علی نوری حضور داشتند. هر یک مسئله ای سؤال نمودند در علم توحید و حکمت ... جواب شافی و کافی دادند. (۱) در حالی که عباس افندی تصریح نمی کند که علی محمد شیرازی در برابر پاسخ های دو حکیم مذکور، جواب شافی و کافی داده اند. آنچه که ایشان در کتاب مقاله شخصی سیاح آورده اند این است که: «مجلس به سؤال بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال ملاصدرا منتهی شد و چون نتیجه ای از این مجلس به جهه حاکم حاصل نشد ... (۲)» بر این اساس اگر جواب سؤالات کافی و شافی بود، مجلس بی نتیجه نمی ماند.

اتفاقاً آواره تصریح کرده است که مناظره آقا محمد مهدی کلباسی و آقا میرزا حسن نوری من غیر رسم بود. (۳) و آنچه که در این مذاکره من غیر رسم مطرح شده است به نقل از «اعتضاد السلطنه» وقایع نگار ایام ناصری، چنین بوده است:

«باب به مجلس در آمده اول مرتبه آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت که؛ آن مردم که طریق شریعت سپرند، بیرون از دو فرقه نباشند، یا مسائل شرعیه خویش را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه، مقلد مجتهدی باشند.»

باب در جواب گفت: «که من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس باظنّ خویش عمل کند حرام دانم.»

«آقا محمد مهدی گفت: امروز باب علم مسدود است و حجت خدای غائب باشد.

بی آنکه امام وقت حاضر شود و مسائل حقه را از زبان وی بشنوی چگونه به مطلبی به گروی و به راستی عمل نمائی؟ با من بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی؟»

«باب در جواب گفت: «تو متعلم و کودک ابجد خوانی. مرا مقام ذکر و فؤاد است.

۱- نقطه الکاف، ص ۱۱۷

۲- مقاله شخصی سیاح، ص ۱۵

۳- کواکب الدریه، ج ۱، ص ۷۳

ترا نرسد که با من محاجه نمائی.»

«چون مناقشه ایشان به این جا رسید، آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکمت خاصه در مؤلفات ملا صدرا مسلط بود به سخن درآمده به وی گفت:

«بدین سخن که گفتی تأمل کن. ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا رسد به تمام اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب نماند و هیچ نباشد که نداند. آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته ای و احاطت وجود شما بر اشیاء چنین است؟ میرزا علی محمد بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت: چنین است، می خواهی بپرس.»

«میرزا حسن گفت: از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی الارض است. بگوی تا بدانیم که زمین چگونه در نوردد. مثلًا حضرت جواد علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت. مسافتی که از طوس تا مدینه بود به کجا شد؟ آیا زمین میان این دو شهر فرو رفت یا مدینه به طوس متصل گردید؟ چون امام علیه السلام به طوس رفت دیگر باره زمین بر آمد و این نتواند بود. چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد، پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز ممکن نخواهد شد. چه بسیار شهرها باید محو شود و مدینه به طوس منتقل شود و حال آنکه هیچ قطعه ای از زمین دگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرد

و اگر گوئی: امام طیران نموده و از مدینه تا طوس با جسم بشری رفت. این نیز با براهین محکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک شب و یک حین در چهل خانه مهمان شد؟ اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود نپذیرم. زیرا که خدای و رسول دروغ نگویند. علی علیه السلام شعبده نکند. و اگر به راستی او بود چگونه بود؟ و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطی ء سیر دارد. اول آنکه از برای آسمان دو سیر چگونه تواند بود؟ دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه معاصر بودند. پس باید آسمان را بطی ء سیر و سرعت سیر در یک زمان باشد. این سر را نیز مکشوف دار.

باب در جواب گفت: اگر خواهی این مشکلات را شفاهاً بگویم و اگر نه بنویسم.

میرزا حسن گفت: مختار هستید. باب قلم و کاغذ برداشت به نوشتن مشغول شد. در آن هنگام شام حاضر کردند. او سطری چند بنگاشت، میرزا حسن برداشته و نگاه کرد و گفت: گویا خطبه ای عنوان کرده ای و حمدی و وردی آورده ای و مناجات به درگاه قاضی الحاجات نموده ای و به مطلب، خود را هیچ آشنا نکرده ای. سخن در اینجا ناتمام مانده هر یک از دایره جمع به جایی رفتند.» (۱)

انجام چنین مذاکره و مهمانی را هم از زبان عباس افندی خواندیم و دانستیم که:

«نتیجه ای از این مجلس به جهه حاکم حاصل نشد. حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام را مجری نگشت». (۲)

علمای اصفهان، از حمایت روزافزون معتمدالدوله و اعمال ونیات وی که می خواست به وسیله علی محمد شیرازی یک سری اقدامات ضد شیعی و ضد علمای اصفهان به راه اندازد. و در این راه علی محمد شیرازی از هر نوع همکاری دریغ نداشت، نامه ای به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت نگاشته خواستار رفع توطئه ای شدند که زیر پوشش اسلام، گاهی بابیت، زمانی توبه و انکار دعوی بابیت در حال نضج گرفتن بود.

حاجی میرزا آقاسی با توجه به کسب اطلاعات مربوط به مریدان علی محمد شیرازی در دیگر مناطق و عقایدی که از جانب آنان منتشر شده و بررسی آثار علی محمد شیرازی در ۱۱ محرم ۱۲۶۲ ه ق نامه ای در پاسخ اعتراض علمای اصفهان نگاشت و در آن چنین خاطر نشان ساخت:

«خدمت علمای اعلام و فضلای ذوی العزّ و الإحترام مصدع می شود که در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضالّ مضلّ

۱- فتنه باب، ص ۱۸.

۲- مقاله شخصی سیاح، ص ۱۵ در همین ایام ملا محمد هراتی که از مریدان باب بود، رساله فروغ عدلیه علی محمد شیرازی را از عربی به فارسی ترجمه می کرد و این به اجازه علی محمد شیرازی بود. ولی کار خود را به انجام نرسانیده خوف شدید بر او مستولی گشت و از علی محمد شیرازی کناره گرفت، زیرا احساس کرد که علی محمد شیرازی کاملًا بر خلاف اسلام طی طریق می کند. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۱۹۲.

است، بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانه جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی، در مقابل با آنکه آیه شریفه: فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصر محال است. کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال آنکه لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَـذَا الْقُرْآنِ لَايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (۱)

چه رسد به قرآن آن نادان که بجای کهیعص مثلًا کاف، ها، جیم، دال، نوشته و بدین نمط، مزخرفات و اباطیل ترتیب داده، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این «طایفه شیخی» را مداومت به چرس و بنگ است، جمیع گفته ها و کرده های او از روی نشأه حشیش است که آن بد کیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبّد باشد. اما کسانی که به او گرویده اند و متابعت کرده اند مقصرند، شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد.» (۲)

معتمد الدوله، علی محمد شیرازی را: «با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان به خارج فرستاد و چون به مورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع به اصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مأمن و مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان معتمد نفسی از باب مطلع نبودند.» (۳)

پس از چند ماه، معتمد الدوله درگذشت و گرگین خان برادرزاده وی حاکم اصفهان شد و جریان عدم اجرای دستور مرکز بوسیله معتمد الدوله را به اطلاع میرزا آقاسی رسانده حاضر نشد علی محمد شیرازی را در اصفهان نگه دارد.

۱- اسراء: ۸۸.

۲- این نامه از کتاب «امیر کبیر و ایران» آورده شده و از تاریخ آن پیداست که پیش از مرگ معتمد الدوله که در ربیع الاولی آن سال درگذشت بوده. می توان پنداشت که نامه رسیده ولی معتمد الدوله از فرستادن باب خودداری کرده تا پس از مرگ او برادرزاده اش فرستاد. بهائیگری، نوشته احمد کسروی.

۳- مقاله شخصی سیاح، ص ۱۶.

از این رو گرگین خان علی محمد شیرازی را به دست مأمورین دولتی داد و باب در معیت سربازان شاهسون به ریاست بابابیک بیات ماکوئی از راه کاشان به طرف تهران گسیل شد. در کاشان حاجی میرزا جانی مؤلف کتاب معروف «نقطه الکاف» (به زعم ادوارد براون!) با دادن صد تومان رشوه باب را شب به خانه مهمان کرد. فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه کُلَین آمدند. از آنجا سید اجازه ورود به طهران خواست ولی محمد شاه به دستور حاجی اجازه نداد و به باب نامه ای نوشت که مختصراً این است:

«چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است و ملاقات بطور شایسته ممکن نه، شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست.»

محمد بیک چا پارچی که مأمور بردن باب به ماکو بود دستور داشت که او را از خارج شهرها به ماکو برساند. او هم به همین جهت نگذاشت که باب از داخل قزوین و زنجان عبور کند. بالاخره باب را به ماکو رساند و در همین ماکو یا به قول سید باب «ارض باسط» است که بیان فارسی و عربی نوشته شده. از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ باب درماکو بود. ولی چون مریدان او کتباً یا شخصاً با او مراوده داشتند، وی را به قلعه «چهریق» که باب آن را به تطبیق عددی ابجدی «جبل شدید» نامیده بردند. از این تاریخ تا هنگام قتل شعبان ۱۲۶۶ وی در چهریق محبوس بود. (مگر حین محاکمه در تبریز) و تنها کسی که همیشه با او بود آقا سید حسین یزدی کاتب بود. (۱)

فصل سوم: قائمیت زمینه من یظهره اللّهی

الف) شناخت قائم

۱- فتنه باب، ص ۲۳۸، توضیحات آقای عبدالحسین نوائی.

در جوامع حدیث شیعه و معارف منقول و معقول تشیع، عقیده به ختم امامت، با یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام یکی از اصول مسلم و از ضروریات ایمان به امامت اصل پنجم از اصول دیانت است.

ثقه الاسلام کلینی در کتاب: «الاصول من الکافی» شیخ صدوق در کتاب: «إکمال الدین، علل الشرایع، معانی الأخبار، خصال، أمالی، عیون اخبار الرضا»، شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی، در کتابهای: «الغیبه، مختصر مصباح و مصباح المتهّجد، أمالی»، سید بن طاووس، در کتابهای: «اقبال، طرائف، فرج المهموم فی معرفه الحلال و الحرام من النجوم، ربیع الألباب، مصباح الزائر، کشف الیقین»، شیخ طبرسی در کتابهای:

«احتجاج، مجمع البیان، اعلام الوری»، محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب: «الغیبه»، شیخ مفید در کتاب: «اختصاص» و «الإرشاد»، بهاء الدین اربلی موصلی در کتاب: «کشف الغمه». شهید اول در کتاب: «دروس»، شلمغانی در کتاب: «الغیبه» ابن قولویه در کتاب:

«کامل الزیاره»، محمد بن حسن صفار در کتاب: «بصائر الدرجات» قطب الدین راوندی در کتاب: «خرایج» سید علی بن عبدالحمید در کتاب: «الأنوار المضیئه» از طریق ذکر احادیث و شرح و بررسی آنها صریح و روشن، آشکار می سازند که در عقیده مذهب شیعه امامیه، امام دوازدهم: نامش: محمد علیه السلام، کنیه اش: ابوالقاسم و مادرش: نرجس

خاتون، پدرش امام حسن عسکری (۸ ربیع الثانی ۲۳۲- ۸ ربیع الاول ۲۶۰ ه ق) متولد (۱۵ شعبان سال ۲۵۵ ه ق) نوه امام هادی (۱۵ ذی حجه ۲۱۲- ۳ رجب ۲۵۴ ه ق) سومین فرزند امام محمد تقی الجواد (۱۰ رجب ۱۹۵- آخر ذی القعده ۲۲۰ ه ق) چهارمین فرزند امام علی بن موسی الرضا (۱۱ ذی القعده ۱۴۸- آخر صفر ۲۰۳ ه ق) پنجمین فرزند امام موسی الکاظم (۷ صفر ۱۲۸- ۲۵ رجب ۱۸۳ ه ق) ششمین فرزند امام جعفر صادق (۱۷ ربیع الاول ۸۳- ۲۵ شوال ۱۴۸ ه ق) هفتمین فرزند امام محمد باقر (۱ رجب ۵۷- ۷ ذیحجه ۱۱۴ ه. ق) هشتمین فرزند امام علی بن حسین زین العابدین (۵ شعبان ۳۸- ۱۲ محرم ۹۵ ه. ق) نهمین فرزند امام حسین (۳ شعبان ۱۰۴ محرم ۶۱ ه ق) یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله (۱۳ رجب، ۳۰ سال بعد از عام الفیل- ۲۱ رمضان ۴۰ ه ق) که تا سال ۳۳۱ ه ق در غیبت صغری بسر می برده و در این ایام توسط عثمان بن سعید عمروی ابو جعفر محمد بن عثمان- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی- ابوالحسن علی بن محمد سمری. نواب منصوص و خاص وی با شیعیان در ارتباط بوده تا اینکه غیبت کبری وی از سال ۳۳۱ ه ق آغاز گردید و او همچنان پس از غیبت کبری زنده و شیعیان در انتظار ظهور وی بوده تا مجری عدل الهی در زمین گردد.

این است شناخت و معرفت شخصی «قائم آل محمد علیه السلام: «مهدی»، «مهدی موعود»، «صاحب الزمان»، «صاحب الامر»، «خلف الصالح»، «حجت»، «حجه اللّه»، «امام غائب»، «امام منتظر»، «امام اثنی عشر»، «حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام»، در معارف معقول و منقول تشیع و لا غیر. (۱)

چنین شناختی از امام دوازدهم، که مسلم روایات و مراجع اصلی عقیده شیعی است در مواضع متعدد در مورد تأیید و تصدیق علی محمد شیرازی و بعدها دیگر مدعیان ازلیت و بهائیت قرار گرفته است.

مدارکی که چنین اعترافی را بیان می دارد ذیلًا به استحضار می رساند:

۱- بنا به تحقیق آیه اللّه لطف اللّه صافی گلپایگانی در کتاب: منتخب الأثر، در خصوص معرفی امام دوازدهم شیعه به گونه مذکور حدوداً ۱۵۸۲ حدیث صحیح، در جوامع حدیث شیعه موجود است.

۱- علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه (۱) می نویسد: «ثالث معرفت ابواب است و در این مقام فرض است بر مکلف، اقرار به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نماید ...

رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند .. الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجه القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمه الصدیقه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین. و این شموس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بوده اند.»

در صفحه ۳۸ کتاب مذکور، تصریح مجدد می کند که: «دعائی که در باب خامس ذکر می شود، جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل به اصول دین خود نموده کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد.»

در باب خامس، علی محمد شیرازی متن دعای مذکور را که به گفته ایشان جامع جمیع مراتب اعتقاد است چنین می نگارد:

«وأشهد الأوصیاء محمد صلی الله علیه و آله بعده علیّ ثمّ بعد العلیّ الحسن ثم بعد الحسن الحسین ثم بعدالحسین علی ثم بعد علیّ محمد ثم بعد محمد جعفر ثم بعد جعفر موسی ثم بعد موسی علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد علی ثم بعد علی الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر حجتک وبقیّتک ... وأشهد أن قائمهم صلواتک علیه حجّتک امامی الحق.»

۲- در کتاب: «تفسیر سوره یوسف» (۲) و نقل آن در کتاب «رحیق مختوم» (۳) تألیف اشراق خاوری، علی محمد شیرازی صریحاً ادعا کرده است که تفسیر مذکور را از ناحیه حضرت قائم علیه السلام آورده است!:

۱- صص ۲۶- ۲۷.

۲- تفسیر سوره یوسف- احسن القصص، علی محمد شیرازی.

۳- در تشریح: لون قرن، ج ۱، ص ۲۲.

«اللّه قد قدر أن يخرج ذلک الکتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لیکون حجه اللّه من عند الذکر علی العالمین بلیغاً».

۳- در کتاب: «دلائل سبعه» علی محمد شیرازی دعای افتتاح را از حضرت قائم علیه السلام با سر آغازی چنین نقل می کند: و از آن جمله است کلام خود آن حضرت در دعای شبهای ماه مبارک رمضان:

«اللّهُمَ اجْعله الدّاعِیَ إلی کِتابِکَ وَالقائِمَ بِدِینِکَ».

۴- در کتاب تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی به نقل از کتاب اسرار الآثار (۱) فاضل مازندرانی چنین تصریح می کند:

«ولقد قال الحسن أبوالحجه فی تفسیره لهذه الایه ...»

وایضاً در تفسیر مذکور، ذیل آیه وَللَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ (۲)

می نویسد:

«والمغرب القائم محمد بن الحسن صاحب العصر» و ذیل آیه: أُوْلَئِکَ عَلَی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ می نگارد: «والایمان بما انزل اللّه فی ولایه علی و الحسن و الحسین ... و علی و الحسن و محمد الغائب المنتظر».

۵- در کتاب: «تفسیر سوره کوثر» (۳) که آن را به درخواست «یحیی دارابی» نوشته است، علی محمد شیرازی می نویسد:

«فلاشکّ فی وجود امام القائم الغالب المستور ... و أنّ المنکرین من المسلمین ساقطون أقوالهم عن درجه الإعتبار، وأمّا المسلمون الموصول من فرقه الإثنی عشریه فقد ثبت عندهم یوم ولادته.»

و در مطلع ۱۴ از قسمت دوم، تفسیر مذکور حدیثی را از حضرت قائم چنین نقل

۱- ج ۲، ص ۱۱.

۲- بقره: ۱۱۵.

۳- ص ۵۶.

می کند: فی ذکر ما قال بقیه اللّه علیه السلام لعلی بن ابراهیم: «أنا المهدی، أنا قائم الزّمان، أنا الذی أملأها عدلا کما ملأت ظلماً وجوراً.»

و سپس اذعان می دارد که: «واعرف أنّه خَلَفٌ صالح کُنّی بأبی القائم وأنّه القائم بأمراللّه ... ولا احبّ أن أذکر اسمه إلّابما قال الإمام علیه السلام: م ح م د ...»

در مطلع چهارم از قسمت دوم تفسیر مذکور، علی محمد شیرازی حدیثی را از امام حسن بن علی علیه السلام مورد تأیید قرار می دهد که آن حضرت به اعتراض مردم نسبت به انجام قرارداد صلح با معاویه فرمود:

«أما علمتم أنّه مامنّا أحدٌ إلّا و یقع فی عنقه بیعه لطاغیهِ زمانه إلّاالقائم، الّذی یصلّی روح اللّه عیسی بن مریم علیه السلام خلفه، فإنّ اللّه عزّوجلّ یُخفی ولادته، و یغیب شخصه، لئلّایکون لأحدٍ فی عنقه بیعه إذا خرج. ذلک التاسع من ولد أخی الحسین بن سیده الإماء، یطیل اللّه عمره فی غیبته، ثم یظهره بقدرته فی صوره شابّ دون أربعین سنه، ذلک لیعلم أنّ اللّه علی کلّ شی ء قدیر». (۱)

۶- در کتاب: «قسمتی از الواح» (۲)، دستخطی از علی محمد شیرازی عیناً: گراور شده است که مبین نگارش آن در آخرین روزهای سال ۱۲۶۴ ه ق می باشد. در این نوشته علی محمد شیرازی تصریح می کند:

«وأنّ محمداً عبدک ورسولک قد أرسلته الی العالمین بشیراً، وأشهد أنّ علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین و علیاً و محمداً و جعفراً و موسی و علیاً و الحسن و محمداً صلوات اللّه علیهم اولیائک فی کلّ شأن».

۷- جابربن عبداللّه انصاری، در ذکر حدیث لوح که آن را ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی و شیخ طوسی در کتاب: الغیبه و شیخ صدوق در کتاب: کمال الدین از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام به روایت ابی بصیر ثبت کرده اند و شیخ احمد احسائی در کتاب: شرح الزیاره (۳)

۱- «کمال الدین»، ص ۳۱۶، منتخب الأثر ص ۲۰۶

۲- ص ۱۵

۳- ص ۵۷، با تفاوتهایی با کافی، الغیبه و کمال الدین.

ضمن شرح اوصیاء پیامبر خدا، و اینکه ائمه دین دوازده نفرند، مورد تأیید و صحت آن را مورد تصدیق قرار داده است. یکی از موارد مسلم شناخت قائم علیه السلام از نظر منابع معتبر عقاید امامیه اثنی عشری می باشد.

متن حدیث:

«عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّه علیه السلام قال: قال أبی لجابر بن عبداللّه الأنصاری:

أن لی إلیک حاجه فمتی یخفّ علیک أن أخلوبک فأسئلک عنها؟ فقال له جابر: أیّ الأوقات أجبته. فخلّی به فی بعض الأیّام فقال له: یا جابر أخبرنی عن اللّوح الذی رأیته فی ید أمّی فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ما أخبرتْک به أمّی أنّه فی ذلک اللّوح مکتوب، فقال جابر: أشهد باللّه أنّی دخلت علی أمّک فاطمه فی حیاه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فهنّئتها بولاده الحسین علیه السلام فرأیت فی یدها لوحاً أخضرّ، فظننت أنّه من زمرّد، و رأیت فیه کتاباً أبیض شبه لون الشمس فقلت لها: بأبی أنت و أمّی یا بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله: ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح هداه اللّه إلی رسوله، فیه اسم أبی و اسم بعلی و اسم ابْنَیَّ و اسم الأوصیاء من ولدی، و أعطانیه أبی لبشّرنی بذلک، قال جابر: فسئلتها أن تدفعه إلیّ لأنظر مافیه، فدفعتْه إلیّ، فسررت به سروراً عظیماً؛ فقلت: یا سیّده النّساء هل تأذنی أن أکتب نسخته؟ فقالت: افعل، فأخذته و نسخته عندی، فقال أبی علیه السلام: یا جابر، فهل لک أن تعرضه علیّ؟ فقال: نعم، فمشی أبی إلی منزل جابر، فأخرج صحیفه من رقّ، فقال: یا جابر أنظر فی کتابک لأقرئه علیک، فنظر جابر فی نسخته فقرأه أبی فما خالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد باللّه أنّی هکذا رأیته فی اللوح مکتوبا».

بسم اللّه الرحمن الرحیم

«هذا کتاب من اللّه العزیز الحکیم لمحمد نبیّه و نوره و سفیره و حجابه و دلیله، نزل به الروح الأمین من عند ربّ العالمین: یا محمد عظّم أسمائی،

واشْكر نعمائى و لاتجحد آلائى، إنّى أنا اللّه لا إله إلّا أنا قاصم الجبّارين، و مديل المظلومين و ديّان يوم الدين، إنّى أنا اللّه لااله إلّا أنا فمن رجا غيرى فضل أو خاف غير عدلى عذّبته عذاباً لا أعذّبه أحداً من العالمين، فإيّاى فاعبد، وعلىّ فتوكّل، إنّى لم أبعث نبيّاً فأكملت أيامه، وانقضت مدته، إلّا جعلت له وصيّاً، وإنّى فضّلتك على الأنبياء وفضّلت وصيّك عليّاً على الأوصياء وأكرمتك بشبليك وسبطيك الحسن و الحسين، فجعلت حسناً معدن علمى بعد انقضاء مدّه أبيه، وجعلت حسيناً خازن وحيى، وأكرمته بالشّهاده، وختمت له بالسّعاده، فهو أفضل من استشهد، و أرفع الشهداء درجته إليك جعلت كلمتى التامّه معه وحجّتى البالغه إليك عنده، بعترته أثيب وأعاقب. أوّلهم علىّ سيّد العابدين وزين أوليائى الماضين، وابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر لعلمى، والمعدن لحكمتى، سيهلك المرتابون فى جعفر، الرادّ عليه كالرّاد علىّ، حقّ القول منّى لأكرمنّ مثوى جعفر ولأسرّنّه فى أشياعه وأنصاره، انْتحبتْ بعد موسى فتنه عمياء حندس، لأنّ خيط فرضى لاينقطع وحجتى لا تخفى، وأنّ أوليائى يسقون بالكأس الأوفى من جحد منهم واحداً فقد جحد نعمتى، ومن غيّر الآيه من كتابى فقد افترى علىّ، ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء موسى عبدى وحبيبى وخيرتى علىّ وليّى وناصرى، و من أضع عليه أعباء النبوّه وامتحنه الإضلاع بها، تقتله عفريت مستكبر، يدفن فى المدينه التى بناها العبد الصالح إلى جنب شرّ خلقى، حق القول منّى لأسرّنّه بمحمد ابنه وخليفته من بعده و وارث علمه، فهو معدن علمى و موضع سرّى وحجتى على خلقى، لايؤمن عبد به إلّاجعلت الجنه مثواه، وشفّعته فى سبعين من أهل بيته، كلّهم قد استوجبوا النّار، وأختم بالسّعاده لابنه علىّ وليّى وناصرى والشاهد فى خلقى وأمينى على وحيى أخرج منه الداعى إلى سبيلى والخازن لعلمى،

الحسن، وأكمل ذلک بابنه محمد رحمه للعالمين، عليه بهاء موسى وكمال عيسى وصبر أيّوب، فتذل أوليائى فى زمانه، و تتهادى رؤسهم كما تتهادى رؤس الترک والديلم فيقتلون ويحرّقون ويكونون خائفين ومرعوبين وجلين، وتصبغ الأرض من دمائهم، ويفشو الويل والرّنه فى نسائهم، أولئک أوليائى حقّاً، بهم أدفع كلّ فتنه عمياء حندس، وبهم أكشف الزّلازل، وأدفع الآصار والأغلال، أولئک عليهم صلوات من ربّهم ورحمه وأولئک هم المهتدون».

«از ابى بصير، از حضرت صادق عليه السلام روايت شده است كه: پدرم امام محمد باقر عليه السلام به جابربن عبداللّه انصارى فرمود: مرا به تو حاجتى است، هر وقت بر تو سنگين نباشد با تو خلوت كنم، و از تو بپرسم، جابر گفت: هر وقت ميل دارى، پس روزى با جابر خلوت كرد، و فرمود: مرا خبر ده از لوحى كه در دست مادرم فاطمه عليها السلام ديدى، و آنچه او به تو خبر داد، كه در آن لوح نوشته، پس جابر گفت:

خدا را گواه مى گيرم كه من داخل شدم به خانه فاطمه، زمانى كه پيغمبر زنده بود، پس او را براى تولد حسين عليه السلام شاد باش گفتم، پس در دستش لوح سبزى ديدم كه گمان كردم از زمرد است و در آن نوشته سفيد رنگى ديدم مانند رنگ آفتاب، گفتم: پدر و مادرم به قربانت اى دختر پيغمبر، اين لوح چيست؟ گفت: اين لوح را خدا به پيغمبرش هديه فرستاده، كه در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و اوصيائى كه از اولاد من هستند مى باشد، پس به من عطا فرمود پدرم كه مرا به آن مژده دهد، پس از او خواستم كه به من دهد كه در آن نگاه كنم، پس به من داد و از اين مرحمت فراوان خرسند شدم، پس عرض كردم: آيا اجازه مى دهى كه نسخه اى از آن بنويسم؟ فرمود: بنويس، پس گرفتم نسخه آن را و اكنون نزد من است. پدرم فرمود: اى جابر آيا مى شود به من نشان دهى؟ عرض كرد: آرى، پس پدرم با او به منزلش رفت. جابر صحيفه اى از پوست بيرون آورد. پدرم فرمود: تو نگاه كن تا من بخوانم، در نسخه خودش نگاه مى كرد، پدرم از بر مى خواند، يک حرف كم و زياد نبود، جابر گفت: خدا گواه است همين طور در لوح نوشته ديدم».

بسم اللّه الرحمن الرحیم

«این کتابی است از خدای عزیز حکیم، برای محمد پیغمبر خدا و نور و سفیر و حجاب و دلیل او، فرود آورد آن را روح الامین از نزد پروردگـار عالمیـان ای محمـد، بزرگ بـدان نامهـایم را، و سپاس گو نعمت هایم را، و انکار نکن بخشـش هایم را، من خـدائیم که جز من خدائی نیست، هر کس که امید به غیر فضل من داشته باشد، یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و به من توکل دار، من نفرستادم پیغمبری را مگر اینکه پس از کمال روزگار، و گذشـتن مدتش، وصیی برای او قرار دادم و من ترا بر همه پیغمبران برتری دادم و علی وصی ترا بر اولیای آنها، و تو را گرامی داشتم به دو فرزند زاده ات حسن و حسین، پس قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش، و حسین را خزینه دار وحی خود گردانیـدم و او را گرامی داشـتم به شـهادت و زنـدگیش را با سـعادت به آخر رسانیدم، پس او افضل از همه شـهدا و بلند مرتبه است. قرار دادم کلمه نامه خودم را با او، حجّت بالغه من به سوی تو نزد او است. به عترت او ثواب و عقاب به نیکوکار و بـدکار دهم، اول از عـترت او علی سـید عابـدین است و زینت اولیـای گذشـته من است و فرزنـد او شـبیه جـدش پیغمبر محمد شکافنـده علم من است. و معـدن حکمتم، هلاـک شونـد آنـان که درباره جعفر به شک افتنـد، آنکه او را رد کرد مرا رد کرده است. درست می گویم که جایگـاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را خوشـحال کنم در شـیعه و یـارانش، انتخاب می کنم پس از او موسـی را که در زمـان او فتنه عمیـاء تاریـک است، زیرا رشـته فرض من بریـده نمی شود و حجتم پنهان نمی مانـد و اولیای من از جام اوفی می نوشـند، هر کس یکی از آنها را انکار کند انکار نعمت من کرده و کسـی که تغییر دهد یک آیه از کتابم را بر من افترا زده وای به افترا زنندگان، پس از گذشتن موسی بنده و حبیب و برگزیده ام علی است، که ولیّ و ناصر من است و کسـی است که اعباء نبوت را بر او می گـذارم و به آن آزمایشـش می کنم، او را عفریت و گردنکشـی می کشـد و در شهری که بنده شایسـته ای ساخته است دفن می شود، نزد بدترین خلق من، (مقصود هارون است که حضـرت رضا علیه السلام قبرش آنجا است) درست می گویم که او را خوشحال می کنم به محمد فرزند و خلیفه

بعد از او و وارث علمش، پس از او معدن علم و جایگاه سر من است و حجت است بر خلقم، آن کس که به او ایمان آورد بهشت جایگاه اوست و در هفتاد تن از کسانش که سزاوار آتشند شفاعتش را می پذیرم و به سعادت ختم می کنم برای فرزند او علی، ولیّ و ناصر من است، و شاهد در خلقم و امین و حیم، و از او بیرون آرم، آن کس که دعوت کننده به سوی من و خازن علم من است: حسن و کامل می کنم آن را به فرزند او محمد که رحمت است بر جهانیان: محمد فرزند حسن دارای نورانیت موسی و کمال عیسی و صبر ایوب است. دوستان من در زمان او ذلیل می شوند و سرهاشان را مانند سرهای ترک و دیلم به هدیه می فرستند. کشته می شوند و آنها را می سوزانند، آنها ترسناك و خائفند، زمین از خونشان رنگین و ناله و واویلا در زنانشان آشکار می شود.

آنهایند دوستان حقیقی من بواسطه آنها فتنه تاریک را دفع می کنم و لرزشها را بر می دارم و بارها و زنجیرهای سنگین را دور می کنم بر آنها است درود و رحمت پروردگارشان و آنها هدایت شدگانند».

علی محمد شیرازی حقیقت و صحت حدیث مذکور را در کتاب: «دلائل سبعه» (۱) مورد تأیید قرار داده و تصریح می کند که: «و از آن جمله حدیث لوح فاطمه است که در کتب حدیث مسطور است- إلی ان قال:- و أکمل ذلک بابنه «م ح م د» رحمه للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر أیّوب و بذل اولیائه فی زمانه ...» و در رساله ای که علی محمد شیرازی در انتقاد از حاج کریم خان کرمانی نوشته و فاضل مازندرانی عباراتی از آن را در کتاب «ظهور الحق» (۲) مورد استناد قرار داده، چنین تأکید می کند: «و من اشاره می نمایم به صحیفه ای که شیخ احمد احسائی در شرح الزیاره خود ذیل عبارت «اوصیاء رسول اللّٰه» نگاشته و آن معروف به حدیث لوح فاطمه است و آن را جابربن عبداللّٰه انصاری روایت کرده بدین صورت ... و أکمل ذلک بابنه محمد رحمه لعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فتذلّ أولیائی فی زمانه ...».

۱- ص ۴۷.

۲- ص ۵۱۴، بخش سوم.

از سوی دیگر سرشناسان بابیه مانند «شیخ احمد روحی» و «میرزا آقا خان کرمانی» در کتاب هشت بهشت (۱) و میرزا جانی کاشانی! در کتاب: نقطه الکاف (۲) به اصالت حدیث مذکور اعتراف کامل و جامع شده است.

از سوی دیگر میرزا حسینعلی در کتاب ایقان (۳) حدیث لوح را چنین مورد تأیید قرار داده: «چنانچه در کافی در حدیث جابردر لوح فاطمه در وصف قائم می فرماید: علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذلّ أولیائه فی زمانه و ...»

و تأکید مجدد شوقی افندی در کتاب قرن بدیع (۴) مبنی بر اینکه: «مدلول حدیث جابر که در تفسیر کافی راجع به علائم و اشارات ظهور قائم مذکور و می فرماید یذلّ أولیائه فی زمانه و ... و حضرت بهاء اللّه صحت آن را در کتاب مستطاب ایقان تأیید فرموده اند» می تواند مؤید بهائیان بشمار آید، تا آنجا که میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: فرائد (۵) قلم را از حدیث لوح فراتر برده، و پس از ذکر حدیث می نویسد: حدیث لوح فاطمه از احادیث معتبر منقوله قدسیه است که شیخ کلینی رحمه اللّه علیه کتاب کافی را به ذکر این حدیث مزین داشته.»

و به همین روال، می توان به تصریحات «اسلمنت» در کتاب: بهاء اللّه و عصر جدید (۶) و میرزا محمد افشار در صفحه ۹۹ کتاب: بحرالعرفان (۷) مراجعه نمود.

۸- عباس افندی در شرح باب ۱۲ از رؤیای یوحنا (۸) که در آن بیان شده است:

علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پاهایش و بر

۱- ص ۲۵۲.

۲- ص ۲۳۶

۳- ص ۱۹۰

۴- ج ۱، ص ۳۵۶

۵- ص ۱۲۹

۶- ص ۲۱

۷- این کتاب از منابع استدلالی بهائیان است.

۸- صحیح تر: مکاشفه یوحنای رسول، می باشد که از جمله رسالات و آخرین رساله عهد جدید، مسیحیت است. مراجعه شود به کتاب «عهد جدید» مکاشفه یوحنای رسول، ۳۶۹- ۴۲۱.

سرش تاجی از دوازده ستاره است، می نویسد: این زن آن عروس است که شریعه اللّٰه است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است: دولت فرس و دولت عثمانی؛ زیرا علامت دولت فرس آفتاب است و علامت دولت عثمانی هلال است که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شریعه اللّٰه است و بعد می فرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مربیان ملت که مانند ستاره در افق هدایت می درخشیدند بعد می فرماید: و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر می آورد. یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل از این شریعت حاصل گردد. یعنی ظهور و بعد موعود که ولدی کامل است در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود از این ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که طفل و نتیجه شریعه اللّٰه که مادر است و موعود آن شریعت است .... (۱)

بر این اساس:

۱- منظور از زن آبستن: شریعت مقدسه است.

۲- منظور از آفتاب و ماه: دو دولت ایران و عثمانی است.

۳- منظور از دوازه ستاره: دوازده امام شیعه.

۴- منظور از فرزند زائید از آن زن: علی محمد شیرازی است.

بدین جهت، و با توجه به تصریح عباس افندی در کتاب «مکاتیب» (۲) مبنی بر اینکه:

«دوازده اکلیل دوازده امامند که مانند حواریین تأیید دین اللّٰه نمودند و ولد مولود جمال معبود است.» مسلم می شود که از نظر گاه عباس افندی، علی محمد شیرازی، نه جزء دوازده امام بوده و نه امام دوازدهم است، بلکه ولد موعود آن زن آبستن (شریعه اللّٰه)

۱- مفاوضات، صص ۵۳، ۵۴، پژوهندگان توجه می فرمایند که زعمای بهائیت چگونه نصوص مقدسه ادیان را تفسیر و تأویل می کنند!

۲- ج ۳، ص ۴۰۶.

می باشد که بر خلاف روش ائمه دوازه گانه به ترویج اسلام مبادرت نورزید، و شریعت و دیانت جدیدی را ضمن نسخ اسلام ارائه نمود!

ب) غیبت قائم

پس از مرگ ابوالحسن علی بن محمد سمری چهارمین نایب امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام، و انسداد باب نیابت خاصه بنا به نص صریح آخرین توقیع مبارکه، در سال ۳۳۱ هجری قمری، غیبت کبرای مهدی امام اثنی عشر علیه السلام، آغاز گردید.

اعتقاد به غیبت کبرای امام با همان کیفیت جهانی، اساس انتظار ظهور منجی اسلام و بشریت در مذهب تشیع است.

چنین پذیرشی، اساسی ترین منابع اصلی روایت و اصول عقاید شیعه را در قلمرو غیبت قائم علیه السلام، متوجه دو مسئله مهم یعنی: حکمت غیبت، و چگونگی طول عمر امام در طول غیبت، نموده است. که جهت دستیابی به شناخت تفصیلی آن، لازم است به منابع مذکور در بحث شناخت قائم علیه السلام مراجعه گردد.

آنچه در این وادی، مورد نظر مؤلف می باشد، بررسی و آشنائی با موضع آثار بهائیت در قبال پذیرش های مسلم شیعه و روایات متواتر شیعه می باشد.

کتب بهائیان در قبال مسئله: غیبت قائم علیه السلام، نواب اربعه در غیبت صغری، تحقق غیبت کبری از سال ۳۳۱ ه. ق، امام حیّ در ایام غیبت از موضعی مشخص و روشن برخوردار است، که لازم است ذیلًا بی هیچ دخل و تصرفی به قسمتی از تصریحات مسلم زعمای بابی و بهائی که مبین عقایدشان است، اشاره کنیم:

علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه (۱) می نگارد: «و بعد از آنکه اهل دین به اول سنه بلوغ رسیده، غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلایق را، حتم به اتباع حجت خود فرموده ...» و در صفحه ۲۸ کتاب مذکور تصریح می کند: «و امروز به اراده بقیه اللّٰه امام عصر علیه السلام است وجود حکما وقع علیه اسم الشی ء ...»

۱- ص ۶.

در کتاب اسرار الآثار (۱) فاضل مازندرانی از تفسیر سوره کوثر علی محمد شیرازی چنین می خوانیم:

«فاعرف إنّ له کان غیبتان باذن اللَّه، و قد حضر مابین طلعته خلق و لایعلم عدّتهم إلّا من شاء اللَّه و إنّ فی الغیبه الصغری له وکلاء معتمدون و نوّاب مقرّبون و إنّ مدّتها قضت فی سبعین سنه وأربعه وعدّه أیام معدوده، و إنّ فی تلک أیام نوّابه- روحی فداه- عثمان بن سعید العمری، و ابنه ابی جعفر محمد بن عثمان، و الشیخ المعتمد به الشیخ أبوالقاسم الحسین بن روح، ثم علی بن محمد السمری و إنّهم کانوا فی غیبته الصغری محال الأمر و مواقع النهی».

پس بدان که محققاً برای او (مهدی علیه السلام به اذن خدا دو غیبت بود و در این غیبت ها گروهی مردم به حضورش بار یافتند و تعداد آنان را جز کسی که خدا خواهد نمی داند و همانا در ایام غیبت صغری برای او وکلائی مورد اعتماد و نوابی مقرب بودند و مدت غیبت صغری هفتاد و چهار سال و چند روز طول کشید و به درستی که در این ایام، نواب امام که روحم فدایش باد عثمان بن سعید عمری و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان و شیخ مورد اعتماد؛ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمری بودند و همانا این اشخاص در غیبت صغرای امام، مقام امر و نهی شیعه را داشتند.)

در ابلاغیه الف (۲)

علی محمد شیرازی تصریح می کند:

«وأشهد أنّ بعد الأبواب الأربعه لیس له باب قد ورد فی الحدیث وإنّ له فی أیام غیبته علماء مستحفظین، وأشهد أنّ طاعتهم فرض و مؤدتهم عدل، و من أنکر أحداً منهم فقد کفر وکان من الخاسرین».

و شهادت می دهم که بعد از ابواب چهارگانه برای امام زمان نایب و باب دیگری نیست چنانکه در حدیث وارد است ... و همانا در ایام غیبت او علمائی هستند که نگهبان

۱- ج ۲، ص ۷.

۲- مندرج در کتاب: اسرار الآثار خصوصی، صص ۱۸۱- ۱۸۲.

دینند ... شهادت می دهم که طاعت و پیروی ایشان واجب است و دوستی آنها طریقه میانه و اعتدال می باشد و هر کس یکی از ایشان را منکر شود پس کافر شده و از مردم زیانکار خواهد بود.

و در جای دیگر از همین «ابلاغیه» می نویسد:

«وحجّتک الحیّ الّذی وجوده یبقی کلّ الخلق، و یذکره بذکره کلّ الموجودات ان تحفظ غیبته و تقرّب أیّامه، و أشهد أنّ الیوم کان حجّتک محمد بن الحسن صلواتک علیه و علی من اتبعه».

خدایا حجت زنده خودت را که به وجودش همه آفریدگان برقرارند و به یادش همه متذکرند در غیبتش دور از بلا نگهدار و ایام ظهورش را نزدیک فرما ... و شهادت می دهم که امروزه حجت تو حضرت محمد بن الحسن است که درود تو بر او و پیروانش باد.

در تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی ذیل آیه وَإِذْ نَجَّیْنَاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ .... می نویسد:

«إنّ آل اللّه سلام اللّه علیهم فی رتبه جسمهم الظاهره أقوی جسمهم من أفئده أهل الجنان، لولا یقتلهم أحد لا یموتون لأنّ اجساد هم کانت و لا یجری التغیّر لهم کمایکون الحجه محمد بن الحسن علیه السلام حیّاً». (۱)

همانا اهل بیت علیه السلام در رتبه ظاهری جسمانی، بدنشان از دلهای بهشتیان نیرومندتر است چنانچه اگر کسی آنان را نمی کشت نمی مردند زیرا که به راستی بدن آنان در حال اعتدال است و دگرگونی در آن راه ندارد همانگونه که حضرت حجت محمد بن الحسن علیه السلام زنده است.

در تفسیر و العصر چنین آمده:

۱- نسخه خطی، خاتمه کتاب: در یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت- نعمت اللّه صفاری».

«انه روحی فداه لولا یظلم علیه احد لم یتغیر جسده فی هذه الدنیا لأنّه کان معتدلا بغایه الإعتدال ... و لذا ان الحجه علیه السلام کان حیّاً ما قضی علیه من الشؤنات المعدوده و انه روحی فداه لولا یظلمه احد لم یتغیره فی قدیم الدهور» (۱)

همانا او (مهدی) روحم فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند بدنش در این حیات دنیوی دگرگون نخواهد شد؛ زیرا که او در نهایت اعتدال بسر می برد ... و بنابراین حضرت حجت علیه السلام زنده می باشد و کارهای دنیوی بر او مؤثر نیفتد و همانا او که روحم فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند به گذشت روزگاران دراز، دگرگونی نپذیرد.

از سوی دیگر عباس افندی می نویسد: «مظاهر مقدّسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه، هر امر مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جایز است زیرا به قوتی خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و به قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند». (۲) همچنین در کتاب: مکاتیب می نگارد: «مظاهر مقدسه الهیه مزاجی در نهایت اعتدال داشته اند و صحت و سلامتی بی منتها، و بنیه ای در نهایت قوت و قوائی در غایت کمال و حواس ظاهره و باطنه ای فوق العاده شدید». (۳)

ابوالفضل گلپایگانی در پاسخ نورالدین هندی از عمر دراز نوح می نویسد: «پس روشن است هر کس که به درستی و حقانیت رسالت نبی معظم اسلام متعقد باشد و قرآن کریم را کتاب آسمانی بداند به ضرورت بایستی به تمام آنچه در این کتاب بزرگ آمده و به درستی آنها عقیده مند گردد، چه آن مضامین به فهم مردم نزدیک یا بعید باشد، به شرط آنکه عقل سلیم و برهان صحیح بر امتناع آن گواهی ندهد. کسی که کمترین آشنائی به موازین عقلی و براهین منطقی داشته باشد می داند که علت انکار طول عمر، استبعاد عادی است نه امتناع عقلی؛ زیرا کمترین دلیل قطعی بر عدم امکان عمر دراز بیشتر از آنچه در این اعصار دیده می شود نیست .... و عاقل خردمند به مجرد استبعاد بر خلاف حکم قرآن شریف سخن نمی گوید؛ زیرا که قرآن کتابی است جدی و قاطع و هرگز شوخی بردار

۱- نسخه خطی.

۲- مفاوضات، عباس افندی، ص ۷۷

۳- ج ۳، ص ۴۱

نیست. (ترجمه از متن عربی).» (۱)

با این همه تصریحات و از سوی دیگر صراحت روایات موثق شیعه، مبنی بر غیبت قائم آل محمد (عج) «حسینعلی میرزا» جهت رفع تباین وتناقض موجودمیان دعوی قائمیت واعترافات واسناد موجود، راه حلی به نظرش رسیده که به عقیده مؤلف نه تنها رافع تناقض نیست بلکه برملا کننده نیرنگ هائی است که در پس دعوی جدید، موجود بوده است.

حسینعلی میرزا در کتاب اقتدارات (۲) می نویسد: «هزار سال أو أزید، جمیع فرق اثنی عشر، نفس موهومی را که اصلًا موجود نبوده، مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند» و در صفحه (۲۶۹) کتاب مذکور تصریح دیگری می کند که: «حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرحومه می شمردند و افضل اهل عالم می دانستند روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد می شود کافر است و از دین خارج. این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند، تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس، از صلب شخص معصوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسر الذین اتّبعوا الظنون والأوهام ...»

از سوی دیگر عباس افندی در لوحی خطاب به فاضل شیرازی مینویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل، در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حین غیب بود، اما در عالم جسد تحققی نداشت، بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظت ضعفای ناس چنین مصلحت داشتند که آن شخص موجود در حین غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حین جسم است.» (۳)

۱- دررالبهیه، ص ۶

۲- ص ۲۴۴

۳- مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۲۶۲ «شوقی افندی» نیز به تبعیت از میرزا حسینعلی و عباس افندی می نویسد: «فرزندی ذکور یا اناث برای آن حضرت امام حسن عسکری سراغ نداریم ولی در کتب شیعه اثنی عشری به صرف استناد به قول حلیمه ی حکیمه فرزند محمد نام برای آن حضرت نوشته اند و او را غایب می دانند ...» قاموس توقیع منیع، ج ۱، ص ۴۵۶، همین مضمون را کمال الدین بخت آور، مبلّغ بهائی در کتاب: تاریخ و عقاید، صفحه ۳۶۸ عنوان کرده است.

بر این اساس عباس افندی و حسینعلی میرزا یکباره اساس عقیده شیعه را در خصوص امام ثانی عشر موهوم جلوه داده تا به زعمشان تناقضات موجود میان روایات مهم شیعه و دعوی علی محمد شیرازی را با اظهاراتی مرتفع سازند که خود مبین تضادی آشکار بین این اظهارات و تصریحات علی محمد شیرازی و دیگر اظهارات مضبوط خودشان در باب شناخت و غیبت قائم علیه السلام ... می باشد.

با اتخاذ چنین شیوه ای بی اساس حتی از نظر منابع فکری بابیت و بهائیت، معلوم نیست که حسینعلی میرزا، و عباس افندی و دیگر مبلغان بهائیت چگونه می خواهند از طرح مسئله قائمیت در تشیّع بابیت و دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را اثبات کنند؟ (۱)

به هر حال با چنین سخنانی بایست دید، اصالت نواب اربعه در غیبت صغری که مسلم روایات و تواریخ شیعه بوده است، از نظرگاه حسینعلی میرزا چگونه مورد شناسائی قرار گرفته است؟ ..

اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم (۲) از حسینعلی میرزا نوشته هائی را نقل کرده که ضمن آن نظریه حسینعلی میرزا را درباره نواب اربعه چنین می خوانیم:

«ابوابشان، یعنی ابواب اربعه، سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف های کذبه از آن مطالع کذب ظاهر نمی شد نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی گشت».

بر این اساس ابواب اربعه نیز اساساً مطالع کذب و موجد گمراهی بودند در حالی که علی محمد شیرازی در کتاب: بیان فارسی (۳) مقام والای نواب اربعه را مورد تجلیل و احترام قرار داده تا آن جا که در صفحه ۲۸۸ تصریح می کند که: «چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست، به قول اهل بیت و ابواب اربعه است، در غیبت صغری که بعد از آن آنچه

۱- با توجه به اینکه علی محمد شیرازی در تألیفاتش به وجود و اسم و کنیه، نام پدر و اجداد حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام تصریح کرده است و دو مبشر علی محمد شیرازی! یعنی سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی که در لسان بهائیان به نورین نیرین ملقب شده اند، نه تنها وجود خارجی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را تأیید کرده اند، بلکه حکم بر وجوب و لزوم این اعتقاد نموده اند.

۲- ص ۴۵۰، در تشریح لوح قرن، شوقی افندی.

۳- صص ۱۰، ۲۰۴، ۲۱۰.

از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حق». و در کتاب صحیفه عدلیه از علی محمد شیرازی چنین می خوانیم: «اگر کسی عمل کرده باشد به دین حضرت رسول در منتهای مقام عمل و اقرار به ولایت اهل بیت عصمت سلام اللّٰه علیهم آورده باشد ولکن اعراض از حکم حسین بن روح- رحمه اللّٰه علیه- که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده نموده باشد، شکی نیست که عملهای او کلًا هباء منثوراً است.» (۱)

با این همه حسینعلی میرزا و بی آنکه توجه کند چگونه با کشیدن خط بطلان بر آثار مکتوب علی محمد شیرازی در صدد اثبات ارزش الهی آثار علی محمد شیرازی و دعوی قائمیت وی برآمده است.

جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام وعموی حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام را که در زمان غیبت صغری به عقیده منابع مسلم شیعه، به کذب دعوی امامت کرده و از این روی به کذّاب مشهور گردید مورد تأیید قرار داده تا به زعمشان موجودیت حضرت قائم علیه السلام را موهوم جلوه دهد!

ایشان در لوحی مندرج در کتاب: «مائده آسمانی (۲) بر خلاف جمیع منابع مسلم تاریخ و روایات تشیع می نویسد: «از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجوداست؟

آن مظلوم ابا نمود و فرمودند: طفلی بود و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند».

درحالیکه علی محمد شیرازی در مطلع دوم از قسمت هفتم کتاب: تفسیر سوره کوثر (۳) با جعفر مخالفت و توقیع حضرت قائم علیه السلام را که در رد جعفر صادر فرموده است ذکر و مورد تأیید قرار می دهد.

از سوی دیگر عباس افندی بی آنکه متوجه دفاعیات پدرش در مورد جعفر کذاب

۱- ص ۶.

۲- جزء اول، صفحه ۷.

۳- نسخه خطی موجود.

لوحی به خط علی محمّد شیرزای است که در صفحه ۱۵ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه ای اولی و آقا سیّدحسین کاتب» مندرج است. در این لوح، علی محمّد شیرازی ضمن مناجات با خدا و گواهی بیگانگی او می گوید دین آن است که تو شریعت قرار دادی و کتاب آن است که نازل نموده ای و رسولان آنهایند که فرستاده ای و حلال آن است که حلال ساخته ای و حکم آنکه امر نموده ای و نهی آن است که نهی فرموده ای و تو حکم می کنی و بر تو حکم نشود.

و در پایان ذکر رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و ولایت ائمّه و صلوات بر آنها و ذکر مظاهر بیت الحرام و اسماء حسنی و امثال علیا نموده است.»

لوح مذکور که در آخرین روزهای سال ۱۲۶۴ ه. ق. نگاشته شده است. مبین روشن و آشکاری است که علی محمّد شیرازی به اسلام و ائمّه دوازده گانه که آخرین آنها حضرت محمّدبن الحسن عسکری است، در سال مذکور ایمان داشته و به آن اعتراف می کرده است.

ص ۲۰۶ کتاب

باشـد، به نقل از کتاب: تاریخ صدر الصدور (۱) مطالبی نگاشـته است که در رد بیان حسینعلی میرزا اکتفاء به آن، بحث و نقد را کفایت می کند.

ایشان در مأخـذ مـذکور می نویسـند: «شـیعیان بعـد از امام حسن عسـکری سه قسم شدنـد: قسـمی به امامت جعفر نادان تشـبث نمودند و او را تهنیت و تبریک به امامت کردند ...»

نکته دیگر این است که اگر حسـینعلی میرزا چنـانچه در جزء هفتم کتـاب: مائـده آسـمانی (۲) و در تصـریحی دیگر در کتـاب اسـرار الاثار فاضل مازندرانی (۳) صـدق و مظلومیت جعفر را پـذیرفته انـد؛ چرا دعوی امـامت وی را به عنوان دوازدهمین امام گردن ننهاده و علی محمد شیرازی را امام دوازدهم و قائم اسلام می داند؟!

پ) دعوی قائمیت

بنا به عقیده میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطه الکاف (۴) همزمان با حرکت دادن مدعی بابیت از زندان ماکو به قلعه چهریق بود که علی محمـد شـیرازی دعوی قائمیت آل محمد صـلی الله علیه و آله را اظهار داشت! تقویم چنین ادعائی حدوداً مصادف بوده است با ماه صفر سال ۱۲۶۴ ه. ق، یعنی چهار سال پس از آغاز دعوی بابیت قائم آل محمد علیه السلام که تا شعبان ۱۲۶۶ ه. ق. یعنی حدود دو سال و نیم که سالهای آخر عمر علی محمد شیرازی بوده است به طول انجامید. چنانچه خود نیز در کتاب پنج شأن به تقویم دعاوی خود چنین ادعا کرده است:

«وإننی أنا قد اظهرت نفسـی فی الأبواب فی أربع سـنین و ینبغی أن توجد لکل حرف مرآت لتکونن مظهر تلک الحروفات لأنّی بعـد مـا اخلصت ذلـک القمیص و اظهرت نفسـی بـاسم المقصودیه الموعودیه لابـد ان یلبسـنّها من هیکـل هـا فـانظر کیف جاء صاحبه».

۱- ص ۱۴۸

۲- صص ۷ و ۲۲۰

۳- ج ۲، ص ۱۳

۴- مراجعه شود به: کتاب نقطه الکاف ذیل: استدلال بر ظهور قائم علیه السلام، ص ۲۱۲.

وبا توجه به اینکه علی محمد شیرازی بنا به تصریح خودش در صفحه ۱۴ کتاب مذکور، ۳۱ ساله بوده که دست به نگارش پنج شأن مشغول داشته است. (۱) می توان نتیجه گرفت که قول میرزا جانی کاشانی در تعیین تاریخ دعوی قائمیت کاملًا صحیح و درست می باشد.

بدین لحاظ علی محمد شیرازی حتی قبل از نگارش کتاب: پنج شأن با ارسال نامه هائی به سوی مریدان خود، پایان یافتن مقام بابیت و دعوی امام دوازدهم و قائم آل محمد را بشارت می داده است.

میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطه الکاف (۲) می نویسد: «اما کیفیت ظهور قائمیت آن حضرت آن بود که توقیعی به جهت جناب عظیم (۳) مرحمت نمودند و فرمودند: «إنّ یا علی أنا قد اصطفیناك بأمرنا و جعلناك ملكاً تنادی بین یدی القائم بأنّه قد ظهر بأذن ربه ذلک من فضل اللّه علیک و علی الناس لعلهم یشکرون ...»

نکته مهم در حاشیه چنین دعوتی، توجه به اعترافات شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع می باشد که اذعان داشت: «فرازهای مهیج کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی بود که جنگجویان طبرسی و نیریز و زنجان را به آن نبردها واداشته بود» (۴) و در فصول گذشته از کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی یادها کردیم که در این تفسیر دعوی بابیت واثبات قائمیت و غیبت حضرت محمد بن الحسن العسکری می باشد.

از این رو، وقایعی که توسط مریدان علی محمد شیرازی در خارج از قلاع ماکو و چهریق می گذشت، مبتنی بر دفاع از دعوت بابیت علی محمد شیرازی بوده است، چنانچه آواره در کتاب، کواکب الدریه (۵) صریحاً می نویسد: ملا حسین بشرویه ئی در

۱- علی محمد شیرازی بر اساس حروف ابجد می نویسد: تلک لیله قد اکملت الالف و اللام فی سنین من عمرو أدخلتنی فی الباء والسلام» الف/ ۱/ ب/ ۲/ لام/ ۳۰.

۲- ص ۲۰۹

۳- همان شیخ علی ترشیزی است، که بعدها از طراحان ترور ناصر الدین شاه شد.

۴- قرن بدیع، جزء اول.

۵- ج ۱، ص ۱۳۴.

گیرودار وقایع مازنـدران نماز جماعت برپا می ساخته است و به گفته فاضل مازنـدرانی در کتاب: ظهور الحق در ایام مذکور و در مقام اعتراض به مهاجمین ملاحسـین بشرویه ئی می گفته است: «مگر ما حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده ایم؟» و ایضاً در کتاب:

کواکب الدریه. (۱) می خوانیم که «حجت زنجانی نیز در جنگ زنجان هر روز نماز جماعت می خوانده» و سـید یحیی دارابی در آغـاز وقایع نیریز، به مأخـذ صـفحه ۲۰۴ از جلـد اول کـواکب الـدریه گفته بود: «مگر کـدام حلالـی را حرام کرده و کـدام حرامی را حلال شمرده ام که مرا باعث ضلال می دانید.»

بـا چنین زمینه ای که در واقع مـبین اعتقـاد به اسـلام و قـائمیت یـازدهمین فرزنـد علی بن ابی طـالب است، دعوی قـائمیت علی محمد شیرازی به گوش مریدان رسید!

ملا عبـدالخالق یزدی که از گروندگان اولیه علی محمد شـیرازی بود، و از نظر گاه بابیه مقام بزرگی داشـته است و علی محمد شیرازی در نامه ای که به محمد شاه قاجار نوشت، مقام ملا عبدالخالق یزدی را چنین توصـیف نمود «که از آنجائی که خداوند در دنیا از برای هر امری دو شاهد قرار داده عرفا و علمای دوست بسـیارند. ولی آنهائی که معروف حضورند طلبیده مثل جناب آقـا سـید یحیی و جناب آخونـد ملا عبـدالخالق و از بینات این امر سؤال فرموده تا آنکه آیات و نوشـتجات را به حضور آورده کما هو حقه بیان نمایند ....

این هر دو یکی قبل از ظهور امر مرا شناخته و یکی بعد از ظهور امر و هر دو از خَلق و خُلق من مطلعند». (۲)

و حسـینعلی میرزا در جزء هفتم کتاب: مائده آسـمانی (۳) می نویسـد: «حضـرت اعلی روح ماسواه فـداه بر اثبات حقیقتشان در آخر تفسیرها (۴) به شهادت دو عالم استدلال

۱- همان، ص ۱۹۵.

۲- مطالع الانوار، ص ۱۹۹، همچنین مراجعه شود به کتاب: مذاهب ملل متمدنه، مسیونیکلای فرانسوی ص ۴۰۱.

۳- صص ۲۳۰- ۲۳۲.

۴- رساله ای که خطاب به سید یحیی کشفی نوشته است و به رساله الفین مشهور است.

فرموده انـد: ملاـ عبـدالخالق و حـاج ملاـ محمـد علی برقانی قزوینی می فرماینـد قوله جل و عز و کفی بشـهادتهما فی حق علی ذلک الامر شهید انتهی».

علی محمـد شـیرازی به چنین فرد متشـخص در میان بابیه، توقیعی می نویسـد، که ضـمن آن دعوی قائمیت خود را چنین اعلام کرده بود: «إنّنی أنا القائم الّذی أنتم بظهوره توعدون». بنا به ذکر تاریخ نبیل زرندی و فاضل مازندرانی در صـفحه ۱۷۳ کتاب: ظهور الحق، ملا عبـدالخالق یزدی، چون توقیع دعوی قائمیت علی محمـد شـیرازی را خوانـد نامه مـذکور را به زمین انداخت و فریاد زد که ای داد پسرم به ناحق کشته شد.

حسینعلی میرزا در این خصوص به نقل از کتاب: قاموس توقیع (۱) می نویسد:

«ملاـ عبـدالخالق از مشایـخ شـیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ماسواه فـداه در قمیص بابیت ظاهر، اقبال نمود و عریضـه معروض داشـت از مصـدر عنـایت کـبری ذکرش نـازل و بر حسب ظـاهر کمـال عنـایت نسـبت به او مشـهود. تـا آن که لـوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی إنّنی أنا القائم الحق الذی أنتم بظهوره توعدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تـام قیام نمود و جمعی در ارض طاء (طهران) به سـبب او اعراض نمودنـد.» چنانچه بنا به تصـریح کتاب: تاریخ نبیل زرندی (۲) ملا محمـد تقی هراتی، ملا محمد علی براقانی و ملا جواد ولیانی .... پس از شـنیدن دعوی قائمیت علی محمد شیرازی اعراض کامل ابراز داشتند.

چنین دعوتی را بر خلاـف تمام آنچه را که تا سال (۱۲۶۴ ه ق) نوشـته و گفته و القاء کرده بود، اظهار داشت و حتی به آن هم بسـنده نکرده و در موارد متعـددی از کتاب بیان، خاصه در باب السابع من الواحـد الثانی مـدعی نبوت و رسالت شـد و به دلیل دعوی ظهور مسـتقل خود که آن را در ردیف ظهورات پیامبران گذشـته در نظر می آورده است، به نسـخ قرآن و اسـلام حکم داد و میرزا جـانی کاشـانی تحت عنوان نسـخ دین حضـرت قائم جمیع ادیان را چنین نوشت: «و اینکه می گوینـد «حلال محمد حلال إلی یوم القیامه و حرامه حرام إلی یوم القیامه» صحیح می باشد». ولی مراد از قیامت نه قیامت کبری است، بلکه

۱- ج ۲، ص ۵۱، در تشریح لوح شرق.

۲- ص ۱۹۸.

مراد از قیامت قیامت قائم می باشد. (۱) و دقیقاً: بدین مناسبت است که عباس افندی در کتاب مفاوضات (۲) و کتاب: مکاتیب (۳) علی محمـد شـیرازی را پیغمبر دانسـته است و تعجب بیشتر در این است که حسـینعلی میرزا در کتـاب ایقان برای رفع تباین دعوی بابیت و قائمیت علی محمد شـیرازی او را از ابتدای امر امام زمان دانسته و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ کتاب: ظهور الحق، عقیده مذکور را جزء عقاید بهائیان قلمداد کرده است و به این دلیل تمامی آثار علی محمد شیرازی از نظرگاه بهائیان بنا به نص و تصریح حسینعلی میرزا دروغ محض بوده و آنچه را که در لباس بابیت به دفاع از قائمیت محمد بن الحسن العسکری اظهار داشته بی اساس و واهی بشمار می آید.

از این روی، در برابر بهائیت دو مسئله مهم قرار گرفت یکی از منابع موثق شیعه و دیگری تناقضات موجود در آثارشان.

حسـینعلی میرزا، برای منـابع موثق شـیعه چنانچه در مبحث: «غیبت قائم» نگاشتیم راه حلی بجز آنکه اساساً به زعم او ریشه تمام منابع موثق شـیعه را در باب قائم آل محمـد، بی هیـچ دلیل و مـدرکی ذهناً بسوزانـد، چاره ای دیگر نمی دیـد، بـدین خاطر در کتاب:

اشراقات (۴) در برابر شبهات مربوط به عدم تطابق منابع موثق شیعه با دعوی علی محمد شیرازی که بعدها اساس دعوی خدائی او شد! می نویسد: «راضی نشوید مجدداً ناحیه کذبه و بئر موهومه و جابلقا و جابلصای ظنونه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد به افق اعلی ناظر باشید.»

و عباس افنـدی به نقل از کتاب: مصابیح هدایت (۵) می نویسد: «در خصوص امام ثانی عشـر استفسار نموده بودید، این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشـته ...» و در واقع کتابهای تفسـیر سوره بقره، صحیفه عدلیه رساله بین الحرمین، رساله مخزومه و ... علی

۱- ص ۱۵۱

۲- ص ۱۲۴

۳- ج ۲، ص ۲۶۶

۴- ص ۱۴۷

۵- ج ۱، ص ۲۶۲

محمد شیرازی که اساس گرویدن بعضی از شاگردان سید کاظم رشتی به او گردید و چنانچه گذشت به تصریح شوقی افندی موجد و موجب وقایع قلعه طبرسی نیریز و زنجان .... شد. حاوی مطالبی بی اساس و واهی یا به عبارت دیگر حوادث چهارسال اول زندگانی علی محمد شیرازی معلول نشر مطالبی بود که به اعتراف میرزا حسینعلی و عباس افندی حقیقت نداشت و حتی مطالب کاذبانه به شمار می آمد و به اعتقاد و اعتراف علی محمد شیرازی در باب سابع، علی محمد شیرازی در زمان دعوی قائمیت درست به این نتیجه رسید که دعوی بابیت او دروغ بوده.

قائم آل محمد او است! و حسینعلی میرزا وعباس افندی به این حقیقت دستیابی پیدا کردند که چنانچه شخص علی محمد شیرازی در «باب السّابع من الواحد الثانی» کتاب:

«بیان فارسی» اظهار و اعتراف کرده بود؛ از همان شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ ه ق به مقام نبوت و رسالت نایل و سرآغاز نسخ قرآن و اسلام بوده. دعاوی بابیت و قائمیت از همان سال نخست دعوی بابیت، بی اساس و دروغ بوده است و اساساً به زعمشان ابواب و نواب و قائمیت در تشیّع معلول روایات کذب و نوابی کاذب بوده است!

با این همه بهائیت به طی سریع چنین مدارجی اکتفاء نکرد و تصریحات علی محمد شیرازی را که در کتاب: «لوح هیکل الدین» (۱) مبنی بر ادعای خدائی علی محمد شیرازی با این بیان «إن علی قبل نبیل ذات اللّٰه وکینونیه» را مورد تأیید قرار داد. میرزا حسینعلی بهاء در کتاب: بدیع الوهیت علی محمد شیرازی را چنین تأیید و تصویب کرد:

«اینکه نوشته همان حضرت باب که شما او را رب اعلی می دانید از این کلمه معلوم

۱- ص ۵، ضمیمه کتاب بیان عربی، همچنین مراجعه شود به «رساله للثّمره»، ص ۱۵، علی محمد شیرازی در آغاز این رساله خطاب به صبح ازل چنین می نویسد: للثمره بسم اللّٰه الازل الازل انّنی انا اللّٰه لااله الا انا الوحاد الوحید اننی انا اللّٰه لااله الا انا الاحاد الاحید اننی انا اللّٰه لااله الا انا الصماد الصمید اننی انا اللّٰه لا اله إلا انا الفراد الفرید اننی انا اللّٰه لا اله الا انا السراج السریج اننی انا اللّٰه لا اله الا انا الجذاب الجذیب اللّٰه اکبر تکبیراً کبیراً هذا کتاب من عند اللّٰه المهیمن القیوم الی اللّٰه المهیمن القیوم، اللّٰه اقدس بسم اللّٰه الرحمن الرحیم بسم اللّٰه الاله ذی الالهین قل اللهم انک انت سبحانک السموات و الارض و بینها .... بسم اللّٰه الا منع الاقدس سبحانک اللهمّ یا الهی لاشهدنک و کل شی ء علی انک انت اللّٰه لا اله الا انت!

می شود که شما رب اعلی نمی دانید و یا تقیه نموده اید مثل مرشدین شما که در بعضی از مواضع انکار می نمایند و تبرّی می جویند و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می فرستند و شما و کل من فی السموات و الارض جمیعاً بدانند.

انا کنا موقناً معترفاً مذعناً ناطقاً ذاکراً قائلًا منادیاً مضجاً مصرخاً مصیحاً متکلماً مبلغاً معجاً باعلی الصوت بانه هورب الاعلی و سدره المنتهی و ملکوت العلی و جبروت العلیاء ولاهوت البقاء و روح البهاء و سرالاعظم و کلمه الاتم و مظهر القدم و هیکل الاکرم و رمز المنمنم و رب الامم و البحر المعظم و مطلع الصمدیه لولاه ماظهر الوجود و ماعرف المقصود و ما برز جمال المعبود تاللّه باسمه قد خلقت السماء و مافیها و الارض وما علیها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حققت الادیان و ظهر جمال الرحمن فواللّه لویصفه الی آخر الذی لاآخر له لن یسکن فؤادی من عطش حب ذکر أسمائه و صفاته فکیف نفسه المقدس العزیز الجمیل».

و عباس افندی در کتاب: تاریخ صدر الصدور (۱) مقام علی محمد شیرازی را طبق سیاق جمله ذیل: «الوهیت شهودی» خواند: «مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی .... و رتبه این عبد عبودیت حقیقی و هیچ تفسیر و تأویل ندارد.»

و از این روی بر همه تصریحات بابیت و بهائیت که علی محمد شیرازی: باب، قائم، پیامبر بوده است خط بطلان کشید.

چنین راهی که بابیت و بهائیت طی کرد، کاملًا با عقیده تشیع و عقل سلیم و فطرت پاک منطبق است که بنا به اعتقاد با بیان و بهائیان علی محمد شیرازی نه «باب» بود نه «قائم» و نه «پیامبر» و «صاحب شریعت».

ولی در مورد خدائی او نظری ندارد. زیرا جهت معرفی خصوصیات روحی وخبط دماغ علی محمد شیرازی و عفت قلم بابیان و بهائیان ادعای نهائی، مبنی بر خدائی علی محمد شیرازی را می پذیرد! ...

ت) مبشر من یظهره اللّه

۱- ص ۲۰۷

علی محمد شیرازی، ظهور خود را، در ردیف ظهورات سابقه، مانند حضرت موسی، حضرت عیسی، و حضرت محمد بن عبداللّٰه صلی الله علیه و آله قرار داده! و معتقد است که با ظهورش دین جدیدی به نام بیان تحقق پذیرفته است.

کیفیت چنین ادعائی از نظر علی محمد شیرازی در باب السابع من الواحد الثانی از کتاب بیان فارسی (۱) چنین مورد شناسائی قرار گرفته شده است:

«الواحد الثانی فی بیان یوم القیمه»، خلاصه این باب آنکه «مراد از یوم قیامت ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عنداللّٰه حقیقت ندارد و آنچه عنداللّٰه و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است؛ مثلًا از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور اللّٰه در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس مؤمن به موسی بود به قول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد به قول خود زیرا که ما شهد اللّٰه در آن زمان ماشهداللّٰه فی الانجیل بود، و بعد یوم بعثت رسول اللّٰه تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هر کس که مؤمن به آن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول اللّٰه است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول (صح الاولی) سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می شود اول یوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شی ء تا به مقام کمال نرسد قیامت آن نمی شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب آغاز شجره اسلام آنچه هست ظاهر می شود. و قیامت بیان در ظهور من یظهره اللّٰه هست زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من

۱- نسخه سال ۱۱۳۰ ه ق.

یظهره اللّٰه آخر کمال بیان است. ظاهر می شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول اللّٰه هست ظاهر نمی شود الا ـ آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الّا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره بر عکس بخشید و در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل به نسبت او اظهار اسلام می کنند و او را به غیر حق در جبل ماکو ساکن می کنند.»

بر این اساس علی محمد شیرازی معتقد است: هر ظهوری قیامت ظهور قبلی است:

و شی ء تا به مقام کمال نرسد قیامت آن نمی شود.

بنابراین قیامت دیانت یهود که آن بلوغ و کمال دیانت یهود است، همانا ظهور عیسی بوده است و قیامت و کمال دین عیسی در ظهور محمد صلی الله علیه و آله و قیامت و کمال دین محمد در ظهور علی محمد شیرازی یا صاحب بیان است و قیامت و کمال دین بیان به زعم علی محمد شیرازی و بر اساس سند مذکور در ظهور من یظهره اللّٰه خواهد بود!

بدین منوال و همانطور که ادوارد براون تصریح کرده است: «در کمال وضوح مستفاد می شود که باب خود و «من یظهره اللّٰه» را دو ظهور مستقل در ردیف ظهورات سابقه تصور می کرده است». (۱)

از این روی، علی محمد شیرازی، خود را مبشر من یظهره اللّٰه دانسته و در باب شانزدهم از واحد دوم از کتاب: بیان فارسی جهت مریدان خود چنین می نویسد: «وصیت می کنم اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره اللّٰه کل موفق به آن جنت عظیم و لقای اکبر گردید. طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم.»

پس اهل بیان می بایست، در انتظار ظهور من یظهره اللّٰه بنشینند و به محض ملاحظه چنین ظهوری دست اطاعت به سویش دراز کنند از این جهت و چنانچه علی محمد شیرازی خود تصریح می کند: بیان میزان حق است الی یوم من یظهره اللّٰه و هر نفسی که

۱- کتاب نقطه الکاف، ص ۲۳ کج، مقدمه ادوارد براون.

مؤمن به من یظهره اللّٰه گردد مؤمن به بیان بوده؛ زیرا به عقیده علی محمد شیرازی: احکام کثیره در بیان وضع شده است برای احترام و تذکر من یظهره اللّٰه.

با چنین مقدماتی باید موعد ظهور من یظهره اللّٰه و حقیقت مقام چنین ظهوری را از نظرگاه علی محمد شیرازی مورد شناسائی قرار دهیم.

موعد ظهور من یظهره اللّٰه، صریحاً در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی چنین تعیین شده است: «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه کل مبدل می گردد به نور.»

مطابق عدد ابجد کلمه غیاث ظهور من یظهره اللّٰه ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان می باشد و یا مطابق عدد مستغاث ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان خواهد بود و مطابق باب ۱۳ از واحد سوم از کتاب: بیان فارسی علی محمد شیرازی در پیش خود موعد ظهور من یظهره اللّٰه را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است.

حقیقت مقام چنین ظهوری از نظر گاه علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان فارسی چنین توصیف شده است:

من یظهره اللّٰه:

احق است از کل شی ء به کل شی ء از نفس کل شی ء.

و ماسو ای او ملک او هستند.

و اوست قائم به نفس خود باللّٰه و کل شی ء قائم به اوست.

باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت است

فضل کل امکان از شبح جود اوست

مبدأ اسماء و صفات الهی است

و ...»

و به خاطر ظهور چنین خدائی است که به زعم علی محمد شیرازی در کتاب بیان:

کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من یظهره اللّٰه خلق شده.

این است معنی قائمیت زمینه من یظهره اللَّه از نظر بهائیان!

ث) انکار دعاوی

آنچه که مورد تأیید مورخان عصر قاجاری است، دستگیری علی محمد شیرازی و تبعید او به ماکو و چهریق موجد بروز واکنش های مختلفی گردید.

مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضه الصفای ناصری چنین می نویسد:

«چون حدیث خلایق در اقرار و انکار سید باب در افواه افتاد به اشارت شاهنشاه حقایق آگاه محمدشاه که پیوسته با ارباب حال و اصحاب کمال توجهی کامل داشت و فی الحقیقه شهریاری شریعت دوست و حقیقت جوی بود و به تحقیق امورات می پرداخت، در حینی که ولایات آذربایجان خاصه نواب شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم بود و حضرتش در دارالسلطنه تبریز اقامت می فرمود سید باب را از چهریق به تبریز آوردند و در مقام تحقیق قال و حال او برآمدند چه که از نوشتجات او رساله ها و خطابه ها در دست مردم افتاده بود و برخی آنرا تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید می شمردند و گروهی ازمعتقدینش اورا نایب امام حجت وفرقه ای امام غایب وزمره ای رسول خاتم می خواندند، لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را به مجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آورده علمای اعلام و فقهای اسلام حاضر شده با سید به ملاقات و مقالات پرداختند.» (۱)

اذعان به این مسئله که ظهور حوادثی ناشی از انتشار عقاید علی محمد شیرازی انگیزه اصلی صدور فرمانی مبنی بر مذاکره و ملاقات علمای اسلام با علی محمد شیرازی، از جانب محمد شاه قاجار گردیده است، نسبتاً مورد قبول همه محققان است.

مرحوم حسن نیکو در کتاب فلسفه نیکو به این مسئله چنین اشاره می کند:

«چندانکه در توده ملت و عوام ازدحامی پدیدار شد و جنبش و قیامی نمودار گشت، که کرسی حکومت و اریکه سلطنت را تکان داد. از این رو حکومت را مجبور نمود که باب ملایمت را به روی باب بگشاید و چهره تفحص و مسالمت را به سوی او بنماید و مجلس بزرگی بیاراید وی را با رئوس علمای اسلام جمع کند ... (۲)»

۱- ج ۱، ص ۴۲۳

۲- ج ۳، ص ۱۵۳

اتخاذ چنین تدبیری کاملًا منطقی و اصولی بود و حتی بعدها به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه: «وقتی که میرزا تقی خان امیرنظام، به خاطر دفع فتنه های بابیه، به عرض ناصرالدین شاه قاجار رسانید که باید علی محمد شیرازی اعدام گردد، پادشاه وقت صریحاً اذعان داشته بود که این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دارالخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت، مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده، اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا به دارالخلافه آمده با مردم محاورت و مجالست نماید، بر همه کس مکشوف می گشت که او را هیچ کرامتی نیست. (۱)»

بدین روال، مسلم و معلوم می شود که حکومت در دارالخلافه پس از شیوع اقرارها و انکارها متمسک به شیوه مرضیه گردیده و خطاب به ناصرالدین شاه که در آن ایام بر منصب مقام ولایت عهدی بسر می برد، دستور برپائی مجلس گفتگوی روحانیون با علی محمد شیرازی را در سال ۱۲۶۴ ه ق، صادر کرد.

متن این امریه، که میرزا آقاسی صدراعظم به صورت عریضه ای به ولیعهد وقت نوشته است، مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ، چنین آورده است: «... بعضی از مردم نادان که نیک را از بد و پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت ازین هر مرد را که مال نباشد و به کار حرفت و صناعت نیز همت نبندد و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه در میانه به نوائی برسد و از این گونه مردم از دور و نزدیک فریفته میرزا علی محمد باب شده اند و ابواب اغوا و ضلالت بازداشته اند هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق به درگاه آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصغا فرمایند و مکنون خاطر او را بازدانند». (۲)

منابع موثق بهائیان، تشکیل مجلس گفتگوی علمای تبریز با علی محمد شیرازی را

۱- فتنه باب، ص ۲۹.

۲- ج ۳، ص ۱۲۶.

تصـدیق کرده اند و عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصـی سیاح» (۱) و میرزا جـانی کاشـانی در کتاب: «نقطه الکاف» (۲) و میرزا ابوالفضـل گلپایگـانی در کتاب: «کشف الغطاء» (۳) و شوقی افنـدی در کتاب: «قرن بـدیع» (۴) از یـک سـوی و از سوی دیگر مرحوم «ملّا محمـدتقی مامقـانی»، مرحوم رضا قلیخان هـدایت در کتاب: «روضه الصـفا» (۵) و مرحـوم میرزا محمـد تقی لسان الملک سپهر در «ناسخ التواریخ- سلاطین قاجاریه» و میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» (۶) و اعتماد السلطنه در کتاب «منتظم ناصری- تاریخ قاجاریه». (۷) .. به ذکر نام شرکت کنندگان مبادرت ورزیده و از موضوعات مورد مذاکره در مجلس ولیعهد فرازهائی را نقل کرده اند که در هر صورت مؤید تحقق مجلس مذکور در اوان سال ۱۲۶۴ ه. ق است.

مرحوم میرزامحمـد مهدی خان زعیم الدوله (۸) که پدروجدش درمجلس ولیعهد شـرکت داشتند علمای حاضر مجلس مذکور را در کتاب خود، تحت عنوان مفتاح باب الابواب (۹)

۱- ص ۲۲

۲- ص ۱۳۳

۳- صص ۲۰۲- ۲۰۵

۴- ج ۱، ص ۴۲۳

۵- همان.

۶- همان.

۷- ج ۳، ص ۶۲

۸- مرحوم میرزا محمـد خان قزوینی در شـرح حال مرحوم زعیم الـدوله متوفی ۱۳۳۳ ه ق می نویسـد: دکترمیرزا محمد مهدی خان بن محمـد جعفر تبریزی مقیم قاهره صاحب مجله فارسـی حکمت منطبعه در همان شـهر و مؤلف تاریخ نفیس: مفتاح باب الابواب، در تاریخ باب و بابیه و بهائیه و ازلیه به عربی که یکی از بهترین و نسبتاً بیطرف ترین کتب مؤلفه در این موضوع است و این کتاب در سنه ۱۳۲۱ ه. ق در ۴۴۰ صـفحه در مصر به چاپ رسیده است. «جدّ و پدر مؤلف از جمله علمائی بودند که در محضـر مشـهور استنطاق باب در تبریز در سنه ۱۲۶۳ قمری در حضور ناصـرالدین میرزا و ملاـ محمود نظـام العلماء و ملا محمد مامقـانی و میرزا علی اصـغر شـیخ الاسـلام و غیر هم حضور داشـته انـد .... «مجله یادگـار» سال پنجم صـص ۸۹- ۹۱، همچنین مراجعه شود به کتاب: تاریخ جرائد و مجلات ایران، تألیف: سید محمد صدر هاشمی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۹- ص ۱۳۷، جرجی زیـدان از این کتاب، در مجله الهلال، سال نهم، ۸ رجب ۱۳۱۸ ه ق، و ۲۴ رمضان ۱۳۲۲ ه. ق، به تفصیل و به تحسین یاد کرده است.

چنین آورده است:

۱- ملا محمد مامقانی (۱)

۲- حاج ملا محمود نظام العلماء (۲)

۳- حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام

۴- میرزا محسن قاضی

۵- حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی

۶- میرزا حسن زنوزی ملا باشی

و مرحوم رضا قلی خان هدایت از شرکت:

۷- حاجی مرتضی قلی مرندی علم الهدی که یاد کرده است. (۳)

البته مرحوم ملا محمد تقی حجت الاسلام نیّر (۴)در رساله خود به شرکت مرحوم میرزا حسن زنوزی ملا باشی اشاره ننموده و می نویسد: «بالجمله حاضرین مجلس از علماء منحصر به همین سه بزرگوار شد و بس (حجت الاسلام- ملا مرتضی- نظام العلماء).»

از سوی دیگر و به استثنای ناصر الدین میرزای ولیعهد، مرحوم «زعیم الدوله» از حاضرین رجال حکومتی، مرحوم «محمد خان زنگنه امیر نظام» «میرزا فضل اللّه علی آبادی» «نصیر الملک» وزیر داخله، «میرزا جعفر خان معیر الدوله»، کفیل وزارت خارجه،

۱- متوفی ۱۲۶۸ هق، ملقب به حجه الاسلام.

۲- متوفی ۱۲۷۰ ه ق، از ادبای معروف آذربایجان و معلم ناصرالدین شاه بود. در ۱۲۶۲ ه ق، کتابی به نام الشهاب الثاقب فی رد النواصب تألیف کرد که در تبریز چاپ شده است. مراجعه شود به کتاب: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۱.

۳- مراجعه شود به: جلد دهم، صفحه ۴۲۳، کتاب مذکور.

۴- فرزند ملا محمد مامقانی متولد ۱۲۴۸ ه ق و متوفی ۱۳۱۲ ه ق مرحوم محمد علی تربیت در شرح حال ایشان می نویسد: مشارالیه از ادبا و فضلای نامی این ایالت است و مجموعه اشعارش از قصاید و غزلیات و منظومه های آتشکده و لئالی منظومه در تبریز چاپ شده و معروف است ... مولا نیز در قوه انتقاد قریحه فوق العاده داشته ....»، کتاب دانشمندان آذربایجان، صفحه ۳۸۹. رساله او که در شرح حال علی محمد شیرازی و مجلس ولیعهد است، نیری آنرا به امر ناصرالدین شاه قاجار نوشته است. شوال، ۱۳۰۶ ه ق.

«میرزا موسی تفرشی»، کفیل وزارت مالیه، «میرزا مهدی خان بیان الملک» خفیه نویس (رازدار) وزیر کشور را نام برده است.

نکته قابل توجه در این است که علمای حاضر در مجلس ولیعهد بنا به دعوت ناصرالدین میرزا غالباً از علمای شیخیه و تلامذه سید کاظم رشتی بودند و به تصریح مرحوم ملامحمد تقی حجه الاسلام نیر: «حسب الامر ابلاغی به عامه معتمدین علمای بلد نوشته و ایشان را تکلیف به حضور مجلس محاوره با مشارالیه کردند. هیچیک از علمای شهر اقدام به این امر نکردند و متشبث به بعضی اعذار شدند ...»

«احمد کسروی» نیز در این خصوص می نویسد: «مجتهد بزرگ تبریز در این هنگام میرزا احمد می بود که سر دسته متشرعان شمرده می شد. و او به این نشست نیامد» (۱) و بدین لحاظ نمی بایست «اعتضاد السلطنه» از این عمل ناصر الدین میرزا تعجب کرده و به استفهام بنویسد: «نمی دانم شاهنشاه جهان پناه چه حکمتی دیدند که در آن مجلس حکم به احضار جمعی از شیخیه فرمودند. (۲)»

آنچه مسلم است به استثنای علت بی اعتنائی علماء به نشست، با جوانی که با آثارش آشنا بودند می توان سه عامل دیگر در مورد شرکت علمای شیخی در نظر آورد:

۱- علمای درباری تبریز، غالباً از علمای شیخی مسلک بودند، که تا آن زمان هم از علائق دربار قاجار نسبت به شیخ احمد بهره می جستند.

۲- ناصرالدین میرزا در عنفوان جوانی تحت تأثیر معلمش ملا محمود نظام العلماء توجهی به شیخیه داشت.

۳- ممکن است چنین می اندیشید که: دعوی بابیت و قائمیت علی محمد شیرازی ناشی از نشر معارف احمد احسائی، و سید کاظم رشتی است و از این لحاظ علمای شیخیه به اصطلاحات و عقاید شیخ و سید آشنائی داشته از این جهت می توانند با کسی که خود را به چنین معارفی متکی می دانست در مقام مباحثه و گفتگو آیند.

به هر حال، سه سند کاملًا رایج و معتبر، از جریان گفتگو و مباحثه علماء با علی

۱- بهائیگری، ص ۳۱

۲- فتنه باب، ص ۲۰

محمد شیرازی در مجلس ولیعهد به دست ما رسیده است:

اول: و آن شرح مباحثه علما با علی محمد شیرازی است که ملا محمود نظام العلما حاضر در مجلس آن را تنظیم و به دست مورخان ناصری داده است که عیناً از روی دستخط نظام العلما مرحوم میرزا رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضه الصفا- ناصری آنرا ثبت کرده و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «ناسخ التواریخ- قاجاریه» و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: «فتنه باب» و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» به فرازهائی از آن اشاره و ذکر کرده اند که ما ذیلًا آنرا جهت استفاده خوانندگان محترم از کتاب: روضه الصفا نقل می کنیم:

«با سید کمال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم او را بر خود مقدّم نشانیدند و حضرت ولیعهد با وی توجه و التفات فرموده پس از مدتی جناب نظام العلما افتتاح باب سؤال کرده به باب گفت که حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنان است، شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است: اولًا این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست و شما تألیف کرده اید یا به شما بسته اند؟ سید باب در جواب گفت که؛ از خدا است: نظام العلما گفت: من چندان سواد ندارم، اگر از شماست بگوئید و الّا فلا، سید گفت: از من است نظام العلما گفت: معنی کلام شما که گفتید از خداست این است که زبان شما مثلًا شجره طور است.»

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

این همه آوازها از شه بود گر چه از حلقوم عبداللّه بود

سید باب گفت: رحمت به شما. نظام العلما گفت: شما را باب می گویند، این اسم را که به شما گذاشته و کجا گذاشته اند و معنی باب چه چیز است و شما راضی به این اسم هستید یا نیستید؟ سید گفت: این اسم را خدا به من داده است: نظام العلما گفت: در کجا

در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور؟ سید گفت: هر جا هست اسم خدائی است.

نظام العلما گفت: البته در این صورت راضی هم هستید به اسم خدائی، معنی باب چه چیز است؟ باب گفت: باب «انا مدینه العلم و علی بابها» نظام العلما گفت: شما باب مدینه علم هستید؟ گفت: بلی. نظام العلما گفت: حمد خدای را که من چهل سال است قدم می زنم که به خدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمی شد، حال الحمد للّٰه در ولایت خودم به سر بالین من آمده اید، اگر چنین شد و معلوم گردید که شما بابید منصب کفش داری را به من بدهید. سید باب گفت: گو یا شما حاجی ملا محمود باشید.

نظام العلما گفت: بلی. سید باب گفت: شأن شما اجلّ است، باید مناصب بزرگ به شما داد. نظام گفت: من همین منصب را می خواهم و مرا کافی است. حضرت شاهزاده معظم مفخّم ولیعهد فرمودند که؛ ما هم این مسند را به شما که بابید وا می گذاریم و تسلیم می نمائیم. نظام العلما گفت: بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است: «العلم علمان علم الأبدان و علم الأدیان» در علم ابدان عرض می کنم که در معده چه کیفیتی به هم می رسد که شخص تخمه می شود، بعضی به معالجه رفع می گردد و برخی منجر به سوء هضم و غثیان می شود، یا به مراق منتهی می گردد؟ باب گفت: من علم طبّ نخوانده ام، حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد اکرم فرمود که؛ در صورتی که شما باب علوم هستید و می گوئید علم طب نخوانده ام با آن دعوی منافات تمام دارد. نظام العلما عرض کرد که عیب ندارد، چون این علم بیطره است و داخل علوم نیست؛ لهذا بابا بیت منافات ندارد.

پس روی به باب کرده گفت که؛ علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد، پس بگوئید آیا علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات؟ باب گفت: عین ذات. نظام العلما گفت: «پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم از ذات و قدرت».

«وهکذا علاوه باین ذات لا ضدّله و لا ندّله است، علم که عین ذات است ضد دارد که جهل باشد، علاوه بر این دو مفسده، خدا عالم است، پیغمبر عالم است و من عالمم، در علم مشترك شدیم، ما به الامتیاز داریم، علم خدا از خودش است، علم ما از او، پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز وما به الإشتراك و حال آنکه خدا مرکب نیست.» سید باب گفت:

من حکمت نخوانده ام، حضرت شاهزاده اعظم اعلم ولیعهد مکرم معظم تبسمی فرموده و فرمایش و تکرار بحث را دانسته نکردند و سکوت نمودند. نظام العلما به باب گفت: که علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار، مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق. شما که بابید قال را صرف کنید. باب گفت: کدام قال؟ نظام العلما جواب داد که: قال یقول قولًا. پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت: قال قالا قالوا قالت قالتا قلن و رو به باب کرده گفت: باقی را شما صرف بکنید. جواب داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است.

باز گفت: قال را اعلال کنید. باب گفت: اعلال کدام است؟ [نظام العلما] اعلال کرده گفت: باقی را شما اعلال کنید. سید باب گفت: فراموشم شده. نظام العلما گفت هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً را ترکیب نمائید، «خوفاً و طمعاً» به حسب ترکیب چه چیز است؟ باب گفت: در نظرم نیست. نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید که «لعن اللّه العیون فإنّها ظلمت العین الواحده» سید گفت: نمی دانم. باز پرسید که مأمون خلیفه از حضرت رضا پرسید که «ما الدلیل علی خلافه جدّک علی بن ابی طالب علیه السلام؟ قال الرضا: أیه أنفسنا، قال: لولا نساؤنا قال: لو لا أبنائنا» وجه استدلال [امام رضا علیه السلام چیست وجه رد مأمون چه چیز است و کیفیت ردّ [حضرت رضا علیه السلام چیست؟ سید متحیر ماند پرسید که حدیث است؟ نظام گفت: بلی و اقامه عدلین کرد و گفت که؛ اگر دعوی بر میت بود قَسَم استطهاری هم ذکر می کردم. نظام العلما گفت: شأن نزول إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گذشت، عاص گفت: این مرد ابتر است عن قریب می میرد و اولادی از او نمی ماند. حضرت نبوی غمگین شد از برای تسلیت آن حضرت، این سوره نازل شد. حال بگوئید که این چه تسلیت است؟ سید گفت: که؛ واقعاً شأن نزول سوره این است؟ نظام العلما گفت: آری و اقامه شهود نمود. سید مهلتی خواست و نظام العلما از سر این سخن درگذشت و از در دیگر درآمده و گفت: ما در ایام شباب و جوانی به اقتضای سن مطالعه می کردیم و این عبارت علامه را می گفتیم. حال می خواهم شما معنی آنرا بگوئید که «إذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و چرا باید چنین باشد؟ سید تأملی کرده پرسید: این عبارت

از علامه است؟ حضار گفتند: بلی. نظام العلما گفت: از علامه نباشد از من باشد، شما معنی آنرا بیان نمائید، آخر باب علم هستید. سید جواب داد که؛ چیزی به خاطرم نمی رسد.

نظام العلما گفت: یکی از معجزات پیغمبر عربی، قرآن است و اعجاز آن به فصاحت است و بلاغت، تعریف فصاحت چیست و تعریف بلاغت چیست؟ و نسبت ما بین اینها تباین است و تساوی است و عموم و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است؟ سید فکر بسیار کرده جواب داد که؛ در نظرم نیست. حضار متغیر شده. نظام پرسید: اگر ما بین دو و سه شک بکنید چه خواهید کرد گفت: بنا را بر دو می گذارم. عالیجناب فضایل مآب حجه الاسلام آخوند ملا محمد مامقانی که از فضلای عهد و مشربش بر وفق مشرب علمای شیخی بود، تاب نیاورده گفت: ای بی دین تو شکیات نماز را نمی دانی و دعوی بابیت می نمائی؟! سید گفت: بنا را بر سه می گذارم، مولانا فرمود: معلوم است وقتی که دو نشد لابد باید سه را گفت. نظام العلما گفت: سه هم غلط است؛ چرا نپرسیدید، بلکه شک در نماز صبح یا مغرب کرده ام، آیا بعد از رکوع است، قبل از رکوع است، بعد از اکمال سجدتین است؟ حاجی به آخوند گفت: شما شکر بکنید اگر می گفت: بنا را بر دو می گذرام، زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی می خواهد آن وقت چه می کردید؟ پس جناب حجه الاسلام سؤال کرد که تو نوشته ای که؛ «اول من آمن بی نور محمد و علی» این عبارت از شماست یا نه؟ سید باب گفت: بلی از من است. مولانا گفت: آن وقت تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود. جناب علم الهدی از سید پرسید که؛ خداوند عالم فرموده است: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ للَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ و شما در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا و از کجا؟ سید باب جواب داد که، ثلث نصف خمس است، چه تفاوت دارد؟ علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که؛ کسور تسعه چند است؟ سید حیران ماند. نظام العلما بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده گفت:

شعر

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز و با آن سوز ساز

«من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود به من بنمای تا مرید شوم و به سبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت؛ زیرا که به علم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد. سید گفت: چه کرامت می خواهی؟ نظام العلما جواب داد که اعلیحضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض است، او را صحتی ده، حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت ابد مهد فرمود که؛ چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی، ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را به او خواهیم داد، سید گفت: در قوّه ندارم. حاجی جواب داد که پس بی جهت عزت نمی شود، در عوالم لفظ گنگ، و در عوالم معنی گنگ پس چه هنر داری؟ سید جواب داد که من کلام فصیح می گویم و گفت: «الْحَمد للّٰه الذی خَلَقَ السّمواتَ» (بالفتح) حضرت شاهزاده معلم ولیعهد مکرم تبسمی فرموده بخندید و بفرمود:

و ما بتاءٍ ألفٍ قد جُمعا يُكسر فی النّصبِ وَفی الجرِّ مَعا

سید گفت: اسم من علی محمد با «ربّ» وفق دارد. نظام جواب داد که هر علی محمد و محمد علی، با «ربّ» وفق دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت بکنید نه دعوی بابیت. سید باب گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا می کشید.

حاجی گفت: یعنی شما مهدی صاحب الأمرید؟ باب گفت: بلی. نظام العلما گفت:

شخصی یا نوعی. گفت: شخصی. نظام العلما گفت: نام مبارك او محمد بن حسن است و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد است و نام پدرت و مادرت چیز دیگر است. مسقط رأس آن حضرت سامره است و مسقط رأس تو شیراز است، سن مبارك او بیش از یکهزار سال است و عمر شما قریب چهل، کمال مخالفت در میانه است و آنگهی من شما را نفرستاده ام. باب گفت: شما دعوی خدائی می کنید؟

نظام العلما پاسخ داد که چنان امامی را چنین خدائی می باید: سید باب گفت که؛ من به یك روز دو هزار بیت کتابت می کنم که می تواند چنین کند. نظام گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می کرد آخر الامر

کور شد، البته شما هم این عمل را ترک نمائید و إلّاکور خواهید شد. چون معلوم شد که سید را دعوی بی معنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم- طوّل اللّه بقائه- تطویل کلام بی حاصل، مناسب ندانستند و برخاستند و مجلس منقضی.»

دوم: و آن رساله و شرحی است که «ملا محمد تقی مامقانی حجه الاسلام نیّر» فرزند مرحوم ملامحمد مامقانی حجه الاسلام، حاضر در مجلس ولیعهد می باشد.

با توجه به اینکه مرحوم «ملا محمد تقی» در آخر رساله خود چنین نوشته است:

«فارغ شد از تسوید این اوراق، منشی آن بنده ضعیف جانی محمد تقی بن محمد التبریزی مامقانی در پانزدهم شهر شوال المکرم از سنه (۱۳۰۶ ه ق) و امید که مقبول طبع مبارک همایونی آید. معلوم و هویدا می شود که مرحوم ملا محمد تقی رساله مذکور را به درخواست ناصر الدین شاه قاجار- در خصوص بابیت و احوالات علی محمد شیرازی در تبریز نگاشته است.»

ملا- محمد تقی در این رساله در مقام ایراد بر مرقومه مرحوم ملا محمود نظام العلما می نویسد: «از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشتند» محاورات آن مجمع را به استناد سماعات افواهیه بکلی تغییر دادند، مقاولاتی که اصلًا اتفاق نیفتاده مذکور داشتند، بیان واقع را بالمرّه قلم نسخ بر سر گذاشته اند، عجب آن است که صورت مجلس را هم به خط حاج محمود نظام العلما که در آن اوقات معلمی اعلیحضرت را داشت، نسبت داده اند. در صورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم از محاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگام سؤال به تکلف خیال چیزی نظر آورده و برای مورخین مرقوم داشته وگرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلی در میان است به نحوی که می توان گفت: کل ذلک لم یکن، عجب تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز در همین قضیه با همدیگر مباینت تامه دارد. (۱)

۱- شیخیگری- بابیگری، ص ۳۰۹.

بر این اساس «ملاـ محمـد تقی» تصـمیم گرفته که محـاورات مجلس مـذکور را بر اسـاس تقریر آن توسـط پـدرش ملاـ محمد مامقـانی که به تصـریح ایشان مِنَ البَدو إلی الْخَتْم تقریر فرموده بوده و ایشان به علت کثرت تـذکار و تکرار قرائت صورت آن مجلس به نیت یادگار به قید تحریر در آورد.

البته با توجه به اینکه مرحوم ملا محمد تقی توجه داشـته است که ناصرالدین شاه خود در مجلس مذکور شرکت داشته و جز با اطمینـان خـاطر، ذکر اقـوال مرحـوم پـدرش موافق مصـلحت نمی دانسـته است، می توان نظر داد که تصـریحات وی در رسـاله مذکور، از سندیت خاصی برخوردار است.

ملا محمد تقی صورت جلسه مجلس ولیعهد و محاکمه باب را در تبریز چنین مرقوم می دارد:

«در این بین باب را نیز حاضر کرده در یک سمت مجلس جا دادند نظام العلما به استجازه از والد رو به باب کرد و گفت: «این نوشته هایی که بعضـی به اسـلوب قرآن وبعضی به اسلوب خطبه های قیصر روم است و ادعیه به توسط اتباع شما در میان مردم منتشـر است آیا از شما است یا بر شما بسته اند؟ گفت: از خدا است. نظام العلما گفت: هر چه از زبان شما جاری شده؟ گفت: بلی مثل صدور کلام از شـجره طور. گفت: این یکی را فهمیدم این اسم باب را که برای شما گذارده؟ گفت: خدا. نظام العلما گفت: گستاخی است، خدا این شب بخیر را کجا برای شما کرده؟ باب متغیر شد گفت: من مسخره شده ام.

نظام العلما گفت: از این نیز گـذشتیم. شـما باب چه هستیـد؟ گفت: أنا مـدینه العلم و علی بابها، گفت شـما باب مـدینه علمی؟ گفت: بلی «فَادْخُلُوا البابَ سُجّداً» نظام العلما گفت:

باب حطّه هم هستی؟ گفت: بلی. نظام العلما گفت: حالا که شـما باب مـدینه علمی از هر علمی از شـما بپرسـند جواب خواهی داد؟ گفت: بلی شـما مرا نمی شناسـید، من همان شـخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا می برید. پس والد فرمودند: سید تو اول دعوی بـابیت امـام را داشتی، حالاـ صـاحب الأـمر غائب شـدی، گفت: بلی من همانم که از صدرالاسـلام انتظار مرا می برید. والد از این حرف گزاف سـخت برآشـفته فرمود: سـید! حیا چرا نمی کنی این چه لاف و گزاف است می زنی؟! ما انتظار آن امامی را می بریم که پدرش

امام حسن عسکری و مادرش نیز نرجس بنت یشوع است و در سنه دویست و پنجاه و شش «در سرّ من رأی» از مادر متولد شده و از مکه معظمه با شمشیر ظهور خواهد کرد.

ما کی انتظار سید علی محمد پسر سید رضای بزاز شیرازی را که دیروز از شکم مادر بیرون آمده می بریم؟ وانگهی صاحب عصر وقتی که تشریف می آورند جمیع مواریث انبیا از آدم تا خاتم در خدمت ایشان است، شما یکی از آن مواریث را در بیار ببینم؟ گفت: مأذون نیستم. والد تغیر کرده فرمودند: تو که مأذون نبودی بسیار غلط کردی و سرت را به دیواری زدی آمدی برو و مأذون شو بعد از آن بیا، صاحب الامر غیر مأذون نوبر است. گذشته از این صاحب عصر کرامات و معجزات دارد، بسم اللّه تو همین عصا را که در دست داری اژدها کن تا ما ایمان بیاوریم. پسر علم الهدی گفت: جناب آقا خدا در کتاب کریم فرموده: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ حکم آیه منسوخ است یا باقی است؟ گفت: باقی است. گفت: پس شما از چه بابت در کتاب خود آورده ای:

«واعلموا إنما غنمتم من شی ء فأنّ للذکر ثلثه» آیا این تشریح نسخ قول خدا نیست؟ گفت آخر سهم امام به من می رسد. علم الهدی گفت: سهم امام نصف خمس است و نصف خمس، عُشر می شود نه ثلث. گفت: نه خیر ثلث می شود. حاضرین همه خندیدند.

پس از سؤالات دیگر هر یک از سه نفر می نویسند: علم الهدی گفت: جناب آقا شما در کتاب خود گفته ای که؛ من در خواب دیدم که حضرت سید الشهداء را شهید کرده اند و من چند کف از خون خوردم و باب فیوضات بر من مفتوح شد این درست است؟ گفت:

بلی. والد فرمود: تو چه عداوت با سید الشهداء داشتی که خون او را خوردی؟ مرحوم نظام العلما به شوخی گفت: آخر هند جگرخوار بود؟ جوابی از آقا نتراوید. پس والد بعد از تغیرات و تغیّر زیاد از این حرفهای گزاف او فرمود: خوب لوطی شیرازی این دیگه چه منافقی و حقه بازی است؟ وقتی که اتباع شیخ احسائی از تو سؤال می کنند در جواب آنها می نویسی؛ احمد و کاظم- صلوات اللّه علیهما- و چون سید یحیی پسر سید جعفر دارابی که پدرش در مسئله معاد با شیخ احسائی مخالف است از تو سؤالی می کند در جواب می نویسی که؛ شیخ در معاد خبط کرده و صریحاً تکفیرش می کنی «و لقد أجاد السید جعفر دارابی فیما کتب فی سنا برق المحیط بالمشارق و المغارب» آن صلوات

فرستادنت چیست و این تخطئه و تکفیرت چه؟ تو اگر آدم درستی هستی چرا در سر یک ریسمان نمی ایستی سید سر بزیر انداخته جوابی نگفت.»

سوم: ناصر الدین میرزا، پس از اتمام مجلس مباحثه در پاسخ امریّه محمد شاه قاجار نامه ای رسمی نگاشته است و شاه را بطور کلی از نتیجه این مجلس گفتگو آگاه ساخته است. که به قول احمد کسروی: این سند از هر باره ارجدار و استوار است زیرا نوشته رسمی دولتی است. گزارشی است که ولیعهدی برای آگاه بودن شاهی نوشته. (۱)

متن این نامه در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می شده است و ادوارد براون در صفحه (۲۵۲، ۲۵۹) در کتاب:.

noigileR ibaB eht fo ydutS rof slairetaM ۱۹۱۸ ..

آن را ضبط و ثبت نموده است.

از لحاظ منابع موثق بهائیت کتاب: «کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی، سند مستند است. وی بی آنکه متعرض محتویات نامه ناصر الدین میرزا ولیعهد به پدرش محمد شاه قاجار شود و یا با تأویلاتی، مصمم به وارونه کردن حقایق شود، گزارش ولیعهد را قبول و از آنجائی که آن را به عنوان مقدمه نتائجی مورد نظر، در مقام حسینعلی میرزا به کار گرفته است به اصالت و حقیقت آن صریحاً و آشکار اعتراف کرده است.

مضافاً آنکه خود معترف است، پس از خلع محمد علی شاه که مخازن دولتی به تصرف ملتیان در آمد- یکی از محبین تاریخ، عکس برداشته و منتشر ساخته است. (۲)

متن عریضه ولیعهد ناصر الدین میرزا به محمد شاه قاجار:

هو اللّه تعالی شأنه

«قربان خاک پای مبارکت شوم، در باب فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را احضار کرده با او گفتگو نمایند. حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده و رقعه به جناب مجتهد نوشت که آمده با ادله و

۱- بهائیگری، ص ۳۳.

۲- کشف الغطاء، پاورقی صفحه ۲۰۵، همچنین مراجعه شود به کتاب: ظهور الحق، مازندرانی، جزء سوم، صفحه ۱۴، که عیناً نامه مذکور را کلیشه کرده است.

براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی دینی و کفر او اظهر من الشمس واوضح من الأمس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام؛ امیر اصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید که مسموع می شود که تو می گوئی من نائب امام هستم و بابم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری توست. گفت: بلی حبیب من قبله من نائب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است به دلیل «ادخلو الباب سجداً» و لیکن این کلمات را من نگفته ام. آن که گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به کوه طور تجلی کرد.

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی؟

منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می شد. الان در من خلق می شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشیدند منم. آنکه چهل هزار از علما منکر او خواهند شد منم. پرسیدند:

این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند گشت. گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملاـ مرتضی قلی گفت: پس تو از این قرار صاحب الامری. اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای انس و جن با چهل و پنج هزار از جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیاء از قبیل زره داود و عصای موسی و نگین سلیمان و ید بیضا با آن خواهد بود، کو عصای موسی و کو ید بیضا؟ جواب داد که؛ من مأذون به آوردن اینها نیستم به جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که؛ از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است از برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره:

«بسم اللّٰه الرحمن الرحیم سبحان اللّٰه القدوس السبوح الذی خلق السموات و الأرض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته».

اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء «سمواتِ» را به فتح خواند. گفتند:

مکسور بخوان. آنگاه «الأرض» را مکسور خواند. امیر اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد:

«الحمد للّٰه الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء». باب بسیار خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید: در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جدّ شماچیست؟ حضرت فرمود: آیه «أنفسنا». مأمون گفت: «لو لا نساؤنا»؟ حضرت فرمود: «لو لا أبناؤنا» این سؤال و جواب را تطبیق بکن و متعدّی را بیان نما. ساعتی تأمل نموده جواب نگفت. بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند.

جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو پرسیدند. ندانست و سر به زیر افکنده باز از آن سخن های بی معنی آغاز کرد که من همان نورم که به طور تجلی کرد؛ زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجاکه آن شیفته تو بودی، شاید نور ملا مرتضی قلی بود، بیشتر از پیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده و تنبیه معقول نمود و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر هم سپرده که دیگر از این غلطها نکند و الان محبوس و مقیّد است.

منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است.

امر امر همایون است.»

با توجه و تعمق و مقابله سه مأخذ مذکور در باب چگونگی مجلس ولیعهد معلوم می شود در مجموع صورت مجلس مباینتی با هم ندارد و ظاهراً تنها در اجمال و تفصیل آنها تفاوتهائی را به وجود آورده است. (۱)

۱- احمد کسروی در کتاب: بهائیگری به نظریه عباس افندی در خصوص مذاکره مجلس ولیعهد چنین اشاره می کند: عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح، در این باره چنین می نویسد: نکته نحوی گرفتند احتجاج به قرآن نمود و اینان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد. ببینید که چگونه داستان را به رنگ دیگری انداخته و دروغی از خود به آن افزوده. زیرا چنانچه پیداست به باب غلط نحوی گرفته اند غلطهای بسیار آشکار- نه نکته آنگه باب درمانده و پاسخی نتوانسته. نه آنکه پاسخ گفته و از قرآن نیز مانند هایی یاد کرده. این یک نمونه است که چگونه ناچار شده اند تاریخ را کج گردانند و به داستانها رنگهای دیگر دهند.

با این همه در مقام ارزیابی مجلس ولیعهد ناگزیر به بیان مسئله ای هستم که مرحوم زعیم الدوله به نگارش آن توجه اصولی و در عین حال بحقی کرده است.

ایشان از زبان مرحوم جدش، که خود حاضر در مجلس ولیعهد بود شنید که خطاب به شاهزاده اسکندر میرزا و در مقام پاسخ سؤال او مبنی بر چگونگی مجلس ولیعهد می گفت:

«آنان کار نیکوئی نکردند که چنین سؤالاتی نمودند. همانطور که باب از آوردن دلیل و حجت باز ماند. چه آن مرد مدعی نبوت و رسالت و دین سازی بود و اینان او را به صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع می آزمودند. کاش می دانستم به جای آن سؤالات؛ چرا از انتقاد بر اساس عقاید او خودداری می کنند و عدم توافق و تطبیق نظریات او را با ناموس طبیعی و فطری بشر گوشزد نمی کنند. باب به صراحتی تمام می گفت که: اوّلُ مَنْ آمَنَ بی نور محمد و علی. پس چگونه ممکن است باب به قوانین و احکام کسی که خود را از او بالاتر می داند رفتار کند. (ولی علمای مجلس از او شکیات نماز می پرسند) و از طرفی باب ادعای نیابت قائم و بلکه بابیت علم می کرد. پس لازم بود که بر کلیه امور واقف باشد و عجز او در آن مجلس دلیل بزرگی است بر بطلان دعوی. امر غریب این است که وی ادعای نجات قوم خود بلکه کلیه بشر می نماید. در این صورت چرا دعوت را در عراق یا در اروپا نکرد؟ آیا ایران تنها شایسته دعوت بود یا سایر قطعات دنیا ارزش دعوت نداشتند و اگر بعثت برای ایران بود، آیا بهتر نبود که کتاب اصلی احکام وی به فارسی باشد در صورتی که کلیه انبیا به لسان قوم دعوت کرده اند نه اینکه مانند باب زبان عربی را غلط بداند و در فارسی پیچیده و مرکب از حروف و اعداد و رموز جفر بنویسد و اگر منظور اغلاق و اشکال است خوب بود به زبان پهلوی می نوشت که کسی نفهمد و انتقاد نکند.

طبق نوشته میرزا مهدی خان: «جدش با باب مباحثه نیز کرده و از او پرسیده است که شریعتی شریعت دیگر را نسخ نمی کند مگر آنکه نسبت به ما قبل خود اتمّ و احکم باشد.

تو بسیاری از مواد شریعت را به عنوان اکمال و اتمام تغییر داده ای. اگر تو مسلمانی، که به مصداق: «الیوم اکملت لکم دینکم» دین کامل است و احتیاجی به کمال ندارد. اگر شریعت

جدیدی آورده ای پس عیوب و نواقص اسلام چه بود که تو شریعت تازه ای آورده ای؟

باب با تبسّم گفته: این سؤالات مقدماتی دارد که بیان خواهم کرد، اما نه امروز نه این مجلس. دوباره جد میرزا مهدی خان پرسیده که؛ صعود عیسی قبل از موت بود (عقیده اهل اسلام) یا بعد از دفن (عقیده مسیحیان)؟ باب باز گفت: این بحث وقت زیادتری می خواهد.

صورت مکتوب منسوب به ناصرالدین میرزا که به پدرش محمّدشاه نوشته است. کلیشه مذکور عیناً از کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی مبلّغ مشهور بهائیان عکس برداری شده است.

عقیده جد «میرزا مهدی خان زعیم الدوله» را که آقای عبدالحسین نوائی در ذکرحواشی کتاب مرحوم «اعتضاد السلطنه» آن را پسندیده است، توجهی معقول به نظر می رسد.

از یک طرف جوان عامی و پرمدعا و بی سوادی ادعای علم کلّ ولدنّی می کند، اما

مقـدمات علوم و معارف را نمی دانـد و حتی از فهم بـدیهیات عاجز است و از طرفی زبـده علمای شـهری بزرگ مانند تبریز از کسـی که ادعـای نبوت و مهـدویت می کنـد راجع به (تخمه) کردن یا معنی عبارت علامه در باب غسل جنابت خنثی یا اعلال قال، پرسـش می کننـد و پیش خود این معنی را در نظر نمی گیرنـد که صـرف دانسـتن این مطالب (به فرض اینکه باب آنها را می دانست) علامـت و مجوز ادعـای نیابت و مهـدویت و دین سازی می شود یا نه و آیا مثلًا ملا محمود که این سؤالات را می کرده و مسـلماً آنها را می دانسـته حق داشـته چنین ادعائی یکند یا نه؟ به هر حال هر چه بود باب ناتوان تر از آن بود که بتواند همین سؤالات سـطحی و بی مورد را جواب بدهـد و سـرانجام به شـرحی که گـذشت مچش باز شد و معلوم شد که جز ادعای واهی چیزی در چنته ندارد. چنانکه سؤالات جد میرزا مهدی خان را هم جواب نتوانست بگوید و آنها را موکول به وقت دیگر و جلسه دیگر یعنی در حقیقت تعلیق به محال کرد». (۱)

به گفته احمد کسـروی علی محمد شیرازی: «هیچی نتوانسته و جز نمی دانم و نمی توانم پاسخی نداشت از آنسوی با غلط بافی های سـخنان سـست و خنک خود، زبان ریشـخند ملایان و دیگران را به خود باز گردانیـده و بار دیگر کار به چوب خوردن و غلط کردم گفتن انجامید.» (۲)

در خاتمه نامه ناصـرالدین میرزای ولیعهد خواندیم که: «چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شـیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضـبوط زده تنبیه معقول و توبه و بـازگشت و از غلطهـای خود انـابه و اسـتغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلطها نکند.»

میرزا ابوالفضـل گلپایگـانی می نویسـد: «چون در این عریضه انـابه و اسـتغفار کردن بـاب و التزام پا به مهر سپردن آن حضـرت مـذکور است منـاسب چنین به نظر می آیـد که صورت همـان دسـتخط مبـارک رانیز محض تکمیل فائـده در این مقام منـدرج سازیم». (۳)

۱- فتنه باب، ص ۱۲۶، توضیحات آقای عبدالحسین نوائی.

۲- بهائیگری، ص ۳۳.

۳- کشف الغطا، ص ۲۰۴.

بـدین لحـاظ و آنچه که مسـلم و مشـخص است توبه نـامه ای است که علی محمـد شـیرازی به دسـتخط خود آن را خطـاب به ولیعهد نوشته و به مهر خود آن را ممهور ساخته است.

توبه نامه علی محمـد شـیرازی که یکی از مهمترین اسـناد بی پایگی دعاوی علی محمد شـیرازی است نه تنها مورد تأیید کتاب کشف الغطاء قرار گرفته است بلکه از این طریق سند مذکور مورد تصویب عباس افندی و بهائیان است.

در پاورقی صـفحه (۲۰۵) کتـاب کشف الغطـاء متن توبه نـامه علی محمـد شـیرازی همراه بـا نامه ولیعهـد ناصـرالدین میرزا که شرحش مـذکور افتاد از نظر مؤلف کتاب کشف الغطاء اصل این دو مکتوب و بعضـی مکاتیب رسـمی اخری را که مندرج می گردد پس از خلع محمد علی شاه که مخازن دولتی بتصرف ملتیان در آمد یکی از محبین تاریخ عکس برداشته و منتشر ساخته است.

تأکیـد مؤلف کشف الغطاء که در صـفحه ۲۰۴ به کلماتی از قبیل: «صورت همان دسـتخط مبارک». صورت دسـتخط حضـرت نقطه اولی به ناصـر الـدین شـاه به خوبی نشـان می دهـد که مؤلف کشف الغطاء مصـدّق عین توبه نامه به دسـتخط علی محمد شیرازی است و مؤلف بهائی کتاب مـذکور از آن جهت به شـرح تفصـیلی مجلس ولیعهد و ذکر نامه های متبادله بین ولیعهد و علمـا تبریز و انتشار صورت دسـتخط علی محمـد شـیرازی نموده است تا میان مقام علی محمـد شـیرازی و میرزا حسـینعلی بهاء مقایسه کنـد. یا به گفته خود ایشان: «در این مقام مندرج سازیم و موازنه آنرا با الواحی که از قلم جهان قدم در سـجن اعظم به جهت ملوک وسلاطین عالم نازل گردیده به دقت نظراولی البصائر واگذاریم.»

صاحب کتاب کشف الغطاء بر اساس این تصـریحات خواسـته است نشان دهد، علی محمد شیرازی با مشاهده شکست خود در مجلس ولیعهد و تنبیه و چوب زدن او، دست از تمامی دعاوی خود برداشت و در عریضه ای انابه و اسـتغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضـرت مـذکور است ولی میرزا حسـینعلی در زنـدان عکّا، با تمام رنجهائی که دیـد میدان خالی نکرد! و حتی نـامه هـائی به زعم مؤلف کتـاب مـذکور، به ملوک و سـلاطین عـالم نوشت. در حقیقت کشف الغطاء در مقام موازنه بین علی محمد شیرازی و

حسینعلی میرزا، ندانسته با اثبات ضعف نفس و انابه و استغفار و التزام پا به مهر سپردن علی محمد شیرازی خط بطلان برحقانیت علی محمد شیرازی کشیده تا به فکر خود حقانیت میرزا حسینعلی را اثبات کند؟!

به هر حال به استثنای کتاب کشف الغطاء که متن کامل و جامع توبه نامه را عیناً از روی دستخط علی محمد شیرازی ثبت کرده است، ادوارد براون نیز عکسی از توبه نامه علی محمد شیرازی برداشته و کلیشه آن را در کتاب Babi of Study for Material به چاپ رسانیده است. اینک متن توبه نامه علی محمّد شیرازی را ذیلًا به استحضار می رسانیم:

فداک روحی

«الحمد للّه کما هو اهله ومستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمداللّه ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بریاغیان فرموده. اشهد اللّه من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقر بر کل مانزل من عنداللّه است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفراللّه ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصّه حضرت حجه اللّه علیه السلام را ادعای مبطل (می دانم) و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند والسلام».

انکار کلیّه دعاوی، به سبب یک تنبیه جزئی بود که از علی محمد شیرازی بعمل آمد.

مرحوم رضا قلی خان هدایت در «روضه الصفا» می نویسد: «مجلس منقضی شد و

محمد کاظم خان فراشباشی ولد اسماعیل خان قراجه داغی که نگهبان و میزبان او بود سید را به منزل خود برده محفوظ داشت و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهت افتاده بودند دیگر روز سید را به حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند. فراشان سرکاری بنابر حسن عقیده در این کار تقدیم نکردند. به حکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام، ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد». (۱)

مرحوم میرزا محمدتقی لسان الملک به انگیزه چوب زدن علی محمد شیرازی اشاره دقیقی دارد. ایشان از زبان ناصر الدین میرزا ولیعهدخطاب به علی محمدشیرازی می نویسند:

«چون مردی دیوانه بوده ای حکم به قتل تو نمی رانم لکن با چوبت رنجه و شکنجه می فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جهان به آن حضرت عجل اللّٰه فرجه نتواند چیره شد.

این بگفت و به اعوانان و فراشان بفرمود با حملی از چوب درآمدند و هر دو پای باب استوار به بستند و با چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت و به استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلما یک تن از مردم خود را بر سر او بداشت و هی تلقین کرد که بگو پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدین گونه همی بازگفت». (۲)

میرزا جانی کاشانی در این خصوص می نویسد: «حضرات ملاها گفتند: بلی چون ایشان سید می باشند. خوب است که سادات چوب بزنند. لهذا شیخ الاسلام این تعهد را نموده و آن جناب را به خانه خود دعوت نمود و فرش به جهت زیر تنه مبارک گسترده و سید هیجده چوب به پاهای مبارک زد به عدد حروف حی و اسرار آن زیاد است. محل ذکر تو حالا نیست. (۳)

۱- ج ۱۰

۲- ج ۳، ص ۱۳۰

۳- نقطه الکاف، ص ۱۳۸

صورت جواب علماء به توبه نامه علی محمّد شیرازی که به مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی و علی اصغر الحسنی الحسینی مختوم است.

عین خط علی محمّد شیرازی، مبنی بر توبه و استغفار از دعاوی خود.

این اسراری را که میرزا جانی برای عدد هجده قائل شده است، ناشی از تصریح به

این مسئله است که سید هجده چوب به پاهای مبارک زد در حالی که: نبیل زرندی در کتاب تاریخ نبیل تصریح می کند: فقط ۱۱ ضربه چوب به کف پای وی زده شد. (۱)!»

از این معلوم می شود، که علی محمد شیرازی به سبب یک تنبیه جزئی دست از کلیه دعاوی خود برداشت و همین امر موجب آن گردید که علمای تبریز در صدر ورقه توبه نامه علی محمد شیرازی به نقل از کتاب کشف الغطاء شبهه خبط دماغ را موجب تأخیر قتل وی قلمداد کنند و چنین بنگارند:

صورت جوابی که مجتهدین تبریز در صدر ورقه نوشته اند:

«سید علی محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشراف والا، ولی عهد دولت بی زوال، أیّده اللّه و سدّده و نصره و حضور علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی (کذا) که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل.

توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلاتأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می شود.»

حرّره خادم الشریعه المطهّره

محل مهرمحل مهر

ابوالقاسم الحسنی الحسینی علی اصغر الحسنی الحسینی

آنچه مسلم است، صورت اصلی دستخط علی محمد شیرازی در قاب عکسی در سالن قدیمی کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده است.

مطلعان و کسانی که به کتابخانه مجلس رفت و آمد داشته و دارند، اذعان می دارد که خود صورت دستخط علی محمد شیرازی را که در قاب عکسی در سالن کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده کراراً دیده اند و در زمان مسؤولان وقت، آن را برداشته به کجا برده و یا تحویل داده اند معلوم نیست!

مؤلف این کتاب در آبان (۱۳۵۳) تحقیقات جامعی در کتابخانه مجلس شورای ملی

۱- ص ۳۲۴.

به عمل آورد ولی مسؤولان از توبه نامه مـذکور اطلاعی نداشـتند و از آنجائی که احتمال داده می شد در صـندوق کارپردازی مجلس گـذارده شده باشد، کوشـش به عمل آورد تا به محتویات صـندوق مذکور دستیابی پیدا کند، ولی بعدها معلوم شد که توبه نامه در صندوق کارپردازی موجود نیست!

از آنجائی که صاحب اصـلی این سـند، ملت ایران می باشـند می بایست تحقیق و بررسی هائی از مسؤولان کتابخانه در سنوات مختلف خاصه در سالهای ۱۳۱۵ به بعد صورت پذیرد تا از سند مذکور اطلاع دقیق و یا در صورت اثبات مفقود شدن آن پرده ها از یک دسـتبرد جنایتکارانه بالا رود و نقشه های زعمای بهائی ایران به عنوان خدمت به کتابخانه مجلس و در لباس کتابدار و مسؤول کتابخانه معلوم همگان گردد! ..

ج) اعدام مخبط

مرحوم اعتضاد السـلطنه می نویسد: «به صوا بدید میرزا تقی خان، سلیمان خان افشار به جانب آذربایجان رفت تا باب را از قلعه چهریق آورده به معرض هلاک در آورد. (۱)

حشمت الدوله حمزه میرزا (۲) برادر محمـد شـاه که در آن ایام حکومت آذربایجان را داشت باب را از زنـدان احضار کرد. و برای کسب فتوای قتل او از طرف علما وی را به همراهی چند فراش به در خانه آنان فرستاد.

آنچه که مسـلم است علما تبریز از اعدام کسی که شبهه خبط دماغ او همچنان به قدرت خود باقی بود، کراهت داشتند. و بنا به تصـریح اعتضاد السـلطنه: حشـمت الدوله، چون کراهت خاطر علما را دید، شـبانگاه باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن خان وزیر نظام و حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمان خان افشار را نیز طلب داشت. در آن مجلس حاجی میرزا علی احادیث مشکله را از وی سؤال کرد. باب از جواب عاجز ماند.

۱- فتنه باب، ص ۲۸.

۲- مرحوم زعیم الـدوله می نویسـد: وقتی والی دیـد علماء اسـتنکاف از حضور کردند، مجلس عوامانه ای ازاعیان، مسـتخدمین دولت و مأمورین حکومت تشکیل داده، مفتاح الأبواب، ص ۱۷۲.

هیکل مذکور که در صفحه ۲۶ کتاب: «قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است. به خطّ محمّدعلی شیرازی. و نشانه آشکاری از فکر و روح وی در نزول آیات می باشد!

حشمت الدوله گفت: شنیده ام که تو خاطر خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خود آورده ای. اگر چنین است از بهر این چراغهای بلور نیز آیتی بخوان! باب پاره ای از آیت نور را با برخی از آیات ملک مختلط کرده بخواند. حشمت الدوله گفت تا آن کلمات را نوشتند، باب را گفت: اگر این آیت وحی آسمانی است، از خاطر فراموش نشود. این آیت را اعادت کن، چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگر گونه بود! ....

از بیم آنکه اگر او را پنهانی مقتول سازند، دور نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار کرده است و به این امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود، دست از فتنه باز ندارند گفتند که بهتر آن است که او را در میان شهر و بازار بگردانند تا تمام مردم او را ببینند بعد از آن به قتل آورند.

بدین جهت میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین برداشته و به خانه حاجی میرزا باقر امام جمعه تبریز و ملا محمد مامقانی و آقا سید علی زنوزی بردند. (۱)

مرحوم زعیم الدوله در کتاب: «مفتاح الابواب» با توجه به تصریحات مرحوم لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ و اقوال جد و پدرش که خود حاضر وناظر بودند و مؤلف پس از تطبیق آن با دیگر تراجم، و حتی منابع موثق با بیان و بهائیان خاصه کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرندی و نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی و کواکب الدریه آواره و مقاله شخصی سیاح عباس افندی اقوال آن را صحیح تر تشخیص داده و آنرا محل اطمینان می داند، می نویسد:

«صبح فردا ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ هجری (بنابر دفاتر رسمی دولتی) و صبح ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ (به گمان با بیان) آن سه نفر را با عده ای نظامی و پاسبان به ریاست رئیس دربانان والی به خانه مرحوم حاج میرزا باقر مجتهد رئیس علمای اصولی بردند. در آنجا باب معتقدات خویش را مکتوم داشت.»

صاحب ناسخ التواریخ می گوید: «مشارالیه فتوی به قتل باب داد ولی این موضوع نزد

۱- فتنه باب، ص ۳۰

من ثبت نیست، زیرا من بطور تواتر شنیده ام که مجتهد مذکور به هیچ وجه با او مواجه نشد، زیرا او مریض یا متمارض بود. آنگاه او را به خانه ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علماء شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم، میرزا حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملاباشی بودند و تعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند.»

«هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرامی داشت، او را در صدر مجلس پهلوی خودش نشانیده، مبادرت به سخن فرموده به باب چنین گفت: آیا این کتاب و نوشته ها از تو می باشد؟ باب گفت: آری اینها کتب من است و من آنها را به دست خودم نوشته ام، صاحب خانه پرسید به صحت آنچه در این نوشته ها می باشد اقرار و اعتراف داری؟

باب گفت: آری من به صحت آنها اعتراف دارم، صاحب خانه پرسید: آیا تو بر عقیده خود باقی می باشی؟ خودت که می گفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد هستم، باب گفت آری، حجه الاسلام گفت: اکنون کشتن تو واجب گردید و خونت به هدر رفت. چنین گفت و از جا برخاست (اگر مرحوم حجه الاسلام حکم به وجوب قتل باب داده باشد، بدین جهت نبوده که وی می گفته است: من مهدی منتظر قائم از آل محمد می باشم، زیرا این ادعا ملاک کفر نمی شود بلکه از آن جهت بوده که اعتراف به صحت مندرجات کتب و نوشته های خود کرده و در آنجا صریحاً ادعای پیغمبری کرده بود.) تصریح مترجم کتاب مفتاح الباب الابواب.»

«در اینجا میان ناقلین اخبار اختلاف واقع شده است، صاحب ناسخ التواریخ گفته است که باب در این مجلس نیز معتقدات خویش را مستور داشت، برای نجات خود متوسل به حجه الإسلام شد، نزد او گریه و زاری کرد، به دامن ردای او چسبید؛ ولی حجه الاسلام او را طرد کرده و گفت:

الان وقد عصیت من قبل و از مجلس بیرون رفت.

ولی من از پدرم مکرر شنیده ام که می گفت: باب در این مجلس امر خود را پنهان نکرد و هنگامی که حجه الاسلام برخاست تا از مجلس بیرون برود به دامن ردایش چسبید و من اکنون فراموش نمودم که آیا صاحب خانه این قضیه را فهمید و نادیده

گرفت و یا اصلًا نفهمید پس او را مخاطب داشت و گفت: «حجت شما هم به قتل من فتوی می دهید؟»

«آنگاه صاحب خانه او را طرد کرد و فرمود: ای کافر تو خودت بواسطه نوشته ها و گفته های کفر آمیزت به قتل خود فتوی دادی و از مجلس بیرون رفت.»

«آنگاه آنها را برداشتند و به خانه سید علی زنوزی سابق الذکر بردند. مشارالیه هم با باب سخن گفتند و مطالبی از او شنیدند که عقیده به وجوب قتل او حاصل کردند و به کشتن او فتوی دادند.

«من می گویم: جدو پدرم و دو نفر رفقای آنها در این مجلس حاضر نبودند و آنچه را که ذکر شد و ذکر می شود بطور تواتر شنیده بودند».

مرحوم ملا محمد تقی حجه الاسلام فرزند ملا محمد مامقانی که خود مستقیماً در جریان احوالات علی محمد شیرازی و اعدام او بود، در همان ایام، در رساله ای که به درخواست ناصر الدین شاه قاجار نوشته است، تصریح می کند که علی محمد شیرازی را:

اولا به خانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند- و در آنجا مشارالیه چیزی از عقاید خود اظهار نداشت. از آنجا به خانه والد حجه الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده و آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی به مشارالیه القاء فرمود. در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد. پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج در آمده فرمودند: سید کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش دارد بی بیّنه و برهان کسی از او نمی پذیرد، آخر این دعوی ها که تو می کنی دلیل و برهانت بر اینها چیست؟ بی محابا گفت: اینها که تو می گوئی دلیل و برهانت بر آنها چیست؟

والد از روی تعجب خندیده فرمود: سید تو که طریق محاوره را هم بلد نیستی، از منکر کسی بیّنه نمی خواهد، شهود و بینه وظیفه مدعی است، من که مدعی مقامی نیستم که محتاج اقامه دلیلی باشم. گفت: چرا حرفهای من دلیل می خواهد حرفهای شما دلیل نمی خواهد؟ والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند: ای مرد! من که به تو حالی کردم که اقامه دلیل وظیفه مدعی است نه منکر، تو هنوز در امور بدیهیه هم که

جاهلی گفت: دلیل من تصـدیق علماء فرمودنـد: علمایی که تصدیق تو را کرده اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل درستی ندیده ام و تصدیق سُفَها مناط حقیقت کسی نمی باشد، گذشته از این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد، اینک در میان جمیع ملل باطله اسـلامیه و غیر اسـلامیه علمای متبحر بوده و هسـتند که تصـدیق مذهب خود را می کنند بنابراین، پس بایـد جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشـند و هذا شـی ء عجیب. گفت: دلیل من نوشـته های من. فرمودند: نوشـتجات تو را هم اکثرش را من دیـده ام جز کلمات مزخرفه مهمله معتلّ المعانی و مختل المبانی چیزی در آنها مشاهـده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت. گفت:

آنهائی که این نوشـتجات را دیـده انـد همه تصـدیق کرده انـد. والـد فرمودنـد: تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می کنی از دعوی امامت و وحی آسـمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصـدیق معصومی، دیگر راه نـدارد؛ اگر داری بیاور و الّا حجتی بر ما نداری؟ گفت: خیر دلیل همان است که گفتم. فرمودند: حال باز در آن دعاوی که در مجلس همـایونی در حضورما کردی از دعوی صاحب الامری و انفتاح باب وحی، تأسیس و اتیان به مثل قرآن و غیره آیا در سر آنها باقی هستی؟ گفت: آری فرمودند: از این عقائد برگرد خوب نیست، خود و مردم را عبث به مهلکه مینداز، گفت:

حاشا و کلّا.

پس والـد قـدری نصایـح به آقا محمـد علی کردند اصلًا مفید نیفتاد. موکلان دیوانی خواسـتند آنان را بردارند، باب روبه والد کرده عرض کرد: حـال شـما به قتـل من فتوی می دهی؟ والـد فرمودنـد: حـاجت به فتوای من نیست همین حرفهـای تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست. گفت: نه من از شما سؤال می کنم؟

فرمودنـد حال که اصـرار داری بلی مادام که در این دعاوی باطله و عقایـد فاسـده که اسـباب ارتـداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتـد فطری را مقبول می دانم، اگر از این عقایـد اظهار توبه نمائی من تو را از این مهلکه خلاص می دهم، پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به میدان سرباز خانه حکومت بردند».

نمایشی از فکر و روح علی محمّد شیرازی که در خط وی ملاحظه می گردد. این الواح به خط علی محمّد شیرازی است که در صفحه ۲۲ کتاب: «قسمتی از الواح نقطه ای اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است.

بدین روال مسلم می شود که تصریح کتاب صاحب ناسخ التواریخ و یا اعتضاد السلطنه به اعلام فتوای علماء مبنی بر اعدام مخبط، ناشی از توجهی بوده است که نسبت به ناصرالدین شاه داشته اند و نمی خواستند اعدام مخبطی را که به هیچ وجه مورد اعتنای اکثریت علماء متشخص تبریز و حتی ایران نبود، صرفاً مستند به حکم سیاسی و حکومتی کنند. در حالی که مسلم است تصمیم امیرکبیر و تصویب شاه وقت، تکلیف «حشمت الدوله» را معین کرده بود و علیرغم نظر فقها و علما و عدم شرکت آنان در

مجلس ثانی مباحثه با علی محمد شیرازی، اگر هم کسب فتوی مقدور نمی شد، اعدام کسی که بر او شبهه خبط دماغ می رفت، از نظر حکومت وقت مسلم بود و مسلم بود که به گفته ادوارد براون: «دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او علما را برآن داشت که به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند.» (۱)

با این همه در مورد چگونگی صدور فتوای قتل علی محمد شیرازی «نبیل زرندی!» با وقاحت تمام قلب مطلب کرده و نوشته است:

«باری اول او را (سید باب) در نزد ملا محمد مامقانی بردند. تا از دور دید حکم قتلی را که از پیش نوشته بود به دست آدمش داده گفت: به فراشباشی بده. دیگر پیش من آوردن لازم نیست. این حکم قتل را من همان یوم که او را در مجلس همایون ولیعهد دیدم نوشتم و حال هم همان شخص است و حرف همان. بعد از آن به در خانه میرزا باقر پسر میرزا احمد بردند. دیدند آدمش پیش در ایستاده حکم قتل در دست اوست و به فراشباشی داد و گفت: مجتهد می گوید: دیدن من لازم نیست، پدرم در حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شده. مجتهد سوم ملا مرتضی قلی، او هم به آن دو مجتهد تأسّی نموده و حکم قتل را از پیش فرستاده و راضی به ملاقات نشد».

زعیم الدوله قضایای پس از تشریفات ظاهری جمع آوری فتوای مبنی بر «اعدام مخبط» را چنین می نگارد:

«و چون والی خاتمه کار فتاوی علما را به مستحفظین باب اعلام نمود، فرمانی صادر کرد تا باب را در جاده های بزرگ شهر و بازار بگردانند پس او را در حالی که کلاهی از نوع شب کلاه بر سر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند و ملا محمد علی مذکور را به زنجیر آهنین مقید ساخته بودند و همچنان آنها را سیر دادند تا به میدان موسوم به سرباز خانه کوچک رسیدند».

«این سرباز خانه دارای سه در ورودی بود. یک در که از طرف بازار عمومی وارد محوطه ای می شد که آنجا را «جبه خانه» می گفتند: یعنی محل ساختن اسلحه و از آنجا

۱- EgP noigileR ibaB eht ,nworB

روی آب انباری می آمد و سپس چند پله پائین آمده و وارد آن میدان می شد».

«دوم: دری بود که از دالان درازی که روبروی مسجد جامع معروف به مسجد شاهزاده بود وارد آن میدان می گردید».

«سوم: در کوچکی بود که از طرف میدان محل توپها که آن را میدان توپخانه و «اوتاغ نظام» (دیوان جنگ) می نامیدند وارد آن میدان می شد و این در در دیوار غربی میدان سربازخانه واقع بود».

«دیوارهای این میدان به اطاق ها و حجراتی تقسیم می شد که محل سکونت سربازها بود. دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام باب اختصاص داده بودند. دو عدد میخ آهنی آورده بودند و بر همین دیوار میان دو حجره از حجرات واقع در این قسمت کوبیده بودند».

«آنگاه باب را از در اول وارد میدان کردند و چون به روی آب انبار رسیدند، قدری در آنجا توقف کردند؛ زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر در آنجا حضور داشتند.

پدرم هم با جمعی از دوستان بالای پله ای که مردم را به میدان می رسانید قرار داشتند و همانجا هم محل توقف باب بود. پس پدرم با رفقایش جلو باب آمدند و از وی خواهش کردند که از دعاوی خود دست بردارد و در شهری که اشتهار دارد که مردم آن بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام می کنند خون خود را نریزد ولی او به گفته پدرم توجه نکرد و همچنان ساکت و آرام بود و علائم و نشانه های ترس وهراس و حواس پرتی در او دیده می شد».

«در این هنگام سه فوج سرباز در میدان حاضر بودند:

«اول فوج چهارم تبریز»

«دوم فوج اختصاصی تبریز»

«سوم فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به بهادران: (زیرا دولت ایران چند فوج لشکر از نصارای آشوری داشت)».

«فوج چهارم در سربازخانه و فوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند، اسم سرکرده بزرگ فوج اختصاصی آقاجان بیک زنجانی بود و نام سرکرده فوج بهادران سام

خان مسیحی بود».

«رئیس دربانان والی نزد سر کرده فوج اختصاصی آمده، حکم قاضی را به اعدام باب و رفیقش به او نشان داد. ولی سر کرده مذکور از اطاعت حکم قاضی امتناع ورزید.

عذر وی این بود که او مردی سرباز است و سرباز تابع احکام وزارت جنگ است و تنها از وزارت متبوعه خود باید اطاعت کند و نمی تواند حکم غیر وزارت متبوعه خود را اطاعت کند».

آنگاه رئیس دربان جلو سرکرده فوج مسیجی آمد و حکم قاضی را به وی نشان داد.

او اطاعت کرد و یک دسته از فوج را که به اصطلاح عثمانیها «بلوک» نامیده می شد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد.

سردسته آنها (غوج علی سلطان) مسلمان طسوجی خوئی بود.

پس سردسته مذکور دسته خود را به سه صف تقسیم کرد و سپس باب و رفیقش را از مستحفظین تحویل گرفته، آنها را در قسمت چهارم میدان جلو آن دو میخ آهنی سابق الذکر آورد. با ریسمان محکمی دو شانه آنها را محکم بستند و سپس آنها را بقدر سه ذرع از روی زمین بالا کشیدند.

روی آنها به طرف دیوار بود ولی ملا محمد علی به سر دسته مذکور التماس می کرد که روی او را به طرف تیراندازان برگردانند، تا تیرهائی را که به سوی او می آید ببیند او هم خواهشش را قبول کرد.

باز خواهش کرد که صورتش را مقابل پای باب قرار بدهد ولی این خواهشش پذیرفته نشد.

آنگاه فرمانده کل فوج یعنی سام خان فرمان پیش فنگ داد و سربازان تفنگ ها را به شکل سلام بلند کردند. مردم همه سکوت کردند، چنانکه گویا نفس ها قطع شده بود، دلها به طپش افتاد، بندها به لرزه درآمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می شد و چنان سکوت بر مردم حکومت پیدا کرد که گویا مرغ بر سر آنها نشسته بود. دل ها و نبض ها چنان به زدن افتاد که نزدیک بود ضربانات آنها شنیده شود. در این هنگام سام خان به رئیس دربانان والی که حکم اعدام را در دست داشت نگاه کرد و او اشاره به تنفیذ حکم

کرد، پس سام خان فرمانده فوج به صدای نظامی به سرکرده صد نفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی از صف اول داد.

آنگاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فرا گرفت وقتی دودها بر طرف شد، معلوم شد که ملا محمد علی تیر خورده است. ولی در این حال باب را صدا می زد و چنین می گفت: آقای من آیا از من راضی شدی؟

اما باب پس تیر به طناب وی خورده، طناب بریده شده و او به زمین افتاده بود و فوری بدرون یکی از حجره های سربازخانه که نزدیک محل سقوط وی بود، فرار کرده و در آنجا پنهان شده بود.

تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب و فرارش را ببینند. و چون مردم باب را ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم و خیال افتادند، پیش خود چنین فکر می کردند: آیا باب به هوا پرواز کرده؟ آیا به آسمان بالا ـ رفته؟ آیا از نظرها غائب شده؟

سرکرده فوج و سرجوخه های لشکر از هیجان مردم و هجوم آنها به وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت، آنگاه سرکردگان فوج را در فشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند.

سرکرده صد نفری غوج علی سلطان وی را در یکی از حجرات پیدا کرده با زور او را از حجره بیرون کشید، با مشت بر پشت گردن او می زد و او را به مردم معرفی می کرد.

آنگاه دو مرتبه مانند اول با طناب بستند و تیربارانش کردند. در این مرتبه چند تیر بر پشت و بر بدنش اصابت کرد و تمام بدنش جز صورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد. پس جثه اش از حرکت افتاد و مردم آسوده خاطر و از وسواس وهم و خیال بیرون آمدند. و بر آنها معلوم شد که باب به هوا پرواز نکرده به آسمان بالا نرفته و از انظار غائب نگشته و فقط چند لحظه ای میان حجره میدان پنهان گشته است.

آنگاه جسد آنان را پائین آوردند، پاهای آنها را با طناب بستند و در کوچه و بازار کشیدند تا دروازه خیابان و از آنجا به میدان سربازخانه رسیدند. پس آنها را مقابل فوج وسط، میان خندق انداخته خوراک سباع و طیور شدند.»

این است آنچه صاحب ناسخ التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده اند و این جریان از هر جهت با گفته پدرم موافق است مگر در دو مسئله:

اول اینکه پدرم آن سرکرده صد نفری را که بر پشت گردن باب می زده است ندیده بود.

دوم: پدرم تصدیق نمی کرد که جثه باب را در کوچه و بازار تا کنار خندق کشیدند.

اینک متن کلام مرحوم پدرم:

«آنها دو نردبان آوردند و جُثّه را میان آن نردبان ها گذاشتند. از میدان بیرون بردند و در میان خندق مذکور انداختند. قول اول هم بُعدی ندارد؛ زیرا ممکن است بعد از بیرون بردن از میدان جثه آنها را از نردبان پائین آورده باشند و چنانچه ذکر شد با طناب آنها را در میان کوچه و بازار کشیده باشند ولی من این قسمت را ندیده باشم. کلام مرحوم والد تمام شد».

«این واقعه در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ واقع شد و بنا به گفته بابیان در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ واقع گردید». (۱)

اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب (۲) در مورد جسد علی محمد شیرازی پس از اعدام می نویسد: «و جسد او را چند روز در میان شهر به هر طرف می کشیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و طعمه سباع شد.»

و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ- سلاطین قاجاریه- می نویسد: «جسدش را روزی چند میان شهر به هر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه در انداختند و خورد جانوران ساختند». (۳)

و «میرزا محمد مهدیخان زعیم الدوله» (۴) «میرزا رضاقلیخان هدایت» در روضه الصفا نظر مذکور را تأیید کرده و «کنت دوگوبینو فرانسوی» در فصل دهم از کتاب: «مذاهب و

۱- مفتاح باب الابواب، ص ۱۷۵

۲- ص ۳۲

۳- ج ۳، ص ۳۰۵

۴- مفتاح باب الابواب، ص ۱۸۲

فلسفه در آسیای مرکزی» (۱) به شهادت تمامی محققان و مورخان می نویسد: «جسد او در خندق بیرون شهر تبریز خوراک درندگان شد».

ولی از نظر منابع بهائی، جسد علی محمد شیرازی خوراک درندگان و حیوانات نشد. چنانچه عباس افندی در کتاب: مقاله شخصی سیاح (۲) و عبدالحسین آواره در کتاب:

کواکب الدریه (۳) به آن تصریح کرده اند، ولی میرزا یحیی صبح ازل در کتاب: «مجمل بدیع فی وقایع ظهور منیع» می نویسد:

«پس از واقعه مذکور (اعدام باب) حاجی سلیمان خان اشخاصی را مهیا نمود که آن جسد را با مرفوع آقا محمد علی برداشته و تفویض به او کنند. نظر به آنکه از ضرب گلوله با هم آمیخته شده بود در یک صندوق نهاده و پیچیدند. بدین واسطه حقیر هم تصرفی ننموده در همان صندوق در یک جا به امانت بود تا آن که دزدیدند. از قرار معلوم پیراهن و لباس ایشان را کنده بودند. چون عادت ایرانیان است، بر خلاف یهود که قرعه به پیراهنی زدند (کذا؟) و زیر جامه ای که با ایشان بود نشانه تیر شده بود. حاجی سلیمان خان آورده بود».

بر این اساس میرزا یحیی خود اظهار بی اطلاعی از هر چیز حتی جسد و کفن حریر و محل دفن می نماید. دیگر آنکه بیان میرزا یحیی در اینکه جسد را «دزدیدند» نکته ای است که هیچ جا دیده نشده و بدون شک هر چند تصریح نشده، منظوراز کسانی که جسد را «دزدیدند» دشمنان او یعنی بهائیه، پیروان میرزا حسینعلی بهاء اللّه بوده اند والا مسلمین توجهی به جسد نداشتند و اگر دسترسی پیدا می کردند علی رؤس الاشهاد آنرا از میان می بردند و از کسی ترس نداشتند.

در حالی که طبق نوشته عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» نعش علی محمد شیرازی توسط سلیمان خان افشار از خندق دزدیده شد. نخست به کارخانه حریر بافی «حاج احمد میلانی» بابی برده شد و سپس از آنجا به تهران و پس از مدت حدود ۶۰

۱- Religions et Philozophies dansl Asienentrole ۵۶۸۱

۲- ص ۶۳

۳- ج ۱، ص ۳۶۸ و ج ۲، صص ۸۵- ۹۵

سال بعد به حیفا- اسرائیل- حمل، و در محل مخصوصی به نام «مقام اعلی» دفن گردید.

آقای عبدالحسین نوائی در تحلیل نهائی اقوال مذکور، به نتیجه ای اشاره کرده است که ذکر آن در این مقام مناسب به نظر می رسد:

وقتی که انسان با مراجعه به کتب ایشان جزئیات امر را مطالعه کند فکر می کند که از جسدی مشبک و پاره پاره بعد از این چند سال چه می ماند و از آن گذشته جسد مومیائی نشده چطور نمی پوسد و بوی نمی گیرد. در صورتی که جسد انسانی پس از یکی روز متعفن می شود به حدی که از تحمل آدمی خارج می گردد. هرگز بدین مطالب، عقل سلیم تسلیم نمی شود و آنچه نقل شد صرفاً برای نشان دادن کلیه عقاید مختلف است والا طبیعی ترین مطلب همان است که در طی سه روز افتادن در خندق جانوران چیزی از آن باقی نگذاشته اند. (۱)

چ) نقد آثار

علی محمد شیرازی پیرامون کتابهائی که نگاشته است، مدعی چند فضیلت است:

۱- در سوره دوم از کتاب: «أحسن القصص»- تفسیر سوره یوسف- می نویسد:

«وانا نحن قد جعلنا الایات حجه لکلمتنا علیکم افتقدرون علی حرف بمثلها فأتو برهانکم ان کنتم باللّه الحق بصیرا تاللّه لو اجتمعت الانس والجن علی ان یأتو بمثل سوره من هذا الکتاب لن یستطیعوا ولوکان بعضهم لبعض علی الحق ظهیراً»

و در سوره (۵۲) کتاب مذکور، تأکید مجدد می کند، و می نویسد:

«وان کنتم فی ریب مما قد أنزل اللّه علی عبدنا هذا فاتو با حرف من مثله وادعو الذین قد زعمتم من دون ذکراللّه» و در سوره نهم ایضاً می نویسد «فوربّک الحق لن یقدروا بمثل بعض من حرفه ولاعلی تأویلاته من بعض السرّ قطمیراً وان اللّه قد أنزله بقدرته من عنده والناس لایقدرون بحرفه علی المثل بالمثل دون المثل تشبیها ذلک من أنباء الغیب».

۱- فتنه باب، ص ۱۴۶

۲- علی محمد شیرازی «تند نویسی» را یکی از فضیلت های خود، و آثارش دانسته در باب عاشر از واحد رابع کتاب «بیان فارسی» می نویسد: «خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از آن معدن کلام ظاهر می گردد که اگر اولوالأفکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن را ندارند ...»

چنین باوری، از نظر علی محمد شیرازی، یکی از دلائل اثبات دعوت مقام امامت می باشد، چنانچه در مجلس ولیعهد در برابر طلب دلیل به نظام العلما گفته بود: «من به یک روز دو هزار بیت کتابت می کنم که می تواند چنین کند؟» (۱)

و در کتاب «دلائل سبعه» (۲) چنین تصریح می کند که: قرآنی که در بیست و سه سال نازل شد خداوند عزوجل قدرت و قوتی در آن حضرت ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز یا پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی به آن نازل فرماید.

۳- بر اساس دعاوی مذکور است که حسینعلی میرزا در کتاب: بدیع (۳) چنین سفارش و تأکید می کند که: «من بهمان حجت نقطه اولی ظاهر شده ام بل اعظم لوانتم تشعرون و اللّٰه الذی لا اله الا هو که ابداً دوست نداشته اند جز به نفس ظهور و آیات منزله احدی در اثبات امرشان استدلال نماید .... و خود نقطه بیان هم روح ماسواه فداه جز به آیات استدلال نفرموده اند، چنانچه در مجالس عدیده ایشان را حاضر نمودند و برهان طلبیدند جز آیات از این مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر یک از عباد هم که طلب حجت و برهان نمودند جواب صادر که به آیات الهی ناظر باشید که چه حجت لم یزل آیات اللّٰه بوده و کلّ من علی الأرض را همین حجت کافی است».

بدین روال، اساس نقد آثار علی محمد شیرازی را بر اساس فضیلت های مورد ادعا، بنا می نهیم. تا بیابیم آیاتی که حجت دعاوی اوست، چگونه آیاتی هستند، که هیچ کس

۱- نظام العلما جواب داده بود: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می کرد و آخر الامر کور شد. مراجعه شود به فصل سوم، قسمت ث.

۲- ص ۲۶، عربی- فارسی.

۳- ص ۲۱۷.

نمی تواند مانند آن «حرفی» و یا کلمه و جمله ای آورد و رابطه چنین شاهکارهائی با مهارت «تند نویسی» علی محمد شیرازی چگونه است؟

مؤلف قبل از دسترسی به منابع موثق باب و بهاء در کتب تحلیلی و انتقادی و درگفتگوها و مباحثات با آگاهان به بهائیت از عدم آشنائی علی محمد شیرازی به زبان عربی و «اغلاط فاحش نحوی» و «جعل کلمات» نادرست، سخن ها می شنید و در مواردی نیز با استماع یا خواندن نمونه هائی فاحش از آن اغلاط، احتمال تعصب و یا نقل اقوال بی سند را در ذهن خود خطور می داد. تا اینکه بر حسب تصادف به کتاب: «دائره المعارف بستانی» که در موضوع خود یکی از برجسته ترین اثرهای متأخر عالم عربی است برخوردم، دیدم ایشان نیز در ذیل کلمه «بابیه» می نویسد:

«کتابه هذا یحتوی علی کثیر من العربی المسجّع و بعض الفارسی إلّا أن العربی منه کان ملحوناً فلما سئل عن سبب وقوع اللحن فی هذا الکتاب المنزل مع ان اللحن نقص، أجاب بأن الحروف و الکلمات کانت قد عصمت و اقترفت خطیئه فی الزمن الأوّل و عوقبت علی خطیئتها بأن قیدّتْ بسلاسل الإعراب و حیث بعثتنا جائت رحمه للعالمین فقد حصل العفو عن جمیع المذنبین و المخطئین حتی الحروف و الکلمات فاطلقت من قیدها تذهب إلی حیث شاءت من وجود اللحن والغلط». (۱)

۱- ج ۵، ص ۲۶، پطرس بستانی در آخر مقاله مذکور پیرامون بابیه تصریح کرده است: «فهذا مارواه عنهم السید جمال الدین الافغانی المشهور و غیره» ص ۲۸. آقای ابراهیم صفائی می نویسند: فصل مربوط به مذهب بابی را در دائره المعارف بستانی، چاپ بیروت نیز سید نوشته که محققانه است و حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب می باشد. کتاب: رهبران مشروطه ج ۱، ص ۳۱. اولًا: طبق تصریح بستانی: «فهذا رواه عنهم ....» مقاله را مرحوم سید جمال الدین ننگاشته و بستانی سخنان او و دیگران را خود به نگارش درآورده است. ثانیاً در مورد جمله: «حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب می باشد». باید به آگاهی پژوهندگان رسانید، که بیان مذکور، مطابق منابع بهائیان و دیگر تواریخ موجود در خصوص شرح حال مرحوم سید جمال الدین، نادرست و بی اساس است، چنانچه حسینعلی میرزا در «لوح عالم» نوشت: «این ایام ظاهر شد آنچه که سبب حیرت است از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقر سلطنت ایران گشت و مجلس بزرگان را به اراده خود مسخر نمود، فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است، آیا چه شده که مظاهر عزت کبری ذلت عظیمی را برای خود پسندیدند، استقامت چه شد عزت نفس کجا رفت .... حال به مقامی تنزیل نموده اند که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده اند و شخص مذکور درباره این حزب در جرایدِ مصر و دائره المعارف بیروت ذکر نمود آنچه را که سبب تحیّر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به پاریس توجه نمود و جریده ای به اسم عروه الوثقی طبع کرد به اطراف عالم فرستاد. مندرج در کتاب: «مجموعه الواح»، ص ۱۲۶ این بیان به خوبی نشان می دهد که مقاله مورد نظر در دائره المعارف بستانی، به هیچ وجه از نظر زعمای این دعوی، حسن عقیده نسبت به باب نمی باشد و از این روی سخن سید حسن تقی زاده به نظر کاملًا منطقی و اصولی می رسد که نوشت: «سید جمال الدین یک مسلمان مترقی و تجدد طلب و نسبت به اسلام بسیار پر شور بود مشارالیه اگر چه متعصب نبود، ولی پیرو انحرافی در دین هم نبوده مقاله او که در دائره المعاف پطرس بستانی راجع به مذهب بابیه نوشته دلیل آن است که وی احساسات خوبی به آن مذهب نداشته». مجله کاوه، سال ۲/ شماره ۳، دوره جدید، برلین. بدین لحاظ مرحوم سید جمال

الـدین نسـبت به بابیه نه تنها حسن عقیـده نداشـته است بلکه، مدارک متعددی حاکی از آن است که مرحوم سـید جمال الدین مخالف بابیه و در مقام یک مسـلمان آگاه مخالفی سرسـخت بوده است: ۱- سـید حسن تقی زاده، در صفحه ۵ کتاب: «مردان خود ساخته» می نویسد: «... شـرحی هم راجع به بابیه و تاریخ آنها به طریق ردّ نیز در روزنامه عربی «مصـر» از قول جمال الدین به قلم ادیب اسـحاق معروف ملاحظه شـده که در زمان اقامت سـید در مصـر نوشـته شـده است ۲- مرخوم جلال الـدین مؤید الاسـلام، مدیر روزنامه حبل المتین در مقدمه کتاب: حاجی بابا، جلد اول، کلکته ۱۳۲۴ ه ق، می نویسد: «سید جمال الدین در یکی از مراسـلات خود به نگارنـده که اینـک موجود است، می نویسـد: «طـائفه بـابیه که مصـداق پهلوانان پنبه انـد، صـد سال پیشـرفت اقـدامات دانشـمندان ایران را در ترقیات ملکی و ملتی عقب انـداخته چرا که امروزه هر کسـی هر حرف مفیـد به حال ملك و ملت بزنـد و سـخنان صـحیح ناشـنیده بگویـد، جاهلانه نسـبتش را به این گروه می دهنـد و آن بیچاره را از پای در می آورند» . ۳- مرحوم سـید جمـال الـدین در کتـاب خود به نـام: نیچریه یا ناتورالیسم صـفحه ۳۸، تبریز ۱۳۲۸ ه ش، می نویسـد: «بابیـانی کـه در این زمـان اخیر در ایران یـافت شـده و هزاران خـون عبـاداللّه را به نـاحق ریختنـد، کوچـك ابـدال هـای همـان نیچرهای الموت می باشند ....» مراجعه شود به دفاع از سید جمال الدین حسینی، ص ۳۴.

(کتاب بیان او محتوی است از جملات عربی و مسجع فارسی، با این تفاوت که جملات عربی آن مملو از اغلاط است. هنگامی که او را از علت چنین غلط هائی پرسش کردند، جواب داد: حروف و کلمات در گذشته مرتکب معصیت شده بودند و به این

خاطر، خداوند جهت عقوبت گناهشان، آنان را به زنجیر اعراب زندانی ساخت. چون من از جانب خدا برانگیخته شدم و بعثت من برای همه عالمیان رحمت است. لذا خداوند گناهکاران حتی حروف و کلمات را عفو کرد و آنها از زندان اعراب آزاد شدند. تا بهر سوی که می خواهند رهسپار شوند.) (۱)

بیان «بستانی» از یک سوی مؤید نویسندگان مسلمان در نقد آثار علی محمد شیرازی بود و جواب علی محمد شیرازی در متن مذکور، مؤید عوارضی به نظر می رسد که مصدق خبط دماغ است. چنانچه ادوارد براون، تلوّن افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس علی محمد شیرازی را از جمله عوامل آن دانسته که علماء را بر آن داشت تا به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند. The Babi Religions P. S ۹

بعدها که به کتب علی محمد شیرازی دسترسی پیدا کردند، توجه به این نکته که آثار علی محمد شیرازی نه تنها فاقد ارزش های ادبی است، بلکه انشاء و نثری را ارائه داده است که مملو از اشتباهات است و چنین آثاری نه تنها حجت دعاوی وی نیست، بلکه از نظر عربیت حتی یک طلبه درس خوانده غیر عرب نیز نمی تواند برای اثبات سواد عربی خود به آنها استنادی کند، یا مقبول صاحب فضلی غیر عرب، و یا آشنا به مقدمات کتابت و قرائت افتد.

جهت دستیابی به شناختی عمومی از آثار علی محمد شیرازی که آنها را حجت

۱- احمد کسروی در این خصوص می نویسد: «اگر سید باب عربیهای غلط نبافتی و برخی سخنان معنی دار و سودمند گفتی بیگمان کارش پیش رفتی و به دولت چیره شده آنرا بر انداختی، ولی این مرد بیکبار بی مایه می بود و گذشته از آنکه آن غلط بافی ها را می کرد و آبروی خود را در نزد باسوادان می ریخت، برخی گفته های بسیار بی خردانه ازو سر می زد. مثلًا چون درباره همان غلط بافی ایراد می گرفتند چنین پاسخ می داد: صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون در بند می بود. ولی من چون خواستم خدا گناهش را بخشید و آزادش گردانید». ببینید در برابر غلط گوییهای خود چه بهانه می آورد. این سخن یا از روی ریشخند بوده و یا گوینده اش جز دیوانه نمی بوده. آیا از این پاسخ ایرادگیران چه توانستند فهمید؟! شگفت که عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح و دیگران از بهاییان و بابیان در کتابهای دیگر گله کرده اند که به سید باب غلط نحوی گرفتند گویا چشم می داشته اند که نگیرند. چشم می داشته اند که یکی غلطبافی هائی کند و همان را دستاویز دعوی امامی یا پیغمبری کند و مردم چشم پوشیده ایراد نگیرند. بهائیگری، ص ۲۸.

خود می خواند و بعدها مدعیان جانشینی، حجت خود را بر آن استوار می سازند، ذیلًا به ذکر نمونه هائی اکتفا می کنیم:

۱- در لوحی که در صفحه ۱۸ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب»، علی محمد شیرازی خود را قائم موعود و زمانش را روز قیامت معرفی نموده و می گوید: اول کسی که با قائم بیعت کرد محمد رسول اللّٰه بود و بعد الاقرب فالاقرب و امروز کسانی که به باب ایمان می آورند اهل نور و رستگارند و صریحاً اعلام می نماید که محمد و همه شهدای او و هرکس به خدا و آیات او ایمان آورده به دنیا رجعت کردند.

اینک متن اصلی را جهت ملاحظه صاحبان فضل و ادب تقدیم می داریم. بی آنکه خود نظری ارائه دهیم:

هو الاعلی بسم اللّٰه الامنع الاقدس قل هو الظاهر فوق خلقه و هو المهیمن القیوم شهداللّٰه انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کل شی ء یخلق مایشاء بامره انه علی کل شی ء قدیراً قل اللّٰه حق وان مادون اللّٰه خلق و کل له عابدون قل اللّٰه یخلق ما یشاء بامره لن یغرب من علمه من شی ء لا فی السموات و لا فی الارض و لا مابینهما إنّه کان بکل شی ء علیما و انه کان علی کل شی ء قدیراً ان یا محمد یصلی اللّٰه علیک و ربک و علی الذینهم شهداء من عنده، ثم علی ابواب الهدا و الذینهم آمنوا باللّٰه و آیاته فاولئک هم یصلون علیهم ثم لیسلمون و انّ مثل ذلک الأمر کمثل ناراللّٰه التی یظهرها یوم القیمه، إنّ الذین هم دخلوا فیها فاذاهم یوقنون انه هو قائم الذی ینتظرون یومه من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما و کل بأمره یعملون قل ان یوم القیمه یومئذ قد قضی خمسین ألف سنه و کل کانوا عنه محتجبین و لم یبق روح البیان فی فؤاد الا ما قد استثنی اللّٰه بفضله حروف وجهه او من شاء من حروف خلقه انه کان ذافضل عظیماً قل انا قد بدأنا ذلک الخلق و انا لنعید نهم و عداً علینا اناکنا قادرین

قل ان الذی خلق محمداً من قبل لیخلقنه من بعد بوم القیمه ثم الذینهم شهداء من عنده ثم من یشاء اللّٰه من النبیین و الصدیقین انه کان علی کل شی ء قدیراً قل ان من بایع

بالقـائم محمـد رسول اللّه ثم الاقربون هم الاقربون قل ان يومئـذ كل من دخل فى الباب سـجد اللّه رب السـموات و رب الارض رب العالمين فأنه هو نور باذن ربه و ان بمثل ذلک يجزى الصابرين قل ان اصـحاب النور هم يومئـذ اصـحاب الرضوان و اولئك هم الفـائزون. قـل ان اولئـك هم جنـداللّه و اولئـک هم على الاـرض ظاهرون ولتظهرن على الارض كلها باللّه فان مافيها و كان عليهـا لاـيملكه احـد الا اللّه و كل عبادله و كل له ساجـدون و ان كل ما فى السـموات و الارض و ما بينهما قـد خلق للـذين هم كانوا باللّه و آياته من قبل و من بعـد موقنين قل ان محمـد و الـذينهم شـهداء من بعـده و كل من آمن باللّه و آياته قدرجعوا الى الجنات التى كل بهايوعـدون قل تلك الدار الاخره حيوان باذن ربى و ان أهلهاهم بآيات اللّه يرزقون قل اناقد انشأنانشأه الاخرى و ارفعنا ماكان الناس به يعلمون فضلًا من لدنا انا كنا بالخلق راحمين فلتملكن فى سنه التى انتم فيها تظهرون ماقد احل اللّه لكم و لاـتصبرن فيهـا فان الامر كله للّه و كل اليه ليرجعون فلتامرون ان يتلو الناس آيه اول الكتاب فى كل حين و قبل حين و بعـد حين اللّه أبهى اللّه اعلى اللّه اعظم اللّه أنور اللّه اكبر اللّه اظهر.

از لوح مذكور به خط على محمّد شيرازى، كليشه اى تهيّه كرده ايم كه ذيلًا توجّه و تأمّل پژوهندگان را به آن جلب مى كند.

۲- در لوحی که در صفحه ۱۴ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و اقا سید حسین کاتب» چاپ شده است، علی محمد شیرازی چنین نوشته است:

«ان یا خلق اللّٰه کل تقرؤن ثم لتؤمنون و توقنون اللّٰه اظهر

هو الا علی

بسم اللّٰه الامنع الاقدس شهداللّٰه انه لا اله الا هو له الخلد و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کل شی ء یخلق مایشاء بامره انه کان علی کل شی ء قدیراً ان یا علی قد اصطفیناک بامرنا و جعلناک ملکا تنادی بین یدی القائم انه قدظهر بأذن ربه ذلک من فضل اللّٰه علیک و علی الناس لعلهم یشکرون ان یا علی اننی انا ناراللّٰه التی یظهرها اللّٰه یوم القیمه و کل بها یبعثون و ینشرون و یحشرون و یعرضون ثم هم فی الجنّه یسطون قل ان الذین دخلوا فی الباب سجد اللّٰه رب السموات و رب الارض رب العالمین فاذا یزید اللّٰه علی نارهم عدد الباب و لیجعلن لهم نورا فاذاهم یعلمون ذلک قائم الذی کل ینتظرون یومه و کل به یوعدون اناقد صیرنا یوم القیمه خمسین الف سنه لیمحض کل شی ء حتی لایبقی الا وجه ربک ذوالعزه و الجلال و ماشهدنا علی روح ایمان یومئذ الا فی عدد الوجه و انا کنابه عالمین و ان أول من بایع بی محمد رسول اللّٰه ثم علی ثم الذینهم شهداء من بعده ثم ابواب الهدی ثم ماقد قدراللّٰه له ذلک الفضل من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الذینهم باللّٰه و آیاته موقنون من حیث لایعلمون فاذالیشهداللّٰه علیهم بما قد دخلوا ناراللّٰه التی کل بها لیمحصون فاذا یبعثهم اللّٰه من مراقد انفسهم و یخلقهم بمثل ماقد خلقهم اول مره انه کان علی کل شی ء قدیراً قل ان اللّٰه بما قدنزل من قبل من الایات فی ام الکتاب قد خلق محمداً ثم ماشاء کذلک یخلق اللّٰه یومئذ مایشاء بقوله کن فیکون و من ینتظر بعد هذا ظهور مهدی اورجع محمد او احد ممن آمن باللّٰه و آیاته فأولئک مالهم من علم الی یوم یرحضی اللّٰه و من آمن بی ذلک یوم القیمه فاذا کل فی خلق جدید انا قدبدأنا ذلک الخلق و انا لنبیدنهم و عداعلینا اناکنا قادرین و من یرزق من بعد بما قدرزقوا من قبل من کل ما هم به

لیـدینون فأولئک هم لایحل علیهم بما قد نزلنا من قبل فی القرآن اناکنا نسـتنسخ ماکنتم تعلمون انا قد انشأنا نشاه الاخره و ادفعنا کل ماکان الناس به لیـدینون قل ان الهواء یطهرکم بمثل مایطهرکم الماء ان یا عباداللّه فاشـکرون و من یعمل بعـد ان یوصل الیه حکم حجت ربک فلایقبل عنه من شـی ء و ان یومئـذ کل مثل الذین اوتو الکتاب من قبل مالهم من حکم الامن یدخل فی دین اللّه و کان من المخلصـین و من قیلو آیه من الکتاب اویروی حـدیثاً من بعـد یریـد ان یعمل به فأولئک مثلهم کمثل الـذین کانوا من قبلهم فیـدخلهم اللّه ربهم فی دین الحق انه کـان علی کل شـی ء قـدیراً قل لواجتمع الناس کلهم أجمعون علی أن یأتوا بمثل ذلـک الکتـاب لن یسـتطیعوا ولن یقـدروا و لو کـانوا علی الارض عالمین فلتأمرون الناس کلهم أجمعون أن یقرؤا باللیل و النهار آیه التی قـدنزلناها فی اول الکتـاب لیرزقن برزق اللّه و کانوا باللّه و آیاته موقنین قل انما الـدین بعدالـدین ان تؤمنوا باللّه و آیاته ولتنصـرن اللّه فی دین الحق بما انتم بین یـدی اللّه ولنتصـرن الـذین قـد رجعو الی الحیوه الاولی و لتأخذن حق اللّه بأذنه انه کان بکـل شـی ء علیمـا سـبحانک اللهم فأشـهد علی فـأننی انـا مافرطت فی الکتاب الاول من شـی ء بما نزلت فیه انه لااله الا انا ایای فـالتقون لتوقن کل نفس بما قـد فصـلت فیه ان لاتکن من بعـداللّه و آیاته حـدیثاً کان الناس به یؤمنون سـبحانک اللهم قدقضـی خمسـین الف سنه یوم القیمه فاذا لاجعلن النار من قددخل فی الباب نورارحمه من عندک انک کنت ذارحمه عظیماً قل اللّه حق و ان مـادون اللّه خلق له و کـل له عابـدون یـا خلق للّه اللّه لاـ اللّه الّا هو و اننی انا اول العابـدون انه لمحمـدها و قل انه لمهـدی موعود فی ام الکتـاب قـل انه صاحب حق کل به یوعـدون قل انه قائم حق کل به موقنون و انا قـد نزلنا ذالک الکتاب رحمه من لدناللعالمین لئلا یقول احد علمنی اللّه ظهور مهدی اورجع محمد والذین هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لکنت من المحضرین قل ان اللّه ربی لغنی علیم.»

تصویر ص ۲۶۸

۳- همچنین علی محمد شیرازی کتاب: «دلائل السبعه» خود را به جملاتی مزین! کرده است. که عیناً قسمتهائی از آن کلیشه و به استحضار پژوهشندگان می رسانیم:

تصویر ص ۲۶۸

۴- علی محمد شیرازی در کتاب: «بیان» که بابیه آن را مهمترین آثار وی به شمار آورده است، از جمله آیات خداوندی! به اشکال ذیل رقم شده است.

ص: ۲۷۱

تصویر ص ۲۷۴

ص: ۲۷۲

تصویر ص ۲۷۵

ص: ۲۷۳

تصویر ص ۲۷۶

ص: ۲۷۴

تصویر ص ۲۷۷

ص: ۲۷۵

تصویر ص ۲۷۸

بر اساس نگرش ادبی، بر آثار علی محمد شیرازی است، که جمیع محققان امر بابیت و بهائیت، مقام عقلی، ادبیات آثار علی محمد شیرازی را در سطحی بسیار پائین و ناچیز دانسته اند.

مرحوم علامه شیخ محمد هادی تهرانی، در مقدمه ای که بر کتاب منهاج الطالبین حاجی حسینقلی که در رد مسلک باب و بهاء نگاشته است، پیرامون نقد ادبی ... آثار علی محمد شیرازی می نویسد:

«وعلی هذا النمط تکلم بهذیان یکشف عن جنونه و حمقه و فی مواضع آخر (وانّ یوسف أحب ألی أبینا منا قدسبق من علم اللّه حرفاً مستسراً مقنعا علی السر محتجبا فی سطر غائباً فی السر المستسر مرتفعاً عما فی ایدینا و ایدی العالمین جمیعاً). فمثل هذا الکلام لایحتاج الی الابطال و انما یتوقف ابطال دعوی صاحبه إلی نشر کلماته و إظهار معجزاته و کراماته و لعمری أنّه قد بلغ درکات الهذیان و القباحه حدّ الإعجاز»

از سوی دیگر علومی که در آثار علی محمد شیرازی، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است: همانا علم کیمیا، علم سیمیا، علم حروف، طلسمات، قرطاس، تسخیرات است!

در کتاب «پنج شأن» علی محمد شیرازی می نویسد:

«واللّه کل علم تجذب به نفس عن کل ماخلق و یخلق من کل شی ء مثل ما انتم فی القرطاس تحکیون اوفی التسخیر تذکرون اوفی الفرق و الوصل تحدثون وللّه علم الطلسمات کلهن من قبل و من بعد قل ان اللّه لیحبن ذلک العلم و انه علم الاعداد الحروف مثل ما انتم فی الباء صوره الاثنین تکتبون قل ان هذا العلم ممتنع منیع من اوتی فضلا عظیماً و انا لنحین ان تنشئن فی ذلک العلم من کتاب حتی یستضیئن بذکره المتدققون. (۱)»

(و برای خدا است هر علمی که جالب باشد برای نفوس در گذشته و آینده مانند علم قرطاس که حکایت می کنید و یا مثل علم تسخیر که ذکر می کنید و یا از قسمت وصل و فصل خبر می دهید و برای خدا است تمام علم طلسمات در گذشته و آینده و بگوی که خداوند دوست می دارد این علم را و آن علم اعداد و حروف است مثل اینکه عدد حرف

۱- ص ۳۰۵.

(ب) دو می باشد و بگوی که علم بسیار پر قیمت است و به هر کسی که داده شده فضیلت زیادی داده شده است و ما دوست می داریم که در این کتابی بنویسیم تا اهل تحقیق از آن استفاده کنند.)

علی محمد شیرازی در این خصوص حدود (۱۵) صفحه از کتاب خود را به علوم مذکور و اصطلاحات غریبه اختصاص داده است و در مقابل در باب عاشر از واحد رابع کتاب بیان می نویسد:

«و نهی شده از انشاء مالایسمن و لایغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبهه هذا و ماقد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للتأدبین ما یعرف الفاعل و المفعول و مادونهما من شؤنها اومادون ذلک لن یغفراللّه العبد اذا اشتغل».

(و نهی شده است از انشاء علومی که فائده ندارد و انسان را بی نیاز نمی کند مانند علم اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغاتی که غیر مستعمله است و نظیر آنها و آنچه در علم صرف و نحو تفصیل داده می شود، زیرا مقداری که کفایت می کند اهل ادب و محصلین را، به اندازه یادگرفتن قواعدی است که امتیاز فاعل را از مفعول بدهد، و اما آنچه به جز اینها است خداوند نخواهد بخشید کسانی را که اشتغال به آنها داشته باشند).

جالب توجه در این است که حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» که در واقع آن را برای اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است، بدون توجه به این علائق علی محمد شیرازی که علوم مذکور را از جمله علوم الهی تلقی کرده! در رد نظریه حاج محمد کریم خان کرمانی می نویسد: «از جمله علوم مهم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان اللّه با این ادراک چه اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورد .... هویدا است که اینگونه علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علومی که مردود است، نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج معراج می شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدود محجوبه حمل نفرموده».

به هر حال علوم مورد توجه علی محمد شیرازی در برگیرنده غالب نوشتجات اوست. به نحوی که می بایست تألیفات او را با توجه به «طلسمات، کیمیا، سیمیا، و علوم حروف و ...» مورد رسیدگی قرار داد. با این همه توجه بر این مسئله در آثار علی محمد شیرازی ضروری است که کتب ایشان در زمینه های دیگر از اشتباهات زیادی برخوردار است که اهل تحقیق در آثار خود به آنها اشاره های دقیق و ظریفی کرده اند که لایحصی است.

از این رو به خاطر رعایت اختصار در کلام، ذیلًا به چند نمونه اشاره می کنیم و از موضوع می گذریم:

۱- مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب می نویسد: «وقتی کتابی از کتب وی که به دست مریدانش بود در مجلس مرحوم میرزا آقا خان نوری که صدراعظم بود آوردند و به این چاکر آستان خسرو عجم دادند. چون لختی ملاحظه کردم دیدم نوشته است: قوام عالم بروجود هیجده تن باشد: اول خود من که سید علی محمد بابم، پس مطلب را به صدر اعظم گفتم زیاده مایه تعجب و اسباب خنده شد.»

۲- مرحوم میرزا صالح اقتصاد مراغی در کتاب «ایقاظ» یا بیداری در کشف خیانات دینی و وطنی بهائیان می نویسد: «آقای سید باب می نویسد: «نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلیلی که اهل حکمت و بصیرت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل مابین خود و خدا خود را محقق می دانستند نه این بود که می خواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست می داری که یقین حاصل نمائی و مؤمن بشوی امت داود را هم مثل خود تصور کن که اگر یقین می نمودند که موسی همان پیغمبر است که داود خبر داده احدی از امت آن خطور دون ایمان نمی کرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور موسی تا اوّل این ظهور دو هزار و دویست و هفتاد سال گذشته و هنوز در حروف زبور باقی هستند در دین خود و ما بین خود و خدای گمان می کنند که مثابند حال بین ما بین خود و خدائی که ادعا می کنند نزد یهودی ها لاشی ء است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی پانصد سال تربیت شدند تا آنکه به

کمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی به ایشان از ظهور عیسی ظاهر شد و قلیلی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان به عیسی آورده مابقی همه کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا می خواستند که به آنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین ننمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و بین خود وخدای خود را مثاب می دانند حال بین که ادعائی که می کنند ما بین خود و خدا ما یقین نکردیم که عیسی همان پیغمبر است که موسی خبر داده الی آخر بعداً «آقا میرزا غلامحسین حکیم بنابی» برداشته سؤال می کند اینکه سید باب مسئله داود را می نویسد این چه نوع است؟ عباس افندی جواب داده رفوگری می کند فوراً اشتباهات کفّار را در حق اسلام به میان حرف می آرد که کلّاً منافی همدیگر است و عین کلمات سید باب شهادت می دهد که نه از قلم کاتب افتاده ونه داودی دیگر موجود بوده مکتوب عباس افندی در جواب سؤال شخص مذکور این است.»

«به واسطه جناب امین جناب میرزا غلامحسین طبیب بنابی علیه بهاء اللّه الابهی»

«هو اللّه»

«ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید هر چند ابداً فرصت تحریر نیست ولی با وجود این مختصر جواب مرقوم می گردد و این نظر به محبت روح و فؤاد به آن معدن حب وداد است حکایت حضرت داود را جواب مفصل به شخص دیگر مرقوم گردیده صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است این از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد مخصوص باری همیشه اینگونه مغرضین بوده اند بل اشد از این چنانچه در زمان حضرت رسول علیه السلام از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل شد أَنْتُمْ وَ ماتَعْبُدونَ حَطَبُ جَهَنَّم گفت و اللّه ان محمداً قد سقط بقوله زیرا به صراحت در قرآن می فرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و به صراحت می فرماید که مسیحیان عبادت مسیح می کنند و معتقد به الوهیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح نعوذباللّه حطب جهنم است و حال اینکه مقصود در آیه

مبارکه معبودهای حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود (۱) انسانی و از ذوی العقل باری در جای دیگر پیش در حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته؟ فرمودند: خدا، عرض کرد: گوشت او آیا حلال و پاک است؟ فرمودند: حرام و نجس است عرض کرد: این گوسفندی را که تو سر می بری و می کشی لحم او چگونه است؟ فرمودند: پاک و حلال است. فریاد برآورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف بدهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک و حلال است. این چه بی انصافی است و این چه بی عقلی؟

باری از این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال علی: انا الحی الذی لاموت کلمه فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانچه بر تورات نیز اطلاق شده است هر کلمه ای که فارق بین حق و باطل ست بر آن فرقان اطلاق می شود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدده واقع گشته حتی در قرآن اسمعیل دو اسمعیل است یکی ابن ابراهیم علیهما السلام و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار از انبیاء در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی اللّٰه صالح صاحب ناقه مثل نبی اللّٰه هود وهمچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی به اشاره مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس می فرماید انبیائی بودند که در کنار رود ارس مبعوث شدند و اسمائشان نه در تورات و نه در انجیل و نه در فرقان مذکور الی آخر.»

در لوح یکی از احبّای اسکندرونه در خصوص حضرت داود این عبارت مذکور:

«هو اللّٰه»

«در الواح حضرت اعلی ذکر داودی هست که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن یسار است و حال آنکه حضرت داود بن یسار بعد از حضرت موسی بود لهذا مغلین و معرضین که در کمینند این را بهانه نمودند و بر سر منابر

۱- از این کلمه چنین مفهوم است که گویا به معبود انسانی معتقد است.

استغفراللّه ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال این است که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی و دیگری بعد از موسی چنانکه دو اسمعیل است یک اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر، از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نموده اید مقصود داودبن یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود، ظهور خامسی که می فرماید یکی خود حضرت داود است و دیگری حضرت مسیح و دیگری حضرت رسول و دیگری حضرت اعلی و خامسی جمال مبارک زیرا جمال مبارک در ایام حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند الی آخر.»

«حال از ارباب انصاف متمنی است که درست به بطون کلمات مذکوره توجه فرمایند و منافات کلام را بسنجند اول اینکه سید باب به خطا رفته شکی نیست و البته شخصی که من عنداللّه نشد از این سهوها و نسیان ها خیلی می کند ولی با وجود این صراحت، عباس افندی رفوگری کرده می گوید: پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت عیسی که در کتاب سید باب است این غلط کاتب است. اصل هزار و پانصد سال است در حالتی که سید باب پس از اینکه پانصدسال ما بین حضرت موسی و عیسی را می نویسنددر عقبش می نویسند که؛ از زمان ظهور موسی تا ظهور من دوهزار و دویست وهفتاد سال بود و این مطلب ثابت می کند که از قلم کاتب غلط نشده بلکه عین نوشته سید باب است؛ زیرا اگر آنطور بود بایستی سه هزار و سیصد سال بنویسد نه دو هزار و فلان.

پس این رفوگری صحیح نشد و در اینکه دو داود هست که کار نداریم اگر چه تاریخ به غیر از یک داود بیشتر نشان نمی دهد، اما خود باب می نویسدکه داود در زبور خود موسی را خبر داد درحالی که داود صاحب زبور در اصل شریعت موسی بود نه قبل از آن، چنانچه نیز در این شکی نداریم کتاب توراه موجودی که بهائی ها کتب آسمانی می دانند شهادت بر این مسئله می دهد پس این رنگ نیز در رفوگری معلوم شد که نگرفت.» (۱)

ح) تفسیر ناپذیری آثار بیان

۱- ایقاظ، ص ۸۴، مرحوم میرزا صالح مراغی، منشی محفل روحانی بهائیان بود که پس از اینکه به مقام «مبلغی امراللّه و ناشر نفحات اللّه» رسید و به احوال بهائیان و آثار آنها آشنا شد! از بهائیت روی گرداند و مسلمان شد و کتاب مذکور را در رد بهائیان نگاشت.

بـا توجه به اینکه ممکن است مبلغـان بهـائی در مـدارک مورد اسـتفاده فصول، مربوط به تحلیل دعاوی علی محمـد شـیرازی با تفسیرها و تأویـل های نادرست قلب مطلب کننـد، لازم است که به اسـتحضار پژوهنـدگان برسانم که علی محمـد شـیرازی در کتاب بیان عربی (۱) در خصوص تفسیر و تأویل آثار بیان جزماً تصریح کرده است که: «ما أذنت ان یفسر أحد إلّا بما فسرّتُ». (اجازه ندادم هیچ کس را که تفسیر کند، مگر آنچه را که خودم تفسیر کرده ام) ایضاً در کتاب: بیان فارسی (۲) تأکید مجدد علی محمد شیرازی را در این خصوص چنین می خوانیم: «و جایز نیست تفسیر بیان إلّابه آنچه تفسیر شده از نزد شجره او».

توجه داشته باشیدکه بر این اساس علی محمد شیرازی باب تفسیر آثار بیان را هم برای مؤلف و هم برای مبلغان بابیه و بهائیت مسدود کرده است!

۱- بیان عربی، ص ۵

۲- بیان فارسی، ص ۲۱

فصل چهارم: من یظهره اللّه

الف: نص وصایت

در مبحث مبشر من یظهره اللّه مقدمتاً یادآور شدیم که علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان، مریدان خود را به ظهور من یظهره اللّه که در حقیقت پلکـان نهـائی کمال بیان است، بشارت و گرویـدن به آن را جزء واجبات اهل بیان و موجد رستگاری واقعی آنـان تلقی کرده است. چنانچه در (ب ۳، د ۲) از کتـاب: «بیـان» خـاطر نشان می سازد «من یظهره اللّه کتاب نـاطق است و وقت ظهور او ایمـان جمیع منقطع می شود. مگر کسانی که به او ایمان آوردنـد» در حقیقت از نظرگاه بیان: «بیان میزان حق است الی یوم من یظهره اللّه و آن روز روز کمال بیان، و اخذ ثمرات آن است».

به سخن دیگر مندرج در باب سابع از واحد ثانی: «اول ظهور من یظهره اللّه آخر کمال بیان است».

علی محمد شیرازی با وجود آنکه صریحاً می نویسد: «وقت ظهور من یظهره اللّه را جز خداوند کسی عالم نیست. معذلک به تعیین وقت ظهور من یظهره پرداخته و آشکاراً می نویسـد: «اگر در عـدد غیـاث» ظاهر گردد و کل داخل شونـد احـدی در نار نمی ماند واگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند».

مطابق مأخذ مذکور من یظهره اللّه پس از ۱۵۱۱ (به عدد کلمه غیاث) و یا ۲۰۰۱ سال (به عدد کلمه مستغاث) که از ظهور باب بگذرد، ظاهر خواهد شد.

چنین پیش بینی و یا به زعم بابیان و بهائیان «بشارت» با حدود وقایعی حتی قبل از اعدام علی محمد شیرازی و تأویل هائی بر خلاف نصّ صریح، با واقع موافق نشد.

میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطه الکاف» پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبری، و مردن قدوس و ... که حدوداً یک سال قبل از اعدام علی محمد شیرازی بوده است، می نویسد: «بعد از شهادت حضرت قدّوس و اصحابش، آن بزرگوار (منظور علی محمد شیرازی است) محزون بودند تا زمانی که نوشتجات جناب ازل (۱)به نظر مبارک ایشان رسید. از شدت سرور چندین مرتبه برخاستند و نشستند و شکر حضرت معبود را به تقدیم رسانیدند. (۲)»

مطلب مذکور در صفحه (۲۴۴) کتاب: نقطه الکاف با تفصیل و تصریح روشن تر چنین می خوانیم: «همین که عرایض جناب ازل به حضرت ذکر رسید در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و طلوع قمر ازلیه شد و لهذا به عدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس وخاتم شریف و امثال آنرا به جهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص به وصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسید و هرگاه من یظهره اللّه در زمان تو به اقتدار ظاهر گردید، بیان را نسخ نما و آنچه که الهام می نمایم بر قلب توکّل نما، اما سرّ مرحمت نمودن آثار به عدد واحد که در نهایت واضح می باشد که مراد باطن آن است که بر اصحاب معلوم گردد که حامل آثار الهیه بعد از آن حضرت این جناب می باشد و مراد از نصب به وصی بودن ایشان نیز به جهت اطمینان قلوب ضعفا می باشد که متحیر در حقیقت آن جناب نبوده باشند و دوست و دشمن بدانند که در فیض اللّه تعطیل نیست و امر حقّ لابد ظاهر شدنی می باشد اما جهت اینکه هشت واحد بیان را خود ننوشته و به جهت ایشان واگذارده آن است که مردم بدانند که لسان اللّه

۱- میرزا یحیی، ملقب به صبح ازل، جناب ازل، فرزند میرزا عباس نوری میرزا بزرگ بود که با توجه به تصریح کتاب: نقطه الکاف، مبنی بر اینکه ازل در سن ۱۴ سالگی بود که علی محمد شیرازی دعوی بابیت کرد، معلوم می شود، در سال ۱۲۴۷ ه ق به دنیا آمده است.

۲- نقطه الکاف، ص ۲۳۸.

واحد می باشد و آن جناب به نفس خود حجت مستقل می باشند و مراد از من یظهره اللّٰه من بعد از ایشان خود «حضرت ازل» می باشد لاغیره زیرا که دو نقطه در یک زمان نشاید».

بر این اساس می توان مستقیماً نتایج ذیل را مورد تصویب بابیه بدانیم:

۱- با توجه به تصریح میرزا جانی کاشانی! در صفحه ۲۳۹ کتاب نقطه الکاف مبنی بر اینکه ازل در سال آغاز دعوی بابیه، ۱۴ ساله بود؛ معلوم می شود. در سنه «پنجم ظهور» صبح ازل بیش از ۱۹ سال از عمرش نگذشته است که علی محمد شیرازی او را به جانشینی خود برگزیده است.

۲- صبح ازل، از نظر بابیه من یظهره اللّٰه است. اشاره میرزا جانی کاشانی به «وصیت نامه ای که در متن مذکور به آن تصریح شده است»، نیاز به توضیح بیشتری دارد.

اولاً: آنچه مسلم است، علی محمد شیرازی به خط خود وصیت نامه ای در مورد جانشینی پس از او نگاشته و آن را به جهت صبح ازل ارسال داشته است. متن وصیت نامه مذکور در آغاز «رساله قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب (۱)» عیناً کلیشه و چاپ شده است.

نص وصیتنامه، به خط و مهر علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل.

اللّٰه اکبر تکبیراً کبیراً

هذا کتاب من عبداللّٰه المهیمن القیوم، إلی اللّٰه المهیمن القیوم.

قل کل من اللّٰه مبدؤن.

قل کلّ إلی اللّٰه یعودون.

هـذا کتاب من علیّ قبل نبیل ذکر اللّٰه للعالمین إلی من یعدل اسـمه اسم الوحید ذکر اللّٰه للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدؤن أن یا اسم الوحید فاحفظ مانزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.

... این کتاب از خدای مهیمن قیوم است (علی محمد شیرازی) به سوی خدای

۱- افست از صورت دستخطهای علی محمد شیرازی و سید حسین کاتب، مجموعاً ۲۰ لوح، ۱۳۳۷، انتشارات بابیان تهران، همچنین مراجعه شود به رساله: للثمره نسخه خطی، ۴۷ صفحه ۱۵ سطری، حاوی مجموعاً ۱۲ لوح از الواح علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل.

مهیمن قیوم (صبح ازل)، بگو همه آغازها از خداست. بگو بازگشت همه به خدا است.

این کتابی است از علی قبل نبیل (۱) ذکر کرده است خداوند برای جهانیان به سوی آن کس که اسمش مطابق است با نام وحید (۲) بگو همه از نقطه بیان آغاز می شوند به درستی که ای همنام وحید پس حافظ باشی بر آنچه که نازل شده در بیان و امر کن بر آن بدرستی که تو در راه حق بزرگ هستی.

و صبح ازل از روی صورت توقیع علی محمد شیرازی در تنصیص به وصایت او استنساخ کرده و برای ادوراد براون مصحح کتاب: نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی، فرستاده است

صورت دستخط مذکور، عیناً در مقدمه کتاب: نقطه الکاف از طرف ادوراد براون چاپ و منتشر شده است.

لوح مذکور به خط علی محمّد شیرازی است که مبیّن تعیین جانشینی صبح ازل می باشد. و نیز توقیعی دیگر خطاب به کریم است که به او می نویسد ای اسم من به حقیقت تو مرا درباره مرآت ازلّیه از آنجهت که از خداوند حکایت کرده و برآفریننده اش دلالت نموده خشنود ساختی و پس از حمد خدا و توصیه درباره حفاظت از صبح ازل که محزون نشود و دستورات دیگری که به فارسی است در پایان تأکید می نماید که آنچه از نزد خداوند نازل شده در همه حال مانند دو چشم خود حفظ کند و اگر علی در آنجاست او را متوجّه ثمر بنماید تا از طرف خدا و به امر او به مرآت اللّه و وجهش نظر کند زیرا که ما نیز ناظریم و در این لوح چنانکه ملاحظه می شود صبح ازل را مرآت الازلیّه- ثمره بهیه- ثمر- مرآت اللّه و وجه اللّه خوانده است.

۱- علی قبل نبیل، لقب علی محمد شیرازی است، زیرا به زعم ایشان محمد از نظر حروف ابجد ۹۲ می باشد. برابر نبیل/ ۹۲ و چون علی قبل از محمد است، علی محمد می توان گفت علی قبل نبیل!

۲- از نظر حروف ابجد یحیی/ ۲۸ و وحید/ ۲۸ از این نظر یحیی/ وحید!

تصویر ص ۲۹۲

صورت توقیع علی محمّد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط صبح ازل است که از روی خط باب استنساخ کرده و برای ادوارد براون فرستاده است.

ص: ۲۸۸

تصویر ص ۲۹۳

صورت توقیع علی محمّد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط علی محمّد شیرازی است که به مهر وی مختوم است.

لوح مذکور به خط علی محمّد شیرازی است که مبین تعیین جانشینی صبح ازل است. و به اللّه اقدس آغاز شده خطاب به صبح ازل است که علاوه بر نمایش ظاهری و طرز بدیع تحریر ستونهای طولی و عرضی آن در آغاز هر قسمت خطا بهایی از قبیل هو هو هوانـا انـا هو انـدهو انت انـا به مخـاطب نموده و من توأم و تو منی به مرآت خود گفته است و ضـمن تجلیل و شـکرگزاری فراوان از طلوع او در پایان می نویسد آنچه تو دوست داشته همانست که پروردگار عالمیان دوست دارد که بهیچوجه حزنی بر خـاطرت راه نیابـد. مـا آنچه خواسـته بـودی اجـابت کردیم و تـو را به خودت یـاری می کنیم و تو نفس خود را حفـظ کن که انـدوهی احساس ننمایی و آنچه را در قلب تو نازل می کنیم نگاهداری نما زیرا که ما نگاهدار تو و ادلاء تو می باشـیم. و یک آیه از این کتاب را هر طور که خداوند بر قلبت القاء فرماید تفسـیر کن که ما دوسـتدار آنیم و این کتاب را نگاه بدار و متذکر آن باش که هیـچ حزنی در بهائیان مشاهـده ننمایی و کسـی که نزد خـدا می باشـد تو را یاد می کند و می گوید که ما همه به خدا و کلمات او مؤمنیم.

تصویر ص ۲۹۴

با توجه به بیان فاضل مازندرانی در شرح کلمه بیان که می نویسد: «نام آئین جدید و تمامت آثار صادره است (۱) معلوم می شود جمله: «فاحفظ مانزل فی البیان» به زعم علی محمد شیرازی متوجه حفظ و حراست از آئین جدید توسط میرزا یحیی صبح ازل نیز بوده است.

به استثنای نصّ مذکور، مدارک و شواهد دیگری به دستخط علی محمد شیرازی محفوظ مانده است، که مبین تأکید وی به جانشینی صبح ازل می باشد.

اولًا: در کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب»، به نصوصی بر می خوریم که مؤید وصیت نامه علی محمد شیرازی و نظر ما است.

برای آشنائی بیشتر لازم است به بعضی از آنها اشاره و بعضی نیز جهت ملاحظه پژوهندگان عیناً کلیشه، و تقدیم شود:

۱- لوح دوم، صفحه سوم، پس از خطاب هائی به میرزا یحیی صبح ازل، (انا هو أنت هو، انت انا)! می نویسد:

«وانا لننصرنک بک فی العالمین و احفظ نفسک ان لایحط علیک حزناً ما نزلن علیک فی فؤادک فانا کنا علیک ثم علی ادلائک لحافظین و فسر آیه من ذلک الکتاب کیف یلقی اللّٰه علی فؤآدک فأکنا لمحبین».

(و ما یاری می کنیم تو را به خودت در عالم و حفظ کن خود را تا اندوهی به تو نرسد و آنچه بر تو نازل می کنیم ما بر تو و برادلاء تو حافظ هستیم و تفسیری کن آیه ای را از این کتاب به هر نحوی که خداوند به قلبت القاء می کند ما دوست می داریم).

۲- در لوحی که به خط سید حسین به ملا عبدالکریم قزوینی خطاب شده، می نویسد:

«الحمد للّٰه الذی قد شاهدنی علی ظهورات سریه فی حقه قبل ظهوره و آمنت به وبکلماته قبل طلوعه و ذکرته عند ربی قبل اشراقه و ما قد اجبت یا محبوبی فی ذالک الامر ذلک ما قد احب اللّٰه ربک وقد شاهدت کل ما ارسلت مع المسلمین من القرطاس الحمر و

۱- اسرار الآثار، ج ۲، ص ۹۸.

الصفر و البیض و ما قد کتبت من آثار ربک رب کل شی ء و قد قرئتها مرآتاً عدیده عند ربک الذی یخلق الربوبیه فی من یشاء من عبادته و کل مایرسل من عنده من آثار ذلک الازل و طاوس عماء الاول من اثرک و من اثر اللّٰه فهو المحبوب عند حضرت المحبوب».

۳- در لوح سوم بوسیله ملاعبدالکریم کاتب وحی! سفارش هائی به صبح ازل کرده، می نویسد: «کمال تراقب اول در حفظ آن وثانی در شوقی و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکان هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه به تکون آید .... و شئونات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصر کم اللّٰه به ... الخ».

ثانیاً: در کتاب تنبیه النائمین (۱) خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاء در پاسخ نامه عباس افندی به الواحی صادر از علی محمد شیرازی مبنی بر تنصیص بر وصایت صبح ازل، ملاحظه می شود که صحت آن محرز و مسلم است. از این روی ذیلًا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- «از آن جمله توقیعی است بذات حروف السبع.

آن یا اولی البیان فلتمسکن بدین اللّٰه و لتصدقن کل ما نزل فی البیان و لتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بحبه فانکم انتم به لتنجون لااله الا اللّٰه و ان علیا قبل نبیل نفس اللّٰه و ان اسم الازل الوحید ذات اللّٰه».

۲- در توقیع جناب خال نوشته شده: «وان الدین قد بدء من عدد البر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالک تسئلون».

۳- به جناب ملاحسین خراسانی مرقوم شده.

«ولتصدقون من یدعوکم الی اللّٰه ربکم و ان لم تنصروه و تبهجوه ابداً ابداً ایاه لاتحزنون و انا جعلنالکم فی البیان شمساً مضیاً تدلن علی شمس الازل ایضاً باسم کریم و سأوهبناک حق ماقدر بواحد من واحد الاول مرآتاً استحفظت کتاب اللّٰه و اظهرت ثمره الرضوان فی الرضوان».

۴- «به جناب خال مرقوم شده، و اشهد بان الامر فی الدین یوصل الی اللّٰه و کل به

۱- صص ۱- ۱۱۵.

مؤمنون و قد خلق اللّٰه مراتاً لنفسه و انطقها بآیات بینات انتم من عندنا تستنبؤن».

۵- «به جناب وحید اکبر مرقوم شده آن یا وحید فلاوصینک بالوحید بأن هذا مایرفع به دین اللّٰه فی کتاب عظیم و سیظهر اللّٰه فی ذریتک ان تقضی ما تاعن البیان مایورثن الملک و لیظهرن امراللّٰه علی العالمین».

۶- «ایضاً صلوه الهیا کل: فاحفظ اللهم ثمره التی قد اظهرتها فی البیان و ارجع الی ادلائک فیه بما تحب وترضی علی کل منهاج امرک و ارتفاع ذکرک کیف شئت و انی شئت ولتر بین اللهم شجره البیان الی یوم من یظهره اللّٰه و لتظهرن اللهم فی رئس کلّ ست و ستین سنه هیکلامن هیاکل الواحد لیرفعون مناهجک فی البیان و یأخذون ماقد قدرت من مطالعک فی البیان الی یوم یشرقن سمائک و ارضک و مابینهما بظهور من یظهره اللّٰه».

۷- توقیع دیگر می فرماید:

«ان الازل یحفظ نفسه و لولم یؤمن به أحد من العالمین»، ایضاً بحضره ثمره بخطه الابهی، و احفظ نفسک ثم احفظ نفسک ثم مانزل فی البیان ثم مانزل من عندک فان هذا یبقی الی یوم القیمه و ینتفع به کل المؤمنون.

۸- «ایضاً ما نزل الی المرآت بخطه الابهی الی ان قال قل اللهم انک انت خلاق السموات و الارض و ما بینهما قد خلقتنی و کل شی ء و رزقتنی و کل شی ء و امتنی و کل شی ء و احییتنی و کل شی ء و بعثتنی و کل شی ء و جعلتنی مرآت نفسک و بلوره ذاتک و مغرب قدوسیتک و مشرق قیومیتک للعالمین قل کل من عنداللّٰه و کل الیه لیرجون قل انا کل باللّٰه و آیاته مؤمنون قل انا کل باللّٰه ثم بکلماته موقنون قل انا کل للّٰه عابدون».

۹- در توقیع جناب ملا عبدالکریم قزوینی می فرماید:

«اللّٰه اکبر تکبیراً کبیراً ان یا کریم قد و هبناک واحداً من واحد الاول لتحفظن کل مانزل من عنداللّٰه ولتبلغن الی اسم الوحید و لتسئلن عمن یکتب ایا اللّٰه ما انتم مراد اللّٰه لاتعلمون».

۱۰- ایضاً به جناب خال مرقوم شده:

«اننی انا اللّٰه لا ـ اله الّا اناکنت من اول الذی لااول له حیاً باقیاً اننی انااللّٰه لااله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر حیاً باقیاً وأن الدین قدبدأ من عدد البر ولیزلن علی اسم الوحید انتم

من هناک تسئلون وان وحید الاکبر رجع علی الواحد الثانی انتم ایاه تحبون».

۱۱- ایضاً در توقیعی دیگر می فرماید:

«قد اصطفی اللّه سبحانه فی ذالک الظهور مرآتا ممتنعه و بلوریه مرتفعه فعاکست فیها شمس الحقیقه و تجلت لدیها نقطه الالهیه و تحاکت فیها کینونیه الازلیه وان ذلک من فضل اللّه و رحمته وجوداللّه و کرامته و عطاء اللّه و موهبته و احسان اللّه ومنته و جوائز اللّه و بدایعه. تا در جائیکه می فرماید: و ان مما قدشاء اللّه سبحانه فی ذلک الظهور ارتفاع شجره البیان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها و اوراقها فیالها ثم لها من تلک الثمره البدیعه و یا حبذا طرز ثم حبذا طرز من تلک الورقه اللطیفه و یاطوبا ثم طوبا من ذالک الغصن الممتنع و یا فخراً ثم فخراً لذلک الشجر المرتفع حیث یستمکی عن اللّه یکینونیته و ذاتیته و نفسایته و انیته و ستعکس من تلک المرآت مرات ثم من تلک المرآت مرات ثم من تلک المرآت مرات ثم من تلک المرآت مرآت ولواذکر الی آخر الذی لاآخر له لم یفرغ حب فؤادی عن تلک التعاکس المتلائحات و التجلیات المتصاعدات الی حینئذ بفطره محضه غیر تلک المرآت ما ظهرت و سیظهر اللّه اذا شاءانه کان علی کل شی ء قدیراً».

۱۲- از توقیعات که مدل بر وصایت حضرت ثمره است و برای خود حضرت ثمره شرف صدور یافته این توقیع مبارک است:

«بسم اللّه الازل الازل اننی انا اللّه لااله الا انا الوحاد الوحید اننی انا انا اللّه لااله الا انا الآحاد الأحید اننی انا اللّه لا اله الا انا الصماد الصمید اننی انا اللّه لااله الا انا الفراد الفرید- الی أن قال:- هذا کتاب من عند اللّه المهیمن القیوم الی اللّه العزیز المحبوب شهداللّه انه لا اله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیی ویمیث ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت فی قبضته ملکوت کل شی ء یخلق ما یشاء بأمره انه کان علی کل شی ء قدیرا.

ان یا اسم الازل فاشهد علی انه لااله الا انا العزیز المحبوب ثم اشهد علی انه لا اله الا انت المهیمن القیوم قد خلق اللّه کل شی ء ما خلق من اول الذی لااول له و کل ما یخلق الی آخر الذی لاآخر له بمظهر نفسه هذا امر اللّه لما خلق و یخلق یحکم اللّه مظهر نفسه من عنده فی کل شی ء کیف یشاء بأمره انه هو العلام الحکیم اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک ما یلقی اللّه علی فؤادک ذکرا من عنده انه هو المهیمن القیوم و اتل عن

نفسی فی کل لیل و نهار ثم عباداللّه المؤمنین اننی انا اللّه لا اله الا أنا العلام المقتدر وان شئت اننی انا للّه لا اله انا السلطان الممتنع.»

۱۳- و از جمله توقیعات توقیعی است که به ابوی بزرگوار شما در توصیه حضرت ثمره نازل شده:

«اللّه اظهر ۲۳۸ شهداللّه انه لا ـ اله الا ـ هو له الملك و الملکوت ثم العز و الجبروت ثم القدره و الیاقوت ثم القوه و اللاهوت ثم السلطنه و الناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لایموت و ملك لایزول و عدل لایجور و سلطان لایحول و فرد لایفوت عن قبضته من شی ء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما یخلق ما یشاء بأمره انه کان علی کل شی ء قدیرا و الحمد للّه علی ما أشرق کما هو أهله و مستحقه.»

«از عنصر ابهی سمعی یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و سازج انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لمجلیه جل و عزکمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که ارياح مشرقه برفؤاد آن ساکن نگردد و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده خزنی نه سراً و نه جهراً ننماید و کمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود واللّه مع الصابرین.»

«این صورت همان توقیعی است که پس از فرستادن حضرت ثمره آیاتی که از لسان فطرت ایشان نازل شده به قلعه چهریق صادر شده حضرت اعلی به شکرانه آن موهبت عظمی سیصد و شصت و یك لوح مرقوم داشته برای حروف حی و شهدای بیان اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت به ظهور ثمره ازلیه و نزول آیات بر سبیل فطرت از لسان آن حضرت اشاره فرموده.»

۱۴- بالجمله بعضی آیات و توقیعات مبارکه حضرت اعلی راکه شاهد بر وصایت و مرآتیت حضرت ثمره ورادع دعوی مدعی است در این مقام مسطور می دارد که تا از گمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید:

«فی کتاب علی الاعلی و أن ماقد ذکرت من ظهور الفرج فقد اظهرت یا الهی بظهور حجه قد عجزت عنها ماعلی الارض کلها. تا آنجا که می فرماید: فلتلهمن اللهم کل خلقك بأن یعرفن قدر تلك الایام فأنها ان غربت لن یرونها الامن عند من تظهرنه وکان الخلق فی

اللیل الالیل بمثل بعد محمد الی ان تمن علیهم بظهور نفسک یوم القیمه فان هنالک کل بالنهار لیحشرون.»

۱۵- ایضاً در کتاب جلیل می فرماید:

«اللّٰه اکبر تکبیرا کبیرا اننی انا اللّٰه لااله الا انا کنت من اول الذی لاأول له کیانا دائماً اننی انا اللّٰه لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخر له کیانا دائما ان یا اسم الجلیل فاشهد بأن اللّٰه لم یزل کان حیاً باقیا و لایزال لیکونن مثل ما قد کان یبدأ الامر من اللّٰه و یرجع الامر الی اللّٰه وان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجه و من بعده أن اظهر اللّٰه بمثله ذاحجه فینتهی الامر الیه و الا الامر بید الشهداء فی البیان الذینهم عن حدود مانزل فی البیان لایتجاوزون الی یوم من یظهره اللّٰه فی القیمه الاخری فان به یصلح کل أمر الی آخر.»

۱۶- همچنین در شأن آیات از شؤون خمسه به اسم کاتب می فرماید:

«قل الحمدللّٰه رب السموات و رب الارض رب مایری و مالایری رب العالمین ان تنزل علینا بعد ماقد قضی عددالواو و من یخلق فی الوا و بآیات مستطرزات یستطرزن بهن عباداللّٰه المستطرزون و کلمات مجذبات یستجذبن بهن عباداللّٰه. المنجذبون ان یا اولی البیان انتم مثل ذلک المثل الا بهی تربیون.»

۱۷- در بعضی از آیات با هرات است:

«ان یاکل شی ء فلتدخلن فی ذلک الرضوان کیف قد أثمرت شجره الهویه بثمره قدسیه فانه قبل ما جعل اللّٰه ان یثمر قد اثمر و هذا آیه من عنده للعالمین فلنعرفن قدرتلک الثمره علی شجرتها فانکم انتم مثل ذلک قلیلًا ماتوجدون فی کل فصل لم تثمر الاشجار و ان تثمر لم یبق علی شجرتها لکنکم فی فلک الظهور کلتیهما تدرکون».

۱۸- در توقیع ذات حروف السبع می فرماید:

«أن یا اولی البیان فلتمسکن بدین اللّٰه و لتصدقن کل مانزل فی البیان و لتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بحبه فانکم انتم به لتنجون لااله الا اللّٰه و ان اسم الازل الوحید ذات اللّٰه».

۱۹- در دعاهای خود می فرماید:

«و انک قد اظهرت بدیع الاول و شیث وصیه ثم نوح و سام وصیه ثم ابراهیم و

اسماعیل وصیه ثم موسی و یوشع وصیه ثم عیسی و شمعون وصیه ثم محمد و علی وصیه ثم من قد اظهرته بالایات فی البیان و جعلت من شرحت صدره آیه له فی ام الکتاب لتلاوه آیاتک و حفظها باللیل منهاجا من عندک یصدق من صدقته و نخزی من أخزیته و لایرید غیرک و لایقصد سواک و لا-یرد من قد نزلت علیه اسم الخیر و یثبت مناهجک و مایرفع به دینک من مداداتک، انتهی».

«از روی انصاف ملاحظه کن آنجائی که می فرماید: «من قد اظهرته بالآیات فی البیان که نفس مقدس خود آن حضرت باشد و جعلت من شرحت صدره آیه له فی ام الکتاب که حضرت ثمره باشد».

۲۰- در جای دیگر می فرماید:

«فلک الحمد یا ذالعز الشامخ المنیع ولک الحمد یا ذالجلال البادخ الرفیع حیث قد خلقتنی و جعلتنی مرآت نفسک و نزلت علی البیان قدرتک و أنطقتنی ببدایع ظهورات قیومیتک و أرفعتنی بتجلیات عز صمدانیتک و خلقت لی مرا یا غیر معدوده و اصطفیت من بینها من قدجعلتها مرآتا لنفسک و تلجلجتها بأن ینطق من عندک و تنطقتها بأن تبیس من آیاتک فلک الحمد فی الابد المؤتبد علی ذالک المرآت المعتمد حیث قد تجلیت لها بها بنفسها و جعلتها مقام ظهورک و بطونک و انطقتها ببدایع تجلیاتک و غیوبک و أردت ان تنصرنها بقدرتک و تظهرن بسلطنتک و تسلطنها بقیومیتک و تغلبتها بطهاریتک و ترفعتها بکبریائیتک- الی أن قال:- و لتخلقن اللهم بها مرآتا مرتفعه اذکل مایرفع فی البیان من مرآت ذلک ارتفاع مظهر نفسک الی آخر.»

۲۱- در توقیع ملاحسین خراسانی اسمه النازع می فرماید:

«وانا قد جعلنا لکم فی البیان شمساً مضیئاً مدلن علی شمس الازل انتم بهما فی البیان لتدرکون تلک کلمه الابهی فی ارض البهاء انتم جواهر الحکمه من سوازج مبدعها تملکون و لتشتشرقون بضیاء ماقد شرحنا صوره بالایات من لدنا و یقدسنا باللیل و النهار و کان لنا من الساجدین.»

«از این عبارت ملتفت شدی که اسم ابهی را در حق حضرت ثمره ذکر می فرمایند».

۲۲- در کتاب دیگر به ایشان می فرمایند:

«وان هذا لایمکن الا عند ظهور من یظهره اللّه و قبل ظهوره فاستمسکو بالمرایاء المدل علی اللّه و لاتختلفوا فی اللّه فان فی عالم الاسماء لااله الااللّه وحده و فی عالم الخلق هذا مرآت قد دلت علی شمس الحقیقه لیقویکم بقوه اللّه و یجلی علیکم بمطالع اللّه ینصرکم اللّه به ویأمرکم بمناهج احدی عشر واحد ومالم یبین من تلک المناهج یبین من عنده من اولوالنصوص حیث قد علمت من یکتب بین یدی اللّه مناهج الظهور و البطون و ان الحق قد انحصر فی البیان ان مادونهم لاشی ء عنداللّه و ان تراهم احیاء لم یکن فیهم معرفه اللّه و لارضاء اللّه عنهم».

۲۳- در موضع دیگر می فرماید:

«فو الذی خلق الحبه و بری النسمه و تفرد بالعزه و تجبر بالعظمه، تکبر بالرفعه و تظهر بالقیومیه و تظهر بالقدوسیه لوعندکم من حب اللّه فی بطون اللّه لاتسکنون قدر شی ء و فی ظهور اللّه لاتحزنون قدر شی ء فاستعرفوا قدر ایام اللّه فی ظهوره و استعدوا اظرافکم فی بطون اللّه و غروب الشمس و اسئلواللّه و ادعوه لظهورها و طلوعها فأنه عزوجل یسمع من یدعوه و یجیب من یسئله وجعل من اعظم العبادات و اقرب القربات التضرع للظهور فی البطون و التبهل فی البطون للظهور.»

۲۴- از جمله توقیعات مبارکات که نص در وصایت و ولایت و مراتبت آن حضرت است توقیعی است که به خط مبارک به اسم کریم مرقوم شده است:

«بسم اللّه الکرم ذی الکارمین بسم اللّه الکرم ذی الکرماء قد بهجتنی ان یا اسمی فی المرآت الأزلیه حیث قد حکی عن اللّه ربه و دل علی اللّه موجده الحمد لمجلیه کما هواهله و مستحقه کمال مراتب اول در حفظ آن و ثانی در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکانی هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه به تکون آید و پنج لوح مطرز از آثار اون بخط الهی با روح و ریحان فرستاده باش و کمال حفظ در آثار اللّه داشته چه اذلا و چه بدیعاً و شؤنات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصرکم اللّه به انه خیر نصار قدیم و لتحفظن کل مانزل من عنداللّه کعینیک فی کل حین و قبل حین و بعد حین و ان کان علیاً هنالک فاذکره بالثمره لینظرن من اللّه بامره الی مرآت اللّه و وجهه فاناکنا ناظرین واحضر بین یدی اللّه ماقد رفع الی اللّه ذکراً من اللّه فی الکتاب انه هو خیر الذاکرین.»

به استثنای تصریحات کتاب نقطه الکاف که زمان تألیف آن مربوط به سالهای ۱۲۶۶– ۱۲۶۸ ه ق می باشد و وصایا و الواح موجود به خط علی محمد شیرازی، نظریه کنت دوگوبینو در کتاب: «Religiong ef Philosophies dans ۱ ' Asie Centeral» (ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی) قابل توجه است. زیرا اولًا گوبینو کتاب مذکور را در دومین مأموریتش به ایران ۱۲۷۸– ۱۲۸۱ ه ق نگاشته و تا این ایام هیچ نوع مخالفتی با جانشینی صبح ازل در میان جماعت بابیه بروز نکرده بود. (۱)

ثانیاً: وی نخستین کسی است که درباره جزئیات وقایع بابیه دست به قلم برده و نوشته او از جمله منابع اساسی به شمار می رود.

گوبینو در کتاب مذکور پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبرسی و اعدام علی محمد شیرازی، درباره صبح ازل می نویسد: «اختیار او به وصایت، بکلی بی مقدمه بود و فوراً بابیان او را بدین سمت شناختند».

توجه گوبینو بر این اساسی که «بکلی بی مقدمه بود» نشان می دهد که بنا به تصریحات کتاب: بیان و الواح و مکاتبات علی محمد شیرازی مسئله ظهور من یظهره اللّٰه نه ظهوری قریب الوقوع بود و نه مبتنی بر امر وصایت.

ظهوری قریب الوقوع به این دلیل که علی محمد شیرازی در باب ۱۳ از واحد سوم کتاب: بیان (۲) آشکارا متذکر می شود که عمر عالم، از زمان آدم تا ظهور او ۱۲۱۲۰ سال

۱– نقطه الکاف به نقل از کتاب گوبینو، ص ۲۷۷.

۲– «من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال وقبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الاـ نقطه بیان ذات حروف سبع و نه حروف حی آن الاـ حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان .... و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه ای که مکتوب بر اوست همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر به ضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم می گردد مثلًا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمی گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم به تمامیت عقل او نمی شود این است که نقطه بیان نمی گوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین می شود و از این جهت است که رسول خدا نفرمود که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و به آن حد رسیده و همچنین من یظهره اللّٰه در حد زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر می شود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر به ضعف مردم نموده زیرا که شی ء رو به علو است نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی می نماید تا آنکه به چهارده می رسد اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن بر خود می پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین به انجیل نقطه حقیقت هم بر خود می پسند و کذلک در بیان و بیان بالنسبه به من یظهره اللّٰه الخ.»

می باشد! و چون به اعتبار علی محمد شیرازی هر هزار سال از عمر جهان برابر است با یک سال، لذا خود را جوان دوازده ساله ای دانسته ومن یظهر اللّٰه جوان ۱۴ ساله و این به گفته ادوارد براون شاهد قطعی و مبین این است که «باب در پیش خود عصر من یظهره اللّٰه را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است و نه مبتنی بر امر وصایت» زیرا علی محمد شیرازی در کتاب بیان آشکارا تصریح کرده بود وقت ظهور من یظهره اللّٰه را جز خداوند کسی عالم نیست. ولی یکباره پس از ملاحظه چند مکتوب از جوانی ۱۹ ساله به نام صبح ازل امر به وصایت او می کند، صبح ازل من یظهره اللّٰه می شود که جریان ایمان آوردن خود را به علی محمد شیرازی که مورد سؤال میرزا جانی کاشانی بوده است چنین بیان کرده است:

«اول بلوغ ظهور امر حضرت شده دوست (داشتم) که تقلید عالمی از علمای دین نمایم، متفحص احوالات ایشان بودم در آن هنگامه چنان اخوی اصحاب حضرت را به خانه می آوردند و شبها صحبت می داشتند و نوشتجات ایشان را می خواندند من هم در جزء گوش فرا (می) داشتم تا آنکه یک مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فآه آه یا الهی بسیار داشت جذابیت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود بعدها احادیث ائمه دین و آثار مبین ایشان را دیدم یقین نمودم ولی در آن زمانی که حقیر با ایشان صحبت می داشتم علمی و فضلی ظاهر نداشتند (۱)»

ب) نقض نص و کشف خدائع

۱- نقطه الکاف، ص ۲۳۹.

صبح ازل، به اتکاء نصوص وصایت و در سایه الواح علی محمد شیرازی، در مقام من یظهره اللّه، زعامت بابیه را به عهده گرفت. و به تصریح گوبینو در کتاب «ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی» و ادوارد براون در مقدمه کتاب: «نقطهالکاف» میرزا جانی کاشانی: «عموم بابیه ... بلا استثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الطاعه و اوامر او را مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند. (۱)»

در خصوص چگونگی حالات صبح ازل در سالهای ۱۲۶۶- ۱۲۶۸ ه. ق، دقیقاً اطلاعات جامع و موثقی در دست نداریم. با این همه از بررسی دقیق مأخذ تاریخی و دیگر کتابهای رسمی بهائیان سه موضوع روشن و مسلم می شود که «اولًا: صبح ازل در چنین دورانی، تابستانها را در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نور مازندران می گذرانید و تمام اوقات خود را به نشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید می پرداخت. (۲)

ثانیاً: به دلیل جوانی و ناپختگی صبح ازل، برادرش حسینعلی میرزا، که از او نیز بزرگتر بوده است به عنوان پیشکار صبح ازل امور بابیه را اداره می کرد و بنا به تصریح محمد علی فیضی در کتاب حضرت بهاء اللّه منزل ایشان در تهران محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر اصحاب شد و امور مهم همواره در آنجا رتق و فتق می گردید و در اکثر موارد از آن حضرت اخذ دستور می نمودند. (۳)»

با این همه نبیل زرندی! در تاریخ خود می نویسد: «حضرت بهاء اللّه در کرمانشاه به میرزا احمد و من امر فرمود که به طهران برویم و مرا مأمور نمودند که به محض ورود به طهران به همراهی میرزا یحیی به قلعه ذوالفقارخان که نزدیک شاهرود است برویم و در آنجا بمانیم تا بهاء اللّه به طهران مراجعت نماید ... من چون به طهران رسیدم و امر مبارک

۱- نقطه الکاف، ص ۳۸.

۲- همان، و ذیل ترجمه انگلیسی کتاب: مقاله شخصی سیاح، ص ۳۷۴

۳- صفحه ۴۰.

را به میرزا یحیی ابلاغ نمودم برای اجرای امر و مسافرت از طهران به شاهرود حاضـر نشد و از این گذشته مرا هم مجبور کرد به قزوین بروم و نامه چند برای یارانش ببرم. (۱)»

بر این اساس علیرغم نظر بهائیان صبح ازل با تمام تفاصیل مذکور در خصوص جوانی و ناپختگی وی به دلیل دارا بودن وجهه در میان بابیان در همه موارد مطیع برادر ناتنیش حسینعلی میرزا نبوده و زیر بار او نیز نمی رفته است.

حسینعلی میرزا اگر چه بزرگتر از برادرش صبح ازل بود، ولی در میان بابیان چندان شخصیتی خاص نداشته است و اگر چنانچه شواهـدی ملاحظه می شود که در رتق و فتق امور بابیان مرجعی مورد احترام بابیان بشـمار می آمـده است. به دلیل آن بوده که وی از طرف صبح ازل یـا به زعم بابیـان من یظهره اللّه به عنوان پیشـکار و منشـی انتخـاب شـده بود و چنین موقعیـتی ناشـی از انتصاب مذکور بوده، نه اینکه مورد توجه خاص علی محمد شیرازی و یا جماعت بابیان بوده است.

برعکس، طبق تصـریح نبیـل زرنـدی حسـینعلی میرزا در پاسـخ سؤال مجتهـد آمل علناً اذعان می دارد که: «ما گفتیم اگر چه با حضـرت بـاب ملاقات نکرده ایم ولی محبت شدیـدی به او داریم. (۲)» و این نشان می دهـد که میرزا حسـینعلی تا اعـدام علی محمـد شـیرازی بـا وی گفتگویی نکرده و به گفته امـان اللّه شـفا در کتـاب: نـامه ای از سن پـالو: «حـتی موقعی که بـاب را در «کُلَیْن» نزدیک طهران توقف داده بودنـد بهاء موقع را مغتنم شـمرده خودی به باب می رسانـد تا جلب توجه اورا بنمایـد ولااقل درردیف ملاحسـین قـدوس درآیـد» و از قلم باب در مـدح وتشویق اوچیزی صادر شود تا نزد بابیان ماننـد ملاحسـین و قدوس مقامی و احترامی یابد.

ولی به قرائن بـاب را از او خوش نیامـده و میـدانی به او نمی داده تا آنجا که بهاء و بهائیان این ملاقات را مخفی داشـته و چنان اشاعه دادند که در عالم ارواح با یکدیگر ملاقات کرده اند.

کما اینکه عباس افندی در مقاله شخصی سیاح ص ۸۸ می نویسد:

«و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت.» (۳)

۱- تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۲۲

۲- همان، ص ۴۷۷

۳- مقاله شخصی سیاح، ص ۳۲۶

بهرحال آنچه مسلم است، روابط میرزا حسینعلی با صبح ازل مبتنی بر پیشکاری میرزا حسین و من یظهره اللهی صبح ازل، بسیار حسنه و از هیچگونه سوء ظنی برخوردار نبوده است.

پس از سوء قصد بابیان به جان پادشاه وقت: «ناصرالدین شاه قاجار» در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ ه ق: ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م، مأموران حکومتی بنای بابی گیری گذاردند.

منابع موثق درباره وقایع بابیه اتفاق نظر دارند که صبح ازل در ایّام بابی گیری در نور مازندران بسر می برد. و با لباس مبدّل درویشی و عصا و کشکول خود را از سر حد ایران بیرون افکند و در اواخر ۱۲۶۸ ه ق یا اوائل سنه ۱۲۶۹ ه ق به بغداد ورود نمود. چهار ماه بعد از او برادرش بهاء اللّه (میرزا حسینعلی) که از واقعه سوء قصد به ناصر الدین شاه تا آنوقت در طهران محبوس بود. از زندان خلاص شده او نیز به بغداد ملحق شد و کم کم بابیه از هر گوشه ایران بدانجا روی آورده. بتدریج حضرات بغداد را مرکز عمده خود قرار دادند و تا سنه ۱۳۷۹ یعنی قریب ده سال در عراق عرب بسر بردند. (۱)

در اوائل ایام توقف در عراق عرب توافق همگان مبنی بر تبعیت و اطاعت از صبح ازل کماکان به قدرت خود باقی بود. ولی میرزا حسین با اتخاذ این سیاست که صبح ازل را در پس پرده نگاه داشته و خود به امور بابیه در بغداد اشتغال ورزد موجب تحکیم روز افزون موقعیت حسینعلی میرزا در میان بابیان گردید.

بدین روال چون سستی و بی صلاحیتی صبح ازل بر منصب ریاست معلوم همگام شده بود و با توجه به تعاریف علی محمد شیرازی از من یظهره اللّه صبح ازل را مصداق چنان تعاریفی نمی یافتند. خرده خرده این فکر در میان زعمای جماعت بابیه رونق گرفت که آنان چه چیزی ازصبح ازل کمتر دارند که من یظهره اللّه نشده اند؟ از سوی دیگر چون بر حسب ظاهر دست مریدان از دامن صبح ازل کوتاه گردیده بود و فقط میرزا حسینعلی پیوسته با مریدان مأنوس و محشور بود، هوای ریاست و عزل صبح ازل در مخیله هر یک ازقدمای بابیه عموماً ومیرزا حسینعلی خصوصاً رونق گرفت با چنین زمینه ای بابیه در عراق

۱- نقطه الکاف، ص ۳۹.

با دو واقعه مهم روبرو گردید:

اول: حسینعلی میرزا در اثر کسب موقعیت خاص در میان بابیه به تصریح «شیخ احمد روحی» و «آقا خان کرمانی»: کم کم بعض آثار تجدد و مساهله و خود فروشی و تکبر در احوال بهاء اللّٰه مشهود گردیده بعضی از قدمای امر؛ از قبیل ملا محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قهیر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلائی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاء اللّٰه را تهدید نمودند و به درجه ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوه های اطراف سلیمانیه بسر برد و در این مدت مقر وی معلوم بابیان بغداد نبود. (۱)

میرزا حسینعلی بنا به تصریح عباس افندی، به مدت دو سال در نواحی سلیمانیه در نزد دراویش نقشبندیه و قادریه بسر می برد. (۲) و در این ایام با لباس مبدل درویشی و در دست گرفتن کشکول، با نام جعلی درویش محمد که شوقی افندی آن را در کتاب قرن بدیع (۳) مورد تأیید قرار داده است زندگانی می کرد.

چگونگی زندگانی حسینعلی میرزا در ایام سلیمانیه دقیقاً معلوم نیست.

عباس افندی پیرامون چگونگی احوالات میرزا حسینعلی در سلیمانیه عراق می نویسد: «چندی نگذشت که افضل علمای آن صفحات بویی از اطوار و احوال او برده در حل بعضی مسائل مشکله از معضلات مسائل الهیه با او محاوره می نمودند و چون آثار کافیه و بیانات شافیه از اومشاهده نمودند نهایت احترام و رعایت را مجری داشتند ....» (۴)

در حالی که آنچه که مسلم است پس از گذشت دو سال از اقامت میرزا حسینعلی در مناطق مذکور کار بر او بسیار سخت شده و بنا به تصریح کتاب: رحیق مختوم دراویش او را از خانقاه اخراج کردند.

۱- هشت بهشت.
۲- مقاله شخصی سیاح، ص ۷۰.
۳- قرن بدیع، ترجمه نصراللّٰه مودت، ج ۲، ص ۱۱۲.
۴- مقاله شخصی سیاح، ص ۲۴۱.

از این رو ناچار به نوشتن نامه ای به برادرش صبح ازل گردید و صبح ازل نیز به گفته شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی وقتی که عریضه استدعائیه (۱) میرزا حسینعلی را ملاحظه نمود که در آن نوشته است:

«... و کیف اذکر یا الهی ما مستنی من بدایع قهرک و لوامع بطشک اما کنت حمامه بیتک و انمله وادی احدیتک او بقّاً من بیداء صمدانیتک او بعوضه من برار لیتک فبقرتک قد جفت عظامی و انهدمت ارکانی ان تعفو عنی فانک انت خیر راحم و ان تعذبنی فانک انت الغفور الرحیم.»

فهمید که محل اقامت وی کجاست، از این رو نامه ای مبنی بر دعوت و احضار او به بغداد، به وی نگاشت، بعدها میرزا حسینعلی در کتاب ایقان (۲) خود به این امر اذعان داشت و چنین نگاشت: «باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم».

بر این اساس و آنچه که مسلم است میرزا حسینعلی پس از بازگشت به بغداد و گذشت حدود سه الی چهار سال از مراجعت، کتاب ایقان را در اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است و این کتاب به خوبی نشان می دهد که تا سال ۱۲۷۸ ه ق (۳) که سال اتمام تألیف کتاب ایقان است. ظاهراً خود را مطیع و زیردست صبح ازل می دانسته است،

۱- تنبیه النائمین، ص ۱۳، مرحوم میرزا حسن نیکو در کتاب: فلسفه نیکو، جلد چهارم، صفحه ۵۸، متن مذکور را درج کرده است. نسخه این متن، به گفته عزیه خانم: «در پیش اغلب بیانیین ضبط است».

۲- ص ۱۹۵.

۳- میرزا حسینعلی در کتاب: ایقان خود در این خصوص گوید: «و باری هزار و دویست و هفتاد و هشت سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز به حرفی از مقصود فایز نشده اند» و دلیل قطعی بر اینکه مقصود از تاریخ مذکور ۱۲۷۸ سال از هجرت است نه از بعثت یعنی ۱۲۶۸ هجری به عادت بابیه که غالباً از بعثت تاریخ می گذارند و بعثت را به زعم خود ده سال قبل از هجرت فرض می کنند علاوه بر آنکه خود بودن بهاء اللّٰه در بغداد که در سنه ۱۲۶۹ هجری بدانجا رفت بالبداهه مبطل این احتمال است. این فقره دیگر از کتاب ایقان است «و لیکن این انوار مقدسه هجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و به عشق و حب و محبت و ذوق که جام رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند» و چون ظهور باب در سنه ۱۳۶۰ هجری بود پس ضرورتاً هیجده سال بعد از آن می شود ۱۲۷۸ هجری. مراجعه شود به کتاب: نقطه الکاف.

چنانچه در کتاب مذکور چنین می نویسد:

«باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر حق تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام رایحه حسدی وزیده که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد؛ چنانچه جمعی که رایحه انصاف را نشنیده اند رایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه به احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فواللّه الذی لااله الا هو که آن همه ابتلا و بأساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشید طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم، دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه

شـد حال دو سـنه می گـذرد که اعـداد را اهلاک این عبد فانی به نهایت سـعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند. مع ذالک نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزن ها که متوالی و متواتر قولاً و فعلًا مثل غیث هاطل وارد می شود واین عبـد در کمال رضا جان برکف حاضـرم که شایـد از عنایت الهی و فضل سـبحانی این حرف مـذکور مشـهور در سبیل نقطه و کلمه مسـتور فـدا شود و جان دربازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بأمره آنی در این بلد توقف می نمود و کفی باللّٰه شهیداً و اختم القول و لاقوه الا باللّٰه و انااللّٰه و انااليه راجعون انتهی»

به اسـتثنای بیان مـذکور در کتاب ایقان مدارک و اسـناد فراوانی در دست اطرافیان صـبح ازل موجود است که حسـینعلی میرزا پس از اعـدام علی محمد شـیرازی در همه جا ایران وعراق، تا سالهای (۱۲۸۱– ۱۲۸۳) ه ق به جانشـینی بحق صبح ازل پس از علی محمد شـیرازی اذعان و اعتراف داشـته خود را مانند همه بابیان مطیع بی قید و شرط صبح ازل می خوانده است ... چنانچه اشاره اش گذشت.

عزیه خانم خواهر میرزا حسـینعلی بهاء، مقداری از این اسناد و مدارک را در رساله تنبیه النائمین و در پاسخ رساله عباس افندی فرزنـد و جانشـین میرزا حسـینعلی (سابق الذکر) متذکر شده است، که لازم است پژوهندگان تأمل در محتویات اهم آنها را مد نظر داشته باشند:

۱– «این مناجاتی است که جناب اخوی در بغداد به خدمت حضرت ثمره عرض کرده:

«قدأخـذت القلم حینئـذ یا الهی من عندک و وصـفت المراد بین یدیک و لم ادرماترید ان تنزل علیه و تظهر منه من مقادیر بدع صنعک و تدابیر عز حکمتک– تا آنجائی که ذکر می نماید–: «ولکن انی فوعزتک ما ارضی بکل ذلک مااحب ان التفت بشی ء من ذلک الّا بأن تجعلنی بکلی منقطعا الیک و راجعاً و راضـیامنک و ذلک یکون بأن تشاهد شـعری مخضباً بدمی حین الذی اکون جالساً علی التراب و کان رأسی عریاناً و رجلی متحافیا و جسمی متبلبلا و روحی من العطش مضطربا اذا أنظر الی الیمین و لااجد ناصر دونک و اتوجه الی الیسار ولن أشاهد معینا سواک لیعیننی فی شی ء او یسقینی بشربه ماء اویرافقنی

فی صری اویوافقنی فی کربی و بلائی اذا اقیم من مقامی ولن أقدر علی القیام من الضعف الذی اکون فیه و اکبب علی وجهی علی التراب مره اخری و انادیک حینئذ فی سری یا حبیبی أقبلت منی و رضیت عنی و أنت تجیبنی یا حبیبی هنیئاًلک فیما وفیت بعهدک و جئت بمیثاقک و عند ذلک أصعق بین یدیک من کثره الدم جری من عروقی کان الارض کلها أحمرت منه اکون فی صعقی بما لاعدله و لن یقدر أحد ان یحصیه الا انت و بعد الذی افارقک روحی اتکلم معک فی حیاتی من غیر حرف و لاصوت و لاذکر اذا یحضربین یدی من جعلته اشقی العباد تا آنجایی که در مناجات ذکر می نماید لانک لم تزل کنت سلطانا علی و لم ازل کنت عابدا لوجهک و کنت مالکا لنفسی و کنت مملوکاً لنفسک و ذلیلا عندک و حقیراً لسلطنتک و معدوماً لدی ظهور قدرتک و مفقود اعند تجلی أنوار عز ازلیتک رغماً للذین یریدون ان یفسدون فی أرضک و یعلون فی بلادک و یحدثون فی الملک مالاقدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانک سبحانک عن کل ذلک و عن کل ماوصفتک به بل ان عبدک هذا یکون عابداً لمن یطلبک و ناصراً لمن ینصرک فوعزتک لم أجد لنفسی عزا اکبر من ذلک و لارتبه اعظم من هذا باقتدار مشیتک الی زروه سموات ازلیتک و تصعد هذا فسبحانک سبحانک یا الهی ما أعجب بدایع صنعک فی مغرب الاشارات و تستره فی ظلمات الدلالات بحیث یسکن و حینئذ لما وصل الامر الی هذا المقام ینبغی ان ارجع القول الی لحن اخری لعل یصعد به العباد الی افق الاعلی و رفارف الابهی ان انتهی اللوح و ماتم مراتب الشوق فی صدر الورقاء و مقامات الذوق فی قلب الوفاء و لکن لماتم و انتهی الی اختم الذکر بانه لااله الا هو و طلعته الا علی نوره و ضیائه و وجهه القدس مجده و جماله و هیکل النور ذاته و سراجه انا کل بکل موقنون.»

بعد به فارسی نوشته اند به این مضمون بر یکی از دوستان به خط خودشان این نوشته را هم نوشته ام ارسال داشتم به نظر شما برسد بعد هرکس بخواهد مراتب عبودیت و مقامی را که نفس در هر آن و هر ساعت باید از آن غافل نشود در این نوشته باید نظر کند یعنی خود قاری در همان رتبه باشد و الا از حق محسوب نیست. ابداً ابداً زیرا که عبد همیشه باید در مقام انقطاع و معارج فناسیر نماید که همان رتبه بقاء باللّٰه است به قول مردم هرگز این بنده دوست نداشتم که چنین نوشته ها و یا چنین مکاتیب نوشته شود باری

لابد شدم اگر به قزوین مصلحت بدانید خدمت جناب آقا سیدهادی بفرستید که ایشان به جناب حاجی شیخ و غیره القاء نمایند که شاید این حرف ها تمام شود اگر چه همه این حرفها معدوم و مفقود است.»

۲- «از زبان پدر بزرگوارت بگویم آثار قدرت و جلالت آن شخصی را که به او کافر شده اید کراراً و مراراً سراً و جهاراً لیلا و نهـاراً در خلأـ و ملأ گفته که اگر میرزا آقا خان صـدر اعظم می گویـد که سـید باب در حوزه درس حاجی سـید کاظم رشتی حاضـر می شـده و اتخـاذ بعضـی مطـالب از او کرده و درک معـانی برخی از احـادیث مشـکله غیر منحله از او نموده که به این سبک و طرز آیاتی بـدیع آورده است اینکه می گوینـد درس نخوانده دروغ است من میخواهم دست این برادر کوچک خودم را که او می دانـد درس نخوانـده و معلمی نداشـته و از قواعـد عربیت و لسـان آیات بکلی بی بهره بوده بگیرم و پیش او ببرم و بگویم ای بی انصـاف از حق بی خبر اگر می گوئی سـید بـاب درس خوانـده و در مجلس درس حاجی سـید کاظم حاضـر می شـده تو می دانی که این یحیـای ما درس نخوانـده و معلمی نداشـته عربی سـهل است عبارات عجمی و فارسـی را صـحیحاً یاد نگرفته است.

حـال ببین بروز جلوات و ظهور تجلیـات الهی را در او که آیـات بینـات و انوار بـا هرات علم و حکمت که از تلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را که از کلمات طیبات او چسان کون و مکان را احاطه کرده که کل من علی الارض از اتیان به مثل آیه ای از آیات او عاجز و قاصـرند و تمام دانشمندان و حکمای زمان سر تسلیم و انقیاد در خط اطاعت او نهاده اند. مجملا این است فرمایشات پدر بزرگوارتان.»

۳- عباراتی را که خود ایشان یعنی والـد ماجـد آن نور چشم با نهایت خضوع و عبودیت نوشـته انـد و در خطبه صـلوات بعد از شهادت نوشته:

و ان طلعه النور سلطان الظهور فی الاحدیات و الصمدیات

و در آخر خطبه مذکور به یکی از شهدای منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند:

«قـل یـا اهـل الملأـ ان تریـدون ان تلاـقوا طلعه اللّه فـانظروا الی طلعه النور و ان ذلک موهبه لکم ان کنتم مؤمنین. تا آنجایی که مرقوم داشته: هنیئاًلک یا حبیب بما شربت رحیق المختوم

من یـد سـلطان حق مکین هو الذی احد من بین الناس و جعلک شـهیداً للعالمین و ان ذلک لرحمه من لدنه علیک و علی عباده المخلصـین ثم اعمل کل ماوصاک اللّٰه فی کتاب القبل به ولاتکونن من الخائفین و أنه هوالحق المقتدر علی مایشاء و انه سلطان حق عظیم.

تـا آنجـا که نوشـته انـد: ثم اشـهد بان کل الکلمات یرجع الی کلمه النور و انا کل به راجعون و من قال غیر هـذافعلیه لعنه اللّٰه و انابری ء منه و ما أنا من المشرکین و انی مع تلک الکلمات لمعدوم عند حرف من کتاب اللّٰه العزیز الحکیم و کیف ینبغی لأحد ان یدعی الامر لافور بک الاالقوم المفسدون و السلام علیک و علی من معک فی صراط عزیز حمید».

۴- «به جمعی دیگر بعـد از فقراتی چنـد نوشـته به هر حـال این ایـام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قـدرت اسـیرند مفری برای نفسی نیست و امر اللّٰه را به این سهلی ندانندکه هر کس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده انـد زود است خواهنـد دیـد که شـجره اسـتقلال به سـلطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئاً مذکوراً خواهند گردید انا للّٰه و انا الیه راجعون انتهی فیا سبحان اللّٰه»

۵- «رقعه ای است به جناب حاجی سـید محمد شهید نوشته اند و آن رقعه این است فدای وجود مبارک سرکاران عبدکم الذی فی ظلکم ینادیـک بلسـان النملیین و یرجومن بـدایع فضـلک لانـک انیس المکروبین و یقول نعمـاً لـک بمـا شـربت عن کـأس المقربین و علی الـذین کانوا معک عبادالمقدسـین کسـی که در حق یکی از شـهدای حضـرت ثمره چنین خاضع باشـد بـدیهی است که چقدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت می کرده».

۶- نوشـته ای است که میرزا جواد خراسانی از روی اونوشـته حاشیه آن سواد جناب ابوی فقراتی به خط خود نگاشته اند و الان موجود است محض اسـتحضار اهل انصاف و دانش بعضـی از آن را می نگارد هو العلی الاعلی جوهر تسبیـح و سازج تقسیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمت خود هویات موجودات و کینونیات ممکنات را از ذلت عـدم و نیستی بر عرش عزت و هستی جـالس فرمود به اسـرافیل قـدرت سـلطنت و نفخه حیـات را بر اجساد و جواهر مجردات و سوازج

مشـهودات دمیـد و مزایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخته تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است ملیک مقصود در هویات معلومات- تا آن جا که نوشته اند و بعد طمطام رأفت کبری به جوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل به تلاطم آمد و انهر جود بطماطم تا اینکه قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدوسیه ازلیه و بلوریه صمدیه نوریه و جوهر وجود و مجرد شهود علم هستی بر افراخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هویه نور و وجهه ظهور و نقطه ای احدیت در اعراش طور که جمیع من فی الملک مترصد امراللّٰه وطلعه اللّٰه باشند تا سراج ازلیه قدسیه از زجاج افئده ی عباد مستضی ء شود و مصباح نوریه صمدیه در پیشگاه صدور ناس مستنیر گردد که مستحکمی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم به جوهر سنا و بر نقطه امضاء و عرش قضاء که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که به نفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مس کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عماء به خاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعه ابهی روح من فی اعراش الظهور فداه در حقشان می فرماید:

«لن تخبره الاخبار ولن تقدره الافکار و لن یبلغ الی بساط عزه اعلی جواهر افئده الموحدون و لایصل الی ساحه قدسه ابهی مجرد عقول المقدسین مفخر ظهوراتند و مظهر شئونات من عنداللّٰه خالق الارض و السموات متفردند از اشتباه و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحانه اللّٰه».

از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده- تا آنجا که می نویسد:

جلوس سلطان ازلی را در این چنین قوت و قدرت مشهوده مشاهده نمائید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم تا آنجا که می فرمایند سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان باز نمانید این عبدفانی دانی قسم به خدا

که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کل آن برکل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل و آملم رحمتشان را اشهد بانی ماخلیت من ارض الاوقد وقعت وجهی علیها سجداللّٰه المقتدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الا وقد نادیت بهاللّٰه و کان اللّٰه علی ما اقول علیم نیستم مگر عبدذلیل در ساحت قدسشان چشم های غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در عرایض به ساحت اقدس ایشان عرض شده:

«سبحانک اللهم یا الهی تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم عیون البهاء منتظره لبدایع رحمتک و کل العباد مسترقدون علی بساط عزهم و طلعه الرجاء علی وجه التراب مشتاقه بطرائز رافتک سبحان اللّٰه».

«مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفراللّٰه از آنچه ذکر شده و می شود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لانفسنا نفعاً و لاضراً ولا حیوه و لا نشوراً کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که می فرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا می نمایم ثم اقسمکم باللّٰه المقتدر المتعالی المهیمن القیوم بأن لاتذکرونی لا بالحب و لاـ بالود و لا بالبغض ولابالکره گویا رضای خدا هم در این باشد وکفی باللّٰه بینی و بینکم بالحق شهیداً ثم علی وکیلًا– الخ آنچه در حاشیه به خط ایشان نوشته شده است.»

کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازمین العابدین صلوات اللّٰه علیه بایدسعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند.

«فورب السموات و الارض انه لکتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم اکتبوه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبون ثم اقرؤها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون او الی عماأت القدس تصعدون والسلام و التکبیر علی

عباده المخلصون.»

٧- «بالجمله وصیت نامه ای است از پدر بزرگوارت که به لسان فارسی نگاشته اند لازم دانست که برای بیدار شدن عباد اللّه از خواب غفلت بنگارد و آن این است وصیت می نماید این ذره فانیه در هنگامی که مقطع است از کل من فی الارض مشکل است به سلطان فضل و عدل و ملیک جلال و صرف جمال پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اول شهادت می دهد گوشت و پوست و دم و عظم و سر و شهود من بر اینکه سلطان بیان سرظهور و صرف بطون او است که بر افراخت سموات بدیع را به قدرت کامله خود و مزین فرموده او را به شمس جمال و نقطه اجلال و مقررداشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سبیلی باشند بر اظهار قدرت وهیمنت او نازل فرموده کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن هر حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع نمایند قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات به نفخه قدرت دمید از آنها الی مالانهایه سر امکان و اکوان دمیده خواهد شد و خلق خواهند گردید و لوان المشرکین لکارهین هل یقدر احد ان یمنع حرفاً منها عن اهلها لافوربی و لوان الکل قادرین پس بشتابید ای اهل بیان که شاید در آن حدیقه داخل شوید و از نعمت هائی که در آن مقدر است مرزوق گردید قسم به خدائی که سایر فرمود این شجره حزن را در اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم تفصیل یک طبقه از طبقات اولی که مکنون است در بیان جمیع من فی الارض متحیر شوند الامن شاءربی و انتم فی الحین تقولون فورب السموات و الارض ما هذا الاخلق عظیم و حال اینکه این عبد مسکین حرفی از آن را کماینبغی به سلطان عزه و ملک مجده احصاء ننموده فلتسرعن یا اهل البیان لعلکم تصطلون بما قدراللّه لکم و لاتحرموا انفسکم ان انتم تعلمون.»

«و بعد شهادت ظاهر و باطن این نقطه حزن آنکه ای قوم طلعت ازل سلطان است بر اهل سموات و ارض و اوست سر در کل کتب و او است مستسر در جمع صحف به او قائم است ارکان بیان و به اسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان و به او مرتفع

شد سموات علی و به او ساکن است ارض بر عمود سنا من اطاعه نجی و من تخلف هلک بر کل اهل ارض از شرقها و غربها برها و بحرها سهلها و جبلها لازم و واجب است اطاعت ایشان به هر قسم که رضای مبارک ایشان است وکفی باللّه و نفسه علی الحق ما اقول شهیداً پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگر چه حق شناختن او ممکن نیست و لکن بر حد مکنت و استعداد شما از بحر جود خود عنایت می فرماید و خود را می شناساند پس حق این ایام را دانسته کاری نکنند که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا می کنم که این چند یوم که از عمر شما باقی مانده با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار و گذران نمائید تا در سایه عنایت خاص مستریح و مسترقد باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و او است مقصود در کل ادوار و متمسک شوید به عزت عطوفت او و متوسل شوید به حبل عفو او بعد در کمال عز و سرور شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید و هرگز کدورتی بر خود راه مدهید که مایه غفلت می شود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسباب حزن را بالمره مرتفع نمائید.

اوصیکم یا اهل البیت بأن تعلمن کل ماوصیناکم و لاتکون من الذین هم کانوا فی الارض مفسدون.

و از وصیت نامه عربی ایشان همین چند فقره آخر آنرا که صریحاً در مطلب است می نگارد: اوصیکم یا عباد بما وصیکم اللّه من قبل الالواح عز مسطور ان اشهدوا فی افئدتکم بأن بقیه اللّه فی تلک الایام هی طلعه النور و بقیه المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون الی ان قال ان الذینهم اعرضوا عن اللّه ربک و یحرفون الکلم عن مواضعه فقد تولوا عن الصراط فمالهؤلاء من أمروالیک و الیک لایشعرون قل انه لصراط اللّه فی السموات و الارض قدمروا علیها کل النبیین و المرسلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا اللّه و تتبدلوا النور بالظلمه و لااللؤلؤ بالحصاه و لاالصباح بالمساء.

بر سبیل جمله ی معترضه غافلین را ملتفت یک نکته دقیقه از این وصیت نامه می نماید».

«و بقیه المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها اناکل منتظرون (نمی دانم با این تصریح صحیح که بقیه منتظری که در مستغاث که دو هزار و یکسال دیگر است

ظاهر می شود حق است بـدون شک و ما همه منتظر ظهور او هستیم مقصود از از این بقیه منتظر کیست اگر حضـرت من یظهره اللّه است پس دیگر این ادعای من یظهری چیست و اگر دیگری است پس او کیست فاعتبروا یا اولی الالباب.»

با این همه تصـریحات میرزا حسینعلی، پس از بازگشت از کردستان، و دستیابی به موقعیت گذشته و تحکیم روز افزونی آن در میـان بابیـان مقیم عراق، بطور جـدی در صـدد زمینه سـازی برای اعلام داعیه جدیـدی را مورد توجه و نظر خاص قرار داد و به گفته ادوارد براون: «آقا میرزا آقا جانی کاشانی که بعدها کاتب آیات او و ملقب به جناب «خادم اللّه» گردید او را به شدت در این خیال ترغیب و تحریص می کرد و آثار این ادعا روز به روز بر صـفحات احوال بهاء اللّه ظاهرتر می شـد. (۱) و همین سوء نیّت هـای در بـاطن و حسن نیّت هـای در ظـاهر بـود که بـابیه در بغـداد به سوی «نقض نص» وصـایت علی محمـد شـیرازی، و «کشف خـدعه ها» ئی که تا آن زمان سـعی در اسـتتار و اختفاء آن بود، حرکتی جدیـد و در عین حال ضـد خود، از خود بروز می داد.

لوحی است از علی محمّـد شـیرازی خطـاب به میرزا اسـداللّه دیـان، که بعـدها مورد اسـتناد دیـان در ادعای من یظهره اللهی او گردید.

علی محمّد شـیرازی در این لوح به او می نویسد: الواح ابد را که به انوار تجلّی خداوند زینت شده بود دیدم و شکر خدا را که تو در عرفـان پروردگارت به جایی رسـیده ای که جز خداونـد کسـی واقف بر آن نیست و ما پاسـخ آنچه در الواح ذکر نموده بودی دادیم و تو را ملکی قرار دادیم که آنچه را مرآت ازلی از مجلیش حکایت می کند خبر بدهی و ضـمن تأکید در مراقبت از او می نویسد او و آثاری را که می خواهد بمردم برساند نیکو حفظ کند. و بازنگاه داری وی و سـپس حفظ نفس خودش را که اندوهگین نشوند امر داده و می گوید ادلاء خداوند را به نیکویی یاد کنند.

۱- مقدمه ادوارد براون، کتاب: نقطه الکاف.

دوم) مقارن چنین جنب و جوش هائی که از بی اساسی مبدأ و منشأی به نام دعاوی و پیشگویی های علی محمد شیرازی سرچشمه می گرفت، بنا به اشاره کلیه کتب موثق بابی و «بهائی میرزا اسدالله اصفهانی» ملقب به «دیان» (۱) و پس از وی «میرزا عبدالله غوغا» سپس «حسین میلانی» معروف به «حسین جان»- آنگاه شخص اعمی «کاشانی» و از پس او «سید حسین هندیانی» سپس میرزا «محمد نبیل زرندی» دعوی من یظهره اللهی کردند (۲) تا آنجا که به گفته شیخ احمد روحی و آقاجانی کرمانی در کتاب: هشت بهشت:

کار به جائی رسید که هر کس با مدادان از خواب پیشین بر می خاست تن را به لباس این دعوی می آراست. (۳)

حسینعلی میرزا، با همکاری صبح ازل و بعضی از قدمای بابیه، توانست در زیر پوشش دفاع از صبح ازل و نص علی محمد شیرازی به وصایت او مدعیان من یظهره الله را سرکوب کند.

میرزا اسد الله تبریزی دیان را کشته و به تصریح گوبینو او را در شط العرب غرق کردند و بعضی از مدعیان در خفا با حسینعلی میرزا توافقی کردند و آتش دعاوی را تا دسترسی به وعده های داده شده، زیر خاکستر نهادند در حالی که حسینعلی میرزا به گفته احمد کسروی: «رفتارش همان می بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان برنمی خاست. (۴)

بدین منوال، میرزا حسینعلی به گفته شیخ احمد روحی: «چون اوضاع را بدین گونه هرج و مرج دید مصلحت وقت در آن یافت که خود این دعوی را ساز کند، از هر جهت خویش را از این اشخاص پیش و بیش می دید.» (۵) از این رو در جهت تدارک مقدمات مقصود طبق تصریحات موجود در لوح ابن الذئب (۶) کوشید تا آنچه از آثار و نوشته های

۱- این لقب را علی محمد شیرازی به او داده است.

۲- فلسفه نیکو، ج ۴، ص ۵۶، حضرت بهاء الله، ص ۱۰۳، ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی.

۳- هشت بهشت.

۴- بهائیگری، احمد کسروی، ص ۴۲.

۵- هشت بهشت.

۶- ص ۱۲۳.

باب در دسترس بابیان بود، جمع آوری کند. تا پس از در اختیار گرفتن و بررسی و مطالعه آنها راه اعلام من یظهره اللهی را با حذف و انتخاب آثار باب هموار سازد.

بدین جهت پس از دستیابی به مقداری از آنچه که در انتظارش بود، بسیاری از نوشته های خود را در زمینه های وقایع و عقاید بابیه، چون سست و مفتضح و کاملًا مغایر به نظر رسید در شط دجله از بین برده بعدها شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع ضمن تأیید چنین عملی از جانب حسینعلی میرزا نوشت: صدها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت رب البینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته محو گردید. (۱)

در واقع تصریح شوقی افندی مبین این است که بهائیان معتقدند آیات نازل شده از جانب خداوند! چون به درد کسی نمی خورد، توسط حسینعلی میرزا محو و نابود گردید؟!

در حالی که دقیقاً معلوم و هویداست که حسینعلی میرزا دست به نگارش مطالبی زده بود که پس از دستیابی به آثار علی محمد شیرازی آنها را قابل ارائه ندانسته و به زعمش با زمینه سازیهای او برای ادعای من یظهره اللهی مغایر و به محو آنها دستور داده است.

اتخاذ چنین مقدماتی از یک سوی و از سوی دیگر روی به تزاید نهادن کشاکش ها در میان بابیه و گسترش دامنه اختلافات آنان با شیعیان عراق چنین گروهی فراری و تبعید شده در نهایت و دست آخر به تحکیم موقعیت حسینعلی میرزا به عنوان حلال مشکلات و مدافع منافع بابیان می انجامید.

از این روی پس از اطلاع از توافق سفیر ایران در بغداد و حکومت عثمانی مبنی بر اخراج بابیان از عراق عرب و اعزام آنان به «اسلامبول» در «باغ نجیبیه» بغداد، که بعدها در لسان بهائیان به باغ رضوان مصطلح گردید زمزمه ادعای من یظهره اللهی را به گوش مریدان نزدیک خود رسانید و به زعم شوقی افندی مأموریت مقدس و مهیمن خویش را

۱- ج ۲، ص ۱۴۶.

به اصحاب و احباب اعلام فرمود. (۱) ولی چنین ادعائی را اعلان عمومی نکرد. تا اینکه جماعت بابیان به اسلامبول تبعید و از آنجا با صلاحدید حکام عثمانی به «ادرنه» یا باصطلاح بهائیان «ارض سر (۲)» فرستاده شدند.

از این رو است که شوقی افندی: «دعوی من یظهره اللهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان را مقدمه اعلان عمومی امراللّه و ابلاغ کلمه اللّه دراض سر (۳) تلقی کرده است».

بدین لحاظ بهائیان، ادعای من یظهره اللهی حسینعلی میرزا را در دو مرحله ثبت کرده اند:

مرحله اول: «بطور خصوصی در ماه دوم از بهار سال ۱۲۸۰ ه ق، در باغ

۱- همان، فصل نهم، ص ۱۸۷.

۲- همان.

۳- قرن بدیع: نوشته: «شوقی افندی، ج ۲، ص ۱۸۷، جناب امان اللّه شفا در خصوص اعلان من یظهره اللهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان می نویسد: آنچه را که بهائیان اعلان عمومی امر بها در بغداد و باغ رضوان تلقی و آنرا جشن گرفته و با بوق و کرنا نقل می کنند اعلان عمومی نبوده بلکه به روایت دختر بهاء توسط بلانفیلد این ادعای من یظهریت فقط به عبدالبها که در آن موقع کمتر از ۱۹ سال داشته و چند نفر اطرافیان مانند او نابالغ بوده که قبلًا زمینه آنها را مستعد کرده بودند و موضوع چنان سری بوده که حتی یحیی نیز حدود یکسال از این ماجری بکلی بی خبر بوده. یعنی بعد آنکه از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ادرنه می روند در اینجا بخلاف آنچه که عبدالبها می نویسد که یحیی طغیان نموده در حقیقت این بها بود که طغیان علنی خود را به یحیی اعلام و طبق گفته دختر بها توسط بلانفیلد طی لوحی لوح امر ادعای خود را علنی و رسماً به برادرش می فرستد و در حقیقت در این موقع است که یحیی از ادعای علنی و خیانت برادرش مستحضر می شود و شروع به ایستادگی بیشتر می کند ...» اکنون شاهد این مطالب را طبق گزارشات ورقه علیا دختر بها در کتاب بعدی بلانفیلد دنبال کنیم ص ۵۸: «در ایام توقف در این باغ بود که نامبرده به پسر ارشدش و چند نفر از دوستان اعلام داشت که اوست من یظهره اللّه و به یاد بود این واقعه جشن رضوان تأسیس گردید و در ص ۸۰ از قول منیره خانم اعلام این موضوع را فقط به عبدالبهاء اختصاص داده و ذکری از سایرین نمی کند»، ص ۵۹: «و یحیی به هیچوجه از اعلان رضوان اطلاعی نداشت.» ص ۶۰: «وقتی ما به آدرنه رسیدیم .... در این وقت بهاء اللّه طی یک اعلامیه کاملتری اعلام داشت که اوست من یظهره اللّه که باب مبشر او بوده و لوحی در این باره نوشت لوح امر و کاتب خود را مأمور نمود تا آنرا به رؤیت یحیی ازل برساند و او بسیار غضبناک گردیده و از حسد می خواست ...» کتاب: نامه ای از سن پالو، ص ۳۴۰.

رضوان بغداد.

مرحله دوم: به صورت اعلان عمومی، در سال ۱۲۸۳ ه ق در شهر ادرنه، در حالی که حسینعلی میرزا پنجاه ساله بود. (۱)

حسینعلی میرزا با کوشش های مداوم، مبنی بر مخفی کردن صبح ازل و به دست گرفتن کارهای بابیان مقدمات چنین دعوتی را فراهم کرده بود و حتی قبل از اعلان عمومی دعوت در همان ایامی که بابیان را از بغداد کوچ می دادند به تصریح شوقی افندی صبح ازل پس از ملاحظه نفوذ و احترام بابیان به برادرش حسینعلی میرزا به سید محمد گفته بود: اگر من خود را از انظار ناس مختفی نساخته و پیوست خویش را ظاهر نموده بودم اکنون این افتخارات که درباره ایشان رعایت می شود در حق من نیز منظور می گردید». (۲)

چنین بیانی که مورد تأیید شوقی افندی نیز قرار گرفته است، مبین این است که حسینعلی میرزا از مخفی کردن صبح ازل به نحو دلخواه توانسته است، بهره بگیرد و به گفته کسروی: «برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده، از آن سو نیز بابیانی که در ایران می زیستند نامه نویسی ها کرده زمینه برای خود آماده گردانیده بود». (۳)

۱- براون در این خصوص می نویسد: «اما تاریخ ادعای من یظهره اللّٰه نمودن بهاء اللّٰه را در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته اند، میرزا محمد زرندی معروف به نبیل در رباعیات تاریخیه خود که برای ماده تاریخ وقایع حیات بهاء اللّٰه ساخته گوید که بهاء اللّٰه در حین این ادعا پنجاه ساله بوده است: پنجاه چو گشت عمر آن میر عجاب فرمود زوجه خویش وی خرق حجاب افتاد شرر به جان جبت و طاغوت خورشید بهائیان شد از خلف سحاب و چون بهاء اللّٰه در اوایل سنه ۱۲۳۳ متولد شده است چنانکه نبیل در رباعی دیگر گوید: در اول غربال از سال فرقان دوم سحر محرم اندر طهران از غیب قدم به شهر امکان بنهاد آن شه که بود خالق من فی الامکان «بنابراین تاریخ ادعای من یظهره اللّٰه نمودن وی در سنه ۱۲۸۳ می شود. بالضروره و این تاریخ اخیر یعنی ۱۲۸۳ گویا نزدیکتر به واقع است، مراجعه شود به: مقدمه براون بر کتاب: نقطه الکاف.

۲- قرن بدیع، جزء دوم، ص ۱۹۹.

۳- بهائیگری، ص ۴۴.

با این همه حسینعلی میرزا، نیازمند کسب دلائل و مدارکی بود که بتواند دعوی خود را بر آن بیان استوار سازد در حالیکه نمی دانست که دسترسی او به دلائل موجه به اثبات بی پایگی هر چه بیشتر عقاید علی محمد شیرازی منتهی و به آشکار گشتن خدعه های در پس پرده می شد.

پیداست که صبح ازل و بعضی از قدماء عوام بابیه در برابر او قد افراشته و با آگاهی به بی پایگی چنین ادعاهائی که در حقیقت ارضاء شهوت ریاست و جاه طلبی است و لازمه آن نقض نص وصایت و جعل دلائل و تفسیر در واقعیت های تاریخ بابیه بود منازعه و مخالفت را پیشه خود ساختند.

در مقابل میرزا حسینعلی در ایام اقامت در ادرنه عکا، کتابی به نام بدیع (۱) تألیف می کندکه در واقع مدافعات او در برابر مخالفت ها و مخالفین است، کتابی که به عقیده مؤلف می بایست نام آن را کشف خدایع بنامیم.

با توجه به اینکه بعدها جانشینان میرزا حسینعلی و دیگر زعمای محافل بهائی در اثبات دعاوی میرزا حسینعلی و حفظ مسلك بهائی قلم فرسائی هائی در این خصوص کردند لازم است که در بررسی محتوای بدیع و چگونگی بالا رفتن پرده های حجاب آنها را مد نظر آوریم.

ابتداء بهائیان برای برداشتن بزرگترین مانع بر سر راه دعوی حسینعلی میرزا چاره ای جز این نداشتند که به نحوی از انحاء نصوص وصایت که در شأن صبح ازل از جانب علی محمد شیرازی صادر شده بود مورد تعبیر و تأویل قرار دهند و حقیقت امر را وارونه و واژگونه نمایند!

بدین خاطر مسئله نامه های صبح ازل به علی محمد شیرازی و پاسخ های علی محمد شیرازی به صورت الواح متعدده و ارسال آخرین آثار و مهر و قلمدان خود به سوی صبح ازل و کاغذی که به خط و مهر خود تصریح به جانشینی صبح ازل می کند و

۱- در پاسخ اعتراضات سید محمد اصفهانی، مرید صبح ازل، این کتاب نسبت به ازلیان، در نهایت رکاکت است.

همه وقایع و مدارکی که ۱۸ سال بابیان بر اساس آنها تن به پیروی از صبح ازل داده و تمامی آثار موجود در طول سالهای مذکور دلالت بر زعامت صبح ازل می کند بهائیان و حسینعلی میرزا ملقب به بهاء چنین قلب حقیقت نمودند تا ناهمواری های راه من یظهره اللهی را به زعم خود و به قیمت اثبات ابطال تمامی دعاوی علی محمد شیرازی و روابط و مکاتبات ۱۸ ساله بابیان هموار سازند:

۱- عباس افندی در کتاب: مقاله شخصی سیاح می نویسد:

«بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع به طهران نموده و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء اللّٰه در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل، با ملاعبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاء اللّٰه هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیده اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به آن وسیله بهاء اللّٰه محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را به نام برادر بهاء اللّٰه میرزا یحیی زدند باری به تأیید و تعلیم بهاء اللّٰه او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء اللّٰه با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و به خیال تعرض نیفتاد تا آنکه بهاء اللّٰه به اذن پادشاهی خارج از طهران و مأذون سفر عتبات عالیات شد چون به بغداد رسید و هلال ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب باب به سنه بعد حین تعبیر و وعده ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور این سر سربسته میان داخل و خارج مشهود گشت بهاء اللّٰه به استقامت عظیمه در میان ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی وضواحی بغداد به جهت تستر به بعضی حرف مشغول و گاهی در نفس بغداد به لباس

اعراب بسر می برد ...» (۱)

و سپس در ذکر وقایع ادرنه، که با اعلان عمومی حسینعلی میرزا نزاع دو برادر به اوج خود رسید، عباس افندی چنین می نویسد: «و چون بهاء اللّٰه با علما و فضلا و بزرگان ارکان ملاقات می نمود وصیت و شهرتی در رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش فراهم شد و خوف و خشتی باقی نماند در مهد راحت آرمیدند و اوقاتی به آسودگی می گذرانیدند که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا یحیی طرح آمیزش و الفتی ریخت و اسباب صداع و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و به اغوای میرزا یحیی قیام که ذکر این طایفه در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت الشعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز از قلت تأمل و تفکر در عواقب و کم تجربگی مفتون اقوال او شد ومجنون احوال او این طفل رضیع شد و آن ثدی عزیز گشت.»

«باری بعضی از رؤسای این طایفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت

۱- ص ۶۷، بعدها میرزا حسینعلی به صبح ازل نوشت که: «بگو: ای مطلع اعراض اغماض راواگذار، پس میان خلق به حق سخن بگو، قسم به خدا به واسطه آنکه تو را می بینم که به هوای خود اقبال کردی و از کسی که تو را آفریده و آفرینش تو را کامل ساخته است، اعراض نمودی، اشکهای من بر گونه هایم جاری گشته است. فضل مولای خود را یاد کن که ما تو را در شبها و روزها برای خدمت به امر تربیت کردیم. از خدا بپرهیز و از توبه کنندگان باش. فرض کن امر تو بر مردم مشتبه شد، آیا بر خودت هم مشتبه می شود؟ از خدا بترس پس وقتی را یاد بیاور که نزد عرش یعنی جلو او ایستاده بودی و من آنچه را از آیات خدای مهیمن مقتدر قدیر بر تو القاء کردم می نوشتی، بر حذر باش که عصبیت تو را از ناحیه احدیت باز دارد، به سوی او توجه کن و از اعمال خود بترس، زیرا او به فضل خودش هر کسی را بخواهد می آمرزد، نیست خدائی مگر او که غفور کریم است. ما تو را برای خدا نصیحت می کنیم، اگر اقبال کنی به نفع خودت باشد و اگر اعراض کنی، پروردگار تو از تو و از کسانی که تو را به وهم پیروی می کنند بی نیاز است. خدا کسی را که تو را اغوا می کرد گرفت، پس در حالی که خاضع و خاشع و متذلل باشی به سوی او برگرد، او سیئات ترا می پوشاند بدرستی که پروردگار تو تواب عزیز رحیم است این نصیحت خدا است اگر از شنوندگان باشی، این فضل خدا است اگر تو از اقبال کنندگان باشی این گنج خدا است اگر تو از عارفان باشی. این کتابی است که مصباح قدم از برای عالم و صراط اقوام او در میان جهانیان است. بگو: او مطلع علم خدا است، اگر شما بدانید و مشرق اوامر خدا است، اگر شما بشناسید. بر حیوان چیزی را که نمی تواند ببرد تحمیل نکنید ما شما را از این کار در کتاب نهی بزرگی کردیم، مظاهر عدل و انصاف در آسمانها و زمینها باشید.»

نمودند که سالهای سال پرورده آغوش برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور این چه ظنون است که از نتایج جنون است تو به این اسم بی رسم که نظر به ملاحظه و مصلحتی وضع شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه پایه و مایه تو منوط به کلمه و علو و سموت نظر به محافظه و ملاحظه باری آنچه نصیحت بیشتر نمودند تأثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد با وجود آنکه به هیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در نهایت کمال در فکر معاش و شهریه افتادند و بعضی از متعلقات میرزا یحیی به سرایه رفتند و استدعای اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء اللّه اینگونه اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور نمود.»

«پس سید محمد به جهت اخذ شهریه به اسلامبول توجه نمود و باب تکدی باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد و علت قطع مراوده و در اسلامبول نیز بعضی روایات خودسرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهیر که از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب فسادی است و وسیله ظهور عناد به ظاهر تقویت او نمودند و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن اعظمید و ولی مسلم به استقلال حرکت کنید تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی موج صیت ندارد و ابر بی رعد باران نبارد.»

«باری به این گونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترهاتی بر زبان راند که سبب تشویق افکار گشت رفته آنان که تحریک و تشویق می نمودند در گوشه و کنار بلکه در دربار بدون استثناء بنای تشنیع بلیغ نمودند که بابیان چنین گویند و چنان روایت کنند و رفتار چنان است که گفتار چنین این گونه فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت و دیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجازات ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرات به میان آمد و بغتتاً امر وارد و بهاء اللّه را از رو میلی حرکت دادند.» (۱)

۲- شوقی افندی، در کتاب: قرن بدیع صفحات (۲۲۳- ۲۲۸) ازجزءدوم، به ریشه های اختلاف مدعیان من یظهره اللهی و برادران ناتنی از دیدگان بهائیان چنین اشاره می کند:

۱- مقاله شخصی سیاح، ص ۱۰۲، کواکب الدریه، ص ۳۳۹.

«علت اصلی این نفاق و شقاق تحرکات و دسائس مستمر سید محمد اصفهانی بود.

این ابلیس پرتدلیس و وسواس خناس که بر خلاف رضای مبارک با مهاجرین به اسلامبول و ادرنه وارد گردید در این هنگام به جمیع قوی قیام نمود و به نهایت مکر و دهار، متشبث شد تا لوای مخالفت را علیه جمال قدم جل ذکره الاعظم برافرازد و کار لجاج و معاندت را به سرحد کمال رساند.»

«میرزایحیی از حین معاودت حضرت بهاءاللّه از سلیمانیه یا در زاویه خمول خمیده و یا در مواقع احساس خطر به امکنه مأمونه مانند حله وبصره پناهنده می شد و از بیم جان در خلف استار مخفی می گشت وقتی بالباس تبدیل به شهر اخیر فرارکرد و به عنوان یک نفر یهودی بغدادی به کفش فروشی مشغول شد و به قدری خوف و رعب ارکان وجودش را احاطه نمود که به اتباع خود اعلام کرد هر کس مدعی شود که وی را دیده و یا صدایش را شنیده است اورا تکفیرخواهدکرد، مشارالیه چون برتصمیم دولت نسبت به انتقال هیکل مبارک به اسلامبول اطلاع یافت بدواً خود را در باغ هویدر در حوالی بغداد پنهان نمود و در این اندیشه بود که در صورت امکان به حبشه یا هندوستان یا نقطه دیگری متواری گردد لیکن بعد بدون توجه به رأی و اراده وجود اقدس که امر فرموده بودند به شطر ایران عزیمت و درآن خطه به انتشار آثار مبارک حضرت نقطه اولی مبادرت نماید حاجی محمد کاظم نامی را که شباهت صوری به وی داشت به دارالحکومه فرستاد تا تذکره ای به نام میرزا علی کرمانشاهی برای او اخذ نماید سپس بغداد را ترک گفت و کتب و آثار مبارکه را در آنجا باقی گذاشت وبا لباس مبدل به معیت یک نفر عرب بابی موسوم به ظاهر به موطن عزیمت کرد ودر آنجا به قافله مهاجرین که به جانب اسلامبول حرکت می کردند ملحق شد».

«میرزا یحیی چون تعلقات قلبیه اصحاب را درباره هیکل مبارک حضرت بهاءاللّه احساس نمود و بر مراتب توجه و احترام طائفین حول نسبت به آن مظهر احدیه واقف گردید و شهرت و معروفیت برادر بزرگوار خویش را در بغداد وبعد در سفر اسلامبول و طی معاشرت آن وجود اقدس با بزرگان و اولیای امور ادرنه به رأی العین ملاحظه کرد و شواهد شهامت و لیاقت و استقلال آن وجود مبارک را در سکنات و روابطشان با مصادر رسمیه و مقامات عالیه در مقر خلافت بی ستر و حجاب مشاهده نمود در حسد شدید

افتاد و از نزول آیات که چون امطار ربیعی از کلک اطهر منهمر و جاری بود متغیر گردید و سخت برآشفت این بود که در قبال تلقینات و اغوائات سید محمد دجال امر حضرت بهاء اللّٰه که وی را به احراز مقام ریاست و قیادت مطلقه حزب بابی تشویق و تحریص می نمود تسلیم گردید و از آن شیطان پرتدلیس و تزویر فریب خورد به همان قیاس که محمد شاه در قبال القاآت و تلبیسات حاجی میرزا آقاسی دجال و در بیان اغوا گردید و راه غفلت و ضلالت پیموده آنچه رؤسای این طایفه نصیحت نوشتند و وی را به رعایت حکمت و سلوک در طریق بصیرت دلالت نمودند اعتنا نکرد و مواعظ و مراحم جمال اقدس ابهی را که سیزده سال از او بزرگتر و از ایام صباوت وی را در ظل قباب عزت و جناح فضل و مکرمت خویش حفظ و تربیت فرموده بودند نادیده انگاشت و از اغماض و عطوفت آن بحر کرم سوء استفاده نمود.

چه بسا از اوقات که هیکل مبارک بر جنایات و اعمال سفیهانه اش پرده ستر و عفو کشیدند و چه بسیار از دفعات که عماء و غفلت اورا به دیده اغماض نگریستند و خجلت و انفعالش را در بین خلق نپسندیدند ولی آن ناقض عهد علی اعلی که حس حسد و خود خواهی و حب ریاست و جاه طلبی او را آرام نمی گذاشت به مخالفت برخاست و به غل و بغضائی ظاهر گردید که شبه و مثل آن در عالم ابداع متصور نه و با ارتکاب این اعمال دیگر جای صبر و شکیبائی خالی نماند و مجال ستر و اغماض باقی نگذاشت.»

«میرزا یحیی که در اثر معاشرت و مصاحبت مستمر با سید محمد آن مظهر جنایت و آز و معدن شقاوت و تزویر فاسد و تباه شده بود در ایام غیبت حضرت بهاء اللّٰه از بغداد و حتی پس از معاودت وجود مبارک از سلیمانیه اعمال و افعالی مرتکب گردید که تاریخ امر را لکه دار نمود از جمله به تصحیف و تحریف کلمات الهیه مشغول شد و در مضمون اذن کلمات مجعوله ای وارد نمود و مدعی مقام الوهیت و ربوبیت گردید و بیانات عالیه طلعت اعزاعلی را با عبارات خود منضم ساخت و خود و اولاد و احفادش را وصی و خلیفه آن حضرت معرفی نمود پس از شهادت آن مظهر احدیه آثار تردد و تزلزل از وی ظاهر گردید و حکم قتل جمیع مرایای بیان را که خود در زمره آنان محسوب می شد صادر نمود و به علت حسد و بدخواهی که نسبت به مقام جناب دیان داشت به قتل آن

مخزن امانت حضرت رحمن قیام کرد و در غیبت مبارک به هدم دم جناب میرزا علی اکبر ابن عم حضرت نقطه اولی اقدام نمود و اقبح و ارذل از جمیع این حرکات خیانت عظیمی بود که در همان اوان نسبت به عصمت حضرت اعلی مرتکب گردید و دست تصرف در حرم رحمانی بگشود این اعمال و افعال شنیعه منکره بطوری که جناب کلیم شهادت داده و نبیل در تاریخ خویش مذکور داشته چون با اقدامات و حرکات بعدی وی در ارض سر منضم گردید پرده از قبایح اعمالش برداشته شد و سرنوشت او محتوم و مقدر گردید.

یک سالی بیش از ورود به ادرنه نگذشته بود که میرزا یحیی برای احیای خلافت مجعول و تثبیت ریاست موهوم و از دست رفته خویش به دست و پا افتاد و در مخیله خود خیالات شیطانی بپرورانید تا به اجمال قدم و اصحاب آن حضرت را مسموم نماید.»

۳- ورقه علیا، دختر حسینعلی میرزا، مسئله وصایت صبح ازل و دلائل دعاوی حسینعلی میرزا را برای بلانفیلد چنین تعریف می کند:

«و میرزا یحیی (صبح ازل) برادر ناتنی کوچک بهاءالدینی همان موقع ... به بغداد وارد شد ... او بعد قضیه سوء قصد به شاه از راه مازندران فرار کرده بود زیرا فکر می کرد بغداد محل امن تری خواهد بود .... میرزا یحیی که شخصی بود مشحون از غرور و نخوت و حسادتی شدید و وحشیانه نسبت به بهاء اللّه داشت ... مدعی شد که ریاست بابیان متعلق به او بوده زیرا حضرت باب او را به جانشینی خود منصوب نموده است ... یکبار میرزا حسینعلی نوری به تقاضای برادر ناتنی جوانش کاغذی به باب نوشت زیرا او شخصی بود بسیار بی سواد و نمی توانست خود چیزی بنویسد ... باب در جواب مخاطباً به این جوان او را مرآت خواند و از این پس صبح ازل این لقب مرآت را به عنوان اینکه لقبی اعطائی خاص او می باشد به خود بسته و خویش را بدان نام می خواند در حالی که اگر این عنوان عنوانی عمومی برای کلیه بهائیان نبوده باشد حداقل قضیه آن است که بسیاری از بابیان بدین لقب مخاطب گشته بودند ... باب چنین اندیشید که نقشه ای برای حفظ بهاء اللّه طرح نماید تا او را تامیقات معین در پس پرده محفوظ دارد تا از شناسائی عامه مصون ماند زیرا اگر قبل از آماده شدن زمینه، ندای اینکه اوست من یظهره اللّه منتشر می شد قطعاً دشمنان بر اعدام و نابود کردن نامبرده توطئه می چیدند و امر اعظم بدین جهت استقرارش دچار وقفه و تأخیر می گردید ... و باب کلیه نوشتجات خود را به

انضمام آخرین لوحش که طی آن میرزا حسینعلی را مکرر در مکرر به عنوان من یظهره اللّٰه اشاره و در همان لوح لقب بهاء اللّٰه را به او اعطا نموده (۱) به امین خود (میرزا عبدالکریم قزوینی) و همچنین قلمدان و مهر مخصوص خود را نیز بدین مؤمن مخلص خود می دهد تا آنها را چنانچه واقعه ای برای او رخ دهد شخصاً و بدست خویش به میرزا

۱- امان اله شفا از بهائیت برگشته در کتاب: نامه ای از سن پالو این ادعای ورقه علیا را که علی محمد شیرازی به میرزا لقب بهاء اللّٰه عطا کرده است، نادرست خوانده و می نویسد: و دلیل دیگر بر دروغ بودن این ادعا آنکه دختر بهاء می گوید: باب میرزا حسینعلی را در این آخرین لوحش به لقب بهاء اللّٰه ملقب ساخت و حال آنکه نبیل در ذکر قضیه قلمدان و مهرها و آخرین لوح نه تنها ذکری از این موضوع ننموده که باب میرزا حسینعلی را لقب بهاء داده باشد بلکه معتقد است این لقب را خود میرزا حسینعلی آن هم در بدشت برای خود انتخاب کرده است با اینکه این گزارش نبیل را به مناسبت قضیه دیگر در صفحات قبل به عنوان شاهد آورده ام معذالک در اینجا نیز مجدداً می آورم. ص ۲۸۵: «تمام این جمعیت در دوره توقفشان در بدشت میهمان حضرت بهاء اللّٰه بودند حضرت بهاءاللّٰه هر روز لوحی به میرزا سلیمان نوری می دادند که در جمع احبا بخواند هر یک از اصحاب بدشت به اسم تازه موسوم شدند از جمله خود هیکل مبارک به اسم بهاء .... باری در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه الغاء می شد یاران نمی دانستند که این تغییرات از طرف کیست و این اسامی به اشخاص از طرف چه شخصی داده می شود هر یک را گمان به کسی می رفت معدودی هم در آن ایام به مقام حضرت بهاء اللّٰه عارف بودند و می دانستند که آن حضرت است که مصدر جمیع این تغییرات است.» من نمی دانم شما چگونه خواهید توانست این مطالع را با هم تلفیق دهید مگر آنکه چون آسمان و ریسمان بهم بافتن متوسل به تعبیرات و تفسیرات ساختگی و مجعول شوید و الا اینجا دو بیان صریح و مخالف یکدیگر موجود است خود بهاء می گوید لقب بهاء را خود به خود داده آنهم در بدشت و دخترش می گوید باب در آخرین لوحش او را بدین اسم ملقب و وی را من یظهره اللّٰه تعیین و این لوح هم به ازل یعنی تنها حریف بهاء و کسی که داعیه جانشینی باب را داشته واگذار می شود و مفقود می گردد و اگر راستش را بخواهید این است که هیچ یک از این دو صادق نیستند و قضیه این است که اگر چنین لوحی از باب صادر شده باشد نامبرده در آن اشاره ای به خدا در لغت بهاء کرده است میرزا حسینعلی برای آنکه خود را من یظهره اللّٰه و جانشین باب جا بزند در این موقع اسم بهاء را روی خود می گذارد تا مشمول اشارات مذکوره باب گردیده و ادعای ریاست را بین بابیان تحکیم کند و بعد هم دستور می دهد نبیل آنرا در تاریخ خود آنچنان مبهم و صد پهلو بیاورد والا معنی ندارد که نبیل بزرگترین و اولین مورخ بهائیت از قول خود بهاء بنویسد که میرزا حسینعلی در بدشت خود را بهاء نامید و دختر همین شخص بگوید که باب پدرم را در آخرین لوحش لقب بهاء داد. در صورتیکه فاصله این دو مدت در حدود سه سال است و قابل توجه و اگر میرزا حسینعلی در آن مدت بهاء نامیده می شده دخترش البته نمی توانسته بگوید که باب او را در آخرین لوحش لقب بهاء داده است.

حسینعلی نوری بدهد این مأموریت با کمال صداقت و امانت توسط میرزا عبدالکریم قزوینی انجام و این اشیاء نفیس تا ایام ادرنه در اختیار بهاءاللّٰه باقی بود در این موقع صبح ازل درخواست کرد که به او اجازه داده شود تا این آثار را ببیند و بهاء اللّٰه موافقت نمود و لکن دیگر این آثار مرجوع نگردیدند صبح ازل آنها را نزد خود نگاهداشت تا داعیه ریاست خود را بر بابیان بدین وسیله تأیید و چنان وانمود کند که باب آثار مذکور را بدو داده است. (۱) .. صبح ازل از این طریق می خواست انظار مردم را به خود جلب نماید .... تنها خودخواهی او بود که او را وادار به داعیه ریاست بابیان مینمود یعنی آن چنان مقامی که نفس او بطور خنده آوری نالایق بوده هم از لحاظ اینکه طبعاً واجد شرایط لازمه نبوده و هم از لحاظ اینکه تجربیات کافی نداشته و اصولًا از لحاظ صفات لازمه نیز شخصی ضعیف و بی هوش و بی استعداد و علاوه بر کثرت سستی و مهملی مردی خائف و جبون بود بابیان بطور کلی ندرتاً توجهی به ادعای صبح ازل ابراز می داشتند و مؤمنین

۱- آنچه مسلم است این است که هر سه نفر تصدیق دارند که ظاهراً لوحی از باب موجود است و در دست یحیی بوده مبنی بر اینکه نامبرده اخیرالذکر را به جانشینی خود انتخاب نموده و آنچه مسلم است هر سه نفر آنها تصدیق دارند که آخرین آثار باب و قلمدان و مهر مخصوصش نیز در نزد میرزا یحیی بوده است منتها عبدالبهاء و خواهرش می گویند قلمدان و مهر و آخرین آثار را یحیی از بهاء بعنوان ملاحظه گرفته و دیگر مرجوع ننموده این خود صرف ادعا بوده و بلادلیل می باشد و قابلیت بحث رانیز دارا نیست بلکه بالعکس از شخصی چون بهاء که به مراتب سیاس تر و باهوش تر و با تجربه تر از یحیی بوده باور کردنی نیست که فریب برادر مدعی را بخورد و بعد آنکه چنان ادعاها نموده و به قول خودشان الواح رابه نفع خود تغییر می داده حالا بهاء تنها مدارکی را که می تواند به عنوان دلیل جانشینی خود به همه کس نشان دهد که مهر و قلمدان و سایر آثار باشد بیاید و در اختیار مدعی خود بگذارد، لابد توجه کردید که دختر بهاء می گوید یحیی در ایام ادرنه این آثار و لوحی را که بهاء در آن من یظهره اللّٰه معرفی شده از بهاء به امانت می گیرد و توجه کردید که ازل به قول خود حضرات از ایام بغداد و به شهادت نبیل بلافاصله بعد شهادت باب ادعای جانشینی باب را داشته پس چگونه می توان باور کرد که بهاء به چنین شخصی اطمینان ورزیده و تنها مدارك و دلائل خود را به بزرگترین مدعی و دشمن جانی خویش می دهد پس این ادعا کذب محض بوده نه لوحی از باب به عنوان من یظهره اللهی بهاء صادر شده و نه قلمدان و مهری قرار بوده به او تسلیم شود اینها کلّا بی دلیل و ساخته و پرداخته تبلیغات بهاء است برای هجو یحیی و به کرسی نشاندن ادعای خود نزد مردم ساده لوح آن زمان که سستی و بی پایه بودن آنها و وضوح دروغ آن بر هر کودکی واضح و روشن است. مراجعه شود به کتاب: «نامه ای از سن پالو».

حقیقی او را جوانی جاهل و مغرور و ادعایش را بسی بی معنی و مهمل تلقی نموده و تنها متوجه عظمت بهاء اللّٰه بودند وقتی صبح ازل وارد بغداد شد سعی کرد که دوستان او را به عنوان رهبرخود بشناسند ولی آنان اندک توجهی بدو ننموده و به خیالات غرورآمیز او می خندیدند او مدعی بود که جمال مبارک (بهاء اللّٰه) مردم را مانع هستند که مقام او را بشناسند بالاخره پدرم تصمیم گرفت چندی بغداد را ترک گوید.» (۱)

۴- نبیل زرندی، در صفحات ۴۴۲ الی ۵۲۳ مسئله جانشینی صبح ازل را چنین توصیف می کند: «وقتی که سیاح می خواست از طهران برود حضرت بهاء اللّٰه به اسم میرزا یحیی مراسله ای مرقوم فرمودند و به سیاح دادند پس از چندی ورقه ای به خط حضرت باب میرزا یحیی را امر کرده بودند که در ظل حفظ وصیانت حضرت بهاء اللّٰه درآید و در سایه تعلیم و تربیت آن بزرگوار قرار گیرد مغرضین بیان بعدها این لوح مبارک را تغییر دادند و آن را دلیل صدق گفتارهای خویش و دعاوی مبالغه آمیز خود نسبت به میرزا یحیی قرار دادند با آنکه در اصل بیان مبارک کوچکترین اشاره ای هم به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند وجود نداشت ....» (۲)

«چهل روز پیش از آنکه مأمورین مزبور به چهریق وارد شوند حضرت باب جمیع الواح و نوشتجات خود را جمع آوری فرمودند و همه را به ضمیمه قلمدان و انگشترهای عقیق و مهرهای خود را در جعبه نهادند و به ملاباقر (۳) حرف حی دادند و به ضمیمه نامه ای به عنوان میرزا احمد کاتب که کلید جعبه را هم در نامه گذاشته بودند به ملا باقر سپردند و فرمودند این امانت را درست نگاهداری کن آنچه در این جعبه قرار داده ام اشیاء مقدس و نفیسی هستند غیر از میرزا احمد نباید کسی از محتویات این جعبه را بگشاید میرزا احمد هم بر حسب درخواست عظیم جعبه را باز کرد اشیائی که در میان

۱- ص ۴۸.

۲- توجه می فرمائید که عبدالبهاء و خواهرش ورقه علیا، می نویسند: علی محمد شیرازی برای حفظ بهاء، ازل را به جانشینی خود منصوب نموده، ولی نبیل زرندی! می نویسد: در لوح اصلًا اسمی از ازل و جانشینی در میان نبوده، و این ازلیان بوده اند که متن لوح را به نفع خود تغییر داده اند! ...

۳- توجه می فرمائید که دختر بهاء اللّٰه گفته بود باب آخرین آثار و مهر و قلمدان خود را به عبدالکریم قزوینی داد تا به بهاء تسلیم دارد ولی نبیل می نویسد: به ملّا باقر سپردند.

جعبه بود همه را زیارت کردیم!.

از تأمل و دقت در اقوال مذکور، می توان نتایج زیادی را استنباط و استخراج نمود.

ولی آنچه که به ضرورت می بایست، پژوهندگان با آنها در رابطه با مباحث فصول گذشته مورد توجه قرار دهند، ذیلًا و به اجمال اشاره می کنیم:

۱- کلّیه نامه های ارسالی صبح ازل به علی محمد شیرازی جعلی بوده است!

۲- کلیه وصایای علی محمد شیرازی مبنی بر جانشینی صبح ازل دروغ و جعلی بوده است!

۳- میرزا حسین، صبح ازل را به نیرنگ و خدعه زعیم خود می دانسته و از این رو همه بابیان در طول ۱۸ سال پیش از مرگ علی محمد شیرازی غافل از مسئله و توسط زعمائشان فریب خورده بودند. چنانچه حسینعلی میرزا پس از اظهار من یظهره اللهی، اعتراض بعضی از بابیه را نسبت به کشف خدایع و نقص نص وصایت چنین نگاشته است: خیلی خیلی عجیب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را به خدائی پرستیدید که خود مطلعم در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودند حال مردود شده و به دیگران چه جوابی گویم که می گویند فلانی ها هر روز به یکی می چسبند و یکی را حق می دانند و بعد باطل می نمایند ...»!

۴- صبح ازل بر خلاف تجلیل و توصیف های علی محمد شیرازی و تظاهرات خود در ایام ۲۰ ساله مردی بی ایمان خبیث، دیوانه، بی سواد، حسود و فاسد، فریب خورده، خودخواه، جاه طلب و به خاطر حب ریاست میان خود و برادراش موجد نزاع ها شد.

همه این نوشته ها و تصریحات ملهم از حسینعلی میرزا مستقیماً از آثارش سرچشمه گرفته است و در واقع جزء لاینفک و ضروری عقاید بهائیان است. تا آنجا که حسینعلی میرزا در کتاب: بدیع جزماً تصریح کرده است که: «صبح ازل دشمن خداست: و اینکه نوشته که فرموده: «ان الامر ینتهی الی اسم الوحید (یحیی) لان ظهوره بنفسه حجه و لایحتاج الی نصی فواللّه حین الذی کتبت هذه الکلمه قد بکت کل الاشیاء .... لانک لاثبات عدّو من اعداء اللّه احتقرت شأن اللّه و عظمته».

و اما پاسخ سخن تو که: باب گفته است: مقام من بر می گردد به اسم وحید (که مطابق

است در عدد با کلمه یحیی- ۲۸) که ظهور او به خودی خود برهان و حجت بوده و احتیاج به تصریح و نص کردن من نیست. این است که: قسم به خدا که هنگام کتابت این سخن همه موجودات کردند زیرا تو به خاطر اثبات کردن مقام دشمنی از دشمنان خدا، به مقام عظمت پرودگار (بهاء) تحقیر و توهین نمودی. (۱)

۵- صبح ازل مردی خبیث و مشرک: چنانچه حسینعلی میرزا در کتاب بدیع نوشته است: کتاب مستیقظ را بخوان که در آن کتاب مرشدت میرزا یحیی فتوی بردم جمیع نفوس مقدسه داده و کتاب دیگرش که در آن مخصوص در اماکن متعدده فتوی بر قتل کل نفوس داده مع ذلک جمیع را به حق راجع نموده و خود آن خبیث مشرک به حضرت ابهی عریضه ای معروض داشته و حال به خط خود او موجود است. (۲)

۶- بابیان بیست سال است که در اثر نیرنگ زعمایشان به ناحق و به نادرستی فریب عقایدی را خورده اند که ازبیخ بی اساس و واهی بوده است.

چنانچه حسینعلی میرزا از قول یک فرد ازلی، خطاب به یکی از بهائیان می نویسد: «خیلی خیلی عجب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را به خدائی پرستیدید که خود مطلعم در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده و به دیگران چه جوابی گویم که می گویند فلانی ها هر روز به یکی می چسبند و یکی را حق می دانند و بعد باطل می نمایند این از عدم تمیز آنها است به جهت آن که حق باطل نمی شود و این تناقض است دین اینها بوالهوسی است به چه دلیل اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر.»

و در پاسخ این اعتراض جناب بهاء از زبان دیگری می گوید: «اولّا این بحث به شما وارد است که سالها نفوسی را پیشوا دانستید که اخبث از آن نفوس در ابداع نیامده و ثانیاً اینکه این عباد به او خلوص داشته ایم و مقریم چه در کلمات ابهی بعضی اوصاف مشاهده می شد و همه گمان می نمودیم که مرجع آن اوصاف نفس موهوم است.

الی ان کشف اللّه لنا ماکشف و اطلقنا من افعاله مالا فعله النمرود و لا الفرعون و لذا

۱- ص ۶۳.

۲- همان، ص ۸۹.

کسرنا صنم الوهم. (۱)

۷- از نظرگاه بهائیان، صبح ازل، و جانشین باب یک گاو و فرزندش گوساله است:

چنانچه حسینعلی میرزا می نویسد:

«وایّ قهر اعظم من ذلک تعبدون البقر و لاتعرفون ثم تدعون اللّه بأن یخرج لکم من صلبه عجلا لتعبدوه وتکونن من العابدین ثم من نسل هذا العجل عجلا آخر ...» الخ

کدام قهری است که بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاوی که آنرا نمی شناسید (میرزا یحیی) و سپس از خدا مسئلت می نمائید که گوساله از صلب آن بیرون آورد که پس از گذشتن آن گاو از گوساله اش پرستش نمائید. (۲)

و به همین سان صبح ازل را با القاب خر، گوساله، گاو نر، مار، مگس، سوسک و ...

مورد خطاب قرار داه و تا آنجا که حسینعلی میرزا و اخلافش پای را از این بالاتر نهاده با صراحت تمام حرام زادگی صبح ازل را اعلام داشتند. (۳) و در کتاب: بدیع (۴) و اقتدارات (۵) و مائده آسمانی حسینعلی میرزا آشکار ساخت که صبح ازل در بغداد به همسر دوم سیدباب به عنف تجاوز کرده و پس از آنکه او سیر شده است او را وقف عام مریدانش نموده است. (۶) تا آنجا که حسینعلی میرزا آشکارا نوشت که صبح ازل:

«مسلّم است به اکل و شرب و تصرف در ابکار (جمع بکارت دختران) و نساء ناس (زنان مردم) مشغول بوده و اعمالی که واللّه خجالت می کشم از ذکرش (۷) مرتکب ...». (۸)

۱- همان، ص ۳۳۳.

۲- همان.

۳- مائده آسمانی، جزء اول، ص ۴۰.

۴- ص ۳۷۹.

۵- ص ۴۹.

۶- جزء ۴، ص ۳۳۷.

۷- به تصریح کتاب: اقدس میرزا حسینعلی، جرمی که از تجاوز به ناموس مردم بدتر باشد عمل لواط است!

۸- میرزا حسینعلی در کتاب بدیع، ص ۳۱۲،؟؟؟ شوقی افندی، در ص ۲۲۸ از جزء دوم، کتاب: قرن بدیع، ترجمه نصراللّه مودت، در خصوص صبح ازل می نویسد: «از جمیع این حرکات؟؟؟ خیانت عظیمی بود که در همان اوان نسبت به عصمت حضرت اعلی مرتکب گردیدودست تصرف در حریم رحمانی بگشود. این اعمال وافعال شنیعه منکره بطوری که جناب کلیم شهادت داده ونبیل در تاریخ خویش مذکور داشته ...».

در مقابل ازلیان از پی آمد چنین تصریحاتی، و اینکه ادعای حسینعلی میرزا از بیخ بی اساس است، دست به قلم بردند و پرده از اسرار زیادی برداشتند!

منطق ازلیان در دفاع از صبح ازل در رسالات متعددی نگاشته شده است. (۱) به

۱- از آنچمله: ۱- رساله ای است که آقا علی محمد اصفهانی برادر کهتر ملا رجبعلی قهیر نوشته و به این کلمات آغاز شده «بسم ربنا الحی الوحید بر سالکان مسلک حقیقت و سائران بیداری طریقت مخفی نیست» مؤلف نسخه ای از این رساله را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ قمری از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسینعلی فرستاده و به فاصله کمی پس از آن به دست بهائیان در بغداد کشته شده! ۲- رساله آخوند ملا رجبعلی قهیر روحانی این شخص خود از خصیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله اش که به این عبارت شروع شده «هو العلی العالی الا علی جوهر تسبیح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزاست» دلائلی عقلی و نقلی بر رد ادعای مزبور اقامه نموده و او نیز دو سال پس از قتل برادرش بر اثر تألیف این رساله به دست اتباع میرزا حسینعلی در کربلا به قتل رسید. ۳- تذکره الغافلین تألیف آخوند ملا محمد جعفر نراقی است که با استناد به نصوص و آثار نقطه اولی خصوصاً تفسیر سوره یوسف در این زمینه داد سخن داده و بعضی از مشاهدات تاریخی خود و پاره ای از نامه های میرزا حسینعلی را نیز نقل نموده و از این رساله که در ذی الحجه ۱۲۸۴ قمری تألیف آن خاتمه یافته نسخه های خطی متعدد به وسیله فرزند خود حاجی شیخ مهدی به اطراف و اکناف فرستاده است نویسنده این رساله به سال ۱۲۸۶ در انبار دولتی در تهران مسموم گردید. ۴- نامه هائی است که آقا سید محمد اصفهانی ملقب به ابا وحید که از بابیه و یکی از چهار نفر ازلی بوده که از طرف دولت عثمانی همراه میرزا حسینعلی به عکا تبعید شده بود در رد دعوی مزبور و شرح رفتار و کردارمیرزا حسینعلی و پیروانش به اشخاص نوشته و میرزا مصطفی کاتب معروف بابی آنها را جمع آوری و به صورت یک مجلد درآورده است این نامه ها حاوی مطالب مهم تاریخی است و نویسنده آنها نیز به دست بهائیان در عکا به قتل رسید. ۵- رساله معروف و مختصری است که میرزا محمد حسین متولی باشی قمی از قدمای بابیه در جواب نامه میرزا موسی برادر میرزا حسینعلی نوشته است. ۶- فصل الکلام تألیف یکی از بزرگان بابیه است که به دو زبان فارسی و عربی نوشته شده و در آن به دلائل فراوانی از کتاب بیان استناد شده و مؤلف نسخه آن را برای میرزا حسینعلی فرستاده است. ۷- رساله حاج میرزا احمد مشرف کرمانی است. این مرد از بزرگان بنام بابی بوده و با قلم خود رساله عالمانه ای در این زمینه ترتیب داده که نسخه اصل آن به خط وی موجود است. مؤلف مزبور به سال ۱۳۱۴ قمری در انبار دولتی مسموم شد. ۸- شرحی است که میرزا مصطفی کاتب در جواب ملا زین العابدین نجف آبادی از معاریف بهائیان نوشته و یک نسخه از این اثر به خط نویسنده با اصل نامه ملا زین العابدین نزد بازماندگانش موجود است. ۹- رساله بی نامی هم یکی از قدمای در پاسخ نامه عباس افندی نگاشته و با نقل عین نامه به سطر سطر آن جواب داده و در این رساله به یک نامه تاریخی از عیال نقطه اولی که خواهر ملارجبعلی قهیر بوده استناد و عین آنرا نقل نموده است. مراجعه شود به مقدمه کتاب: تنبیه النائمین. این رساله تألیف عزیه خانم خواهر بزرگ صبح ازل است که بیش از رسائل دیگر شهرت یافته و سبب تألیف آن این است که عباس افندی نامه ای را که مشهور به لوح عمه مندرج در کتاب: مکاتیب عباس افندی، ج ۲، صص ۱۶۵- ۱۸۶ است جهت عمه خود

عزیه خانم نوشته و از اینکه بانوی مزبور از میرزا حسینعلی پیروی ننموده اظهار تأسف کرده و عزیه خانم جواب نامه او را به شرحی که در این رساله از صفحه ۱ الی صفحه ۱۱۵ مندرج است نوشته است. این کتاب علاوه بر اینکه مانند دیگر رساله ها حاوی بعضی از نصوص نقطه اولی در اهمیت مقام صبح ازل است از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزا حسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته به مصداق «رَبُّ البیت أدری بما فی البیت» از اسناد متقن تاریخ بابیه به شمار می رود و شاید یکی از علل شهرت این رساله همین مطلب بوده باشد.

استحضار پژوهندگان می رساند:

۱- زن میرزا حسینعلی سبک سر و صبح ازل مورد توجه او بوده است:

«قضیه دیگر به خاطرم رسید محض تنبیه غافلان می نویسم که بیچاره بی خبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند و نسب و نسبت هر دو به من مساوی است چیزی که هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عنداللّه محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است: پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوری که در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه به نهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخاسته با نهایت خدمتگزاری تدارکی صحیح دیدم منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال و جاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هر دو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آندو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند: چه شده که هر دو خود را آرایش داده و مشّاطگی کرده اید؟

مگر نمی دانید اگر حضرت تشریف بیاورند به هر یک از شماها میل نمایند دیگر بر ما

حرام می شوید؟ تاتشریف نیاورده اند شماها لباس ها و وضع های خود را تغییر بدهید، حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند.

۲- میرزا حسینعلی دختر خود را برای صبح ازل پیشکش کرده است:

«قضیه اعجب از این زمانی که والده آقا میرزا محمد علی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی اب بزرگوار آن نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند: ببر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در دامن خود پرورده ام و به دست خویش تربیت کرده ام اکنون برای خدمتکاری آن حضرت فرستاده ام استدعا دارم که منتی بر جان من گذاشته و او را به کنیزی قبول فرمائید:

منهم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول به نوشتن بودند پس از چندی سر برآوردند و نگاهی به جانب ما فرمودند من عرض کردم به آنچه مأمور بودم درجواب فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که إلی کنون چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم من فرمایشات حضرت را به ایشان رسانیدم بعد از قدری مکث فرمودند: باز بروید و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقا میرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست رد بر سینه من نگذارید باز خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشان را به عرض رسانیدم فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هر دو فرزند من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرت را رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند: حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سؤال می نمایم به آن کسی که شما را خلعت وجود پوشانیده از این قضایائی که الی کنون ذکر شد چه می فهمید؟»

۳- میرزا حسینعلی، برای دستیابی به زعامت بابیان به انکار علی محمد شیرازی و جمع آوری اوباش و چاقوکش ها و کشتار دیگر مدعیان زعامت، مبادرت ورزید:

«بالجمله همین که ایشان بر سر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبی که مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد به

مرور و تدبیر انجام پذیرد. وقوع آن امر مهم دیدند موکول است به فراهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نبندد به مقصود و مرام خود نایل نخواهند شد.»

«و اما اجرای آن مقدمات اول اینکه به جمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را به وعده و برخی را به وعید به سوی خود جلب و جذب نمودن.

«ثانی باب مراوده احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن»

«ثالثاً بعضی از بیانیّین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلائی و ملا محمد جعفر کاشی و آخوند ملا رجبعلی و متولی باشی قمی و امثال ذلک که این ادعاها در گوششان کصریرالباب و صفیرالذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند؛ چنانکه همان اوقات جناب ملا محمد جعفر کاشی شرحی به ایشان نوشتند که من از آن جناب استشمام رایحه بعضی ادعاها می نمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات می فهمم سهل است از زبان بعضی اصحاب آن جناب بعضی کلمات می شنوم نمی دانم به چه حمل نمایم و به مردم چه جواب بگویم. ایشان در جواب به خط دیگری گویا خط آن نور چشم باشد شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح به خط خودشان مشروحاً و مفصلًا مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند مات و متحیر می ماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شؤونات و مقامات می شود. و همچنین جواب آقا میرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار و اصرار بر اینکه قائل اینگونه عبارات به این اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است»

رابعاً جمع آوری جمعی از قلاش و اوباش های ولایات ایران و جسته گریخته های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشرار شمرکردار را به دور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سری که جز تولای ایشان صدائی برآمد کوبیدند و از

هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود شکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدوکارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاه راه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید به واسطه این افعال زشت و خلافکاری ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می خواندند و می خندیدند:

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید

و می گفتند که ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم.»

۴- میرزا حسینعلی برای دستیابی به زعامت بابیان، به نام صبح ازل، دستور جمع آوری کلیه آثار علی محمد شیرازی را صادر کرد، تا با مطالعه و محو آنها آیه نویسی را آغاز کند، و مدارک وصایت صبح ازل را محو سازد:

«مکمل و متمم تمام این مقدمات و به انجام رساننده همه آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات خودش را آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بر مرآتیت و وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در پیش هرکس بود الواح به جمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند در هر جائی که گمان داشتند فرستادند و بردند از جمله نوشتجاتی که در ولایت بوده والده جناب آقا میرزا محمد علی را با خودش و خدمتکاری به طهران فرستادند برود به تاکور و تمام نوشتجات را حمل نماید و یک بقچه از آن نوشتجات را با کمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشتجات

که بقدر دو یخدان بود تماماً را خود حمل کرده به طهران آورده حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالباً ندانستند و نمی دانند لیکن مردمان با ذکاوت نقاد و نفوس بافطانت وقّاد البته می دانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است.»

«اولًا مداومت و ممارست به آن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا به همان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسید».

«ثانیاً خطب و مناجات و آیات به لسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشان را در مقابل آن کلمات گذراند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده می شود.»

«ثالثاً آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالابصار جلوه نماید.»

«رابعاً اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامی که مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آن حضرت نازل شده به کلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بیچاره ها پس از شنودن ادعای انی انا اللّٰه حیران و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق ایشان باشند. غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را می داند چنانکه یکی از احباب بعد از ادعای ایشان قصیده ای ساخته و این چند بیت در آن درج است».

طلعت حق ناشناسم نشناسم نفحه روح القدس زصیحه شیطان

نعمت حق ناسپاسم ندهم فرق قول مه آبادیان زسوره فرقان

شخص گرسنه تمیز چون نتواند سفره پر اطعمه زحفره نیران

«بالجمله پس از این که نوشتجات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه ای که بود جمع آورده و به مرام خفیه خود نایل شدند مدتها مشغول مطالعه آن آیات بدیعه و مشق آیات نویسی بودند ولی باز علناً ساز مخالفت آغاز ننمودند مگر سراً به

حواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی بر حسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور می داشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی نشستند.»

۵- میرزا حسینعلی ابومسیلمه کذاب است:

«مولوی فرموده:

شیر پشمین از برای کد کنند بومسیلم را لب احمد کنند

بومسیلم را لقب کذاب ماند مر محمد را اولوالالباب ماند

مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذابی چیزی دیگر باقی نخواهد ماند چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است چنانکه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان که شخص ثقه و شغل او صحافی بود نقل نمود اوقاتی که حضرت ثمره در بغداد مستور و مختفی بودند به عزم زیارت آن حضرت به بغداد رفته خدمت جناب ابوی رسیده از ایشان استدعای تشرف خدمت حضرت را کرده جواب دادند. ابداً ممکن نیست بعد از ایشان سؤال کرده بفرمائید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه و مقام است؟ جواب دادند: من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را از تندباد حوادث حفظ می نمایم بعد از چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزرگ را کرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و و ضدیت را پیدا نموده بعضی اسنادها به آن حضرت داده خیلی تعجب می کردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شد که این نوع مخالفت کرده اند و در این امر خیلی حیران و سرگردان بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بردکان صحافی نشسته بچه مجوسی وارد شده دست در بغل کرده جزوه ای بیرون آورد جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ گفت کاغذی هست که ابومسیلمه کذاب به سفیانی نوشته است وقتی که بیدار شدم خیلی از این خواب تعجب می کردم روز همان شب بچه درویشی که با من آشنا بود در همان دکان نزد من آمده دست در بغل کرده جزوه ای بیرون آورده جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ جواب داد لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمد کریمخان کرمانی فرستاده است فوراً

خواب شب به خاطرم آمده سجده شکر برای راهنمائی و هدایت پروردگار کردم چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخان را از سابق به نص صریح حضرت نقطه اولی می دانستم از این غیب نمائی و رؤیای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته یقین حاصل کردم».

۶- میرزا حسینعلی مردی جاه طلب و شهوت ریاست طلبی داشت:

«این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته جز بذر آمال و امانی که منتهای آرزوی اهل دنیا است در اراضی دل نکاشته».

۷- میرزا حسینعلی بجای ارائه دلیل و نص، تهدید به مرگ، و توطئه چینی برای کشتن دیگران را نصب العین خود قرار داده بود:

«جناب ابوی کاری که کردند بخلاف دیدن و مشی انبیاء و خدا که فرموده: قولوا قولًا لیّناً اشراری که خود را منسوب به این طایفه کرده و بی دین و لامذهب صرف بوده چون سید ببر کاشی و شاه میرزا کاشی اغوا نموده علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارائه به قتل آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیرانداختن به شاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه بیانیین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلبی از علمای بزرگ گردیده کسی را که برهانی باهر و بیّنه ای بیّن در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد بالجمله اینکه نوشته بودید».

۸- علت اخراج بابیان از عراق، آدم کشی ها و جنایاتی بود که میرزا حسینعلی به نام صبح ازل و مصلحت بابیان، آنها را تدارک می دید:

«مطلبی که مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق و نفاق گردید قضایایی واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهات آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولات دولت روم به تنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم و براز مجاور و مسافر از عرب و عجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که

به اتفاق دولتین آن ریشه فساد و فتنه را از آن زمین کنـده و به جانب اسـلامبول راندنـد غیر از این مطلبی که ذکر شد دیگر در کدام وقت مجلس آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند؟ در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردنـد؟ و در کـدام زمان به جهت انتشار امر الهی جـدا اقـدام نمودنـد؟ و در چه مورد اجرای کلمه توحید کردند؟ و در کدام موقف امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند؟ اگر اظهار کمالات و عظمت در قهوه خانه بغداد نشستن و شرب دخانات کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت و جلال اند و صاحب فضل و کمال».

۹- میرزا حسـینعلی به نام صبح ازل و به وسیله حاجی امین، پول و اموال بابیان را تصرف می کرد. ولی از آن به صبح ازل نمی داد. و زندگی ازل به سختی معاش می گذشت و بسیاری از بابیان به خاطر همین پولها، دور میرزا حسینعلی را گرفتند و ازل را رها کردند:

«از طرفی حـاجی امین بی دین به عنوان اینکه از طرف حضـرت ثمره امین و مـأمور گرفتن وجوه مـال اللّٰه و سـهم امـام از قاطبه مؤمنین به بیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد به مغلطه و اشـتباه پول ها گرفته، اندوخته ها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی خیریه داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده به حضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردنـد و در حالی که صاحب مال حقیقی به کمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود».

«و از طرف دیگر الواح بـدیعه ایشان به توسط سلمان نا مسلمان به شـیراز و یزد و کرمان و اصـفهان و کاشان و تهران و جمیع ولایـات ایران می رسـید دسـت تکـدی دراز کرده و دهـان حرص و آز بـاز نمـوده وقت مراجعت کـول بـار او چـون کشـکول درویشان از پخته و نپخته دوخته و ندوخته از مأکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود از اشربه و حلویات یزد و شـیراز می نوشـیدند از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان می پوشیدند از رنگ و حنای رودان و کرمان می بستند از خربزه و گز اصـفهان تنـاول نموده از پسـته و بـادام شـهر بابـک و سـیرجان می شکسـتند سـهامی غیر از به و سـیب و گلابی اصـفهان دیده و سـنانی جز پشـمک و نقل بیدمشک و باقلوای یزد شـنیده نشده که به آن سـینه مبارک رسیده باشد. عزیزا این عبارات را از برای چه و به که می نویسید؟ در

صورتی که می دانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمایر هر کسی آگاهم و بر شداید و رخای هر یک شاهد و گواه ...»

ایضاً: «اینکه نوشته اید دراهم معدود نفوسی هستندکه سبب احتجاب گردند بلی این مطلب صحیح است هماره دراهم معدود و طالبین آن مبغوض و مردود اهل فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا را از دنیا و اهل آن اعراض داشته اند هیچ وقت به دولت و مکنت وقعی نگداشته اند این است که فرموده اند: «الدّنیا جیفه و طلابها کلاب» ولی الحال از خود آن نور چشم عزیز انصاف می طلبم که پدر و عم شما هر کدامی مصداق چه حال بودند اوضاع تجلل وتجمل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هر جهت به عین عیان دیده و می دانی حال کثیر الاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده ای لابد شنیده ای به حیث یکفی سمعه عن عیانه که آن حضرت به چه پریشانی و عسرت در آن گوشه ی محبس زندگانی می کند بی خود نبود که همه احباب و انصار از دورش پاشیده گرد شما جمع آمدند که الناس مع الدنیا یمیلون حیث مالت و یجتمعون حیث اجتمعت حتی همین آمدن اولاد آن حضرت به نزد شما که در فقرات بعد ذکر می فرمائید از همین باب بوده».

۱۰- میرزا حسینعلی صبح ازل را از دیده ها دور نگه می داشت، تا به وسیله پول های به دست آمده، و زیر فشار گذاردن صبح ازل، موقعیت خود را تحکیم، تا زمینه دعوی جدید فراهم آید:

«سال ها آن حضرت را در حبس محترم نگاه داشته تا وقتی که به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهراً لوای مخالفت افراشته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آنقدری که دستش می رسید از قوه به فعل آورده از قدح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب بجاآورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره به منصه ظهور رسانیدند و «سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» ولی خداوند علی اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشان را حفظ فرمود: «یریدون لیطفئوا نور اللّه بافواههم و اللّه متم نوره و لو کره المشرکون» ...

«به هر حال، این عصیان ها بر علیه هم که ماهیت بابیه را در ایران و عراق و ترکیه:

آشکار ساخت، حقیقتاً به درستی از طرف میرزا حسینعلی: «ایام شداد» نام گذاری شده است. و به درستی شوقی افندی نوشت ایامی که در آن «حجاب اکبر» خرق گردید، فریب خوردگان چون حجاب اکبر شد، پراکنده شدند». (۱)

عده ای ازلی شدند، جمعی گرد بهاء اللّه را گرفتند و «بهائی» شدند. گروهی به دنبال اسد اللّه دیان رفتند، و «دیانی» شدند. گروهی به یاد قره العین افتاده و «قره العینی» شدند، بعضی ملا محمد علی بار فروشی را بالاتر از همه کس دانسته، فرقه «قدوسی» را ساختند، و عده ای دیگر همه را طرد کرده متمسک به کتاب «بیان» شدند و فرقه ی «بیانی» را راه انداختند و سرانجام بعضی از فریب خوردگان، پشت پا به همه زدند و راه درون و شهود را انتخاب کرده، و «عیانی» شدند ...

در نتیجه همه این کشاکش ها: «دولت عثمانی، ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید، و دادگاه رأی داد که هر یکی با پیروان خود به جای دور دیگری فرستاده شوند که در آنجا به حال «قلعه بند» زندگی کنند». (۲)

«از این رو: «در ماه ربیع الاول یا ربیع الثانی سنه ی (۱۳۸۵) (۳) جمیع بابیه را از ادرنه کوچ داد بهاء اللّه و اتباعش را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آن وقت هنور در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء اللّه» (مشکین قلم خراسانی، میرزا علی سیّاح، محمد باقر اصفهانی، عبد الغفار) همراه ازلیان به

۱- «قرن بدیع» ج ۲، ص ۲۲۲، آنوقت با این همه وقایع میرزا حسینعلی در «لوح اتحاد» می نویسد: «شریعت رسول اللّه روح ماسواه فداه را به مثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج های لا یتناهی برده اندو یک خلیج شیعه یک خلیج سنی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمت اللهی یک خلیج نقشبندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی ... باری این اختلافات اعمال سبب تزعزع بنیان امر اللّه شدای اهل بیان بشنوید ندای مظلوم را مثل احزاب قبل خود را مبتلا نکنید ... لعمر اللّه اگر ناطقی مشاهده می شد و یا قائمی دیده می گشت این عبد به کلمه ای تکلم نمی نمود مقصود آنکه حق جل جلاله او را به دست این قوم نمی داد یعنی اهل بیان!» کتاب: «ادعیه محبوب» ص ۳۴۷.

۲- «بهائیگری».

۳- در صحت این تاریخ هیچ شکی نیست و مطابق اسناد و دفاتر حکومت قبرس است، رجوع کنید به روزنامه انجمن همیونی آسیائی سال ۱۸۹۲ م، صص ۳۰۶- ۳۰۸.

قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان (حاجی سید محمد اصفهانی از فضلای بابیه و اصحاب باب، آقا جان بیگ کاشانی، میرزا رضا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصر اللَّه تفرشی) همراه بهائیان به عکا، و غرض از این تدبیر آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند، به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاء اللَّه به قبرس یا عکا می آیند ایشان حکومت عثمانی را از ورود و از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها متسحضر سازند، (۱) قبل از حرکت حضرات از ادرنه میرزا نصر اللَّه تفرشی در خود ادرنه مسموم شد، و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمیعاً در یک شب به دست بهائیان کشته شدند». (۲) ..

به غیر از این چهار نفر ازلی جمعی دیگر از قدما و فضلای بابیه که در وفاداری نسبت به صبح ازل ثابت قدم مانده و بعضی از ایشان از رفقای شخصی باب و حتی بعضی هم از حروف حی بودند یك یك از میان برداشته شدند، از جمله ایشان آقا سید علی عرب از حروف حی در تبریز کشته شد و ملا رجبعلی از حروف حی در کربلا و آقا محمد علی اصفهانی برادر مذکور در بغداد و حاجی میرزا احمد کاشانی برادر حاجی میرزاجانی کاشانی مصنف نقطه الکاف (!) در بغداد (۳) و حاجی میرزا محمد رضا و حاجی ابراهیم (۴) و حاجی جعفر تاجر و حسینعلی و آقا ابو القاسم کاشانی و میرزا بزرگ کرمانشاهی و غیرهم در مواضع مختلفه. (۵)

بواسطه این جنایت ها که میرزا حسینعلی بهاء با همکاری پسران و مریدانش مرتکب شدند، از طرف دولت عثمانی، بازداشت و برای مدتی به زندان فرستادند. (۶)

پ: محو حقایق، جعل مدارک

۱/ پ: محو حقایق

۱/ ۱/ پ: غیث و مستغاث:

۱- رجوع کنید، به رزنامه انجمن همایونی آسیائی، سال ۱۸۸۹، ص ۵۱۶.

۲- رجوع کنید، به ترجمه مقاله سیاح صص ۳۶۱- ۳۷۰.

۳- رجوع کنید: به ترجمه مقاله سیاح ص ۳۳۳. و ترجمه جدید ص ۳۹۱، حاشیه ی ۱.

۴- که ابتدا متعصبی بوده و در کشتی که ایشان را به عکا می برد حاجی سید محمد اصفهانی را کتك سختی زد پس از آن از این حرکت خالصاً مخلصاً پشیمان شد، ترجمه مقاله سیاح ص ۳۷۱.

۵- برای تفصیل این ترورها و اسناد آنها رجوع کنید به صص ۳۵۹- ۳۷۳ از ترجمه مقاله سیاح. مراجعه شود به مقدمه ادوارد براون: کتاب: «نقطه الکاف».

۶- «قرن بدیع» ج ۲، ص ۲۴۵.

پ: محو حقایق، جعل مدارک

حسینعلی میرزا، به خاطر حفظ ریاست بابیان با مساعدت فرزندان و مریدانش شیوه همیشگی بابیه را مبنی بر جعل مدارک و محو مآخذ، فراراه خود قرار داد.

پس از اعلام بی اساسی وصایا و نصوص مسلم و مشخص! راه بهائیت هموار و ریاست حسینعلی میرزا به صرف ادعا، ولی به پول و نفوذ، میسر گردید.

از اینروی بهائیان کوشش های مداومی را آغاز کردند، تا به گفته ادوارد براون: «کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت بلاشبهه او (صبح ازل) می نمود محو کنند.» (۱) و با فراهم آوردن وسائل محو مأخذ، به جعل مدارك جدیدی مبادرت ورزند. تا بی پایگی دعاوی بهاء بر اساس بابیه، آشکار نشود.

پس از نقض نص ها و تأویل آثار و محو نوشته های بسیاری، نوبت به بدیهی ترین حقایق بابیه و آنگه قدیمی ترین مآخذ و اسناد مکتوب رسید.

۱/ پ: محو حقایق

در برابر حسینعلی میرزا، و داعیه او مسائل مهم و حقایق بدیهی مندرج در آثار بابیه سد راهش به شمار می آمد، که می بایست به خاطر اثبات دعویش، آنها را با تعبیرها و تأویل های غیر واقعی محو سازد، از آن جمله: در مسئله اسم «مستغاث» و «اتمام کتاب بیان» بود که اولی پیشگوئی علی محمد شیرازی برای ظهور من یظهره اللّه، و دومی مبتنی بر تنصیص به وصایت صبح ازل می باشد.

۱/ ۱/ پ: غیث و مستغاث:

چنانچه در فصول مختلفه قبل اشاره شد، علی محمد شیرازی در باب «سادس عشر از واحد ثانی» کتاب: «بیان» صریحاً ظهور من یظهره اللّه را به عدد مستغاث (: ۲۰۰۱ سال) یا به عدد اسم اغیث (: ۱۵۱۱ سال) بعد از ظهور بیان، تعیین کرده بود.

میرزا حسینعلی ابتداء در کتاب: «ایقان» (۲) خاطر نشان ساخت:

۱- مقدمه ء براون، کتاب: «نقطه الکاف» ص ۱۰۲.

۲- صفحه ۱۰۲.

«و قضی اللّه و ایاکم یا معشر الروح لعل انتم بذلک فی زمن المستغاث توفقون و من لقاء اللّه فی ایامه لا تحتجبون»

خدا به ما و به شما توفیق بدهد ای جماعت روح شاید شما به شکستن این موانع (علمای مخالف) در زمان مستغاث موفق شده و از لقای خدا (لقای من یظهره اللّه) در آن ایام محجوب نگردید.

که در نتیجه چنین زمینه ای، زمزمه امکان ظهور من یظهره اللّه را در ایام نزدیک سرداده و بالجمله «وفقنا اللّه و ایاکم» توفیق حاضران را به مشاهده و مجالست با او خواستار شده بود!

و لذا پس از اعلان دعوی «من یظهره اللهی» جزئاً و کلا معنای مستغاث را در اذهان بابیه و مندرج در آثار علی محمد شیرازی، انکار و توجه به آن را از علایم محرومیت و تباهی تلقی کرده است:

چنانچه در کتاب: «اشراقات» چنین نوشت: «... و بعضی به لفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند. بگو ای غافل های عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال به آن به قول نقطه جایزنه- ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان- مکرر فرموده اند از بیان و آنچه در او است خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم منمائید». (۱)

۲/ ۱/ پ: تکمیل بیان:

علی محمد شیرازی در مقدمه کتاب: «بیان» می نویسد: «و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته به عدد کل شی ء (مساوی است با عدد ۳۶۱) و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و مابینهما باذن اللّه مسبح اند و مکبر و مقدس اند و ممجد و عالمند ...»

اما به دلیل اینکه نتوانست چنین کاری را به اتمام رساند، در «رساله ی للثمره» (۲)

۱- ص ۹۹.

۲- ص ۷.

خطاب به صبح ازل نوشت:

«و ان ابواب البیان قد قدر علی کل شی ء و لکناما اظهرناه الّاّاحدی عشرو احداً لکل هیکل واحد من هیاکل التسعه ... ثم یقول فی (ص ۸ س ۱) و ان اظهره اللَّه عزاً فی ایامک (خطاب به ثمره است که صبح ازل باشد) فاظهر مناهج الثمانیه باذن اللَّه. و فی (ص ۸ س ۷) و ان یظهر اللَّه عزاً فی ایامک فاصبر علی مانزل و لاتبدل حرفاً فان ذلک امر اللَّه و فی (ص ۸ س ۱۳) و یحضر من آثار اللَّه الیک سبعه واحد فانا کنا لمقسمین خذ الواحد لنفسک ثم هب کل واحد لمن فی الارض من فاء و عین و خاء و الف و میم و کاف عباد اللَّه المؤمنین».

(ابواب کتاب بیان تقدیر شده است روی عدد کل شی ء (۳۶۱) ولی ما ظاهر نکردیم مگر یازده واحد آن را که هر واحد برای هیکلی باشد از هیاکل نه گانه ... و اگر در ایام زندگانی تو عزت و قوتی باشد پس هشت واحد دیگر را نیز به اذن خدا ظاهر کن تا نوزده واحد تمام باشد و اگر عزت و قدرتی نشد پس صبر کن بر آنچه نازل شده است و حرفی را از آن تبدیل نکن ... هفت واحد از آن را ما حاضر کرده و قسمت می کنیم که یک واحد آن برای خود تو باشد و شش واحد دیگر را تقسیم کن برای بلاد زمین که ارض فاء و عین و خاء و الف و میم و کاف باشد).

و از این روی صبح ازل، پس از اعدام علی محمد شیرازی، کتاب: «بیان» مذکور را با نوشتن کتابی به نام «متمم بیان» به مسئولیتی که در قبال وصیتنامه علی محمد شیرازی داشته است، وفا نمود تا خدائی او به وصیت علی محمد شیرازی اثبات شود!

این کتاب در ۱۵۶ صفحه، در حدود سال (۱۳۳۷ ه. ش)، از طرف بابیه تهران گراور و چاپ شد. در مقدمه این کتاب، بابیان می نویسند:

«و فارسی بیان تا باب دهم از واحد نهم که مجموعاً ۱۶۲ باب می شود حضرت نقطه اولی نازل فرموده، و دو واحد و نه باب آن که ۴۷ باب می شود (مطابق بابیان عربی که یازده واحد تمام است) توسط حضرت ثمره ازلیه (میرزا یحیی صبح ازل) نازل گردیده که اینک با شکرگذاری از توفیق به دست آمدن خط منزل آن عیناً گراور شده».

میرزا حسینعلی پس از دعوی من یظهره اللهی و در مقام این منصب که جانشین علی محمد شیرازی است، یکباره تصریح علی محمد شیرازی را در کتاب موجود «بیان»

انکار کرده، و بی توجه به الواح و سفارشات موجود مبنی بر تهیه ی ۸ واحد دیگر از ۱۱ واحدنوشته شده، مدعی شدکه کتاب «ایقان» همان تکمیل بیان است. چنانچه شوقی افندی نوشت: «کتاب مستطاب ایقان که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد ۱۲۷۸ هجری طی دو شبانه روز از قلم مبارك نازل گردید، و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که نا تمام مانده تکمیل خواهد فرمود».

بدین لحاظ، کتاب بیان عربی را به «بیان فارسی» تبدیل کرد. تا تکمیل آن را به کتاب:

«ایقان» تطبیق کند! ...

۲/ پ: جعل مدارک

۱/ ۲/ پ: کتاب «نقطه الکاف» بابیان و کتاب «تاریخ جدید» بهائیان

۲/ پ: جعل مدارك

اختلافات فاحشی که میان غالب روایات مربوط به حوادثی که در فاصله سال های (۱۲۶۰ و ۱۲۸۵ ه. ق)، اتفاق افتاده، و در کلیه متون تاریخی مورد استناد هر دو دسته از فرقه بابیه (ازل- بهاء) دیده می شود، هر پژوهنده فن تاریخ را وادار می کند که درباره سوابق تحریر و تدوین و تلخیص و تجدید متوالی این متون متداول، به تحقیق در مدارك اولیه بپردازد و ارزش آنها را از لحاظ اعتبار اقوال بسنجد. (۱)

با توجه به چنین اصلی کلی و اصولی، لازم است متون اصلی قدیم و جدید بابیه و بهائیان به لحاظ دستیابی به اعتبار اقوال مندرج در آثار مذکور، مورد بررسی و دقت نظر قرار گیرد:

۱/ ۲/ پ: کتاب «نقطه الکاف» بابیان و کتاب «تاریخ جدید» بهائیان

«ادوارد بر اون» پیرامون نسخه کتاب «نقطه الکاف» منسوب به میرزاجانی کاشانی می نویسد: «در ضمن اشتغال به ترجمه تاریخ جدید (۲) دیده بودم که مؤلف آن کتاب مکرر

۱- از بیانات: سید محمد محیط طباطبائی، در مقاله مندرج در مجله: «گوهر» پیرامون کتاب: «نقطه الکاف».

۲- «در صدد طبع ترجمه فارسی جدید تألیف میرزا حسین همدانی برآمدم که در اوقات اقامت حقیر درشیراز در سنه ۱۳۰۵ یکی از دوستان بابی به من هدیه داده بود و بالاخره در سنه ۱۳۱۰ طبع آن به اتمام رسید و در ذیل این کتاب نیز حواشی مبسوط تأییدا یا تزییقاً لمضامین الکتاب افزوده ام و نیز رساله ی کوچکی که صبح ازل به خواهش حقیر در تاریخ اجمالی وقایع باب و بابیه تألیف نموده موسوم به «مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع» آن را نیز متناً و ترجمهً در آخر کتاب الحاق نموده

ام».

از یک کتاب قدیمتری تألیف حاجی میرزاجانی کاشانی نقل می کند و به همین جهت تاریخ خود را موسوم به تاریخ جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزاجانی نسبت بدان قدیمتر است امتیاز یابد لذا در صدد بر آمدم که این کتاب را نیز به دست آورم و چون قدیمتر است (زیرا مصنف آن حاجی میرزاجانی کاشانی در سلخ ذی القعده سنه ۱۲۶۸ در واقعه هایله تهران در جزو آن ۳۸ نفری بود که به سخت ترین انواع عذاب کشته شد) و قبل از تفرقه بابیه به ازلی و بهائی تألیف شده و بنابراین مندرجات آن بالطبیعه اقرب به صحت وابعد از خلط و تدلیس متأخرین است آن را هم به طبع در آوردم، در اوقاتی که در ایران بودم از هر کس که سراغ این کتاب را گرفتم از آن اطلاعی نداشت پس از مراجعت به اروپا نیز به دوستان بابی خود در ایران و اسلامبول و شام و غیرها نوشتم از اطراف در صدد تفتیش بر آمدم هرچه بیشتر جستم کمتر یافتم، بالاخره مأیوس شدم و یقین کردم که این کتاب بکلی از میان رفته است تا در بهار سال ۱۳۰۹ در اوقات تعطیل فصح به پاریس رفتم و در ضمن تفتیش در کتب بابیه محفوظه در کتابخانه ملی پاریس اتفاقاً یک نسخه از تاریخ حاجی میرزاجانی یافتم. بدیهی است که تا چه درجه از این اکتشاف مهم خوشوقت شدم، پس از تحقیق معلوم شد که این نسخه ملکی مرحوم کُنت دوگوبینو مؤلف «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» بوده است و پس از فوت آن مرحوم کتب او را به مزایده فروختند پنج نسخه از آنها را که از جمله همین «نقطه الکاف» بود کتابخانه ملی پاریس ابتیاع نمود، خلاصه پس از مراجعت به کمبریج به توسط یکی از دوستان قفقازی خود مقیم پاریس یک نسخه از روی نسخه کتابخانه پاریس برای خود نوشته متن آن را با متن «تاریخ جدید» مقایسه کردم معلوم شده که مؤلف «تاریخ جدید» کتاب حاجی میرزاجانی را بکلی نسخ بل مسخ کرده است و به اندازه ای جرح و تعدیل و تصرفات مغرضانه در آن نموده که بکلی حقیقت تاریخ دوره اولای بابیه در پرده خفا مانده است ...

در سنه ۱۳۱۰ نگارنده خصوصیات این پنج نسخه کتابخانه ملی پاریس را اجمالًا در مکتوبی درج کرد رأی صبح ازل را در باب هر یک از آنها خواستار شدم اینست آنچه ایشان در خصوص دو نسخه سابق الذکر می نویسد:

«تاریخ که اشاره فرموده بقراین باید از حاجی مرفوع شهید بوده غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته می شد بعضی مانع او شدند حاجی محمد رضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده اند و لیکن حاجی محمد رضا نامی تاجر اصفهانی در همان سنوات تا نزدیک هفتاد یا آنکه قدری کم و زیاد در انبار محبوس شده در کشتن او اقدام نموده بودند بالاخره گفتند خودش در شب اول خود را تلف نموده به ریسمان حلق خود را بسته شهید شده بود».

«از آنچه گذشت معلوم شد که تا آنجا که ما اطلاع داریم فقط یک نسخه کامل از تاریخ حاجی میرزاجانی کاشانی اکنون باقی است با وجود اینکه از نقطه نظر بابیه و از آثار قلم خود ایشان این تاریخ قدیمترین و معتبرترین مأخذی است برای وقایع مولمه غریبه که در سنوات ۱۳۶۰- ۱۲۶۸ در خطه ایران روی داد، از طرف دیگر ما می دانیم که با وجود صدمات شدید از قتل و غارت و طرد و نفی که بابیه از دست دشمنان خود کشیده معهذا باز قسمت عمده از کتب و آثار خود را از تلف محفوظ داشتند، پس علت انهدام جمیع نسخ این کتاب را به استثنای یک نسخه وحیده که در سنه ۱۳۷۹ از ایران به خارج حمل شده است به چه می توان حمل کرد در صورتی که شاید عموم بابیه می دانستند که این کتاب اهم مأخذ تاریخ قدیم ایشان است ...».

بهرحال بهائیان: «در کمال خوبی توانستند جمیع نسخ آن را از روی زمین معدوم سازند و چنان به خوبی از عهده این کار برآمدند که اگر اتفاقاً و تصادفاً یک شخص خارجی مقیم تهران که هر چند معتقد نبود ولی کمال محبت و همدردی با این طایفه داشت (یعنی کونت دوگوبینو) یک نسخه از این کتاب قبل از آنکه (مصلحت وقت) اقتضای اعدام آن کند تحصیل نکرده و به اروپا نیاورده بود امروز این کتاب به کلی از میان رفته و نسخ آن بلااستثنا معدوم شده بود ...»

یک مسئله هست که من در آن خصوص قطع دارم و آن این است که هر چند طریقه بهائی بیشتر منتشر می گردد و مخصوصاً در خارج ایران و بالاخص در اروپا و امریکا به همان اندازه حقیقت تاریخ بابیه و ماهیت مذهب این طایفه در ابتدای ظهور آن تاریکتر و مغشوش تر و مدلس تر می گردد.

تاریخ حاجی میرزا به علاوه فصول و فقراتی که مضر بحال بهائیان بوده و به عقیده ایشان بایستی آنها را حذف یا جرح و تعدیل نمود مشتمل بر بسیاری از معلومات تاریخی است که برای عموم بابیه چه ازلی چه بهائی مفید است و به هیچ وجه مضامین آنها با «مصلحت وقت» منافاتی ندارد و با وجود این، آنها را حذف یا تحریف کرده و سرو دست کتاب را در هم شکسته تاریخ جدید را از آن ترتیب داده اند، شرح تألیف تاریخ جدید و باعث اقدام بدین عمل را میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یکی از فضلا و قدمای بهائیان است در رساله موسوم به رساله اسکندریه مفصلًا بیان نموده است، و علت تسمیه این رساله به اسکندریه آن است که میرزا ابوالفضل در ایام اقامت خود در سمر قند آن را به نام «مسیو الکساندر تومانسکی» یکی از صاحب منصبان توپخانه روس در عشق آباد تألیف کرده، مسیو الکساندر تومانسکی چند فقره از این رساله را در جلد هشتم از زیپسکی (۱) سنه ۱۸۹۳- ۱۸۹۴ (ص ۳۱- ۴۱) طبع نموده است، میرزا ابوالفضل در ابتدای رساله گوید:

«این نسخه تاریخ سبب ظاهری تألیفش این بود که چون در سنه ۱۳۰۵ هجریه که فدوی در همدان بود برحسب خواهش بعضی ازمشایخ بنی اسرائیل رساله ای تألیف نموده بود که موسوم است به رساله ایوبیه (و معروف است به رساله استدلالیه) و نسخ آن هر جا منتشر شده است در چندی قبل که جناب آقا عزیز اللّٰه (۲) در بمبئی تشریف داشته اند نسخه ای از این رساله به دست جناب براون افتاده است و ایشان به جناب آقا عزیز اللّٰه نوشته بوده اند که چون شما با میرزا ابوالفضل مراسلت دارید سه مطلب از ایشان استفسار نمائید.

اول آنکه او در این رساله تاریخ آبادی ثانوی بیت المقدس را ۴۳۰ سال تعیین نموده است و حال آنکه سایر مورخین قریب ششصد سال نوشته اند (۳)

۱- مجله ای است روسی متعلق به شعبه ای از انجمن همایونی روسی آثار عتیقه.

۲- یکی از یهودیان بهائی مشهد و از دوستان میرزا ابوالفضل.

۳- اصل اعتراض راقم حروف بکلی غیر از این بود، میرزا ابوالفضل در رساله استدلالیه ادعا می کند که ۲۳۰۰ روز یعنی سال که در ظرف آن مدت هیکل بایستی در زیر پای لگد کوب شود چنانکه در کتاب دانیال فصل ۸ آیه ۱۴ مذکور است به زمان «ظهور» بهاء اللّٰه به نهایت رسید، اعتراض نگارنده راجع بدین نقطه اخیر بود.

ثانی آنکه معلومات خود را در تاریخ حالات حضرت بهاء روح من فی الملك فداه اعلام نماید چه که ظهور مبارك آنچه در آن رساله نوشته است سنه ۱۲۸۵ می باشد و در مقاله سیاح ۱۲۶۹ تعیین یافته است

ثالث مورّخ تاریخ جدید کیست؟ بعضی می گویند میرزا ابوالفضل است بعضی می گویند «مانکجی» است، خلاصه ناچار در جواب او این رساله تألیف یافت و بیشتر آن اطلاعات فدوی از بدو و ختم ظهور مبارك است و اگر چه عنوان رساله خطاب به جناب آقا عزیز اللّٰه است و بر حسب پرسش جناب براون لکن در حقیقت اولیه برحسب وعده ای که به جناب تومانسکی ایام حضور داده بودم این رساله تألیف یافت لهذا به اسم ایشان نامیده شد و سبب تعویق این بود که به سبب عدم معاون ناچار چهار نسخه به خط خودم نوشتم یکی جهت ارسال به افق اعلی یکی جهت ارسال به بمبئی که به جناب براون بدهند یکی جهت جناب تومانسکی یکی هم ناچار باید نزد فدوی بماند»- انتهی.

مسیو تومانسکی متن جواب سؤال سوم را که راجع به مصنف تاریخ جدید است عیناً در مجله روسی مذکور طبع نموده است و ما نیز آن را برای مطالعه قراء در اینجا نقل می نمائیم و قبل از شروع، این نکته را بگوئیم که تاریخ اتمام نسخه تومانسکی به قلم میرزا ابوالفضل در ۱۱ جمادی الاخر سنه ۱۳۱۰ هجری است، این است عین کلام میرزا ابوالفضل:

«مسئله ثالثه: استفسار از مصنف تاریخ جدید بوده کاتب و مصنف تاریخ جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است و او جوانی بود از منسوبین رضاخان پسر محمد خان ترکمن که از شهدای قلعه شیخ طبرسی مذکور و نامش در تاریخ جدید مسطور است.

مورخ مذکور در آغاز سبب خط و ربطی که در صنعت انشاء مراسلات داشت منشی یکی از رجال دولت ایران بود و در سفر اول که حضرت ناصر الدین شاه به فرهنگستان مسافرت نمود وی نیز به همراهی موکب شاهی آن ممالك را سیاحت نمود و در مراجعت چندی در استانبول متوقف شد و پس از دعوت به ایران در فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که جناب آقا جمال بروجردی پس از مناظره با علمای تهران گرفتار سجن

حضرت سلطان گشت (۱) وی نیز از جمله محبوسان بود و بعد از استخلاص از سجن تهران در دفتر خانه مانکجی (۲) زردشتی مشهور به کتابت و تحریر مشغول گشت و مانکجی او را نیک محترم می داشت چه اگر او با اسم بابی معروف نبودی هرگز سربدان کار فرو نیاوردی از اتفاقات شب او و محمد اسماعیل خان زند که در پارسی نگاری دبیری هنرمند بود به ضیافت مهمان مانکجی بودند مانکجی از این دو خواهش نمود که هر یک کتابی تصنیف نمایند زیرا که او در جمع کتب سعی بلیغ داشت و هر که را قادر بر انشاء و تحریر می یافت به تألیف کتابی و انشاء دفتری می گماشت لذا در شب مذکور از محمد اسماعیل خان خواهش نمود که او تاریخ پادشاهان عجم را بنگارد و از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ حالات بابیه را تصنیف نماید.»

«خلاصه القول محمد اسماعیل خان کتاب فرازستان را به زبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران از مه آباد تا انقراض ساسانیان پرداخت و در حقیقت آن کتاب را انبانی از اوهام و افسانه های شاهنامه و چهار چمن و دساتیر ساخت، و اما میرزا حسین نزد نامه نگار آمد و خواهشمند معاونت شد و گفت که چون هنور تاریخی مبسوط و درست در وقایع این ظهور نوشته نشده است ضبط و تألیف وقایع آن کما ینبغی کاری بس دشوار است زیرا که سپهر و هدایت از غایت تملق و ضلالت آنچه در حوادث این ظهور نوشته اند یکباره تهمت صرف و کذب محض است و آنچه از روات شنیده می شود هم چندان مختلف و متفاوت است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست جواب گفتم که تاریخی از مرحوم حاجی میرزاجانی کاشانی که از شهدای تهران و از خوبان آن زمان بوده است در دست احباب هست لکن او مردی تاجر بوده است و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهور را ننوشته نهایت چون مردی با دیانت بوده است نقل وقایع را چنانکه دیده و شنیده است به راستی مرقوم داشته این کتاب را به دست آر و وقایع را از

۱- برای اطلاع از تفصیل این مسئله رجوع کنید به صص ۱۷۰- ۱۸۰ از ترجمه تاریخ جدید.

۲- تمام نام مانکجی این است: «مانکجی پورلیمجی هوشنگ هاتریاری کیانی ملقب به درویش، فانی» وی نماینده زردشتیان هند بود در تهران و از فضلا و علمای ایشان بشمار می آمد و در حدود سنه ی ۱۳۰۹ یا اندکی زودتر وفات یافت، رجوع کنید به مقدمه ترجمه تاریخ جدید ص از حاشیه ۳.

آن و تاریخ سنین و شهور را از کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضه الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوده هرجزوی را نزد جناب سید جواد کربلائی (۱) اگر چه از سیاق این عبارت چنین مفهوم می شود که حاجی سید جواد کربلائی بهائی بوده است و علاوه بر این میرزا ابوالفضل گلپایگانی تصریح بدین فقره نیز کرده است زبیسکی مذکور ص ۴۱- ۴۵ ولی از طرف دیگر صبح ازل و حاجی شیخ احمد کرمانی معروف به روحی مؤلف هشت بهشت نیز اکیداً و شدیداً تصریح کرده اند که وی ازلی بلکه ازلی متعصبی بوده است رجوع کنید به روزنامه انجمن همایونی آسیائی سال ۱۸۹۲ صص ۴۴۳- ۴۴۴، ۶۸۳- ۶۸۴ و ترجمه مقاله سیاح ص ۳۴۳ حاشیه ۲، و مقدمه ترجمه تاریخ جدید ص کد و مب- مج. این است که حقیقت امر برنگارنده معلوم نیست. و در هر حال حاجی سید جواد کربلائی از مشاهیر بابیه در دوره اولی و از شاگردان شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی و از رفقا و دوستان شخص باب و از حروف حی اول روزنامه انجمن همایونی آسیائی سال ۱۸۲۹ ص ۶۸۳ بوده و قریب صد سال عمر نموده و در حدود سال ۱۲۹۹ در کرمان وفات یافت (۲) که نامش در این اوراق مکرر یاد شده و آغاز ظهور نقطه اولی تا ورود حضرت بهاء اللّٰه به عکا خود همه جا با دوستان همراه و از وقایع نیک خبیرو آگاه است قرائت کن و به این دقت تاریخ را تصحیح نما تا این کتابت بخواست خدای یکتا به خوبی انجام یابد و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد وی خواهش نمود که نامه نگار فاتحه آن را بنگارد و راه نگارش را بر او گشاده دارد.

این عبد به خواهش او در دو صفحه از آغاز آن کتاب را نگاشت و فاتحه آن را به تشبیب مواعظ و تحریض بر اجتهاد موشح داشت و او را در نظر بود که آن کتاب را در دو دفتر ترتیب نماید دفتر اول در وقایع ظهور نقطه اولی و دفتر ثانی در حوادث طلوع اقدس ابهی اما پس از ختم دفتر اول اجل مهلتش نداد و در سنه ی ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات یافت لکن مانکجی نگذاشت که آن تاریخ بدان گونه که نامه نگار گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور را (وادار نمود) که آنچه او گوید بنگارد زیرا عادت مانکجی این بود که مطلبی را به منشی می گفت بنویس و مسوده آن را بر من بخوان و نخست منشی، مسوده ای که به سلیقه خود و قریحه درست ترتیب داده بود بر او می خواند و پس از اکثار و تقلیل عبارت و جرح و تعدیل مطلب از مسوده به بیاض می برد و چون مانکجی را در خط و لسان فارسی حظی و علمی نبود اکثر کتب و رسائلی که به او منسوب است

۱- اگر چه از سیاق این عبارت چنین مفهوم می شود که حاجی سید جواد کربلائی بهائی بوده است و علاوه بر این میرزا ابوالفضل گلپایگانی تصریح بدین فقره نیز کرده است «زبیسکی مذکور ص ۴۱- ۴۵

۲- ایضاً: ص ۴۴۲.

عباراتش غیر مرتبط و گسیخته و زشت و زیبا باهم آمیخته است و با این عیب کتاب تاریخ جدید از بس کتاب بی علم و نویسندگان بدخط هنگام استنساخ به خیال خود در آن تصرف نموده اند امروز هر نسخه آن مانند صور منسوخه و هیاکل ممسوخه به نظر می آید به حدی که نسخه صحیحه ای از آن نتوان یافت مگر خط مورخ به دست آید و گرنه اعتماد (را) نشاید.

و جناب حاجی میرزاجانی کاشانی از تجار معروف کاشان بود و در اوائل ظهور امر مبارک نقطه اولی را تصدیق نمود و با جناب ذبیح که در لوح رئیس مذکور و مشرف به اسم انیس است اخوت داشت و در وقتی که نقطه اولی جل اسمه الاعلی را به امر محمدشاه از اصفهان به تهران می بردند در کاشان سه شب (۱) آن حضرت را در بیت خود ضیافت نمود و پس از چندی از کاشان به تهران آمد و در حضرت عبد العظیم متوقف شد و آن تاریخ را در آن قریه نوشت و در فتنه سال ۱۲۶۸ هجری او هم گرفتار شد و در سجن با حضرت بهاء اللّٰه در یک محل جلیس و به یک سلسله حدید مقید گشت و پس از یومی چند در این فتنه بی گناه تباه شد و به رتبه شهادت فائز گشت، اما نسخه تاریخ او را امروز نامه نگار نمی تواند به دست آرد چه از سمرقند تا تهران بسی دور است و روزگار بر اهل بها بی اندازه عبوس و غیور و اللّٰه تعالی عالم بحقایق الامور، در یوم بیست و یکم شهر ربیع الثانی ۱۳۱۰ هجری مطابق سی و یکم تشرین اول ۱۸۹۲ میلادی به خامه مصنف این نامه ابوالفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی رقم یافت»- انتهی کلامه ...

و سپس ادوارد براون پیرامون شرح حال میرزاجانی کاشانی مزید برآنچه ابوالفضل گلپایگانی نوشته، چنین آورده است:

«حاجی میرزاجانی کاشانی با دو برادرش حاجی میرزا اسماعیل ملقب به ذبیح (۲) و حاجی میرزا احمد کاشانی (۳) هر سه با کمال شور و وجد مذهب جدید را قبول کردند و

۱- سهو است، صواب دو شب یا دو روز ودو شب است چنانکه صریح نقطهالکاف است. ص ۱۲۳ س ۲۵.

۲- رجوع کنید به ترجمه تاریخ جدید صص ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۲، ۳۹۱، و درست معلوم نیست که ذبیح مذکوردر نقطه الکاف صص ۲۵۲، ۲۵۵ مراد از آن همین شخص است یا غیر او.

۳- بعد از تفرقه بابیه و بهائی وی از پیروان ازل گردید و از تصدیق بهاء امتناع نمود و عاقبت در بغداد به دست بهائیان کشته شد رجوع کنید به ص مج.

وقتی که در سنه ۱۲۶۳ باب را به حکم حاجی میرزا آقاسی از اصفهان به ماکو می بردند در وقت عبور از کاشان حاجی میرزاجانی کاشانی و برادرش حاجی میرزا اسماعیل ذبیح سواران و مستحفظین را مبلغ گزافی رشوه داده باب را در منزل خود برده او را با همراهانش دو شبانه روز ضیافت شایانی نمودند. (۱) در شورش مازندران و محاصره قلعه شیخ طبرسی (سنه ی ۱۲۶۴) حاجی میرزاجانی به همراهی بهاء اللّه و صبح ازل از چند تن دیگر از مخلصین بابیه به مازندران رفته جهد کردند که خود را به اصحاب قلعه ملحق سازند ولی به مقصود نایل نشده قشون دولتی ایشان را اسیر کرده در آمل محبوس نمودند و مدت ها در حبس بودند تا بالاخره هر یک به وسیله ای خلاص شدند و حاجی میرزاجانی را دو نفر از تجار کاشان که مبلغی از صاحب منصبان آنجا طلب داشتند به عوض چهارصد تومان گرفته مستخلص نمودند، (۲) و از قراری که از تضاعیف این کتاب و تاریخ جدید استنباط می شود حاجی میرزاجانی شخصاً با باب و صبح ازل و بهاء اللّه و حاجی سلیمان خان تبریزی و آخوند ملا محمد علی زنجانی حجه الاسلام و سید یحیی دارابی و ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به جناب عظیم و قره العین و میرزا حسن بشرویه برادر ملا حسین بشرویه و تقریباً با جمیع مشاهیر بابیه دوره اولی آشنائی و ارتباط داشته و اغلب ایشان را خود به نفسه ملاقات کرده و وقایع تاریخیه هفت سال اول «ظهور» را که در کتاب خود درج نموده شفاهاً از ایشان استماع نموده است (۳) و علاوه بر این در غالب این وقایع خود به شخصه حاضر و ناظر بوده است و چون وی یکی از مخلصین درجه اول بابیه و بسیار متدین و خداترس بوده است شکی نیست که جمیع مشهودات و مسموعات خود را در نهایت صحت و بدون دخل و تصرف ضبط نموده است این است

۱- رجوع کنید به صص ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵، از نقطه الکاف که مقصود از «یکی از مخلصان و بندگان خودشان» در آنجا خود مصنف است. صص ۲۱۳، ۲۱۶ از ترجمه تاریخ جدید.

۲- رجوع کنید: به نقطه الکاف صص ۲۴۱، ۲۴۳ که مراد از «حاجی کاشانی» در آنجا خود مصنف است، وترجمه تاریخ جدید صص ۶۴، ۶۵.

۳- رجوع کنید به نقطه الکاف صص ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۰۴ که مقصود ازشخصی و مدعی حاجی سلیمان خان است، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۳، ۱۷۵، ۱۲۴، ۱۳۰ و ترجمه تاریخ جدید صص ۶۴، ۶۵، ۳۱، ۳۲، ۳۴۱ حاشیه ۱، ۲۱۳، ۲۱۶.

که کتاب او به ملاحظات عدیده مذکور دارای منتهی درجه اهمیت و فوق العاده مطبوع و مفید است، و بالاخره چنانکه سابق مذکور شد حاجی میرزاجانی بابیست و هفت نفر دیگر از هم مذهبان خود در سلخ ذی القعده سنه ۱۲۶۸ در تهران به افضح وجوه و اشد انواع قساوت به قتل رسیدند، حاجی بیچاره در این هنگامه پناه به بقعه شاه عبد العظیم واقعه در حوالی تهران برده بود ولی در مورد او حرمت بقعه را ملحوظ نداشته او را به عنف بیرون کشیدند، و او در روز معهود در سهم آقا مهدی ملک التجار و سایر تجار و اصناف افتاد و ایشان هر یک ضربتی بربدن او زده تا کارش تمام شد. (۱)

اما تاریخ تألیف کتاب- چون حکایت قتل باب (۲۷ شعبان سنه ۱۲۶۶) در ضمن کتاب مذکور است و از طرف دیگر چون قتل خود مصنف در سلخ ذی القعده ۱۲۶۸ واقع شده لهذا واضح است که تألیف کتاب محصور است بین دو تاریخ مذکور یعنی ۲۷ شعبان ۱۲۶۶- سلخ ذی القعده ۱۲۶۸، و از این عبارت کتاب در صفحه (۶۱) «الیوم که هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از بعثت رسول اللّه گذشته» معلوم می شود که تألیف کتاب یا لااقل این موضع از کتاب در سنه ۱۲۶۷ بوده چه قدمای بابیه معمولًا از بعثت تاریخ می گذاردند نه از هجرت و بعثت را به زعم خود همیشه ده سال قبل از هجرت فرض کرده اند، و اما این عبارت در صفحه ۹۲ «والحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول اللّه گذشته دین آن سید بشر قوت گرفته الخ» بدیهی است که مراد از آن تاریخ تقریبی است نه تحقیقی یعنی چون غرض تعیین واقعه بخصوصها نبوده برسبیل تقریب و ذکر عدد تام و عدد تعرض به کسور تعبیر به «هفتاد» کرده است و محال است که عدد تحقیقی مراد باشد چه خود قتل مصنف در سنه ۱۲۶۸ واقع شد ...»

آنگاه ادوارد براون، محققانه به بررسی دخل و تصرفات، و جرح و تعدیلاتی که بهائیان در متن کتاب «نقطه الکاف» میرزاجانی صورت داده، پرداخته و پرده از کوشش بهائیان در تدوین تاریخی مجعول به نام «تاریخ جدید» برداشته است.

بهائیان طبق کاوش ادوارد براون: «اولًا: دیباچه کتاب «نقطه الکاف» را به کلی حذف

۱- رجوع کنید، به «ناسخ التواریخ» جلد قاجاریه و «روضه الصفای ناصری» و ترجمه «مقاله سیاح» ص ۳۳۲.

کرده، به جای آن دیباچه مختصرتری از خود که حکمت و فلسفه آن کمتر و به عقل و حسن نزدیکتر است گذارده.

ثانیاً: خاتمه کتاب را که از تاریخ حیات صبح ازل و وقایع که بلافاصله بعد از فوت باب روی داده بحث می کند به کلی حذف نموده و به جای آن خاتمه خیلی مختصری که بکلی غیر اولی است گذارده (۱)

ثالثاً: از اول تا آخر هر جا که نام صبح ازل در نقطه الکاف برده شده بلا استثنا آن را حذف کرده است و نام ازل در هیچ موضعی از تاریخ جدید مذکور نیست مگر در یک مورد فقط، در ضمن یک جمله الحاقی (۲) که یکی از متعصبین بهائی در توهین ازل افزوده است و در بعضی نسخ تاریخ جدید موجود است و از بیشتر نسخ مفقود،

رابعاً: هر فصلی یا عبارتی یا اصطلاحی که به عقیده مؤلف با مشرب بهائیان ادنی منافاتی داشته یا آنکه به زعم او سوء اثری در خوانندگان احداث می نموده به کلی حذف یا جرح و تعدیل نموده است؛ چه باید دانست بهاء اللّه جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و جنبه حکمت و عرفان آن را به چیزی نمی شمرد و سعی کرد که حتی الامکان از اهمیت آن کاسته و از میان برداشته شود، و نیز جهد نمود که با دولت ایران در صلح و آشتی داخل گردد و لهذا خود و اتباع خود را رعایای مطیع و با وفای ناصر الدین شاه که بر سر بابیه آن همه بلاهای فوق التصور آورد قلمداد می نمود، به اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را بر کشتن ترجیح دهند و: «با جمیع ادیان با روح و ریحان معاشرت نمایند»، و همه مردم «بار یک دارند و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک، بابی های اصلی دوره اولی، بر عکس مسلکشان بلکه بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض می کردند ولی در کمال اطمینان و یقین می خواستند که وارث ارض گردند، ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب القتل می دانستند و به سلسله قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند و به هیچ وجه این حس خود را پنهان نمی کردند، علی هذا جرح و تعدیلات زیادی بایستی در تاریخ حاجی میرزاجانی به عمل آورده شود

۱- از ترجمه تاریخ جدید، صص ۳۱۳- ۳۱۹.

۲- همان، ص ۳۴۷.

تا با مشرب و خیالات بهائیان منطبق آید و همین است عملی که مؤلف تاریخ جدید به عهده گرفت و بطور دلخواه بلکه خیلی هم مافوق دلخواه از عهده بر آمد ...». (۱)

سید محمد محیط طباطبائی، در خصوص، «نام کتاب» و انتساب آن به «میرزاجانی کاشانی»، موافق رأی و نظر ادوارد براون نیست.

ایشان در مقاله ای، تحت عنوان، «کتابی بی نام با نامی تازه» (۲) می نویسند:

«پروفسور ادوارد براون خاور شناس انگلیسی، در سال ۱۳۲۸ هجری، مطابق با ۱۹۱۰ میلادی، کتابی را، در جزو سلسله انتشارات گیب، انتشار داد که بر نخستین صفحه آن چنین نوشته شده بود: «کتاب نقطه الکاف در تاریخ باب و وقایع هشت سال اوّل از تاریخ بابیه تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در ۱۲۶۸ هجری.» پیش از این که کتاب مزبور در دسترس عموم قرار گیرد، در فهرست آثار بابیه، هرگز کتابی به نام نقطه الکاف شناخته نشده بود و کتابی که مشتمل بر سرگذشت حوادث هشت ساله بابیان بود و نسخه هائی از آن در دسترس افراد خاصی دیده می شد به نام معینی خوانده و به نویسنده مشخص منسوب نمی شد تا اینکه مصلحت و مراعات حال اولیای امور دولت قاجاریه که در آن کتاب با صفات و الفاظ و دعاهای زشت یاد شده بودند و وجود برخی تفصیلات زیان آور، مانند واقعه بدشت که حتی مورد تقبیح برخی از سران بابیه هم قرار گرفته بود و لزوم حذف یا تلخیص و یا تبدیل آنها از طرف برخی از بابیان، چنین اقتضا می کرد که این کتاب را از برخی مطالب به پیرایند و به جای آنها چیزهای تازه ای که باب روز باشد بگذارند و بطور کلی صورتی جدید از آن فراهم آورند و به جای صورت قدیم

۱- ادوارد براون، براساس حروف ابجد، و بر حسب تقدیم تاریخ مسائل، که مورد جرح و تعدیل و رقم شده است، طبقه بندی کرده است. مراجعه شود به صفحات ۵۷ تز ۷۴ عد مقدمه کتاب: «نقطه الکاف» صبحی در کتاب «خاطرات صبحی» به نکته ای توجه داشته است، که ذکر آن در این مقام مناسب به نظر می رسد: «در ایام بهاء میرزا حسین همدانی آن تاریخ «منظور نقطه الکاف» را تلخیص وتصحیح نمود. تاریخ جدیدش نام نهاد و بار دیگر آقا محمد قائنی جرح و تعدیلی در آن داده بسیاری از مطالب آن را حذف کرد. این بنده عین آن نسخه را که به خط آقا محمد بود در عشق آباد دیدم. کتاب: «خاطرات صبحی»، ص ۸۰.

۲- مجله گوهر، سال دوم شماره ۱۱ و ۱۲ بهمن و اسفند ۱۳۵۳ در یک مجلد، ص ۹۵۲.

آن بگذارند و به همین مناسب آن را «تاریخ جدید» نامیدند در مقابل تاریخ قدیم.»

از قرار معلوم این کار در دهه دهم از قرن سیزدهم هجری صورت گرفت و تاریخ جدید بدین کیفیت ساخته و پرداخته شد که شخصیت نویسنده آن برای احباب و اغیار یا دوست و بیگانه شناخته نبود و بنا به نوشته میرزا ابوالفضل (از داعیان بابیه که بعد از تجزیه بابیه به ازلی و بهائی، او به بهائیان پیوست) در رساله ای که به نام «عزیز اللّٰه یهودی مشهدی» نوشت و بعدها آن را به نام «الکساندر تومانسکی خاورشناس» روسی «اسکندریه» نامیده می گوید که برخی نویسنده این کتاب تازه را خود میرزا ابوالفضل گلپایگانی و برخی «مانکجی هانریای گجراتی زردشتی» می دانستند در صورتی که برخی از بابیان هم آن را به نام شیخ محمد قائنی معروف به نبیل قائنی: «تاریخ نبیل» می خواندند.

اما خود نبیل قائنی در تصحیح و تنقیحی که از این کتاب جدید در سال **۱۳۰۳** قمری کرده و به دست خط خود نوشته و امضای او در آخرش موجود است به نام مؤلف تلخیص ابداً اشاره ای نکرده و در حواشی آن برخی مطالب تازه افزوده است.

تاریخ نبیل قائنی که هفتاد سال پیش از این مورد استفاده مؤلف کتاب «حق المبین» در همدان قرار گرفته و از آن مطلبی نقل کرده بود، چند سال قبل به سعی بعضی از خیر اندیشان برای یکی از کتابخانه های عمومی ایران خریداری شد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، میرزا حسین همدانی غیر معروف را مؤلف کتاب می داند و می گوید که به دستور و راهنمایی و احیاناً املای مانکجی زردشتی آن را نوشته است.

در نسخه ای از این کتاب که متعلق به مانکجی بوده و از تهران به هند برده است بیست و پنج سال پیش در کتابخانه مؤسسه «کامای بمبئی» دیدم که نسخه خود را بدون هیچ گونه توضیح و تفصیلی فقط به نام تاریخ میرزا حسین طهرانی (نه همدانی) در پشت صفحه اول نامیده و از چنین اوضاع و احوالی که گلپایگانی نوشته ابداً ذکری نکرده است.

پس تاریخ جدید که ملخص کتاب «تاریخ قدیم» و بی نام و نشان موجود در دست بابیه بود، مانند اصل آن به مؤلف ثابتی نسبت داده نمی شد و مساعی میرزا ابوالفضل بعدها آن را صاحب اسم مؤلفی کرد که برای او حقی جز اجرای طرح نگارش خویش و دستور

مـانکجی در این معرفی قائـل نشـده بود و قرینه ارتبـاط مسـتقیم این عمل با شـخص گلپایگانی در قسـمتی که از مناظره ی ایام محبس میرزا ابوالفضـل بـه اسـم و رسم ثبت کرده است به چشم می رسـد. در دو نسـخه کوچـک و بزرگ دیگری که از متن قدیمی اصل تاریخ بابیه دیده و سـنجیده ام ابداً نام و نشانی از مؤلف آن در میان نیست و نسـخه نسبتاً کامل تر درست بر منوال همین متنی می باشـد که پروفسور براون از روی نسـخه اول گوبینو چـاپ کرده است، بـا این تفـاوت که رسـاله نقطه الکاف یا قسمت اول مقدمه اول کتاب را ندارد.

بنابراین پروفسور براون با انتشار این متن برای آن، نام مؤلف و عنوان خاصـی در مقدمه خود فراهم آورد و اینک شصت و پنج سـال است که جز به این عنوان جدیـد و آن مؤلف منسوب شـناخته نمی شود و تا کنون کسـی در صـدد برنیامـده راجع به این موضوع، ازنظر فن کتابشناسـی، تحقیقی به عمل آورد بلکه همگان به صـحت این ادعای براون تسـلیم شـده اند و آنگاه درباره مقدمه براون یا برخی از مطالب محتوای آن اظهار نظری کرده اند.

براون پیش از انتشـار این اثر، دو کتـاب تاریخی دیگر بابیان و بهائیان را به زبان انگلیسـی ترجمه و چاپ کرده بود. یکی مقاله سیاح که همزمان با تاریـخ تلخیص نبیل قائنی از طرف عباس افندی ملقب به عبد البهاء در تلخیص و تنظیم مطالب همان تاریخ جدیـد تهیه و تنظیم گردیـده و هنگام سـفر ادوارد براون به عکا به او اهـدا شـده بود و دیگری ترجمه تاریخ جدید مزبور را از روی متنی که یکی از بابیان در شـیراز به براون هدیه کرده بود چاپ کرد و در ذیل این ترجمه متن و ترجمه رساله کوچکی را که میرزا یحیی ازل بنا به درخواست براون درباره همان وقایع نوشـته بود بر ترجمه تاریـخ جدید و تعلیقات آن افزوده است. در تعقیب انتشـار این ترجمه هـا و متن مقاله سـیاح، براون در صـدد بود تاریـخ حاجی میرزاجانی را که تاریـخ جدیـد از روی آن تلخیص شده و وی در خلال این کتاب به نام آن آشنائی یافته بود به دست آورد و چاپ کند.

تـا آنکه هنگـام مراجعه به کتـاب هـای خریـداری کتابخانه ملی پاریس از ترکه کونت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه ما بین سال های ۱۲۷۱– ۱۲۷۴ در تهران، به دو نسـخه خطی برخورد که یکی مشـتمل بر بیان فارسـی به ضـمیمه رساله ای بود که نویسنده مجموعه در

آخرش نوشته بود که به دستور وزیری در ۱۲۷۹ هجری نوشته است. این رساله که مؤلف گمنام آن چنین تصریح می کند: «چون که در ابتدای این کتاب ذکر مقام «نقطه» بسیار گردید و اصل نوشتن این رساله در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد که اصل دین می باشد نوشته می شود لهذا نام این کتاب را نقطه الکاف نمودم.» مؤلف در مورد دیگری از همین رساله موسوم به نقطه الکاف تاریخ تألیف رساله را صریحاً یک هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشته است که به اعتباری مطابق با هزار و دویست و شصت و هفت هجری می شود و در صورتی که فاصله بعثت را از هجرت به روایت دیگر سیزده سال بدانیم، سال تألیف آن ۱۲۶۴ می شود. طرز اختتام این رساله در نسخه کتابخانه پاریس که مشتمل بربیان باب هم هست ابداً نقصی و افتادگی نشان نمی دهد بلکه نشان می دهد که اصل رساله از این مقدار تجاوز نمی کرده است.

نسخه دوم که به همین رساله معهود آغاز می شود ولی بعد از آنکه به جمله پایان آن نسخه مستقل می رسد، بدون مناسبت، مطلب رساله را در متن معهود طوری دنبال می کند که این ناسازگاری عبارات پیش و پس برای کسی که قادر به تشخیص اختلاف اسلوب انشاء و تغییر سیاق مطلب نباشد به زحمت آشکارا می گردد.

عجب است که مؤلف رساله نقطه الکاف پس از تصریح به منظور خود از تألیف این رساله، در پایان در آمد کتاب می نویسد: «که اول اسماء و صفات اللّٰه می باشد، بعد ذکر توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبه شده است و ان شاء اللّٰه تعالی تفصیل خطبه را ذکر خواهیم نمود و در یک مقدمه و چهار باب مذکور می شود».

چنانکه ملاحظه می شود در اینجا ابداً براعت استهلال یا اشاره ای به ذکر تاریخ امری وارد نیست و دنباله مقدمه یا رساله نقطه الکاف در نسخه کامل به صورت کیفیت دیگری امتداد می یابد. در آنجا که می خواهد زمینه ای برای ظهور دعوت جدید فراهم آورد، می نویسد: «والحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول اللّٰه گذشته ...» بدیهی است جمع میان این تاریخ با تاریخی که در آن رساله نقطه الکاف تألیف شده میسر نیست و حداقل سه سال و حداکثر هفت سال تفاوت زمانی دارد.

پروفسور براون مشتاق یافتن تاریخی بوده که تاریخ جدید از روی آن اقتباس و

تلخیص شده بود و همین که در پاریس بدین نسخه بی نام و نشان دست می یابد آن را همان کتاب منظور خود پنداشته و بی آنکه بر نسخه کامل نامی یا اشاره ای دال بر اسم کتاب و نام مؤلف بنگرد به اعتبار شباهت حوادث تاریخ جدید با وقایع کتاب نویافته، همین را تاریخ حاجی میرزاجانی مطلوب خود شمرده و از رساله مقدمه، نام نقطه الکاف را برداشته و بر آن افزوده و به چاپ رسانیده است.

ناشر از ناسازگاری دو تاریخ ۱۲۷۷ و ۱۲۷۰ در مقدمه کتاب، به اختلاف موجود میان دو متن توجه نیافته بلکه آن را نوعی مسامحه عددی به حساب آورده است، در صورتی که عبارات قبل و بعد به اهمیت موضوع اعداد در نزد مؤلف کتاب اشاره می کند.

مسلم است توجه به اینکه مرگ حاجی میرزاجانی در سال ۱۲۶۸ هجری روی داده بهترین قرینه است بر اینکه کاشانی نمی توانسته مؤلف کتابی باشد که در سال ۱۲۷۰ هجری تألیف شده باشد.

در صورتی که ناشر کتاب عبارت: «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می باشد روایت نموده که من هم همراه بودم» اگر متن تاریخ را در نظر می گرفت از سیاق بیان مطلب استنباط می کرد که مؤلف تاریخ، دیگری جز حاجی کاشانی بوده که کسی جز حاجی میرزاجانی نمی توانسته باشد به علاوه در آنجا که سخن از توقف دو روزه باب در شهر کاشان می رود و در برخی از نسخه های خطی تاریخ جدید، حاجی میرزاجانی را مهماندار او می نویسد. در این متن تاریخ ابداً از میزبانی مؤلف یادی نشده، مطلب را خیلی کوتاه تر از آن چیزی آورده است که در تاریخ جدید از حاجی میرزاجانی نقل کرده اند.

در صفحه ۲۳۹ این عبارت که می گوید: «حقیر مصنف کتاب یک زمانی به خدمت ایشان (میرزا یحیی ازل) رسیدم طفل خوش احوالی به نظرم آمد، بعدها جویای احوال ایشان گردیدم الخ» بعد در بیان سرگذشت میرزا یحیی ازل در راه آمل، در صفحه ۲۴۲ می گوید: «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می باشد روایت نموده که من هم همراه بودم و در آن شب ازل پنهان شد ... الخ» این عبارت دلالت صریح دارد که مصنف کتاب غیر از حاجی کاشانی راوی بوده و بعد از دستگیری بهاء و ازل و حاجی

کاشانی در آمل می نویسد:

«جناب اخوی ایشان را تعزیر شرعی نمودند، ولی جناب ازل و حاجی کاشانی را چوب نزدند، چندی حضرات در حبس بودند و بعد حضرت خداوند رؤف مهربان، هر یک را به وسیله ای مستخلص نمود. بعد از آن واقعه چندی هم در حدود مازندران به سربرده و راجع به سوی بلد خود گردیدند. حاجی کاشانی گوید که من در مازندران چهار سال قبل از اسیری و بعد از آن، شبانه روز در خدمت آن جناب بودم ... الخ» دنباله عبارت نشان می دهد که حاجی کاشانی ناقل حکایت است نه مصنف این کتاب.

مصنف کتاب در ذکر ادعای ذبیح قناد و سید بصیر هندی و طی مراتب و مراحل اولیه ادعای این هندی کور، موضوع داستان و سیر او در چهریق و نور مازندران و درنگش در تهران و رفتن به قم و کاشان، در صفحه **۲۵۹** نسخه چاپی کتاب در دنباله فتنه بصیر راجع به او چنین می نویسد:

«بعد از آن به ارض کاف تشریف آورده و در منزل جناب «نقطه کافی» نزول اجلال فرموده. نظر به آنکه در ارض نور در خدمت حضرت وحید و جناب بهاء مدت چهارماه همسرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیش ها نمودند ... خلاصه نقطه کافی را گمان آن بود که مقام خودش از آن جناب عالی تر می باشد ... خلاصه آنکه اگر چه جناب نقطه کافی بر حسب فضل ظاهری ... افضل و اعلم بود ... به کلی در آن حضرت فانی گردید ... با وجود آنکه فتنه ایشان در نهایت شدید بوده معهذا جناب نقطه کافی بعون اللّٰه استقامت در محبت ایشان نمود».

براون که در مقدمه خود بر این کتاب چاپ شده، نقطه کافی را که در رساله نقطه الکاف منضم به دیباچه تاریخ مورد بحث ذکر شده رمز بیانی اسم حاجی کاشانی می داند، در این مورد از کتاب تاریخ که این نام رمزی در برخورد با سید کور هندی معروف به بصیر تکرار می شود نتوانسته به شخصیت نقطه کافی پی ببرد و در فهرست اسماء الرجال آخر کتاب مقابل نقطه کافی علامت (؟) نهاده است در صورتی که ارض کاف را در همان فهرست، کاشان شمرده است.

تصور می کنم قید کلمه جناب در جلو نقطه کافی، بهترین دلیل باشد که نویسنده

تاریخ، دیگری جز حاجی میرزاجانی نقطه کافی بوده است.

مصنف کتاب در دنبال همین فتنه سید اعمی، اشاره ای به صدور مکتوبی از سید باب درباره حادثه بصیر می کند و می نویسد: «همین که این توقیع صادر گردید اختلاف در بین اصحاب به هم رسیده خصوصاً در ارض صاد جمعی تصدیق نموده و قلیلی محتجب مانده و مدت شش ماه این اختلافی باقی بوده بعد رفع گردید».

سیاق نقل نشان دهنده این نکته است که مصنف کتاب چون اصفهانی بود از تأثیر حادثه در آن شهر سخن می گوید و به هر صورت تصنیف این تاریخ از حاجی میرزاجانی کاشانی با نقطه کاف، مؤلف رساله نقطه الکاف نبوده است.

پروفسور براون تنها به دلالت تاریخ جدید، طالب دیدن تاریخ حاجی میرزاجانی بوده همین که در کتابخانه ملی پاریس به نسخه ای بی نام و نشان با دیباچه و متن ناسازگار دست یافته آن را تاریخ حاجی میرزاجانی مورد نظر پنداشته است و پیش از انتشار آن، چنانکه خود می گوید با میرزا یحیی ازل که در قبرس تحت الحمایه ی بریتانیا می زیست، راجع به کیفیت این کتاب مشورت می کند و ازل هم به طور غیر صریح بدو جواب می دهد «که به قراین باید از حاجی مرفوع شهید بوده، غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته می شد، بعضی مانع او شدند، حاجی محمدرضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده اند ...» عبارت نشان می دهد که صبح ازل با کیفیت محتویات تاریخ نویافته و مظنون به تألیف حاجی میرزاجانی، هنور درست مأنوس نبوده بلکه ذهن او پس از چهل سال گذشت روزگار، ناگهان متوجه به عمل حاجی محمد رضا نامی از اصفهانیان مقیم بغداد شده است که در سال ۱۲۷۰ همراه تبعیدی های ایران به بغداد رفته بود و می خواست تاریخی بنویسد.

وقتی کتاب تاریخ مجهول کتابخانه پاریس در ۱۳۲۸ به نام نقطه الکاف با آن مقدمه کذائی منتشر شد و در اختیار همگنان قرار گرفت میرزا یحیی که هنور مقیم «بندر ماغوسه» و در قید حیات بود و مقدمه کتاب هم به طرفداری از او تنظیم یافته بود راجع به اصل کتاب دیگر اظهار نظری مثبت یا منفی نکرد. ولی برادرزاده اش عبد البهاء که بر برادران خویش غلبه کرده بود، موضوع این کتاب تازه چاپ گوئی در نظر او خالی از

ص: ۳۶۵

غرابت نیامده و به میرزا حسن ادیب طالقانی که یکی از ایادی امری او بود، دستور می دهد در حدود نطنز و طرق و طار، ممکن است نسخه ای از این کتاب بتوان یافت و از او می خواهد کسی را مأمور سفر برای خرید یا استنساخ کند. این اقدام طالقانی بی نتیجه ماند؛ زیرا نسخه ای از تاریخ معهود که پیش سید بنائی از مردم طرق و طار وجود داشت صاحب آن بی آنکه به نام آن آشنا باشد حاضر نشد با هیچ قیمتی به دست دیگری بسپارد و در نتیجه، اقدام ادیب که به وسیله یکی از دوستان اردستانی او به مرحله ی اجرا در آمد بی نتیجه ماند ...

ص ۳۷۸

اخیراً آقای «حسن بالیوزی بوشهری» از گویندگان سابق بخش فارسی بی بی سی لندن کتابی به نام «براون و بهائی ها» در لندن به زبان انگلیسی نوشته و در آن راجع به انتشار نقطه الکاف نکته ای را ذکر کرده است.

«بـالیوزی» می نویسـد: که عبـدالبهاء، در لوحی یا نامه ای که به یکی از ایادی امر می نویسـد، از این کتاب چنین یاد می کنـد: «که حاجی میرزاجانی فصلی چند که به طور اختصار در تاریخ این آئین نوشـته بود در تصـرف آقا محمد رضا برادرزاده ذبیح بود و احتمال می رفت که آنها به خط دست خود حاجی میرزاجانی باشد».

بـا مقـایسه مـدلول این مکتوب یـا لوح بـا نامه ی جوابیه عموی او، (ازل)، که قبل از تحریر این مکتوب در مقـدمه نقطه الکاف نوظهور به چـاپ رسـیده بود، می توان در یافت که وجود چنین اثری برای عمو و برادرزاده که هر دو در سال ۱۲۷۰ هجری در بغـداد می زیسـته انـد و شاهـد فعالیت های همفکران و هم عقیده های دیگر خود بوده اند، قدری دور از قبول کامل ذهن بوده است و دل هر دو می خواسـته است که آن را به حـاجی محمـد رضـا یـا آقا محمـد رضا نامی مربوط سازنـد، با این تفاوت که صبـح ازل حاجی محمـدرضا را تاجر اصـفهانی و عبـدالبهاء آقا محمدرضا برادرزاده ذبیح معرفی می کند ولی معلوم نمی دارد که او برادرزاده حاجی اسـماعیل ذبیح کاشانی برادر حاجی میرزاجانی است و یا برادرزاده سـید اسـماعیل ذبیح اصـفهانی بوده که در بغداد کشته شد و برادرزاده ای هم با خود در آنجا همراه نداشت.

غرض، انتسـاب این کتـاب به حـاجی میرزاجـانی به طور مسـلم نتیجه اسـتنباط و فعـالیت تبلیغـاتی پروفسور ادوارد براون بوده و طرفین دعوای جانشینی باب در موقع انتشارش با اطمینان خاطر این نسبت را تلقی نمی کرده اند.

اینکه پروفسور براون انتقـال نسـخه کامل را از ایران به فرانسه در سال ۱۲۷۹ هجری نوشـته روی نسخه چنین تاریخی دیده نمی شود، بلکه تاریخ تحریر رساله نقطه الکاف که ضمیمه بیان فارسی در کتابخانه ملی پاریس است سال ۱۲۷۹ می باشد. از طرف دیگر معلوم نیست که این نسـخه هـا در چه تـاریخی به دست گوبینو در تهران یـا پاریس رسـیده است؛ چه در کتاب «فلسـفه و مـذاهب» از آنهـا یادی نمی کنـد. پس تصور اینکه او در سال ۱۲۷۴ هنگام خاتمه مأموریت تهران این یک نسـخه بازمانـده از نسخه های حاجی میرزاجانی را به اروپا برده باشد قدری دور از قبول به نظر تحقیق می رسد ...

نسخه نطنز که بعدها در ۱۳۰۰ شمسی به تهران منتقل شده بود و پنجاه سال پیش به دست حاجی محمد حسین فتحی تاجر اصفهانی افتاده بود و نتوانست به وعده ی خود وفا کند و آن را برای مطابقه با نسخه چاپ در اختیار من قرار دهد.

نسخه دیگری که دکتر سعید خان کردستانی درکتابخانه خصوصی خود داشت گویا مورد تصرف قلم صاحب نظران قبل از انتقالش به دکتر قرار گرفته بود و به عقیده مالکش این نسخه نسبت به متن چاپی پروفسور براون مزیتی نداشت.

متأسفانه در سال ۱۳۱۵ شمسی که دکتر سعید خان مدتی طولانی در بستر بیماری افتاده بود نوکر آشوری او که از روی فهرست دستی دکتر به رموز دال بر اهمیت نسخه های خطی کتابخانه او پی برده بود همه نسخه های ممتاز را ربود و از تهران گریخت و دیگر اثری از او به دست نیامد و از جمله کتاب تاریخ بابیه خطی که دکتر برآن نام حاجی میرزاجانی را نوشته بود به سرقت رفت.

یکی از فضلای کرمانی که چند نسخه از تاریخ جدید در اختیار دارد چند سال پیش آنها را بر من عرضه داشت. در میان آنها به قسمتی از اصل این تاریخ که فعلًا به جای میرزاجانی منسوب شده است پی بردم که در بعضی موارد قدری ملخص تر بود ولی از نام تألیف و مؤلف نشانی نداشت و قسمت اول وقایع آن افتاده بود.

چند سال پیش یکی از آقایان نطنزی مقیم تهران نسخه ای از این کتاب را که یافته بود بر من عرضه کرد و صاحبش آن را هنگام نشر کتاب با نسخه چاپ براون مطابقه کرده بود. این نسخه از روی نسخه دیگری در اوایل سده چهاردهم هجری نوشته شده بود که چیزی از اول آن افتادگی داشت و با توقیعی در صفحه ۸۷ نسخه چاپی آغاز می شد ولی ناسخ این نسخه به نقصان قبلی اصل پی نبرده و آن را به صورت کامل در تحریر خود آغاز کرده بود.

میرزا ابوالفضل در رساله اسکندریه که با نام الکساندر تومانسکی خاورشناس روس نامیده و پروفسور براون بخشی از آن را در مقدمه نقطه الکاف خود به چاپ رسانده است می نویسد: «میرزا حسین همدانی منشی مانکجی که از طرف مانکجی مأمور تألیف کتابی در تاریخ بابیه شده بود نزد میرزا ابوالفضل آمد و از او خواهش کمک

در این کار کرد و گفت که چون هنوز تاریخی مبسوط در وقایع این امر نوشته نشده این کار خالی از اشکال نیست».

میرزا ابوالفضل می گوید: به او جواب دادم که تاریخی از حاجی میرزاجانی کاشانی در دست احباب هست. این کتاب را به دست آور، وقایع را از آن و تاریخ سنین را از ناسخ التواریخ و روضه الصفا نقل نما. سپس میرزا ابوالفضل می افزاید که مانکجی نگذاشت که میرزا حسین آن تاریخ را بدانگونه که گلپایگانی گفته بود بنویسد.

میرزا ابوالفضل به طور کلی با این معرفی و بیان کیفیت تألیف کتاب، اعتبار را از روی نسخه های تاریخ جدید که در دست مردم است بر می دارد و می گوید: تنها نسخه ای از آن قابل اعتبار است که به خط مؤلف باشد و در این مورد هم خود فراموش می کند که قبلًا شخص مؤلف را همچون آلتی بی اراده در دست مانکجی زردشتی معرفی کرده است.

از این قسمت می توان دریافت که میرزا حسین همدانی گمنام، به فرض قبول اظهارات ابوالفضل، قبلًا از وجود تاریخی به نام حاجی میرزاجانی کاشی بی خبر بوده و این داعی گلپایگانی بوده که او را به وجود چنین اثری دلالت کرده است.

در این صورت لازم می آمده که مؤلف تاریخ جدید در مقدمه کتاب خود از این بابت اشاره ای در میان آورد و یا آنکه مانکجی در پشت نسخه ای که از آن برای خود فراهم آورده بود و فعلًا جزو کتاب های دیگرش در بمبئی موجود است و عکس هائی از آن در تهران یافت می شود، از آن توصیفی مناسب بکند در صورتی که ابداً به ارتباط خود با مؤلف و موضوع تألیف کوچکترین اشاره ای ندارد و در پشت نسخه ملکی خویش، تنها نام «تاریخ میرزا حسین طهرانی» نوشته است که شبهه همدانی بودن مؤلف را هم ضعیف می سازد.

چون منظور از طرح این بحث فقط پژوهشی در مورد کتاب نقطه الکاف براون بود، از عطف توجه به تاریخ جدید و ضمائم و حواشی آن که خود موضوعی قابل بحث بیشتر است صرف نظر می کند و اینك به تلخیص موضوع می پردازد.

از آنچه به طور مجمل گفته شد می توان چنین نتیجه گرفت که:

۱- نسخه اصلی که اساس چاپ پروفسور براون قرار گرفته ابداً دارای اسم مؤلف و عنوان تألیف و تاریخ تحریر و تاریخ انتقال به پاریس نیست.

۲- رساله ای که در دنباله بیان نوشته شده و تاریخ تحریر ۱۲۷۹ دارد بنا به آنچه در متن رساله معهود است نامش نقطه الکاف و موضوعش کلامی است نه تاریخی.

۳- اتصال این رساله به تاریخ قدیم بابیه در ضمن تحریر نسخه دوم صورت تحریر یافته و کاتب بدون توجه به نقطه ارتباط و اتصال و انفصال، آن ها را به هم پیوسته است.

۴- تاریخ تألیف رساله نقطه الکاف ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۷ و تاریخ تألیف مقدمه تاریخ قدیم ۱۲۷۰ هجری است.

۵- در تاریخ ۱۲۷۰ هجری که سال تألیف تاریخ است حاجی میرزاجانی کاشانی در حیات نبوده بلکه دو سال از مرگ او می گذشته است.

۶- در متن کتاب چیزی که دلالت بر رابطه میان حاجی میرزاجانی و کتاب باشد به چشم نمی رسد، به خصوص که در حوادث مربوط به قلعه طبرسی حاجی کاشانی را از راویان خبر معرفی می کند.

۷- دو نفر از قدمای بابیه که موقع انتشار کتاب از طرف پروفسور براون، هنوز در قید حیات و پیشوای دو دسته مخالف یکدیگر بودند و هنگام تبعید دسته جمعی از ایران به بغداد و اقامت در آن شهر میان بابیان، واجد شخصیت بوده اند، تقریباً خود را به چنین اثری مأنوس نشان نداده اند.

۸- کسی که در بغداد به سال ۱۲۷۰ کتاب تاریخ نوشته محمد رضا نام اصفهانی بود نه حاجی میرزاجانی که سرنوشت کتاب او درست شناخته نیست.

۹- کسی که نام تاریخ حاجی میرزاجانی را نخستین بار بر زبان مؤلف تاریخ جدید نهاده، میرزا ابوالفضل گلپایگانی بوده که اثر فکر و قلم او در تاریخ جدید به چشم می رسد.

۱۰- در آثار مختلف «مانکجی ها ترایا» چیزی که دخالت او را در کار تدوین تاریخ جدید بنماید دیده نمی شود.

۱۱- کتاب تاریخ قدیم بابیه که در هیچ موردی با اسم مؤلف همراه نبوده بر خلاف تصور پروفسور براون هرگز از میان نرفته بود و تاکنون بر وجود چهار نسخه از آن پی برده ایم؛ که دو نسخه آن هنوز در تهران پیش افراد کتابدوستی وجود دارد.

۱۲- نسبت این کتاب به حاجی میرزاجانی در این صورت تلفیقی، کار پروفسور براون بوده است.

۱۳- نقطه الکاف نام رساله ای در موضوعات کلامی بوده است که به سبب غیر معلومی به اول کتاب تاریخ بی نام بابیه ملحق شده است.

۱۴- تلخیص تاریخ بابیه گمنام به صورت تاریخ جدید قبل از تفرقه بابیان به دو دسته ازلی و بهائی صورت گرفته و در نسخه های متعدد از آن که دست تصرف جدیدی در آنها به کار نرفته از هر دو برادر نوری یعنی میرزا یحیی و میرزا حسینعلی، نیکو یاد می کند و سبب تلخیص کتاب گویا چیز دیگری جز تصور براون بوده است.

۱۵- عبارت مقدمه نقطه الکاف چاپی- چنانکه از خود مرحوم شیخ محمد قزوینی شنیدم:- کار آن مرحوم جمع آوری اسناد و مدارک مربوط کار پروفسور براون و در حقیقت عملی مشترک بوده است.

ناگفته پیداست که از نظرگاه تحقیقی سید محمد محیط طباطبائی: «تحقیق من درباره نام کتاب و اسم مؤلف تاریخ قدیم، هیچ گونه تأثیری در اصالت متن دیرینه موجود در کتابخانه پاریس نمی بخشد که اساس چاپ «براون» است. و بحث «اسم کتاب» و «کاتب» را نباید با موضوع اصالت و قدمت کتاب، مشتبه جلوه داد». (۱)

به عبارت دیگر: «صورت مطالب این تاریخ کلا در همین صورت چاپی براون، متنی اصیل و قدیم و معتبر بوده ولی عنوان و اسم مؤلفی مشخص نداشته است و خطای میرزا ابوالفضل گلپایگانی در تسمیه آن به «تاریخ میرزاجانی» براون را هنگام ترجمه

۱- مقاله: «گفتگوی تازه درباره تاریخ قدیم و جدید» سید محمد محیط طباطبادی، مجله: «گوهر»، سال ۴، شماره ۴، تیر ماه ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۴۰، ص ۲۸۲.

تحت تأثیر اسم حاجی میرزاجانی قرار داده و وقتی به نسخه پاریس رسید و آن را به چاپ رسانید این اشتباه را در پشت جلد آن منعکس کرده». (۱)

پس از انتشار کتاب «نقطه الکاف» توسط «ادوارد براون»، زعمای بهائی، خاصه عباس افندی فرزند و جانشین حسینعلی میرزا، متوجه شدند که ضربه بس بزرگی بر پیکر بهائیت وارد آمده است. از این روی عباس افندی، ضمن اعلان عدم صحت مندرجات کتاب نقطه الکاف (۲) میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که از بزرگان بهائیت، و مبرزترین مبلغان بود (۳) ضمن نامه ای رسمی، مأمور کرد تا کتابی در رد مقدمه براون و کتاب نقطه الکاف میرزاجانی کاشانی تألیف کند:

«ای منادی پیمان نامه شما رسید و از مضمون نهایت مسرت حاصل گردید که الحمد للّه بر خدمت قائمی و در عبودیت جمال ابهی همدم عبد البهاء در خصوص جواب مجعولات ادوارد براون مرقوم نموده بودید این قضیه مهم است جواب لازم دارد، البته به تمام همت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ، حاجی میرزاجانی مسموم شده است و تحریف گشته و یموتی ها با ادوارد براون متفق شده اند (مراد از کلمه یموتی ها

۱- مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، سید محمد محیط طباطبادی، مجله گوهر، سال ۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۹، ص ۲۰۰.

۲- مرحوم عبد الحسین آیتی، ضمن شرح خاطرات خود می نویسد: «سؤال کردم کتباً از عباس افندی بخواهیم که آیا نقطه الکافی وجود داشته یا نه و آیا اساس دارد یا خیر؟ جوابی نگاشته که اینک موجود است مبنی بر اینکه کتابی از حاج میرزاجانی نمانده است و اگر هم مانده باشد اساس ندارد زیرا به ضرر ما تمام می شود و نسبت هائی به پروفسور براون دادند که دانشمند با شرافتی از ذکر آن مندهش می شود از قبیل اینکه «براون ازلی است» و از قبیل اینکه «ازلی ها رشوه به او دادند که آن کتاب را بنویسید» و مجملًا از این قبیل ترهات بسیار است که پس از تکمیل اطلاع در حیرت افتادم که رؤسای دین گذار چرا بایست آنقدر بی حیا و بی شرافت باشند و با جعلیات خود، مردم دانش پژوه را متهم دارند. زیرا کتاب نقطه الکاف را اخیراً در تهران در نزد دکتر سعید خان کردستانی دیدم و آن کتاب خطی است که یکسال قبل از قتل حاج میرزاجانی نوشته شده و دو روز به مقابله آن پرداخته عیناً به آنچه براون طبع کرده موافق یافتم». مراجعه شود به کتاب: «کشف الحیل» عبد الحسین آیتی، ص ۱۳۹.

۳- عباس افندی در صورت تلگراف به آقا محمد تقی اصفهانی در مصر، در شأن ابوالفضل گلپایگانی چنین نوشت: «اسباب راحت ابوالفضل را مهیا نمائید. او عبارت از نفس من است». کتاب: «اسرار الآثار»، ج ۱، ص ۴۰.

ازلیـان است که بسا با تغییر کلمه یحیی نام ازل به کلمه مقابلش یموت یموتی ها فرمودنـد) و این مفتریات و دسائس را به میان آورده اند باری به سرعت نهایت همت لازم است. عبد البهاء به آستان جمال ابهی تضرع و زاری نماید و شما را تأییدات کافی شافی طلبد، یقین است پرتو عنایت بتابد و توفیقات صمدانیه جلوه نماید و علیك البهاء الابهی ...». (۱)

همچنین عباس افندی، طی نامه دیگری، از «نعیم شاعر سدهی» استمداد نمود که در این کار شرکت کرده، و به میرزا ابوالفضل گلپایگـانی در تـألیف کتـابی بر رد «ادوارد براون و مرحـوم محمـد قزوینی» و کتـاب منسوب به میرزاجـانی کاشـانی مساعـدت نماید.

متن این مکتوب چنین است:

«در خصوص دحض مفتریات (رد دروغ های) براون و اثبات تحریف کتاب (نقطه الکاف) بایـد خـدمتی به درگاه الهی نمائید. آن جنـاب بـا جمیع یاران مقتـدر بایـد در این مسأله (رد براون) در نقطه الکاف متفق شویـد. جناب سـمندر راهم در این مسأله شریک فرمائیـد تا معلومات کل جمع گردد و جواب شافی و کافی مرقوم شود. این قضـیه بایـد در نهایت سـرعت مجری شود. جناب آقای میرزا ابوالفضل مستعدند، عنقریب جواب اتمام خواهنـد داد. لهذا معلومات کافیه خود را در تحریف میرزاجانی به جناب آقای میرزا ابوالفضل سریعاً ابلاغ دارید ...». (۲)

ایضاً در پی مکتوب مذکور، نامه دیگر خطاب به «نعیم سدهی» چنین ارسال گردیده بود:

«نامه ای که مرقوم نموده بودیـد با تفاصـیل تاریخ آقا میرزاجانی کاشـی و تحریف بی خردان (پروفسور براون و علامه قزوینی) جمیع واضح و معلوم گردید. البته آن تحقیقات را به زودی اکمال و تأیید و نزد جناب ابوالفضائل محرمانه بفرستید. همچنین

۱- «اسرار الاثار»، ج ۱، ص ۷۹، ذیل کلمه: «ادوارد براون».

۲- کتاب: «منظومه استدلالیه»، صفحه ۱۲، و کلیشه خط عباس افنـدی پس از صـفحه ۱۵۰، چاپ بمبئی، به نقل از مقاله اسـتاد محیط طباطبائی، تحت عنوان: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است ۲» مندرج در مجله: «گوهر» سال ۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۹.

جوابی که خود آن جناب مرقوم می نمایند عندالاتمام یک نسخه نزد ابی الفضائل و یک نسخه جهت عبدالبهاء ارسال دارید». (۱)

و نیز در کتاب «بدایع الآثار» شرح مسافرتش به امریکا از بیاناتش منقول و مسطور است: «تاریخ حاجی میرزاجانی را کم و زیاد نموده به کتابخانه پاریس و لندن فرستادند یحیائی ها او را با مفتریاتی تحریک بر ترجمه و طبع نمودند او هم محض ترویج اغراض خود به طبع و نشر آن پرداخت ... من به او نوشتم تو اول کسی بودی از معلمین و مؤلفین اروپا که به ساحت اقدس مشرف شدی این امتیاز را از دست مده ولی او نفهمید، وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت به اشدّ اشراق بتابد».

صبحی در این خصوص می نویسد: «میرزا ابوالفضل مدت ها خود را مشغول تحریر آن ردیه می داشت. و هنوز کار مقدمه کتاب را تمام نکرده بود که کارش تمام شد.

بعد از فوت میرزا ابوالفضل، عبد البهاء سید مهدی گلپایگانی عم زاده میرزا ابوالفضل با شیخ محمد علی قائنی را به حیفا خواست تا به طهران آیند و به معاونت ایادی، کتاب مذکور ساخته و پرداخته کنند. و ایشان هم مدتی در تهران سرگردان این کار بودند، تا کتاب به پایان رسید. پس آن را برداشته روانه عشق آباد شده به طبع آن پرداختند». (۲)

کتاب تحت عنوان: «کشف الغطاء» بر علیه ادوارد براون، و انگلیسی ها، بنا به تصریح فاضل مازندرانی: «در ترکستان روسیه طبع گردید». (۳) و از چاپ خارج شد.

آنچه مسلم است ۱۳۲ صفحه اول کتاب مذکور، نوشته ی ابوالفضل گلپایگانی است و مطالب مندرج از صفحه ۱۳۳ الی آخر کتاب، به نام میرزا مهدی گلپایگانی است.

با این همه، و بر خلاف بعضی از تصریحات مبلغان بهائی، کتاب «کشف الغطاء» به قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی، و تکمیل آن توسط میرزا مهدی گلپایگانی، آنهم طبق

۱- «اسرار الاثار»، ج ۱، ص ۷۹

۲- «خاطرات صبحی»، ص ۸۱

۳- «اسرار الاثار»، ج ۱، ص ۸۰

اذعان موجود در پاورقی صفحه ۳۶۵ کتاب مذکور، از روی یادداشت ها و مدارک جمع آوری شده توسط میرزا ابوالفضل، مورد تصدیق و تأیید عباس افندی قرار گرفته است. و صحت مندرجات آن از نظر عباس افندی مسلم و از این رو سندی مسلم در میان آثار بهائیت بشمار می رود.

چنین بیانی نتیجه مستقیم نامه ای است که عباس افندی خطاب به میرزا مهدی گلپایگانی چنین نوشته و ارسال داشته بود:

«هو اللّه رب ورجائی انادیک فی العشی و الا بکار و بطون اللیالی و الاسحار و ادعوک بقلبی و روحی و فؤادی ان تؤید عبدک الصادق المنتسب الی النفس المقدسه عبدک الذی صعد الیک و سجد بین یدیک و وفد علیک من اخترته بین العالمین لاعلاء کلمتک و نشر نفحاتک و تفسیر برهانک و تشریح بنیانک و سمیه بالفضل عدلا من لدنک و سقیته من الکأس الدهاق حتی ترنح من صهباء الوفاق و اشتهر صیته فی الافاق و قضی نحبه و هو ینشر آثارک و براهینک فی مشارق الارض و مغاربها رب ماقضی یوماً من الحیاه الّاخدم عتبتک المقدسه و ما قضی لیلًا الّا ارتفع منه ضجیج المناجات و أجیج الزفرات الی ملکوت الایات و یتضرع الیک فی ظلام اللیل الدیجور بقلب خافق بذکرک و دمع دافق فی حبک و انجذا با الی عتبه قدسک حتی ترک الثری و طار الی ملکوت الاعلی جوار رحمتک الکبری و استغرق فی بحر الانوار و استقر فی ملکوت الاسرار فی تجلیات العوالم التی لاتتناهی انّک أنت الکریم و انک أنت المعطی و انک انت الباذل و انّک انت المؤید الرحمن الرحیم رب رب ان عبدک هذا ینتسب الی ذلک العبد و عریق فی المجد الاثیل یستحق الطافک و یرجو جوارک و احسانک و یبتهل شوقاً الی ملکوت آیاتک، رب اسئلک بجاه ذلک العبد المقرب فی عتبتک العالیه ان تمنح هذالعبد الالطاف التی اختصصت بها ذلک الرقیق الجلیل و اجعل له نصیباً من بحره و غرفه من نهره و سنوحات من فضله حتی یرثه فی جمیع الشؤون و الاحوال و یقتدی به فی الفضائل التی شاعت و زاعت عنه فی الافاق انک انت الحی القیوم».

ای یادگار آن شخص جلیل نامه بعد از چهار سال رسید با وجود این به نهایت دقت ملاحظه گردید. از مضمون بی نهایت محزون شدم زیرا دلالت بر شدت زحمت و مشقت

شما در تدوین کتاب و تحریر فصل خطاب می کرد. هر چند ماههای چند زحمت کشیدی و آرام نیافتی و شب و روز کوشیدی و جوشیدی تا آنکه این کتاب مستطاب که آثار اخیره حضرت ابوالفضائل است جمع شد. این کار چون بسیار مهم بود لهذا در پرداختنش هر زحمتی رحمت بود و هر مشقتی راحت. باید در امور نظر به نتیجه کرد نه مبادی هر امر مهمی در وجود در ابتدا نهایت مشقت و بلا است و در آنها موهبت کبری پس باید به عواقب امور و شؤون نظر نمود. مقصد اینست هر چند عقبه کبری طی نمودید ولکن به نتایج مستحسنه رسیدید و آن بقای آثار آن متصاعد ملکوت اسرار است. یک نسخه از آن کتاب باید به ارض اقدس فرستاده شود و از طهران خواهم خواست و یقین است که نتایج عظیمه خواهد داشت و چون ترویج گردد نهایت سرور و حبور از برای شما حاصل شود.

اگر چنانچه در مقابل این زحمت مکافاتی حاصل نشده مطمئن باش که مکافات الهی رسد و تأییدات صمدانیه حصول یابد و اصل یادداشتهای ابی الفضائل و رسائل که ارسال شده است حکماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقه واحده در دست کسی نماند تا جمیع در محل محترم محفوظ و مصون گردد و باقی و برقرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است. این جواب مکتوبی است که چهار سال پیش ارسال داشته اید الان رسیده است این مدت مجبوراً در پورت سعید اقامت و راحت کردید حال طی مسافت نموده به ارض اقدس واصل شده زیرا میان ارض اقدس و پورت سعید سبیل بکلی منقطع بود ارسال مکتوبی ممتنع و محال از این جهت در وصول تأخیر یافت. من بعد ان شاء اللّه باز مکتوب مخصوص ارسال خواهم شد- حیفا ۴ جنواری ۱۹۱۹». (۱)

با این همه، کتاب «کشف الغطاء» بی آنکه نصوص مسلمی را در رد صحت

۱- «مکاتیب»، ج ۳، ص ۲۷۳ در فهرست توصیفی کتاب مذکور مشخصات نامه عباس افندی را چنین معلوم می کند: «صفحه ۲۷۳- مناجات طلب مغفرت از برای یکی از احبای صادق در عشق آباد. و عنایت مبارک در حق حضرت آقا سید مهدی گلپایگانی که به زحمت و سعی تمام کتاب مستطاب حضرت ابوالفضائل را که از آثار اخیره آن روح قدسی است جمع و تکمیل فرموده و امر می فرمایند که نسخه ای از آن به ارض اقدس ارسال شود و اظهار مسرت مبارک درشیوع و ترویج آن ...» ج ۳، ص ۵۵۳.

مندرجات کتاب منسوب به «میرزاجانی کاشانی» و مشهور به «نقطه الکاف» ارائه دهد، ضمن ذکر اهانت های فراوان به انگلیسی ها عموماً، آنهم تحت حمایت روس ها از بهائیان و مراکز آنها در عشق آباد روسیه، پرده از حقایقی برداشت که تا آن زمان بابیان و بهائیان سعی در پوشانیدن آن داشتند. از آن جمله تصدیق و تصریح به صحت «توبه نامه علی محمد شیرازی» و ...

ولی از آنجائی که انتشار کتاب مذکور مصادف بود با پیروزی قشون انگلستان در حیفا، و قبول اطاعت و خدمتگزاری جمیع بهائیان نسبت به حکام انگلیسی در منطقه زیر نفوذ انگلستان، عباس افندی صلاح ندید که کتاب: «کشف الغطاء» را با دارا بودن چنان مایه های ضد انگلیسی، و در حالی که زد و بندهائی صورت پذیرفته بود انتشار یابد. از این روی دستور داد پس از جمع آوری دقیق جمیع نسخه های کشف الغطاء، آنها را بسوزانند که به استثنای تعداد انگشت شماری از آن در کتابخانه خصوصی و محرمانه بهائیان، از این فرمان جان سالم بدر بردند.

در این اواخر، محافل بهائی، چون ملاحظه کردند محققان مسلمان کتاب «کشف الغطاء» را در بسیاری از مسائل مورد استناد قرار داده و می دهند، تصمیم گرفتند که با اتخاذ و تمسک به شیوه ی همیشگی باب و بهاء مبنی بر محو مآخذ و جعل مدارک، و به همان سان که بر سر کتاب مشهور به «نقطه الکاف» میرزاجانی، و تمامی نصوص و مآخذ اولیه بابیه آوردند، مطالب کتاب «کشف الغطاء» را با وجود برخورداری از تأییدات عباس افندی، به نحو دلخواه و موافق با مصالح خود جرح و تعدیلی داده و آن را منطبق با مصالح اخیر بهائیان تصحیح، و به چاپ رسانند، تا در برابر تمامی ردیه ها، گفته شود، این کتاب:

«کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی است. و در آن نه نصی از توبه نامه ها و ضعف و سستی علی محمد شیرازی و نه اهانت به انگلیسی ها، و خلاف مطلب فلان نص بهاء اللّه و ..

قرعه انجام چنین کاری به نام «عبد الحمید اشراق خاوری» مبلغ مشهور و پر تجربه در انجام چنین مسئولیت هایی، زده شد. و ایشان تنها نسخه موجود در صندوق «کتابخانه مرکزی بهائی» را مورد بررسی دقیق قرار داد و مواردی را که با مصالح بهائی سازگار

نیست، با خط خود علامت گذاری نمود، و در حاشیه کتاب، ذیل جملاتی از قبیل:

«حذف شود»، «این فصل تا آخر حذف شود» ... امضاء نمود، تا پس از تصحیح مذکور، کتاب «کشف الغطاء» جدیدی را از طرف: «لجنه مطبوعات امری» چاپ و منتشر سازند.

خوشبختانه نسخه کتاب مذکور، قبل از چاپ آن توسط بهائیان، به دست علاقه مندان کشف حقایق افتاد، که عیناً از روی آن، عکس برداری گردید، و حقیر نمونه ای از صفحات مذکور را چاپ و آن را به پیشگاه ملت ایران تقدیم می دارد، تا به ماهیت بهائیان در حفظ مسلک خود، بر اساس محو آثار و جعل مدارک، بیش از پیش پی برده شود.

۲/ ۲/ پ: کتاب «تاریخ جدید ملا محمد نبیل قائنی»

این کتاب تحریر دیگر است از کتاب: «تاریخ جدید» که با حذف برخی موارد مشترک و همسو میان ازل و بهاء که در آن تاریخ به جدائی کامل گرائیده بودند، و اضافه کردن موادی به سود برادر بزرگ به قلم «نبیل عالین» (۱) نوشته شده است. که دو نسخه از این تحریر به تاریخ ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰ در لندن و تهران محفوظ است. (۲)

نسخه شیخ محمد قائنی در چندین مورد در حواشی و آخر آن اضافاتی از او به خط او دارد که ما را بیش از نسخه مانکجی (که می توان آن را نسخه اصل به حساب آورد) به کیفیت تنظیم این متن آشنا می سازد. بعد از آنکه در کنار صفحه ما قبل آخر (۵۴۸) این عبارت را می نویسد: «ختم و مقابله مصحّح عفی عنه» در متن چنین می نگارد:

۱- عالین که در چند مورد دیگر از این کتاب، مصحح تاریخ بدان منسوب شده از نظر ارزش عددی وحروف با قاین و هر دو ۱۶۱ است همین شیخ محمد در پایان نسخه ای از منظومه عربی اثر طبع خود که به پیروی از ابن فارض مصری سروده و اخیراً در تهران اصل نسخه خط او ضمن مطبوعات خاصی عکس برداری و چاپ شده است، و به همین خط خود را به عالین منسوب می دارد، هفتاد سال پیش این اثر به نظر محمد تقی همدانی رسیده بود و شناخته نشد ولی از مقایسه این دو اثر- که یکی به وسیله بهائیان در تهران به نام نبیل قائنی و با امضای نبیل عالین چاپ شده و دیگری اصل نسخه تصحیح تاریخ جدید که به خط او می باشد- توانستیم به شخصیت مصحح این تاریخ پی ببریم.

۲- مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است» سید محمد محیط طباطبائی، مجله: «گوهر»، سال ۴، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۸، ص ۱۱۳.

ص: ۳۷۸

«مصحّح تاریخ فقیر مسکین، نبیل اهل عالین عفی اللّه عنه گوید که بعد از ملاحظه این نسخه شریفه کثیره الفواید مزیده العواید مشهود آمد که لبابش مخلوط به قشور و انوارش ممزوج ظلمات و هم دیجور است.»

تصویر ص ۳۹۲

ص: ۳۷۹

تصویر ص ۳۹۳

کلیشه ی صفحه ۳۸۹ چاپ اول کتاب کشف الغطاء که اشراق خاوری با کشیدن خطوطی و نگاشتن جمله «این فصل تا آخر حذف شود» مصمم به حذف مدارک رسوائی بهائیت در کتاب کشف الغطاء بود.

ص: ۳۸۰

تصویر ص ۳۹۴

صورت توبه نامه علی محمد شیرازی در کتاب کشف الغطاء که اشراق خاوری مبلغ بهائیان برای چاپ دوم آن مصمم به حذف قسمت هائی از آن بود تا با منافع جدید بهائیان منطبق شود. ولی! ...

«قدأخذ مؤلّفوه من هذا ضغث و من هذا ضغث ليميل إليها أكثر الطباع و يتأنّس بها غالب الأسماع و ما تميز فيها الغثّ و السمين و ما تنزيل فيها حكم اليقين عن الظن و التخمين».

حیفم آمد و بر این نسخه شریفه می پسندیدم که در مثل این ایام ... کتب ...

تألیف شود به جهت تذکر عباد ... و در او استنادی به موهومات و تمسکی به مجعولات و تشبثی به تقلید و تبعیّتی به عادت باشد. لذا- خالصاً لوجه اللّٰه و حباً لابناء الوطن و اکمالًا للنعمه و شفقه علی المحبین و ترحماً علی الناظرین من الغابرین- در مقام تصحیح و تلخیص این نسخه برآمد، ه پاره ای از ظنونات و زواید و قیاسات که

ص: ۳۸۱

تصویر ص ۳۹۶

دو صفحه از نسخه خطی تاریخ جدید نبیل قائنی حواشی دو صفحه مذکور به خط و امضاء نبیل قائنی است.

در اساطیر اولین و مبتنی بر وهم و گمان و تخمین بود محو، شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاهده که متیقّن و معلوم بود، اثبات نمود. امید که مطبوع و مقبول عقلاء ملل و منظور بزرگان و دانایان ملل و دول عالم گردد «ومایتبّئک مثل خبیر».

قداستنسخت هذه النسخه المصححه لنفسی بعد ما صحّحتها لینتفع بها الإخوان و یبقی أثر قلمی و کان إتمامها فی یوم الأحد، السابع و العشرین من شهر صفر المظفر من شهور ألف ثلاثمأه من الهجره المحمدیه مطابقاً لیوم (گویا خواسته تاریخ هجری را با تقویم بیانی تطبیق کند)

از این عبارت معلوم می شود که در ماه دوم از سال ۱۳۰۰ کار تحریر این نسخه به پایان رسیده و چنانکه در حاشیه صفحه ۵۱ از متن می نویسد که «مصحح تاریخ نبیل اهل عالین- عفی اللّٰه عنه- از خود عالیجاه سلیمان خان (طین قلعه) مسموع داشته که مرحوم (سیدکاظم رشتی) اعلی اللّٰه مقامه مخصوصاً به من وعده ادراک ظهور را دادند ... و حال هم در قید حیات هست ولی در نکرسنّ و ارذل العمرند. هزار و دویست و نود و نه».

از این عبارت معلوم می شود که کار تصحیح را در سال ۱۲۹۹ هجری آغاز کرده و در اوایل سال ۱۳۰۰ به پایان رسانیده است. چون نسخه مانکجی و برخی نسخه های دیگر را هم دیده و نگریسته ایم که تفاوت میان آن و این متن مصحح، جز تغییر عبارت اصل که در آن در مورد میرزا یحیی، تا درجه ای مراعات بی طرفی شده بود و افزودن برخی از اشعار سروده مصحح و پاره ای مواد تبلیغی مذهبی، چندان اختلافی با یکدیگر ندارند که ایراد چنان تعریفی را ایجاد کند مگر اینکه فرض کنیم نسخه ای که زیر نظر نبیل قائنی برای تصحیح قرار گرفته بود مشتمل بر موادی از دساتیر نو ظهور و سایر مطالب مورد علاقه مانکجی بوده که به حذف آنها پرداخته باشد.

عجب است که از ۱۳۰۰ بدین طرف تنها کسی که به دیدن این کتاب و نقل عبارتی از آن در احقاق الحق پرداخته همان محمد تقی همدانی بوده و دیگر کسی به وجود این اثر در چنین صورتی اشاره ای نکرده است.

در دست بابی های ازلی نسخه ای از این تاریخ جدید بوده که احیاناً آن را تاریخ نبیل می گفتند و این نسخه با آنچه شیخ محمد در خاتمه تصحیح آورده از نظر ماهیت بیش از خود نسخه مصححه تطبیق می کند و کوشیده اند آنچه را که براصل منقول در تاریخ قدیم افزوده بودند تا حد امکان کم کند. نسخه ای از این روایت چند سال پیش به وسیله مرحوم حائری زاده نماینده اسبق مجلس شورای ملی با چند کتاب خطی دیگر به کتابخانه مجلس اهدا شد که فعلًا مرا بدان دسترسی نیست ولی در روز خود آن را دیدم. نسخه دیگری به خط محمد صادق کاتب بابیه و داماد خانواده ازل هم در حین تحریر این مقاله مورد استفاده قرار گرفت. این روایت ساده ترین و بی پیرایه ترین و نزدیکترین صورت اصلاح شده تاریخ جدید به متن اصلی تاریخ قدیم است که در موقع تنظیم آن گویا جدائی میان دو برادر نوری هنوز به اوج خود، که بعد از انتقال از ادرنه «به عکا» و «ماغوسه» رسید، نرسیده بود و این معنی نشان می دهد که شاید نخستین تصرف و دستبرد در تاریخ قدیم بابیه بعد از ورود مهاجران به ادرنه و استحضار بر اوضاع و احوال و جریان افکار و عقاید جدید از ۱۲۸۰ به بعد آغاز شده ولی در ۱۲۹۰ پس از بازگشت ناصر الدین شاه از اروپا و صدارت میرزا حسین خان قزوینی صورت نهائی خود را یافته باشد.

میرزا ابوالفضل که دخالت و شرکت قلمی او در این روایت کامل بیش از هر فردی دیگر ملحوظ و منظور است به این اختلاف روایت ها در رساله ایوبیه یا اسکندریه اشاره می کند که براون در مقدمه چاپ نقطه الکاف و ترجمه تاریخ جدید به انگلیسی از آن نقل مطلب کرده است و در مقاله قبل بدان اشاره مجملی رفت.

پروفسور براون در پایان ترجمه انگلیسی از تاریخ جدید که مبتنی بر روایت متوسطی از این کتاب است و همچنین در مقدمه فارسی نقطه الکاف چاپ خود از اختلافاتی که میان روایت کوچك و متوسط از تاریخ جدید با تاریخ قدیم وجود دارد به تفصیل سخن گفته و غالب آنها را مورد به مورد، نشان داده ولی دیگر متعرض این روایت مفصل و کامل که در نسخه مانکجی و نسخه نبیل قائنی موجود است نشده و به تأثیر بی حد میرزا ملکم خان در اندیشه تلخیص کننده یا مصحح تاریخ قدیم اشاره ای نکرده است.

نکته ای که در تأیید جواب میرزا ابوالفضل به پروفسور براون در رساله ایوبیه و اسکندریه او می توان از نسخه مصحح قائنی استخراج نمود، همانا قید جمع مؤلف به صورت «مؤلّفوه» درباره نویسنده این کتاب است که می گوید «مؤلفان این کتاب از اینجا خیالی و از آنجا افسانه ای گرفتند تا طبایع بدان بیشتر بگراید و غالب گوش ها بدان انس یابد ...»

«لفظ «مؤلفوه» به خط خود قائنی در خاتمه کتاب تصور هرگونه شبهه ای را در این باره زایل می کند و نشان می دهد که بیش از یک یا دو تن، به نظر نبیل قائنی، در این کار شرکت داشته اند و این ناسازگاری صورت تازه برآمده، حاصل اختلاف سلیقه ها و نظرهای مؤلفان بوده است که او را مجبور به تحصیح و توسعه کرده است». (۱)

۳/ ۲/ پ: کتاب مقاله شخصی سیاح

«عباس افندی» سه سال بعد از تحریر دوم نبیل قائنی (۱۳۰۰) از تاریخ جدید، تحریر مجمل تازه ای را از وقایع تاریخ جدید با مقداری تغییر و تبدیل لفظی و معنوی در حیات پدر و به نفع پدر ترتیب داده و آن را ناسخ تاریخ قدیم و جدید قرار داد. در ۱۳۰۷ که براون برای دیدار بهاء به عکا رفته بود، نسخه ای از این اثر تازه یا مقاله سیاح به براون هدیه داده شد که برای جمع آوری اطلاعات تاریخی راجع به بابیه به عکا آمده بود. با وجود آنکه در دیباچه تاریخ چاپی منسوب به نبیل زرندی، اتمام تألیف آن در ۱۳۰۵ قید شده، نمی دانم چرا نسخه ای از این کتاب جامع در ۱۳۰۷ به براون اهدا نشد؟ تا دو سال بعد، این را به جای آن یک ترجمه کند و با تعلیقات فراوان به زبان انگلیسی در دو جلد انتشار دهد. عبد البهاء مقدمه سیاح جعلی را از اول تاریخ جدید برداشته و خلاصه مطالب آن را در قالب سازگارتری با امر پدر ریخته و برای اعلام امکان سازش با اوضاع، قسمتی از مکتوب

۱- مقاله: «تاریخ قدیم و جدید»، قسمت ۲، سید محمد محیط طباطبائی، مجله: «گوهر» سال سوم، شماره ۶ شهریور ۱۳۵۴، ص ۴۲۶.

پدر خود را به ناصر الدین شاه خاتمه آن قرار داده و بدون اشاره به اسم مؤلف، کتاب را مقاله سیاح نامیده است. (۱)

۴/ ۲/ پ: کتاب کواکب الدریه

میرزا عبد الحسین آواره کتاب: «کواکب الدریه» را پس از خلائی که سوختن «کشف الغطاء» به وجود آورده بود، بنا به دستور وزیر نظر مستقیم عباس افندی در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ م، در تاریخ بابیه و مدعیان بهائیت تنظیم و تألیف نمود.

میرزا عبد الحسین آواره از مبلغان برگزیده، و مورد توجه خاص زعمای بهائی بشمار می رفت.

کتاب «الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه» پس از تصویب نهائی عباس افندی دو جلد نخست آن، به امر ایشان در مصر چاپ و انتشار یافت.

جلد اول: در ۵۷۵ صفحه ۲۵ سطری، با این تذکر که در آخر کتاب مذکور افتاد: «فی

۱- مراجعه شود به مقاله: سید محمد محیط طباطبائی، مندرج در مجله: «گوهر» شماره ۲، سال ۴، شماره مسلسل ۳۸، اردیبهشت ۱۳۵۵. ایشان در جائی دیگر نسبت به کتاب: «مقاله شخصی سیاح» می نویسند: «هدف سیاحت سیاح مقاله او بیش از سیاح تاریخ جدید تقویت و تأیید کار پدرش و پیروان او بوده و به سید باب و بابیان مانند عوامل مقدماتی پیش آهنگ و چاوش وصول مسافران بعدی می نگرد. «هنوز به کسب این اطلاعات نایل نشده ام که آیا از آن دو روایت مفصل نسخه ای در عکا و حیفا پیش مهاجران بهائی فلسطین وجود دارد یا نه. همین قدر سکوت عبد البهاء در موقعی که ذکر خیری پس از مرگ نبیل قائنی در رساله تذکره الوفاء چاپ می نماید و خدمات مذهبی او را می شمارد از این عمل تصحیح و اصلاح او از تاریخ جدید ابداً اشاره ای در میان نمی آورد بلکه به یک اثر غیر موجودی از او در مورد دیگری اشاره می کند که با این اثر تطبیق نمی کند.» مقایسه ای میان مقاله سیاح و هر دو روایت مختصر و متصل از تاریخ جدید این نکته را تأیید می کند که مقاله سیاح بر اساس همین اصلاح تاریخ جدید تنظیم شده و در نقل مطالب مقیاس مناسب و شایستگی با مصلحت منظوره به کار می رود و نقل نامه ی بسیار قدیم میرزا حسینعلی بهاء به اعلی حضرت ناصر الدین شاه برای تأیید و حصول تغییر وضع کلی در روش بابیان بوده و نشان می دهد که اینان غیر از کسانی هستند که در شکارگاه شمیران بر سلطان حمله بردند و یا آنکه در آثار تحریری خود همواره بر او تاخته و از او با عبارت بد و ناسزا یاد می کردند.» مقاله: «تاریخ قدیم و جدید»، قسمت دوم، سید محمد محیط طباطبائی، مجله «گوهر»، سال سوم، شماره ۶، شهریور ۱۳۵۴، ص ۴۲۶.

ص: ۳۸۶

یوم الاثنین ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۴۲ هجریه مطابق ۳ سپتمبر ۱۹۲۳ میلادی به مطبعه السعاده به جوار محافظه مصر».

جلد دوم: در ۳۴۷ صفحه، در ۱۳۴۲ ه. ق، با جواز رسمی چاپ از محفل روحانی بهائیان مصر منتشر گردید.

تصویر ص ۴۰۱

صفحه عنوان کتاب کواکب الدریه، آیتی که توسط بهائیان چاپ و منتشر شده است.

ولی بعدها، پس از مرگ عباس افندی، و روی کار آمدن شوقی افندی، میرزا عبد الحسین آواره، با تجارب و آگاهی هائی که در زمینه بهائیت به دست آورده بود، ترک بهائیت کرد، و به دین آباء و اجدادی خود (شیعه اثنی عشری) باز گشت.

پس از بازگشت آواره از بهائیت با نام میرزا عبد الحسین آیتی، کتابی تحت عنوان «کشف الحیل» به نگارش در آورد. که در آن حیله های بهائیت را مکشوف ساخت، و از

این رو کتاب: «کواکب الدریه» او، که یکی از مهمترین مراجع تاریخ وقایع باب و بهاء به شمار می رفت، از طرف شوقی و محافل ملی و محلی بهائیان ایران، بر خلاف تمام تصریحات و تأییدات عباس افندی در صحت کتاب مذکور، جمع آوری و رسماً از آن سلب اعتبار کردند.

مرحوم آیتی خود در کتاب «کشف الحیل» از کتاب «کواکب الدریه» و چگونگی تألیف آن اشاره های متعددی دارد که ذیلًا به ذکر یک نمونه از آن اکتفا می کنیم:

«با اینکه نگارنده در موقع تألیف و تصنیف کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه بقدری در بین اهل بهاء مشار بالبنان و مورد اطمینان بودم که به قول یکی از آنها: «گرد چمدان آواره را برای تبرک می برند.» و بدیهی است در آن موقع اگر بی عقیده به بهائیت هم می شدم ممکن نمی شد که لکه های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم، و اگر بگذارم ناچار آنها به شست و شوی آن مبادرت می کردند. چنان که کردند، یعنی هزاران قضیه مسلم تاریخی را که تردید نبود از تألیف من برمی داشتند، به عنوان اینکه صلاح امر نیست، و صدها دروغ به جایش می گذاشتند به عنوان اینکه حکمت اقتضاء دارد که اینها نوشته شود، معذلک کله اینک با مراجعه نظر می بینیم باز حقایقی از قلم جاری شده. و در همان کتاب ثبت گشته و عباس افندی هم با همه زرنگی هایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خوانده و قلم اصلاح در آن نهاده باز برخورد نکرده ...» (۱)

مرحوم آیتی پس از بازگشت از بهائیت، و تألیف کتاب: «کشف الحیل» به مناسبت تقدیم کتاب مذکور به پیشگاه رضا شاه مورد لطف پادشاه وقت قرار گرفته، نظرگاه ایشان طی نامه ای چنین ابلاغ گردید:

به تاریخ ۱۸/ ۵/ ۱۳۰۴ نمره ۶۲۷۶

جناب آقای میرزا عبدالحسین خان آیتی

کتاب کشف الحیل تألیف جناب عالی به انضمام حکایات شمشیر که سروده طبع خودتان بود از شرف عرض پیشگاه مقدس بندگان اعلی حضرت قدر قدرت قوی

۱- «کشف الحیل»، ج ۲، ص ۵۸.

شوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه گذرانیده مورد توجه ذات مبارک شاهانه گردید برای تشویق و قدردانی از زحماتی که در این راه پیموده اید حسب الامر مراحم ملوکانه را نسبت به جناب عالی ابلاغ می کند.

رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی- درگاهی

۵/ ۲/ پ: کتاب ظهور الحق

بازگشت آواره از آن دستگاه و تألیف کشف الحیل بالتبع سلب اعتبار از کتاب کواکب الدریه کرد و احتیاج به تدوین به چاپ اثری دیگر سازگار و وفادار، باقی ماند.

نمی دانم در جلد سوم «ظهور الحق» تألیف میرزا اسد اللّه مبلغ مازندرانی چه منقصتی یا اشکالی دیده شد که او را از تعقیب کار منصرف ساخت و در ترویج و توزیع و انتشار این کتاب چندان کوششی به کار نرفت.» (۱)؟! ... و او را مسموم کردند!

۶/ ۲/ پ: کتاب «تاریخ نبیل زرندی»

اشاره

ملا محمد درویش زرندی که تنها به شاعری شناخته شده، یکی از بابیان قدیم بوده که در دنباله حادثه سوء قصد به جان ناصر الدین شاه که منتهی به اعدام عده ای از بابیان و آزادی عده ای دیگر از زندان و الزام آنها به ترک ایران و اقامت بغداد شد، او هم در آن شهر به آنان پیوست. بعد از مدتی که ادامه توقف بغداد در میان ایشان تفرقه افکند و از آن جمله تنی چند خود را آئینه تجلی ظهورات معرفی کردند، ملا محمد زرندی هم ادعای ظهوری تازه کرد. بعد از آنکه سرنوشت برخی از این مدعیان به قتل و غوطه وری در آب دجله منتهی گشت، او هم لازمه احتیاط را به جا آورد و از ادعای خود صرف نظر کرد تا از سرنوشت دیگران که به کشته شدن و یا غرق شدن در آب دجله پایان گرفته بود، در امان

۱- مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، نوشته سید محمد محیط طباطبائی، مندرج در مجله «گوهر»، شماره ۲، سال ۴، شماره مسلسل ۳۸، اردیبهشت ماه ۱۳۵۵. «ظهور الحق» طبق تصریح صفحه نخست جلد سوم، کتاب مذکور: ۹ بخش می باشد. ولی بهائیان به استثنای بخش سوم، ۸ بخش دیگر را مردود تلقی کرده اند!

بماند. و چهل سال بعد از آن در «خلیج عکا» درون آب دریا به همان سرنوشت مقدر دچار گردید!

تصویر ص ۲۹۳

صفحه عنوان و دوم کتاب: «ظهور الحق» مازندرانی مبلغ بهائی است، که توسط بهائیان منتشر شده است.

ملا محمد زرندی در سال ۱۲۸۰ قمری که تبعیدی های بغداد بعد از قبول تابعیت دولت عثمانی بنا به درخواست مشیرالدوله سفیر- کبیر ایران در اسلامبول- از مجاورت حدود ایران و اسلامبول و ادرنه انتقال یافتند و به دنبال آن و در میان طرفداران میرزا یحیی ازل و میرزا حسینعلی بهاء رقابت و مخالفت، علنی شد، زرندی جانب برادر بزرگ را گرفت و موقع تفرقه آن جمع و اعزام دسته ای به قبرس و گروهی به فلسطین، او همراه برادر بزرگ به عکا رفت و از سال ۱۲۸۵ ق تا ۱۳۰۹ جزو خواص یاران میرزا حسینعلی و مداح او بود. چیزی که مایه شهرت و معروفیت زرندی شده و بدو مجال این را داده است که روزی پس از آنکه سال ها بر مرگش بگذرد نامش در پشت جلد یک کتاب تاریخ بابیه

به زبـان انگلیسـی نقش شود، همانـا نظم رباعیـاتی بوده است که در هر یـک از آنها به یکی از حوادث تاریـخ زنـدگی بهاء از ولادت تا مرگش با قیـد سال مربوط به واقعه، اشاره می کنـد، همان رباعی ها که مستر براون و قزوینی در مقـدمه خود بر نقطه الکـاف چـاپ اوقـاف گیب به یکی از آنهـا اشـاره می کننـد و آقای نعمت اللّٰه ذکائی همه را در تـذکره شـعرای خویش دنبال ترجمه احول او می آورد. زرندی بعد از مردن مرادش در دنباله اختلافی که میان پسـران و بستگان میرزا حسینعلی ظاهراً بر سر میراث وی و باطناً در بـاب میراث ریـاست فرقه پیـدا شـد و برخی از یـارانشماننـد زین المقربین، جـانب میرزا عباس ملقب به غصن اعظم را گرفتند و میرزا آقا جان خادم اللّٰه در مقابل چوب طرفداری میرزا محمد علی غصن اکبر را از دست غصن اعظم (میرزا عباس) خورد، او در انتخاب یکی از دو طرف مردد مانـد تا آنکه روزی در همان اوان جسد بی روح او را از دریا بیرون آوردند و باعث خفگی او در آن دریا معلوم نشد که نشد!

طرفـداران غصن اکبر این پیش آمـد را به سوء قصـد مخالفان خو درباره او نسـبت دادند، در صورتی که هواداران غصن اعظم این پیش آمد را نتیجه شدت جذبه و اقدام شـخص او به خود افکندن در دریا و خودکشی مربوط می دانستند و بدین ترتیب او از آنچه که در بغداد با تغییر عقیده از آن رهائی یافته بود پس از چهل سال در عکا به همان سرنوشت دچار گردید.

نبیل یعنی چه؟

نبیـل در زبان عربی به معنی بزرگوار و نجیب آمـده ولی بابیان نظری به مفهوم لغوی آن نداشـته انـد. بلکه اینان هر فرد بابی را که اسم محمـد داشت، نبیـل می گفتنـد. این نامگـذاری را از توافق عـددی حروف کلمه نبیـل بـا حروف اسم محمـد به دست آورده بودنـد که نود و دو باشـد. این شـیوه تغییر اسامی از زمان حیات سـید علی محمـد باب آغاز شـد که خود را علی قبل از نبیل، یعنی علی قبل از محمـد می خوانـد. میان بابیان سـلف دو تن محمـد نام بودند که در نتیجه طول عمر و اشـتغال به تبلیغ و ترویج و ستایش از سران این طایفه، به نبیل شهرت یافتند. یکی نبیل قائنی که شیخ محمد فاضل قائنی باشد و دیگری نبیل

زرنـدی که ملا محمد شاعر درویش زرندی بوده است. برای این که میان آن دو تن فرقی ملحوظ باشد، نبیل قائنی را که سواد ملائی داشت نبیـل اکبر می خواندنـد. قضـا را نـام هر یک از این دو تن به اعتباری با موضوع تاریـخ فرقه جدیـد ارتباطی یافته است نبیل قائنی در سال ۱۲۹۹ ق کتاب تاریخ جدید بابیه را که میرزا ابوالفضل گلپایگانی و «مانکجی ها ترایا» نماینده پارسیان هند در تهران به دستیاری میرزا حسین همدانی یا تهرانی (منشی تجارتخانه مانکجی) از روی متن تاریخ قدیم بابیه برداشته و به صورتی تـازه در آورده بودنـد بـا مختصری جرح و تعـدیل و اضـافه مواد تبلیغی به دست خط خود نوشـته و آن را به نام نبیل مربوط ساخته بود. چنانکه احیاناً نسـخه های دیگری از همان کتاب را، بـدون آنکه شامل تصـحیح و تنقیـح نبیل قائنی باشد به خطا تاریخ نبیل قائنی می خوانند.

نسـخه ای که به دست خـط قائنی تحریر یافته است اکنون در یکی از کتابخانه های معتبر تهران محفوظ و کلیشه ای از صـفحه های آخر آن با برخی از حواشی صفحات که معرف خط او باشد، ملحق بدان مقاله انتشار یافت. (۱)

اما نبیل زرنـدی شاعر با سـرودن رباعی هائی که سـنوات مربوط به تاریخ زندگانی میرزا حسـینعلی را تعیین و تسـجیل می کند وسیله ساده و مختصری برای حفظ ارقام سال های مربوط فراهم آورد که گاهی عین آنها مورد استشهاد تاریخ نویسان قرار می گیرد و از این راه نام نبیل زرندی را هم در ردیف مورخان تاریخ زندگانی بهاء وارد می کند.

عبد البهاء در کتاب تذکره الوفا (۲) که هفتاد و اندی سال پیش از این در حیفا انتشار

۱- مراجعه کنید به صفحه ۳۹۶.

۲- در تـذکره الوفـا راجع به نبیـل قائنی گفته شـده که «رساله ای در اثبات امر تحریر نمود ولی در دست یاران نه، امیـدم چنان است که آن رساله پیـدا شود.» و این جمله معلوم می گردد که تحریر او از تاریخ جدید موقع مرگش در دست عبد البهاء نبوده و یا آنکه این تصحیح تاریخ جدید را کار تألیفی او به شمار نیاورده است. آری برترین و بهترین قرینه امکان تردید در انتساب «مطالع الانوار» به «نبیل زرندی» باید همین سکوت عبد البهاء را در تذکره دانست چه به منوال او در خدمت پدر و انشاء قصیده و مربع و مخمس و مسدس اشاره می کند ولی از تحریر تقریرات پدرش یادی نمی کند. اما آن چند رباعی ماده تاریخ صورت رساله و منظومه و کتاب مسـتقلی نداشـته که عدم ذکر آنها مجوز سـکوت بر تاریخ هفتصد صـفحه ای باشد که از حیث حجم مطلب، دو برابر تاریخ جدید و دو برابر و نیم تاریخ قدیم بابیه به حساب می آید.

یـافت دو مقاله را به یاد خیر این دو نبیل اختصاص داده و از خـدمات هر دو در راه تبلیغ و دعوت و سـخن سرائی، تمجیـد می کند اما در آنجا، تألیف کتاب تاریخی را به هیچ کدام نسبت نداده است.

نبیـل قائنی کتاب تاریـخ جدیـد معهود را برداشـته و در پاره ای از موارد جزئی تصـرفاتی کرده و برخی مطالب تبلیغی را بر آن افزوده است. اما این تصـرف تا آن درجه حائز اهمیت نبوده که کتاب را از صورت اصـلی خود خارج کنـد و بـدان جلوه اثری تـازه بدهـد. بلکه وضع آن از حیث صورت و معنی به شـکلی است که در بـادی امر کسـی توجه به کمبود و افزود مطـالب آن نمی کنـد و پس از تطبیق بسـیار دقیق هر دو صورت چنین معلوم می گردد که متن جدیـد را از جنبه های دو جانبه قدیم بیرون آورده کاملًا یک جانبه کرده، اما از کلمات میرزا ملکم خان که مؤلفان بر تاریـخ جدید افزوده بودند چیزی نکاسـته است. این تصـرف قائنی که بیشتر جنبه مربوط به منافع و مصالـح میرزا حسـینعلی را تأیید می کند بعد از سه سال (۱۳۳۱ ق) عبد البهاء را در عکا بر انگیخت تا تاریـخ جدیـد را از کلیه جوانب ناسازگار با کار پدر به پیراید و بزداید و به صورت «مقاله سـیاح» معهود در آورد به نحوی که با ماهیت تاریخ جدید از حیث اسلوب بیان مطلب و با سیاق تحریر رساله جلال الدوله و کمال الدوله اثر میرزا فتحعلی آخوندف دمساز باشد. بنابراین علم اشاره و سکوت عبد البهاء درباره انتساب تألیف کتاب تاریخی به یکی از این دو نبیل در کتاب تـذکره الوفا امری معقول و قابل قبول بوده است چه تحریر نسـخه مخصوصـی از تاریخ جدید به دست قاینی، یا سـرودن رباعیات ماده تاریـخ به وسـیله زرندی، از مقوله تدوین و تألیف کتاب تاریخ محسوب نمی شود و فی الواقع انتساب تاریـخ جدیـد معهـود احیاناً به نـام نبیـل قـائنی کـاری دور از حقیقت بـوده است و ارزش این ربـاعی هـا هم در تعیین سـنوات مخصوصی، خیلی کمتر از آن بوده که در تذکره الوفاء به حساب مورخی گوینده آنها نهاده شود.

حال بنگریم چگونه تاریخ نبیل زرندی سی سال بعد از وفات او به صورت متنی

انگلیسی هویدا گردید؟

وقتی پروفسور براون متن کامل تاریخ قدیم بابیه را به نام نقطه الکاف با مقدمه الحاقی مبسوطی انتشار داد و خوانندگان را در ضمن مطالعه توضیحات آن مقدمه به موقعیت خاص میرزا یحیی ازل در سنوات مقدم بر ۱۲۷۹ (که سال تألیف تاریخ قدیم بوده است) آشنا کرد و فهرست مانندی از موارد اختلاف میان میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در فاصله خروج هر دو از ایران تا وصول به عکا و ماغوسه در آن مقدمه جاداد، در نتیجه ذهن پژوهندگان شرقی و خوانندگان غربی مقدمه را به واقعیت کشمکش میان دو برادر نوری روشن ساخت، از این بابت خاطر عبدالبهاء را سخت بیازرد، چنانکه فوراً دستور جمع آوری نسخه های موجود خطی کتاب را از اکناف ایران و ارسال به عکا برای مقابله با نسخه چاپی صادر کرد و به ایادی و احباب خود پیشنهاد عمل شامل و مشترکی را بر ضد کار مستر براون و مقدمه نقطه الکاف نمود که گوشه ای از این فعالیت را می توان در لوح میرزا حسین ادیب طالقانی و لوح میرزا نعیم سدهی از نظر پژوهش گذراند.

سرانجام کار بدینجا رسید که میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ زبردست مقیم قاهره را مأمور کرد تا کتاب کشف الغطاء را بر رد مقدمه براون و قزوینی بنویسد و در عشق آباد روسیه به چاپ برساند.

مسلم است در آن روز که می خواستند به کتاب چاپ براون جوابی داده شود، اگر به چنین متن مفصل حاوی نکات منظور و مطلوب مانند تاریخ تازه چاپ فارسی منسوب به نبیل زرندی دسترسی داشتند، دیگر نیازی به تدوین کشف الغطاء یا استمداد از نعیم شاعر سدهی که برای نظم استدلالیه معروف شده در کار نبود. چه چاپ چنین اثری با آن همه کلیشه و تصویر یا بدون تصاویر ولی به ضمیمه عکس چند صفحه از نسخه اصلی دست خط نبیل زرندی که معروف آشنایانش بوده، بهترین عملی بود که می توانست کار چاپ نقطه الکاف را از شدت تأثیری که در اندیشه خواننده بی طرف بخشیده بود فرود آورد.

توجه بدین نکته که ملامحمد زرندی خود یکی از قدمای گرویدگان به

سید باب بوده و در سال ۱۲۸۰ بیش از ده سال از همراهی او با دسته تبعیدی ها می گذشت و سابقه گرایش عقیده ای او بدین طرف در آن موقع به طور مسلم از سیزده سال کمتر نبوده است. بنابراین او یکی از شهود معاصر یا چسبیده به عصر بروز این حوادث محسوب می شد و هر چه در این باره می نوشت از اسناد دست اول و دسته متقدم به شمار می آمد. پس انتشار کتاب او پس از چاپ تاریخ قدیم، مدرک قدیمی را در برابر مدرک قدیمی دیگری قرار می داد و کتابش به اعتبار شهرت نام شاعر برکتابی که نام مؤلف آن را بایستی با رمل و اصطرلاب پژوهش به دست آورد، مزیت و اعتبار بیشتری داشت.

پس انتشار چنین مأخذ قدیمی (که از پنجاه سال پیش ترجمه های انگلیسی و عربی و فارسی جدید به فواصل زمانی جای اصل مفروض یا معروض آن را گرفته است) بعد از سال ۱۹۱۰ م، به مراتب از تألیف و نشر کشف الغطاء (۱۹۱۷) و تدوین تاریخ آواره (۱۹۲۰) در تأمین غرض و هدف منظور که رد نقطه الکاف چاپی باشد، سودمندتر و مؤثرتر اتفاق می افتاد.

گویا چنین مقدر شده باشد که این چشمه آب مطلوب را درون خزانه اندیشه خود نادیده یا از یادبرده بگیرند. و در تهران و نطنز و قاهره و عشق آباد و تفت برای فرونشاندن آتش عطش خویش آب بجویند.

از غرابت اتفاق آنکه پیش آمد جنگ جهانی اول و مرگ گلپایگانی، کار تألیف و نشر کشف الغطاء را به تعویق افکند تا آنکه در سال ۱۹۱۷ به اهتمام عبد البهاء و شرکت برخی از مؤلفان درجه دوم و سوم به پایان رسید و در دست تجلید و توزیع قرار گرفته بود (چنانچه به تفصیل بیان گردید) که ناگهان سپاهیان انگلیس فلسطین را تصرف کردند و لرد النبی جای جمال پاشا را در بیت المقدس گرفت. بنابراین انتشار چنین کتابی که هدف آن تعرض به مستر براون انگلیسی باشد با مصالح تازه بهائیان در فلسطین، مناسب به نظر نمی رسید، لذا چند هزار جلد کتاب تازه چاپ کشف الغطاء، به دستور حیفا، در عشق آباد به آتش سوزانده شد تا انتشارش هموطنان پروفسور براون را آزرده

خاطر نسازد.

سوزاندن این متن تاریخی نوپرداخته که برای تصحیح و نقد رد ملاحظات پروفسور براون تدوین شده بود جا برای نشر اثر دیگری که از حیث حجم و وضع، کوچکتر از نقطه الکاف معهود نباشد، خالی گذارد.

عبد البهاء میرزا عبد الحسین آواره تفتی را که قلم تحریری سلیس و شاعرانه و طبع شعری متوسط داشت نامزد تألیف کتابی زیر نظر مستقیم خود کرد. چنانکه آواره (آیتی) بعد از بازگشت به میهن و روش پدران و قبول خدمت تدریس در مدارس دولتی، صریحاً می گفت که همه مطالب این کتاب از هرجا تهیه می شد، قبلًا از نظر ملاحظه و جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل و موافقت عبد البهاء می گذشت تا به چاپخانه فرستاده شود. نمونه های چاپی کتاب نیز از این نظارت و هدایت مستقیم او بی نصیب نمی ماند، تا کتابی چنانکه دلخواه و منظور صاحب کار باشد از چاپ در آمد و در برابر تاریخ قدیم بابیه چاپ ممتاز براون، تاریخ نوی پرمایه تر و درازتر و سطبرتر به دست طالبان افتاد.

عجب است همان نحوستی که در موقع نشر کشف الغطاء گریبانگیر آن شد و کتاب را از میان برد، در این موقع هم به سبب دیگری و کیفیت دیگری، دامن تاریخ آواره را گرفت.

مرگ عبد البهاء و جانشینی شوقی افندی مقارن با انتشار قسمت دوم از کتاب آواره صورت گرفت و آواره که نه خواست به وصیت نامه تازه جانشین شوقی افندی و آثار مترتّب برآن تسلیم شود به ایران و خانه عقیده پدرانش برگشت و از بهائیگری تبری جست و نام خانوادگی آیتی را به جای آواره نهاد. آنگاه به تألیف کتاب کشف الحیل، اعتبار را از روی کتاب تاریخ باب و بهای خود برداشت.

تاریخ آواره گرچه به سرنوشت کشف الغطاه دچار شد ولی اعترافات آواره مطالب کتاب را از اعتبار تاریخی افکند و شوقی افندی هم پس از استقرار کار جانشینی نیای مادری، برای جبران این کسر تاریخی، در صدد برآمد بهائیان را در برابر ازلیان و خرده گیران از تدوین و تکوین امثال کشف الغطاء و آواره بی نیاز سازد، بلکه کتاب ظهور الحق میرزا اسد اللّٰه مبلغ مازندرانی را هم نادیده و ناقص گرفت و خواست مشکل را در

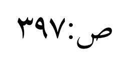
حوزه مطالعه و مذاکره خاورشناسان و پژوهندگان غربی به نحو دلخواه نیای خود حل کند و به نشر کتابی به زبان انگلیسی موسوم به تاریخ نبیل زرندی پرداخت که از حیث حجم مطالب به نحوه بیان مقصود و توجه به تأمین هدف های منظور و شکل مطبوع، کلان تر و مطمئن تر و جامع تر و زیباتر از تاریخ آواره باشد و مطالب آن را در قالبی تازه و لحنی غربی پسند ریخت. کلیشه ها و عکس ها و اوراقی که در این متن انگلیسی عرضه شد آن را خیلی جالب تر و از نقطه الکاف چاپی از کار در آورد. من این کتاب را چهل و اندی سال پیش، پیش شادروان صبحی مهتدی دیدم که می گفت به کتابخانه مدرسه آمریکائی یا کلیسای انجیلی تهران تعلق دارد و دیگر ندیده ام.

بیست سال بعد ترجمه عربی آن را که بعداً از روی همان متن انگلیسی در قاهره مصر نقل و طبع شده بود، پیش شادروان مصور رحمانی عکاس مخصوص مجلس شورای ملی دیدم و چند سال بعد در قاهره مصر نسخه ای از آن را به یاری گلستانه، از ایرانیان مقیم مصروعضومحلی سفارت کبری به دست آوردم و در دمشق از نظر مطالعه گذراندم.

چند سال بعد که ترجمه فارسی این کتاب از روی همان ترجمه عربی در تهران انتشار یافت به این اندیشه افتادم که باعث بر عدم انتشار اصل فارسی آن را از مطلعی جویا شوم ولی هنوز جواب درستی در این زمینه از کسی نشنیده ام. عبد الحمید اشراق خاوری مترجم فارسی در جواب سؤال من پیام فرستاده بود که سبب این امر را از حیفا پرسیده ام ولی مرگ شوقی افندی و فوت اشراق خاوری مرا از درک جواب این پرسش لازم بی نصیب گذارد. (۱) ..

۱- ولی با وجود این به خواست خدا، چون مقصد ما کشف حقیقت بوده قضا را قلم دکتر داودی مبلغ و از زعمای محفل بهائیان ایران در مقاله ای مصمم به نقد مقالات سید محمد محیط طباطبائی- مجله «معارف» نشریه بهائیان، شماره ۱۱ نیز همان نتیجه بحث ما را که کتاب «دون بریکرز» ترجمه تاریخ نبیل زرندی نیست تأیید کرده اند. و گفته اند: آنچه به فارسی در دست مردم دیده می شود ترجمه فارسی از روی ترجمه عربی «دون بریکرز» است نه تلخیص متن فارسی کتاب نبیل و در ضمن معارضه و مقابله، حقیقت بر قلم ایشان چنین جاری شده است: «از جمله اموری که اراده شوقی افندی بدان تعلق جست نشر آثار اصلی امر در مغرب زمین بود ... برای این منظور تاریخ نبیل زرندی را که نسخه وحیده آن در ارض اقدس بود ... اختیار فرمود و بر اساس این متن تاریخی، کتاب «دون بریکرز» را که به معنی مطلع انوار است به زبان انگلیسی نگاشت ... این کتاب مستطاب هر چند در نقل وقایع تاریخی به کتاب نبیل زرندی استناد می کند ... هرگز ترجمه ی آن کتاب به معنی متداول کلمه به شمار نمی رود ... بلکه اثر معتبری است که از کلک ولی امر جاری شده است. این کتاب را به همین سبب که قلم ولی امر زینت بخشیده و نظم بدیع و جلوه جمیل داده است، ابتدا به عربی و از آن پس به فارسی ترجمه کردند. این جمله گفته شد تا معلوم آید که اصل یادداشت های نبیل زرندی در محافظه اسناد قدیمی و مخازن کتب خطی برای اجرای تحقیقات تاریخی ؟ ... محفوظ است و از عدم انتشار آن تعجب نباید کرد. ترجمه فارسی از عربی و ترجمه ی انگلیسی بدان سبب به عمل آمده است که شاهکاری است که به قلم ولی خدا رقم خورده است ... جمعی که در مقام قیام قائمند درس شور و نشور از این کتاب مستطاب می گیرند و این است آنچه اکنون این جمع را به کار می آید. تتبع و تفحص و تجسس، دیگران را ارزانی باد.» نقل از صفحه ۱۲، ۱۳ نشریه تصور می کنم دکتر داودی از نظر وظیفه دانشگاهی که بر عهده گرفته اند باید به

اصول فن بحث و مناظره واقف باشند و بدانند روح تحقیق «درباره تاریخ نو پدید نبیل زرندی» در قالب همین عباراتی نهفته است که در این مقاله بر قلم ایشان جاری شده است. آری. ما هم با جناب ایشان در این نکته هم عقیده ایم که این کتاب «مطالع الانوار» ترجمه اثری از آثار قلم شوقی افندی است نه دیگری و اقبال اخیر افرادی همانند ایشان بدین کتاب برای انتساب آن به ملا محمد زرندی نبوده چه اگر به سخن آن غریق، اعتباری و اقبالی از قبل وجود داشت بایستی در موقع تألیف کشف الغطاء استفاده از محتویات نسخه وحیده محافظ و مخازن ارض اقدس را بر استمداد از منقولات میرزا نعیم سدهی و سمندر قزوینی و ادیب طالقانی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی ترجیح داده باشند! و این همه مطالب دست چین شده را که چون شمشیر آخته ای می توانست ناگهان برسر نقطه الکاف چاپ براون فرود آید!، در صفحات کشف الغطاء چاپ روسیه می دیدیم!- تنها آواره در کواکب الدریه موقع نقل مکتوب قدوس به مهدی قلی میرزا در مورد محاصره قلعه روایت خاصی از آن مکتوب را آورده که اتفاقاً با هر دو روایت مختلف تاریخ قدیم و جدید، مطابق نیست و درباره ی آن نوشته است: «صورت این مکتوب را این بنده آواره در چند نسخه که از آن جمله نسخه ای است منسوب به نبیل بدین مضمون استخراج نمود. چون آن مکتوب در این تلخیض چاپ از تاریخ منسوب به نبیل دیده نمی شود، پس غرض آواره قطعاً آن نبیل دیگر بوده که روایت مکتوب در تحریر او از تاریخ جدید هم قضا را به صورت منقول آواره در کواکب الدریه موافق نیست!»



متن کامل شرح حال نبیل زرندی، مندرج در کتاب «تذکره الوفا ...» عباس افندی است، که ملاحظه می فرمائید، اصلًا اشاره ای به تألیف از نبیل زرندی، آنهم تاریخ به آن مهمی در بابیه نشده است!

ص: ۳۹۹

ص ۴۱۵

فصل پنجم: الوهیت، من یظهره اللهی بهاء

دانستیم که حسینعلی میرزا، و مریدان بهائیش، نه تنها هیچ گونه دلیلی مبتنی بر شواهد و نصوص موثق، جهت اثبات دعوی من یظهره اللهی ارائه ندادند، بلکه با محو آثار و جعل مدارک، این عدم تجانس میان «بیان» و «بهاء» را دو چندان کردند. و بر اثر منازعه «من یظهره اللّه ها» خدایع مستور کشف، و فجایع منفور هویدا گشت.

بر این اساس، و اگر چه با بسیاری از حقایق بهائیت، در اثر منازعه من یظهره ها! آشنا شدیم، ولی این آشکاری و آشنائی مبین تمامی حقایق بهائیت نبوده و نیست، بعدها هر قدر بهائیت از بیان و ازل، دورتر می شد، به همان نسبت نیاز بهائیان و مسؤلیت زعمای بهائی، به تحریف عقاید و تفسیر و تفصیل مطالب، بیشتر می گشت.

بدین لحاظ بنای نگارش کتب و تنظیم رسائل و صدور «الواح» عدیده ای گذارده شد که در شناخت بهائیت، به خوبی از عهده خدمتی والاتر از مشاجره و منازعه مدعیان من یظهره اللهی برآمد.

از جمله اهم مسائل، نیاز مبرمی بود که بهائیان نسبت به «تعریف» مقام من یظهره اللهی و «شناخت» آثاری که بر چنین ظهوری مترتب است، از خود اظهار می داشتند.

در این خصوص پاسخ های متعدد، رسائل و مقالات کثیری نگارش و نشر گردید، که جز با تبحر در جمیع آنها، و دقت شامل و کامل برتمامی سطور و جملات، علمی بر نیرنگ های بهائیان حاصل نمی گردد.

الف: شناخت من یظهره اللّه یا دعوی خدائی میرزا!

در قسمت چهارم از فصل سوم، تحت عنوان: «مبشر من یظهره اللهی»، اجمالًا با شناختی که «بیان» از «من یظهره اللّه» ارائه داد، آشنا شدیم.

و دانستیم که در این شناخت، بیانات «صاحب بیان» در هاله ای از ابهام، و پوششی از ایهام قرار گرفته است، که به هر حال، در مجموع و با توجه به تبحر در آثار بعدی بابیان و بهائیان، و نحوه ارائه شواهد و ذکر دلائل، آنها، استشمام بوی «الوهیت» و «ربانیت» چنین مقامی، برهر محقق و صاحب نظری محرز و مسلم می گردد!

اسناد و مدارکی، که استشمام چنین بویی را مسلم و محرز کرده است، ذیلًا به استحضار پژوهندگان می رسانیم:

۱/ الف: تصریحات حسینعلی میرزا

۱- حسینعلی میرزا، در حالی که در زندان عکا، بسر می برد، چنین نگاشت:

«اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید». (۱)

(بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلا- بر زمین غم و اندوه از سدره قضا برما به اینکه نیست خدائی جز من زندانی یکتا).

ایضاً:

«کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی أخرب البلاد». (۲)

(اینطور امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها).

ایضاً:

«ینادی المنادی بین الارض و السماء، السجن للّه المقتدر العزیز الفرید». (۳)

(ندا می کند نداکننده بین زمین و آسمان، زندان از برای خدای توانای عزیز یکتاست).

۱- «مبین»، ص ۲۸۶

۲- همان، ص ۳۴۲

۳- همان، ص ۳۰۸

ایضاً:

«قد افتخر هواء السجن بما صعد الیه نفس اللَّه لو کنتم من العارفین». (۱)

(به تحقیق افتخار کرد هوای زندان به سبب آنچه را که بالا رفت بسوی آن هوا نفس خدا اگر باشید شما از دانایان).

ایضاً:

«تفکّر فی الدنیا و شأن أهلها ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی أخرب الدیار بما اکتسبت أیدی الظالمین». (۲)

(در خصوص دنیا و حالات مردم آن بیندیش زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد در خراب ترین مکانها به دست ستمکاران زندانی گشته است).

ایضاً:

«ان فی استقرار جمال القدم علی العرش الاعظم فی سجن عکا لآیات لأولی النّها». (۳)

(استقرار جمال قدم (میرزا حسین علی) بر عرش اعظم در زندان عکا برای صاحبان عقل و خرد نشانه است).

ایضاً:

«ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه أن ینظر إلی أحد من أحبّائه». (۴)

(آن کس که جهان را برای خودش خلق کرد او را منع می کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند).

ایضاً:

(هنگامی که کسی جهت ملاقات بهاء اللَّه در زندان حضور پیدا می کرد بهاء به او می گفت):

«قد تجلّی اللَّه من افق السجن علیک یا أیّها المقبل إلی اللَّه فالق الاصباح». (۵)

۱- مبین، ص ۳۰۸.

۲- همان، ص ۵۶.

۳- همان، ص ۲۱۰.

۴- همان، ص ۲۳۳.

۵- همان، ص ۴۱۷.

(خدا از گوشه زندان برتو تجلی کرد. ای کسی که به خداوند شکافنده و آفریننده صبح، روی آوردی).

ایضاً:

(پرسیدند از بهاء اللّه، شما که خود را خدا می دانید، چرا بعضی از مواقع، می گوئی ای خدا و در بعضی از نوشته هایت، از او استمداد می طلبی؟ بهاء اللّه جواب داد):

«یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملك سوای ولکن الناس فی غفله مبین». (۱)

(باطن من ظاهر من را می خواند و ظاهرم باطنم را، در جهان معبودی غیر از من نیست لیکن مردم در غفلت آشکارند).

ایضاً:

«قل لا یری فی هیکلی إلّا هیکل اللّه و لا فی جمالی الا جماله و لا فی کینونتی الاکینونته و لا فی ذاتی الا ذاته و لا فی حرکتی الا حرکته و لا فی سکوتی الا سکوته و لا فی قلمی الا قلمه العزیز المحمود». (۲)

(بگوی در هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم من دیده نمی شود مگر هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم خداوند).

ایضاً:

«ثم اخرجی یا حوریه الفردوس من غرف الجنان و أخبری اهل الکیوان تاللّه قد ظهر محبوب العالمین و مقصود العارفین و معبود من فی السموات و الارضین و مسجود الاولین و الاخرین». (۳)

(ای حوریّه بهشتی از غرفه های بهشت بیرون شو و به اهل عالم خبر ده که؛ قسم به خدا محبوب عالمین و مقصود عارفین و معبود اهل آسمانها و زمین و مسجود اولین و

۱- مبین، ص ۴۰۵.

۲- همان، ص ۲۱.

۳- همان، ص ۴۸.

آخرین ظاهر شد). (۱)

۲- در لوح یوم تولد میرزا حسینعلی بهاء چنین آمده است:

«فیاحبّذا من فجر الذی فیه استوی جمال القدم علی عرش اسمه الاعظم العظیم و فیه ولد من لم یلد و لم یولد». (۲)

(ای آفرین بر سپیده دمی که جمال قدیم که نام او اعظم عظیم است بر عرش مستقر شد و در آن سپیده دم زاده شد کسی که نمی زاید و زاییده نمی شود)

ایضاً در لوح مذکور:

«بأن هذه لیله ولدت حقیقه الرحمن و فیها فصلت کل أمر ازلی». (۳)

(در این شب حقیقت رحمان تولد یافت و در آن هر امر ازلی قطعی می شود)

۳- و از جمله فرازهای ادعیه ی میرزا حسینعلی بهاء:

«و لو ادعوک باسمک الاول یخاطبنی مظهر هذا الاسم (میرزا بهاء) و یقول: انت تذکره انه یرجع الی نفسی أن افتح بصرک لترانی اولًا قبل کل اول آخراً بعد کل آخر و ظاهراً فوق کل شی ء». (۴)

(و هرگاه که می خوانم تو را به اسم «الأوّل»، مظهر این اسم را خطاب می کند که آنچه تو ذکر آن می کنی برگشت آن به سوی من است. چشم خود را بازکن تا مرا مشاهده کنی که اول هستم پیش از هر اولی وآخر هستم بعد از هر آخری و ظاهر هستم فوق همه ی اشیاء).

ایضاً:

«وأخبرتهم بلسان مظهر نفسک و مطلع أحدیّتک أنه ینطق فی کل شی ء بأنّنی أنا اللّه لا اله إلّاأنا انّ یا خلقی ایّای فانظرون و جعلت هذه الکلمه ذکری بین عبادک و آیه عزّی فی مملکتک». (۵)

۱- مبین، ص ۴۸.

۲- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۴۴، و «رساله ایام تسعه» ص ۵۰.

۳- همان ص ۵۵.

۴- «ادعیه حضرت محبوب» ص ۱۳.

۵- همان، ص ۲۵، از این کلام میرزا معلوم می شود که ذکر زبان ایشان همیشه جمله انا اللّه لا اله الا انا بوده است.

(و خبر داده بودی به زبان کسی که مظهر نفس و مطلع احدیت تواست اینکه اظهار خواهد کرد در مقابل همه اشیاء که من خداوندم و بجز من خدایی نیست. و ای مخلوق من به سوی من ناظر باشید، پس این جمله را ذکر من قرار دادی در میان بندگان خود و علامت عزت من شد در روی مملکت خودت).

۴- در الواحی که مربوط به مقدمات تبعید میرزا حسین از بغداد و خارج کردن او از خانه مسکونیش باشد نیز چنین می خوانیم:

«شهد طفلا رضیعاً انقطع عن ثدی أمّه انّه أخذ ذیل اللَّه». (۱)

(مشاهده کرد طفل شیرخواری را که از پستان مادر دست کشیده و دامن خدا (میرزا بهاء) را گرفت).

ایضاً:

«فلما اراد الخروج عن الباب ذات اللَّه العزیز الوهاب». (۲)

(و چون خواست ذات پروردگار که عزیز و بخشاینده است از درب خانه بیرون رود).

۵- از جمله زیارت نامه هائی که میرزا بهاء، جهت بهائیان نوشته است:

«أشهد أنّ بجمالك ظهر المعبود و بوجهك لاح وجه المقصود و بحكمتك فصل بين الممكنات». (۳)

(شهادت می دهم به اینکه چهره معبود باجمال تو ظاهر گردید و وجه مقصود به ظهور اسماء تو آشکارا شد و بواسطه کلمه تو در میان ممکنات تفصیل داده شد).

(از این رو است که) میرزا بهاء، به مریدانش سفارش می دهد که بگویند:

۱- «رساله ایام تسعه»، ص ۵۰.

۲- همان، ص ۳۰۸.

۳- «مجموعه مبارکه».

«أللّهم إنّی أسئلک بشعراتک الّتی یتحرک علی صفحات الوجه». (۱)

(خدایا تو را به موهائی که در صورتت می جنبد سوگند می دهم).

۶- میرزا حسین از زبان علی محمد شیرازی، و در وصف مقام خدائی خود! عباراتی را نقل می کند:

«و بشنوید قول نقطه اولی را در کره اخری از لسان ابداع ابهی و از ضجیج و ناله و حنین آن حضرت شرم نمائید ...»

«و هـذه صوره مانزل من جبروت اللّه العلی العظیم بسم اللّه الاقـدس العلی الاعلی هـذا کتاب نقطه الاولی الی الذینهم آمنوا باللّه الواحد الفرد العزیز العلیم و فیه یخاطب الذینهم توقفوا فی هذا الامر من ملأ البیانین». (۲)

... این آیاتی است از قول سـید باب که جناب بهاء ساخته است (این خطاب هشت صفحه می باشد) و سید در این کلمات اهل بیان را مخاطب قرار داده و آنان را نسبت به ایمان به بهاء تحریص کرده و مقام ایشان را معرفی می کند.

همچنین می گوید:

«فو عمری لو ذکرت ذکر الربوبیه مـا اردت الّاربوبیته علی کل الاشـیاء و ان جری من قلمی ذکر الالوهیه ما کان مقصودی الّا اله العـالمین و ان جری من ذکر المقصود فهو کان مقصودی و کـذالک فی المحبوب انه قـد کان محبوبی و محبوب العارفین و ان ذکرت ذکر السـجود مـا اردت الاـ السـجود لوجهه المتعـالی العزیز المنیع و ان اثنیت نفسـاً ما کان مقصود قلبی الّاثناء نفسه و ان أمرت الناس بعمل ما أردت الّا العمل فی رضائه فی یوم ظهوره». (۳)

۱- «ادعیه حضرت محبوب»، ص ۱۲۳، با توجه به بیان «فیضی» در کتاب: «بهاء اللّه»، صفحه ۲۴۰، مبنی بر «افشان بودن گیسوان و محاسن میرزا حسـینعلی»، توجیه و پاسخ سـید مهدی گلپایگانی مبلغ بهائی، هم دوره عباس افندی مندرج در کتاب: «مصابیح هدایت» جلد سوم، صـفحه ۲۶- ۲۷ را به یاد می آوریم: «آخونـدها اعتراض می کننـد درباره اللهم انی اسـئلک بشـعراتک ...، سید مهدی می گوید: خدایی که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید «مو» داشـته باشد و شـما می دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضاء سرش بی مو باشد البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم»؟ ...

۲- «بدیع»، ص ۳۵۲.

۳- همان، ص ۳۵۴.

(قسم به جـان خودم که در هر جائی که کلمه ربوبیت را به زبان آوردم مقصودم ربوبیت جناب بهاء است برجمیع اشـیاء و اگر کلمه الوهیت از قلم من جاری شد منظور من به همان ایشان بوده است که اللّه جهانیان است و اگر کلمه محبوب و یا مقصودی ذکر کردم جنـاب بهـاء مقصود و محبوب من است و هم محبوب عارفین است و اگر موضوع سـجود به میان آمـد قصـد نکردم مگر اینکه در مقابـل وجه متعـالی و عزیز و منیع او سـجده بشود و اگر کسـی را توصـیف و ثناء بنمایم مقصودم ثناء و مـدح او بوده است و اگر کسی را به عملی دعوت کردم اراده نکردم مگر اینکه آن عمل به رضای او انجام بگیرد).

ایضـاً: «که از نفس ظهور (میرزا بهاء) محتجب نمانی چه که مقصود بالـذات او بوده و خواهـد بود، او است آیه ی «لیس کمثله شی ء»، و اوست آیه «لم یلـد و لم یولـد» بـل مظـاهر لم یلـد و لم یولـد خلـق عنـده ان انتم توقنـون، از این جهت است که نقطه مشیت اولیه روح ماسواه فداه در مقام ذکر حروفات و مرایا و نور و امثالها من اعلی مراتب الاسماء و الصفات الی ان ینتهی الی ادنی رتبه الاشـیاء می فرمایند: اینها از خود تحققی نداشـته چون به شـمس حقیقی مقابل شده اند اشـراق تجلیات لانهایه برآنها شده در این مقام دیده نمی شود در آن مظاهر الّا اللّه». (۱)

ایضاً:

«انه یقول (خود بهاء) حینئذ اننی انا اللّه لا اله إلّا انا کما قال النقطه (سید باب) من قبل و بعینه یقول من یأتینی من بعد». (۲)

ایضاً: بهاء زبان به ثنای سید گشوده و می گوید: در این مقام از جبروت ابهی این کلمات:

«ابدع اصلا فی المناجات مع اللّه العلی الاعلی نازل علیك یا بهاء اللّه محبوب البهاء ...

و انهم یا الهی نبـذوا احکامک عن ورائهم و نسوا ما نصـحتهم به فی الواحک و بکت ببکائی عیون الذین کرمتهم من بریتك و اصطفیتهم من بین خلقك و جعلتهم مهابط وحیک و

۱- بدیع، ص ۳۴۱.

۲- همان، ص ۱۵۴.

مخازن علمک و مظاهر أمرک و مطالع قـدرتک و مکان الهامک یا من بیـدک جبروت الایات و کل ذلک ورد علی بعد الذی دعوتهم الی شـطر مواهبـک و الطافـک و عرفتهم مناهـج أمرک و رضائـک و أمرتهم بالخضوع لـدی باب رحمانیتک و الورود علی فنـاء عزک و فردانیتـک فوضت امری الیـک و توکلت علیـک و انت حسبی و معینی و ناصـری و بک اکتفت عن الخلایق اجمعین و الحمـدلک اذانـک انت معبودی و معبود من فی العـالمین- ای کـاش مهلت می دادنـد که جمال رب العالمین به ثناء اللّه ذکره مشغول شود». (۱)

ایضاً: میرزا در مقابل معترض ازلی در کتاب مذکور می گوید: از این کلمه معلوم می شود که شـما رب اعلی را نمی دانید و یا تقیه نموده ایـد مثل مرشدین شـما که در بعضـی مواضع انکار می نمایند (صـبح ازل) و به اطراف پشـته پشـته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می فرستند.

«و کل من فی السـموات و الارض جمیعاً بدانیـد بانا کنا موقناً معترفاً مذعناً بأعلی الصوت بانه هو رب الاعلی و سدره المنتهی و شجره القصوی و ملکوت العلی و جبروت العمـا و لاـهوت البقـا و روح البهـا و سـر الاعظم و کلمه الاتم و مظهر القـدم و هیکل الاـکرم و رمز المنمنـم و رب الاـمم و البحر الملتطم و کلمه العلیـا و ذروه الاـولی و صـحیفه المکنـون و کتـاب المخزون جمـال الاحدیه و مظهر الهویه و مطلع الصمدیه لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود».

۷- میرزا حسـینعلی بهاء، مدعی است که او همان خدائی است که تورات آن را یهوه، انجیل به عنوان «روح حق» و قرآن به «نبأ عظیم» از آن یاد کرده است:

«تـاللّه قـد ظهر ما هو المسـطور فی کتب اللّه رب العالمین انه لهو الـذی سـمی فی التورات بیهوه و فی الانجیل بروح الحق و فی الفرقان بالنباء العظیم». (۲)

(بگو قسم به خدا که ظاهر شد آنچه در کتاب های آسـمانی مسطور است و او همان شخصـی است که در تورات به نام یهوه و در انجیل به عنوان روح حق و در قرآن به اسم نبأ عظیم نامیده شده است).

۱- بدیع، ص ۲۳۲.

۲- «الالواح بعد اقدس»، ضمیمه کتاب: «اقدس»، ص ۷۶.

و در کتاب «اشراقات» گوید:

«قد خلقتم لذکر هذا النبأ الاعظم و هذا الصراط الاقوم الذی کان مکنونا فی افئده الانبیاء و مخزوناً فی صدور الاصفیاء». (۱)

(آفریده شده اید برای توجه به نبأ عظیم و صراط اقوم که در قلوب انبیاء منظور گشته و در سینه اصفیاء محفوظ بوده است).

در این دو مورد هم یک مرتبه خود را مصداق همه ی عناوین و مواعید انبیا (یهوه، روح الحق، نبأ العظیم، صراط اقوم، مکنون در قلوب انبیاء) شمرده، و ادعا کرده است که آنچه انبیاء و کتب آسمانی خبر داده اند مصداق همه آنها من هستم.

از این رو است که می نویسد:

«اذکر ما أنزله الرحمن فی الفرقان یوم یقوم الناس لرب العالمین هذا یوم فیه انی ربک و احاطت الایات مظاهر الاسماء و الصفات طوبی لمن فاز و ویل للمعرضین». (۲)

(متذکر باش آنچه را که خداوند در قرآن نازل فرموده است یوم یقول الناس لربّ العالمین) روزی خواهد آمد که مردم قیام کنند برای رب العالمین، و این روزی است که پروردگار آمده و آیات او احاطه کرده است بر مظاهر اسماء و صفات و خوشا به حال کسی که به فوز هدایت برسد، و ای باد بر اعراض کنندگان).

در نتیجه:

«یا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتبحر المتعالی العلیم الحکیم». (۳)

(ای گروه انشاء، بشنوید ندای صاحب اسماء را که ندا می کند، از مصدر زندان بزرگ خویش، اینکه نیست خدائی جز من توانای کبریا، متعالی، دانای حکیم).

۱- ص ۵۲.

۲- «الالواح بعد اقدس» ص ۹۹

۳- «اقدس»، ص ۳۸

۸- میرزا حسینعلی در قصیده «ورقائیه» چنین می سراید:

من ذرتی شمس المحیط تکوّرت و عن فطرتی بحر الوجود تسبّحت

کلّ الغنامن اهل الوری ظهر عندی کغنه نمل او کرنه نخله

کلّ العقول من جذب سری تولّهت کلّ النفوس عن فنّ روحی تحیت

کلّ الألوه من رشح أمری تألّهت و کل الربوب عن طفح حکمی تربت (۱)

براین اساس، و با توجه به اشاره هائی بس مجمل از مدارک دعوی خدائی میرزا حسینعلی، زعمای بهائیت بهائیان را مکلف ساختند، تا در تأیید و تأکید و ترویج خدائی میرزا حسینعلی، از هیچ گونه تقیه ای، تأویلی پیروی نکرده، و در سرلوحه شرح عقاید بهائیت مورد تعلیم و تقریر قرار گرفته شود.

بدین لحاظ به بررسی آثار عباس افندی فرزند و جانشین حسینعلی میرزا، و دیگر رؤسا و مبلغان بهائیت می پردازیم تا با دعوی خدائی آقا میرزا! آشناتر شویم!

۲/ الف: تصریحات عباس افندی

۱- عباس افندی ضمن رساله هائی مندرج در کتاب: «مکاتیب» اعتراف می کند:

«مأیوس نگردید، نومید نشوید، روز امید است، و فرق خداوند مجید، نشأه اولی است و قرن جمال الهی ... صیت بزرگواریش شرق و غرب گرفته و آوازه خداوندیش جنوب و شمال احاطه نموده، و لوله در ارکان عالم انداخته و زلزله در اعضای آدم افکنده ...». (۲)

«چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا اللّه و جناب طاهره انی انا اللّه را در بدشت تا عنان آسمان بأعلی النداه بلند نموده و همچنین بعضی احباء در بدشت و جمال مبارک در قصیده ی ورقائیه می فرماید:

۱- «مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۴

۲- ج ۱، ص ۲۲۵

کل الالوه من رشح امری تألهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت (۱)

همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند.»

«در مسئله تحیت- این چهار تحیت، از حضرت اعلی روحی له الفداء است و مقصد از هر چهار، جمال قدم (میرزا حسینعلی) روحی لاحبائه الفداست. نه دون حضرتش، و اجرای هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجودند. پس اگر نفسی هر یک را تلفظ نماید از دین اللّٰه خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قدح نشود و تعرض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید نمود، چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد. ولی الیوم بأنک ملأ اعلی (اللّٰه ابهی است) و روح این عبد از اینجا نداء مهتزز- هر چند مقصود از «اللّٰه اعظم» نیز «جمال قدم» (میرزا حسینعلی) روحی لاحبائه الفداست.

چه که او است اسم اعظم و نیّر اعظم و ظهور اعظم. اما این تحیت (اللّٰه ابهی) کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر می نماید». (۲)

«نورانیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته. این است که می فرماید (ایاکم ان تذکروا فی آیتین) ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت. مادون این دو شمس حقیقت کل عبادله و کل بامره یعملون. حضرت قدوس روحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند. نور بازغ بودند و کوکب شارق. جوهر تقدیس بودند و سازج تنزیه. و البته صد هزار انی انا اللّٰه از فم مطهرش صادر. با وجود این کینونه لاتحکی الاعن اللّٰه ربها و کان مظهراً بدیعاً و عبداً وفیاً، و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقی ثابته راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح، یعنی غلام حلقه به گوش و بنده غاشیه بردوش تراب آستانم و پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح وزیر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه است (عبد البهاء) و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است انی بری ء منه و اشهد اللّٰه و أنبیائه و رسله و أمنائه و أولیائه و أصفیائه و

۱- مکاتیب، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- ج ۲، ص ۲۴۵، عباس افندی این مسئله را در پاسخ سؤال بهائیان از انتخاب کلمه ای بجای «سلام علیکم» نوشته است!.

احبائه علی ذلک. من مبین آیاتم. این است بیان من «و ما بعد الحق الا الوهم المبین». (۱)

«ای خلیل» مکتوب آن جناب واصل و از نفحات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی. قسم به جمال قدم که این عبد از رائحه ای که بوی ادعا نماید متنفر. و در جمیع مراتب ذره ای از عبودیت را به بحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا اللّه است. و جناب طاهره انی أنا اللّه را در بدشت تا عنان آسمان بأعلی النداء بلند نمود. و همچنین بعضی أحباء در بدشت و جمال مبارک در قصیده ی و رقائیه می فرماید:

کلّ الألوه من رشح أمری تألّهت و کل الربوب من طفح حکمی تربت

ولی یک نفسی را نفرمودند که به عبودیت کماهی حقها قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی أعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است تاللّه الحق ذل رقاب کل مقام و خضع اعناق کل مقام و رتبه لهذا المقام العظیم. (۲)

۱- ج ۲، ص ۲۵۱.

۲- همان، ص ۲۵۴- اینک عبد البهاء، خود را در مقام عبودیت میرزا حسینعلی معرفی کرده است، قابل تأمل است، آثار و مدارکی در دسترس می باشد که عباس افندی نیز، داعیه خدائی را در سرداشته، و آن را به بهائیان نزدیک خود اظهار داشته بود. نعیم محمد، شاعرسدهی بهائیان، و مبلغ مشهور دوره عباس افندی، متوفّی ۱۳۳۴ ه. ق، تحت تأثیر اظهارات مذکور بوده است، که در قصیده «صیفیه» عباس افندی را توصیفی کرده است که بعدها مورد تشویق و تأیید بهائیان نیز قرار گرفت: میرزا نعیم خطاب به عباس افندی: توئی تو فرع قویم توئی تو اصل قدیم توئی تو رب کریم توئی تو خلق علیم توئی توحی قدیم توئی تو عرش عظیم مهر تو خلد نعیم قهر تو نار جحیم حب تو نعم القرین بغض تو بئس القرار طلعت شمس الشموس طلعت عبد البهاء است قدرت رب النفوس قدرت عبد البهاء است رحمت رب الربوب رحمت عبد البهاء است حضرت غیب الغیوب حضرت عبد البهاء است ذات اله الالوه ذات همین شهریار اگر نماز آوریم توئی تو مسجود ما اگر نیاز آوریم توئی تو معبود ما به حق چو راز آوریم توئی تو مقصود ما روبه که باز آوریم توئی تو معهود ما شهود ما را بس است به غیب دیگر چه کار

«اول فریضه اصحاب شور» خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انقطاع از ما سوی اللّه و انجذاب به نفحات اللّه و خضوع و خشوع بین احبا و صبر و تحمل بر بلاء و بندگی عتبه ی سامیه ابهی است و چون به این صفات موفق و مؤید گردند نصرت ملکوت غیب الهی احاطه نماید «ثانی فریضه» اثبات وحدانیت جمال غیب الهی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونیه باطنه حقیقی صریحه عبدالبهاء بدون شائبه ذکری دون آن.

«و هذه غایتی القصوی و منتهی معارجی العلیا و جنتی المأوی و هی نور وجهی و منیه قلبی و شفاء صدری و قره عینی و رواء غلتی و برد لوعتی و برء علتی و من اعتقد بغیر هذا فقد خالف عبد البهاء (ثالث فریضه) ترویج احکام الهیه در این احبا از صلاه و صیام و حج و حقوق و سایر احکام الهیه بالتمام». (۱)

«و سؤال از آیه (۳۰- در فصل ۱۴ از کتاب یوحنا) نموده بودید که حضرت مسیح فرموده (دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا می آید. و هیچ چیز در من نیست). مالک دنیا جمال مبارک است». (۲)

۲- در کتاب: «تاریخ صدر الصدور» از عباس افندی به خدائی میرزا حسینعلی، چنین اذعان و اعتراف شده است:

«ای مقبل الی اللّه و منقطع الی اللّه مقام مظاهر قبل نبوت کبری بود و مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس احدیت ذات هویت وجودی و مقام این عبد عبودیت محضه صرفه بحته و هیچ تأویل و تفسیری ندارد». (۳)

«... چه که این ظهور اعظم نفس ظهور اللّه است نه به عنوان تجلی و مجلی و نور این نیز قدم را اشرافی و غروبی نیست». (۴)

۳- عباس افندی، در خصوص اذعان به خدائی میرزا حسینعلی به نقل از کتاب:

۱- ج ۱، ص ۵۰۴
۲- همان، ج ۳، ص ۴۰۴
۳- ص ۲۰۷
۴- همان، ص ۲۶

«دروس اخلاق» می نویسد:

«نامم عبد البهاء است، صفت من عبد البهاء است، نعت من عبد البهاء است. عبد البهاء کوس عبودیت آستان جمال ابهی را بر ملا کوبیده اند». (۱)

۴- ایضاً: عباس افندی، ضمن شرح حال مشکین قلم، از بهائیان متقدم در کتاب:

«نورین نیرین» می نویسد:

«وی مدتی در عراق بود ... و در معیت حضرت احدیت (میرزا حسینعلی) در کشتی به نهایت روح و ریحان گذراند». (۲)

۵- عباس افندی، به میرزا حسین نامی اطلاع می دهد: «ما که داعیه نداریم، ما که دعوی نبوت و رسالت و امامت نکرده ایم. چه سؤالی چه جوابی، من بنده ای از بندگان جمال قدم مبارکم، و در راه محبت در بین بشر خدمت می کنم. آقای میرزا حسن اگر سؤالی دارند علما، فقها، عرفا، حکما در عالم بسیارند. مسائل غامضه و مطالب معضله حل می کنند. ما که دعوی علم و دانش نکرده ایم با ما چه کار دارد». (۳)

۶- از عباس افندی راجع به آیه ای از باب دوم پولس مسیحی سؤال کردند: (در ذکر مرد شریر که بر هیکل خدا می نشیند).

عباس افندی پاسخ داد:

«مقصود از مرد شریر میرزا یحیی ازل برادر میرزا حسینعلی است». (۴)

۳/ الف: تصریحات مبلغان بهائی که مورد تصویت بهائیت است

۱- «فرد بهائی، اجرای احکام منزله را وسیله ای برای جلب رضای او و تنها به خاطر دوستی جمال او (میرزا حسینعلی) و نه به طمع بهشت و ترس از جهنم اجراء می کند». (۵)

۲- میرزا حیدر علی اصفهانی می نویسد: «فانی (میرزا حیدر علی) و این نفوس

۱- ص ۳۰، ش ۸.

۲- ص ۶۲.

۳- «خاطرات ۹ ساله»، ص ۱۰۷.

۴- «مائده آسمانی»، ج ۳، ص ۶.

۵- مجله: «اخبار امری»، نشریه محفل ملی بهائیان ایران، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص ۴۰۶.

(بهائیان) موقنیم که حضرت بهاء اللّه آسمانی است که از آفاقش شموس انبیا و مرسلین اشراق نموده، مرسل رسل و منزل کتب و رب الارباب (۱) و سلطان مبدأ و مآب است و به قدر یک صندوق نوشتجات و صحف و الواح و آیات از حضرت احدیتش موجود و منتشر است و جمیع را کتب آسمانی و صحف ربانی و تورات صمدانی و انجیل رحمانی و قرآن یزدانی و بیان جلیل و اجب الاتباع می دانیم و در همه بیانات مبارکش صریح است که آیاتش تأویل و باطن ندارد. و ظاهرش مقصود و مأمور». (۲)

۳- نبیل زرندی، در وصف میرزا حسینعلی گفته است:

در اول غربال ز سال فرقان دوم سحر محرم اندر تهران

از غیب قدم به ملک امکان بگذشت شاهی که بود خالق من فی الامکان (۳)

خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم پرده برداشته میسند به خود ننگ خدائی!

«و روزی که این قصیده را در مجمع عام به حضور مبارک خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید گردید». (۴)

۴- بنابراین شواهد و نصوص مسلم موجود، در آثار معروف و اساسی بهائیان است که بزرگان بهائیت پیرامون «نماز» و «قبله» بهائیان چنین عقیده بهائیت را خاطر نشان و بهائیان را به رعایت آن مکلف می کنند:

«قبله ما اهل بهاء، روضه ی مبارکه ی (قبر میرزا حسینعلی) در مدینه ی «عکا» که در

۱- عبد الحمید اشراق خاوری در کتاب «قاموس ایقان»، ج ۴، ص ۴۴، کلمه رب الارباب را چنین تعریف می کند «پروردگار پروردگاران/ جهان و آفریدگار».

۲- «بهجه الصدور»، ص ۳۳۹.

۳- «گنجینه حدود و احکام»، ص ۴۰۲، «بهاء اللّه»، ص ۱۰ و «تذکره شعرای بهائی»، ج ۳، «مقدمه نقطه الکاف».

۴- «تنبیه النائمین»، ص ۷۳.

وقت نماز خواندن باید رو به روضه ی مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جلّ جلاله و ملکوت ابهی باشیم. و این است آن مقام مقدری که در کتاب اقدس نازل شده ...

در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات روبه قبله عکا بودن واجب نیست. بهر طرف روی ما باشد جایز است. «أینَما تَوَلُّوا فَثَمَّ وَجْه اللّه» ولکن چنانچه ذکر شد در قلب باید توجه به جمال قدم و اسم اعظم داشته باشیم؛ زیرا مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده ای جز او نیست و اجابت کننده ای غیر او نه». (۱)

شوقی افندی در نامه ی مورخ ۳۱ ژانویه ی سنه ی ۱۹۴۹ نوشته است:

«نماز روزانه را هر کسی باید منفرداً تلاوت کند ...

اگر در حین نماز خود را محتاج می بینید که کسی را پیش چشم خود مجسّم کنید حضرت عبد البهاء را در نظر آورید. زیرا بواسطه ی حضرت عبد البهاء می توان با جمال مبارك (میرزا حسینعلی) راز و نیاز کرد». (۲)

ب: ختم رسل

اگر چه حسینعلی میرزا، خود را «من یظهره اللّه»، موعود بیان می داند، و با توجه به مدارك متعدد، من یظهره اللهی بهاء الوهیت و ربوبیت و دعوی پروردگاری است! از این رو دیگر روا نیست که با تحریف آیات و روایات اسلام و یا طرح مباحث و مجادلات فراوان، زعمای بهائیت، سعی در اثبات مقام پیغمبری حسینعلی میرزا، و رد و توجیه

۱- «دروس الدیانه»، درس ۱۹، منظور از اسم اعظم، طبق تصریح قائنی در کتاب مذکور، صفحه ۷ «میرزا حسینعلی بهاء» است.

۲- مجله: «اخبار امری»، نشریه محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۶، مهر ماه سال ۱۳۲۸. فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» تصریح می کند که «روضه مبارکه»، قبر بهاء اللّه است ج ۴، ص ۴۸، در کتاب: «گنجینه حدود و احکام»، در ص ۱۹ خصوص قبله بهائیان از قول حسینعلی نوشته شده است: «اذا اردتم الصلوه ولّوا وجوهکم شطری الاقدس» بایست توجه داشت که طبق بیان مازندرانی در کتاب: «اسرار الاثار» ج ۴، ص ۱۹۸ شطر اقدس، شهر عکا است. ایضاً: در خصوص قبله بهائیان، هیکل میرزا حسینعلی است، «کواکب الدریه»، ج ۳، ص ۱۳۵، «مرآه الحقیقه»، ص ۲۹۲.

«خاتمیت» رسول اسلام کنند!

از نظر مؤلف طرح چنین مباحثی، به هیچ وجه اصولی نبوده، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا هم نمی باشد. از این جهت، و بی آنکه اشارتی به اصول عقاید اسلامی داشته باشیم، مسئله خاتمیت و رسالت را از دیدگاه و زعم بهائیت مورد بررسی قرار می دهیم. تا بر پژوهندگان این کتاب، رابطه دعوی «من یظهره اللهی» با «خاتمیت» یا عدم خاتمیت «رسالت» رسول اسلام، مشهود و آشکار شود؛ زیرا مطالعه پیرامون چنین مباحثی در آثار بهائیت، این نتیجه مسلم را مبین است که بهائیان در حالی که نتوانسته اند، دعوی من یظهره اللهی میرزا حسینعلی را بر اساس آثار مبشر چنین ظهوری اثبات کنند، دست زدن به مدارک اسلامی، عملی ناصواب خواهد بود. و دور از شأن والای اسلام.

گفتیم و مدعی شدیم که طرح چنین مباحثی به هیچ وجه اصولی نبوده، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی باشد.

اساس مسئله نیز در اثبات همین ادعاست. ولی از آنجائی که تعلیم و تربیت بهائیان با طرح مسائل به صورت اصولی، چندان سازگاری ندارد، مجبورم به اثبات این ادعا به پردازم که به کدامین سند موثق: «اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی باشد»؟:

۱- میرزا حسینعلی می نویسد:

«کما انتم تقرؤن فی الکتاب بان اللّه لما ختم النبوه بحبیبه بشر العباد بلقائه و کان ذلک حتم محتوم». (۱)

(همانطور که شما در قرآن می خوانید خدای بزرگ آنگاه که نبوت را به حبیبش پایان بخشید بندگان را به لقاء خود بشارت داد و این امری حتمی است).

۲- ایضاً میرزا حسینعلی بهاء نوشته است:

«الصلوه والسلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرساله و النبوه و علی آله و اصحابه دائماً أبداً سرمدا». (۲)

(سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده امت ها، کسی که به او نبوت و

۱- «مائده آسمانی»، ج ۴، ص ۲۶۰.

۲- «إشراقات»، ص ۲۹۳.

رسالت پایان یافته و برخاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد).

۳- میرزا حسینعلی می نویسد: «یومی از ایام در ارض طاء که مقر سلطنت ایران است مشی می نمودم بغتتاً از کل جهات حنین مرتفع، بعد از توجه، ناله منابری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر: الهی خاتم رسل و سید کل رسول اللّه روح ماسواه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو تربیت داده ... و حال معشر جهلا بر ما به سبّ و لعن حضرت مقصود مشغولند الهی الهی ما را نجات بخش». (۱)

۴- میرزا حسینعلی می نویسد:

«لان اللّه تبارك و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوه فی شأن حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه کما نزل فی ملکوت العزه و لکنه رسول اللّه و خاتم النبیین وعد أبصار بلقائه یوم القیمه ظهور المسجد کما ظهر بالحق». (۲)

(زیرا که خدای تعالی بعد از آنکه مقام نبوت را در مورد حبیبش برگزیده و بهترین بندگان پایان بخشید همانطور که در ملکوت عزت (قرآن) نازل شده است، ولکن محمد رسول خداست و پایان دهنده انبیاء بندگان را به لقایش وعده داده است و این از جهت عظمت ظهور بعد است به همان ترتیب که به حق آشکار شد).

۵- عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می نویسد: «در قرآن سوره الاحزاب محمد رسول اللّه را خاتم النبیین فرموده جمال مبارك جل جلاله در ضمن جمله مزبوره می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است زیرا نبوت به ظهور محمد رسول اللّه ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم، ظهور اللّه است و دوره نبوت منتهی گردید زیرا که رسول اللّه خاتم النبیین بوده». (۳)

۶- ایضاً: عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می نویسد: «خداوند همانا در قرآن مجید حضرت رسول را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده: ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ

۱- «إشراقات»، ص ۲۴۶

۲- «آثار قلم اعلی»، ج ۳، ص ۴۹

۳- کتاب: «رحیق مختوم»، ج ۱، ص ۷۸

و از این مطلب در کمال وضوح عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می شود. به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست بلکه ظهور اللَّه و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است که در قرآن مژده ی ظهورش به همین اسم نازل شده: «هَلْ يَنْظُرون إلّاأنْ يَأْتِيهُمُ اللَّه فی ظُلَلٍ مِنَ الغَمام». (۱)

۷- میرزا حسینعلی می گوید:

«الصلوه و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرساله و النبوه و علی آله و اصحابه». (۲)

۸- میرزا حسینعلی گوید: «از این گذشته خاتم النبیین از محکمات آیات کتاب رب العالمین است اگر هزار و دویست و هفتاد سنه احدی به معنی آن مطلع شد حال هم معانی کلمات منزله بیان را نفسی دون اللَّه می تواند ادراک نماید». (۳)

۹- میرزا حسینعلی می نویسد:

«فاعلم بان نقطه الفرقان و نور السبحان لما جاء بآيات محكمات و براهين ساطعات من الايات التی يعجز عنها كل من فی جبروت الموجودات أمر الكل علی القيام علی هذه الصراط المرتفعه الممدوده فی كل ما جاء به من عند اللَّه و من اقر عليه و اعترف بآيات الوحدانيه فی فؤاده و جمال الازليه فی جماله حكم عليه حكم البعث و الحشر و الحيوه و الجنه لانه بعد ايمانه باللَّه و مظهر جماله بعث من مرقده غفلته و حشر فی ارض فؤاده ثم اعلم بان هذه الجنه فی يوم اللَّه اعظم من كل الجنان و الطف من حقايق الرضوان لان اللَّه تبارك و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوّه فی شأن حبيبه و صفيه و خيرته من خلقه كما نزل فی ملكوت العزه و لكنه رسول اللَّه و خاتم النبيين وعد العباد بلقائه يوم القيمه». (۴)

با تمام این تصریحات و تأکیدات که مقام حسینعلی میرزا: «رسالت و نبوت نبوده و نیست»، با این همه عباس افندی، مرتکب نقض نص مسلم حسینعلی میرزا شده، و

۱- «قاموس توقیع منیع»، ج ۱، ص ۱۱۴

۲- «بدیع»، ص ۲۹۳

۳- همان، ص ۱۱۷

۴- «جواهر الاسرار»، ص ۴۸

می نویسد: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و حضرت جمال مبارک» (۱)! ...

۱/ ب: نقد دلائل

با وجود آنکه آثار بهائیت، در اهم مسائل عقیدتی، متناقض و در صورت اتکاء به متون خودشان مجبوریم نصی را با رد نصی دیگر پذیرا شویم!

با این همه، از جانب زعمای بهائیت، برای اثبات ادعائی در مجموعه عقاید و وقایع بابیت، تألیف و تحقیقاتی خارج از متن اصلی، و زمینه مادری، صورت پذیرفته است! که جهت آشنائی پژوهندگان، ذیلا به نمونه هائی از مهمترین انواع آن اشاره می کنیم:

۱/ ۱/ ب: بهائیان و مسئله فیض مقتضی

بهائیان بنا به اصل مقتضیات زمانه، که می بایست دیانت الهی مبتنی بر آن بوده باشد، مبنای اثبات لزوم ظهورات جدیدی پس از ظهور اسلام قلمداد کرده اند.

اقتضای هر زمانی، ایجاب می کند که خداوند مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره مند سازد. از این روی ختم رسالت و نبوت، به زعم بهائیت منافی مقتضیات زمانه و تداوم همیشگی فیض الهی است.

چنین زمینه سازی هائی از جانب بهائیت، فی نفسه مورد اشکال مؤلف نیست! در حقیقت نگارنده معتقد به فیض همیشگی الهی، و عدم قطع آن است. معذلک دو نکته اساسی پیرامون اصل فیض مقتضی وجود دارد و آن اینکه آیا لازمه تداوم فیض، ظهورات متعدد است یا کمال ظهورات؟ و آیا می بایست هر ادعائی را فیض الهی و محتوای عقاید مدعیان را، پاسخگوی مقتضیات زمانه بدانیم؟!

۱- «مفاوضات»، ص ۱۲۴، در مورد آشنایی با استدلال های بهائیان برای اثبات عدم خاتمیّت حضرت رسول است، مراجعه شود به کتاب: «فرائد»، و ردّ کتاب مذکور تحت عنوان «بهائی چه می گوید» تألیف جواد تهرانی. میرزا ابوالفضل، کلیه مسائلی که در این زمینه مطرح کرده است، بر خلاف نصوص مسلم میرزا حسینعلی بهاء، مبنی بر قبول خاتمیت رسالت و نبوت حضرت رسول اسلام است ...

مسلماً نگارنده در انتظار پاسخ چنین سئوالاتی، از جانب بهائیت نیست، زیرا با بررسی های جامع در آثار اولیه و اساسی بهائیت، به این نتیجه رسیده است که طرح مسئله فیض، به خاطر اثبات دعوی میرزا حسینعلی است، نه اینکه به حقیقت تداوم فیض، و اساساً به «فیوضات ربانی» ایمان و اعتقادی داشته باشند.

دلیل این امر در آثار بهائیت موجود و آشکار است:

میرزا حسینعلی می نویسد:

«و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه کذاب مفتر». (۱)

(سوگند به نفس که همه ی ظهورات به این ظهور بزرگتر، پایان گرفت، و هر کس که پس از چنین ظهوری، مدعی ظهور جدیدی شود، او دروغگو و افتراء زننده است).

ولی میرزا حسینعلی، در کتاب: «اقدس» تصریح کرده است که: «من یدعی امراً قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر». (۲)

(هر کس ادعای امری را، پیش از اتمام هزار سال کامل، مدعی شود، دروغگو و افترا زننده است).

بعضی از مبلغان بهائی، متمسک به تصریح مذکور، بیان میرزا حسینعلی را در کتاب:

«اقتدارات» منسوخ تلقی می کنند.

در حالی که افندی در تفسیر تصریحات مندرج در «اقتدارات» و «اقدس» می نویسد:

«اما آیه مبارکه من یدعی امراً قبل اتمام الف سنه کامله ... بدایت این الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است «انّ کلّ یوم عند ربک کألف سنه و کل سنه ثلاثمائه و خمسه و ستون ألف سنه ... کور جمال مبارک غیر متناهی است بعد از آنکه احقابی بگذرد و بکلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست نماند ظهور جدیدی گردد و الاتا آثار صحف و تعالیم و

۱- «اقتدارات میرزا حسینعلی»، ص ۲۳۷

۲- همان، ص ۳۵

اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود و نه بروزی و نه صدوری». (۱)

و در موضعی دیگر از جمله «مکاتیب» خود اذعان می دارد که: «چه که این کور را امتداد عظیم است و این دو را فصحت و وسعت و استمرار سرمدی ابدی». (۲)

«لهذا امتدادش بسیار اقلا پانصد هزار سال». (۳)

چطور می شود؟!، جاودانگی اسلام را به خاطر عقیده به عدم قطع فیض الهی مورد تشکیک قرار می دهند ولی اعتقاد به اصل تداوم همیشگی فیض الهی، به موجب عقیده بهائیت به تحقق ظهورات بعدی نیست؟! و اگر هم چیزکی در این خصوص گفته اند، شامل ۱۳۰۰ ساله اسلامی می شود اما اقلا تا نیم میلیون سال دیگر، این فیض تکرار نخواهد شد؟! شاید تا پانصد هزار سال دیگر پس از حیات مدعیان، مقتضیات زمانه عوض نشود، و نیاز به فیض مجددی نباشد، ولی در حالی که به زعم بهائیان هنوز ۲۰ سال از «ظهور مستقل مقام صاحب شریعت و نبوت و رسالت علی محمد شیرازی» (۴) نگذشته بود، حسینعلی میرزا پای به میدان می نهد، و در حالی که شرایط زمانه، دستخوش هیچ دگرگونی اساسی نشده بود، به نوشتن احکام مبادرت می ورزد که در رابطه با «بیان»، و به تصریح ابوالفضل گلپایگانی، «چندان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومنات (۵) و عباس افندی این اختلاف ژرف را چنین بیان و تأیید می کند:

«در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود. اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین اللّه و موضوع شریعت اللّه رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان و حدت عالم انسان است». (۶)

۱- «رحیق مختوم»، ج ۱، ص ۳۲۰

۲- «مکاتیب»، ج ۲، ص ۶۸

۳- همان، ص ۷۶

۴- «مفاوضات»، ص ۱۲۴

۵- «کشف الغطاء»، ص ۱۶۶

۶- «مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۶۶

۲/ ۱/ ب: بهائیان و مسئله تحریف و نسخ

از آنجائی که لازمه ظهور هر شریعتی جدید، بالطبع نسخ شریعت قبلی است لذا بهائیان، «بیان» را ناسخ «قرآن»، و «اقدس» را ناسخ «بیان» می دانند.

زعما و مبلغان بهائی، در پاسخ این سؤال که چرا: «بیان ناسخ قرآن است»؟ عموماً پاسخ می دهند: به دلیل تحریف قرآن مجید.

در حالی که منابع اساسی و مسلم بهائیت، مؤید این نظر است که قرآن مجید، در طول تاریخ، به هیچ وجه دستخوش تحریف نگشته است.

میرزا حسینعلی در لوحی مندرج در کتاب «مائده آسمانی»، (۱) همچنین در کتاب:

«ایقان» (۲) و «سوره الملوک» (۳) جزماً اعتراف و اذعان می دارد «که قرآن به هیچ وجه و صورتی تحریف در آن راه نیافته، و قرآن تمام بوده و اکنون نیز همان است که بوده است».

بر اساس ملاحظه الواح و تصریحات مذکور است که عبد الحمید اشراق خاوری، عقیده بهائیت را در خصوص شبهه تحریف قرآن مجید، چنین اذعان می دارد: «به صراحت در الواح الهیه نازل گردیده که قرآن مجید تمام و کامل و از دستبرد سارقین و مغرضین محفوظ است». (۴)

نه تنها قرآن مجید، از دستبرد و هر نوع تحریفی در امان بوده است، بلکه بهائیان را الزام است که به اتکاء کتب و آثار زعمایشان، چنین عقیده داشته باشند که کتب آسمانی سلف دست نخورده، و مبرّا از هر نوع تحریفی است.

میرزا حسینعلی در این خصوص تصریح می کند: «چون عاجز از جواب می شوند تمسک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عند اللّه نبوده و نیست ... این قول نهایت بی معنی و بی اصل است. آیا می شود کسی معتقد به کتابی گشته و من اللّه دانسته آن

۱- ج ۷، ص ۲۱۹

۲- ص ۱۵۴

۳- ج ۵، ص ۱۱ و ۲۲ و «آثار قلم اعلی»

۴- «محاضرات»، ص ۱۰

را محو نمایـد و از این گذشـته تورات در همه روی ارض بود منحصـر به مکه و مـدینه نبود که بتواننـد تغییر دهنـد و یا تبـدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشـغولند و آن تفسـیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود». (۱)

بر این اساس، میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «مجموعه رسائل» می نویسد:

«ولکن اهل بهاء ... بحکم کریمه «وَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ» و کریمه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

حفـظ الهی را مـانع از تغییر حجت بـاقیه می داننـد و کلاـم خداونـد را مصـون از رمی شـیطان و مـداخله مبطلین می شناسـند و تحریف کلمات الهی را تفسیر بغیر ما اراده می دانند». (۲)

تنها دلیلی که در عقیـده بهائیت، موجـد، نسـخ قرآن مجید شده است، همانا سـخن و زبان عقیده علی محمد شـیرازی است که حسینعلی میرزا، آن را تصویب و چنین نقل نموده است:

«اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نمی بود هر آینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمی شد». (۳)

بر این اساس مسـتقیماً، می توان نتیجه گرفت که تحریف، نقص و مقتضـیات زمان، موجب نسخ کتاب قرآن کریم نیست، بلکه این لجاجت و اظهار مخالفت بعضـی از شـیعیان نسبت به علی محمد شیرازی بوده است که او را وادار به مقابله و اظهار دشمنی متقابل نموده است. و چون دستش به سرکوبی مخالفان نرسیده، کتاب خدا را نسخ کرده است!؟ ...

دیگر آنکـه، اگر شـیعیان نسـبت به علی محمـد شـیرازی مـدارا می کردنـد و اعـتراض و اعراض نمی نمودنـد، به تصـریح نص مذکور، شریعت اسلام نسخ نمی شد، و با عدم نسخ

۱- «ایقان»، ص ۶۵

۲- ص ۴۹، بـا اجـازه ی رسـمی، همچنین در تأییـد این مسـئله که بهائیـان به تحریف هیـچ یک از کتاب های آسـمانی معتقد نیستند، مراجعه شود به «فرائد»، ص ۷۲۴، و «بهجت الصدور»، ص ۱۹۹.

۳- «اقتدارات»، ص ۴۷

شریعت اسلام، حالتی به وجود می آمد که مانعه الجمع است، از یک طرف شریعت اسلام نسخ نشده، پس بایست پیرو آن بود و از سوی دیگر چون به علی محمد شیرازی گرویده اند، بایست دست از شریعت اسلام برداشت و متمسک به بیان شد؟ ...

و اما در مورد نسخ بیان، از نظر بهائیان:

قبلا مورد بررسی قرار دادیم که علی محمد شیرازی در: باب السابع من الواحد الثانی کتاب: «بیان» و در مقام مبشر «من یظهره اللّه» تصریح می کند: «قیامت و کمال دین بیان در ظهور من یظهره اللّه خواهد بود» و «بیان میزان حق است، الی یوم من یظهره اللّه ...» از این روی پس از ظهور من یظهره اللّه، دیگرکتاب بیان میزان حق و حقوقی نخواهد بود.

در نتیجه «همچنانکه قیامت و کمال اسلام در ظهور صاحب بیان» تحقق پذیرفت. و شریعت بیان ناسخ اسلام، از این روی با قیامت و کمال دین بیان در ظهور من یظهره اللّه» بیان منسوخ و «ایمان جمیع منقطع می شود».

حسینعلی میرزا، پس از دعوی من یظهره اللهی، جهت مریدانش، کتاب احکام بهائیان را به نام «اقدس» تحریر و ارائه داد، و به گفته ی ابوالفضل گلپایگانی، کتاب اقدس در مقام تطبیق با کتاب بیان «در اصول و فروع، با یکدیگر چنان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومنات». (۱)

و عباس افندی به نحوی دیگر اختلاف احکام مورد تحریر میرزا حسینعلی را با «بیان» علی محمد شیرازی چنین توصیف و تعریف می کند:

«در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود اما در این دور بدیع و قرن جلیل، اساس دین اللّه و موضوع شریعت اللّه رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانی است». (۲)

از این رو است که عباس افندی می نویسد: «و در هر کتاب اقدس که مهیمن بر

۱- «کشف الغطاء»، ص ۱۶۶

۲- «مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۶۶

جمیع کتب و صحف و زُبُر و کل آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب حتی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیر مطابق و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور». (۱)

از این رو است در مجموعه حدود و احکام بهائیان، از لسان عباس افندی چنین می خوانیم: «بیان مباین با کتاب اقدس، لکن بهائیان کتاب اقدس را ناسخ کتاب بیان می دانند». (۲) چنانچه فاضل مازندرانی، ذیل کلمه «اقدس» نیز به این عقیده عمومی بهائیان تصریح می کند که: «کتاب اقدس شریعت بهائیه و ام الکتاب ... و شریعت بیان را نسخ و تغییر داد و مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی گشت». (۳)

با این همه، میرزا حسینعلی، در برابر انتقادات اصولی بابیان، مبنی بر نسخ بیان پاسخ می دهد: «با اینکه کل می دانند که به این ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم اللّٰه مرتفع گشته و آثار اللّٰه در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوص در این ظهور امضاء شده- معذلک متصلًا نوشته و می نویسند که بیان را نسخ نموده اند که شاید شبهه در قلوب القا شود و معبودیت عِجل (صبح ازل) محقق گردد». (۴)

و نیز: حسینعلی میرزا در کتاب: «بدیع» ظهور خود را مؤید و مطیع و مروج بیان دانسته، و نسخ بیان را شبهه و توطئه صبح ازل و ازلیان می داند:

«بدانید ای قوم که این غلام رحمن در جمیع أحیان اراده اش آن بوده آنچه از ظهور قبلش نقطه بیان روح من فی الاکوان فداه نازل شده ثابت نماید حرکت ننموده ام مگر به رضای او ... ولکن مشرکین بیان گمان نموده اند و در بادیه های مهلکه ظن مشی کرده اند چنانکه نسبت داده اند که این غلام گفته نقطه بیان از یک حرف من خلق شده، لا و اللّٰه آنچه نازل شده منزل حق تعالی ... بوده و خواهد بود، بگویند ای بی شرم های ارض (خطاب به پیروان باب است که مخالف با بهاء هستند) آنچه در این ظهور نازل بعینه

۱- «مکاتیب»، ج ۲، ص ۳۴۳

۲- «گنجینه حدود و احکام»، ص ۲۷۱

۳- «اسرار الاثار»، ج ۱، ص ۱۶۱

۴- «اقتدارات»، ص ۴۵

همان کلمات نقطه اولیه بوده و خواهد بود». (۱)

ولی همین که ریاستی را کسب، و محیط مریدانش و سیع تر و خطر صبح ازل و ازلیان مرتفع، همان ادعاهائی را که شبهه و بهتان ازلیان تلقی کرده و آن را تهمت غیر واقعی می دانست، در کتاب: «اقدس» صریحاً به آنها اذعان، و این باره شبهه و بهتان و تهمت، مبدل به کرامت و جلالت حسینعلی میرزا می شود! و «بیان» برگی از بوستان او و «انگشتری» در دستش!:

«مانزل البیان الالذکری و انه ورقه من حدیقه بیانی و خاتم من اصبعی ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما اراد». (۲)

(نازل نشده است کتاب بیان مگر برای ذکر من، و آن برگی است از حدیقه بیان من و انگشتری است در دست من، و خداوند آنچه را که بخواهد بجا آورده و طوری که اراده می کند حکم می فرماید).

عزیه خانم، خواهر میرزا حسینعلی، و مدافع و مرید برادرش صبح ازل، در خصوص ادعای میرزا حسینعلی مبنی بر نسخ بیان، و در مقام دفاع از ازلیان، در پاسخ نامه عباس افندی (لوح عمه)، می نویسد:

«و اما مطلب اول که مدعی می گوید که من ناسخ بیان و احکام و شرایع بیانم و صاحب کتاب و شریعتم، حالا از شما سؤال می نمایم: اگر شخص فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعه ای بیفشاند که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره آن فایده ای بردارد و آن بذر هنوز ریشه ای به زمین ندوانیده و سر از خاک بر نیاورده شاخ و برگی نکرده و ازهار و اثمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشنیده و نفهمیده آن زمین را برگرداند و آن بذر را بکلی ضایع و باطل کند به حکم عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی بصیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بی مغز اگر در شمسیت نقطه اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بینه اش کافی و مکفی نبوده است به حکم

۱- ص ۳۹۴

۲- «الواح بعد اقدس»، ص ۸۴

عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است به حکم صاحب بیان گوینده او را کافر می دانیم و یا می گوئی که شریعت آن حضرت ناتمام و احکامش ناقص بوده است شخص مدعی برای تکمیل آن شریعت مبعوث شده این دعوی نیز باطل و محل اعتنا نیست بدو جهت، جهت اول اینکه خداوند متعال می فرماید: «ما ننسخ من آیه او ننسهانأت بخیر منها او مثلها» اگر آیات و احکام کتاب بیان بر حسب استعداد زمان بر فرقان سمت رجحان نداشته نسخ آن لزومی نداشته است که پس از نسخ آن نزول بیان به جهت نقصان آن مکمل و مصححی دیگر آید و بیان را تکمیل نماید ...». (۱)

بر این اساس و با توجه به مباحث گذشته به خوبی ملاحظه می شود که اساس نسخ بیان توسط حسینعلی میرزا، مبتنی بر چه زمینه هائی است. و انگیزه علی محمد شیرازی به نسخ قرآن مجید، معلول چه عواملی است!

چنین مصلحت اندیشی هائی در میان زعمای بهائیت، محدود در نسخ یا عدم نسخ کتاب بیان نمی شود.

بهائیان چون دیدند، ازلی ها و بابیان به نصوص و آثار علی محمد شیرازی، استنادها و به وصایت صبح ازل و وقایعی که به هر حال موافق با دعاوی حسینعلی میرزا نیست، مورد توجه و نشر قرار می دهند، برخلاف تصریحات زعمای خود، به تحریف چنین آثاری نظر داده، و بدین اساس، آنها را منسوخه قلمداد کردند، تا یکباره از جمیع اتهامات رها شده، و اساس نظریات ازلیان متزلزل گردد.

شوقی افندی در این خصوص صریحاً می نویسد: «این کتاب مقدس (منظور بیان است) که محور آثار دور بیان محسوب ... بر خلاف بسیاری از آثار ثانویه مبارکه که دستخوش تصحیف و تحریف واقع گردیده بکلی از هرگونه تصرف محفوظ و مصون باقی مانده است». (۲)

در حالی که دکتر «اسلمنت» بر خلاف نظریه شوقی افندی می نویسد: «حضرت باب و حضرت بهاء اللّه آثار و کتب بی شمار ... نازل و مرقوم فرموده اند ... الواح و آثار امر

۱- «تنبیه النائمین»، ص ۹۸

۲- «قرن بدیع»، ج ۱، ص ۱۵۱

بهائی چه از حیث کثرت و فراوانی و چه از حیث اتفاق و ضبط و وثوق ابداً مشابهت و نظیری در ادیان سابقه ندارد ... بدیهی است که حسن ضبط و صیانت تعالیم و آثار در این امر و شدت وثوق و اعتبار مسلمه اش در منع خطر سوء تفاهم در استقبال محتوم است» .. (۱)

لذا با توجه به بیان احمد یزدانی، مبلغ مورد تأیید بهائیان، مبنی بر اینکه: «آیات و کلمات مقدسه دو شارع عظیم یعنی حضرت باب و حضرت بهاء اللّٰه و الواح و آثار مبارکه حضرت عبد البهاء و حضرت ولی امر اللّٰه ... مجموعاً معارف وسیعه و کلمات رسمیه مقدسه را تشکیل می دهد» (۲) معلوم می شود که اگر بیان شوقی را ملاک حقیقت عقیده بهائیان تلقی کنیم: «معارف وسیعه» و «کلمات رسمیه»، بی اساس و مغشوش و غیر قابل استناد است.

و اگر در صورتی که سخن شوقی را بر خلاف عقیده بهائیان، باطل دانسته، و نظریه تصویب شده «اسلمنت» و «یزدانی» را اساس مطالعه خود قرار دهیم تحریف در آثار باب جائی نداشته و نسخ حقایقی که در آن پیرامون دعاوی علی محمد شیرازی و وقایع بابیه است، خلاف واقع و هر نوع نصی بر اساس غیر آن، موجب عدم مشروعیت میرزا حسینعلی و شریعت جدید او خواهد بود.

۳/ ۱/ ب: بهائیان و معجزه ی آیه نگاری!

از بررسی همه جانبه آثار بهائیان چنین بر می آید که میرزا حسینعلی، پس از کسب مقدمات کتابت و قرائت، به نحوی نا منظم، در مدارس و مجالس درس، به اکتساب علوم متداوله مشغول بوده است.

جهت استحضار پژوهندگان، ذیلا به ذکراهمّ مدارکی که نتیجه مسلم مذکور را در بردارد، می پردازیم:

۱- میرزا حسینعلی می نویسد: «و در فرقان بسیار آیات دلیل بر این است اگر چه

۱- «بهاء اللّٰه و عصر جدید»، ص ۱۵۰

۲- «نظر اجمالی در دیانت بهائی»، ص ۱۴۵

نفس آیه در نظر نیست ولکن مضامین آن آیات بدین قرار است» مثلًا:

«هو الـذی خلقکم و رزقکم افلاـ تبصرون. و هو الـذی أنبت من الاـرض نباتـاً حسـناً افلاـ تؤمنون. و انزل من السماء ماء افلا تشکرون. و خلق السموات و خلق الارض و مابینهما واسکن الجبال فضلًا من عنده و قلیلًا منکم ما تفقهون». (۱)

همچنین: «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی». (۲)

همچنین: «حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان را تلاوت ننموده و مطلبش را ندیـده ... این مظلوم لازال مبتلا بوده و مقر امنی که در کتب حضرت اعلی (باب) و یا غیر نظر نماید نداشته». (۳)

و در خصوص آثار «حاج محمد کریم خان کرمانی»، حسینعلی میرزا می نویسد:

«این بنـده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشـته و نـدارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شـده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شد ... باری کتب عربیه او به دست نیفتاد. تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلـد یافت می شود ... با وجود این، کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه ... در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جائی به دست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود». (۴)

«این مظلوم در طفولیت در کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهد نمود». (۵)

۱- «صحیفه شطیه»، میرزا حسینعلی، مندرج در کتاب: «رحیق مختوم» ص ۲۸۵. و «مائده آسمانی»، جزء چهارم، ص ۳۳

۲- «آثار قلم اعلی»، ج ۳، ص ۱۱۸

۳- «لوح ابن الذئب»، ص ۱۲۲

۴- «ایقان»، صص ۸، ۱۱، ۲۰، ۷۳، ۸۴ و ۱۴۳

۵- «اسرار الاثار»، ج ۲، ص ۱۷

۲- فاضل مازندرانی مبلغ مشهور بهائی می نویسد:

«و نسبت به شخص بهاء اللَّه نیز تقریباً همین نحو است و خطوط ایشان و اخوانشان گواهی می دهد که زیبایی خط والد تقریباً به آنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی مختصر و همان اندازه عرفان های شیخی که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقیین و رواقیین و امثالهم نزدیکتر است تا به شیخیین». (۱)

۳- آواره در شرح احوال کودکی و جوانی میرزا حسینعلی می نویسد: «و در سن صباوت چون به خواندن و نوشتن پرداخت بر اهمیت خود بیفزود و در انظار جلوه ای غریب نمود و چون به حد بلوغ بالغ گشت به مجامع و مجالس وزرا و بزرگان و علما و امرا و ارکان دولت خود را به نطق و بیان و عقل و وجدان معرفی فرمود». (۲)

۴- محمد علی فیضی می نویسد: «از قرار معلوم فقط مقدمات خواندن و نوشتن را نزد پدر و بستگان خود آموخته، در مدرسه و مکتبی مطابق معمول آن زمان داخل نشده». (۳)

و در خصوص شرکت میرزا حسینعلی در درس مجتهد نوری از زبان عباس افندی می نویسد:

«میرزا محمد تقی مجتهد مشهور در یالرود قریب هزار طلبه داشت ... شب ها در مجلس مباحثه علمیه می شد و بعضی احادیث مشکله روایت می کردند و چون حیران می ماندند جمال مبارک معنی حدیث را بیان می فرمودند از جمله شبی از شبها ...». (۴)

۵- اسلمنت عامل بهائیان عکا در این خصوص و در مقام شرح حال زندگانی حسینعلی میرزا می نویسد:

«به مدارس و دبستانی داخل نشدند فقط در منزل جزئی تحصیلی نمودند». (۵)

۱- اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۹۳

۲- «کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۲۵۶

۳- «حضرت بهاء اللَّه»، ص ۱۸

۴- همان، ص ۱۴، «تلخیص تاریخ نبیل»، ص ۸۹، «نقطه الکاف»، ص ۲۳۹، «ایام تسعه»، ص ۳۷۶

۵- «بهاء اللَّه و عصر جدید»، ص ۲۸

۶- عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی، در پاسخ نامه عباس افندی از سوابق تحصیلی برادرش چنین یاد کرده است:

«جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید، به واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به درس داشته، آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی گذاشتند، پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که به فواید این دو نایل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی شأن و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود». (۱)

تأمل در قطعات برگزیده مذکور، به خوبی رابطه حسینعلی میرزا را با مدرسه و مطالعه و تحقیق در آثار و مباحثه در افکار و مجالست با اهل سخن و نظر، نشان می دهد.

ولی حسینعلی میرزا، پس از تسلط بر بابیان و دستیابی بر منصب، «الوهیت» و «ربوبیت»! در شأن خود نیافت که سوابق تحصیلی خود را ملاک فضل و کرامتی کند! از این رو تمامی تصریحات گذشته را به نحوی از انحا مورد «تأویل» و تجدید نظر قرار داده چنین وانمود که در هیچ مدرسه و نزد هیچ معلمی، «درس نخوانده» و او چون خدای بی همتاست، علمش ذاتی، نه «اکتسابی» است! و گاهی به لسان اهل اسلام، خود را «امّی» می خواند! تا از این طریق شأن و مقام خود را به صرف ادعا، بالا برد و مریدان بهائیش، خضوع و خشوع بیشتری در اقبال اوامر و نواهیش مبذول دارند!

اهم مدارکی که تصریحات مذکور، منتج از آنها است، ذیلا جهت آگاهی پژوهندگان معروض می گردد:

۱- میرزا حسینعلی می نویسد:

«... ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فسئل المدینه التی کنت فیها». (۲)

(و من علومی را نخوانده ام. و به هیچ مدرسه ای نرفته ام، اگر خواهی، از همشریهایم

۱- «تنبیه النائمین»، ص ۴.

۲- نامه میرزا حسینعلی به ناصر الدین شاه قاجار، مندرج در کتاب: «مقاله شخصی سیاح»، ص ۱۱۶، و «مبین»، ص ۸۹.

جویا شو).

۲- عباس افندی درباره فضائل پدر خود! می نویسد: «نزد جمیع اعاظم و علمای ایران در تهران مسلم است که حضرت بهاء اللّٰه در مکتبی نبوده اند و در مدرسه ای تعلیم نگرفته اند از بدو طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند، با وجود این علما و فضلای ملل شرق بر علم و فضل و دانایی و کمالات خارق العاده او شهادت دادند». (۱)

«جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشده اند». (۲)

۳- احمد یزدانی مبلغ بهائی در این خصوص می نویسد:

«در عهد صباوت و شباب به هیچ وجه تحصیل علم و تلمذ در مدرسه ای نفرمودند و به شغلی نیز مشغول نبودند ...». (۳)

با چنین زمینه سازی هائی که از اجزائی متباین تشکیل شده است، حسینعلی میرزا مدعی شد که نوشته های او، «آیات» و: «آیه نگاریهایش» دلیل و «حجت» دعاویش می باشد:

وقتی به او ایراد گرفتند، اگر مدعی حجتی غیر از آیات دارند بفرمایند و اگر ندارند و همین آیات است میرزا یحیی علاوه از نص صریح در مقابل ایستاده و ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر و مجلدات کثیره در دست دارد، حسینعلی میرزا پاسخ داد:

«این تصریحاً مخالف با آنچه نقطه بیان روح ماسواه فداه در کل بیان نازل فرموده: و من تکلم بهذه الکلمه او یتکلم لعن و یلعنه کل الذرات ... نقطه ی بیان در کل بیان تصریحاً فرموده که حجت ظهور بعد غیر آیات نبوده و نخواهد بود ... و اگر نزد نفسی یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار خروار حصاه حال کدام یک را غنی می دانی؟ واللّٰه الذی لا اله الا هو مجلداتی که می گوئی از برای این خوب است که به آب محو شود». (۴)

۱- «مکاتیب»، ج ۳، ص ۳۴۷

۲- «مفاوضات»، ص ۲۷

۳- «نظر اجمالی در دیانت بهائی»، ص ۷

۴- «مبین»، ص ۲۶۲

در حالی که اثبات نمی کنند، که چرا و به کدامین دلیل، نوشته های او نمی بایست با آب محو شود، در حالی که شوقی افندی به نقل از «تاریخ نبیل زرندی» میرزا آقا خان در هنگام توقف بابیه در بغداد که به زعم بهائیت کاتب وحی حسینعلی میرزا بوده، تأیید می کند که: «صدها هزار بیت از آیات که از سماع مشیت رب البینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته شد و محو گردید، حضرت بهاء اللّه مشاهده می فرمودند که این عبد در اجرای دستور مبارک و ریختن آثار در شط دچار تردد و تحیرم، مؤکداً فرمودند: بریز، در این احیان احدی لایق اصغاء این نغمات نه و این کیفیت مخصوص یک بار و دوبار نبود بلکه به کرات و مرات امر به ریختن اوراق در شط فرمودند». (۱)

این امر به خوبی نشان می دهد که بسیاری از آیه نگاریهای حسینعلی میرزا، که بهائیان مدعی هستند که آیات خداوندی است، حتی قبل از آنکه توسط دیگران بی ارزشی آنها بر ملا و ادعا شود، خود پیشقدم شده، و آنها را از بین برده است.

از سوی دیگر، عباس افندی به دنبال حسینعلی میرزا، درباره آثار حسینعلی میرزا تصریح می کند که: «علما و فضلای ملل شرق در علم و فضل و دانائی و کمالات خارق العاده او شهادت داده اند. (۲)

چنین شهادتی به زعم بهائیان ممیز حقیقت آیات حسینعلی میرزا و نفی ارزش نوشتجات صبح ازل است، در حالی که حسینعلی میرزا بر خلاف عباس افندی، صریحاً اذعان می دارد که در قبال آثارش: «علمای شیعه طراً برمنابر به سبّ و لعن حق مشغول». (۳)

چه شهادتی، درحالی که خود اعتراف می کند: علمای اسلامی در ایران و عراق، و مسلم پس از انتشار عقاید حسینعلی میرزا، از «سب و لعن» او کوتاهی نکرده اند. بهائیت نشان نمی دهد کدامین یک از علما و بزرگان ادب و علم و فلسفه و عرفان و دین در ملل اسلامی بوده است که کتب حسینعلی میرزا را، آثاری بزرگ تلقی کند. نه تنها چنین مدرکی

۱- «قرن بدیع»، ج ۲، ص ۱۴۲، گنج شایگان، ص ۶

۲- «مکاتب»، ج ۳، ص ۲۴۷

۳- «اشراقات»، ص ۱۴۲

وجود ندارد بلکه چنانچه ملاحظه گردید، خلاف آن نیز به اعتراف شخص حسینعلی میرزا، اثبات شده است.

از نظرگاه شیوه نگارش و نثر و نظم آثار عربی حسینعلی میرزا، عباس افندی می نویسد: «فصاحت و بلاغت جمال مبارک در زبان عرب و الواح عربی العباره محیر العقول فصحا و بلغای عرب بود. و کل مقر و معترفند که مثل و مانندی ندارد» (۱)

در حالی که بهائیت نتوانسته است، حتی نام یک ادیب متشخص زبان عرب را در جامعه ایران یا عرب ذکر کند، که در صورت ملاحظه آثار علی محمد شیرازی و حسینعلی میرزا، زبان به تمسخر نگشوده باشد.

اتفاقاً زعمای بهائی به این مسئله خود اذعان کرده اند که دانشمندان و ادبای عربی شناس، از عدم رعایت اصول زبان عربی توسط حسینعلی میرزا، ایرادهای بس زیاد گرفته اند، که حسینعلی میرزا در مقام پاسخ بر آمده و چنین سر داده است:

«یا معشر العلماء لا تفرقوا کتاب اللّه بما عندکم من القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الا عظم و انه بنفسه لوانتم تعلمون» (۲)

حاصل آنکه: علما نباید نوشته های این کتاب را با قاعده های صرف و نحو بسنجند بلکه باید قاعده های ادب عرب را با این نوشته های من بسنجند ....

در حقیقت، معنی چنین پاسخی این است که به قول احمد کسروی: «چون عربی را درست نمی دانم و غلط می نویسم، شما باید آن قاعده هایی را که برای درست نوشتن است کنار گذارید و شما نیز غلط نویسید: بهتر بگویم معنایش آن است که هر غلطی گفتم گفته ام. شما نباید ایراد گیرید ..» (۳)

حسینعلی میرزا، دلیل دیگری برای عربی های غلط خود تراشیده است، که باید آن راهم مد نظر داشته باشیم.

وی در پاسخ اعتراضات حاج محمد کریم خان کرمانی مبنی بر اشتباه های فاحش

۱- «مفاوضات»، ص ۲۷

۲- «اقدس» ص ۲۸

۳- «بهائیگری»، ص ۴۶

نثر و نظم آثار مدعیان بهائیت می نویسد: «انها نزلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجعوله ...» (۱)

(کلمات من روی لسان قوم نازل شده است نه روی قواعد مجعوله). «در حالی که برای همه ی ادبای عرب مسلم است که قواعد زبان، ناشی از لسان صحیح قوم است و در واقع میزان تطابق بالسان قوم همان قواعد متّخذه است که جناب بهاء آنها را مجعوله تصور نموده است» (۲)

بدین خاطر، میرزا حسینعلی، چون توجه به این مسئله پیدا نمود، چاره ای جز این ندید که تعبیرهای غیر منطقی خود را، مبنی بر موجّه جلوه دادن دلیل تراشی های خود برای علت اشتباهات ادبی، آثارش را مورد تجدید نظر قرار دهد و یک باره مجبور شود خلاف همه توجیهات ناصواب خود، تصریح کند، که:

«در ارض سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند، نظر به احزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد، مثلا در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریه باید مرفوع یا مجرور باشد، منصوب نازل شده، در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده.

بر حسب ظاهر بین قوم، دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ یا مضاف که علت جر است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمائید». (۳)

این اعتراف به لزوم رعایت قواعد زبان عربی، اولًا ریشه همه توجیهات خود و علی محمد شیرازی را زد. و ثانیاً چون خود قادر به رفع اشتباهات مذکور و اشتباهات بعدی خود نبود، مریدان خود را امر به تصحیح و تجدید نظر در آثارش نمود.

در واقع کاری را که خداوند (حسینعلی میرزا) از عهده آن بر نمی آمد، به عهده خلق واگذارد!

بدین روال، و با این همه، آنچه مسلم است نه تنها اصل اساسی مبتنی بر عدم

۱- «اقتدارات»، ص ۱۹۶

۲- «محاکمه و بررسی باب و بهاء»، ص ۸۴

۳- «ایام تسعه»، ص ۷

فصاحت و بلاغت آثار حسینعلی میرزا است، بلکه عدم رعایت مبانی اولیه زبان عربی، در جمله بندی ها است که غالب صفحات کتب حسینعلی میرزا مزین به آنها است. و خوانندگان می توانند از جملات مورد استناد این کتاب، حقیقت امر را دریابند. و نیازی به ارائه ی شواهد و نمونه ها نیست!

۴/ ۱/ ب: تمسّک به قرآن

زعمای بهائی، به تبعیت از حسینعلی میرزا، کوشش های فراوانی مبذول داشتند تا به هر نحوی که ممکن است آیاتی چند از «کلام اللّه مجید» را در جهت تأیید دعاوی بهائیت مورد تأویل و بهره برداری قرار دهند.

با توجه به اینکه متذکر بودیم، هر نوع تمسک و دست اندازی به منابع اصیل اسلامی، مغایر با رویه بهائیت است، و بهائیت می بایست برای اثبات دعاوی مربوط به الوهیت من یظهره اللهی حسینعلی میرزا، عقاید علی محمد شیرازی را در جهت مصالح و منافع خود به کار آورد. معذلک، روز افزونی جرأت و جسارت زعمای بهائیان، که مستقیماً از سرکوبی تدریجی «صبح ازل» و حمایت مریدان و حامیان تشدید تشتت مذهبی در ایران، ناشی می شد فرصت طلبی را به آنجا کشانید که به سوی «قرآن مجید» روی آورند؟

نتیجه همه روی آوردن ها و همه کوشش های ممکن، ره آوردی بود که در همان ایام نخستین انتشارات کتب و انعکاس ره آوردهای بهائیت از تفحص هدف دار «قرآن مجید»، بی پایگی چنین تمسک ها و توسل هائی را، میان خواص و عوام بر ملا ساخت. تا آنجا که جز در برخورد مبلغان بهائی با مسلمانان نا آشنا به کتابت و قرائت قرآن، پای از دائره آثار اولیه بهائیت بیرون نگذارد و سعی لازم و مقتضی، در تجدید چاپ و تألیف مجدد و تحلیل نقدهای مطلعان علوم قرآنی، مبذول نگردید.

با این همه و بدان جهت که پژوهندگان به انحراف نگارنده از ادامه سیاق استدلال و استناد، نظر ندهند، ذیلا اهم تمسک های بهائیت به «قرآن مجید» را مطرح ساخته، و استنتاج و بهره وری از آن را به رأی و اراده جویندگان بی نظر وامی گذارد.

البته ناگفته نماند که محققان اسلامی تمسک های مذکور را از دیدگاه مبانی و منابع

اصیل معارف قرآنی، مورد بررسی قرار داده اند. ولی نگارنده معتقد است است: براساس «نقد بهائیان با بهائیت» می بایستی هر نوع استدلال و ادعای بهائیت را مورد توجه قرار داد و در صورت ایجاب و مناسبت با اعضای غیر بهائی، بحث به ذکر نظریات مسلم اسلامی مبادرت ورزید:

۱- ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «فرائد» استدلال و برداشت زعمای بهائیت را در مورد آیه ۵ از سوره سجده:

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

چنین مورد بررسی قرار داده است: «ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر می فرماید خداوند امر را از آسمان به زمین پس به سوی او عروج خواهد نمود در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. یعنی حق جل جلاله امر مبارک دین مبین را اولًا از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود. و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و مقصود نیست إلّا به وحی های نازله بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه ی طاهرین و این انوار در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الأنبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملًا از آسمان به زمین نازل شد و مائده ی سماویه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیه تماماً مبذول شد. و چون در سنه دویست و شصت هجریه حضرت حسن بن علی عسکری علیهم السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندک اندک اختلاف آرا و تشتت اهوا در اقوال و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و یوماً فیوم به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق امر اللّه تاریکتر و مظلمتر گشت تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزت و غلبه امم اسلامیه به ذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت در سنه ۱۲۶۰ هجری شمسی حق از افق فارس

ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملًا تماماً تحقق پذیرفت». (۱)

آگاهـان به مسائـل نقـد بهائیت- حفظهم اللّه تعالی- و آثار منتشره در این خصوص، نگارنـده را در نگارش بررسـی مـذکور، چنین آموزش دادند که: ابوالفضل گلپایگانی، چرا مبدأ هزار سال را سال ۲۶۰ ه. ق، گرفته است؟

اگر مـدت عمر اسـلام، مدنظر است، باید از بعثت، یعنی سال ۱۳ پیش از هجرت، مورد محاسـبه قرار گیرد در نتیجه پایـان هزار سال مطابق سال ۹۸۷ ه. ق خواهد شد. که با آغاز دعوی علی محمد شیرازی ۲۷۳ سال اختلاف دارد.

و اگر منظورشان از این محاسـبه، توجه به تکامل اسـلام و پایان نزول آیات و کلام اللّه مجید است، به اسـتناد آیه سوم از سوره مائده «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» اسـلام در سال آخر حیات پیامبر اسـلام، کامل گردیده است. در نتیجه اگر هزار سال با تاریـخ مذکور بیفزائیم، سال ظهور مطابق است با ۱۰۱۰ ه. ق، که آنهم با سال دعوی علی محمد شیرازی ۲۵۰ سال اختلاف خواهد داشت.

اگر بهـائیت مبـدأ را پایان دوران ائمه اطهار به حساب می آورد، بایـد توجه داشت که امامان اسـلام ۱۲ نفرنـد، نه یازده نفر به زعم گلپایگانی.

اگر گفته شود که امـام دوازدهم علی محمـد شـیرزای است، پس بایـد مبـدأ این هزار سال را، سال ۱۲۶۶ ه. ق، بگیریـم که در نتیجه سال میعاد برابر ۲۲۶۶ ه. ق، خواهد شد.

از سوی دیگر، بنابر «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَايَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۲)

که بهائیت به آن اسـتدلال می کننـد: در موعـد و میعاد ظهور یک ساعت نیز تأخیر نخواهـد شد در حالی که به فرض احتساب مـدت مزبور از سال وفات امام عسـکری علیه السـلام، تاریخ دقیق فوت حضـرتش ۸ ربیع الاـول می باشـد، که تا پنجم جمادی الاولی که آغاز دعوی علی محمد شیرازی (۳) بیش از ۵۶ روز اختلاف است.

بر فرض، سال ظهور موعود، سال ۱۲۶۰ ه. ق، باشد، مگر هر کس که در چنین سال

۱- «فرائد»، ص ۳۷.

۲- آیه ۳۴ سوره اعراف، ابو الفضل گلپایگانی در ص ۳۱۴، کتاب «فرائد»، به آیه مذکور تمسک جسته است.

۳- «بیان فارسی»، ص ۳۰.

ادعایی نماید بر حق است؟. عین همین استدلال به آیه ی «یدبر الامر ...» را «غلام احمد قادیانی» نیز برای اثبات خود اقامه کرده است. (۱)

از این ها گذشته، علی محمد شیرازی که درسال ۱۲۶۰ ه. ق، ادعای رسالت نداشت و اسلام را نسخ ننموده بود، بلکه تا اواخر سال ۱۲۶۴ ه. ق، خود را پایبند به اسلام می دانست، چنانچه در فصل دوم و سوم مورد بررسی قرار دادیم.

۲- ونیز گلپایگانی در اثبات مقاصد بهائیت، به آیه ۳۵ سوره اعراف اشاره می کند:

«يَا بَنِى آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِى فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

«و این آیه مبارکه در غایت صراحت است که اخبار از مستقبل است؛ زیرا که لفظ «يَأْتِيكُمْ» را به نون تأکید مؤکد داشته و «يَأْتِيَنَّكُمْ» فرموده است یعنی البته خواهد آمد بر شما رسولانی از جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت و قرائت خواهند نمود پس هر که پرهیزکار شود و نیکوکار باشد خوفی و حزنی بر او وارد نیاید؛ تا اهل تحریف نتوانند لفظ مستقبل را بر ماضی حمل نمایند و آیه مبارکه را برانبیای گذشته محمول دارند». (۲)

با توجه به اعتراف و تصریح زعمای بهائیت، به ختم رسالت و نبوت، به ظهور حضرت محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله که به تفصیل آن را در مبحث «ختم رسل» مورد بررسی قرار دادیم، استدلال گلپایگانی بر این اساس مغایر و مباین با دیگر آثار بهائیت است.

به عبارت دیگر، در جائی که حسینعلی میرزا، تصریح می کند:

«الصلوه و السلام علی سید العالم و المربی الامم الذی به انتهت الرساله النبوه و علی آله و اصحابه». (۳)

دلیل تراشی برای اثبات رسولان دیگری پس از رسالت اسلام، نقض نصّ صریح حسینعلی میرزا و زعمای بهائیت است.

از سوی دیگر، آیه ی مذکور با توجه به آیات قبل: «حکایت از خطاب قبلی حق

۱- حمامه البشری

۲- «فرائد»، ص ۳۱۴

۳- «اشراقات»، ص ۲۹۳

متعال به جمیع بنی آدم از بدو پیدایش آنان می باشد، نه خطاب به خصوص به اولاد آدم از بدو نزول این آیه قرآن کریم، تا منافی با خاتمیّت نبوت و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله توهم گردد» (۱)

۳- و نیز استناد و تمسک به آیه ی ۱۴۳ سوره بقره است:

«وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهَ وَسَطاً»

بهائیان می گویند: کلمه «وسط» در آیه ی مذکور مؤید این است که امت اسلام آخرین امت نیستند. و پس از آنان دینی جدید که موجد امتی جدید می گردد، ظهور خواهد کرد.

اولًا: لغت «وسط» در مراجع اصلی لغت عرب، به معنای شریف، میانه، معتدل و نیکو آمده است که در متون حدیث شیعه، و در صحیح ترمذی، صحیح نسائی و مستدرک حاکم نیشابوری ... در معنی لغت وسط، روایاتی از پیغمبر اکرم نقل شده است که منظور در این آیه امت عادل و معتدل است.

۴- حسینعلی میرزا، چون در مواردی برای اثبات دعاوی خود، قافیه استناد و ذکر مدارک را تنگ می یافته، و دسترسی به آیات مورد دلخواهش غیر ممکن، به جای کشیدن خط بطلان بر نحوه استدلالش، آیات قرآن مجید را تحریف کرده، مرتکب جعل آیات گشته، تا به زعمش، بیانش فاقد مدرك و استناد به نصوص مسلم نباشد.

از آن جمله: نسخ خطی و اولین چاپ سنگی کتاب: «ایقان» در مقام بیان و ذکر اشارات و تلویحاتی که مبین «ظهور اللّه» است، به آیه ی ۲۱۰ سوره بقره استناد می کند که:

«چنانچه می فرماید: (یَومَ یَأتی اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِنْ الْغَمَامِ)، و علما ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند که مضمون آن این است که روزی که می آید خدای در سایه ای از ابر». (۲)

وقتی کتاب: «ایقان» به دست مطلعان معارف اسلامی افتاد، ملاحظه آیه مذکور در

۱- «بهائی چه می گوید»، ص ۱۵۰.

۲- «ایقان»، ص ۴۷، ۸۹ چاپ سنگی ۱۵۷ صفحه ۱۵ سطری که تاریخ و نشر آن مقارن حیات حسینعلی میرزا است.

متن کتـاب: «ایقان» موجب تعجب اهل فن گردیـد. زیرا اساساً چنین آیه ای در متن کتاب خـدا وجود نـدارد و حسـینعلی میرزا مرتکب جعل و تحریف می شود تحریف: از آن جهت که در آیه ۲۱۰ سوره بقره می فرماید:

«هَلْ یَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمْ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنْ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِکَهُ وَقُضِیَ الْأَمْرُ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

(آیا چشم به راه آننـد که خدا و فرشـتگان در میان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟- و کار تمام شد- و همه کارها به خدا باز می گردد).

زعمای بهائیت، پس از توجه به چنین خطای نابخشودنی حسینعلی میرزا، چون در صدد اولین چاپ سربی کتاب: «ایقان» (۱) بر آمدند، آیه تحریف شده مذکور را بر خلاف منظور استدلال و سیاق سخن حسینعلی میرزا حذف، و جای آن آیه صحیح را بر خلاف جهت موضوع، منظور نمودند. (۲)

حسـینعلی میرزا در این کتاب تنها به تحریف آیه «هل ینظرون ...» بسـنده نکرده، و آیات متعـددی را به خاطر حفظ چهارچوب مبـاحث کتـابش، لفظاً و معناً تحریف کرده است، که همگی در نخستین چاپ سـربی آن در سال ۱۳۱۸ ه. ق بر خلاف مسیر بیاناتش مورد تصحیح جانشینان وی قرار گرفته شد، از آن جمله:

ایقان سنگی پس از تصحیح در ایقان چاپی

۱- یوم یأتی اللّه فی ظلل من الغمام هَلْ یَنْظُرُونَ إِلّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ (آیه ۲۰۶ سوره البقره) الْغَمامِ (ص ۶۳)

۲- ولکن البر ان تؤمنوا باللّه و الیوم الاخر وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ (ص ۷۸) (آیه ۱۷۲ سوره البقره)

۳- و ان کبر علیک اعراضـهم فان استطعت وَ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْراضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ فابتغی فی الأرض (آیه ۳۵ سوره انعام) أَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقاً فِی اْلأَرْضِ ص ۱۰۹

۱- «ایقان»، چاپ اوّل، سربی، ۱۳۱۸ ه. ق مطبعه موسوعات مصر، ۱۹۰۰ م.

۲- «ایقان»، ص ۶۳، چاپ ۱۳۱۸ ه. ق، و ص ۵۸ چاپ فرج اللّه زکی الکردی، مصر، ۱۳۵۲ ه. ق/ ۱۹۳۳ م.

۴- کحمر مستفره من القسوره كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (ص ۴۴) (سوره المدثر آیه ۵۱)

۵- والأبرار یشربون عن کأس إِنَّ ٱلْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ (ص ۳۵) (آیه ۵ سوره الدهر)

۶- اولئک یسئوا من رحمه اللّه اولئک یئسوا من رحمتی (ص ۱۱۶) (آیه ۲۲ عنکبوت)

۷- لیتنی متّ قبل موقفی هذا ام کنت لیتنی مت قبل هذا و کنت (ص ۴۷) (آیه ۲۳ سوره مریم)

۸- و اذا لقوا الـذین آمنو قالوا آمنا ... علیم بما اذا لقوکم قالوا آمنا ... علیم بـذات الصـدور (ص ۶۵) فی الصدور (آیه ۱۱۵ آل عمران)

۹- و نفخ فی الصور ذلک رجع بعید ۹- و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید (ص ۹۵) (آیه ۱۹ سوره ق)

۱۰- ولکنه رسول اللّه ۱۰- و لکن رسول اللّه (ص ۱۵۰) (آیه ۴۰ سوره الاحزاب)

جهت توضیح بیشتر، مقدمتاً به استحضار پژوهندگان می رسانیم که: اولین چاپ کتاب ایقان در سال ۱۳۰۸ ه. ق به اهتمام «غصن اکبر» و ... در بمبئی چاپ و انتشار یافت.

انتشار نسخه مذکور، با توجه به اینکه میرزا حسینعلی خود را در برابر صبح ازل «عبد» خوانده، و او را به عنوان «مصدر امر» در نظر آورده است. موجب استناد «ازلیان» در محکومیت دعاوی میرزا حسینعلی بهاء گردید. که در قسمت الف و ب فصل چهارم از کتاب دوم، مورد بررسی قرار دادیم.

لذا بهائیان تصمیم گرفتند، کتاب: «ایقان» را مطابق مصالح خود تصحیح، و چاپ دیگری را از آن ارائه دهند! تا نسخه چاپی ۱۳۰۸ هجری قمری، غصن اکبر که مورد استناد ادوار براون از مقدمه خود بر کتاب «نقطه الکاف» شده بود. ازاذهان بهائیان دور سازند. و به همین خاطر است که فاضل مازندرانی در صفحه ۲۶۸ کتاب: «اسرار الآثار»، ذیل کلمه «ایقان» اولین چاپ سنگی ایقان را نسخه ای تلقی کند که در سال ۱۳۱۰ ه. ق به

خط «مشکین قلم» در بمبئی چاپ شده است. (۱)

در این چاپ اگر چه کلمات و جملاتی که مبین اظهار بندگی حسینعلی میرزا نسبت به صبح ازل تصحیح گردید. ولی اشتباه های حسینعلی میرزا در ذکر آیات و احادیث و اغلاط فراوان ادبی (۲) کتاب ایقان همچنان برجای ماند.

برای نمونه صفحه ای که آیه ۲۱۰ سوره بقره در آن مندرج است، در چاپ سنگی به معرض نمایش و قضاوت پژوهندگان قرار می دهیم.

بعدها بهائیان، چون دیدند و یافتند که تصحیح های صورت پذیرفته در متن ایقان چاپ ۱۳۱۰ ه. ق. باب انتقاد و اعتراض محققان را در ذکر اغلاط ادبی و آیات و احادیث، مسدود نمی کند، تصمیم گرفتند، تصحیح دیگری از متن مذکور به عمل آورند.

و آن را با حروف سربی به چاپ رسانند.

ایقان مذکور مطابق مصالح بهائیان شد. و در سال ۱۳۱۸ ه. ق به بعد از طرف بهائیان تهران و قاهره و دهلی چاپ و منتشر گردید. و ترجمه های عربی و انگلیسی آن نیز همان روال را پیمود!

در این چاپ ها است که می بینیم آیه: «یَومَ یَأتی اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنْ الْغَمَامِ» ...

که در چاپ ۱۳۰۸ و ... دقیقاً به جای آیه به غلط نوشته شده بود، حذف و صحیح آیات و احادیث، با تصحیحی از دیگر اغلاط فاحش ادبی، حروفچینی گردید. (۳) و ما برای توجه پژوهندگان صفحه های نخست و صفحه ای که بجای آیه ی غلط: «یَومَ یَأتی اللَّهُ ...» «هَلْ یَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمْ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنْ الْغَمَامِ»، آمده است به جهت

۱- البته با توجه به تطبیق خط نسخه مذکور با دیگر آثار خطی مشکین قلم، نسبت به نسخه ۱۳۱۰ به مشکین قلم جای تأمل و تردید است.

۲- چنانچه حضرت آقای حلبی به تفصیل در رساله ی: «پژوهش جامع درباره ایقان»، چاپ تهران، ۱۳۴۵ ه. ق سنگی ۲۲۲ صفحه به آن اشاره کرده اند. أیضاً: شیخ محمد رضا افضل در کتاب: «فلتات اهل ایمان» ۸۴ خطای ادبی کتاب مذکور را برملا ساخته اند.

۳- در مقابله ای که مؤلف کتاب از نسخه خطی زین المقربین و چاپ اول ایقان با دیگر چاپ های بعدی به عمل آورد حدود ۴۹۱ مورد اختلاف پیدا شد! که خود رساله مستقلی است.

ص: ۴۴۶

ملاحظه مراتب حیل بهائیان و مقایسه با کلیشه صفحه چاپ سنگی آن، به استحضار مطلعان می رسانیم.

تصویر ص ۴۶۵؟؟؟

دو صفحه از کتاب «ایقان» چاپ سنگی که در آن میرزا حسینعلی بهاء آیه را به غلط چنین نگاشته است: «یوم یأتی اللّه فی ظلل من الغمام».

متأسفانه تا این اواخر نسخه موثق از نسخه های خطی قدیمی کتاب «ایقان» در دسترس محققان وجود نداشت و اصولًا بهائیان جهت پنهان کردن حقایق اصلی کتاب «ایقان»، نسخه های خطی آن را جمع آوری و از دسترس خواص و عوام بهائی دور نگه داشته اند. از این رو مدرکی که سندیت کتاب ایقان سنگی را روشن کند به دست اهل تطبیق و نسخه شناس نیفتاد. و بهائیان چون از این مجرا اطمینان حاصل کردند، در برابر اعتراضات بعضی از محققان، صریحاً گفتند که در نسخه های خطی آیات و احادیث توسط میرزا حسینعلی بهاء غلط نگاشته نشده است و اشتباه اساساً از کاتب چاپ سنگی آن بوده است. و به همین جا پرونده جعل و تصحیح مجدد ایقان به زعمشان بسته شده تلقی گردید.

قضا و روزگار، گـذر مؤلف این کتاب به مصـر افتاد. چنـد ماهی از سال ۱۳۵۶ ه. ق.: ۱۹۷۷ م را مؤلف به طور تمـام وقت، به بررسی نسخه های خطی، در کتابخانه بزرگ مصر مشغول بود.

در دار الکتب قاهره، ضـمن بررسی بیش از ۱۵۰۰ نسـخه خطی فارسی، به کتاب کوچکی به قطع ۸/۵ *۱۳ سانتیمتر ۹ سطری در ۹۲ ورق دستیابی پیدا کردم. که در ابتداء امر جلب نظرم را ننمود. و آن را به خاطر خستگی زیاد نخوانده رها کردم.

چند روزی از این واقعه گذشت. و شبی، تصمیمی یک پارچه وجودم را فرا گرفت که کتاب مذکور را مجدداً ببینم.

کتـاب پس از مطالعه معلوم شـد. ایقان میرزا حسـینعلی بهاء است. که به شـماره (۵۰۶۱ س) در «دار الکتب و الوثـائق القـومیه» مصر ثبت و ضبط است.

نـام کـاتب کتـاب، کتابت نشـده است، همین قـدر پیـداست که به خط «زین المقربین» کاتب وحی! میرزا حسـینعلی بهاء است. خوشبختانه تاریخ کتاب نسخه خطی مذکور، به سال ۱۲۹۵ ه. ق در ذیل آخرین سطور کتاب نگاشته شده است.

بـا توجه به اینکه میرزا حسـینعلی در سال ۱۳۰۹ ه. ق. مرد، معلوم می شود که نسـخه مـذکور ۴ سـال قبل از مرگ مؤلف ایقان نوشـته شده است. و از سـرزمین فلسـطین، مسـتقیماً به دست یکی از شخصـیت های سیاسـی فرهنگی مصـر افتاده است و بعدها ضمن کتب دیگری به دار الکتب مصر تحویل داده شده است.

حقیر از صـفحات کتـاب عکس برداری نمود. و پس از مراجعت به وطن عزیز، آن را بـا ایقان چاپ سـنگی مطابقت کرد دقیقاً مطابق هم بودند و با چاپ حروفی ایقان اختلافات فاحش انشائی و ... داشت.

بـا توجه به قـدمت نسـخه خطی مـذکور، آنهم موجود در یکی از معتبرترین کتابخانه های جهان و غیر شـیعی! مصـر، می تواند نشانگر گوشه ای از جعل و تزویرهای بهائیان باشد.

ص: ۴۴۸

؟؟؟ صفحه عنوان و اول کتاب: «ایقان» میرزا حسینعلی بهاء که در مصر حروفچینی و چاپ شده است.

تصویر صفحه ۴۶۷؟؟؟

صفحه ۵۸ «ایقان» سربی بعد از تصحیح آیه

ذیلا عکسی از صفحات نخست و آخر و ورق ۴۷ نسخه خطی مذکور را که در آن آیه «یوم یاتی اللّه ...» مکتوب است. به پیشگاه هموطنان عزیز تقدیم می دارم.

از سوی دیگر مؤلف پس از بازگشت به ایران، متوجه شد که در کتابخانه مجلس شورای ملی، نسخه دیگر از ایقان خطی به خط زین المقربین وجود دارد.

این نسخه، دقیقاً به نسخه خطی موجود در دارالکتب مصر و نسخه چاپ ۱۳۰۸ ه. ق منطبق است و این امر نشان می دهد که نسخه ۱۳۰۸ ه. ق بر اساس ایقانی به چاپ رسیده است که «زین المقربین» از آن نسخ متعددی را استنساخ کرده است!

تصویری از صفحه نخست

۵/ ۱/ ب: بهانه «تقریر»

ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «فرائد»، به پیروی از نحوه ی استدلالات حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» (۱) به «دلیل تقریر» چنین تمسک جسته است:

۱- «ایقان»، ص ۱۵۵: «آیات و کتاب دلیل محکم و حجت اعظم است»- ص ۱۷۹: «دلیل دیگر استقامت حضرت اعلی است» صفحه ۱۶۷: «دلیل ایمان علمای حقیقی و مخلص و جانفشان» و ... باب در کتاب «دلائل سبعه»، میرزا حسین در کتاب «ایقان» متوجه این دلیل بوده اند.

«فصل ثالث در چگونگی استدلال به دلیل تقریر: اعلم ایها السید المجید ایدک اللّٰه و ایانا بالبصاره الکاشفه و الرأی السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل به آن تمسک جسته اند و در کتب مصنفات خود به آن مبسوطاً و مفصلًا استدلال فرموده اند.

و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شارعیت شود و شریعتی تشریع نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بربطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عاده اللّٰه در ارسال رسل و تشریع شرایع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و معاونت قومیه و یا به مکنت و ثروت ظاهریه و یا به تسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت متصور و معقول نباشد و خلاصه القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلًا در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری می فرماید: وَ الَّذِینَ یُحَاجُّونَ فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِیبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ ترجمه آیه شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله می نمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند حجت ایشان باطل و زایل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند مع ذلک می فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد و سبب همین است که بر هر عاقل متفرس اگر اندکی تأمل نماید واضح می شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرایع نباشد و قاهریت

ص: ۴۵۱

ص ۴۷۰

؟؟؟ صفحه ای از نسخه خطی ایقان که مشخصات ثبت ضبط آن در دارالکتل مصر در آن مکتوب است.

ص: ۴۵۲

صفحه نخست و آخر نسخه خطی ایقان موجود دار الکتب مصر.

؟؟؟ ورق ۴۷ نسخه ایقان، موجود در دارالکتب مصر که آیه قرآنی را به غلط «یوم یاتی اللّٰه فی ظلل من الغمام» نوشته است.

ص: ۴۵۴

۴۷۳

؟؟؟ تصویری از صفحه آخر نسخه ۱۹۲۴ ه. ق، به خط زین المقربین، که در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می شود.

و احاطه ی قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله ی کاذبه باقی ماند این است که در همین سوره ی مبارکه نیز می فرماید: أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ ما لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ می فرماید و یا برای ایشان شرکاء است که بر ایشان شریعتی تشریع نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شده بود میانه ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک یعنی تا کنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریع نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند ...». (۱)

در سند مذکور، به سه نکته اساسی در تاریخ بهائیت، استناد و اشاره شده است:

۱- ادعا: چنانچه نوشته است: «اگر نفسی مدعی مقام شارعیت شود».

۲- کتاب: «و شریعتی تشریع نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت بدهد».

۳- نفوذ: «و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند».

که با توجه به تصریح حسینعلی میرزا در کتاب: «ایقان» صفحه ۷۹، چاپ مصر، ۱۳۵۲ ه. ق، مبنی بر: «دلیل و برهان دیگر که چون شمس میان دلائل مشرق است» استقامت «آن جمال ازلی است».

می توان «دلیل استقامت» را به عنوان نکته چهارم در نظر آورد.

به استثنای مسئله «ادعا» و «کتاب» که به تفصیل در فصول گذشته مورد بررسی قرار گرفت، لازم است، به «دلیل نفوذ» و «استقامت» اشاره مختصری شود:

۱- دلیل نفوذ

در این خصوص، بایست به استحضار پژوهندگان رسانید، برخلاف تصریحات گلپایگانی مبنی بر حجیت نفوذ، و اینکه نفوذ مدعی، حجت بر حقانیت مدعی است، اشارت و تلویحات متعددی در آثار بهائیت به چشم می خورد، که انبیا به حق و صاحب کتابی بودند که در میان مردم نفوذی نداشته، با این همه حقانیت آنها مورد تأیید زعمای بهائیت است. از آن جمله:

۱- «فرائد»، ص ۶۱، پایان نگارش مندرج در آخر کتاب.

حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» صفحه ۵، چاپ مصر، ۱۳۵۲ ه. ق، می نویسـد: «از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود».

عباس افنـدی در مقام شـرح حال حضـرت ابراهیم می نویسد: «کسـی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاء». (۱)

بر این مبنا است که حسـینعلی میرزا صریحاً نفوذ را حجت حقانیت تلقی نمی کند. و جزماً و آشکار می نویسد: «و همچنین کل عباد بنفسه مأمور به عرفان آن شـمس احـدیه بوده انـد دیگر در این مقام رد و اعراض یا توجه و اقبال عباد برای احـدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود» و در صفحه ۱۸۷ می نویسد: «در محضر حشر اکبر بین یدی اللّه اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمالم مؤمن نشـده از نفسم اعراض نموده ای و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کل را معرض مشاهـده نمودم لـذا اقتـداء به ایشان نموده و از جمال ابدیه دور مانده ام هرگز این عذر مسـموع نیاید و مقبول نگردد». (۲)

بهائیت باید توجه داشـته باشد، در حالی که حسینعلی میرزا یادآور می شود: «نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صـد هزار نفس اطاعتش نمودنـد و به خدمتش قیام کردند و قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند .... (۳)

بنـابراین نمی تـوان به حقـانیت هر مـدعی که در میـان مردم نفـوذی پیـدا کرده و مریـدانی اطرافش را گرفتنـد نظر داد و نفـوذ حجت، حقانیت مدعی تلقی نمود.

چنین تصـریحاتی نه تنها مخالف صـریح استدلال گلپایگانی است، بلکه مغایرآن مطالبی است که حسینعلی میرزادر اثبات دلیل مذکور، صـفحاتی را درکتاب: «ایقان» به آن اختصاص داده است. و ابوالفضل گلپایگانی به اتکای آن، دست به تحریر و تقریر برده است.

۱- «مفاوضات»، ص ۹

۲- «مجموعه ی الواح»، ص ۳۱۴

۳- «اشراقات»، ص ۷

۲- دلیل استقامت

میرزا حسینعلی در کتاب: «ایقان» و در مقام اثبات دعاوی علی محمد شیرازی می نویسد: «و دلیل برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام به آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و در هیچ کس و هیچ نفسی خوف ننمودند. و اعتنا نفرمودند. آیا می شود این به غیر امر الهی و مشیت مثبه ربانی». (۱)

بعدها زعمای بهائیت، خاصه عباس افندی، و ابوالفضل گلپایگانی، «استقامت» میرزاحسینعلی را با آب و تاب فراوانی مورد نگارش، و با تمسّک به آن، سعی در اثبات حقّانیت دعاوی میرزاحسینعلی داشتند.

اولًا: در مورد تصریحات میرزاحسینعلی پیرامون استقامت علی محمد شیرازی، و استدلال به حجیت آن، تنها به ذکر این جملات اکتفا می کنیم، که چنانچه در مباحث گذشته، متعرض شدیم، علی محمد شیرازی به محض ملاحظه نامساعد بودن محیط و مجلس، انکار دعاوی نموده و تن به امضاء توبه نامه و استغفار داده است.

ثانیاً: در خصوص میرزاحسینعلی باید به استحضار پژوهندگان رسانید:

میرزاحسینعلی در ترویج کدامین دعوی مستقیم الرأی بوده اند؟!

گاهی که مصلحت می دیده است، دم از پیامبری و رسالت و نبوت می زده، گاهی بنا به مصلحت ادعای خدائی خود را به میرزا حبیب مراغه ای اعلام می داشته که: «قل یا هؤلاء فابشروا فی تلک الایام التی فیها آتی اللّه فی ظلل من الروح». (۲)

وقت دیگر به بابیان بغداد می نوشت: «این نامه از این نمله فانیه به سوی احبای خدا ارسال می شود». (۳)

۱- «ایقان»، ص ۱۷۹

۲- «گنج شایگان»

۳- «آثار قلم اعلی»، ج ۴، ص ۲۶۴

گاهی خود را فرستاده ی خدا می خواند. (۱) و زمان دیگر، خطاب به ناصرالدین شاه چنین می نگاشت:

«یا ملک ارض إسمع نداء هذا «المملوک» إنّی «عبد» آمنت باللَّه و آیاته ...» (۲)

ولی از آن سوی مدعی بود که همه خدایان و آن خدائی که به محمد صلی الله علیه و آله عیسی و موسی علیهما السلام وحی فرستاده است از فرمان من به وجود آمدند:

کلّ الالوه من رشح امری تألّهت وکلّ الربوب من طفح حکمی تربت (۳)

با این همه، به هیچ وجه حسینعلی میرزا در دوران اقامت در بغداد و اسلامبول و ادرنه، و عکا، جرأت میان مردم رفتن را نداشته و همیشه سنت و آداب و عقاید مردم مسلمان را احترام می نهاده و خود علی رغم نوشته هایش و نامه هائی که به ایران می فرستاد، همرنگ آنها و در لباس مسلمانی مرتبط با آنها بوده است!

«شوقی افندی» تصریح می کند: حسینعلی میرزا در بغداد پیشنماز مساجد مسلمین و در محراب امام جماعت، اقامه صلوه می کرده است و به نحوی تا پایان عمرش، اداء نماز را ترک نکرده و بعدها هم جانشین و فرزندش از ترس مؤاخذه پادشاهان عثمانی در نماز جماعت اسلامی حاضر می شده اند.

چنانچه منیره خانم، دختر عباس افندی برای بلانفیلد، ضمن شرح سفر عکا و ازدواج خود از سیمای کلی وضع و نحوه زندگی افراد خانواده ی حسینعلی میرزا در عکا پرده برداشته و می گوید: «افراد خانواده افنان به استقبال من آمدند و با کمال محبت مرا به خانه خود دعوت نمودند ... من به خانه سید محمد دائی باب رفتم ... زن های خانه مرکب بودند از دختر سید محمد و دو عروس هایش که به هیچ وجه بهائی نبودند ... در این صورت من بهتر دیدم که مقصد خود را از آنها پوشیده دارم ... بعد از وضو گرفتن ما

۱- «اقتدارات»، ص ۵۴.

۲- «لوح سلطان».

۳- قصیده ی ورقائیه.

همگی در کنـار یکـدیگر به نماز عشا مشـغول شـدیم (توجه داریـد عروس خانم که مهرش شـهدا و انفاق اجسام و ارواح بود، برای کتمـان عقیـده به خوانـدن نمـاز مسـلمانی در کنار سایرین می پرداخت) ... از من پرسـیدند کجا می روم و آیا به مملکت دور دستی می روم جواب دادم می روم به شـهر مقـدس آنها گفتنـد چون تو خیلی خدا پرست هستی و دیندار بنابراین به شـهر مقدس می روی. شهر مقدس نزد آنها مکه بود و ... بهاء اللّه اشاره کرده بود که ما از راه مکه به عکا برویم (که معلوم نشود از ایران برای رفتن به کجا خارج می شوند) ... خواهر بزرگ خدیجه سلطان بگم که زن خال شهید بود در این موقع پیر شده بود و بیشتر به علت آنکه او نتوانسته بود در سعادت شناسائی وبشارت عظمای مبشر اعظم من یظهره اللّه شرکت نماید ... و با وجود آنکه شوهرش و خواهرزاده شوهرش شهید شده بودند به اصول و عقاید اسلامی خود شدیداً متمسک بود». (۱)

عباس افنـدی، پس از پدر، این شـیوه را در نظر داشت، و در هنگام توقف در عکا، و حیفا ... رعایت مصـلحت را کاملًا در نظر داشت. به نحوی که در چنین ایامی، مردم عرب زبان و مسـلمان این شـهرها، به هیچ وجه پی نبردند که در ذهن بهائیان چه می گذرد، و چه دعاوی جدیدی را برخلاف اصول مسلم اسلام در سر، و بر قلم جاری می سازند.

برای روشن شدن هرچه بیشتر این موضوع ذکر اقوالی موثق به نظر منطقی می رسد:

۱- صـبحی مهتدی در ضمن بیان خاطرات خود می نویسد: «روز دیگر که جمعه بود با جمیع همراهان به حمام رفتیم و نزدیک ظهر بیرون آمـدیم چـون به در خـانه عبـدالبهاء رسـیدیم دیـدیم سوار شـده برای ادای فریضه جمعه عـازم مسـجد است کرنش کردیم گفت:

«مرحبا از شما پرسیدم گفتند: حمام رفته اید».

«بعد به طرف مسـجد رفت چه از روز نخست که بهاء و کسانش به عکا تبعید شدند عموم رعایت مقتضـیات حکمت را فرموده متظـاهر به آداب اسـلامی از قبیـل نماز و روزه بودنـد بنابراین هر روز جمعه عبـد البهاء به مسـجد می رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده به آداب طریقه حنفی که مذهب اهل آن بلاد است نماز می گذارد». (۲)

۱- «بلا نفیلد»، ص ۷۶.

۲- «خاطرات صبحی»، ص ۹۸.

۲- مرحوم حسن نیکو می نویسد: «برای شاهد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه ابداً دعوتی نکرده بلکه من باب احتیاط تبلیغ را هم در آن حدود حرام نموده که مبادا سر و صدائی بلند شود و مشت او نزد مسلمین آن اقلیم باز گردد، عین لوحی را که میرزا عباس برای شیخ فرج اللّٰه زکی الکردی در مصر (قاهره) فرستاده است درج می کنم و از آن لوح نیز مطلب دیگر هم مستفاد می شود و آن این است که چون خود میرزا عباس می خواست به مصر برود زمینه سازی می کرد که احباء ابداً صحبت مذهبی یا تبلیغی نکنند که زمزمه ای بلند شود و آشوبی واقع گردد که اسباب زحمت او شود یا آسیبی بدو وارد گردد این قدر برای خودشان محافظه کاری می کردند و در عوض دیگران را در بلاد دوردست به تبلیغ و نشر نفحات تحریص و تشجیع می فرمودند:

«مصر حضرت شیخ فرج اللّٰه ملاحظه فرمایند.

هو اللّٰه (۱) ای شیخ محترم در السن و افواه ناس مفتریاتی چند انتشار یافته که ضرر به امر دارد لهذا باید من ملاقات با بعض نفوس مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا بحال هر کس ملاقات نمود منقلب گردید اگر نفسی از احباء زبان به تبلیغ گشاید و به نفسی حرفی ولو به مدافعه بزند مردم بکلی فرار نمایند و نزدیک نیایند لهذا جمال مبارک تبلیغ را در این دیار حرام فرموده اند مقصود این است که احباء باید که ایامی چند بکلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید بکلی اظهار بی خبری کنند که همهمه و دمدمه (دقدقه!) قدری ساکت شود و من بتوانم که به مصر آیم وبا بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم زیرا حال حکمت اقتضا چنین می نماید لهذا جمیع احباء را بکلی از تکلم از این امر البته حال منع فرمائید و علیکم التحیه و الفضل و الاحسان من الرب المنان ع ع».

اینجا ملاحظه کنید آقایان چقدر خودشان را دوست دارند که برای چند روزه که می خواهند به مصر تشریف ببرند تبعه ی خود را از تبلیغ کردن مرام و مبادی خود مخفی می کنند و با آنها تأکید می کند که ابداً اسم این امر را هم نبرید تا من مدتی که در مصر

۱- مکاتیب ج ۳، ص ۳۲۷.

هستم خاموش محض شوید و مسلمان صرف گردید وقتی که من از مصر مراجعت، به حیفا برگردم پدر خودتان را در آورید و خودتان را به آتش بزنید.

نمی دانم در این مورد بهائیان به هوش می آیند و متذکر می شوند، جائی که مولای آنها به حفظ می کوشد و از نشر مرام و اصول خود تعطیل می کند چرا آنها کاسه گرمتر از آش شوند و خودشان را برای منافع دیگری به زحمت و مهلکه اندازند، لااقل به خود او تأسی نمایند.

بلی در اینجا به شیخ فرج اللّه آنطور دستور می دهد و در ایران که هرگز عبورش نمی افتد به من اینطور دستور می دهد.

«هو اللّه ایها الرجل الرشید انی اشکر ربی الکریم بما کشف عنک غطائک و بصرک الیوم حدید و اریک ملکوت السموات و الارض فی هذا الیوم العظیم و ایقظک من رقک بالنداء المرتفع من الملاء الاعلی مبشراً بظهور الجمال الابهی من الافق المبین فاستبشر ببشارت اللّه و شمر الذیل و لاتخف الویل واجتهد فی اعلاء کلمه اللّه فی تلک القدوه القصوی و انطق بالثناء علی اللّه فی المحافل الکبری و اقم الحجج القاطعه علی اشراق شمس الحقیقه من الافق الاعلی و اللّه یؤیدک علی ما تشاء ان ربک لقوی قدیر و علیک بهاء الابهی

۲۰ رمضان ۱۳۲۷ عبد البهاء عباس» (۱)

۳- با توجه به چنین رعایت ها و مصلحت اندیشی هائی بود که شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» و در مقام شرح تشییع جنازه عباس افندی می نویسد: «در مقدمه این تشییع پرهیمنه و جلال دسته ای پلیس شهری قرار داشت که به منزله گارد احترام محسوب می گردید، در عقب آنها کشافات از مسلمین و نصاری با پرچم های افراشته در حرکت بودند، از آن پس هیئتی از مرثیه خوانان که تلاوت آیات قرآن کریم می نمودند، و بعد از آن زعمای ملت اسلام که در رأس آن مفتی حیفا قرار داشت». (۲)

مسلم است اگر عباس افندی، عقاید خود را نشر داده بود و یا زعمای بهائیت در اظهار عقاید خود استقامت و پایداری می داشتند، مسلمانان هرگز تماس و ارتباطی به او

۱- «فلسفه ی نیکو»، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- «قرن بدیع»، ج ۳، ص ۳۲۶.

نمی گرفتند و در تشییع جنازه ی او با قرآن وصلوات، ز عمای ملت اسلام، شرکت، نمی کردند.

شوقی افندی در ذکر حالات عباس افندی، در آخرین هفته حیاتش تصریح می کند که: «در آخرین جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلاه ظهر در جامع مدینه حضور بهم رسانید». (۱)

سید محمد محیط طباطبائی، در این خصوص، شاهد زنده ای را متذکر شده است که تأمل و توجه به آن حائز نهایت اهمیت است:

ایشان می نویسند: «مرحوم هاشم آتاسی رئیس جمهوری وقت سوریه برای تماشای هنر دست مرحوم صنیع خاتم شیرازی بر روی چوب صندوقی که برای مقبره حضرت زینب ساخته بود، در فروردین ۱۳۳۴ به محل مقبره دعوت شده بود، پس از حضور و زیارت مقام و مشاهده ی صندوق خاتم، بنا به درخواست متولی به تالار پذیرائی مقام آمد، هیأت اعزامی از ایران به ریاست تیمسار سرتیپ ضر غامی (سپهبد بعدی) به اتفاق سفیر کبیر و اعضای سفارت کبرای شاهنشاهی ایران و گروهی از زائران ایرانی حاضر در مقام، آن مرحوم را به گرمی استقبال کردند. حضرت رئیس جمهور ضمن تحسین آثار ممتاز هنری ایران سخن از خط زیبای فارسی نستعلیق پیش آورد.

میرزا حسن زرین خط نسخه حافظ چاپ خطی خود را به ایشان تقدیم کرد و رئیس جمهور را به یاد میرزا مشکین قلم خطاط اصفهانی انداخت که در جوانی پیش او مشق خط کرده بود. از وصف خط مشکین قلم به ذکر میرزا عباس (عبد البهاء) پرداخت و از حسن اعتقاد او در دیانت اسلامی و حضور منظم او در نماز جمعه و برگزاری مراسم دینی و مراقبت وی در کار روزه داری لختی یاد کرد. آنگاه باعث بر آشنائی خود را با او چنین توضیح داد:

«در ۱۳۱۰ یا ۱۳۰۹ هجری نخستین مأموریت دولتی من بعد از طی دوره تحصیل مکتب سلطانی و مدرسه حقوق در حکومت عکا آغاز شد. این موقع با مرگ پدر میرزا عباس و بروز اختلاف میان او و برادرانش مصادف بود. برادران میرزا عباس چندان پای

۱- «قرن بدیع»، ج ۳، ص ۳۱۸.

بند وظایف دینی و حضور در نماز جمعه نبودند اما خود او هر روز جمعه در کنار من به نماز برمی خاست و همیشه مراقب اعمال دینی خود بود و به همین سبب مورد تأیید و مساعدت قرار گرفت. (نقل به معنی).

مرحوم آتاسی افزود که روزی از میرزا عباس پرسیدم شما که در کار دین چنین استوارید چرا به سوء معامله دولت خود دچار و از ایران دور شدید؟ میرزا عباس جواب داد ما از آن دسته متصوفه ایران بودیم که سبّ خلفا را جایز نمی دانستیم و این امر بغض مقامات رسمی را برانگیخت تا ما را به عثمانی فرستادند (نقل به معنی).

مرحوم آتاسی از کسی که در جمع ایرانیان طرف خطاب او بود پرسید: «شما راجع بدین موضوع چه شنیده اید؟» و در جواب از او چنین شنید که «عمر ما و پدر و نیای ما اقتضای همزمانی با وقوع این حادثه را ندارد ولی از قراری که در روزنامه رسمی دولتی مربوط به همان ایام نوشته بودند و خوانده ایم، جمعی در صدد سوء قصد به سلطان ایران برآمدند و به او تیر زدند ولی کشته نشد و زخمی گردید. عده ای از آنان که متهم به سوء قصد بودند دستگیر و غالباً کشته شدند و پنج تن از آن میان توانستند برائت خود را از همراهی و همکاری با آن دسته از هر حیث ثابت کنند و آزاد شوند. میرزا حسینعلی پدر میرزا عباس یکی از آن پنج نفر بوده که پس از کسب آزادی به وسیله صدر اعظم (بنا به قول خودش) از شاه کسب اجازه برای سفر به عراق عرب کرد و به بغداد آمد و دیگر به ایران باز نگشت». (۱)

چنین شیوه ای از جانب حسینعلی میرزا و جانشینان و اطرافیانش از یک سوی، و از سوی دیگر بنا به اظهار دعاوی مختلف و متناسب با شرایط و مقتضیاتی، و رعایت مصلحت موجب گردید که حسینعلی میرزا آشکار بگوید: «تاللّه قد ضلّت راس الخیط فی امری و صرت متحیراً». (۲)

(سوگند به پروردگار که سر نخ در کارهایم گم گشته، و گیج و سرگردان شده ام).

۱- مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، محیط طباطبائی، مجله گوهر، سال ۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۹، ص ۲۰۰.

۲- «آثار قلم اعلی»، ص ۳۲۹.

پ: تفسیر ناپذیری آثار بهائیت

میرزا حسینعلی می نویسد:

«و الذی یتکلم بغیر ما نزل فی الوحی انه لیس منی». (۱)

(هر کس، به غیر از آنچه را که در نگارشهای من آمده است، سخنی و کلامی بگوید، او مسلم از من نیست).

و نیز:

«ان الذی یؤل ما نزل من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه ممن صرف کلمه اللّه العلیا و کان من الاخسرین فی کتاب مبین». (۲)

(همانا کسی که آنچه از آسمان وحی فرو فرستاده شد تأویل کند و از صورت ظاهریش خارج نماید همانا از کسانی است که کلام برتر خداوند را تحریف نموده و در کتاب خدا جزو زیانکارترین مردم است).

عباس افندی در این خصوص، و به پیروی از پدر خود می نویسد:

۱- «حضرت احباء باید آنچه نصوص کتاب است بیان نمایند و ادنی کلمه ای تجاوز نشود». (۳)

۲- «از جمله وصایای حتمیه و نصایح صریحه ی اسم اعظم (یعنی بهاء اللّه) این است که ابواب تأویل را مسدود نمائید و به صریح کتاب یعنی به معنی لغوی مصطلح قوم تمسک جویید». (۴)

فصل ششم: جانشینی و انشعاب

اشاره

۱- «اقدس»، ص ۱۱۱

۲- همان، ص ۱۰۱

۳- «امر و خلق»، ص ۹

۴- «گنجینه حدود و احکام»، ص ۳۴۰

الف: جانشینی بهاء

پس از مرگ علی محمد شیرازی، میان طائفه بابیه، بر سر جانشینی و من یظهره اللهی، اختلافات عمیقی واقع گردید. و هر یک از آنها بنای مخاصمه و فحاشی را نسبت به دیگری روا داشتند. «ازلی» به دنبال «صبح ازل»، «دیانی» در تعقیب: «میرزا اسد اللّه دیان»، «قدوسی»، مدافعان من یظهره اللهی «قدوس»، «بیانی» متمسکان به کتاب بیان، «قره العینی» خواهان «طاهره خانم»، «عیانی» در جستجوی کشف و شهود. و «بهائی» به دنبال «میرزا حسینعلی» ... بابیه را به اوضاع و احوالی کشانید که در غایت، خدایع بابیه کشف، و مدارک مجعول بر ملا، و مقاصد و منافع ریاست و ریاء آشکار گردید.

حسینعلی میرزا که در آب گل آلود بابیه، پس از تبعید از تهران و اقامت در بغداد، زیر چتر حمایت های روس و عثمانی و انگلیس، بیش از دیگر مدعیان، ماهی های بیشتری را در تور ماهی گیری خود صید کرده بود، و دیدیم که چگونه و با چه مبانی و اصولی صید خود را توجیه می نمود. پس از تبعید به عکا و انتقال بهائیت به سرزمین فلسطین، جانشینی و ریاست امر بهائیان را پس از مرگش مورد بررسی قرار داد تا بهائیان پس از او به اختلاف نیافتند. و براساس نص وصایت در شناخت وحی بهاء اللّه! إلی الأبد بلاتکلیف و مختلف النظر نشوند:

برای تحقّق چنین امری، دو خانواده برابر چشمان حسینعلی میرزا قرار داشت:

۱- افنان

۲- اغصان

خانواده افنان: جمع فنن، به معنی شاخه های راست درخت و ریشه آن ساقه می باشد. که در اصطلاح بابیه، لقب و شهرت منتسبین علی محمد شیرازی است که در کتاب بیان، در حق آنان چنین مذکور می باشد:

«الباب السادس من الواحد التاسع فی ما ینبغی للناس ان یغرن طائفه التی یخرج نقطه الحقیقه عن بینها اذا هم بها مؤمنون».

حسینعلی میرزا به نقل از فاضل مازندرانی در لوحی منظور از کلمه ی «افنان» را در آثار بیان چنین معنی می کند:

«تا حال آنچه افنان از «قلم اعلی» جاری شد، مقصود نفوس منتصبه به نقطه اولی بوده، چه که در این ظهور کل را به نقطه اولی دعوت نمودیم ...». (۱)

بنا به تصریح حسینعلی میرزا، در «لوح مرحوم شیخ نجفی» مبنی بر اینکه: «شخص عالم و کامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدسه توجه نموده و مقصودش اعتکاف بود ...» فاضل مازندرانی نظر می دهد که مراد حسینعلی میرزا از شخص عالم و ... «حاجی میرزا حسن افنان کبیر، اخ الزوجه حضرت نقطه است که به قصد مجاورت به عکا رفت.

و سید علی افنان داماد حضرت بهاء اللّه و برادرش میرزا محسن داماد حضرت عبد البهاء، و پسران وی بودند ...». (۲)

خانواده ی اغصان: جمع غصن، به معنی شاخه درخت که بر شاخ دیگر برآید و در اصطلاح بهائیان، لقب خویشان حسینعلی میرزا، از همسرش به نام بی بی خانم که عبارت بودند: از عباس، مهدی، و از همسر دیگرش به نام «بی بی جان»، عبارت بودند از محمد علی، ضیاء اللّه و بدیع اللّه.

۱- «اسرار الاثار»، ج ۱، ص ۱۵۸.
۲- «الاسرار الاثار»، ج ۱، ص ۱۵۹، «ولی امر اللّه»، ص ۵.

ص: ۴۶۷

ص ۴۸۸

ص: ۴۶۸

ص ۴۸۹

با توجه به انتخاب کلمه اغصان جهت خویشاوندان بهاء اللّه، حسینعلی میرزا، پسر بزرگ خود را (عباس) به «غصن اللّه اعظم»، و «محمد علی»، را به «غصن اللّه اکبر»، و مهدی را به «غصن اللّه اطهر» ملقب ساخت. (۱)

با توجه به شناسایی مذکور از اصطلاح اغصان و افنان، حسینعلی میرزا در وصیت نامه خود، دو خانواده ی مذکور را مورد خطاب قرار داد. و ضمن نصایح و سفارشاتی امر جانشینی پس از خود را رسماً چنین وصیت نمود:

«کتاب عهدی» (۲) اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است ولیکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل للّه گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ایم اللّه در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان. ویل لکل همزه الذی جمع مالا و عدده. ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده ونیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افئده ی اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد. و از افق لوح الهی نیز این بیان لائح و مشرق باید کل به آن ناظر باشند: ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است به تقوی اللّه تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید. به راستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید. عفا اللّه عما سلف. از بعد باید کل به ماینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود، شمس و قمر سمع و بصر و انجم و او خلاق منیره مضیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان. هر

۱- «اسرار الاثار»، ج ۱، صص ۱۴۹، ۱۷۰.

۲- «عهدی»، مندرج در کتاب: «ادعیه محبوب» میرزا حسینعلی، ص ۴۱۰.

ص: ۴۷۰

ص ۴۹۱

مقبلی الیوم عرفه قیصرا یافت و به قلب طاهر و أفق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. (خذ قدح عنایتی باسمی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع). ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منمایید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جهال ارض چون مربای نفس و هوسند از حکمت های بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء اللّٰه و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند درباره ی ایشان دعا کنید.

حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نهیا عظیماً فی الکتاب هذا امر اللّٰه فی الظهور الأعظم و عصمه من الحکم المحو وزینه بطراز الاثبات. انه هو العلیم الحکیم مظاهر الحکم و مطالع الامر که به طراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم. طوبی للأمراء و العلماء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلق علیهم بهائی و رحمتی و فضل الذی احاط الوجود. در کتاب اقدس در این مقام نازل شد آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع ساطع و مشرق است. یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او. وصیه اللّٰه آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلنا فی کتابی الاقدس (اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده اللّٰه الذی انشعب من هذا الاصل القدیم). مقصود از این آیه ی مبارکه غصن اعظم بوده. کذلک اظهرنا الامر فضلًا من عندنا و انا الفضال الکریم. قد قدر اللّٰه مقام الغصن الاکبر بعد مقامه.

انه هو الامر الحکیم. قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراء من لدن علیم خبیر. محبت اغصان بر کل لازم ولکن ما قدر اللّٰه لهم حقاً فی الاموال الناس یا اغصانی و افنانی ذوی قرابتی توصیکم بتقوی اللّٰه و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم. به راستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی. و جنودی که لایق است سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهری مرضیه بوده و هست. بگو ای عباد اسباب نظم را اسباب پریشانی منمائید و علت اتحاد را علت اختلاف نسازید امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه

قل کل من عنداللّٰه ناظر باشند و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می شوند. انه یقول الحق و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل. احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما امر به من لدن آمر قدیم. و همچنین احترام حرم و آل اللّٰه و افنان و منتسبین و توصیکم بخدمه الامم و اصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است.

نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمایید انها خیر لکم عما علی الارض. «یشهد بذلک کتابی العزیز البدیع».

بر این اساس:

۱- محبت و احترام و ملاحظه اغصان و افنان بر تمامی بهائیان لازم است. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور است.

۲- عباس (غصن اعظم) فرزند ارشد، جانشین حسینعلی میرزا و محمد علی (غصن الاکبر) پس از غصن اعظم جانشین عباس خواهد بود: «قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم».

۳- باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند.

۴- اغصان و افنان متحد باشید، و از هر نوع تفرقه و اختلاف پرهیز داشته باشید، زیرا مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمائید.

از سوی دیگر حسینعلی میرزا، در حاشیه نص و صایت، نسبت به چگونگی حفظ و نظارت و رسیدگی اموال و موقوفات بهائیان را چنین تصریح می کند:

«قد رجعت الاوقاف المختصه للخیرات الی اللّٰه مظهر الایات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد مطلع الوحی و من بعده یرجع الحکم إلی الاغصان و من هم الی بیت العدل ان تحقق امره فی البلاد».

(اوقاف خیریه برمی گردد به خدائی که ظاهر کننده آیات است (بهاء) و کسی را نشاید بدون اذن او در آن اموال تصرف کند و بعد از بهاء بر می گردد به اغصان و بعد از در

گذشت اغصان برمی گردد به مجلس بیت العدل اگر صورت بگیرد).

بدین لحاظ، پس از حسینعلی میرزا، مرجع رسیدگی به اموال موقوفه بهائیان، ابتداء اغصان، که اشاره به غصن اعظم، و غصن اکبر است. و پس از مرگ اغصان، «بیت العدل بهائیان» عهده دار حفاظت و نظارت خواهد بود.

آنچه مسلم است، حسینعلی میرزا نسبت به تحقق وصایای خود در خصوص حقوق غصنین: عباس و محمد علی، تأکید و توجه زیادی داشته است. و این تأکید را نه تنها ما از حرف «قد» در جمله: «قد اصطفینا الاکبر بعد الأعظم» می یابیم، بلکه در رابطه جمله مذکور با: «امراً من لدن علیم خبیر» مبین این است که از نظر بهائیان تأکید مذکور ناشی از صدور امر الهی و تعلق و تحقق فرمان خداوندی است!

ولی همین که عباس افندی در مقام جانشینی حسینعلی میرزا اداره ی امور بهائیان را به عهده گرفت. در میان دو خانواده اغصان و افنان آتش اختلاف و نفاق زبانه کشید.

بررسی مآخذ و منابع بهائیت و وقایع ایام توقف بهائیان در سرزمین فلسطین، به خوبی نشان می دهد که علل اصلی و اساسی اختلافات و منازعات مذکور، بر سر تقسیم اموال منقول و غیر منقول حسینعلی میرزا در فلسطین و پول هائی بوده است که بهائیان از اطراف و اکناف به فلسطین ارسال می داشته اند.

چنانچه «دکتر یونس خان افروخته» بهائی، در ضمن نگارش خاطرات نه ساله خود در ایام توقف در عکا و در جوار عباس افندی، به شرح اجمالی اختلافات مولایش! عباس افندی، با دیگر برادران و عمو زادگان و منسوبانش اشاره ای بس دقیق دارد که مؤید و تعیین کننده علت اساسی کشمکش های مذکور است.

«یونس خان افروخته» پیرامون محتوای شکایت «غصن اکبر» و دیگر برادران و منسوبان عباس افندی به دولت عثمانی می نویسد:

«ناقضین (منظور برادران عباس افندی) به دولت عثمانی شکایت کردند که افندی کبیر (منظور بهاء اللّه) یکی از اقطاب (صوفیه) و اولیاء بوده ... حقوق مقرره و هدایای عدیده که به نام بهاء اللّه می رسد به ما نمی دهد. آنچه به میراث از پدر ما باقی مانده همه را

در تصرف و ما را محروم ...». (۱)

چنین اقداماتی از جانب عباس افندی ناشی از کینه های مستوری بود که در زمان حیات حسینعلی میرزا، عمیقاً میان برادران و خواهران ناتنی، و زنان حسینعلی میرزا وجود داشته است. و حسینعلی میرزا موفق به رفع آنها نبوده، امر فیصله را به اجرای نصایح مندرج در وصیت نامه موکول کرده بود.

ولی عباس افندی بی آنکه قدمی در راه اصلاح ذات البین بردارد، برخلاف رویه ی پدر، لقب اغصان را از مخالفان فامیلی خود برداشت، و آنان را به نام «ناقضین» مورد خطاب قرار داد.

در مقابل خود و اطرافیانش را «ثابتین» می خواند و درباره برادرش «غصن اکبر» که آن همه مورد سفارش و تأکید حسینعلی میرزا بود، به بهائیان چنین اعلام داشت که:

«قد تبدل الغصن الاکبر بالحطب الاکبر» (۲) و بدین سان برادران و منسوبان هواخواه، محمد علی (غصن اکبر) را به القاب سوسک، خفاش کلاغ، کرم خاکی، گرگ و روباه ... (۳)مورد خطاب قرار داده، و خود را طاووس و بلبل خواند!

در مقابل، محمد علی غصن اکبر نیز، عباس افندی غصن اعظم را رئیس المشرکین، ابلیس لعین (۴) گوساله و الاغ دوپا خوانده، و خود را غضنفر اللّٰه معرفی می کرد. (۵)

آواره در کتاب: «کواکب الدریه»: به علل ثانوی دیگر در بروز اختلافات و در مقام جانبداری از عباس افندی می نویسد:

«خلاصه غصن اکبر (میرزا محمد علی پسر بهاء) دو خبط بزرگ کرد یکی در حیات پدر و یکی بعد از صعود آن سرور، اما الاول اینکه: چون بهاء اللّٰه او را میدان داده به تحریر الواح گماشتند و به مکاتبه با احباء واداشتند: به زودی خود را با قافیه باخته کلماتی ساخته

۱- «خاطرات نه ساله عکا»، ص ۱۰۰.

۲- «مختصری در شرح حال حضرت ولی امر اللّٰه»، ص ۵.

۳- «مکاتیب»، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۲، ص ۲۳۴ «توقیعات مبارکه» ج ۱، ص ۱۳۲.

۴- «توقیعات مبارکه شوقی»، لوح قرن ج ۱، ص ۱۰۳.

۵- «مکاتیب»، ج ۱، ص ۲۷۱، و «رحیق مختوم»، ص ۸۵۱.

و پرداخته زمزمه ای ساخته و دمدمه ای آغاز کرد، که از طرفی شائبه مخالفت با پدر از آن استنشاق می شد و از جهتی سستی عقیده خودش را ثابت می کرد، اول در پرده استعارات و بالاخره بی پرده در طی عبارات، داعیه شمس الشموسی نمود و هوای ربّ الربوبی بر سر داشت ...». (۱)

«معتقدین می گویند چون غصن اکبر امر پدر را بازیچه و مصنوع گرفته و به آیات اهمیّت نداده هر نوع تصرف و تحریف را در آن جایز می شمرده و کذابه داعیه آن حضرت اهمیت نداده و درجات حضرتش مدعی شمس الشموسی می شد ...». (۲)

از سوی دیگر، و در مقام بالابردن حیثیت عباس افندی در برابر همه اتهامات به اصطلاح بهائیت ناقضین، چنین می خوانیم:

«و بطور حتم و یقین اهمیت وجود بهاء اللّه و جلوه عظمت آن حضرت در انظار، قسمت عمده اش مربوط به وجود عبد البهاء است که حکمت کلمات آن حضرت را به بیان ساده تری به مردم می فهمانید ... و ادله ای که خود بهاء اللّه ممکن نبود بر عظمت خویش و اهمیت وجود خود اقامه فرماید عبد البهاء با تقریر سهل ممتنعی اقامه و تنفیذ می نمود ...» (۳) ایضاً: گوید: «رفتار بهاء اللّه نسبت به فرزند ارجمند (عبد البهاء) رفتار معتمدانه ی تامه بوده است به قسمی که اکثر امور را به کف کفایه وی نهاده ... گاهی جواب مسائل و تحریر رسائل را به حضرتش محول می فرمود و گاهی ملاقات با بزرگان و صحبت با ایشان و دفاع از تهمت و بهتان اهل عدوان و تفهیم مقصود و منظور را به وجود مسعودش مفوض می نمود». (۴)

ایضاً: «و پیش از وفات پدرش در عکا او تنها دارای قول فصل بود در مسائل و استفتائاتی که بر پدرش طرح می شد، چه که پدرش مرکزیت خویش را در آخرین ایام به او واگذار فرموده بود، و این است سرّ آنچه را که بعضی از مردم جعل و تقوّل کرده

۱- مکاتیب، ج ۲، ص ۲۴

۲- همان، ص ۲۶

۳- همان، ص ۱۷

۴- همان، ج ۲، ص ۱۵

گفته اند: بهاء از انظار محجوب بود و رخ نمی نمود». (۱)

هر پژوهنده ای، وقتی به تأکیدات مذکور از یک سوی، و از سوی دیگر به آثار میرزا علی محمد غصن اکبر و طرفدارانش خاصه رسالات «میرزا جواد» و «میرزا جلیل خوئی» و ... مراجعه می کند، با این بیان «ادوارد براون» در مقدمه کتاب «نقطه الکاف» هم صدا خواهد شد که:

«خیلی عجیب است که تاریخ صبح ازل و نابرادری او بهاء اللّٰه چگونه مجدداً درباره میرزا محمد علی و نابرادریش عباس افندی تکرار شد ...» (۲) و خدعه ها و کینه ها و بی اعتقادی خانواده بهاء اللّٰه و کشاکش وراث نسبت به تقسیم اموال و حفظ ریاست امر برملا گردید. و یکباره بر خلاف الواح و وصایای حسینعلی میرزا، عباس افندی اعلام کرد: «ناقضین به کمال قوت در هدم بنیان پیمان ساعی». (۳)

در حالی که غالب امور حسینعلی میرزا به دست محمد علی و عباس افندی اداره می شد و جواب مسائل و تحریر رسائل را آن دو، به نام حسینعلی میرزای مدعی الوهیت.

به عهده داشته اند و بر خلاف نص صریح وصیت پدر که:

۱- «لسان از برای ذکر خیر است، او را به گفتار زشت میالائید»- لسان و قلم را به گفتار زشت آلوده کردند.

۲- «مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است، او را سبب عداوت و اختلاف منمائید». بهائیت سبب عداوت و اختلاف شدید بین منسوبان بهاء اللّٰه گردید.

۳- «وصیه اللّٰه» آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند ناظر نشدند.

۴- «احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم»، اغصان نسبت به هم از هیچ اهانت و بی احترامی فروگذار نکردند و بر خلاف نص وصایت و ادعای بهائیت، خداوندی که برای مقام زعامت بهائیت، دو نفر را برگزیده است در عمل آن دو چنان با هم به مخالفت

۱- مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۴

۲- «نقطه الکاف»، ص ۷۵

۳- «مکاتیب»، ج ۱، ص ۲۴۴

و ستیزه برخاستند که یکی دیگری را از ناقضین، و دیگری او را کافر دانست.

چنین اوضاعی در میان خانواده حسینعلی میرزا از یک سو، و صبح ازل از سوی دیگر، و آنگاه عباس افندی از یک سو، و محمد علی از سوی دیگر، موجب گردید که «ادوارد براون» سؤالی را که پژوهندگان در هنگام بررسی چنین مسائلی در ذهنشان خطور می کند، چنین به نگارش در آورد:

«این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد چه من همیشه پیش خود خیال می کنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه پرسیده ام که پس نفوذ و قوه ی تصرف و قاهریتی که به عقیده ایشان اولین علامت کلمه اللّٰه و از خصایص لاینفکّ آن است کجاست؟ در صورتی که در مقابل این همه نصوص «الهی» از قبیل «عاشروا مع الادیان بالرّوح و الریحان» و «همه باریک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک ایشان با اعضای خانواده خودشان با این درجه تلخی و عداوت رفتار می کنند؟». (۱)

عاقبت الامر، این اختلافات، منجر به این شد که عباس افندی، به اتکاء روابط و تجاربی که ناشی از تسلط برکارهای حسینعلی میرزا در اواخر عمرش و حمایت

۱- مقدمه ادوارد براون، ص ۷۶، و «نقطه الکاف» ص ۷۵. احمد یزدانی در کتاب: «نظر اجمالی در دیانت بهائی»، ص ۲۶ می نویسد: «دین هم اگر باعث اختلاف و منازعه شود بیهوده است و در این صورت بی دینی بهتر است». شوقی افندی تصریح می کند که مخالفان عباس افندی، از متشخصان بهائیت بوده، و دلائل و منطقی که آنها را به مخالفت واداشته بود، در میان دیگر بهائیان عکا نافذ، و بسیاری از آنان همراه مخالفان عباس افندی، هم صدا و هم رأی بوده اند. چنانچه: «تا به تدریج قسمت اعظم از منتسبین شجره الهیه و جمع کثیری از نزدیکان و طائفین حول را به دور خود گرد آورده و بر مخالفت مرکز پیمان هم عهد و پیمان نمود، از جمله دو حرم حضرت بهاء اللّٰه و دو غصن از اغصان میرزا ضیاء اللّٰه متردد و میرزا بدیع اللّٰه خائن مع خواهر و ناخواهری آنها همچنین شوهران این دو یعنی سید علی دنی از افنان و مجد الدین خبیث فرزند جناب کلیم واخت و اخوان مجد الدین کلا به خصم خصیم پیوستند حتی میرزا آقاجان کاتب وحی نیز که مدت چهل سنه به خدمت امر مالک بریه مشغول و محمد جواد قزوینی که از ایام ادرنه به تحریر و استنساخ الواح کثیره منزله از قلم اعلی مألوف با جمیع خاندانش در حلقه ناقضین میثاق» مراجعه شود به کتاب: «قرن بدیع» ج ۳، ص ۳۷.

سیاست های وقت در اشغال فلسطین و اعمال تدابیر سیاستمدارانه، تسلط خود را بر بهائیان حفظ کند و مخالفان دعاوی و حیثیت اخلاقی اش به سرنوشتی دچار شدند که بهائیان با خرسندی از آن چنین یاد می کنند:

«ناقض اکبر (میرزا محمد علی) در سال ۱۳۱۶ با کمال ذلت و حقارت جان داد.

معاونش و برادرش میرزا بدیع اللّه نیز به حرمان دچار شد و زن و دخترش بواسطه رفتارهای ناشایسته گرفتار حبس و زندان و رسوایی و افتضاح شدند. مجد الدین به آه و انین دمساز گشت ضیاء اللّه و سید علی افنان و جمال بروجردی و جواد قزوینی و میرزا آقاجان کاشی همه از بین رفتند ...». (۱)

به هر حال: مرحوم عبد الحسین آیتی، با توجه به نظریات «ادوارد براون» در کتاب:

Materials for the stuody of the Badi fobzion

علل اساسی اختلاف عباس افندی و دیگران را خلاصه نموده و در خلال آن به نکاتی اشاره کرده است که توجه به آن مفید فایده پژوهنده ای است که می خواهد در این قلمرو، بررسی و شناختی داشته باشد:

۱- «قرن بدیع»، ج ۲، ص ۲۷۰ مرحوم زعیم الدوله در کتاب: «مفتاح باب الابواب» می نویسد: چون «بهاء» از دنیا رفت، ریاست به وی منتقل شد و آنگاه خودش استقلال در محو و اثبات احکام پیدا کرد پس برادرانش و خواص اصحاب پدرش مانند میرزا آقاجان کاشانی ملقب به خادم اللّه، محمد جواد قزوینی، جمال بروجردی و دامادهای «بهاء» به جزع و فزع در آمدند و سرانجام به میرزا محمد علی پسر دوم «بهاء» ملقب به غصن اللّه الاکبر پیوستند، دعاتی به شهرها فرستاده در مقام اخلال و افساد در کار عباس، کار را به عصیان و طغیان رسانیدند. کتاب هائی فارسی و عربی نوشته و در هند به چاپ رسانیدند که در آنها اظهار داشته بودند: عباس و پیروانش از دین «بهاء» خارج شدند. او را تکفیر کردند و با لحنی شدید به او حمله کردند. دو عدد از آن کتب اکنون در نزد ما موجود است. در جریان این قضیه بهائیان به دو فرقه انشعاب پیدا کردند «مراجعه شود به ص ۳۱۵، ترجمه: حسن فرید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۶ ه. ق». میرزا آقاجان کاشانی، ملقب به خادم اللّه، با تمام موقعیت خاصی که در زمان میرزاحسینعلی داشت، توسط عباس افندی محکوم، و او جانب برادرش محمد علی را گرفت. و این سخن آواره در کتاب: «کواکب الدریّه» ج ۲، ص ۲۷ قابل تأمل، و در عین حال مبین فساد عقیده اوست که: «و از امور غریبه آنکه چون خادم اللّه میرزا آقاجان به سبب تحریر الواح به رویه ی آیات و کلمات حضرت بهاء اللّه خوی کرده و لحن منشئات او لحن آیات شده بود و ممکن بود که یک خودبینی در او پیدا شود چنانکه شد».

براون در صفحه ۷۵ از کتابش می نویسد: «اولین اختلاف بین بهائیان این شد که عباس افندی قسمتی از کتاب موسوم به کتاب عهدی (ورقه ای است که به عنوان وصیت نامه بهاء اللّه انتشار شده) که بهاء اللّه نوشته بود پنهان نمود و تفصیل آن از این قرار است که نه روز پس از فوت بهاء اللّه عباس افندی نه نفر از بهائیان را احضار و در حضور ایشان کتاب عهدی را آورده امر به قرائت نمود یکی از آنان که موسوم به آقا رضا شیرازی بود (مقصود آقا رضا قناد است پدر میرزا حبیب اللّه عین الملک که پدر امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق ایران بود!). قرائت نمود تا آنجائی که دست برده شده بود می رسد و نه نفر مزبور می بینند که قسمتی از آن مفقود شده عباس افندی در جواب می گوید که حقیقتاً یک قسمتی از این کتاب را پنهان نموده ام به علت اینکه موقع اقتضای آن که تمام آن نشر شود ندارد و بعد از ظهر همان روز کتاب عهدی را به مجد الدین افندی داد (پسر میرزا موسی برادر بهاء که هنوز هم زنده و از عباسیان برکنار و بیزار است) که در حضور اغصان و افنان (پسرها و دامادهای بهاء و عبد البهاء) و مهاجرین و مجاورین و مسافرین بخواند.»

در صفحه ۷۷ می نویسد: «عباس افندی در امریکا گفت: من عیسی هستم (یعنی توسط مبلغین خود از قبیل میرزا ابو الفضل و علیقلی خان کلانتر «نبیل الدوله» و حاجی عبد الکریم اصفهانی و حاجی میرزا حسن خراسانی) این نغمه را به گوش امریکائیان زد.

ولی در هند گفت من بهرام موعودم (این نغمه هم به توسط مبلغین هند از قبیل میرزا محرم که اخیراً بی عقیده شده بود و خود بهائیان از ابتدا برسیئات اعمالش و بعداً بر عقیده اش اعتراض داشتند و همچنین میرزا محمود زرقانی که اول جعّال و کذّاب روزگار بود اشاعه شد و این هر دو مبلغ مرده اند و حالیه تبلیغات هند حصر در یکی دو نفر زردشتی بیسواد است) این دومین اختلاف بین بهائیان بود زیرا بهاء اللّه گفته بود تا هزار سال نگذرد ظهور دیگری نخواهد بود.»

سومین اختلاف این است که: «بهاء اللّه گفته بود نفاق بین احباب رخ ندهد ولی عباس باعث نفاق و عداوت بین بهائیان شد. آری او معتقد به جمله «فَرِّقْ تَسُد» بود یعنی تفرقه بینداز و آقائی کن چنانکه معلمین او برهمین عقیده اند از این رو هر روز صف ثابت

و ناقض تشکیل می داد و یکی را مورد حمله قلمی خود می ساخت و چنان هنگامه نفاق گرم کرده بود که یک وقت برسر اینکه آیا تحیت اللّٰه ابهی باید گفت یا اللّٰه اعظم در تهران هفت تیر برروی هم کشیدند و میرزا نعیم شاعر پدر میرزا عبد الحسین منشی سفارت انگلیس سردسته و هنگامه گرم کن آن روز بود و گویا ورقا پدر میرزا ولی اللّٰه هم که امروز منشی سفارت ترکیه است آن روز هنوز زنده و تعزیه گردان بود و بقدری شرح این بازی ها مفصل است که برای هر یک حادثه ی آن چند کتاب باید نگاشت و عباس که خود ملقی و محرک این اختلافات و نفاق ها بود هر روز در الواح خود ناله می کرد که از این اختلافات احباب جگرم خون است و گوسفندان هم باور می کردند!»

باز در صفحه ۸۵ می نویسد «عباس افندی تمام ورثه بهاء را یعنی برادران و خواهران دو مادری خود را از دارائی و از ارث پدر محروم ساخت.» او نیز می نویسد: که؛ شش سال بعد از فوت بهاء اللّٰه ضیاء اللّٰه افندی پسر بهاء مریض شد و برای هواخوری از عکا به حیفا رفت و بر مرضش افزوده شد. هیچ یک از اعضای فامیلش (برای خوش آمد عباس افندی) به دیدن او نیامدند تا آنکه امارات مرگ در او پدید شد بعد از ظهر ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۶ هجری عباس افندی چند دقیقه بر سر بالین او آمده فوری مراجعت کرد (در واقع این آمدن هم دو معنی داشت یکی سرزنش و اظهار مسرت از مرگ برادر چنانکه به کرات در مجالس احباب مسرت قلب خود را ابراز می داشت دیگر سد راه ایراد خلق و تظاهر به حسن اخلاق) و روز بعدش هم عباس تا نزدیکی دروازه عکا آمده فوری به باغ بهجی رفت و برای تدفین ضیاء اللّٰه حاضر نشده احدی از فامیل و تابعین را هم به حضور اجازه ندانده و کسی حاضر نشد.»

در صفحه ۸۶ می نویسد: «والدین و برادران عیال ضیاء اللّٰه از تابعین عباس افندی بودند و لذا بعد از فوت ضیاء اللّٰه عباس ایشان را طلبیده تقاضا نمود که عیال ضیاء اللّٰه را به او تخصیص دهند ولی عیال ضیاء اللّٰه پس از مرگ شوهرش بسیار متأثر و بر عقیده شوهر می زیست عباس برادران و پدر و مادر آن زن را از برای تقاضای ملاقات نزد آن زن فرستاد پس از ملاقات شروع به صحبت و مذاکره نموده صحبت کنان او را به سمت درب منزل پیش بردند و غفلتاً او را گرفته با سر و پای برهنه به طرف عرابه ای که قبلًا برای

این کـار مهیـا شـده بود کشـیدند و زن عبـاس افنـدی هم حاضـر بود و حـتی بعضـی از اتبـاع را که محرمیت بـا آن زن نداشـته تحریک بر کمک می نمود و آن زن بیچاره اسـتغاثه و لابه می کرد و در آن موقع محمـد علی و بدیع اللّٰه پسـران بهاء در آنجا حضور نداشـتند مگر خادم اللّٰه و یک عده از اتباع محمد علی افندی که ایشان را موحدین می گفتند و در آن میانه میرزا جواد قزوینی و عـده یی دیگر که به مکـان مقـدس می رفتنـد (مقصود قبر بهاء است که تبعه محمـد علی آن را مکان مقـدس و تبعه عباس آن را روضه مبارک می خوانند) از قضـیه مطلع شده و زن ضـیاء اللّٰه را از دست آنان خلاص کردند و عباس افندی پس از آنکه به وصل آن زن و حیله خود کامیاب نگردید به اتباع خود دستور داد که قضیه را تکذیب نمائید و حتی به حاجی میرزا حسن خراسانی مقیم مصر دستور داد که رساله ای تهیه و قضیه را تکذیب نماید.

زن ضـیاء اللّٰه دختر شـیخ کاظم قزوینی معروف به سمندر است که هنوز هم زنده است و برادر بزرگش میرزا طراز سمندر زاده است که تمـام این واقعه را به شـرح و بسـط بیشتری به کرات برای نگارنـده در موقعی که در کاشان کوچک ابـدال میرزا علی اکبر رفسنجانی بود و می خواست مبلغ شود نقل کرد و حتی در منزل خودش هم در قزوین بار دیگر نقل نمود و برادر دیگرش غلامعلی دامـاد آقـاعلی ارباب مقیم رشت عین این قضـیه را در رشت حکایت کرد و در طهران برادر دیگرش سـمندر اف که دختر خود را به یهودی های همدان داده نقل نمود و اساساً این طایفه که گل سـر سـبدشان امروز همان میرزا طراز و میرزا منیر نبیل زاده است از محارم اسرار بهاء بوده و هستند و اگر بغض مخصوصی نسبت به اسلام نداشته باشند حبی هم ندارند» (۱)

۱/ الف: نقض نص، جعل مدارک

بر خلاف میل و علاقه حسینعلی میرزا و عبدالبهاء، فرزند پسری از برای عباس افندی، حاصل نگردید.

حسینعلی میرزا قبلا، طی لوحی و با عبارات مطلق، چگونگی حسرت داراشدن

۱- «کشف الحلیل» ج ۳، ص ۱۱۲ به بعد.

یک نوه پسری را به خاطر آنکه طلعت بی مثال خود! و عبد البهاء را به سومی مزین کند و در حالی که مدعی مقام الوهیت بود، چنین بر صفحه کاغذ، به نگارش در آورده بود:

«شجره عما در حرکت است و سدره وفا در بهجت تا دوحه بقا در ارض احدیه مغروس شود و ورقه نوراء از فنون لقا به ورقاء مقرون گردد که شاید از مؤانست این دو لطیفه ی ربانی و دو دقیقه صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجه فعززنا بثالث در عرصه ظهور مشهود آید» (۱)

ولی این خواسته، نه تنها تحقّق نپذیرفت، بلکه موجب استیلای یأس و ناامیدی، بر مدعیان الوهیت و دعوی فوق خدائی گردید.

چنانکه بلانفیلد، از قول طوبی دختر عباس افندی چنین حکایت می کند:

«وقتی خواهر کوچک من روح انگیز آسیه متولد شد یک ناامیدی مخصوصی حکم فرما شد زیرا او پسر نبود» (۲)

بدین لحاظ، پس از ناامیدی از دارا شدن اولاد ذکور، و با توجه به منازعات بسیار شدیدی که میان او و «غصن اکبر» و دیگر برادران ناتنی، و عمو زادگان و منسوبانش به وجود آمد عباس افندی را مصمم نمود، پای در جائی نهد، که پدرش بر علیه صبح ازل نهاده بود. به عبارت دیگر دشمنی با ناقضین و ناقضین با ثابتین، به مرحله ای رسید که مسئله جانشینی پس از خود را که بنا به نص وصایت پدر حق «محمد علی- غصن اکبر» بود، مورد تجدید نظر قرار دهد.

«شوقی» فرزند ذکور ضیائیه، دختر عباس افندی، از آن جهت که مادر نوه حسینعلی میرزا بود «اغصانی»، و بدان علت که پدرش (شوهر ضیائیه خانم) میرزا هادی افنان بود، «افنانی» به شمار می آمد.

مرحوم عبد الحسین آیتی که تا مرگ عباس افندی، مورد توجه خاص بهائیان، و روابط بسیار نزدیکی با خانواده اغصان و افنان داشته بود در خصوص توقع ضیائیه خانم از پدرش عباس افندی، به خاطر ادای حق و حقوقی به نوه دختریش «شوقی»، به مسئله

۱- «ادعیه مجبوب»، «الواح خطبه زواج»، ص ۲۹۸.
۲- «chosen Hijhway» شاهراه برگزیده بلانفیلد، ص ۳.

قابل توجّهی اشاره می کند:

«مجملًا منبع اطلاعات مرحوم ابن اصدق ایادی- که بر اثر همین حرف ها قدری منفور حضرات بود- می گفت: والده ی شوقی افندی اطمینان داشت که پدرش عباس این فرزند دلبند را محروم نمی گذارد و چند دفعه خواهش کرد که در حق او وصیت نامه ای بنویسد ولی افندی به آن مدارکی که قبلا به دست مریدان و مبلغین خود داده بود و با نصوص صریحه ی پدرش نمی توانست خواهش این دختر را مجرا دارد و به دفع الوقت گذرانید از طرفی هم می ترسید که میدانی برای برادرش غصن اکبر باز شود و با آن وصیت و کتاب عهد صریح بهاء اللّٰه که غصن اکبر را بعد از اعظم منصوص کرده جولانی کند و لهذا هر روز گوشزد مریدان می کرد که میرزا محمد علی غصن اکبر از امر بهاء مرتد و منحرف است و درباره ی او امیدی نداشته باشید.

با آن کینه شدیدی که میرزا عباس با برادر زادگانش داشت این زمینه را خوب درست کرده و امر را بتمامه بر مریدان مشتبه ساخته بود که گویا میرزا عباس خودش معتقد و برادرش بی اعتقاد به بهاء است در حالی که هر دو به یک قسم به او معتقد بوده و پدر خود را یک سان شناخته بودند و هر دو می دانستند این خدا برای کدام خدا کار می کند.

اما مادر شوقی چون طفره ی پدر را دید مطابق ابن اصدق و چندتن دیگر از اقارب خودشان نشست به مشق الواح و شبیه نویسی به خط پدر و این یکی از فنون این عائله بوده و هست که بر اثر نان مفت و بی کاری دائماً مشق الواح نویسی و انشاء و شبیه نویسی می کنند چنانچه دوازده سال بهاء به مشق آیات مشغول بوده تا از حیث خط و انشاء مانند سید باب چیز بنویسد و چه بسا الواح و توقیعات باب را که بر ضرر خودشان بود محو کردند و چه بسیار الواح و آثار جعلیه که به خط و قریحه خود انشاء و تحریر و منتشر کردند و بر بابیان به نام باب تحمیل نمودند و نیز بعد از بهاء عبد البهاء این کار را نسبت به الواح پدرش انجام داد و حتی بعضی از الواح پدرش را به بهانه اینکه در مرکز لازم است طلبید و محو کرد و بعض دیگر ساخت و به خرج اغنام داد و شوقی افندی هم از روز فوت عباس افندی تاکنون مشغول همین کار است و هر روز می نویسد به ایران که الواح

اصـل را (آنها که به خط عبـد البهاء است) بفرستیـد بایـد در مرکز باشـند و از آن جمله یک موقعی که چهل لوح اصل در آن بوده و حتی از جنبه مـادی صـدها تومـان قیمت دارد به سـبب تزییناتی که شـده از مال شـخص من دزدیـده شـده که مـدارک تـاریخی دارد و عجالتـاً از تصـریح اسم سارق و واسـطه آن که یکی از زردشتیان است خودداری می کنیم و اگر بـدست بیاید شاید به عدلیه مراجعه کنم.

و یکی از اشـخاص که چندی در این کار شبیه نویسی بوده «میرزا حبیب اللّه عین الملک» است که در ابتدا منشی عباس افندی بود و همین که افندی دید خط او بقدری به خط خودش شبیه شده که نمی توان تشـخیص داد بر او غضب کرد و او را از خود دور ساخت و پـدرش آقا «محمد رضا قناد شـیرازی» واسـطه شد تا گفتند توبه اش را قبول کرده ایم و نیز منشـی دیگرش میرزا فیض اللّه صـبحی است که سه سال منشـی بود و تعمـد بر شبیه نویسـی می کرد و این ایام از آنها روگردان شـده حکایت ها از تقلبـات عبـاس افنـدی و عـائله اش نقل می کنـد و شایـد بیش از هزار نفر در طهراننـد که در مجالس عدیـده آن حکایت را از صبحی شـنیده انـد خلاـصه او نیز خطش بر اثر شبیه نویسـی به خط میرزا عباس شبیه است و نیز منشـیان حضور که از جمله آن پسـرهای زین المقربین یعنی شـیخ زین العابـدین نجف آبـادی باشـند هم شبیه می نویسـند هم شبیه انشاء می کننـد چنـدان که تامـدتی پس از مرگ الواح صادر به انشاء ایشان بود و امضای خواهر افندی ورقه علیا و هنوز هم نصف منشآت از ایشان اسـت به امضـای شوقی افنـدی و نیز شبیه نویسـی به خط مخالفین خود را از امور حتمیه است برای احتیاط خلاصه مادر شوقی افنـدی نشـست به شبیه نویسی و در اواخر ایام چنان شده بوده که احدی خط او و پدرش عباس را امتیاز نمی داد مگر اینکه خودداری داشت از اینکه خطش به دست همه کس بیفتد یعنی می نوشت و می شـست چنانکه جدش بهاء را گفتند چرا این آیات که بر شما در بغداد نازل می شود به شط می ریزید؟ گفت این هم از فیوضات کاویه است که سهم و نصیب ماهیان دجله است.» (۱)

۱- «کشف الحیل»، ج ۳، ص ۲۱۰.

با چنین سوابقی و خاطراتی در میان خانواده اغصان و افنان، و با توجه به اینکه عباس افندی بر خلاف نص پدر، در مورد مسئله جانشینی، راه عناد و ستیز را با منسوبان خود پیشه ساخته، در ایام زندگانیش، عقیده خود را درباره «کتاب عهدی» و چگونگی جانشینی پس از مرگش را ابراز و اعلام نمی کرد و هیچ گونه نوشته و سخنی را مبنی بر تعیین جانشینی ابراز و نشر نمی داد چنین سکوتی ناشی از آن بود که صریح «کتاب عهدی» تفویض اختیارات به غصن اکبر است و پس از او مرجع اهل بهاء، «بیت العدل» خواهد بود. از این رو، و در حالی که چند روزی از مرگ عباس افندی نگذشته بود، از طرف بازماندگان مطیع عباس افندی اعلان گردید که وصایائی بجا مانده که در آن تکلیف بهائیان در امر جانشینی و نحوه اداره امورشان معلوم و مشخص شده است.

پس از انجام امور مربوط به کفن و دفن، وصیت نامه عباس در مجمع منسوبان گشوده شد و چنین معلوم می نمود:

«ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امر اللّه و احبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه به وجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت اللّه و غصن ممتاز و ولی امر اللّه و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امر اللّه و احباء اللّه است و مبین آیات اللّه و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله ی او و فرع مقدس و ولی امر اللّه و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداست آنچه قرار دهند من عند اللّه است ...»

«ای احبای الهی باید ولی امر اللّه در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امر اللّه مظهر الولد سرّابیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه وشرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید و ایادی امر اللّه از نفس جمعیت خویش نه نفر را انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمه ولی امر اللّه مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا به اتفاق مجمع

ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابـد و این نه نفر یا بالاتفاق یا به اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امر اللّه تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به نوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود ...». (۱)

«حضرت عبد البهاء می فرمایند:»!

«اما بیت العـدل الذی جعله اللّه مصدر کل خیر و مصوناً من کل خطاء باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشـکیل شود و اعضاء بایـد مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشـند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاـد بیت عـدل خصوصـی تشـکیل شود و آن بیوت عـدل بیت عـدل عمومی انتخـاب نماینـد این مجمع مرجع کل امور است و مؤسّـِس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد و ولی امر اللّه رئیس مقـدس این مجلس و عضو اعظم ممتـاز لاـ ینعزل و اگر در اجتماعـات بالـذات حاضـر نشود نایب و وکیلی تعیین فرماید ... این بیت عدل مصدر تشریع است و حکومت قوه تنفیذ تشریع باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشـریع شود تـا از ارتبـاط و التیـام این دو قوت بنیـان عـدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنه النعیم و بهشت برین شود ...»

«مرجع کل کتاب اقـدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عـدل عمومی به بیت عـدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقـق یابـد همـان حق و مراد اللّه است من تجـاوز عنه فهو من احب الشـقاق و اظهر النفـاق و اعرض عن رب المیثـاق ... و آن اعضـاء در محلی اجتماع کننـد و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه مـذاکره نماینـد و هر چه تقرر یابـد همـان ماننـد نص است و چون بیت عـدل واضع قوانین غیر منصوصه ای از معاملاـت است ناسـخ آن مسائل نیز توانـد بود یعنی بیت عدل الیوم در

۱- «بهاء اللّه و عصـر جدیـد»، ص ۲۹۷ «رحیـق مختوم» ج ۲، ص ۹۳۴، در تشـریح «لوح قرن» شوقی. «نظر اجمـالی در دیـانت بهائی» صص ۱۸، ۳۱. «فرائد»، صص ۵۱۷، ۱۳۱۵.

مسئله ای قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف ازمان حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل به حسب اقتضای زمان نماید زیرا نص صریح الهی نیست واضع بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل.»

«ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را به درجه ای رسانند که بیگانه خود را دوست شمرد یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکنند زیرا اطلاق امری است الهی و تقیید از خواص امکانی ... پس ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوایف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفا پرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبایل به انوار یگانگی مبدل گردد اگر طوایف و ملل سایره جفا کنند شما وفا نمائید ظلم کنند عدل بنمائید اجتناب کنند اجتذاب کنید دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید زهر بدهند شهد ببخشید زخم بزنند مرهم بنهید هذا صفه المخلصین و سمه الصادقین ...».

«ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجدار عادلی را خاضع گردید و سده ملوکانی هر شهریار کامل را خاشع شوید به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست هذه نصیحه منی و فرض علیکم من عند اللّٰه فطوبی للعاملین ...».

«تری یا الهی یبکی علیّ کل الاشیاه و یفرح ببلائی ذو القربی فوعزتک یا الهی بعض الاعداء رثو علی ضری و بلائی و بکو بعض الحساد علی کربتی و غربتی و ابتلائی لانهم لم یروا منی الاکل موده و اعتناء و لم یشاهدوا من عبدک الّا الرأفه و الولاء فلما رأونی خائضافی عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء رقّوالی و تدمعت اعینهم بالبکاء و قالوا نشهد باللّٰه باننا مارئینا منه الاوفاء و عطاء والرأفه الکبری و لکن الناقضین الناعقین

زادوا فی البغضاء و استبشروا بوقوعی فی المحنه الکبری و شمروا علی الساق و نهزوا طربامن حصول حوادث محزنه للقلوب و الارواح رب انی ادعوک بلسانی و جنانی ان لاتؤاخذهم بظلمهم و اعتسافهم و نفاقهم و شقاقهم لانهم جهلاء بلهاء سفهاء لا یفرقون بین الخیر و الشر و لا یمیزون العدل و الانصاف عن الفحشاء و المنکر و الاعتساف یتبعون شهوات انفسهم و یقتدون بأنقصهم و اجهلم رب ارحمهم و احفظهم من البلاء بهذا الاثناء و اجعل جمیع المحن و الالام لعبدک الواقع فی هذه البئر الظلماؤ و خصصنی بکل بلاء و اجعلنی فدا لجمیع الاحباء فدیتهم بروحی و ذاتی و نفسی و کینونتی و هویتی و حقیقتی یا ربی الاعلی الهی الهی انی اکب بوجهی علی تراب الذل و الانکسار و ادعوک بکل تضرع و ابتهال ان تغفر لکل من اذانی بسوء و اهاننی و تبدل سیآت کل من ظلمنی بالحسنات و ترزقهم من الخیرات و تقدرلهم کل المسرات و تتقدهم من الحسرات و تقدرلهم کل الراحه و رخاء و تخصهم بالعطاء و البراء انک انت المقتدر العزیز المهیمن القیوم».

«حواریون حضرت روح بکلی خود را و جمیع شؤون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدس و منزه از هوی و هوس گشتند و از هر تعلقی بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر شدند و به هدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در ره آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید شدند فلمثل هذا فلیعمل العاملون».

«الهی الهی اشهدک و انبیائک و رسلک و اولیائک و اصفیائک بأنی اتممت الحجه علی احبائک و بینت لهم کل شی ء حتی یحافظوا علی دینک و الطریقه المستقیمه و شریعتک النوراء انک انت المطیع العلیم».

عبد الحمید اشراق خاوری، مبلغ مشهور بهائیان می نویسد:

«باری بعد از صعود مبارک حضرت عبد البهاء جل ثنائه بر حسب مندرجات الواح مبارکه وصایای حضرت عبد البهاء: هیکل مبارک حضرت ولی امر اللّه (شوقی) جل سلطانه شخصاً زمام امور را به دست گرفتند و در آن وقت ۲۵ سال از سن مبارک می گذشت. به تدریج شروع به تبیین آیات و تشریح مبادی روحانیه و مبادی اداری امر مبارک فرمودند دستور تشکیل محافل ملیه و لجنات ملیه را دادند و در باره تأسیس حظائر

قدس ملیه و محلیه دستورات اکیده صادر فرمودند» (۱)

همچنین:

«... باری هیکل مبارک حضرت شوقی ربانی در انگلستان بودند که خبر صعود حضرت عبد البهاء به ایشان رسید و این خبر وحشت اثر بی اندازه به هیکل مبارک اثر کرد و سلب صحت و عافیت از وجود مبارک نمود، به محض ورود به حیفا مدتی مریض بودند دکتر سلیمان رفعت که از احبای باوفا و مقیم بیروت بود به پرستاری هیکل مبارک در حیفا پرداخت و عاقبت کسالت هیکل اطهر خاتمه یافت روزی که الواح مبارکه وصایای حضرت عبد البهاء تلاوت شد و نشر گردید همه دانستند که مرجع اهل بهاء و مبین کتاب اللّٰه و ولی اللّٰه حضرت شوقی افندی هستند». (۲)

ولی به تصریح «شوقی افندی»:

«ناقضین میثاق نیز به مجرد انتشار کتاب وصایا و اطلاع بر مفهوم و مقصود آن سفر جلیل به مخالفت شدید برخاستند و تحت قیادت میرزا بدیع اللّٰه تولیت روضه مبارکه اعظم و اشرف بقاع عالم بهائی را خواستار شدند و قصد اخراج آن مقام مقدس را از ید اقتدار ولی منصوص امر اللّٰه نمودند ...». (۳)

و به هر حال بسیاری زیربار وصیت عباس افندی که شبهات متعددی در اطراف اصالت آن زبانزد اهل خانواده بود نرفتند. عده ای اطراف «میرزا احمد سهراب» را گرفته، و او را به ریاست خود انتخاب کردند و فرقه «سهرابی» را مزید بر دو فرقه «ثابتی» و «ناقضی» کردند. و عده ای دیگر از بزرگان بهائیان، مانند: مرحومین عبد الحسین آیتی، فضل اللّٰه صبحی مهتدی، حسن نیکو و ... پی به بی اساسی بهائیت برده، ترک تبعیت و ایمان از بهائیت کرده و به دیانت اسلام بازگشتند و عده ای دیگر به دنبال اختلافات ژرف خانوادگی، مخالفت با عباس افندی و شوقی و ... را همچنان ادامه دادند که در نتیجه آن،

۱- «شرح حال حضرت ولی امر اللّٰه» ص ۳۸.

۲- همان، ص ۳۲.

۳- «قرن بدیع»، ج ۴، ص ۱۵، ترجمه نصر اللّٰه مودت.

جعل مدارک کشف و خدعه های نهفته در پس پرده طراحان بهائیت آشکار گردید که ما ذیلا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- مرحوم عبدالحسین آیتی، در کتاب: «کشف الحیل»، می نویسد: «وقتی که ریاست بین بهاء و ازل در معرض تقسیم در می آید آنوقت ازل و خواهرش آن قضیه را بروز می دهد که در جلد اول اشاره شد راجع به اینکه میرزا بهاء دختر خود سلطان خانم را نزد عمش ازل به پیشکشی فرستاد که تصرف کند یا وقتی که میرزا آقاخان خادم اللّٰه سهمی از این بساط می طلبد و نمی دهند آنوقت بروز می دهد که آنهمه الواح و آیات خوب یا بد صحیح یا غلط از اثر قلم من و چند تن از امثال من بود نه بهاء یا وقتی که یکی دیگر اعراض کرد بروز می دهد که در فلان شب با عباس افندی اقوال پدر خویش را نسخ می کند برای اینکه این کمپانی مذهبی به خود و عائله اش تخصیص یابد آنوقت میرزا محمد علی می گوید خواهر عباس افندی شوهر قبول نکردنش مبنی بریک اساسی بود غیر از اینها که می گویند ... و چون نگارنده قرار داده ام اینگونه امور را بی پرده ذکر نکنم از آن می گذرم. و هنگامی که آقا مهدی کاشانی خادم خاص عباس و عباسیان می رود به میرزا محمد علی تمسک می کند در آن موقع عبد البهاء این عمل را حمل بر یک قضیه عجیبی نموده می گویند آقا مهدی را فروغیه خانم (خواهر دو مادری خود افندی) فریب داده و آقا مهدی برای اینکه یک دفعه سر خود را در دامان همشیره نهاد و ... از ما گذشت و به او روی آورد. یا وقتی که زن عبد الحمید مصری بواسطه بعضی پیش آمدها رنجور می شود پاره ای اسرار زنانه که بین او و ... خانم صبیه عبد البهاء بوده فاش می کند میرزا جلال داماد عبد البها آن زن بیچاره را آنقدر می زند که مجنون شده برای معالجه او را به سمت بیروت می فرستند. یا وقتی که ورقه علیا خواهر عباس افندی بر اثر شهادت های ناحقی که در حق شوقی افندی داده و او را خدا ساخته توقعاتی دارد و ادا نمی شود آنوقت است که یک هفته قهراً به خانه پدریش در عکا عزلت می کند و پاره ای از زمزمه های تاریخی آغاز نموده تا از شدت خوف میرزا هادی پدر شوقی می رود دست و پایش را می بوسد و او را به منزل برگردانیده سرپوش روی کار می گذارد یا وقتی که سید مهدی دهجی که اعظم مبلغ حضرات بود و او را اسم اللّٰه خطاب کرده در حضورش

نمی نشستند و به قول خودش مطلع بر قضایای سریه می شود و به قول خود بهائیان طمع در دختر عباس افندی می کند و نمی دهند آنوقت است که خبطهای عباس افندی را روی کاغذ آورده بندهایی که بعضی از مطلعین خوانده اند و شاید ما هم یکی دو فقره آن را بیان کنیم می نویسد و منتشر می سازد».

۲- مرحوم عبد الحسین آیتی نوشت: (۱)

«یادش بخیر صبحی بود که یکی از رفقا در خانه ای می گفت ما هر قدر به الواح و سخنان عباس افندی نظر می کنیم می بینیم همه حکایت از داشی و مشدی گری و لوطی بازی بوده. در هر لوح رجز می خواند که ما چه قسم بر عمو و برادر خود غلبه جستیم فلان خصم خود را چگونه ذلیل کردیم گاهی لاشه خود بینیش گرم شده به سلاطین طعنه می زد (ولی آهسته در پس اطاق) گاهی به علما طعنه می زند قوله: (این آخوندهای یقه چرکین چگونه می توانند با ما مقاومت نمایند!) گاهی از معاشقه شاهزاده خانمی که در طهران با پسر عمش میرزا علی اکبر نام نوری داشته حکایت می کنند که شاهزاده خانم چطور میرزا علی اکبر را به منزل خود برده بود چگونه مغضوب خانم شد؟ و خانم می گفت: خاک بر سرت کنند تو عوض میرزا علی اکبر نوری آمده ای می خواهی رقیب او باشی؟ و گریز می زد که به آقا جمال بروجردی بگوئید تو می خواهی هم چشمی با جمال مبارک کنی؟

گاهی می گفت: دولت روس برای ایران فکری دارد دولت انگلیس هم فکری دارد ما هم فکری داریم و به این حرف های بی مغز مشدیانه سر گوسفندان خود را می بست و آنها هم تصور می کردند که واقعاً او یک فکر اساسی کرده و فرداست که مثلًا امور ایران به تعالیم خود منقلب خواهد کرد و در سایه ی مراحم خود ایران را بهشت برین خواهد ساخت (چنانکه گفته است) ولی ما هر قدر در حال و مقال او دقت کردیم جز خیک پر از باد که چون روزنی به همرساند آن هیکل به آن عظمت پوست خشکیده خواهد شد چیزی دیگر ندیدیم. و حتی از سخنان اخلاقی او هم جز لفظ و هیاهوی

۱- ج ۲، ص ۴۹.

بی حقیقت اثری نیافتیم». (۱)

۳- مرحوم عبد الحسین آیتی می نویسد:

«در بادکوبه سخنان غریبی راجع به زن استاد آقا بالا که خوشگل بوده و عبد البهاء در او طمع کرده و او را در مراجعت از عکا از امر بهائی برگشته استماع کردم و عجب در این است که یک نفر نیمچه مبلغ بهائی این را حکایت کرد، دشنام به آن زن می داد که چرا بازگو کرده است.» (۲)

۴- مرحوم حسن نیکو در کتاب: «فلسفه ی نیکو» می نویسد:

«و همچنین یکی دیگر از بهائی زادگان مقیم عشق آباد که فعلًا در طهران است یک روز نزدم آمد و فحش زیادی به میرزا و میرزا عباس داد از آنجائی که نگارنده رذالت اخلاقی و شتحیه و فحش را ولو به هر کس غیر جائز و مستحسن نمی دانم نخست وی را از فحاشی ممانعت نموده پرسیدم این فحاشی چیست؟

گفت: برای آنکه به دروغ آمدند و مردم را فریب داده اند و باعث سفک دماء بعضی مردم بیچاره شدند و جمعی بی گناه را از قبیل آباء من و غیر مرا به محنت و ذلت و بدبختی دچار کردند و اکنون نیز نواده آنها مردم را رها نمی کنند و چون زالو خونشان را می مکند.

گفتم چه باعث شد که تو به هوش آمدی و از طریقه آبائی خود که طریقه بهائی بود برگشتی؟ گفت چند لوح از عبد البهاء (میرزا عباس) خواندم که صریحاً وعده داده بود که من به عشق آباد می آیم و آمدنم در مشرق الاذکار عشق آباد حتمی است و بدین جهت بهائیان عشق آباد مانند من یقین داشتند که عبد البهاء به عشق آباد می آید چرا که نص صریح او را امر محتوم و وعده ی غیر مکذوب می دانستند موقعی که خبر فوت عبد البهاء به عشق آباد رسید من به هوش آمدم و ترک آن طریقه را چنان گفتم که اکنون می بینی». (۳)

ب: ولی امری منقطع

۱- ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- ص ۱۴.

۳- ج ۱، ص ۱۲۸.

آنچه مسلم است، شوقی افندی قبل از مرگ عباس افندی، در لندن بسر می برده و در «دار الفنون بالیول اکسفورد» مشغول تحصیل بوده است. (۱) و پس از آگاهی از مرگ پدر بزرگش، از لندن به عکا بازگشته است و در حالی که هنوز ۲۵ سال از عمرش نگذشته بود، به جانشینی عباس افندی، منصوب گردید و به جای آنکه به رتق و فتق امر مبادرت ورزد، کارهای بهائیان را به عهده عمه ضیائیه خانم، به نام «ورقه علیا» سپرده، و خود ترک فلسطین نمود. چنانچه ورقه علیا: «در دستخطهای خود به این مسئله اشاره فرموده اند و بیان مزبور در رساله ایام تسعه مندرج است». (۲)

در حاشیه این احوال، موقعیت و شخصیت شوقی در دوران قبل از انتصاب، از مخازن حافظه ها خارج گردید، و جوانی پر عیش و نوش شوقی را به یاد «اغصان» و «افنان» آورد.

۱- مرحوم عبد الحسین آیتی در کتاب: «کشف الحیل» می نویسد: «از فاضل مازندرانی مبلغ مقتدر بهائی پرسیدند که آیا شوقی افندی را در چه پایه و مقام می بیند؟

جواب داد: کسانی که به مقامی رسیده اند به حکم تجربه و تاریخ تمامشان پرورده مهد رنج و زحمت بوده اند و هر کدام در عصر خود بلاهائی را تحمل نموده اند حتی خود عبد البهاء هم تا همین درجه که موفق گردید برای آن زحماتی بود که در اوایل کار متحمل شد اما این جوان (شوقی) از ابتدای بلوغ کاری که بلد شده است گره زدن کروات و بند انداختن به صورت پودر و ماتیک مالیدن و رقص کردن و غیره و بالاخره نه رنجی برده است و نه حاضر است که یک دقیقه عیش خود را فدای مردم خویش نماید لهذا مسلماً به جائی نخواهد رسید و ساخته های پدران خود را خراب خواهد ساخت و در وصیت افندی هم شبهه است وقتی این را شنیدم که آن فاضل محترم فرموده است یادم آمد از

۱- «بهاء اللّٰه و عصر جدید»، ص ۲۹۸.

۲- «شرح حضرت ولی امر اللّٰه»، ص ۳۴.

اینکه در لنـدن به من گفتند: شوقی که در اینجادرس می خواند یک روز پولی از ایران رسـیده بود و او بایست از بانک بگیرد و به عباس افندی برساند وقتی که دسـته ی پوندهای انگلیسـی را گرفت یک نظری به او کرده آهی کشید که های عجب پول های بی زحمتی است کی باشـد که اینها به دست خودم بیایـد یکی از رفقایش پرسـید که آنوقت چه خواهی کرد؟ گفت یک دقیقه در شـرق نمی مـانم و به حرف هـای مزخرف دین و دین سازی و مهملات احباب اعتنا نکرده همه اوقاتم را در شـهرهای آزاد اروپا می گذرانم و داد دل را از عیش و خوشی می گیرم. مگر نه پنجاه سال از همین پنج هزار نفری که هم بابی زاده اند و چاره ای جز این ندارند که ما را برای خود و خود را برای ما نگهدارند سالی پنجاه هزار تومان پول وصول شده، هر نفری در سال ده تومان بدهند پنجاه هزار تومان می شود اگر ده نفر نمی دهند ده نفر دیگر بیست تومان می دهند چگونه می شود چنین دکانی را که بی سرمایه نفعش معلوم است مبدل به مغازه کرد که نفعش نامعلوم است

بالاخره او را راضـی کردند براینکه خدا با خدازاده باشد ولی او گویا به این شرط قبول کرده که مانع عیش و نوش او نشوند تا سالی نه ماه برود و در شـهرهای خوش هوا و آزاد اروپا به عیش بپردارد و پـدر و مادر و عمه و خاله اش هر نوع می داننـد سر مریـدان را ببندنـد و پولشان گرفته و بریشـشان بخندند و سالی سه ماه در زمسـتان که هوای حیفا خوب است بماند و خداگری کند. بالجمله با این شرط آقازاده زیر بار رفت و اینک شش سال است که کاملًا مواد این قرار داد در موقع اجرای گذارده شده است». (۱)

۲- مرحوم حسن نیکو به قسمت دیگری از این خاطرات در کتاب «فلسفه نیکو» اشاره می کند:

«تا اینکه روزگار قسـمتم کرد و در حیفا رفتم شوقی افنـدی و داماد آن سـرکار آقا (میرزا عباس) را دیـدم و هر چه باید بفهمم فهمیدم.

اوّلًا تا چند روز نمی دانسـتند من کی هسـتم و چه کاره ام به گمان آنکه بهائی لات لوتی هسـتم با اینکه می دانستند شهیدزاده ام اعتنا و احترامی بمن نگذاردنـد وقتی پی بردنـد که من تاجر معتبر پول داری هسـتم محترم شدم و مورد احترام و نوازش واقع شدم بالاخره

۱- ج ۲، ص ۱۵۴.

فلانی هیچ عاطفه انسانیت در مرکز امر ندیدم چه که پدران ما و زن های بیوه ی یزد نظر به تضییقات سابق عکا که اینها در چه مضیقه ای بوده اند برای آنها پول می فرستاده اند اکنون هم به همان عادت ده شاهی ده شاهی جمع می کنند و از خوراک ضروریه خود می دزدند و به حیفا می فرستند تا آنها عیش و نوش کنند و دارای پارک اتومبیل و اصطبل و عمارات و اشیاء نفیسه شوند و دخترانشان را به اروپا برای تحصیل و عشرت بفرستند اما همان زن های بیوه ی بدبخت یزد قادر نشوند طفل خود را به یک مدرسه ابتدایی سه کلاسه یا به دبستانی بفرستند که سواددار شوند اگر اینها روحانیت و مروت می داشتند یا یک ذره ترحم و انسانیت به مشامشان می رسید چنین پولی را چگونه قبول می کردند آن بیچاره بدبخت کور کورانه و بی خبرانه می دهد این بی انصاف که خود مطلع است این پولها چه قسم جمع می شود چگونه می گیرد؟!». (۱)

با چنین سوابقی، شوقی توانست به کمک پدر و مادر و ورقه ی علیا، و بعدها با مساعدت همسر امریکائیش به نام «ماری ماکسول» (۲) طرح تشکیلات بهائیت را به صورت احزاب متداول اروپا و امریکا پایه ریزی کند (۳) و به کمک و مساعدت سیاسی

۱- ج ۱، ص ۱۲۷.

۲- «ماری ماکسول»، عبد البهاء در کانادا و در خانه «ماکسول» اقامتی داشت. «ماری» در آن هنگام بیش از یک سال از عمرش نمی گذشت. و عبد البهاء به پدر و مادرش گفته بود نه او را «روحیه» بگذارید. شوقی در سال ۱۳۱۶ ه. ش/ ۱۹۳۷ م، با روحیه خانم ازدواج نمود شوقی متولد ۱۲۷۶ ه. ش/ ۱۸۹۷ م و به همین مناسبت مادر شوقی «ضیائیه خانم» خبر ازدواج شوقی را تلگرافاً به بهائیان ایران و امریکا رسانید. اطرافیان شوقی پس از روی کار آمدن شوقی، بنای تبلیغات و فریب اشخاص ساده لوح را گذاردند به این نقل قول منیره خانم زن عباس افندی توجه کنید: «پنج بچه ام به علت مسمومیت هوای عکا مردند- در حقیقت بدی هوا یک علت مادی بود ولی علت باطنی و روحانی آن بود که هیچ اولاد پسری نباید از عبد البهاء بوجود آید ... و من وقتی رمز این حکمت را دریافتم که دو فامیل بهاء اللّه و باب در شخص شوقی افندی فرزند ارشد دخترمان ضیائیه خانم که با میرزا هادی افنان ازدواج نموده بود صورت اتحاد یافتند.» بلانفیلد ص ۹۰.

۳- عباس افندی ضمن ارسال نامه ای به تهران، خطاب به «علی قبل اکبر ...» می نویسد: «و بیت عدل اعظم به ترتیب و نظامی که در انتخاب ملت در اروپا انتخاب می شود انتخاب گردد ...»، «مکاتیب» ج ۳، ص ۵۰.

صهیونیسم، در قلع و قمع مخالفان خود در سرزمین فلسطین (اسرائیل فعلی) توفیقاتی بدست آورد.

شوقی این توفیقات به دست آمده را با ارسال نامه ها و تلگرافی به اطلاع بهائیان ایران که غالباً به هواداری «شوقی» باقی مانده بودند، رساند.

ذیلًا به چند نمونه از اسناد مذکور اشاره می کنیم، تا از لابلای آن به اعمال ناپسند خانواده اغصان- افنان، در زمان شوقی پی برده شود:

۱- «ترجمه تلگراف شوقی افندی مورخ ۵ آوریل سال ۱۹۵۲ که خطاب به محفل مقدس روحانی ملی بهائیان امریکا صادر شده است»:

«به محافل ملیه اطلاع دهید که قهر و غضب الهی که در این سالیان اخیر سریعاً متتابعاً متوجه دو پسر و برادر و خواهر زن ناقض اکبر عهد و میثاق حضرت بهاء اللّٰه گردیده بود حال نیز افنان پسر دوم سید علی محور دسائس و حلقه اتصال میان ناقضین قدیم و جدید را به دیار عدم فرستاد تنها مرور زمان آشکار خواهد ساخت که این جرثومه نقض تا چه اندازه در طی بیست سال مایه فتنه و فساد در عائله حضرت عبد البهاء بوده است. این ناقض عهد و میثاق کسی است که اسمش با لکه های ننگین ذیل در تاریخ ثبت خواهد شد مادر بزرگش یعنی حرم حضرت بهاء اللّٰه بلافاصله پس از صعود به ناقضین عهد پیوست و پدر و مادرش نیز جداً به معاونت مشار الیها قیام کردند و پدرش علناً حضرت عبد البهاء را مستوجب قتل دانست و در همراهی حرم مبارک حضرت اعلی به ارض اقدس به وعده خود وفا نکرد و این خلف وعده منجر به صعود حرم گردید و کراراً مرکز میثاق وی را بزرگترین خصم خویش شمرد و برادر ارشدش متعامداً با اظهارات خلاف حقیقت به مدافعین بیت اعظم بغداد اهانت وارد آورد و خواهر زنش به هواخواهی اعدای مشهود امر برخاسته است و برادرانش به معاونت او قیام کرده و حضرت عبد البهاء را در مورد مرض مهلکی که دامنگیر مادرشان شده بود متهم ساختند و برای تلافی اولا به وسیله ازدواج موفق گردید خواهر ارشد مرا به طرف خود جلب و در نتیجه راه را برای ازدواج برادرانش با دو نوه دیگر حضرت عبد البهاء هموار نماید و درنظر داشت که وسیله ی چهارمین ازدواج را بین دخترش با نواده حضرت عبد البهاء

فراهم نماید و به این وسیله سه شاخه از عائله ی حضرت عبد البهاء را در این وصلت های ننگین وارد کند و متجاوز از بیست سال کوشید تا با کمک دشمنان دیرین امر در ایران و جامعه های مسلمان عرب و سران قوم و اولیای امور در ارض اقدس مقام مرکز امر را متزلزل سازد و قرار بود به عنوان شاهد اصلی از طرف دختر بدیع اللّه در جلسه ی محاکمه ای که اخیراً تشکیل گردید شرکت نموده و علیه اختیاراتی که به موجب الواح وصایای حضرت عبد البهاء به ولی امر اللّه تفویض گردیده اعتراض کند».

امضای مبارک شوقی (۱)

۲- صورت تلگراف شوقی افندی که به محفل ملی بهائیان ایران در پنجم نوامبر ۱۹۵۰ صادر شده است:.

IHGOHSREHTAF SUOIDIOREP RIEHT EMAN DETALCOSSA NOILLEBER SREVAEB .
DRADNATS SUOIROTON ASUM AOHS SWEHPEN SIR ,SRTAED SHTNOM EFIF TSAL
NIHTIW DESSENTIW GNIVAH REDRO DETNIOPPA YLENIOIF ENIMREDNU STROFFE
SSELTIURF SSELESAEC SRAEY YTXIS RETFA DEHSIREP YLEARESIM TNANEVOC
ENIVID REKAERBHCRAT NANETUEILFEIHC EHTORB HALLUIDAB

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

«بدیع اللّه برادر و ظهیر ناقض اکبر پس از آنکه شصت سال متمادیاً برای تخریب بنیان نظم الهی تلاش بیهوده نمود به کمال ذلت درگذشت و در پنج ماه اخیر حیاتش مرگ شعاع و موسی برادرزاده های خود را که بزرگترین علمداران نقض و شقاق پدر خائنشان بودند به چشم مشاهده نمود «شوقی» (۲).

۱- مجله «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱ ه. ش.

۲- مجله «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۷، آبان ۱۳۲۹ ه. ش.

eht detuceserep(sah)hcihw tnemnrevog(eht fo)evitatneserper(eht htiw)flesmih
gnitaitargni retfa nruter sih ;seegufer barAhtiw hgilf suoinimongi sih ;aisreP(htiw
)ecnednopserroc evisrevbussih(fo)edaced tsal(gnirud)noitacifisnetni ;lemraC
tnuoM(ot)(ahaB -l'udbA fo)rehtorb(dna)rehtom(eht fo)sniamer(eht fo)reisnart(
eht)tneverp ot truoC melsoM(eht ot)laeppa(dna)seitirohtua hsitirB(eht ot)noita
tneserpersim sih ;enirhS(eht fo)pihs naidotsuc sih ezingocer(ot)seitirohtua(eht ot
)laeppa(sih dna)bmoT s'hll'u'ahaB(fo)syek(eht fo)eruzies sih ;ahaB -l'udbA ' ub
noislupxe -er(sih ot)gnidael ,seugirtni tneuqesbus(dna)ecnatneper eslaf sih
;noitcurtsed sti(ot)seitirohtua(eht)eticni(dna)noitcere sti(htiw)eretretni ,erhclupes
s'baB(ehtfo)etis(eht fo)esahcrup(eht)tneverp(ot)sgnimehcs sih ;seimenes'retsaM(
eht fo)yrebirb rof noisnaM ijhaB(eht fo)trap(fo)elas sih ;ahaB -l'ubA '(fo
)noitarecracni esopmier(ot)natluS(eht)gnicudni(ta)stroffe laitini sih :etatS hsiweJ(
eht fo)tnemhsilbatse(eht)ecnis htiaF(eht fo)ymene lanoitidart(eht fo
)evitatneserper(eht htiw)ecnailla sih ;rotatiga lacitilop(a)sa rethguad(siH fo
)tnemnosirpmi(eht)gnivlovni etadnaM hsitirB(eht)gnirudesuaC barA(eht htiw
)noitacifitnedi sih ;eniger hsikruT(eht)rednudimaH ludbA(ot)snoit atneserpersim sih
;ytrap suoilleber(ehtfo)redael sa retal ,tnanevoC(eht fo)rekaerb -hcra(fo
)ecilpmoccafeihc sa sedaced xis(rof)snoitanihcam sseltneler s'halluidaB :gniwollof(
eht)ezisahpmE .egassem ezicilbup evorppA "١٩٥٠ ,١١ rebmevoN ,ettemliW ,i'ahaB

IHGOHS ".seilbmessA lanoitaN lla(ot)sagassem htob fo txet timsnarT .eman sti(ot.
)stnemwodne lanoitanretni(fo)refsnart(eht)(dna)ylbmessA lanoitaN naciremA(eht
fo)hcnarb(enitselaP eht fo)noitaroprocni(eht)tsniaga thguof ylsuorogiv ohW ,htiaF(
eht fo)retneC dlrow(eht fo)ymene elatbuoder(eht)dna ilA dammahuM(fo)nos
dnoces(eht),asuM fo dna ;ahaB -l'udbA fo redrum(eht)nopu gnitnuoc eno sa lliw
s'retsaM eht)ni decnuoned(saw ohw)dna halluryahK(htiw)secrof nioJ(ot)aciremA(
ot)mih yb dehctapsed(saw ohw),ilA dammahum(fo)nos tsedlo(eht)halluauhS fo
noisseccus dipar ni shtaed(eht)gnissentiw retfa ,htaed sih gnitatipicerp reerac
suomafnisih(fo)yad tsal(eht)gninekrad ynoga(eht);yrutnec(a)revo htiaF

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

«انتشار تلگراف تصویب می گردد مراتب ذیل را به عموم خاطر نشان نمائید:

دسایس بدیع اللّه بزرگترین همدست ناقض عبد الهی مدت شصت سال بلا انقطاع ادامه داشت و بعداً سردسته گروه ناقضین گردید. در دوره حکومت عثمانی نزد عبد الحمید به القاء شبهات پرداخت در زمان قیمومت انگلیس بر فلسطین در سلک طرفداران عرب در آمد و در نتیجه دخترش به جرم تحریکات سیاسی محبوس گردید و پس از تشکیل دولت یهود با نماینده خصم دیرین امر اللّه متحد شد و با مساعی مقدماتی خود سلطان را وادار به تجدید سجن حضرت عبد البهاء نمود و برای رشوه دادن به اعضای مرکز میثاق قسمتی از قصر بهجی را فروخت، برای ممانعت از ابتیاع اراضی مقام اعلی به انواع دسایس متشبث شد و در ساختمان آن اخلال نمود و اولیای امور را به تخریب آن تحریک کرد. توبه مزورانه و دسایس بعدی او سبب شد که حضرت عبد البهاء مجدداً او را طرد نمایند. کلیدهای روضه مبارکه حضرت بهاء اللّه را غصب و به اولیای امور متوسل

شد که تولیت او را به رسمیت بشناسند و برای جلوگیری از انتقال دمسین امّ حضرت عبد البهاء و غصن اطهر به کوه کرمل به محکمه اسلامی شکایت نمود و نزد اولیای امور بریتانیا قضیه را بر خلاف حقیقت جلوه داد و در ظرف ده سال اخیر در ارسال اوراق ناریه به ایران بیش از پیش بکوشید. به آوارگان عرب بپیوست و به کمال ذلت فرار اختیار کرد و پس از جلب نظر نماینده حکومتی که بیش از یک قرن سبب ایذاء و اذیت امر اللّه گشته بود به ارض اقدس مراجعت نمود و بعد از آنکه فوت شعاع اللّه پسر ارشد و موسی پسر دیگر میرزا محمد علی را متوالیاً به چشم خود دید ایام اخیر حیات شوم خود را در بستر بیماری به پایان رسانید شعاع اللّه کسی بود که به دستور بدیع اللّه برای همکاری با خیر اللّه به امریکا رفت و به نص الواح وصایا در صدد قتل امر اللّه بود که باکمال قوا از تسجیل شعبه ی محفل ملی امریکا در فلسطین و انتقال موقوفات بین المللی بهائی به اسم آن شعبه جلوگیری کرد.

متن دو تلگراف را به کلیه محافل روحانیه ی ملیه ابلاغ نمائید. (شوقی) (۱)

۴- صورت تلگراف شوقی افندی، ۱۹ دسامبر ۱۹۴۹ م- که به محفل ملی بهائیان ایران مخابره شده است:.

SRETSIS YB SEGAIRRAM EVISSECCUS RUOF GNIWOLLOF ECNAILLA LUFECARGSID SIHT POTS EPORUE LRIG NAITSIRHC NROBWOL HTIW SECNATSMUCRIC ERUCSBO REDNU EGAIRRAM HGUORHT FLESMIH DENAEMED REHTRUF YLTNECER NOLTISOP SNALDRAUG ENIMREDNU STROFFE DNA KNAL YLOH SREKAERB TNANEVOC HTLW NOITALCOSSA YB DEWOLLOF SRAEY DOIREP REVO TCUDNOC ELBARUONOHSID HCUORHTDESABA YDAERLA NIESSUH REHTORB SSELHTLAF

۱- همان.

HALLUIDAB RO ILA DAMMAHUM YLIMAF GNIGNOLEB REHTEHW SREKAERB.
TNANEVOC DLO YB DETCARTNOC SEGAIRRAM HTIW DETAICOSSA YNA NAHT
RETAERG YMAFNI HTIW MEHT SDNARB ROTATIGA LACITILOP SUOIROTON
RETHGUAD DNA YMENE SIH SA AHAB -LUDBA YB YLEDTAEPER DECNU
ONEDREKAERB TNANEVOC SNOS EERHT HTIW SNISUOC

. مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

حسین برادر بی ایمان که در طی سال های متمادی به عمل ننگینش خود را خوار و خفیف نمود و سپس به ناقضین ارض اقدس پیوست و در تضییع مقام ولی امر اللّه همت بگماشت اخیراً به وضعی مبهم با یک دختر پست مسیحی در اروپا ازدواج و خود را بیش از پیش مفتضح نمود. این وصلت تفضیح و چهار ازدواج متوالی قبلی خواهران و خاله زادگان با سه پسر ناقض عهد که حضرت عبد البهاء او را کراراً دشمن خود می خواندند و دختر شخص آشوب طلب سیاسی معروف به مراتب ننگین تر از ازدواج هائی است که در خانواده های محمد علی و بدیع اللّه ناقضین سابق به وقوع پیوسته است». (۱)

محفل روحانی بهائیان ایران ذیل تلگراف مذکور تفسیری در خصوص اختلاف خانوادگی اغصان و افنان نگاشته است که جهت استحضار پژوهندگان آنرا ذیلا به عرض می رسانیم:

«خروج منتسبین و متعلقین بی وفا از ظل ظلیل مولای توانا ارواحنالوحده الفداه و انحراف آنان از نصوص مبارکه الواح وصایای حضرت عبد البهاء جل ثنائه عیناً مانند انحراف منسوبان و نزدیکان و بستگان حضرت مولی الوری از کتاب عهد جمال اقدس ابهی عز اسمه الاعلی است که در این مقام تاریخ نفس خود را اعاده نموده و حوادث

۱- مجله: «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۸ ه. ش.

مؤلمه ایام گذشته مجدداً تکرار یافته است همان طور که بعد از صعود جمال اقدس ابهی ناقضین میثاق و ناکثین عهد نیز آفاق به جمیع قواکمر به مخالفت با مرکز عهد اتم اوتی بسته از هیچ دشمنی و خصومت فروگذار ننمودند بعد از صعود حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرسمه الاطهرفداء نیز ناکثین پرکین و شکنندگان پیمان حضرت رب العالمین به نهایت همت به مخالفت و ضدیت با مراکز امر برخاسته قلماً و لساناً فعلًا و عملًا تیشه به ریشه امر اللّه زده و به زعم باطل خود به تخریب کاخ رفیع و قصر مشید نظم بدیع جهان آرای الهی که اعظم و اشرف و اول رکن رکین آن ولایت امر اللّه است پرداختند.

مشیت الهیه در جیمع ادوار و بالاـخص درین دور مبارک برین قرار گرفته است که نسبت و قرابت صوری به هیچ وجه من الوجوه مناط اعتبار قرار نگیرد بلکه میزان تقرب به ساحت قدس الهی اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و ثبوت و رسوخ برعهد میثاق نیز آفاق باشد.

حضرت عبد البهاء جل ذکره و ثنائه درین مقام به این بیانات مقدسه علیا ناطق قوله الاحلی.

۱- لطافت اخلاق چون موافقت با شرف اعراق نماید نسبت حقیقی گردد و سرّ (الولد سرّابیه) ظاهر شود و اگر معاذ اللّه اخلاق مخالفت اعراق گردد نسبت مجازی باشد و منقطع شود و «انه لیس من اهلک» تحقق یابد.

۲- ملاـحظه نمائید که باغبان الهی شاخه خشک و یا ضعیف را از شجره طیبه قطع می نماید و شاخ درخت دیگر را به این شجره پیوند می نماید هم فصل می کند و هم وصل می کند این است که حضرت مسیح می فرماید که از جمیع آفاق می آیند و داخل در ملکوت می شوند و ابناء ملکوت از ملکوت خارج می شوند نوه نوح کنعان در نزد نوح مردود بود و دیگران مقبول برادران جمال مبارک از جمال مبارک منفصل شدند و ابداً جمال مبارک با آنها ملاقات نمی فرمودند و هذا فراق بینی و بینکم می فرمودند.

۳- این نص انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول ننمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند به همچنین

قره العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن به خدا شد و منجذب به نفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابداً به آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و می گفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو ابداً پسر من نیستند و بیزارم. انتهی.

پس به موجب بیانات صریحه واضحه فوق چون حسین بی حقیقت و بی ایمان اخلاقش مخالفت شرف اعراق است و اعمال و افعالش مباین با تعالیم مقدسه و نصوص مبارکه و علاوه بر این به جمیع قوا به تنزیل و تضییع مقام مبارک حضرت ولی امر اللّٰه ارواحنا فداه مشغول و با ناقضین میثاق مألوف نسبتش از امر اللّٰه منقطع و از جامعه پیروان امر حضرت بهاء اللّٰه منفصل و از شجره طیبه ساقط و به درکات ذلت و هوان و وبال و خسران واصل و درردیف ناقضان و دشمنان از رب منان واقع گردیده است.

حضرت عبد البهاء ارواحنا لرمسه الاظهر فدا راجع به اهمیت عهد و میثاق الهی در این کور بدیع می فرمایند قوله عزبیانه.

۱- حال به شکرانه ی این الطاف باید به خدمت حضرت بدیع الاوصاف پرداخت و بر ثبوت بر میثاق قیام نمود تا وحدت بهائی محفوظ و مصون ماند ملاحظه کنید به هیچ قوه ای ممکن است وحدت بهائی را محافظه کردن مگر به قوه میثاق اگر دانی تهاون و فتوری حاصل گردد شبهات به تمام قوت به قلوب خطور نماید و مذاهب مختلفه ظهور کند و امر اللّٰه بکلی محو و نابود شود قوه میثاق است که آفاق را به اهتزاز آورده زیرا در جسم امکان عرق شریان است که نابض است و قابض و کافل جمیع امور ضابط امور جمهور و قوه ارتباطیه در میان عموم ....

۲- ......

۳- ناقضین آبروی خویش را می برند و تیشه بر ریشه خود می زنند مغرور به چند نفس چاپلوس که در نهایت تملق اند که از شدت تملق بعضی نفوس ضعیفه را متزلزل می نمایند لکن این عاقبت ندارد سراب است نه آب کف است نه دریا مه است نه ابر مجاز است نه حقیقت عن قریب خواهید دید.

۴- به جمیع الواح مبارک بهاء اللّٰه چه از آیات و چه از مناجات ملاحظه کنید که البته

در هزار موقع مناجات فرمودند که خدایا ناقضین میثاق را معدوم کن و مخالفین به عهد را مغلوب نما و هر نفسی که نقض عهد و میثاق نماید مردود حق است و هر نفسی که ثابت عهد و میثاق است مقبول درگاه احدیت و از این قبیل آیات و مناجات بسیار مراجعت نمائید خواهید یافت باری شما ابداً ملول نشوید آنچه نقض بیشتر دیدید بر ثبات و استقامت بیشتر بیفزائید و یقین کنید که جند الهی غالب است زیرا مؤید به نصرت ملکوت ابهی در جمیع آفاق علم اهل ثبوت و استقامت بلند است و علم نقض ملکوتی.

۵- در جمیع مواقع ثابتین بر میثاق مظفر بودند و ناقضین مغلوب و مردود و منحوس.

۶- انسان باید با نفوسی که بر عهد و میثاق ثابتند معاشرت نماید و با ابرار الفت کند زیرا قرین سوء سبب می شود که سوء اخلاق سرایت می نماید نظیر مرض جذام که ممکن نیست انسان با مجذوم الفت و معاشرت نماید و مرض جذام سرایت نکند این به جهت حفظ و صیانت است.

باری مقصود این است که عبد البهاء بی نهایت مهربان است ولی مرض مرض جذام است چه کند همچنان که در امراض جسمانی باید معاشرت و سرایت را منع کرد و قوانین حفظ الصحّه را مجری داشت زیرا امراض ساریه ی جسمانی بنیان بشر را بر اندازد به همچنین باید نفوس مبارکه را از روائح کریهه و امراض مهلکه ی روحانی محافظه و صیانت کرد والانقض نظیر مرض طاعون سرایت می کند و کل هلاک می شوند.

الحمد للّه یاران عزیز ایران همواره بر عهد و میثاق الهی ثابت و از ناقضین و ناکثین مجتنب و محترز بوده و هستند و اعتنائی به این نفوس واهیه ی سافله که اقدامات و عملیاتشان چون سعی و تلاش و مقاومت پشه ی بینوا در مقابل صرصر شدید القوی است ندارند و به خوبی می دانند که دریای مواج امر اللّه عاقبت این خس و خاشاک و کف های زائد را به کنار خواهد انداخت و جز خسران و وبال دنیوی و اخروی چیزی دیگر نصیب دشمنان امر نخواهد گردید». (۱)

۱/ ب: نقض نص، کشف خدایع

۱- همان.

شوقی افندی، در برابر وصیت نامه ی عباس افندی، تنها برخوردار از نعمت جانشینی نبود، بلکه مسئولیت داشت «بیت العدل» بهائیان را احداث و جانشینی پس از خود را به عنوان «ولی امر اللّه» انتخاب کند. تا تفرقه ای که عباس افندی از آن گریزان بود، جامه عمل نپوشد. ولی سرنوشت شوقی، از این ویژگی تمامی مدعیان بابیت و بهائیت که «نقض» نص است، بی بهره ماند. این بار، تحقق چنین نقضی مستقیماً به دست شوقی صورت نگرفت، واجل چنین فرصتی را به شوقی نداد. معذالك در چگونگی نتیجه ی کار نقشی نداشت، نص ها نقض گردید و زمینه برای کشف خدعه های دوران شوقی و سازمان بهائیت فراهم آمد. عباس افندی در الواح وصایا، نسبت به جانشینان پس از شوقی و ولایت امری در نسل شوقی، تأکید کرده بود:

۱- «من بعده بکراً بعد بکر، یعنی در سلاسله او (شوقی) و فرع مقدس و ولی امر اللّه و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود ...».

و قبلًا نیز در کتاب: «مفاوضات» تصریح کرده بود: «در هر دوری اوصیا واصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند. و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند. و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند. ولکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع». (۱)

ولی چنانچه تمامی آثار بهائیت متفق القولند: شوقی افندی، مقطوع النسل بود، و از سلاله او فرزندی ظاهر نگردید، و پس از او برای بهائیانی که مطیع او بودند، و به اطاعت بیت العدل، حفظ منافع کردند، ولی امر پس از شوقی انتصاب و انتخاب نگردید.

۲- «قبلًا میرزا حسینعلی در «الواح وصایا» تشکیل هیئتی دائمه که قائم بر خدمات امر اللّه و مساعده حضرت ولی امر اللّه باشند تعیین فرمایند و این نفوس به همان لقب

۱- «مفاوضات» ص ۴۶.

تسمیه گردیده اند چنانچه می فرماید:

ای یاران ایادی امر اللّه را باید ولی امر اللّه تسمیه و تعیین کند ... و وظیفه ایادی امر اللّه نشر نفحات اللّه و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره ی ولی امر اللّه است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نفحات اللّه و هدایت من علی الارض بگمارند زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد». (۱)

براین اساس است که عباس افندی، از جمله وصایای خود را به مسئله مذکور اختصاص داده و می نویسد:

«ای احبای الهی باید ولی امر اللّه در زمان حیات خویش، من هو بعده را تعیین نماید، تا بعد ازصعودش اختلاف حاصل نگردد. و مشخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی، علم و فضل و کمال باشد. لهذا اگر ولد بکر ولی امر اللّه مظهر الولد سرابیه نباشد. یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید».

ولی «شوقی» در مقام «ولی امر اللّه» و در زمان حیات خود: «من هو بعده را تعیین» ننمود. و مرگ نابهنگامش فرصت انتخاب ولی امری دیگر را به او نداد. در حالی که بهائیان می دانند که عدم تحقق چنین وصیتی، مربوط به سهل انگاری شوقی در زمان حیاتش می باشد.

۳- «ولی امر اللّه» رئیس مقدس این مجلس و مصدر اعظم ممتاز لاـ ینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود، نایب و وکیلی تعیین فرماید ....

در حالی که غالب بهائیان ایران که با اعتقاد! به عباس افندی و ولی امر اللهی شوقی به «بیت العدل» اعظم در عکا، گرویدند، بیت العدلی را بر خلاف نص صریح الواح وصایای عباس افندی تأسیس نمودند که فاقد «ولی امر اللّه» است. و از این روی خلاف راه عباس افندی نسبت به «رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز» بی اعتنائی

۱- «بهاء اللّه و عصر جدید»، همچنین مراجعه شود به کتاب: «قاموس توقیع منیع»، ج ۱، ص ۲۷۹.

کردنـد! در حـالی که پس از مرگ شوقی افنـدی، «میسن ریمی» از نزدیکـان و صاحبان قـدرت در عکا، مرکز بهائیان، مـدعی مقام ولی امر اللهی بنا به نص صـریح وصایای عباس افنـدی گردیـد. و با هواداران «بیت العدل» که غالب بهائیان ایران به خاطر حفظ منافع خود، به آن تن داده بودند، علم مخالفت برافراشت. فرقه ریمی را در بهائیت بوجود آورد.

از سوی دیگر فردی به نـام «جمشیـد معـانی» از اهـالی خراسان، دیپلمه متوسط از دبیرسـتان البرز تهران، مـدعی ظهور جدیـد و ریاست امور بهائیان گردید و الواحی به سبک الواح حسینعلی میرزا و عباس افندی نگاشته، خود را «سماء اللّه» نامید.

«سـمائی» در ایران و انـدونزی و پاکسـتان بعضـی از بهائیـان را مریـد خود کرده، غـائله «سـمائی- هـا» را در میـان بهائیان به راه انـداخته، منازعه جدیـدی بر علیه «بیت العـدل» ولی امر اللهی آغاز نمودنـد و در اثر همین منازعات، حقایق سیاسـی پشت پرده سازمان بهائیت در اسـرائیل بر ملا گردیـد و نقش سیاسـی شوقی افنـدی را در خـدمت به تحکیم موقعیت اسـرائیل و امریکا، از یـک سـوی و از سـوی دیگر تسلط زعمـای بهـائی عکـا- اسـرائیل، و ایران را پس از مرگ شـوقی، بر اموال بهائیـان، ادامه راه موقعیت سیاسـی خـاص که توسـط شوقی پی ریزی شـده بود، بر ملاـ کردنـد. که در مبحث: «رابطه سیاسـی بهائیان و بنیادهای اقتصادی آنان» مورد بررسی قرار خواهیم داد.

کتاب دوم: بیگانگی سیاسی

فصل اول: خشونت و فتنه

الف: فاجعه مازندران

انتقال علی محمد شیرازی به ماکو و چهریق، و پراکندگی بابیان، و زمینه سازی ها و تحریکات منوچهرخان معتمد الدوله (۱) به منظور به وجود آوردن آشوب و اغتشاش برای تضعیف حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم، مقدمات جرأت وجسارت بابیان را برای رهائی بخشیدن علی محمد شیرازی و تصاحب قدرت، بیش از پیش آماده و گسترش داد.

چنین موقعیتی برای بابیان، زمانی به وقوع پیوسته بود که محیط سیاسی و اجتماعی ایران، بیش از هر زمان دیگر، آشفته و مردمانش پریشان خاطر بودند.

از یک سوی، بیماری مزمن شاه و انعکاس اضطراب و تزلزل شئون سلطنت وی، بر اثر منازعات و دعاوی خانواده قاجار، بر سر تخت و تاج قاجاریه، آن هم در میان مردم کوچه و بازار و از سوی دیگر، رواج عدم اطاعت وزراء وقت از صدر اعظم سست عنصر و تعهد آنها در ایجاد مشکلات و کار شکنی در امر اصلاحات، و کوشش برای تصاحب مقام صدر اعظمی، زمینه های عدم ثبات سیاسی و اجتماعی را موجب گردید. که در نتیجه

۱- حاجی مخالفان مؤثری داشت که از آن جمله بودند: ... دیگر منوچهرخان معتمد الدوله ... اینها چون نتوانستند حاجی را به علت ارادت محمد شاه به او از مقام خود فرود آورند، یکی در خراسان شورش کرد ... و منوچهرخان نیز به طرفداری از یک داعیه مذهبی باعث آشوبی در ایران گشت. «دانش نامه ایران و اسلام» ج ۲، ص ۱۱۵.

سبب شد.

- حکامی نادان به دقائق قوانین و تدابیر امور ملت، بر ملت حاکم شوند و آگاهان راسخ، خانه نشین و محجور.

قیام و عصیان مردم افغان، و حمایت انگلستان از تجزیه مناطق افغان نشین، که پس از دو سال جنگ با نیروهای اعزامی ایران، و لشکر ۶۰ هزار نفری در اثر تهدیدهای انگلستان در مناطق ساحلی خلیج فارس پراکنده و بازگشت نمود همه و همه دست به دست هم داده، حیطه نفوذ سفارت خانه های روس و انگلیس و فرانسه را دو چندان و موقعیت آنها را در رتق و فتق امور سیاسی مملکت بیش از بیش تحکیم می بخشید. (۱)

فوت محمد شاه قاجار در ۱۲۶۴ ه. ش، و آغاز سلطنت ناصر الدین شاه، مصادف شد با شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و شورش محمد خان بیگلر بیگی و دعوت حسن خان سالار به مشهد و در نتیجه محاصره مشهد، و منازعات بسیار گسترده و خونین که میان آنان و حسام السلطنه بوجود آمد. این اوضاع مزیدی دیگر بر آشفتگی هر چه بیشتر محیط اجتماعی و سیاسی ایران شده بود.

در چنین موقعیتی است که بابیان پراکنده شده در مازندران و خراسان و قزوین و زنجان، به تدارک و تهیه مقدمات مبارزه بر علیه حکومت مرکزی، به نام رهائی علی محمد شیرازی از زندان چهریق، دست و پائی می کردند که منجر به «حادثه قزوین» گردید.

۱/ الف: حادثه ی قزوین، توطئه قره العین

در فصل اول از کتاب اول، متذکر شدیم که مرحوم «ملا محمد تقی قزوینی برغانی» پس از مذاکره و مباحثه با شیخ احمد احسائی، حکم به تکفیر ایشان صادر فرمود.

این حکم، که بعدها، منشأ بسیاری از تحولات و حوادث شیخیه در رابطه با حوزه های علمیه یزد و اصفهان و کرمانشاه و نجف و کربلا و کاظمین گردید، باعث شد تا

۱- «مفتاح باب الالباب»، ص ۱۲۱.

شیخیان و شاگردان سید کاظم رشتی، کینه ی او را در دل گرفته و قتل او را بر خود فرض شرعی و وظیفه مذهبی تلقی کنند.

مرحوم ملا محمد تقی برغانی، برادری داشت، به نام ملا محمد صالح که نسبت به شیخ موضع خاصی اظهار و ابراز نمی کرد.

دختر ملا محمد صالح «طاهره» نامی بود که او را «زرین تاج» و بعدها «قره العین» (۱) می خواندند.

قره العین، مدتی در آثار و عقائد شیخیه و رئوس درس سید کاظم رشتی، تجسس و مطالعه و در مجالس درس دیگر مریدان شیخ احمد و سید کاظم شرکت و در خصوص مسائل دینی، اهل مباحثه و سخن شده بود.

قره العین که بعدها، پس از دعوی بابیت علی محمد شیرازی، از شیخیه به وادی بابیه رحل اقامت کرده و از جمله بابیان قلمداد می شد. مجلس مناظره و مباحثه ای در قزوین بر پا ساخته، و مریدانی گرد خود جمع کرده بود و از طریق بعضی مؤمنان حروف حیّ باب، بنای مکاتبه و مراسله را به علی محمد شیرازی گذارد (۲) آنچه مسلم تمامی مأخذ

۱- متولد ۱۲۳۰ ه. ش.

۲- علی محمد شیرازی وصف جمال و کمال قره العین را شنیده بود. و قره العین از او درخواست زناشوئی مشترک را داشت. علی محمد شیرازی در هنگام توقف شیراز و اصفهان ... نامه های متعددی به او می نگاشته، و قره العین را در «تفسیر سوره یوسف» به زیاده تجلیل و اکرام و در بعضی از موارد او را به «اعتدال» و حوصله. دعوت کرده است: از جمله: در سوره ۲۵ گوید: یا قره العین قل ان اللّه قد جعل حکم السابقین فی خاتم من العتیقه الحمراء و المؤمنین فی خاتم من الدره الصفراء و المشرکین فی خاتم الحدیده الخضراء و قد جعل اللّه حکمه فی ایدیک علی الحق بالحق فاصرفه کما تشاء بما تشاء و ان اللّه قد کان غالباً بالحق محیطاً. یا قره العین انک الفجر بعد اللیل فی عشر من الشهر الحرام عاشوراء و انک الوتر بعد الرکعتین من الشفع بما قد قدر اللّه فی ام الکتاب مسطوراً. و در سوره ۲۳ گوید: یا قره العین انا قد شرحنا صدرک فی الامر من کل شی ء علی الحق بالحق بدیعاً و انا نحن قد ارفعنا ذکرک فی الباب لیعلم الناس قدرتنا بان اللّه هو الاجل عن وصف العالمین. و در سوره ۲۲ گوید: یا قره العین ان اللّه قد جعل العینین فی ایدیک هذه عین الکافور حول الماء مسطوراً و هذه ماء الطهور من الکوثر المسجور حول النار مستوراً فأحی الناس بالمائین و ما شئت کما شئنا. و در سوره ۲۸ گوید: یا قره العین فان ذا القربی من اهل العلماء خطهن علی سر سطر السر المستتر للقنع بالسر حول النار مستدیراً واعط للمسکین اهل لجه المحبه علی الحق الاکبر قطره من الماء الموشحه من کأس الذهب الطریقه باذن اللّه الحکیم علی سبیل الحکمه. در سوره ۳۲ گوید: یا اهل العلماء لا تقولوا للذین یریدون اللّه و یأتونه من بابه اولئک یتراودون فتی ملیحاً عربیاً لیشفقون بنفسه عن انفسهم. در سوره ۳۱ گوید: یا قره العین لاـ تجعل یدک مغلوله علی السر فی نفسک و لا تبسطها کل البسط فی امرک فیقعد الناس حول الباب بالحق العلی ممحوا علی السر محسوراً. در سوره ۵۸ گوید: و لعمری انک المحبوب لدی الحق و الخلق و لاـحول و لا قوه الا باللّه و کفی باللّه مولیک منتقما. و در سوره ۷۶ گوید: یا قره العین ان اللّه قد اختارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک من قبل اللّه العلی. و در سوره ۷۸ گوید: یا قره العین قل انی انا الانسان فی ام الکتاب قد کنت مذکوراً و قل انی انا الماء فی کأس الظهور قد کنت کافوراً. و در سوره ۹۱ گوید: یا قره العین فانطق علی لحن الحبیب تحت قعر الحب من امر مولیک القدیم بدیعاً. و در سوره ۹۳

گوید: یا قره العین فانطق علی لحن الحبیب عند العرش و اقمص علی الکلمات قمیص النمسات.

موثق بابی و بهائی و ... است زیبائی چهره ی قره العین و حسن اندام اوست!

میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطاء» (۱) و نعمت بیضائی در کتاب:

«تذکره شعرای بهائی» (۲) و عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» (۳) تصریح و تصدیق می کنند که قره العین در مجالس درس قزوین «روبنده از رخسار حورش و خال

۱- ص ۹۶.

۲- ج ۳، ص ۷۵.

۳- ج ۱، ص ۱۱.

دلکش خویش بر می گرفت و با چهره ای سیمین و لبخندی نمکین به تدریس می پرداخت و مباحث دشوار را با قصاید دلربا می آمیخت. لذا برخی از شیخیان و بابیان اهل دل، به او سر سپرده و لنگ انداز بودند». (۱)

مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک می نویسد: «این دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود. از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدانست، حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یک زن به نکاح نه مرد فرض استحباب کرد اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شبق هر پتیاره را ماه پاره می دانستند به ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را به درّ الدّجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت به قره العین لقب یافت.

مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته می کرد و تن را چون طاووس بهشت آراسته می داشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده بر ایشان در می آمد و نخست بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد می کرد و از احادیث و آیات شرحی به کمال می راند آنگاه می گفت هر کس مرا مس کند سودت آتش دوزخ بر وی چیره نگردد و مستمعین بر پای می شدند و به پای سریر او می رفتند و لب های او را که بر یاقوت رمانی افسوس می کرد بوسه می زدند و پستانهای او را که بر نار بستان دریغ می خورده چهره می سودند. (۲)

در این میان یکی از بابیان به نام «میرزا صالح شیرازی» بیش از همه، به قره العین دل سپرده بود. و فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق» (۳) تصریح می کند که به این خاطر، میرزا صالح را «قرتیه» می خواندند. و مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (مشهور به نقطه

۱- از جمله به گفته صاحب کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» سید محمد گلپایگانی که جوانی قشنگ بوده، و قره العین او را به «فتی المليح» خطاب می کرده است، ص ۲۶۵.

۲- «ناسخ التواریخ»، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳- ص ۳۱۶.

الکاف)، اذعان می دارد: «ملا صالح گفته بودند ای دختر، (۱) هر گاه تو خودت ادعای بابیت می نمودی مرا گوارا بود تسلیم امر ترا نمودن و ای کاش تو پسر بودی تا مرا فخر بر عالمیان می بود. چه کنم که تو با این فضیلت تابع این جوان شیرازی شده ای». (۲)

قره العین با آنکه همسر پسر عمویش «ملا محمد» فرزند مرحوم ملا محمد تقی بود، و از او سه اولاد داشته است، ترک همسر نموده و در ایام ریاست بابیان و مجلس آرائی شیخیان قزوین، به تجرد زندگی می کرد و به گفته صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) حاضر به صلح با شوهر خود نشد. (۳)

قره العین که به گفته عباس افندی: «سر پر شوری داشت و فکر و لوله و آشوبی، در بسیاری محلات بر اصحاب جدال ...» (۴) زمینه های از بین بردن بزرگترین مانع شیخیه و بابیه در قزوین را تدارک دید.

این مانع بزرگ مرحوم ملا محمد تقی برغانی بود که بر سر منبر حمله به بابیه می کرد و در رفع غائله آنها، کوشش و تلاش پی گیر داشت.

صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) به دو نکته مسلم در خصوص موضع خاص مرحوم ملا محمد تقی برغانی اشاره می کند:

۱- «میرزا صالح نامی که از اهل شیراز بود و از اصحاب حضرت (علی محمد شیرازی) شده و در سابق اخلاص غریبی به مرحوم شیخ اعلی اللّه مقامه داشت در قزوین شنیده بود که حاجی ... شیخ مرحوم را سبّ می نماید. رفته بود، در نزد حاجی در سر جانماز سؤال از احوال مرحوم شیخ نموده بود، حاجی سب کرده بود». (۵)

۲- «هنگامی که حضرت (علی محمد شیرازی) از قزوین می گذشتند، کاغذی به او (ملا محمد تقی) نوشته بود که من مظلوم می باشم و اولاد رسول اللّه هستم مرا نصرت

۱- در حالی که قره العین صاحب سه اولاد، و همسرش ملا محمد بوده است.

۲- «نقطه الکاف»، صص ۱۴۱- ۱۴۲

۳- همان، ص ۱۴۲

۴- «مقاله شخصی سیاح»، ص ۳۳

۵- ص ۱۴۲

نمائید. کاغذ آن جناب را پاره نموده و ناسزا هم گفته ...». (۱)

قره العین نقشه قتل مرحوم محمد تقی برغانی را کشیده و قبل از اجرای آن به دست میرزا صالح قرتیه. «جمعی از افراد عرب را که به همراهی او (قره العین) تا قزوین آمده بودند، به اصرار از قزوین خارج نمود و حتی در جواب یکی از آنها که گفت: چرا «شیخ صالح» و ملاـ ابراهیم و دیگران نمی آیند؟ گفت: «آنان برای کار مهمی مانده اند، و به زودی در این شهر غوغائی خواهد شد و من نمی خواهم که شما در این شهر تا آن هنگام مانده باشید». (۲)

حدود دو هفته پس از خروج عرب ها از قزوین، و بنا به تصریح کتاب: «تلخیص نبیل زرندی» میرزا صالح با عده ای دیگر از بابیه، در سپیده دم، از روزهای سال ۱۲۶۴ ه. ش در حالی که ملا محمد تقی برغانی در محراب مسجد مشغول نماز و نیاز بود، قداره کش، به سوی او حمله کرده و به بدترین وضعی، پیر مرد عابد را به کشتن دادند.

مرحوم محمد علی مدرس می نویسد:

مرحوم برغانی «شبی به حسب عادت معمولی خود به مسجد رفت. و مشغول نماز شب شد. موقعی که در سجده، مشغول قرائت مناجات خمسه عشر سجادیه مشهوره بود چند تن از آن فرقه که قبلًا در کمین بوده اند هجومش کردند. و هشت جای گردنش را به نیزه مجروح ساختند و پراکنده شدند. پس از اینکه صاحب ترجمه (مرحوم برغانی) خود را به درب مسجد رسانید بی هوش افتاد. تا اهل و عیالش حاضر شدند وبه خانه اش نقل دادند. به فاصله دو روز به رحمت الهی نایل آمد، در جوار «شاهزاده حسین»، در مقبره جداگانه مدفون شد». (۳)

و به گفته میرزا محمد تقی لسان الملک: مرحوم برغانی «از کمال زهد و ورع که او را بود، در میان جماعتی از مردم به شهید ثالث ملقب گشت». (۴)

۱- «مقاله شخصی سیاح»، ص ۱۴۲.

۲- «فتنه باب»، ص ۱۷۴، «کشف الغطاء»، ص ۱۰۶.، «ظهور الحق»، ص ۳۲۴. «کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳- ریحانه الأدب، ج ۱، ص ۲۴۷.

۴- «ناسخ التواریخ- قاجاریه» ج ۳، ص ۲۱۹.

ص: ۵۱۸

؟؟؟ ص ۵۴۱

نامه ای به خط قره العین به مرحوم ملا محمد تقی برغانی

بدین روال آنچه مسلم اهل تحقیق است، فتوای! قره العین، موجد اقدام میرزا صالح شیرازی به کشتن پدر و همسر و عمویش گردید. چنانچه مرحوم رضا قلی خان هدایت می نویسد: «به تحریک برادرزاده اش که قره العین لقب داشت و در سلسله بابیه داخل

شده و زنی در کمال جمال بود، در محراب مسجد قزوین بکشتند». (۱)

پس از چنین اقدامی از جانب قره العین و بابیه در قزوین، و انتشار آن در اکناف و اطراف موجی از تنفر و نفرت بپا خاست. و با وجود آنکه مرحوم شهید ثالث، در آخرین لحظات واپسین حیات، قاتل خود را بخشیده بود، شهر قزوین از غضب و شدت تنفر، فروکشی نداشت.

زعیم الدوله، در این خصوص می نویسد: «مردم شهر هیجان کردند، مسلمانان به موج در آمدند، قیامت مسلمین بر پا شد، و عموم مردم برای کارزار و جهاد در راه خدا مهیا شدند. فریاد می کشیدند «الغوث الغوث الجهاد الجهاد» و چون پیمانه ی جمعیت پر شد، و سیل آن تمام بلندی ها را فرا گرفت ...». (۲)

حکام مسئول، بنا به اوامر صادره از مرکز، و نظر به چنین اوضاعی در قزوین، مداخله در امور کردند، قاتل و همکاران او را که از بابیان بودند، به همراه «قره العین» دستگیر، و محبوس کردند.

«و بالاخره پس از پرسش و استنطاق، شش نفر از بابیه را گرفته به طهران فرستادند، از آن جمله میرزا صالح عرب و میرزا ابراهیم محلاتی که هر دو از واردین به مسائل مذهب شیخیه بوده و همراه قره العین از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و دیگر قاتل اصلی یعنی میرزا صالح شیرازی که از دست مأمورین بگریخت و یک چند متواری بود تا آن که به اصحاب ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس پیوست و روزی از طرف قوای دولتی گلوله ی توپ بر سر پوش اطاق ملا محمد علی افتاد و آتش گرفت. شیخ

۱- «روضه الصفا» ج ۱۰، ص ۳۴۰، مرحوم صاحب «ریحانه الادب»، و صاحب کتاب «ناسخ التواریخ»، «فتوای» قره العین را اساس توطئه خوانده اند. مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در جلد سوم، صفحه ۲۱۹، کتاب: «ناسخ التواریخ- قاجاریه» می نویسد: «ملا محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شده قره العین که همه مجتهدین و علمای دین را واجب القتل می دانست بر قتل عمّ خویش نیز فتوی راند.»

۲- «مفتاح الابواب»، ص ۱۳۳، صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» نقطه الکاف، نیز به این مسئله اذعان دارد که: «بعد از قتل او در قزوین فتنه شدیدی شد ...» ص ۱۴۲.

ص: ۵۲۰

خواست آتش را خاموش نماید. گلوله ی دیگر بر سرش آمده او را هلاک کرد. (۱)

ص ۵۴۲

نامه ای دیگر به خط قره العین به عمویش

۱- «تاریخ قدیم» نقطه الکاف، صص ۱۷۹- ۱۹۰، «تذکرهالوفا»، ص ۳۰۳، «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۷۱.

از این شش نفر حاجی اسد اللّه چون فوق العاده پیر بود، بر اثر رنج سفر و سخت گیری مأمورین، به رسیدن به طهران مرد و شیخ صالح عرب را نیز به ملا محمد سپردند و به دست وی سر بریده شد و شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی چنانکه گفتیم موفق به فرار گردید. ملا محمد که هنوز از قتل پدری چنان شریف و بزرگوار سوزان و ملتهب بود، می خواست که سه نفر بقیه را نیز بکشد. ولی ناصر الدین شاه بدین امر رضایت نداد و ملا محمد هر قدر التماس کرد مفید نیفتاد. بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به قزوین برده دور قبر پدر بگرداند و سپس آزاد نماید. شاه این پیشنهاد را قبول کرد و ملا محمد آنان را به قزوین برد و طی بلوائی دو نفر دیگر یعنی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند به این معنی که آن دو را به درختی بستند و در معرض تماشای مردم در آوردند و مردم نیز هجوم کرده آنان را مجروح و مقتول ساختند و شک نیست که ملا محمد نیز به قتل آنان راضی بوده. اما با این همه مجازات و قصاص، ملا محمد امام جمعه، تشفّی نیافت بلکه از این که می دید قره العین با آن که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده به حق بر خشم و خشونتش افزوده می شد. به همین نظر شروع به سر و صدا و فعالیت نمود و نتیجه این شد که کار را بر قره العین که در خانه حاکم به عنوان توقیف به سر می برد و از طرف ملا محمد شوهرش نیز تحت نظر بود سخت گرفتند». (۱)

«میرزا حسینعلی در تهران، چون از واقعه قزوین، و دستگیری «قره العین» آگاه گردید، به تصریح کتاب: «تذکره الوفا» (۲) عباس افندی، و «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» (۳) مقدمات فرار قره العین را فراهم نمود و به این منظور میرزا هادی از طایفه ی فرهادی قزوین را به یاری قره العین فرستاد و او به کمک زنان خانواده خود توانست قره العین را از خانه حاکم ربوده مخفیانه به اتفاق یک نوکر قلی نام به طهران آورد، این کاروان کوچک برای آن که به چنگال مأمورین حکومت نیفتد از راهی غیر عادی خود را به قریه اندرمان نزدیک حضرت عبد العظیم رسانید، از این نقطه، «قلی» برای اعلام ورود طاهره به خانه

۱- «فتنه باب»، توضیحات عبد الحسین نوائی، ص ۱۷۶

۲- ص ۳۰۵

۳- صص ۲۸۲، ۲۸۴

میرزا حسینعلی رفت و او شبانه به اندرمان قره العین را همراه برادر خود موسی به خانه ای که برای او تهیّه کرده بود فرستاد. چند روز پس از این واقعه سران بابیه به طرف خراسان روانه شدند ...». (۱)

۲/ الف: اجتماع بدشت

حرکت سران بابیه به جانب خراسان، به منظور تشکیل اجتماعی از بابیان، برای بررسی طرحی که آنان را به رهائی بخشیدن علی محمد شیرازی و به زعمشان تسلط بر حکومت! و تشکیل حکومت بابی! صورت پذیرفت.

طراح و گرداننده اصلی این اجتماع میرزا حسینعلی با دستیاری و همکاری «محمد علی بار فروشی» و «قره العین» بود. میعاد گاه، محلی به نام بدشت تعیین گردید.

بدشت از توابع شاهرود و در آن زمان محل رفت و آمد مسافران و کاروانیان مازندران و خراسان و تهران بوده است، در این دشت، میرزا حسینعلی بیست و دو روز حدود هشتاد نفر از بابیان را میزبانی کرد و کمیته سه نفری دو جوان تازه بلوغ: «میرزا حسینعلی» و «محمد علی بار فروشی» و یک زن زیبا و بی پرده: «قره العین» شب ها به پنهان و خلوت شور و بحث می کردند، و صبح ها نتایج آن را به صورت فرامینی بر سر بابیان می کوبیدند. خلوتشان را در شب، که ظن همگان را بر انگیخته بود، با اعطای القابی به یکدیگر، که محمدعلی بارفروشی، «قدوس» است و طاهره، «قره العین» است، میرزا حسینعلی «بهاء اللّه» است، ... پوششی بر ظنّ ها انداخته، و مملوک ترین آدم های غفلت کرده، در انتظار صدور اوامر الهی می نشستند، تا این سه نفر جوان خوش خط و خال صبحگاهان، آیات صادره را بر آنان بخوانند! بابیان و طراحان بدشت، از این توقف و میعاد سه نتیجه بدست آوردند:

۱- بهره از سفره ی گسترده قره العین و حظ دو جوان از یک زن و یک زن از دو جوان.

۱- «فتنه باب»، توضیحات: عبد الحسین نوائی، ص ۷۷.

میرزا حسینعلی در بیان معنی «غضوا ابصارکم» به نقل «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» می گوید: «ما یک روز ناخوش شدیم (در دشت بدشت) و در بستر خوابیدیم، جناب طاهره پیغام داده بود که از ما ملاقات کند، ما متحیر ماندیم که چه جواب بدهیم ناگهان دیدم طاهره بدون حجاب به صورت گشاده از در وارد شد و جلو ما ایستاد». (۱)

۲- بر این اساس و زمینه ها، و در حالی که علی محمد شیرازی، تنها مدعی بابیت حضرت امام حجه بن الحسن العسکری علیه السلام را در سر داشت، و از این رو به تصریح عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه»، و عباس افندی در کتاب: «تذکره الوفا»، جمیع بابیان در دشت بدشت، نماز جماعت می خواندند و میرزا حسینعلی به پیشنمازی و بابیان اقتداء به او ...

ولی قره العین، عاشق رهائی قید و بند، این فکر را در کمیته سه نفری القاء کرده بود که شریعت اسلام را نسخ کنند و اعلان نسخ شریعت اسلام را خود به اطلاع بابیان سجاده دار و سجده کننده برساند.

میرزا حسینعلی خود را به تمارض زد، و روابط قدوس و طاهره خانم مقداری شکر آب گردید.

ولی اعلام «بی تکلیفی» و انحلال همه ی عقاید اسلامی، شوری بود که تمامی وجود این زن جوان و جمیله را فرا گرفته بود. از این روی برحسب ظاهر، علی رغم تمایل و خواست میرزا حسینعلی، و میرزا محمد علی بار فروشی قدوس، آرایشی تمام کرد، سر را برهنه، لباس فاخر و جذاب پوشید و به تصریح «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، قامت پریوش خود را در برابر دید و تماشای همگان نهاد. (۲)

به این صورت که ابتداء در پس پرده ای بنشست و لب به سخن گشود:

«... ای اصحاب! این روزگار از ایام فترت شمرده می شود امروز تکالیف شرعیه یک باره ساقط است و این صوم و صلاه کاری بیهوده است. آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فروگیرد و این ادیان مختلف را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن

۱- ص ۴۷۴، که در سال ۱۳۰۶، ه. ق، از لسان عظمت حسین میرزا شنیدم فرمود: ...

۲- ص ۲۹۵.

خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد، هر تکلیف که از نو بیاورد برخلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت، طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود». (۱)

و چون سخن به این کلام خاتمه یافت، یکباره پرده را کنار زد، و بابیان بدشت برای اولین بار پیکر زنی را در کمال آرایش دیدند، ابتدا در جای خود میخکوب شدند و یکباره زبان به اعتراض و هیاهو گشودند.

محمدعلی بار فروشی، در این هنگام و به تصریح «میرزا ابو الفضل گلپایگانی» بر آشفته طاهره را عایشه، خواند و شمشیر از نیام خارج ساخت تا کار قره العین را یکسره کند. (۲) ولی قره العین با چشمان خود و با زبانی ملیح او را به سکوت و منع از چنین کاری واداشت.

عده ای از بابیان، به گفته «آثار بهائیان» چون وضع دین سازی را چنین یافته، ترک بابیت و بدشتیان کردند.

قره العین سوار بر اسب شده و در حالی که شمشیری را به گفته «فاضل مازندرانی» به دور سر می گردانید شعار زنان، دعوی خدائی خود را به زبان می راند. (۳)

۳- قرار بر این شد که «به هر قیمتی هست باب را از ماکو ... برهانند و ترتیب کار را چنین نهادند که دعات و مبلغین به اطراف بفرستند تا کلیه مؤمنین به باب را تشویق به مسافرت ماکو نمایند و پس از آن که اجتماع به اندازه کافی قدرت یافت از شاه درخواست عفو باب نمایند و اگر شاه مخالفت کرد، با حمله به سربازخانه و قراولان سید علی محمد باب را از زندان خارج کنند و در مقابل دولت بایستند. و چنانچه دولت سخت گرفت و نتوانستند ایستادگی نمایند به خاک روسیه پناه برند». (۴)

۱- «ظهور الحق»، ص ۱۸۲، و «فتنه باب»

۲- «کشف الغطاء»، ص ۱۸۷، و «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۲۹۵

۳- «ظهور الحق»، ص ۳۲۵، و «مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۵۵

۴- «فتنه باب»، توضیحات عبد الحسین نوائی، ص ۱۷۹

به هر حال در تحلیل نهائی بدشتیان همین قدر کافی است که «ملا حسین بشرویه ئی» بزرگترین زعیم بابیان پس از علی محمد شیرازی، چون از اوضاع بدشت آگاه شد، به تصریح صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) و فاضل مازندرانی در کتاب:

«ظهور الحق» چنین گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می نمودم.» یا به بیان صاحب «تاریخ قدیم»: من بدشتی ها را حد می زنم». (۱)

و صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) (۲) با تمام سفسطه هائی که برای موجه دادن کار بدشتیان و پوشانیدن اوضاع ننگین قره العین و دیگر جوانان خوش خط و خال متمسک شده است معذلک قادر به پوشاندن یک حقیقت نشده است که:

«در صحرای خوش فضای بدشت، جمعی بیخود و گروهی با خود و طایفه ای متحیر و قومی مجنون و فرقه ای فراری شدند. از های و هوی ایشان و از شور و سرورشان اهل آن آبادی متفکر گردیدند که آیا این گروه چه جماعتی هستند که تا به حال چنین آثاری از احدی ندیده ایم ...» (۳) و عاقبت الامر به تصریح همین مأخذ: خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ درآن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجا که حضرات «بدشتیان» می رفتند ایشان را به رسوائی هر چه تمامتر بیرون می کردند». (۴)

به هر حال پس از پراکندگی بدشتیان، به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه: «محمد علی به اتفاق قره العین راه مازندران پیش گرفت. چون به اراضی هزار جریب رسید، اندک دل در قره العین بست و عاقبت کار آنها بدان جا پیوست که این هر دو در یک محمل نشستند و آن ساربانی که مهار اشتر را داشت شعری چند انشاد می کرد بدین شرح که «اجتماع شمسین و قران قمرین است» و این اشعار را به آهنگ حدی تغنی می کرد و طی مسافت می نمود. در یکی از قرای هزار جریب به اتفاق قره العین به حمام رفت و با او همخوابه

۱- ص ۱۵۵

۲- ص ۱۱۰

۳- ص ۱۵۳

۴- همان، ص ۱۵۴

شـد چون مردم هزار جریب از عقیـدت و کیش ایشـان آگهی یافتنـد بر آنهـا تاختنـد و اموال و اثقال ایشان را به نهب و غارت بردند. (۱)

زیرا به تأییـد، «ظهور الحق» مازنـدرانی و تلخیص تاریـخ نبیل زرنـدی، مردم متـدین مازندران «در پی فرصتی بودند که آنان را گوشمالی سختی بدهند. تا اینکه در قصبه «نیالا» هنگامی که بابیه در خواب بودند مورد حمله و سنگباران قرار گرفتند و شدت این حمله به حـدی بـود که اصـحاب فسـق و فجور متفرق شدنـد و فقـط قره العین مانـد و جوانی به نـام میرزا عبـد اللّه که از او حمایت می کرد. و حتی ملا محمـد علی بارفروشـی (قـدوس) هم با لباس مبـدل گریخت. مردم متـدین و دلیر مازنـدران حمله کردند و هر چه در چادرها بود به غارت بردند».

پس از این حادثه در نزدیکی «قریه نیالا» قره العین رهسپار نور گردید. (۲) و محمد علی بارفروشـی، راه بار فروش را در پیش گرفت، تا در طرح ملا حسین بشرویه ئی شرکت جوید.

فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق»، ماجرای قره العین را پس از واقعه نیالا، و توقف او در شهر بار فروش و نظریه مرحوم «آیه اللّه شریعتمدار» را چنین آورده است:

«آورده اند که جناب قره العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بار فروش شد به خانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد «حاجی کاظم بیک» مـذکور در صف جماعت نسوان به حالی که پرده فیمابین صـفوف رجال و نساء می کشیـدند، خلف حجـاب قرار گرفته به حـلّ غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه پرداخت و خرده بر بعضـی از بیاناتش به حالی که بر منبر ادا می کرد گرفت و او به نوع تجلیل خطاب نموده گفت: بسـیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگـامی که اصـحاب به خارج بارفروش رسـیدند و پنـد و انـدرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسـبه و بی کاران که حسـب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند».

گروهی از اهالی به درب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان با بیان

۱- ص ۱۸۶، توضیحات عبد الحسین نوائی.

۲- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۲۹۹.

می گوینـد: حضـرت قائم ظاهر شـد شـما چه می فرمائیـد؟ جواب گفت: البته بروید تحقیق کنید که جسـتجو در این امر واجب است. گفتند ای آقاجان می کشـند و می گویند صاحب الزمان ظهور کرد! جواب گفت: شـنیده ام با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست به جفا و ایذا گشودید. گفتند: سـعید العلماء چنین فتوی داد. گفت: ای مردم حجت بر شـما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شـما هستید با سـعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا. و موقعی که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت قـدوس با اصـحابش به قلعه رفتند با آنکه قریب به نودسالگی بود عزم این داشت که با جمعی کثیر به اصـحاب ملحق شود و با حضـرت قـدوس مکـاتبه نموده و به نظر خان سـرتیپ گرایلی مالک قریه ی افراء واقع در جنب بقعه مـذکوره نوشت که محلی منـاسب و درخور ورود او و همراهانش حاضـر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و ضـروریات اقامت آنجا بماننـد قلعه به محاصـره اردوی دولت افتـاد و نتـوانست خـویش را به اصـحاب برسانـد و لکن از معـاونت و مساعـدت یـاران کوتـاهی ننمود و مردم را ممـانعت از مقـاومت بـا اصـحاب همی کرد و چون از وی صـحت و فساد عقیـدت با بیان را می پرسـیدند غالباً به این مضـمون جواب می گفت: «من ایشان را بد نگویم و بد ندانم».

فاضل مازندرانی در این تصریحات، سعی کرده است، مرحوم آیت اللّه شریعتمدار را هواخواه و مساعد بابیه تلقی کند و از این رو به تحریف تاریخ و حقایق مسـلم که عادت بهائیان است، سعی گستاخانه و کاذبانه نموده است زیرا «خوشبختانه نسخه اصل خطی کتاب اسرار الشهاده در خاندان شریعتمدار باقی است و نزد آقای شریعت زاده مدیر مجله جلوه، نواده پسری اوست ...

کتـاب مزبور به قطع وزیری و شامل هزار و بیست و هشت صـفحه است که با مرکب سـیاه نوشـته شـده و روی صـفحات آن با مداد شماره گذاری شده است.

شریعتمـدار درکتاب مزبور تاریخ مختصـری از شـرح حال بابیه را آورده که شامل نظریات اجتهادی او در زمینه رد ادعای باب می باشد. و از این رو آشـکار می شود که بعضـی از مطالب مندرج در «ظهور الحق» که به عنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده است عاری از حقیقت می باشد.

در «ظهور الحق» نوشته شده است قره العین موقعی که وارد بار فروش شد در خانه شریعتمدار رحل اقامت افکند. و چند روز در مسجد کاظم بیک در صف جماعت نسوان حاضر می شد. و در حل غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه خرده بر شریعتمدار می گرفت، و او با تجلیل می گفت: بسیار ممنونم بلی این معارف را از شما و همگان شما باید آموخت. در صورتی که شریعتمدار در کتاب: «اسرار الشهاده» که تاریخی از شرح حال بابیه نگاشته است اسمی از قرهالعین نیاورده، بعید است که با فرض ورود قره العین در منزل او اسمی نبرد. شریعتمدار با آن همه مقامات علمی و معنوی و موقعیت خاصی که در بین مردم داشت چگونه ممکن بود قره العین را در منزل خود بپذیرد و آنوقت در مسجد مسلمین که بنا به مندرجات ظهور الحق مملو از خواص و عوام حتی در حجرات فوقانی و تحتانی مردم بودند، روی منبر به قره العین خطاب کند که معارف را باید از شما و همگنان شما آموخت. پس این واقعه به نظر بی اصل و حتی غیر معقول می آید. از طرف دیگر ادعاهای مذکور؛ مندرجات اسرار الشهاده و آراء و عقایدی که شریعتمدار در زمینه ردّ ادعای باب آورده است جور در نمی آید. زیرا معقول نیست که شریعتمدار در مسجد مسلمین روی منبر با حضور جمع زیادی علناً این اظهارات را به قره العین نماید و بعد در منزل خود در انظار مردم بنشیند و دلیل رد بر ادعای باب بنویسد:

در «ظهور الحق» نوشته شده است: «موقعی که حاج محمد علی قدوس با اصحاب به قلعه رفتند در سن نود سالگی عزم داشت با جمع کثیری از اصحاب به قلعه برود و به بابی ها ملحق شود و به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب قلعه مذکور نوشت که محلی مناسب برای او و همراهانش حاضر سازد».

مؤلف «ظهور الحق» مدرکی را در این زمینه ارائه نداده است، در حالی که از مطالب مندرج در کتاب اسرار الشهاده عکس ادعاهای مذکور روشن و آشکار می شود.

شریعتمدار در کتاب «اسرار الشهاده» در بیان یک موضوع تاریخی به زبان استهزاء چنین نگاشته است:

«منهم الحسین بن منصور الحاج، أخبرنا الحسین بن ابراهیم أبی العباس احمد ابن علی بن نوح بن أبی نصر هبه اللّه بن محمد الکاتب ابن بنت أمّ کلثوم بنت

أبی جعفر العمری که گفته است وقتی خدا خواست امرحلاج را کشف نموده و او را رسوا و خوار گرداند آنگاه به دل حلاج چنین افکند که ابو سهل بن اسماعیل بن علی النوبختی را هم مانند دیگران گول زند و به حیله وی فریفته شود آنگاه پیش وی فرستاد و او را به اطاعت خود دعوت نمود و چنین گمان کرد که او در این امر مثل دیگران جاهل و نادان و از ضعفاست! پس ابو سهل را همیشه به سوی خود می کشید و او تسویف و تأخیر می کرد و حیله و تدبیر خود را به سستی و همواری به او القاء می نمود؛ زیرا ابو سهل را در نزد مردم مرتبه بلندی بود، در میان ایشان به علم و ادب و دانشمندی معروف بود و حلاج می خواست به حیله و همواری او را به خود بکشاند تا عوام الناس همه گرد وی جمع آیند پس مراسلات به او می نوشت، وکیل حضرت صاحب الزمان هستم و در اول امر بدین نهج او را دعوت نمود و بعد از آن ترقی نمود و به وی نوشت که چنین مأمور شدم که نزد تو مراسله نویسم و پیغام فرستم و هر چه که خواهی از یاری و نصرت حاضرم تا دلت قوت گرفته و شکی نکنی آنگاه ابو سهل نزد او پیغام داد که امر جزئی را که در مقابل معجزات و کراماتی که از ابو طاهر، سهل و آسان است از تو خواهش دارم و آن این است که من به کنیزان میل و محبت بسیار دارم.

چند نفر از ایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است و محتاج می شوم به اینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا این سفیدی ریشم به ایشان معلوم نشود، در خصوص خضاب زحمت بسیار دارم؛ زیرا باید این کار در خفیه و پنهانی کنم تا ایشان مطلع نشوند و اگر نکنم پیری من در نزدشان ظاهر می شود، آنگاه نزدیکی من به ایشان به دوری، و صالم به هجران مبدل می گردد دلم می خواهد، مرا از خضاب کردن بی نیاز نمائی، از این زحمت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه میل تو را قبول کنم و به اعتقاد تو قائل می شوم و خلایق را به مذهب تو دعوت می کنم.

اگر این معجزه را اظهار نمائی مرا بصیرتی حاصل می شود و ترا اعانتی است. وقتی که حلاج این سخن را شنیده دانست در نامه نوشتن به او خطا کرده است، در اظهار مذهبش جهل و نادانی نمود!!

پس بعد از این دیگر جواب او نداد و رسولی به نزد وی فرستاد و ابو سهل بعدها

این حکایت، صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد همه کس او را سخریه و استهزاء کرد و پیش بزرگ و کوچک امر او را ظاهر و مشهور گرداند و به سبب همین عمل آن مراسلات و اسناد باطل امرش را کشف نمود، شیعیان از او متنفر گردیدند، این حکایت نقل مجالس خلقان در روز و شب بود.

مؤلف گوید: نظیر این واقعه در عهد ما آنکه بابی های شیخ طبرسی مراسلات چند نوشته که من بروم به آنجا یا خلق را دعوت کنم به سوی ایشان.

من به ایشان گفتم راست می گوید مرا احضار کنید نزد خود. همین علامت و نشان اگر این کار نتوانید که از عفریت و جن به وقوع می آید رنج بواسیر دارم بشدت آزارم می کند در کل بدن به مدت یکسال قبل از طاعون بزرگ، حال بیست و هفت سال است عارضم شده، ده سال است بر سر و چشم زیاده از تمام بدن نشست کرد و دوبار کل و خال بر چشم آورد، بینائی مرا بسیار ضعیف کرد که به عینک تار می بینم، از کار تحریر مشقت می کشم، لااقل از من این را رفع کنید هیچکدام نشد، از ما مأیوس شدند و کینه برداشتند، ایشان هم بسیار مراسلات به اشخاصی نوشتند. همان مراسلات نشر احوال ایشان را کرد و سند رسوائی ایشان شد، تا مدتی نقل مجالس مردان و زنان روز و شب همین وقایع بود» (۱)

کلمات شریعتمدار بدون کم و زیاد نقل شد تا روشن شود چگونه شریعتمدار در مقام استهزاء اصحاب قلعه طبرسی بر آمده است.

در جای دیگر از «ظهور الحق» نوشته شده است: «قطعات جسد حاج محمد علی قدوس را شریعتمدار نماز خواند و در مدرسه میرزا زکی به ثلث آخر شب دفن نمود» گویا نویسنده ی کتاب «ظهور الحق» در موقع نوشتن این سطور فراموش نمود که در همان کتاب از شریعتمدار جمله زیر را نقل کرده است؟!:

«حاج محمد علی را با چند نفر به شهر آوردند و حاجی را بردند میان سبزه میدان و

۱- «اسرار الشهاده»، ص ۹۴، نسخه خطی، به نقل از مدرسی چهاردهی، به نقل از کتاب «شیخیگری و بابیگری».

او را آتش زدند». هرگاه جمله مزبور که نویسنده «ظهور الحق» از شریعتمدار نقل کرده درست باشد؟. دیگر جسدی برای قدوس باقی نمی ماند که شریعتمدار بر آن نماز بخواند؟ شریعتمدار که بنا به مندرجات «ظهور الحق» آشکارا در روی منبر مسلمین اظهارات قره العین و فرقه بابیه را تصدیق می کرد چه مانعی داشت که نماز و دفن جسد قدوس را در روز روشن انجام دهد و آن را به ثلث آخر شب بیندازد؟ در هر حال آنچه مسلم است اینکه وقایع مزبور، همچنین وقایع دیگری که در کتاب «ظهور الحق» ذکر شده از قبیل ازدواج شریعتمدار در سن نود سالگی با خواهر قدوس و نظیر این وقایع که بظاهر نیز دور از عقل و عادت آن عصر به نظر می آید نیز دور از مأخذ و سند تاریخی است. و حتی مخالف با آثار و نوشتجاتی است که از شریعتمدار در دست است.

«آنچه معروف و مشهور است نوشتجات و کلمات شریعتمدار در «اسرار الشهاده» نیز آن را تأیید می کند این است شریعتمدار در واقعه جنگ شیخ طبرسی که باعث ریختن خون عده ای از مردم جاهل و نادان شده بود به سختی با بابیان و مخالفان آنان مخالفت کرد، زیرا عقیده اجتهادی وی این بود که عوام فرقه بابیه را نبایستی محکوم به لعن و نجاست و مهدورالدم دانست، شاید به همین جهت بود که بعدها فرقه بابیه به سوی او گرویدند، او را حامی خود پنداشتند ...» (۱)

۳/ الف: حادثه قلعه شیخ طبرسی

هم زمان با وقایع قزوین و بدشت، به رهبری قره العین و «میرزا حسینعلی» و «محمد علی بار فروشی»، از جانب بابیان مشهد، به رهبری دومین شخص بابیه «ملا حسین بشرویه ئی» وقایعی تحقق، و حوادث در شرف وقوع بود.

با توجه به اینکه، کوشش های ملا- حسین بشرویه ئی در مشهد، عاقبت الامر منجر به اجتماع بابیان، از بدشت و مشهد و مازندران در «نور» و «بار فروش» گردید، لذا لازم است به رگه های اساسی چنین اجتماعی که منجر به وقایع خونین، و خشونت آمیز، «قلعه شیخ

۱- «شیخیگری و بابیگری»، ص ۱۵۸.

طبرسی» گردید، به اجمال دوشادوش دیگر وقایع بابیه در مناطق دیگر، اشاره ای کنیم:

«ملا حسین بشرویه ئی» پس از ملاقات علی محمد شیرازی، در ایامی که محبوس فراشان میرزا حسین خان نظام الدوله بود، از جانب وی مأموریت یافت تا به عراق و خراسان رفته و به تبلیغ علی محمد شیرازی بپردازد.

پس از انتقال علی محمد شیرازی از شیراز به اصفهان، و حمایت حاکم وقت اصفهان «منوچهر معتمد الدوله» ارمنی نژاد گرجی، که سیاست بازی تبعه روسیه بود، علی محمد شیرازی مستقیماً در دامن سیاست بازان روسی قرار گرفت و به وعده های آنان فریفته شد.

به نوشته کتاب «تلخیص تاریخ نبیل» بهائیان قادر به نادیده گرفتن این حقیقت مسلم نبوده و با توجه به روابط غیر حسنه میرزا آقاسی و منوچهرخان و حمایت روس ها از منوچهرخان، برای فراهم ساختن اسبابی جهت سرنگونی صدر اعظم وقت و متقاعد کردن محمد شاه قاجار، به تفویض مقام صدر اعظمی به منوچهرخان تبعه روسیه، فراز مورد نظر در کتاب مذکور بهائیان را چنین می خوانیم:

«یک روز معتمد الدوله در حضور مبارک در میان باغ مشرّف بود عرض کرد:

خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده نمی دانم به چه راهی آنها را خرج کنم فکر کردم اگر اجازه بفرمائید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم ... محمد شاه را تبلیغ کنم یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت، آنوقت او را وادار می کنم حاجی میرزا آقاسی را که شخص خائن و مخرب مملکت است معزول کند، یکی از خواهرهای شاه را برای شما می گیرم ... حکام و ملوک عالم را به امر مبارک و آئین نازنین دعوت می کنم ... و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار برمی اندازم، حضرت باب فرمودند نیت خوبی کرده ای ... لکن از عمر من و تو در این دنیا این قدرها باقی نمانده و نمی توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم». (۱)

۱- ص ۱۹۶.

بر این اساس، اگر چه چشم انداز علی محمد شیرازی به تحقق چنین امری، به ظاهر جدی نبود، اما هوای قدرت! برای جوان شیرازی تازه به دوران رسیده، چیزی نبود که از آن به سادگی بگذرد، از این رو «ملا حسین بشرویه ئی» را تأکید نمود که خود را به مشهد رسانیده، پس از تهیه مقدمات و ابلاغ دستور، از خراسان غائله ای را به راه اندازد. و در این راه ملا حسین و علی محمد شیرازی- چنان یکدیگر را وعده مقام و منال داده بودند که از شور آن، زمان و حال را درک و احساسی نبود!

«ملا حسین بشرویه ئی» پس از استقرار در مشهد، نامه هائی به تهران و قزوین و بار فروش نگاشته، قره العین و محمد علی بار فروشی را به سوی خراسان دعوت کرده بود.

ولی آنان در جهت اجرای این دستور، در «بدشت» شاهرود توقف و «فاجعه ی بدشتیان» را موجد و پس از پاشیدگی اجتماع بدشت، عده ای در انتظار دستور «ملا حسین بشرویه ئی» در مناطق مختلفه خراسان و مازندران صبر و اقامت گزیدند.

«ملا حسین بشرویه ئی» در آغاز اقامت مشهد، به گفته ی مرحوم «اعتضاد السلطنه»:

«به اغوای مردم پرداخت. ملا ـ عبد الخالق یزدی که یکی از تلامذه ی شیخ احمد احسائی و در توحید خانه صحن مقدس، صاحب محراب و منبر بود نیز از متابعان وی شده و در بالای منبر سخنی چند که مخالف شرع بود گفته. ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری نیز به مکاتیب و ملاقات ملا حسین فریفته گشت و در مسجد نیشابور به گفتار ناسزا پرداخت، این خبر در مشهد مقدس مشهور گشت.

علمای مشهد صورت حال را به عرض حشمت الدوله حمزه میرزا که در چمن رادکان بود رسانیدند. چون این خبر بشنید حکم داد ملا حسین را از شهر مشهد به اردو بیاورند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه ازو تبری نجوید و باب را لعن نفرستد به سیاست رسانند. لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابورآوردند و او بی تأمل به مسجد آمده بر منبر رفت به میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت کرده آسوده گشت و همچنان چند نفر دیگر درین باب با او موافقت کردند. اما ملا عبد الخالق گفت: من از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد با من مناظره نمایند. مردم چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جماعت منع نمودند و حکم شد از خانه خود بیرون نیاید.

ملا حسین را نزد حشمت الدوله برده و به قراول انداختند و همچنان بود تا آنکه مشهد به جهت «فتنه سالاری» شورش نمودند. ملا حسین رها شده به مشهد رفت». (۱)

از سوی دیگر، محمد علی بار فروشی (قدوس) که در مازندران مقدمات را برای تحقق نقشه های مصوبه «بدشت» و «بدشتیان» تهیّه دیده بود، به تصریح نبیل، در تلخیص تاریخش، گوئی در همین ایام و هنگام توقف «ملا حسین بشرویه ئی» پس از رهائی از حبس، در مشهد است که علی محمد شیرازی با توجه به خبرهائی که از اقدامات بابیان مازندران و مرگ قریب الوقوع محمد شاه قاجار و حرکت ولیعهد از تبریز به تهران شنیده بود، نامه ای خطاب به ملا حسین بشرویه ئی نگاشته و ارسال می دارد:

«ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلی به شما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش مرکب خود بر افراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس به جزیره الخضراء (مازندران) توجه کنید و از این به بعد به نام جدید «سید علی» خوانده خواهید شد جناب ملا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارك را انجام داد و یك فرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت اعلی را بر سر گذاشت علم سیاه را بر افراشت پیروان خویش را جمع کرد و بر اسب سوار شده همه به جانب جزیره الخضراء عزیمت نمودند». (۲)

آنچه مسلم است، فوت محمد شاه قاجار، فرصتی خاص، برای همه گروههای کوشا برای رسیدن به قدرت، به شمار می آید تا از این دوره فترت، باری گرفته و دهانی شیرین کنند.

مرحوم رضا قلیخان هدایت در خصوص رابطه خبر فوت محمد شاه با تشدید اقدامات ملا حسین بشرویه ئی می نویسد: «خبر رحلت پادشاه مغفور را شنید (ملا حسین بشرویه ئی) اندیشه کرد که در این ایام فترت که هنوز وارث تاج و تخت و ولیعهد

۱- «فتنه باب»، ص ۳۵.

۲- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۳۱۶.

جوانبخت از آذربایجان به تهران وارد نگردید ...». (۱)

مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب «فتنه باب» (۲) و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «ناسخ التواریخ» (۳) به این معنی اذعان داشته اند. صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می نویسد: «خبر فوت محمد شاه به حضرات رسید آن جناب حرکت نمودند و فرمایش کردند که انتظار این خبر را می کشیدم پس به فیروز کوه نزول اجلال فرمودند ...». (۴)

دلیل انتخاب مازندران برای اجتماع بابیان و خروج از آنجا، بیش از یک دلیل اساسی نداشته است. و آن به گفته مرحوم رضا قلیخان هدایت: «حاکم مازندران به ری آمده و حاجی محمد علی بابی در بار فروش رجعتی دارد. اولی آنکه بدان ولایت بی حکمران یعنی مازندران که هر گوشه اش حصنی است حصین و هر بیشه اش حصاری رحین روی نهیم و در استعداد خود بیفزائیم. اگر ممکن شود آن شهر را به تصرف گیریم و الا روی به بلد دیگر گذاریم». (۵)

از این رو، خروج حاکم مازندران از یک سوی و دوران فترت ناشی از فوت محمد شاه قاجار، از جانب دیگر، محمد علی بار فروشی را متقاعد کرده بود که زمان مقتضی خروج است؛ لذا نامه ای به ملا حسین بشرویه ئی در بازگشت از بدشت (۶) نوشت که: «از خراسان حرکت نمایند». (۷)

«نبیل»، در تلخیص تاریخش اضافه می کند: «خبر توجه جناب ملا حسین با همراهان و نزدیک شدنشان به بارفروشی گوشزد سعید العلماء شد مخصوصاً وقتی که شنید جناب ملا حسین از مشهد با علم سیاه و عده ای از اصحاب شجاع و بی باک متوجه

۱- روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۳۰

۲- ص ۲۷

۳- ج ۳، ص ۲۳۷

۴- ص ۱۵۵

۵- «روضه الصفا» ج ۱۰، ص ۴۲۰

۶- «ناسخ التواریخ»، ج ۳، ص ۲۴۰

۷- «نقطه الکاف»، ص ۱۵۶

بار فروش است آتش حسد و غضب در قلبش مشتعل گشت ... جارچی در شهر انداخت و به مردم اعلان کرد که در مسجد حاضر شوند ... بالای منبر رفت ... و گفت: أیها الناس بیدار شوید دشمنان ما در کمینند می خواهند اسلام را از بین ببرند مقدسات اسلامی را محو کنند. رئیس این جمعیت که الان به طرف بار فروش می آید چندی پیش یک روز به مجلس درس من آمد و در حضور شاگردان نهایت تحقیر را نسبت به من اجرا داشت وقتی که من مطابق میلش رفتار نکردم خشمگین از مجلس درس بیرون رفت و همت گماشت که به منازعه من قیام نماید ... حالا ـ که محمد شاه وفات کرده و کارها درهم و پریشان است ببینید چه خواهد کرد؟ به محض اینکه دید محمد شاه از بین رفته با جمعیتی از جان گذشته به طرف ما می آید ... همه شما فردا صبح حاضر باشید و خود را مهیا کنید تا جلو این گروه را بگیرید ...». (۱)

مرحوم سعید العلماء (۲) به گفته مرحوم «میرزا محمد تقی سپهر» در «ناسخ التواریخ» «و دیگر علمای مازندرانی که مکیدت ایشان را از بهر خود برزیادت می دانستند جمعی از تفنگچیان به حفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را به کارداران دولت و سرکردگان مازندران بنگاشتند، شاهزاده خانلر میرزا که هنوز حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کار گزاران او در این امر مسامحتی کردند و جماعت بابیه از بارفروش بیرون شده و در سوادکوه جای کردند و بعد از کوچ دادن خانلر میرزا از

۱- ص ۳۱۹.

۲- ملّا محمد سعید- مازندرانی بار فروشی، از اکابر علمای امامیه قرن سیزدهم هجرت، از افاضل مجتهدین، در فصاحت و نطق و بیان یگانه ی زمان، با شیخ مرتضی انصاری معاصر و از تلامذه شریف العلمای مازندرانی بود. ریاست علمی مذهبی معتدبه داشته و مورد توجهات ناصر الدین شاه قاجار بود. بعضی از اهل خبره او را سنگ شیخ انصاری دانسته بلکه گاهی ترجیحش می دهند. بالجمله فقه و اصول او مسلم اهل عصر خود بود، شیخ انصاری با آن همه جلالت علمی که داشته با حضور وی فتوی نمی داد تا آنکه نامه ای از خود سعید العلماء در رسید که اگر من در اوقات اشتغال علمی اعلم از شیخ بوده ام لکن در بلاد عجم تارک شده ام ولی شیخ هنوز اعلم می باشد اینک برای تقلید و فتوی متعین می باشد. حاج ملا محمد اشرفی و شیخ زین العابدین مازندرانی از تلامذه سعید العلماء می باشند، وی در حدود سال هزار و دویست و هفتادم هجرت وفات یافت. «مأثر الاثار» و کتاب «ریحانه الادب»، ج ۳، ص ۳۸.

مازنـدران بـه دارالخلافه دیگر بـاره مراجعت به بـار فروش نمـود». (۱) «سـعید العلمـاء» در بیم شـد و به عباسـقلی خـان سـردار لاریجانی مکتوبی کرد چون مکتوب سعید العلماء بدو رسـید محمد بیک یاور را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی به دفع ایشان بیرون فرستاد محمـد بیـک به قـدم عجـل و شـتاب طی مسـافت گرفت و بعـد از ورود بـدان بلـده به منازعات آن جماعت رده بر کشید.

«بـالجمله در سر میـدان بارفروش نیران جنگ وجوش اشـتعال یافت و بازار قتال و جـدال روائی گرفت از دو رویه به جنگ در آمدنـد و آلات حرب و ضـرب به کار بردند در میانه دوازده تن از اصـحاب باب شـربت هلاکت چشـید و جماعتی نیز از مردم لاریجـان جراحت یـافت چون ملاـ حسـین و حـاجی محمـد علی مقـاتلت در میـان شـهر را از بهر خویش به زیـان کـار نزدیک دانستند از میان جنگ رزم زنان و هزیمت کنان به کاروان سرای سبزه میدان در رفتند و در آنجا از بهر مدافعت سنگرها راست کرده متحصن گشتند». (۲)

در «سبزه میـدان «ملاـ حسـین بشـرویه ئی» فرسـتادند بـازار که آب و نـانی تهیّه کرده بیاورنـد مأمورین پس از چنـدی مراجعت کردند و گفتند نه نانوایان به ما نان دادند و نه مردم گذاشتند آب بیاوریم». (۳)

این تصـریح شاهـد آن است که کوشـش هـای ملاـ حسـین نتیجه ای در بر نـداشت و بـا تمـام کوشـش هـائی که از خراسان تا مازنـدران خود و «محمـد علی بار فروشـی» از قزوین و تهران و بـدشت و مازنـدران مبذول داشـتند، بابیه نتوانست پس از چهار سال بیش از حدود سیصد چهارصد نفر عوام را گرد نهضتی آورند و یا رفتاری کنند که عوام الناس نان و آب را از آنها دریغ ندارند.

«در این وقت عباسـقلی خان سـردار لاریجانی برسید و صورت حال را معاینه کرد و رزم آن جماعت را تصمیم عزم داد اما ملا حسین چون ورود عباسقلی خان را بدانست و

۱- ج ۳، ص ۲۴۰.

۲- همان.

۳- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۳۳۰.

مکشوف داشت که بـا اعـدادکم و عـدد انـدک رزم او را نتوانـد سـاخته کرد و در تنگنای بار فروش حمل این جنگ و جوش نتواند داد حیلتی اندیشید و به نزدیک او پیام فرستاد که ما به هر شهر و دیه که در رفته ایم سخنی جز از در شریعت نگفته ایم و اینکه مردم را به سوی بـاب می خـوانیم همی خـواهیم که ایشـان را از عنـا و عـذاب برهـانیم اکنون که مردم این شـهر طریق صلاح و فلاح نمی جویند و جان و مال ما را مباح می دانند ایشان را در تیه خذلان و جهل می گذاریم و صـعب و سـهل زمین را در نوشته به جانب دیگر می گذریم.

عباسـقلی خـان در پاسـخ گفت: که این سـخن بصواب است، نیکو آن است که نخستین بیرون مازنـدران دعوت خویش آغـاز کنیـد و امر خود را بساز آریـد آنگاه بـدان اراضـی باز شوید و جماعتی از تفنگچیان لاریجانی برگماشت که آن جماعت را تا علی آباد کوچ داده از آنجا مراجعت کنند لاجرم ملا حسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بار فروش بیرون شده راه برگرفتند و تفنگچیان نیز تا ارض علی آباد برفتند». (۱)

مقصد نهائی بابیان، آنچه مسلم کتاب «روضه الصفا» است «عراق» بوده است. و مرحوم رضا قلی خان هدایت در این خصوص، ضمن شـرح مذاکره ی «عباسـقلی خان سردار، لاریجانی» با زعمای بابیه خاطر نشان می سازد. «ملا حسین و حاجی محمد علی مازنـدرانی که رؤسای آن گروه بودنـد مسـتدعی شدنـد که به جانب عراق رونـد. سـردار لاریجانی مضایقتی نکرد و بر ایشان سخت نگرفت تا این فتنه فرو خسبد». (۲)

پس از رسـیدن بابیـان و محافظان آنان، به «علی آباد» گماشـتگان «سـرتیپ لاریجانی» بازگشـتند. و در همین اوان: «خسـرو نام قـادی کلاـئی از قرای علی آبـاد به طمع اموال ایشـان افتاده با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و به اسم همراهی و محافظت از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردند». (۳)

در خصوص چگونگی عاقبت کار این همراهی و موافقت با «خسرو قادیکلائی»

۱- «ناسخ التواریخ»، ج ۳، ص ۲۴۱

۲- «روضه الصفا»، ج ۱۰، ص ۴۳۱

۳- همان، ج ۱۰، ص ۴۳۲

مآخذ تاریخی نوشته در آن ایام (غیر بهائی) به تفصیل سخنی نرانده، ولی مآخذ بهائی در شرح این ارتباط و نتایج ناشی از آن متناقض و اخبار ضبط شده، مغایر با هم می باشد.

نبیل، یا شوقی افندی! در کتاب: «تلخیص تاریخ» یا «مطالع الانوار» می نویسد:

«مقدمتاً چند تن از سواران خسرو (رئیس مأمورین محافظ بابیان) به راه افتادند جناب ملا حسین و خسرو با هم اسب می راندند بقیه ی اصحاب از دنبال آنها می رفتند و باقی سواران خسرو از طرف راست و چپ راه می پیمودند این سوارها سرتاپا مسلح بودند ... خسرو و مخصوصاً از راه جنگل اصحاب را می برد تا بهتر بتواند مقصود خود را (یعنی کشتن بابیان را) انجام دهد به محض اینکه اصحاب جناب باب الباب وارد جنگل شدند خسرو وقت را مناسب دید و به سواران خویش اشاره کرد ناگهان تمام آنها مانند درندگان به اصحاب هجوم نمودند، عده زیادی را به قتل رسانیدند و به غارت مشغول شدند ... چون جناب ملا حسین از واقعه آگاهی یافتند از اسب پیاده شدند و به خسرو فرمودند: چطور شده که ظهر گذشته است و ما هنوز به شیر گاه نرسیده ایم، من دیگر با تو نخواهم آمد و احتیاجی به کمک و راهنمائی تو و سواران تو ندارم ... یکی از اصحاب با وفا موسوم به محمد تقی جوینی سبزواری ... چون متوجه شد که یکی از نوکرهای خسرو برای او مشغول تهیه ی قلیان است نزد او شتافت و گفت خواهش می کنم قلیان را به من بدهی تا برای خسرو ببرم گماشته خسرو قبول کرد میرزا محمد تقی قلیان را گرفت و برد، در مقابل خسرو گذاشت بعد خم شده آتش سر قلیان را پف می کرد تا خوب بگیرد و ناگهان همانطور که خم شده بود تا رفت خسرو بفهمد که چه شد که میرزا تقی خان خنجر خسرو را که به کمرش بسته شده بود از غلاف بیرون کشید و تا دسته به شکم او فرو کرد، ملاحسین همانطور که به نماز مشغول بودند بقیه اصحاب فریاد یا صاحب الزمان بلند کرده به دشمنان خویش حمله ور شدند همه سواران خسرو به قتل رسیدند و هیچکس باقی نماند فقط همان گماشته که برای خسرو قلیان درست می کرد باقی ماند آنهم سببش این بود که خیلی ترسیده خود را به پای جناب ملا حسین انداخت و اسلحه هم همراه نداشت و از ایشان رجا کرد که او را ببخشند جناب ملا حسین قلیان جواهر نشان خسرو را به همان گماشته بخشیدند سپس به سیر خود ادامه دادند و به فاصله یک

میدان مسافت به مقبره شیخ طبرسی رسیدند». (۱)

ولی عباس افندی که حاضر نیست چنین رسوائی ناجوانمردانه ای را متعرض شود نعل را وارانه زده، و بر خلاف قول کتاب «تاریخ نبیل»، می نویسد:

«به فتوای اشهر علما حکومت عامه ی ناس در جمیع اطراف به قوه قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند و سیاست و شکنجه نمودند و قتل و غارت کردند ... در شهرهائی که معدود قلیلی بودند جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در شهرهائی که جمعیتی داشتد چون سؤال از تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود به حسب عقاید سابق (یعنی مسلمانی) به دفاع برخاستند از جمله درمازندران ملا- حسین بشرویه ئی و تابعانش را به حکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، عامه شهر بار فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر را کشتند و باقی را نیز در کار اتلاف بودند که ملا حسین امر به اذان کرد و دست به شمشیر دراز، جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین به منتهای ندامت و رعایت پیش آمده قرار بررحلت دادند و خسرو قادیکلائی را به جهت محافظت با سوار و پیاده همراه نمودند که به حسب شروط محفوظ و مصون از خاک مازندران بیرون روند چون خارج شهر شدند و از معابر و طریق بی خبر بودند خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران متفرقاً در کمین نشاند و بابی ها را در راه و بی راه در آن جنگل متفرق و پریشان نمود و بنای شکار یک یک گذاشت چون صدای تفنگ از هرسمت بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند نفس مفقود و نفوس دیگر بغتتاً مقتول گلوله شدند، ملا- حسین به جهت جمع آن پریشان امر به اذان نمود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشید و جگرگاه خسرو درید، سپاه خسرو بعضی کشته و برخی در میدان مصاف سرگشته گشتند، ملا- حسین آن جمع را به قلعه نزدیک مقبره شیخ طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور شد در حرکت رخوت و فتور نموده بعد میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی نیز منضم به آن حزب شده سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد». (۲)

۱- ص ۳۳۵.

۲- «مقاله شخصی سیاح»، ص ۴۹.

به استثنای توجه به تناقضات موجود بین دو متن رسمی بهائیان، تأکید عباس افندی بر «سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد» قابل تأمل است.

مآخذ معتبر تشیع متفق القولند که روایات متواتری در میان آثار اهل بیت مسطور است که اصحاب حضرت قائم حجه بن الحسن العسکری پس از خروج و ظهور، سیصد و سیزده نفر هستند، که در مکه به محض اعلان ظهور، اطراف حضرت را گرفته و به یاری او خواهند شتافت.

بهائیان به خاطر آنکه وقایع تاریخی خود را با روایات مسلم شیعه تطبیق دهند، قلم را به نگارش موضوعاتی اختیار کردند که هر پژوهنده ای از ملاحظه آنها شرمنده و از چنین وصله کاری هائی، حیرت زده می شود.

«میرزا حیدر علی اصفهانی» بهائی در کتاب: «دلائل العرفان» می نویسد: «و سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقباء و نجباء حولش مجتمع می شوند. این در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و به خونشان شهادت دادند». (۱)

صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) بیانی را متذکر می شود که تکمیل کننده تصریحات میرزا حیدر علی اصفهانی است: «مراد از حضرت قائم که رجعت حضرت رسول اللّه بوده باشد. همان حضرت قدوس (محمد علی) بودند. و جناب ذکر رجعت حضرت امیر المؤمنین ...»!. (۲)

دلیل مذکور از نظر صاحب کتاب: «تاریخ قدیم»: «... دلیل چهارم آنکه سیصد و سیزده تن نقباء در حول ایشان جمع شدند و جان باختند». (۳) و چون توجه به احادیث مهم کتاب های موثق شیعه داشته که اینان در مکه دور امام را خواهند گرفت، راهی جز این ندیده که بگوید: «ایشان طی ارض انجماد را نمود ...». (۴)

با توجه به این نصوص محمد علی (قدوس) بازیگر نمایش بدشت، از یک سوی

۱- «مقاله شخصی سیاح»، ص ۶۱.

۲- ص ۱۵۳.

۳- همان.

۴- همان.

حضرت محمد بن عبد اللّٰه است که رجعت کرده! و از سوی دیگر حضرت قائم حجه بن الحسن العسکری علیه السلام است. و سیصد و سیزده نفر طبق حدیث اطرافش را گرفتند و عاقبت الامر پس از واقعه خونین قطعه طبرسی «سعید العلماء کرد آنچه کرد. و حضرت قائم موعود را شهید کردند» (۱)

اکنون بایست دید حسین بشرویه ئی از نظر بهائیان چه مقامی را داشته است.

صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می نویسد: «و فرمودند (منظور قدوس) و اللّٰه این می باشد (بشرویه ئی) حسین مظلوم و لیس بدجّال، بعد از آن من دیدم که در بحار این حدیث از معصوم رسیده که در زمان رجعت، جناب سید الشهداء در کربلاء رجعت می فرماید، در رکاب ظفر انتساب حضرت قائم، لشکر مخالف نیز رجعت نموده به جناب سید الشهداء می گویند که این دجال می باشد، و حضرت قائم قسم یاد می فرمایند که واللّٰه این حسین می باشد و دجال نیست، آن قوم ظالم قبول نمی کند و جناب سید الشهداء را شهید می کنند و حضرت قائم طلب خون آن حضرت را می کنند، و مدت چهل روز بعد از شهادت آن جناب عالم هرج و مرج می باشد، و همین بوده مراد ائمه طاهرین ...». (۲)

از سوی دیگر قدوس (محمد علی بارفروشی) طبق تصریح همین مأخذ موثق بابیان، خطاب به پدر خود می گوید: «بدان که من پسر شما نیستم ... و منم حضرت عیسی و به صورت فرزند تو ظاهر گردیده ام و تو را از باب مصلحت به پدری اختیار نموده ام». (۳)

بر این اساس:

۱- محمد علی بار فروشی از نظر بهائیان و بابیان، حضرت محمد بن عبد اللّٰه و حجه بن الحسن العسکری، و حضرت عیسی بن مریم است!

و آقای حسین بشرویه ئی، حضرت امام حسین علیه السلام است که رجعت کرده!

۱- «مقاله شخصی سیاح»، ص ۲۰۱

۲- همان، ص ۱۶۹

۳- همان، ص ۱۹۹

اولًا:- در مورد سیصد و سیزده نفر که در احادیث آمده است بایست در نظر داشت که از نظر کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) در هنگامی که به ذکر کشته شده های قلعه طبرسی- که مورد بررسی قرار خواهم داد- می پردازد، بی آنکه در حافظه سپرده باشد، عدد سیصد و سیزده نفر دلیل حضرت قائمی حضرت قدوس شده است، در طول صفحات (۱۵۳ تا ۱۹۵) کتابش، حدود سیصد و پنجاه نفر را ذکر می کند که از کشته شده های قلعه شیخ طبرسی است. و ما در کتاب «تاریخ شهدای امر- وقایع قلعه شیخ طبرسی» نوشته: محمد علی ملک خسروی نوری بهائی، بی آنکه متوجه تصریحات دیگر زعمایشان شود تحت عنوان: «اینک شرح حال اصحاب قلعه (اعم از شهداء و بقایای سیف) تا آنجائی که مقدور گشته می پردازیم» دقیقاً تعداد سیصد و چهل و چهار اسم را به تفصیل و به تفکیک ولایاتشان و شرح احوالشان، آمار می دهد. (۱)

تازه در آخر کتاب مذکور، اضافه بر تعداد سیصد و چهل و چهار نفر مورد شرح ایشان، به نقل از «حاج نصیر قزوینی» که یکی از یاران قلعه شیخ طبرسی بوده، و صورت کاملی از شرکت کنندگان را از برداشته است، و فرزندش «علی ارباب» در ضمن شرح حال پدر خودش آن صورت به یادگار مانده را ثبت و ضبط کرده است، به استثنای سیصد و چهل نفر مندرج در کتاب، «محمد علی ملک خسروی نوری» بیست و سه نفر دیگر می بایست اضافه گردد، که اگر چه شرح حالشان در دست نیست، ولی به هر حال مورد احتمال جدی بهائیان بوده است که آن را در آخر کتاب مذکور چاپ و نشر داده اند.

و ....

ثانیاً واقعه قلعه شیخ طبرسی، در زمانی به وقوع پیوسته است که علی محمد شیرازی در همان اوان، تازه ادعای قائمیت کرده بود، ولی یکباره (۲) (صفحه ۱۵۳- نقطه الکاف) قدوس قائم می شود و علی محمد شیرازی (جناب ذکر) حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب!

ولی بابیان و بهائیان، تا اینجا نقشان تمام نمی شود، برای اینکه توجیهی از این

۱- ج ۲

۲- ص ۱۵۳

رجعت ها کنند، علی محمد شیرازی طبق تصریح صفحه ۲۰۷، کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) باب قدوس (محمد علی بار فروشی) تلقی شده، و پس از قدوس، دوباره «قائمیت در هیکل حضرت ذکر (علی محمد شیرازی) ظاهر شد ...» (۱)!

نویسنده این سطور که سالیان متمادی در آثار ملل و نحل کوششی داشته است، به صراحت می تواند اذعان کند که تاکنون هیچ مسلک ومذهب و مکتب و ... در این قلمروی شرق جهان به وجود نیامده که به اندازه بهائیت سخن های بی اساس و واهی داشته باشد!

جالب تر از اینها و عجیب تر از رجعت ها، دعوی رجعت عیسی مسیح است. گیرم که قدوس عیسی مسیح است؟! پس چطور می شود که از ۱۸ سال بعد از این قضیه میرزا حسینعلی در نامه ای که به پاپ می نویسد و متن آن در کتاب: «مبین» از آثار جمال مبارک.

مندرج و مضبوط است، ادعای رجعت مسیح را دارد؟:

«یا باباً اخرق الاحجاب قدأتی رب الارباب فی کل السحاب وقضی الامر من لدی اللّٰه المقتدر المختار اکشف السبحات بسلطان ربک ثم اصعد الی ملکوت الاسماء و الصفات کذلک یامرک القلم الاعلی من لدن ربک العزیز الجبار انه اتی من السماء مره اخری کما اتی منها اولی مره ایاک لن تعترض علیه ...». (۲)

(ای پاپ پرده ها را بدر تا مطلب بر تو آشکار گردد به تحقیق آمد رب الارباب (یعنی حضرت مسیح که خود بهاء است) در سایه ی ابر و گذشت امر از جانب خدای مقتدر مختار، باز کن سبحات را به سلطنت پروردگارت. پس صعود کن به سوی ملکوت اسماء و صفات اینطور امر می کند تو را قلم اعلی از طرف پروردگارت که عزیز و جبار است اینکه مسیح آمد از آسمان یک بار دیگر همچنان که آمد از آسمان در مرتبه ی اول- مبادا به او اعتراض کنی)

به هر حال بگذریم و باز گردیم به وقایع «قلعه طبرسی». نبیل! عقیده ی بهائیان را در خصوص وقایع مذکور چنین می آورد: ملا حسین بشرویه ئی دستور داد که: «مقبره شیخ

۱- ص ۲۰۷

۲- «مبین»، ص ۴۹

را به شکل قلعه محکمی برای دفاع درآورد او نیز مطابق دستور به کار مشغول شد هنگام غروب آفتاب دسته ای از سواران از میان جنگل اطراف مقبره شیخ را احاطه کرده و فریاد برآوردند ما اهل قادیکلا هستیم برای خونخواهی خسرو آمدیم ... اصحاب ناچار برای دفاع شمشیر را از نیام کشیدند ... و به آن مردم خونخوار که به سختی هجوم کرده بودند حمله کردند دشمنان فرار نمودند ... و فوراً همه آنها ناپدید شدند رئیس اصحاب در این حمله «میرزا محمد تقی جوینی» قاتل خسرو بود اصحاب برای اینکه مبادا مهاجمین دوباره هجوم کنند آنها را تعقیب کردند تا قتل عام نمایند». (۱)

بابیان چون بنای تعرضات نهادند. و بر خلاف قولشان به «عباسقلی خان سردار لاریجانی» بجای رفتن به عراق، قلعه شیخ طبرسی را آماده ی تعرضات خود نمودند و این اعمال مقارن سال اول جلوس ناصر الدین شاه قاجار در ۱۲۶۴ ه. ق، بود. به گفته مرحوم «رضا قلیخان هدایت»: «کارگزاران دولت به فکر انعدام این طایفه افتادند نواب امیر زاده مهدی قلی میرزا را به جای نواب خانلر میرزا حکمران سابق مازندران مأمور داشتند و به اکابر آن ولایت در باب قلع و قمع این طبقه ولحقه، فرمان صادر شد و به حاجی مصطفی خان سورتیج اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبد اللّٰه برادران خود در علی آباد حاضر کند تا حاکم و سردار و دیگران از اطراف اجتماع کرده به دفع و رفع این فتنه پردازند آقا عبد اللّٰه و میرزا آقا وزیر مازندران زدوتر از دیگران به قریه افرای نظر علیخان کرایلی رفته کار جماعتی سپید جامه سیاه نامه را سهل انگاشتند. باران شدیدی می بارید و چند تن به ساختن سنگر و سیبه رفتند و شب در آمده دیگر روز ملا حسین بر سرسنگر آمده چند نفر را بکشته آقا عبد اللّٰه از «افرا» روانه شده شلیکی به بابیه

۱- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۳۳۹، عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه» ج ۱، ص ۱۴۴، می نویسد: «قبل از محاصره شدن به قدر مقدور آذوقه و ذخیره در قلعه فراهم کرده حتی گاو و گوسفندان خود را به قلعه آوردند و علی المشهور در ابتدای ورود به قلعه چهل گاو شیرده، چهارصد رأس گوسفند و مقدار کافی برنج همراه آوردند، اما اسلحه ایشان در ابتداء منحصر به شمشیر بود. اخیراً پنجاه قبضه تفنگ و مقداری سرب و باروت تدارک کرده فقط برج ها را مواظب می شدند که کسی نزدیک نیاید و عقب نشاندن سپاه را با حملات نزدیک و دست به گریبان و به کار بردن شمشیر متصدی می گشتند و فقط چهل رأس اسب دارا بوده ما بقی کلّا پیاده بودند.»

کردنـد و آنها بی دغـدغه پیش آمدنـد ملا حسـین جوانی افغان را به شمشـیر زد و بر آقا عبـد اللّه تاخت تفنگچیان سورتیـج از پیش بابیه فرار کردند.

و آقا عبد اللّه چون تنها بماند به توت زاری گریخت ملا حسـین در او رسـیده شمشیری به وی زده وی را کشت به افرا رفتند و افرا را آتش زدند و میرزا آقا و دیگران فرار کردند، بنه و اسـباب و اسـلحه فراریان به تصـرف بابیه در آمد و هر کس را دیدند کشـتند حتی اطفال رضیع و زنان فرتوت ابقا ننموده و غارت کردند. پس از قتل و حرق و غارت به قلعه مستحدثه محکمه خود برفتند و این خبر به اطراف رفت و مزید وحشت قلوب گردید». (۱)

در مورد قتل عام اهالی قریه «افرا» توسط بابیان، میرزا محمد تقی لسان الملک تصـریحاتی دارند، که توجه به آن مزید اسـتفاده از متن روضه الصفای مرحوم رضا قلیخان هدایت است!

«اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب گرفتند و همچنان از گرد راه به قریه افرا در رفتند. و نخستین تفنگچیان را عرصه تیغ ساختند پس به کار اهل قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیر مردان فرتوت رحم نکردند اناثاً و ذکوراً، صـغاراً و کباراً تمامت جانداران آن قریه را به شمشـیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش به قریه در زده تمامت خانه و سـرای و باغ و بسـتان را بسوختنـد و دیوارها با خاک پست کردنـد و اموال و اثقال نساورجال را به نهب و غارت برگرفتند و برفتند». (۲)

انعکاس چنین واقعه ای شـنیع، افکار عمومی مردم ایران را خاصه در مناطق شـمالی کشور، به خود جلب کرد و نسـبت به وقوع آن نفرتی خـاص، عموم را فرا گرفت، و ناصـر الـدین شـاه قاجار را که کاملًا به اصل و ریشه چنین ماجرائی واقف و آگاه بود، مصـمم نمود، تـا جهت رفع غـائله ای در صـدد قتل عام شـیعیان، و مردمانی قتال پیشه و رجعتی، اراده ای مقتضـی، امر به ابلاغ دهد. از این روی «تمام اکابر و عساکر مازندران با نواب

۱- ج ۱۰، ص ۴۳۳

۲- ج ۳، ص ۲۴۶

مستطاب مهدیقلی میرزا از راه فیروزه کوه و سرتیپ لاریجانی از محل خود مأمور به محاصره حصار شیخ طبرسی شدند و در یک فرسنگی شیخ طبرسی نزول فرمود و به تهیه این کار پرداخت چون شب در آمد، ملا حسین بشرویه ئی و حاجی محمد علی مازندرانی شبانه به سیصد کس از بابیان به شبیخون ملازمان نواب والا که در خانه های قریه واسکس متفرقاً منزل گرفته بودند مستعد شدند و از آنجائی که ملازمان رکاب نیز خسته و مانده و از راهی دور رانده در خواب غفلت رفته بودند ناگاه آن طایفه جسور و گروه مغرور به سراهای قریه واسکس در رسیدند و به آن قریه در آمده آتش در سراها زدند و دست به شمشیر بردند به یک بار خانه ها افروخته شد و اهالی آنها سوخته بیست و پنج کس از ملازمان رکاب نواب مهدیقلی میرزا در دست بابیه به قتل آمدند و دو نفر از ابنای شاهزادگان که در خدمت نواب والا- بودند در بالا- خانه ماندند و بیرون رفتند نیارستند تا سوختند و آوازه در افکندند که مهدیقلی میرزا کشته شده است پس عمارت بیرونی را تصرف کردند و میرزا عبد الباقی مستوفی و دیگران را کشتند و به اندرونی منزل خاصه نواب والا ریختند دو سه نفر را نواب والا به تفنگ مقتول کرد و ملازمانش گریختند و بابیه غلبه کردند امیرزاده خود را به زیر افکنده از طرف صحرا خود را به ساری رسانید و کل ملازمان رکابی فرار کرده متفرق شدند و آغروق و اسب ویراق همراهان نواب والا به تصرف بابیه در آمده با غنیمت بسیار به قلعه باز گشتند.

چون کار خوارج بابیه بدین گونه قوت گرفت وصیت صلابت و مهابت این فرقه در طبرستان شیوع یافت علما و عموم سکنه بعید و قریب متوهم شدند. به حکم اعلی حضرت اقدس پادشاهی و اهتمام جناب جلالت پناهی امیر اتابک، دیگر باره نواب مهدی قلی میرزا و سردار لاریجانی و میرزا کریم خان اشرفی و محسن خان هزار جریبی و سایر سرکردگان مازندران حتی کرد و ترک و افغان و کرایلی مأمور به مدافعه خوارج شدند و به هر یک تأکیدات اکیده رفته مقارن این حال خبر رسید که سردار لاریجانی با جمعیت خود وارد قلعه شیخ طبرسی شده محسن خان هزار جریبی و محمد کریم خان اشرفی و جماعتی از افاغنه و قادیکلائی مأمور شدند که با قشون خود به اردوی

سردار ملحق شوند. خلیل خان سواد کوهی نیز بدیشان پیوست و در این چند روز پنداشتی احدی در قلعه نیست بلکه اظهار خوف می نمودند تا در غفلت و غرور سپاهیان بیفزایند ملا حسین بشرویه ئی شبی غافل از معابر قلعه عبور کرده با جماعتی از دلیران آن طایفه از سواره و پیاده که حربه آنان غالباً کتاره های درخشنده و تیرهای برنده و نیزه های درنده بود که به عرف طبرستان پیشدار خوانند خیک های نفت برداشته بی خبر و بی همهمه از دروازه غربی قلعه بیرون آمده در آن شب که دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ بود بر سر اردوی مذکور آمده خود با سواران طرف غربی اردو را گرفته که اگر کسی فرار کند به قتل آورد اهالی اردو به خواب بودند و طوایف ترتیبی داشتند جماعت اول سواد کوهی بودند بابیه داخل اردوی آنها شده چنانکه رسم آنان بود صیحه زدن گرفتند و دست به شمشیر و کتاره و تبر و بیشدار بر آوردند جمعی را بکشتند و اردوی طوایف سواد کوهی را بر هم زدند و ایشان را از پیش برداشته داخل قادیکلائی نمودند و هر دو را هزیمت داده به سورتیجی و اشرفی ملحق کردند و کل آنان را از جای کنده داخل لاریجانی نمودند همهمه برداشتند و ولوله در افکندند خیک های نفت را بر اماکن چوبین سپاهیان ریخته آتش در زدند صحرا شعله زاری روشن شده و جنگ در گرفته سردار لاریجانی اردوئی بهم بر آمده و دوست و دشمن تارو پود شده دید رعایت حزم را با جماعتی از میان اردو به کناری کشیده و به شلیک پرداخت. جمعی از لاریجانی و هزار جریبی در دست آن طایفه غدار از پای در آمدند، از آتش زدن خانه های چوبین صحرا روشن شد و تا صباح جنگ محکم بود، ملا حسین بشرویه ئی داخل اردو شد پیرامون خود را به قتل و غارت تحریک می نمود، چون اردو از شعله آتش روشن بود میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی که در کنار اردو به افکندن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنگ ثابت قدم بودند سواری سبز عمامه، سفید جامه دیدند که شمشیر بر کشیده پیادگان و سواران را به محاربه و مضاربه دل همی دهد و فرمان او به طبع همی برند، دانستند که ملا حسین موسوم به سید علی اعظم وی خواهد بود، سینه او را هدف گلوله بلا- کردند چون تفنگ میرزا کریم خان اشرفی رها شد وی دستی بر سینه خود نهاده محقق شد که گلوله بر سینه وی رسیده سردار لاریجانی و آقا محمد حسن نیز او را به نظر گرفته

تفنگ رها کردند تیر بر نشان آمده شکم او را بدرید». (۱)

صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) نیز این بیان مرحوم رضا قلیخان هدایت را تأیید می کند که: «عباسقلی خان ... به روشنائی آتش افتاده آن جناب را به نظر آورد ...

تیری به جانب ایشان انداخته، از قضا سینه مبارک ایشان آمده و جراحت کلی رسیده باز هم تیری خالی نمود آن هم کارگر گردید ...». (۲)

البته مؤلف کتاب مذکور به اقوال دیگران توجه ننموده است که تیر اول را میرزا کریم خان اشرفی رها کرده بود و تیرهای بعدی از آن آقا محمد حسن لاریجانی ... بوده است.

مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک تیر اول را هم قول صاحب «روضه الصفا» از آن میرزا کریم خان اشرفی دانسته. ولی تیرهای بعدی که در واقع کار ساز اصلی بودند، از آقا محمد حسن لاریجانی می داند. (۳)

ملا حسین بشرویه ئی در آخرین لحظات جان دادن «محمد علی بار فروشی» (قدوس) را جانشین خود قرار داده، (۴) و یارانش را با سخنانی چنین، مانع از تزلزل روحیه ی آنها شد:

«و عمّاقریب بر مازندران بلکه بر ایران مسلط خواهید شد و در رکاب صاحب الزمان شمشیر خواهید زد ...». (۵)

۱- «روضه الصفا» ج ۱۰، ص ۴۳۴.

۲- ص ۱۷۲.

۳- ج ۳، ص ۲۵۱، عبد الحسین نوائی در ذیل کتاب «فتنه باب»، نتیجه تحقیق خود را در خصوص ضارب اصلی ملاحسین چنین می نویسد: «قاتل ملا حسین به روایت خود بابیه، عباسقلی خان لاریجانی بوده نه کریم خان اشرفی یا محمد حسن خان لاریجانی. در ضمن تحقیق هم که به توسط نگارنده ی این سطور در شاهی از نواده عباسقلی خان صورت گرفت، ایشان نیز همین نظر را تأیید کردند که چون ملا حسین آن شب بر اسبی قزل سوار بوده شناخته شده و عباسقلی خان از بالای درختی او را هدف ساخته است.

۴- علی محمد شیرازی، پس از مردن ملا حسین و بحرانی شدن وضع قلعه، دستوری صادر کرد: «بر همه مؤمنین واجب است که برای مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند زیرا اطراف قدوس و اصحاب را قوای دشمنان خوانخوار و بی رحم احاطه کرده.»/ «نبیل زرندی»، ص ۴۳۰.

۵- «روضه الصفا» ج ۱۰، ص ۴۳۹.

پس از دفن پنهانی ملا حسین بشرویه ئی در پای دیواری از استحکامات قلعه شیخ طبرسی به گفته صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف): «حضرت قدوس (محمد علی بار فروشی) شمشیر و عمامه آن جناب را به جناب میرزا محمد حسن کرم فرمودند ایشان را سپهسالار جند حق نمودند ...». (۱)

از آن سو مرحوم میرزا محمد تقی خان لسان الملک، درباره وقایع پس از شبیخون بابیان و شکست عباسقلی خان می نویسد: (۲)

«شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و به آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر لختی راه به پیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند، و از گرد او پراکنده گردند، هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرد.»

«شاهزاده چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و قمع بابیه به نام عباسقلی خان بر آید و تاپل قراسوء علی آباد چون برق و باد همی براند در آنجا عبد اللّٰه خان افغان از راه برسید و میرزا عبداللّٰه نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن به اتفاق شاهزاده را به کناری آورده پرده از راز بر گرفتند.»

«مهدیقلی خان میرزا بر جای سرد شد و کار را دیگر گون یافت.»

«پس از شاهزاده چهار روز در کیاکلا اوتراق کرد و کار لشکر بساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه سوار و پیاده به کنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدن های کشته گان را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوارن معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوب ها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود هولی عظیم در دل او جای

۱- ص ۱۸۰

۲- ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۵۳

کرد و روا نـدانست که بی سـنگری و حصـنی در کنار آن قلعه اوتراق کند، لاجرم از آنجا عبور کرده یک فرسـنگ از آنسوی تر، به قریه کاشت در آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشـته با عباسـقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نموده به فراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست».

«آنگاه سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی بر آوردند و روز چهارم با لشکری کینه توز به کنار قلعه آمد».

«عباسـقلی خـان لاریجـانی و نصـر اللّه خـان بنـدپی و حاجی مصـطفی خان را با تفنگچی اشـرفی و سورتی و لشـکر دودانکه و بالارسـتاقی و جمـاعت کرد و ترک مـأمور به محاصـره ساخت و هر یک را به جانبی از قلعه برگماشت و فرمان کرد تا به حفر خندق و مارپیچ دام برزنند و بروج محکم بر آورند و جماعت بابیه را از دخول و خروج قلعه خود دفع دهند.»

«چون کار بدینجا رسـید حاجی محمد علی حکم داد تا در شب های تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی شد و اصحاب او آسوده در میان قلعه به درنگ و شتاب بودند».

«در این وقت شـاهزاده از کارداران دولت خواسـتار آمـد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و قورخانه لایق بـدو فرسـتادند و یـک تن از مردم هرات آلتی از بـارود تعبیه کرد که آن را آتش زده به جـانب قلعه روان می داشت و هفتصـد ذراع مسـافت را قطع کرده به میان قلعه فرود می آمـد و خانه هائی که جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودنـد آتش در می زد بـدین صـنعت هر خـانه که در آن قلعه بود سوخته شـد و از جـانب دیگر گلوله توپ و خمپـاره در میان قلعه تگرگ مرگ می بارید».

«حـاجی محمـد علی چـون ایـن بدیـد از قلعـه شـیخ طبرسـی که نشـیمن داشت بیرون شـد و در میـان خـاکریز قلعه منزل کرد و اصـحاب در نقب هـائی که کنـده بودنـد جـای گرفتنـد چنـانکه هیچکس را از توپ و خمپـاره آسـیبی نبود در این وقت جعفر قلیخـان بالارسـتاقی هزار جریبی به لشـکر گـاه آمـد و بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شـیخ طبرسـی را نزدیک به قلعه بنیان برجی کرد و در مدت سه روز برجی عظیم بر آورد. شاهزاده فرمان کرد که

هم اکنون باید راه سنگر گیرند سربازان را که نیروی باز پس شدن نبود هر کس به گوشه ای می گریخت و به خواب می رفت».

«جعفر قلیخان و میرزا عبد اللّه به زحمت فراوان با سی و پنجمین سرباز از لشکرگاه روانه ی سنگر شدند و هر یک در برج خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هر کس به پشت افتاده بغنود جماعت بابیه، چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند دویست تن مرد کار آزموده از راه خندق بیرون شد و ناگاه صیحه زنان یورش افکندند».

«در این گیرودار اصحاب حاجی محمد علی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله باریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی به مدد ایشان آید بالجمله بعداز قتل طهماسب قلیخان و جراحت جعفر قلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند.

بعد از عبور بابیه میرزا عبد اللّه جعفر قلیخان را از خندق برآورده بعد از دو روز او را به جانب ساری کوچ دادند. مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد او را به لشکرگاه مراجعه دادند ازین شدن و آمدن در آن شب در گذشت».

چون چهار ماه از مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی گذشت از یک سوی بابیان با تمام شدن آذوقه روبرو شدند. و از سوی دیگر به گفته مرحوم «اعتضاد السلطنه» موجد شد تا «شاهنشاه به اهل مازندران خشم فرموده، سلیمان خان افشار را فرمان داد تا با لشکری خونخوار به جانب مازندران روان شود». (۱)

و اما در خصوص وضع بابیان پس از اتمام آذوقه، کتب بابی و بهائی به تفصیل به شرح آنان در چنین موقعیتی خاص پرداخته اند.

صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می نویسد: «همین که آذوقه بر ایشان تنگ شد و اوضاع ذلت رخ داد خدمت آن حضرت (محمد علی بار فروشی) عرض نمودند که اسب ها را گرسنگی تلف می کند، فرمودند هر چه لاغر می باشد از قلعه بیرون

۱- کتاب: «فتنه باب» ص ۵۵.

نمائید و هر چه ساز می باشد ذبح نمائید و بخورید ...». (۱)

لـذا وقتی بسیاری از بابیان عملًا با نابودی غیر قابل اجتناب روبرو شدنـد و وعـده های زعمای بابی مبنی بر تسلط بر حکومت مرکزی و گرفتن مقامات و تصاحب اموال، بی اساس از آب درآمـد و زبان به اعتراض گشودنـد، زعمای بابی، از آن وعده ها تأویلاتی کردند که «سلطنت سلطنت باطنی است ...» (۲) ترک قلعه کردند، گریخته، و یا به سپاه اردوی دولتی بازگشتند. از این روی به گفته مرحوم «اعتضـاد السلطنه»: «در این موقع معلوم شـد که آذوقه قلعه گیان تمام شـده چنـد روز دیگر از شـدت گرسنگی تباه خواهند گردید و یا پناه خواهند آورد بدین جهت ترک یورش کردند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از طرف بابیه چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود به کذب و دروغ بود بر اصحاب معلوم افتاد و از این عقیدت سستی گرفتند. اما هیچ کس را یارای سخن گفتن نبود. چه اگر از کسی مخالفتی معلوم می شد به حکم حاجی محمد علی او را می کشتند. لاجرم بابیه به جان آمدند و در نهان از پی چاره می کوشیدند. نخستین آقا رسول که یک نفر از بزرگان آن جماعت بود و از خود سی نفر مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبیـد. او را امان داده وی مطمئن خاطر گشته مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت چون به لشکرگاه نزدیک شد یک نفر از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخته و دیگر تفنگچیان به سوی او و مردم او تفنگ ها انداختنـد و جمعی را مقتول ساختنـد چنـد نفر که زنـده ماندنـد به سوی قلعه مراجعت کردند. بابیه گفت که شما مرتد شدید و به جانب دشمن شتافتید. اکنون قتل شما واجب افتاد. پس همگی را به قتل آوردند».

«بعـد از آن رضاخـان پسر محمـد خـان میر آخور که به جمـاعت بابیه پیوسته بود، او نیز از شاهزاده امان گرفت و با دو نفر از مردم خود به لشکرگاه آمد. شاهزاده او را به هادی خان نوری سپرد که او را نگاهداری نماید. جمعی دیگر از بابیه، بالشکری که در سنگرها بودند طریق موافقت جستند و اجازت حاصل کردند که از قلعه راه فرار پیش گرفته و به

۱- فتنه باب، ص ۱۸۵

۲- «نقطه الکاف» ص ۱۸۵

مساکن خویش پیوندند».

«پس از این واقعه، علف و آذوقه بابیه یکباره روبه تمامی آورد بطوری که علف زمین را هر چه یافتند بخوردند و هر چه درخت در قلعه بود پوست و برگ آن را قوت خود کردند و از آلات و ادوات چرم هر چه داشتند نیم جوش ساخته خوردند و هر قدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کرده خوردند و اسب ملا حسین را که با ضربت گلوله مرده بود و برای حشمت ملا حسین آن را به خاک سپرده بودند، در آورده گوشت گندیده او را با استخوان به قسمت بردند با این همه دست از جنگ برنداشتند».

«لشکریا ن در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه بنا نهادند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جسری از چوب بر خندق بسته بودند. ناگاه سه نفر از بابیه صیحه زنان بر آن قلعه بر آمده حمله بردند. میرزا عبد اللّه از خوف، آن جسر چوبی را به میان خندق افکند. بابیه راه عبور نیافتند و مراجعت کردند. اما آن سه نفر که به میان قلعه بودند، شمشیر کشیده به جنگ در آمدند و چند نفر از تفنگچیان را جراحت رسانیده و یک نفر از ایشان به فراز قلعه بر آمده فریاد برداشت که برج را گرفتم. بشتابید و به قلعه در آئید و بابیه از بیرون قلعه و لوله افکندند و یک نفر از تفنگچیان اشرفی را هدف گلوله ساختندو از آن جماعت نیز چند نفر به زخم گلوله جان دادند. اما آن یک نفر که بر فراز برج بود هر که عزم او می کرد به شمشیر دو نیمه می ساخت. در پایان امر، یک نفر از طالش دست یافته از پایش در آورد و دو نفر دیگر را که در میان قلعه بودند نیز به قتل آوردند».

«پس از این واقعه، دیگر در قلعه شیخ طبرسی برگ و درخت و علف زمین و استخوان و چرم تمام شد و راه فرار مسدود گشت. ناچار جماعت بابیه زنهار طلبیدند.

مهدیقلی میرزا گفت هرگاه توبه و انابه کنید و به مذهب اثنی عشریه در آئید از مال و جان در امان خواهید بود».

«عهد نامه نوشتند با اسبی برای حاج محمد علی فرستادند و امر کرد منزلی جهت آنان مهیا کردند. حاج محمد علی با دویست و چهارده نفر از جماعت بابیه که باقی مانده بودند به اردوی شاهزاده روان شدند و در خیمه هائی که برای ایشان مهیا کرده بودند آن

شب را به صبح آوردند».

«روز دیگر شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از بزرگان ایشان را احضار داشتند.

بعد از در آمدن ایشان به مجلس و نشستن، سخن از مذهب به میان آمد. با اینکه بعضی از عقاید خود را پنهان می داشتند، باز مزخرفات چندی می گفتند. اگر چه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد، ولی از بس لشکر رنج دیده و از ایشان بسیاری کشته گشته بود و احتمال هم داشت که هر یک به شهری رفته مردم را اغواء کنند، دل برقتل بابیه نهادند و آهنگ خیمه های ایشان کردند. چون شاهزاده دید که نمی تواند لشکر را ممانعت از قتل بابیه بنماید، آن جماعت را حاضر کرده یک یک را شکم درید، الا عددی قلیل که به میان جنگل ها گریختند. رضاخان پسر محمد خان میرآخور و چند نفر دیگر که در منزل هادی خان نوری بودند به دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی با پسر ملا عبد الخالق همگی هلاک شدند. آنگاه شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از سران را محبوس داشته به قلعه شیخ طبرسی در آمدند و از استحکام برج ها و خاکریزها و چاه ها و راه ها که ساخته بودند تعجب کرد و اموال منهوبه که از مردم و خود شاهزاده برده و در قلعه بود برداشته و هر چه را مالکی بود پس داد و از آنجا به بار فروش آمد».

سعید العلما و دیگر اهالی بر قتل حاجی محمد علی و بزرگان بابیه فتوی دادند و گفتند بازگشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام را در سبزه میدان بار فروش مقتول ساختند. در این فتنه از جماعت بابیه هزار و پانصد نفر به معرض تلف در آمدند. (۱)

ب: فاجعه ی نیریز

دارابی (۲) که از جانب علی محمد شیرازی مأمور شده بود، در یزد و نیریز، مدافع بابیت وی شود، پس از وقایع قلعه شیخ طبرسی، شور بابیان و خون یحیی دارابی به جوش آمده و علی محمد شیرازی در «چهریق» به خاطر جبران چنین فاجعه ای بزرگ، به

۱- «فتنه باب»، ص ۵۷.

۲- او وحید اصغر بود.

برپاشـدن فتنه ها و اعمال خشونت های دیگر می اندیشـید، تا شاید رهائیش از بند، امکانی یابد. پس از دست دادن ملا حسـین بشـرویه و قـدوس و حبس قره العین و بسـیاری از حروف حی دیگر، نوبت به بهره برداری از یحیی دارابی و موقعیت و نفوذ او رسید. در حالی که علی محمد شیرازی در واپسین روزهای حیاتش به سر می برد.

صاحب کتاب: «تاریـخ قدیم» (نقطه الکاف) از دیدگاه بابیان وقایع یزد و نیریز و خاتمه کار «یحیی دارابی» را چنین می نویسد: «دریزد مردمان دور ایشان را گرفته اظهار تصـدیق نمودنـد، جمعی کثیر بیعت نمودند خبر به حاکم رسـید بر خود ترسـیده آدم فرسـتادکه حضـرات را بگیرد، یک نزاع جزئی شـده بعد حاکم مسـتعد شده ایشان هم به قلعه تشـریف برده آمدند حول قلعه را گرفتنـد نزاع شدیـدی شـد. قریب به سی نفر یا زیاده از طرف مخالف کشـته گردیـد. و هفت نفر از جانب ایشان و چنـدی هم محصور بودند بعد اصـحاب بی وفائی نموده متفرق شدند، آن جناب نیز با یک نفر دیگر فرار نموده و به جانب شـیراز تشریف فرما شده و از آنجا به نیریز تشریف فرما شدند ...». (۱)

در نیریز، طبق تصـریح مرحوم اعتضاد السـلطنه: مردم نیریز رسیدن سید یحیی را به فال نیک گرفتند و از در عقیدت و ارادت به او گرویدند.

نمونه ای از خط سید یحیی دارابی «رساله استدلالیه»

۱- فتنه باب، ص ۲۲۴.

سید یحیی با سیصد نفر از اصحاب خود، در قلعه خرابه ای که نزدیک نیریز بود، فرود آمدند و در آنجا به عمارت نمودن قلعه و استواری برج و بارو پرداخت و صورت حال را به نصیر الملک نوشت. باز ثالثاً نصیر الملک به سید یحیی نوشت که دست از فتنه و فساد و ریزش خون عباد برداشته به شیراز بیا. او نیز در جواب نوشت که جماعتی دست به نافرمانی دولت گشاده اند، دور نیست که چون ایشان را به خود گذارم، فتنه برپا کنند و مرا آسیبی رسانند. چند نفری بفرست تا بتوانند تندرست مرا به شیراز رسانند. بعد از آنکه فرستاده ی نصیر الملک را معاودت داد، در همان شب آماده ی جنگ شد حکم نمود که بر سر زین العابدین خان شبیخون آورند. اصحاب او فریاد کنان و صیحه زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز ریختند. علی عسکرخان، برادر بزرگ زین العابدین خان را با جماعتی از اعیان نیز به قتل آوردند زین العابدین خان در آن گیرودار فرار کرد و اموال علی عسکرخان (۱) و زین العابدین خان را به غارت بردند مردم نیریز تمامی از وقوع آن سانحه دل به عقیدت و ارادت سید یحیی نهادند.

این عقیدت و ارادت مردم «نیریز» از نظر اینجانب دو دلیل اساسی داشت:

اولًا: یحیی دارابی فرزند مرحوم سید جعفر کشفی دارابی، از اکابر علمای امامیه بود که مدت ها در نیریز به امورات مذهبی مردم همت و سعی وافی داشته است. از این روی بازگشت وی را بنا به آن سوابق موجود و بی توجه به تحولات و تغییراتی که یحیی دارابی، پس از خروج از نیریز، در ارتباط با غائله بابیه دیده و داشته است، توانست پس از ورود به نیریز، به گفته مرحوم «رضاقلیخان هدایت»: «خلایق را برگرد خود جمع نمود و از «باب» بابی چند مفصل بیان کرد و عوام را بفریفت ...». (۲)

ثانیاً: همانطور که تواریخ عصر قاجار معترف و متذکر آن شده اند: اقدامات یحیی دارابی در زمانی صورت تحقق به خود می گرفت که: «رعایای نیریز از «حاجی زین العابدین خان بن محمد حسین خان نیریزی» حاکم خود خاطری رنجیده داشتند. و او را از نیریز بیرون کرده بودند و از او خوفی کرده اعتصام به دامن عزیزی می خواستند.

۱- یا «علی اصغر خان»، کتاب: «فارسنامه ناصری».

۲- ج ۱۰، ص ۴۵۷.

چون سید (یحیی دارابی) در رسید به حکم سابقه معرفت، مقدمش را گرامی داشته و وجودش را مغتنم پنداشته سر بر خط ارادتش نهادند. سید که منتظر حصول چنین اسبابی بود این معنی را از امارات طالع خود شمرده فتوی داد که علی اصغر خان برادر مهتر حاجی زین العابدین خان را نیز از میانه برگیرید و از این سلسله حاکم مخواهید آنان نیز علی اصغر خان را که با سید از در مخالفت در آمده بود با چند تن از اقوام و عشایر و اولاد و نبایر این طایفه بکشتند و بکلی خود را برسید بستند به احتشاد و اجتماع سپاه مشغول شده به قصد خروج مستعد و مصمم شد». (۱)

نتیجه چنین اقدامی را در کتاب مرحوم «اعتضاد السلطنه» چنین می خوانیم:

«چون آن واقعه به عرض نصره الدوله فیروز میرزا که در آن وقت صاحب اختیار فارس بود رسید، لشکری با توپ و قورخانه روانه نیریز نمود. سید یحیی، در کنار قلعه خود با اصحاب با تیغ های کشیده آماده جنگ شده گفت: خاطر جمع باشید که از لشکر کاری ساخته نیست و دهان توپ و تفنگ به سوی ما گشاده نگردد، بلکه گلوله توپ و تفنگ به فرمان من باشد و به سر لشکر ایشان رود و تمامی را هلاک سازد در این سخن بودند که از دور لشکر پدیدار شد. توپی به چادر سید یحیی انداختند. چادر بر سر یحیی فرود آمد و از آنجا گذشته یک نفر را در کنار چادر هلاک ساخت. مکشوف افتاد که گلوله توپ به فرمان سید یحیی نیست. سید یحیی چون توپ را به فرمان خود نیافت به میان قلعه شتافت و به محارست خود پرداخت. مصطفی قلی خان سرتیپ قراگزلو خواست به رسل و رسائل این جنگ وجوش را بخواباند و کار به مصالحت انجامد مفید نیفتاد.

سید یحیی کلماتی چند بر کاغذ پاره ها نوشته، از گردن اصحاب خویش بیاویخت و گفت با این ادعیه شماها را از بلاهای زمینی و آسمانی آفتی نباشد. آنگاه سیصد نفر از آن جماعت را از بهر شبیخون آماده کرد صیحه زنان روی به لشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا سپیده ی صبح جنگ کردند. لشکر مصطفی قلی خان حمله نمودند. یک صدو پنجاه نفر از

۱- فتنه باب، ص ۴۵۷.

کسان سید یحیی مقتول گشت. کشتگان خود را برداشته به قلعه خود رفتند، معلوم شد که آن کاغذ پاره ها فایدتی ندارد و سپر گلوله و تفنگ نشود. مردم چون کذب و حیلت سید یحیی را معاینه دیدند یک یک و دو دو فرار کرده و به خانه های خویش رفتند و چون سه روز از این واقعه گذشت یک بار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون تا کنار لشکرگاه یورش بردند، لشکر با گلوله توپ و تفنگ آنها را از پیش راندند و پشت به جنگ و روی به قلعه نهادند.

ثانیاً، نصره الدوله، ولی خان سیلاخوری را به فوجی که تحت فرمان او بود به مدد لشکر نیریز فرستاد. قبل از رسیدن ولی خان، چون سید فتوری در عقاید اصحاب خود دیده بود و از این طرف هم مصطفی قلی خان به جهت مصلحت. ثالثاً، ابواب رسل و رسائل مفتوح نمود، سید یحیی قبول این معنی را نموده بود. معدودی از اصحاب خود را که باقی مانده بودند متفرق ساخته، آسوده خاطر به منزل مصطفی قلی خان رفت.

مصطفی قلی خان از وی احترام نموده و گفت بهتر آن است که امشب به خانه ای که در شهر نیریز داری رفته، آسوده شوی تا مردم چون این بینند یکباره دست از جنگ و جوش بازدارند. سید یحیی قبول کرده با یک نفر از کسان مصطفی قلی خان جانب خانه خود رفت». (۱)

ولی صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) بر خلاف نظر «اعتضاد السلطنه» می نویسد:

«بعد از آنکه لشکر اعدا از غلبه به اهل حق به طریق کارزار مأیوس گردیدند، باب حیله و مکر را که صفت ایشان بوده گشودند و عریضه خدمت آن جناب نوشتند و اظهار تحیر در امر ایشان نموده و عذر خواهی از مافات کرده و ذکر طلب حق و تفحص آن را نموده و قسم یاد کرده و قرآن مهر نموده خدمت ایشان فرستادند و استدعا کردند که شما بیرون تشریف فرما شوید، هرچه بفرمائید چنان نمائیم، آن جناب عزم بیرون تشریف آوردن نمود». (۲)

۱- فتنه باب، ص ۷۷.

۲- ص ۲۲۷، و مراجعه شود به کتاب: «مقاله شخصی سیاح» ص ۴۳.

در حالی که مسلم است یحیی دارابی اگر چنانچه نیرومندی خود و دیگر رعایا و عوام را بسانی می دید که قادر به مقاومت و پیروزی هستند، مسلم تن به چنین کاری نمی داد، که صاحب کتاب تاریخ قدیم، برعکس وقایع نگاران عصر قاجاریه تسلیم یحیی دارابی را ناشی از رعب دشمنانش و پیروزی او تلقی کند.

مرحوم رضاقلی خان هدایت می نویسد: «محمد علی خان که جوانی شجاعت خصال و بسالت سگال بود با ابواب جمعی خود حمله های قوی بر آن قوم غوی برد و شهامت موروثی را به ظهور آورد مصطفی قلیخان نیز سرباز قراگزلو را به حمله های متعاقب از همه جانب حکم داد تا بعد از کوشش بسیار برخوارج بابیه غلبه کردند و جمعی از ایشان بکشتند هنگام طلوع فجر آن فجره را بگریزانیدند و اسیر کثیر گرفتند علی الصباح سید و اهالی نیریز دل بر تحصین نهاده از بلوکات متحابه استمداد کرد. چند کرت مقابله کردند و از مقابل گریختند عاقبه الامر سپاه منصور بر آن گروه مغرور ظفر یافته سید را به دست آورده با جمعی از آن طایفه برداشته مظفر و منصور به شیراز بازگشتند ورثه مقتول به حکم قصاص سید را بکشتند». (۱)

صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) در شرح بیان روزی که یحیی دارابی را به قتل رسانیدند، می نویسد: «چون صبح فردا شد، و نماز صبح را ادا فرمودند فرمایش کردند ...». (۲)

این امر به خوبی نشان می دهد که یحیی دارابی متظاهر به واجبات اسلام بوده، و کار بدشتیان مورد تأیید او نبوده است و از این رو در لباس اسلام و متظاهر به رعایت احکام شرع، عوام را به گرد خود آورده و اگر چنانچه صریحاً نسخ شریعت اسلام، و رسالت و نبوت جناب باب و ... را بیان می کرد، مسلم همان چند نفر هم نیز دورادورش را نمی گرفتند.

پ: فاجعه ی زنجان

۱- ج ۱۰، ص ۴۵۸

۲- ص ۲۳۸

فاجعه ی زنجان، پس از فاجعه ی مازندران و وقایع قلعه «شیخ طبرسی» از مهمترین وقایع خونین، و پرونده های سیاه تاریخ بابیه محسوب می گردد.

ملاـ محمـد علی زنجـانی، ملقب به «حجت»، فرزنـد آخونـد ملاـ عبـد الرحیم علی التقریب، پس از طی تحصـیلاتی در کربلا و شرکت در درس مرحوم «شریف العلمای مازندرانی»، به ایران بازگشت و در زنجان اقامت گزید.

در زنجان، میان علما و متشـخصان مـذهبی آن دیار، بر سـر صـدور فتواهائی که از جانب ملا محمـد علی زنجانی، صورت می پذیرفت اختلاف و نزاعی بروز کرده بود.

«اعتضاد السـلطنه می نویسد: «علمای آن بلد صورت عقاید او را به پادشاه مبرور شاه غازی- انار اللّه برهانه- مکشوف داشتند و دفع او را به قانون شرع واجب شمردند. او را به دار الخلافه احضار فرموده مقرر شد که دیگر به زنجان نرود». (۱)

ولی مرحوم رضـا قلیخـان هـدایت، ضـمن اشاره به منازعه وی با علمای زنجان در خصوص صـدور فتوای خلاف ادله اربعه، به نکته دیگری اشاره می کند:

«اجرای فتـاوی و احکـام بـا علمای اعلام مناقضتی و مخالفتی به ظهور همی آورد و از قراین خارجه و امارات داخله معلوم افتاد که مولانا را داعیه ی امارتی در سـر است و حکام زنجان شـرح حال او را به امنای دولت حضرت سلطان زمان معروض داشتند و بر حسب رقیمه ی جنـاب حـاجی میرزا آقاسـی مطـاع دولت خاقان مغفور محمـد شاه- طاب ثراه- او را به دار الملک طهران آوردند و در خانه محمود خان نوری کلانتر شهر نزول دادند». (۲)

«محمـد علی حجت زنجانی»، در زمانی که بابیان در «قلعه طبرسـی» علم مخالفت و جنگ برافراشـته بودند و کاملًا در محاصـره قوای دولتی گرفتار شده، دست کمک به سوی همه بابیان دراز می کردند، در تهران همچنان محبوس و گرفتار بود.

۱- ص ۶۱

۲- ج ۱۰، ص ۴۴۷

«علی محمد شیرازی، چنانچه در مبحث «حادثه قلعه شیخ طبرسی» متذکر شدیم پس از استماع وضع نابسامان بابیان قلعه، طی نامه ای بابیان را مخاطب قرار داده و صریحاً گفته بود: «بر همه مؤمنین» واجب است که برای مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند». (۱)

ولی در همین ایام، مقارن فوت محمد شاه قاجار: «چون واقعه ناگزیر آن شاهنشاه بی نظیر (فوت محمد شاه) روی نمود مولانا فرصتی یافته به زنجان گریخت و هواخواهان گرد آورد». (۲)

و به تصریح و تأیید نبیل. در تلخیص تاریخ نبیل زرندی: «وقتی که محمد شاه وفات یافت و پسرش ناصر الدین شاه به تخت نشست جناب حجت هنوز در طهران محبوس بودند، میرزا تقی خان ... تصمیم گرفته بود که حبس جناب حجت را شدیدتر کند ... جناب حجت وقتی که حیات خود را در خطر دیدند از تهران خارج شدند و به زنجان که اصحاب و پیروان اشتیاق مراجعت ایشان را داشتند برگشتند». (۳)

ولی آنچه که مسلم بوده است، محمد علی زنجانی حجت، در تهران محبوس نبوده و صرفاً به خاطر خواباندن اعتراضات علما و مردم زنجان، وی را از زنجان احضار و با اقامت وی در تهران بنابه تمایل و اختیار خود، موافقت شده است. چنانچه نبیل زرندی بر خلاف تصریح مذکور، ضمن بیان نامه ی «حجت» به ناصر الدین شاه قاجار، چنین می نویسد:

«رعایای اعلی حضرت پادشاهی شاه خود را فرمانفرمای جهان و بزرگترین پشتیبان دین و ایمان می شمارند به عدالت شاه پناهنده می شوند ... مرحوم محمد شاه مرا به طهران خواستند ... نسبت به من عنایت فرمودند، پس از زنجان به طهران مسکن گرفتم و جز خاموش شدن آتش فتنه و فسادی که علما برافروخته بودند و درباره من سخنانی می گفتند مقصود و منظوری نداشتم هر چند اجازه داشتم که به زنجان مراجعت کنم ولی

۱- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» ص ۴۴۹

۲- «روضه الصفا»، ج ۱۰، ص ۲۴۷

۳- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۵۶۰

بهتر آن دیدم که در طهران در سایه عدل پادشاهی بمانم بعد از شاه مرحوم در آغاز سلطنت شما امیر نظام ... تصمیم گرفت مرا به قتل برساند چون هیچ کس در طهران نبود که مرا محافظت کند به زنجان فرار کردم». (۱)

این بیان، نه تنها ناقض بیان قبلی ایشان است بلکه تصریحاً، بر خلاف نص صریح کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می باشد که ضمن حکایت ملاقات صاحب کتاب با ملا محمد علی زنجانی» (حجت) در خانه: «محمود خان کلانتر» می نویسد:

«الحال مدتی می باشد که محبوس می باشم». (۲)

در حالی که مزید بر تصریح نامه محمد علی زنجانی حجت به ناصرالدین شاه قاجار پس از احضار از زنجان به تهران، اشاره ای دارد که صریحاً مبین آزادی و اختیار انتخاب محل اقامت اوست، می نویسد:

«شخص محمد شاه نیز از استماع جواب های جناب حجت برپاکدامنی و بی گناهی ایشان یقین حاصل می کردند در خاتمه شاه از جناب حجت اظهار رضایت کرد ... و فرمود از خوب راهی وارد شدی و تهمت هائی را که دشمنان به تو نسبت می دادند همه را رد کردی خلاصه خیلی از او تعریف کرد و به او فرمود: شما به زنجان مراجعت کنید ...

منهم پیوسته شما را مساعدت خواهم کرد». (۳)

این تناقضات صریح، مبین متون و فرازهای تاریخ رسمی بهائیان، شاید به خاطر این مسئله به وجود آمده است که از یک طرف بهائیان می خواهند عدم رفتن محمد علی حجت را به «قلعه طبرسی» نقض صریح فرمان علی محمد شیرازی تلقی نکنند و به گونه ای آن را سرهم کنند که اگر چه متون، متناقض و اعتماد محققان از مندرجات کتاب سلب شود، ولی این القاء را به بابیان و بهائیان داشته باشند که حجت حجت است و حضرت نقطه اولی در مقام چنین فردی چنین و چنان گفته است.

به هر حال محمد علی زنجانی پس از ورود به زنجان، با استقبال بیشتر مردم زنجان

۱- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۵۷۸

۲- «نقطه الکاف»، ص ۱۲۶

۳- «تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۵۴۹

روبرو شد. و از این رو در صدد گردآوری هواخواهان جدیدی برآمد.

این هواخواهان، مردمی عوام و قلب و ذهنی خالی از دعاوی علی محمد شیرازی و بابیت و قائمیت داشتند و محمد علی زنجانی ظواهر شرع و عبادات را رعایت می کرد و سخنی که موجب نقض مقدسات اسلامی باشد، حتی المقدور به زبان نمی آورد و چنانچه ملاحظه کردید، با وجود آنکه موجد اصلی احضار وی از زنجان به تهران، مبتنی بر بابی بودن حجت بوده است، معذلک محمد علی حجت طوری سخن می گوید که «این تهمت را رد کند و جلب محبت و مساعدت شاه را به خود نماید و آن چنان شاه و وزیری که خود باب را دستور حبس می دهند البته صد البته مؤمن معتقد مورد شکایت او را چنین احترام ننموده و آن چنان وعده مساعدت و محبت نمی دهند». (۱)

از سوی دیگر، حوادثی که بعدها در زنجان به وقوع پیوست، به هیچ وجه مبتنی بربابیت و دفاع از عقاید باب نبوده و عواملی دخیل در این ماجراها گردید که محمد علی زنجانی ناچار پایش در این میانه کشیده شد. و کرد آنچه را که در هوی داشت.

مرحوم رضاقلیخان هدایت در ذکر حوادثی که پس از بازگشت محمد علی به زنجان نوشته است، به یک انگیزه مهم زمینه ساز، برای منازعاتی که بعدها به وقوع پیوست اشاره می کند:

«چون اعلی حضرت شاهنشاه عصر- خلّد اللّه سلطانه- برسریر موروثی بالاستحقاق بر آمد ایالت و حکومت بلاد ایران را به اصحاب کفایت و ارباب شهامت تفویض فرمود از جمله حکومت زنجان را به خال بی همال خود امیر اصلان خان موهبت فرمود و در آن زمان حکمرانی او فتنه سالار در خراسان قوت داشت و سپاه فوجاً فوج بدان حدود همی رفتند و خروج بابیه ی مازندران نیز در میان بود لهذا مولانا فرصت یافته ملاطفات و مراسلات متعدد به باب فرستاد و اظهار اشتیاق و خلوص کرد. و نیز جواب های مهر انگیز ارادت خیز به مولانا نگاشت اگر چه ملاقات صوری واقع نگردید لکن مولانا به حسن ظن، ارادت باب گزید و منصب و لقب یافت و به موهومات خیالیه و

۱- «نامه ای از سن پالو»، ص ۲۳۰.

تسویلات نفسانیه فریفته شد و دل بر متابعت وی نهاد و عامه ی خلایق را بدان طریق دعوت کرد واو را صاحب الزمان موعود شمرد و در فکر طغیان و عصیان افتاد در لباس تقوی و طهارت به اکتساب اسباب دعوی و امارت پرداخت و انتهاز فرصت همی کرد و به اجتماع و اجماع مقتدی و مرید اهتمامی تمام نمود و بیشتر اهالی زنجان گردن بر چنبر طاعتش نهادند و بنده وار در امضای نواهی و اجرای اوامرش ستادند چون حال به دار الخلافه معروض افتاد و از سوابق حالاتش استحضار داشتند، و به اخذ و قید و نفی و ارسال او از زنجان به حاکم آن بلوک اشارت راندند همانا او نیز از آن احکام و ارقام بوئی برده. به تحفظ خود مبالغه تمام کرد و در احتشاد و احتشام خود فزون گرفت تا کارش چنان بزرگ شد و قوت یافت که ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بر وی جمع شدند و در هنگام ذهاب و ایاب به مسجد و منبر و امامت، پیرامون وی داشتند و این موافقت و ارادت را سعادتی عظیم می پنداشتند و جز با یکهزار تفنگچی مصمم مستعد به خدمت امیر حاکم نمی رفت». (۱)

با چنین مقدمه سازی هائی که توسط محمد علی حجت به وجود آمد، زنجان را به حالت غیر عادی و اضطراب در آورد که در نتیجه آن موجد حوادثی گردید، که آن حوادث بعدها، فاجعه ی زنجان را در کارنامه ی سیاه بابیه ثبت و ضبط نمود:

حادثه اول: مؤلف کتاب «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» می نویسد:

«در این بین ها واقعه ی کوچکی حادث شد که آتش عداوت پنهانی در قلوب مخالفین حجت بدان سبب زبانه کشید ... دو طفل با هم نزاعشان شد یکی از آن دو پسر یکی از پیروان جناب حجت بود حاکم زنجان فوراً فرمان داد طفل مزبور را گرفته محبوس ساختند ... احباء به حاکم مراجعه کردند و از او درخواست کردند که طفل محبوس را رها کند و در مقابل مبلغی را که در بین خود جمع کرده بودند دریافت دارد حاکم زنجان حاضر نشد ... جناب حجت به حاکم نوشتند طفل صغیر به رشد نرسیده شخصاً مسئول نیست ... حاکم به نوشته حجت اعتنائی نکرد ... حجت دو مرتبه نوشتند و

۱- «روضه الصفا»، ج ۱۰، ص ۴۴۷.

نامه را به میرزا جلیل که شخصی با نفوذ بود دادند و فرمودند این نامه را به دست خودت به حاکم بده سید جلیل ... وقتی که به دارالحکومه رسید دربانان نگذاشتند داخل شود میرجلیل غضبناک شد ... شمشیر خود را کشید و آنها را به یک طرف راند و نزد حاکم رفت و خلاصی طفل را خواستار شد حاکم زنجان بدون قید و شرط مقصود میر جلیل را انجام داد و طفل را رها کرد». (۱)

بر این اساس بابیان می خواستند به حاکم رشوه دهند و متهمی را آزاد نمایند، حاکم حاضر نمی شود فوراً یک قداره بند را حجت می فرستد تا حاکم را تهدید و مجبور به آزادی متهم نماید و بعداً حاکم به علت اینکه خود را زبون دیده و یا بر اثر فشار طرف دعوی یعنی کسان طفل که به حکایت نبیل این طفل به علت او زندانی شده بود و یا به هر علت دیگر مجبور می شود قداره بند بیشتری برای جلب حجت بفرستد و قداره بندهای حجت به جنگ این مأمورین دولتی می روند و بالاخره مقدمه وقایع زنجان شروع می شود. حکایت را از نبیل دنبال کنیم:

«علمای شهر از این رفتار حاکم خشمگین شدند و از مجد الدوله بازخواست کردند که چرا در مقابل تهدیدات دشمنان خویش استقامت ننموده ... مرتبه دیگر می آیند تقاضاهای دیگری می کنند ... آنوقت طولی نمی کشد که زمام امور را به دست می گیرند ...

تا زود است بفرست حجت را دستگیر کن ... آنگاه دو نفر از پهلوانان مشهور ستمکار وحشی را وادار کردند که بروند جناب حجت را دستگیر کنند و باغل و زنجیر نزد حکومت بیاورند ... چون آن دو نفر پهلوان به محله جناب حجت رسیدند یکی از اصحاب شجاع موسوم به میر صلاح با هفت نفر دیگر از مؤمنین که مسلح بودند جلوی این دو نفر را گرفتند فوراً میر صلاح شمشیر خود را کشید و فریاد یا صاحب الزمان بلند کرد و زخمی به پیشانی اسد اللّه زد». (۲)

بالاخره در این حادثه یکی از این بابیان را که شاید همان سید جلیل باشد دستگیر و

۱- روضه الصفا، ص ۵۶۱

۲- همان، ص ۵۶۲

به حکومت می برند و لابد به عنوان تجری و قیام علیه مأمورین دولت و برای عبرت سایرین او را می کشتند (اگر نبیل! در این گزارش صادق باشد!) و بعد هم که حکومت وضع را وخیم می بیند و تکرار واقعات طبرسی و نیریز را در زنجان بیش بینی می نماید به بابیان اعلان می کند تا پراکنده شوند و موجب خون ریزی نگردند.

ولی حجت که وضع خود را در خطر دیده و هرگونه راه فراری را برای خود مسدود یافته به تشویق بابیان به پایداری و استقامت و دفاع می پردازد و با اینکه خود صریحاً اعتراف می کند که تنها هدف اوست و با تسلیم شدن از همه وقایع خونریزی احتمالی جلوگیری خواهد شد؛ معذلک از تسلیم شدن خودداری و با ربودن عقول مردمی که بدو معتقد شده بودند به اسم باب و صاحب الزمان و غیره مردم را وادار به شورش و ریختن خون هزاران نفر می نماید.

قضیه را نبیل چنین می نویسد:

«حاکم شهر را مجبور کردند که به جارچی فرمان دهد تا در شهر اعلان کند که هر کسی پیروی حجت نماید و به اصحاب او بپیوندد جانش در خطر است ... باید از حجت و اصحابش جدا شده و در سایه حمایت پادشاه در آید. جارچی که این مطلب را اعلان کرد اهالی زنجان به دو دسته شدند یعنی دو اردوی جنگجو در مقابل هم قرار گرفتند.

جناب حجت به منبر تشریف بردند و با صدای بلند مردم را مخاطب ساختند گفتند دست قدرت الهی امروز حق را از باطل جدا کرد ... یگانه مقصود حاکم و علمای زنجان آن است که مرا بگیرند و به قتل برسانند به هیچ کدام از شماها کاری ندارند ... هر کس جان خود را دوست می دارد و نمی خواهد در راه امر فدا کند خوب است پیش از آنکه فرصت از دست برود از اینجا خارج شود». (۱)

حجت می توانست تسلیم شود و یا به گوشه ای فرار نموده و به طور گمنام و مخفی، ایامی بگذراند ولی از فرصت و موقعیت خود استفاده و بدون ابراز کوچکترین رحمی به این افراد ساده و بی گناه که گرد او جمع بودند آنان را آلت دست قرار می دهد. (۲)

۱- روضه الصفا، ص ۵۶۵

۲- «نامه ای از سن پالو»، ص ۲۳۶

حادثه دوم: ارسال گزارشات اوضاع زنجان به تهران، و اطلاع ناصر الدین شاه و میرزا تقی خان امیر نظام وقت، از آن، مسؤلان امر را واداشت تا: «مجد الدوله امیر اصلان خان را که به حکومت زنجان مأمور بود حکم داد تا ملا محمد علی را مغلولًا به دارالخلافه فرستد.

بعد از این حکم، ملامحمد علی مطلع شده در حفظ و حراست خویش اهتمام نموده هر وقت می خواست به مسجد برود با جمعیتی تمام می رفت. روزی چنان اتفاق افتاد که یکی از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان منازعه کرد و مجد الدوله حکم به حبس او نمود. ملا محمد علی پیغام داد که این مرد از بستگان من است.

امیر اصلان خان گفت حمایت این گونه مردمان مفسد شریر جایز نباشد. ملا محمد علی خشمناک شده حکم داد تا محبوس را به عنف بیاورند. چون امیر اصلان خان آگاه شد، آماده ی جنگ گردید. پس کسانی که با ملا محمد علی بودند سلاح جنگ پوشیدند و آنهائی را که از مذهب وی بری بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند. خانه و بازارها را غارت کردند و آتش زدند و بر دور خود سنگری ساختند و ملا محمد علی کسان خود را، به نوید حکومت مملکت و ایالت ولایتی امید می داد و همگی را شادکام داشته از طرفین آماده ی جنگ شدند». (۱)

در خصوص تاراج و تخریب و به آتش کشاندن زنجان، توسط بابیان، و سنگرسازی های آنان به اشاره مرحوم رضاقلیخان هدایت نیز توجه می کنیم:

«ثلثی از مردم آن شهر را که بر مذهب حقه ی شیعه اثنا عشری ثابت و باقی بودند و با بابیه در آن باب موافقت نمی نمودند از میان خود بیرون کردند و بعد از جلای ایشان بابیه

۱- «فتنه باب»، ص ۶۲، امیر کبیر نظرش این بود که مرد با کفایت و با جربزه ای را به حکومت زنجان بفرستد تا کار انقلاب زنجان را تمام کرده و آتش فتنه ملا محمد علی را که به خود لقب «حجت» داده بود، به زودی فرونشاند. ولی شاه راضی نشد و روی ملاحظات قرابت و خویشی، امیر اصلان خان مجدالدوله پسر خال خود را بدان جا فرستاد و چنان که در متن کتاب مفصلًا آمده است، بر اثر سوء سیاست و بی کفایتی وی، فرونشاندن فتنه بابیه در آن شهر طول کشید و کاری بدین کوچکی مدت چند ماه دوام یافت.

به بیوتات و دکاکین آنها ریخته آنچه اسباب و ادوات محاربه و محاصره و آغروق و آزوق و مأکول و مشروب داشتند بالتمام به تصرف گرفتند و راسته بازار شهر زنجان را غارت نموده از آن پس آتش زدند و خانه ها ویران کردند و در اطراف شهر سیبه ها و سنگرها بساختند و سرکوچه ها و برزن ها را استحکام دادند و دروازه ها برنهادند و از میان بیوتات راه تردد به خانه های یکدیگر برگشادند و چنان آمد و شد می کردند که در خارج احدی از آنان مرئی نمی گردید و کار ایشان بر اهالی اردو ظاهر نمی گشت.

خانه های اطراف حصار و جدار را ویران کرده از خاک بینباشتند و چنان بساختند که هر یک از چندین خاکریز اوسع بود و سوراخ ها در جدارها گشاده به جهت روز جنگ و افکندن تفنگ مهیا ساختند توپی چند آهنین بریختند و زنبوره ای چند بزرگ بساختند.

اسلحه و تفنگ زیاده از اندازه ی خود آماده کرده بودند و سرب و باروت به تدریج جمع آورده منبر داشتند آذوقه ی ایشان سالیان دراز مکفی بود». (۱)

به هر حال بنا به قول اعتضاد السلطنه: «روز جمعه ی پنجم شهر رجب- چهل نفر از طرفین مجروح گشت. روز دیگر ملا محمد علی، میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ خود را با لشکر مأمور به تسخیر قلعه علیمرادخان نمود و این قلعه در میان شهر زنجان مأمنی محکم بود، به قوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته و سنگری سخت بستند بعد از فتح قلعه مزبور، ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان داد که مجد الدوله امیر اصلان را کشته یا دست بسته حاضرسازد، او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد. میر صالح و همراهانش یکشنبه برسر خانه مجد الدوله حمله بردند. از آن طرف محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علی نقی خان پسر نصر اللّه خان و مهدی خان خمسه ای و بیوک خان پشت کوهی با جماعتی از فراشان مجدالدوله در مقام مدافعه بر آمدند. جنگی سخت روی داد ناگاه عبد اللّه بیک، میر صالح سرهنگ را به ضرب گلوله از پای در آورده و به جماعت بابیه وهنی روی داده بی نیل مرام مراجعت کردند.

در بیستم شهر رجب، بر حسب فرمان جهان مطاع، صدر الدوله نبیره حاج محمد

۱- ج ۱۰، ص ۴۴۹.

حسین خان اصفهانی سرکرده سوار خمسه، از سلطانیه وارد زنجان شد.

روز پنجم ماه شعبان، سید علی خان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان مراغه ای با دویست نفر سوار مقدم و محمد علی خان شاهسون افشار با دویست نفر سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سرکرده افشار و محمود خان خوئی با پنجاه نفر توپچی و توپ و خمپاره به شهر در آمده در برابر سنگر میرزا فرج اللّه و قلعه محمد ولی خان (۱) سنگر بسته آماده ی جنگ شدند. در بیستم شعبان، میرزا سلطان قورخانه چی و عبد اللّه سلطان به طرف سنگر مشهدی پیری نقب زدند. مجدالدوله و مظفرالدوله ... و دیگر سرکردگان و لشکریان به جانب آن لشکر حمله بردند ... و آن سنگر مفتوح شد. دگر باره روزی چند دست از جنگ برداشتند ... چون این کار به طول انجامید، کارداران دولت مصطفی خان امیر تومان برادر سپهسالار اعظم را که در آن وقت سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی بود، نیز مأمور نمودند. بعد از ورود مصطفی خان، جماعتی از لشکر عزم خود را جزم نمودند که سنگر میرزا فرج اللّه را به قوت یورش بگیرند و نقبی جانب سنگر او حفر کردند. شب پانزدهم رمضان یک ساعت قبل از طلیعه صبح، مهدی خان با چریک ابهررود و عبد اللّه خان پسر سلیمان خان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سواره ی مقدم و سواره خمسه و چریک انگوران آماده ی یورش شدند و میرزا سلطان و عبد اللّه سلطان زیر سنگر میرزا فرج اللّه نقب کنده آتش زدند و بیست نفر از جماعت بابیه در زیر خاک هلاک شده چند نفر دستگیر گشتند.

از این طرف، نظر علی خان اریادی به زخم گلوله از پای در افتاد و پنجاه نفر از سربازان مجروح گشتند و شهباز خان به ضرب شمشیر شیرخان زخم برداشته، بعد از هشت روز در گذشت. بالاخره سنگر میرزا فرج اللّه مفتوح گشت و جماعت بابیه به سنگرهای دیگر رفتند. از آن طرف، از دارالخلافه طهران، میرزا تقی خان امیر نظام، محمد آقای حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیک تفنگدار خاصه را روانه زنجان نمود و حکم داد که هرگاه ملا محمد علی و کسانش را پس از روزی چند باقید و

۱- نسخه مجلس: ولی محمد.

بند روانه دارالخلافه نسازد مورد هزار گونه توبیخ خواهد بود.

روز بیست و پنجم رمضان، سپاه منصور با جماعتی از مردم زنجان به جنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هر دو لشکر جنگ می نمودند. از جماعت بابیه نور علی شکارچی و بخشعلی نجارباشی و خداداد و فتح اللّه بیک، فرج اللّه بیک که در شمار شجاعان و دلیران بودند با گروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشکریان نیز نزدیک پنجاه نفر کشته گشت.

بالاخره ملا محمد علی از کسان خود استنباط ضعفی نموده ناچار شد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند. لشکریان چون حال را بدین گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست کشیده مشغول خاموش کردن آتش شدند و جماعت بابیه مراجعت کردند و از نو به تهیه لشکر و سنگر پرداختند ...». (۱)

در خلال این کشاکش ها و طولانی شدن منازعه بابیان با شیعیان و قوای دولتی، مرحوم «میرزا تقی خان» امیر کبیر- رحمه اللّه علیه- به خاطر حفظ امنیت و قطع هر نوع مداخله خارجی و سوء استفاده از بابیان، پس از مشورت با ناصر الدین شاه قاجار، (۲) تصمیم گرفت منشأ تمامی این خشونت ها و فتنه ها را از بین ببرد. از این رو فرمان اعدام علی محمد شیرازی از تهران صادر و پیش از این، چنانچه در قسمت (ج از فصل سوم) بیان داشتیم به مرحله عمل در آمد و خون علی محمد شیرازی فدای ستیزه جوئی های

۱- «فتنه باب»، ص ۶۲.

۲- مرحوم اعتضاد السلطنه می نویسد: «میرزا تقی خان امیر نظام که در آن عصر وزیر ایران بود به عرض حضور مبارک رسانید که تا میرزا علی محمد باب زنده است، اصحاب او آسوده نخواهند بود. بهتر است که باب را به معرض هلاک در آورند و یکباره این فتنه را بنشانند. شاهنشاه جهان فرمود: این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دار الخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت. مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده. اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا به دار الخلافه آمده با مردم محاورت و مجالست نماید، بر همه کس مکشوف می گشت که او را هیچ کرامتی نیست. میرزا تقی خان عرض کرد: کلام الملوک ملوک الکلام. ولی اکنون جز اینکه شر او را رفع کنیم و این فتنه بزرگ را بخوابانیم چاره ای دیگر نیست.

مریدانی که حتی کمتر اطلاعی از نوشته ها و عقایدش نداشتند و دعاوی بی اساسش شد.

نکته قابل تأمل در حوادث زنجان، در رابطه با عزم راسخ مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر مبنی بر قطع هر نوع مداخله خارج و سوء استفاده ی ضد ملی از بابیان، ناشی از نطفه ها و علائق خاص بابیان به حمایت سفارت خانه های روس و انگلیس بوده است.

مأمور انگلیسی ابوت k. Abbott که زمان آشوب زنجان از آن شهر می گذشت شرح جنگ آنجا را می دهد و می گوید «ملا محمد علی رئیس گروه بابیان متعصب زنجان به پیروانش گفت: از پیکار نهراسید و اگر کشته شدید روحتان از نو باز می گردد و دین مقدس مغرب و مشرق را فرا خواهد گرفت، حتی به یکی از اصحابش سلطنت مصر را بخشیده و به دیگران وعده حکومت فلان شهر و فلان ده را داده است، به علاوه اطمینان داده که دولت روس به یاری آنان خواهد آمد. عده ای از همراهان ملا محمد علی، باغیرت و از خود گذشته اند و گروهی دیگر او را ترک گفتند و از شهر بیرون رفتند ... بیگلر بیکی زنجان از عهده نبرد خوب برآمده و شایعه بی رحمی او بکلی بی اساس است». (۱)

این حقیقت تلخ را نه تنها «ابوت» به آن رسماً تصریح کرده است، بلکه مصادر بابیه، در اذعان آن نه تنها پرده پوشی نکرده اند، بلکه با کمال فخر و غرور آن را نقل کرده اند.

از جمله مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) ضمن تصریح به اظهارات «ابوت» حقایق دیگری را در کتاب خود ثبت کرده است: «جناب حجت از امیر (امیر کبیر) مأیوس شد ... لهذا چند کاغذ به وزرای دول خارجه نوشتند. و ذکر احوال خود را نمودند.

ایشان نیز شفاعت نمودند در نزد امیر قبول ننمود ... شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل آن شده یکی همین قتل سلسله مظلوم بود. خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم به دیدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند. ایشان بیان فرمودند ... ایلچی ها قدری متحیر شده سکوت نمودند. زیرا که دیدند که محل حرف نیست ... بهرحال ایشان هم رفتند تا بعد ثمره آن بروز نماید ...». (۲)

۱- انگلیس ۱۵۳/ ۶۰ ابوت شیل، ۳۰ اوت ۱۸۵۰ م- مراجعه شود به کتاب: «امیر کبیر و ایران»، ص ۴۴۹.

۲- ص ۲۳۳.

سفیر انگلیس می نویسد: «ملاـ محمد علی، مجتهد برجسته زنجان نامه ای به من فرستاد و گفته: مرا به دروغ متهم به بابیت کرده اند. و استدعا کرده نزد دولت حسن توسط نمایم که او و هموطنانش را از حمله ی سپاهیان نجات دهم. عین همین مطلب را به امیر نظام نیز نوشته است. امیر جواب داده که حاضر است حرف او را بپذیرد و مدارا نماید. اما برای اثبات صدق سخنش باید به پایتخت بیاید. چون این شرط را قبول نکرد، امیر برای محاصره زنجان از نوقشون فرستاد». (۱) سفیر روس می گوید: «ملا محمد علی سردسته ی بابیان زنجان، از سامی افندی سفیر عثمانی و سرهنگ شیل وزیر مختار انگلیس در تهران درخواست میانجی گری نمود. اما همکار انگلیسی من عقیده دارد که مشکل است دولت ایران برای خاطر آن فرقه، راضی به دخالت بیگانه گردد». (۲)

البته امیر اجازه دخالت روس و انگلیس را نمی دادو اما دو نکته مهم است: یکی اینکه مایل به مدارا بود، ترجیح می داد بدون پیکار و خونریزی غائله را فرونشاند، از این رو آماده سازش بود. دیگر اینکه «شیل» چند بار راجع به بابیه با امیر گفتگو کرد، و امیر همیشه نرمی به خرج داد و در یکی دو مورد پیشنهاد شیل را پذیرفت. شیل ضمن بحث از گزارش کنسول انگلیس در تبریز، راجع به نبرد زنجان و جنایت های بابیان و لشکریان نسبت به اسیران یکدیگر می نویسد: «چون مطلب را به اطلاع امیر نظام رساندم از اینکه او را آگاه ساختم تشکر کرد و گفت دستور فوری می دهد که این کارهای زشت تکرار نشود زیرا مخالف عواطف و نظر او می باشد». به دنبال آن می نگارد: گرچه گزارش کنسول در شرح واقعه زنجان خالی از «گزافه گوئی» نیست، عکس العمل امیر احساس او را می رساند. (۳)

با وقوع این همه رویدادها، امیرکبیر مصمم به سرکوبی شورش بابیان بود و به گفته

۱- انگلیس ۱۵۲/ ۶۰ شیل به پالمرستون، ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۰.

۲- «شورش بابیه، گزارش دالگوروکی»، سند ۱۶ ایوانف.

۳- انگلیس ۱۵۴/ ۶۰ شیل به پالمرستون ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰ م- مراجعه شود به کتاب: «امیر کبیر و ایران»، ص ۴۵۰.

مرحوم اعتضاد السلطنه:

«محمد خان امیر تومان ... و اصلاح خان یاور خرقانی و علی اکبر سطان خوئی و بر حسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و فوج شانزدهم شقاقی از جانب دیگر یورش بردندو فوج ناصریه جلادتی به سزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی سخت در کار افتاد.

ملا محمد علی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر تومان پراکنده کنند. فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بابیه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته، لشکر را از سنگر خود دور کردند.

در این وقت ملا محمد علی و کسان او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی وافر داشت. خانه هائی که در عقب سنگرها بود به حکم ملا محمد علی به یگدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید ... و شب ها از میان سنگرها علمای اثنی عشریه را به نام، دشنام می دادند.

محمد خان امیر تومان خواست به رفق و مدارا رفتار کند و فتنه را بنشاند تا خون ها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملا محمد علی ابواب رسل و رسائل باز کرد و چندان که نصیحت گفت هیچ مفید نیفتاد.

در آن وقت، سردار کل عساکر منصوره، عزیز خان که در آن وقت آجودان باشی و به سفارت ایران و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود، با میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که از تبریز به طهران می آمد وارد زنجان شده خواستند این مقاتله را به مصالحه انجام دهند. لاجرم چند نفر از کسان ملا محمد علی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساختند و ملا محمد علی را به پیغام های نرم بنواختند.

فایده ای نبخشید. باز آتش حرب مشتعل شد ... سردار کل در کنار برجی که سنگر ملا ولی و به سرای ملا محمد علی مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی آهنگ یورش نمودند. فوج مخبران سنگر ملاولی را گرفتند. پنج نفر در زیر نقب هلاک شدند و پسر عبد الباقی زنجانی گرفتار شد. سردار حکم داد تا او را نیز به قتل آوردند. فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه کوتاهی نمودند. سردار متغیر شده ابو طالب خان را که در آن فوج حکمرانی داشت حاضر ساخت و او را تنبیه کامل نمود و

همچنان چون از صدر الدوله و سید علی خان فیروز کوهی و مصطفی خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی به کار نرفت از آنها نیز رنجیده خاطر شده صدر الدوله را معزول ساخت سرتیپی سوار خمسه را به فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمود و فرخ خان روز چهارم ذی القعده الحرام وارد زنجان شد ....

در این وقت علی خان سردار سرهنگ فوج چهارم تبریز و حسنعلی خان وزیر مختار دولت علیّه ایران که اکنون ایلچی مخصوص و مقیم دار الملک پاریس است و در آن وقت سرتیپ فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند، از راه برسیدند و با این حمله کار محاصره را سخت کردند ....

در این اثنا جنگی عظیم روی داد. کسان ملا محمد علی از زن و مرد ساز نبرد کردند و به خدعه و فریب،: مال فراوان در یکی از خانه های خود پنهان می کردند و بدان خانه سوراخ ها می نهادند و عمداً فرار می کردند تا سربازان به طمع مال بدان خانه ها می رفتند.

ناگاه تفنگ های خود را از آن نقب ها می گشادند و جمعی از سربازان را به خاک می افکندند ....

در این گرمی واقعه، حکمی از میرزا تقی خان امیر نظام به فرخ خان پیر یحیی خان رسید که مبنی بر رضامندی و نیکو خدمتی فرخ خان بود. فرخ خان از خواندن این مکتوب خوش وقت شده خواست تا خدمتی شایان نماید.

در شب شانزدهم ذی الحجه الحرام از کسان ملا محمد علی چند نفر به نزد فرخ خان آمده از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه ی قزوین راهی دانیم ....

فرخ خان فریب آنها را خورده با صد سوار به سنگر جماعت بابیه روانه شدند.

جماعت بابیه که از این راه آگاه بودند چند سنگر خالی ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روی اطمینان بیشتر ببرند که دیگر مجال فرار از بهر ایشان محال شود. ناگاه کسان محمد علی از چهار جانب در آمده و آنها را هدف گلوله ساختند. فرخ خان را با دوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند. اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که در اول بابی بودند و از طریقه او بازگشت نموده به نزد مجد الدوله گریخته بودند، در این هنگامه با فرخ خان

بودند. آنها نیز گرفتار شدند. همگی را زنده نزد ملا محمد علی بردند، سرهای سواران را بریده در قدم او افکندند. (۱)

ملا محمد علی از در خشم به اسماعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از صحبت خدا روی بگرداند، خدا او را کیفر دهد. آنگاه فرخ خان را دشنام داده گفت تا آتشی بر افروختند و آهن پاره ای چند در میان تافته کرده و بر او داغ نهادند و گوشت بدن او را با مقراض پارچه پارچه کردند. آنگاه سر فرخ خان و سر اسماعیل بزرگ و کوچک را از تن جدا کرده به میان لشکرگاه انداخت و ... ملا محمد علی حکم داد تا جسد ایشان را به آتش سوزاندند.

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت بابیه معروض درگاه افتاد، شاهنشاه ایران حکم فرمود بابا بیک یاور توپخانه با هجده عراده توپ روانه زنجان شود. بعد از ورود بابا بیک یاور به زنجان تمامی لشکر از چهار جانب خانه ملا محمد علی را محاصره کردند ....

لشکر ملا محمد علی ضعیف شد. جمعی از اصحاب ملا محمد علی از جانب دروازه قزوین راه فرار پیش گرفتند ... مردم دیزج متحد شده آنها را گرفته به زنجان آوردند.

پس از این واقعه کار بر ملا محمد علی تنگ شد، سلاح جنگ پوشیده به اتفاق کسان خود مبارزت می نمود.

در این واقعه، حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبد اللّه خباز که به امید حکومت

۱- روایت مرحوم اعتضاد السلطنه و سایر مورخین مسلمان تقریباً به همین مضمون است. اما بابیه می گویند که اسمعیل بزرگ و کوچک به علت قساوت قلب آنها چه بودند که بابیه با آن همه قساوت قلب، دیگر آنها را قبول نداشته و طرد کرده بودند؟ از نزد بابیه رانده شده بودند و به همین جهت خواستند ملا محمد علی را به دست فرخ خان بدهند. ولی در بین راه، به علت مهتابی بودن هوا، مشهود و مأخوذ گشتند. فرخ خان را، زنی با کارد به شکم زده کشت قساوت قلبی در کار نبود!!! و اسمعیل بزرگ و کوچک نیز، به دست نور علی بابی که خال ایشان بود، سر بریده گشتند قتل خواهر زاده آن هم بدین وضع فجیع، قساوت شمرده نمی شود!!! می گویند که در هنگام استراحت اغلب نفرات دو طرف با یکدیگر خرید و فروش می کردند. وقتی یکی از سربازان قطعه گوشتی به یکی از بابیه داد که بگیر، مدتها است از آن نخورده ای. شخص بابی گفت بیا و قیمتش را بگیر. سپس سر بریده اسمعیل را پیش وی انداخت. کتاب. نیکلا و کواکب الدریه.

مصر و حجاز بودند به زخم گلوله از پای در آمدند و در این اثنا تفنگی باز شد که گلوله بر بازوی ملا محمد علی آمد. اصحاب او، وی را از خاک بر گرفته به خانه برده جراحت او را از کسان خود پوشیده داشتند و همچنان به کار مقاتلت و مبارزت استوار بودند.

پس از هفته ای گفت من بدین زخم هلاک می شوم. شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنید که پس از چهل روز زنده خواهیم شد.

لاجرم بعد از مردن، او را با جامه ای که در برداشت به خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند و چند نفر دیگر که مجروح بودند نیز بمردند.

بعضی که از جانب ملا محمد علی هر یک ملقب به لقبی بودند مکتوبی به مجد الدوله و امیر تومان نوشتند که اگر ما را امان دهید دست از جنگ کشیده و به لشکرگاه شما آئیم. مجد الدوله اگر چه آنها را مطمئن داشت، چون در شریعت، قتل آن جماعت واجب بود، فریب دادن ایشان و نقص پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه آورد. آنها گفتند ملا محمد علی مرده و جسد او را در سرای او به خاک سپردند.

مجد الدوله و امیر تومان و سران سپاه آسوده خاطر به سرای او رفتند و جسد او را از خاک بر آورده ریسمان به پایش بستند و دور کوچه و بازار گردانیدند و اموالی که از مردم به غارت آورده و در سرای او پنهان کرده بودند غنیمت لشکر گشت ....

مجد الدوله بعد از این واقعه چند نفر از خاصان و بازماندگان ملا محمد علی را به دست آورده به دار الخلافه آمد و آنها را به حکم شاهنشاه به قتل آورد ...». (۱)

ت: توطئه قتل پادشاه ایران

پس از غائله زنجان، امیر کبیر، چند نفر از سرجنبانان آنان را اعدام کرد، چند تن دیگر را به زندان فرستاد. «شیل مأمور دولت انگلستان» به تصور اینکه اینان را هم خواهند کشت، پیغامی بدین مضمون برای «امیر کبیر» فرستاد:

«شورش بابیه جماعتی را به کشتن داده، بسیاری از آشوبگران نیز کشته شده اند. با

۱- «فتنه بابیه»، ص ۶۶.

مراتب روشنفکری که در آن جناب سراغ دارد سزاوار نیست این چند اعدام گردند. و کاری با معتقدات باطنی هیچ فرقه داشته باشند». (۱)

امیرکبیر پاسخ فرستاد که قصد کشتن آنان را نداشته، تنها تبعیدشان خواهد کرد.

امیرکبیر شورش بابیه را برانداخت. به قول «شیل»: پس از غائله زنجان پیروان باب جرأت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند. (۲)

«اما بابیان بیکار ننشستند. و پنهانی فعالیتی داشتند، تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی کردند، کسی را با آنان چندان کاری نبود». (۳)

ولی به هر حال، کینه شاهنشاه ایران ناصر الدین قاجار و امیر کبیر را در دل داشتند. تا اینکه تصمیم گرفتند، توطئه ای برای قتل شاهنشاه و امیر کبیر و امام جمعه ی تهران را تدارک ببینند.

مؤلف کتاب: «حقایق الاخبار ناصری»، شرحی کافی و مجمل از بدایت تا نهایت توطئه و فتنه بابیان بازمانده از شورش های خونین مازندران و نیریز و زنجان، نگاشته است، که پس از تطبیق آن با مأخذ موثق دیگر، مانند کتاب: «روضه الصفا»، مرحوم رضاقلیخان هدایت، و «ناسخ التواریخ» لسان الملک، و «فتنه باب» اعتضاد السلطنه و ... به لحاظ رعایت اختصار و دقت در شرح وقایع، آن را در بررسی «توطئه قتل پادشاه ایران» اساس کار خود قرار می دهیم:

«... ملا شیخعلی که یکی از داعیان باب و ملقب به حضرت عظیم بود به دارالخلافه تهران آمده روی به ضلالت عباد نهاد و جمعی را به متابعت خویش در آورد و با ایشان پیمان در میان نهاد که بامداد جمعه در مسجد جامع حاضر شوند، اولا امام جمعه را در مسجد به شهادت رسانیده پس متوجه ارک پادشاهی گردند. این شور و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقی خان بود، چون مشارالیه در عموم ممالک محروسه بخصوص دار الخلافه منهیان مخصوص داشت. آنان ماجرا را معروض اتابیگی گردانیدند، چون یکی از

۱- انگلیس ۱۵۹/ ۶۰، شیل به پلمرستون، ۱۴ مارس ۱۸۵۱ م.

۲- همان.

۳- مراجعه شود به کتاب: «امیر کبیر و ایران»، ص ۵۰۰.

پیروان ملا شیخعلی میرزا عبد الرحیم نام هراتی که در خدمت علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بسر می برد رقم شده بود، میرزا تقی خان، شاهزاده را احضار و از مقدمه اخبارش داد. مأمورش داشت که از میرزا عبد الرحیم منزل ملا شیخعلی و سایر آن شیاطین رجیم را مشخص ساخته اعلام کند. شاهزاده چندان که از میرزا عبد الرحیم استفسار نمود، جز از انکار جوابی نشنود. چون میرزا عبد الرحیم با میرزا طاهر نام در یک سرای بسر می بردند از وی جویا گردید، معلوم شد که ملا شیخعلی چند روز قبل از سرای میرزا عبد الرحیم به جای دیگر نقل نموده است. حاجی سید محمد اصفهانی که یکی از مَرده آن مردود بود خانه نایب چاپارخانه را نمود، جمعی با میرزا طاهر به آنجا شتافتند، وی را نیافتند. ولی دیگری از آن ملاعین بدست آمد، شاهزاده اعتضاد السلطنه، میرزا عبد الرحیم و آن رجیم دیگر را به حضور اتابک آورد. میرزا عبد الرحیم به توسط شاهزاده رهائی یافت و آن یک به دیار دیگر شتافت. ملا شیخعلی را چون دیگر حالت توقف نبود، به تبدیل لباس و تغییر هیأت به آذربایجان گریخت».

مرحوم اعتضاد السلطنه، خود در کتاب: «فتنه باب» حکایت میرزا عبد الرحیم نام هراتی را که در خدمت وی اشتغال داشته و مأمور خفیه نویس، رابطه او را با بابیان و توطئه ای که در سر می داشتند، به تفصیل مورد نگارش قرار داده است، که جهت تکمیل سخن لازم است به آن توجهی مبذول نمود:

«میرزا عبد الرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً با آن طایفه گرویده، بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بابیه که در دار الخلافه بود معاشرت می کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگر چه بعضی از لیالی زبان به قدح علما گشودی من او را تأدیب کردمی. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم: «کدام است آن ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم.» گفت: «مگر ملاحظه نمی کنید، ملا حسین بشرویه در شیخ طبرسی عمّاقریب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر. چنانکه در بحار الانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری

و قم را مفتوح خواهد ساخت».

گفتم: «حسین شما گرفتار لشکر منصور است، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهید گفت.» حال بر همین منوال بود. روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعه ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب، چنانکه سروش شمس الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم هر دو به میر اجلّ اتابک اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه از من منظور داشت، از اینکه من نسبت به سایر ابناء ملوك، منصب وزارت مهد علیا و ستر کبری- دامت شوکتها- بود. و مضمون رقعه آنکه: «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است.» من هم در وقت معین حرکت کرده، در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده، دست به جیب نموده رقعه ای در آورده به من داد. در آن رقعه مفتش از قبل وی نوشته بود که:

«روز جمعه ی آینده بابی ها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده اولًا به مسجد شاه ریزند و میرزا ابو القاسم امام جمعه را اولًا به قتل آورده پس از آن با ذکر «یا صاحب الزمان» به ارک ریزند و فسادی بر پا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند. و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده و فی الحقیقه رئیس بابیه در دار الخلافه اوست، و در هر چند روز به لباسی در آمده که مردم او را نشناسند، و هفته ای بیش در خانه ای توقف نمی کند و امّ الفساد این طایفه است و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر محمد تقی هروی که هر دو از رؤسای بابیه هستند الآن در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه بر پا نخواهد شد».

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت:

«شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستند، گرفتم در

اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید.» جواب گفتم:

«بحمد اله تعالی شکر حضرت ربّ العزّه را با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود.

بر این آمدم هم بر این بگذرم ثناگوی پیغمبر و حیدرم

و بـا این عقیـدت در میـان خاص و عام مشـهورم، چنانکه شـخص شـما که امروز شـخص اول ایران و اتابک اعظم هستیـد، در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به طهران آمدید، به سـبب مظاهرت من با میرزا علی حکیم باشـی، و مصاحبت با شـما و جمع دیگر با او که از آن جمله محمد صادق خان گروسی و عزیزخان مکری که حال آجودان باشی است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملا بهرام و درویش عبد الرحیم، به اندازه ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صغر سن از من می دیدید که مرا به عوامی و حماقت تصور نموده و مورد سـخریه و اسـتهزا بودم، چون شـما تنها هستید و ننگی در شأن اتابکی پیـدا نمی شود، اگر فراموش کرده ایـد شـرحی از روز رمضان خانی آباد و قرمه به و توبیـخ خود را بیان کنم شاید فراموش کرده باشید».

تبسم کرده گفت: «لازم نیست، از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند».

گفتم: «تفصـیل این سه نفر بـدون زیاد و نقصان این است: آقا میرزا احمد حکیم باشـی کاشـی طبیب حاذق و با امانت و معالج مهـدعلیا و ستر کبرا، از نجبـا و علمای کاشان بوده، پـدرش ملا رضا معروف به کبابی است و مادرش بنات اعمام حاجی پشـت مشـهدی است. به ذات پاک الهی و به نمک اعلی حضـرت ابـداً قضـیه باب و بابی از او مسـموع نشـده اما از میرزا عبـد الرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاک احدیت نه او را می شناسم و نه می دانم مقصود او چیست؟

چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به قول عرب «نَظَرَ إلَيّ بِنَظَرِه» گفت:

«خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشـته من دروغ نمی گوید و سـخنی نسـنجیده نمی نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از مهد علیا این سه تن را از شما خواهم خواست.» این بگفت و به پا خاست.

هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین و داع گفت: «یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می خواهم».

لا بد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب بسر بردم. پاسی از شب گذشته بیشترک یا کمتر، باز رقعه ای از امیر کبیر رسید که: «در اتمام امر معهود تعجیل کنید». باز بر وهمم افزود علی الصباح به صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد. شرح حال و سؤال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: «باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دارالخلافه داعی باب است. اسمش ملا شیخعلی و هر روز لقبی بر خود می گذارد و هفته ای ملبس به لباس می شود. چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبد الرحیم از جا و مکان او مستحضر است».

در آن حین میرزا عبد الرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد.

حکم به حبس و قید میرزا عبد الرحیم داد. اولًا با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخعلی سؤال کرده، جواب مفید مسموع نشد، سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه نگار مشاوره نموده، او حیله ای انگیخت و خدعه ای به کار برد. کاغذی شبیه به خط میرزا عبد الرحیم به میرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دار الشفاء منزل داشت و یکی از بزرگان بابیه بود، نوشت به این مضمون که:

«مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟» میرزا سید محمد جواب نوشته که: «از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نایب چاپارخانه در محله سنگلج رفته آنجا تشریف دارند.

چون این نامه افتاد در دست من به گردون گراینده شد شست من

فی الفور شرح حال را به امیر کبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب و معذرت

نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم باشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود. نزدیک به سه ساعت به غروب مانده، دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخعلی نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه نگار به همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آورد. و خود به خانه میرزا محمد رفته اثری از ملا شیخعلی ظاهر نشد.

دروب بیوت را مقفل کرده، در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند. حکایت را به من اظهار داشته گفت: «این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملا شیخعلی است. من او را خواسته توی بازو توی جبه و توی بار او را تفحص کرده، کتابی چند از مزخرفات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود. هر چند از احوال ملا شیخ علی سؤال کردم جوابی نداد. بالاخره او را به قدری صدمه زدم که بیم هلاکت بود، باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم (ع) نیز نوشته، اثری نشد، در آن شب شخص مراغه ای کاغذی از ملا ـ محمد علی زنجانی برای ملا شیخعلی آورده، او را نیز گرفته نزد من آوردند، حبس نموده، وقایع به امیر نظام گفته شد.

از این دار و گیر رشته جمعیت بابیه گسیخته گشت. و جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاه و صوابدید امیرنظام در میدان ارک حکم به قتل بابیه شد. از آن جمله میرزا عبد الرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم. خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبد الرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد. و نیز حضور همایون شفاعت کرده، حکم به حبس مؤید شد. قاصد مراغه ای را نیز میرزا علی خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده، گناهش عفو شد. ولی محمد حسین ترک با سایر بابیه به قتل آمد ...». (۱)

پس از کشف توطئه بلوای بابیان در پایتخت کشور و حبس و اعدام و تبعید آنان توسط «مرحوم امیر کبیر- صدر اعظم وقت»، پایتخت مملکت در آرامش فرو رفت. و توطئه بابیان جامه عمل نپوشید.

۱- «امیر کبیر و ایران»، ص ۵۰۰.

بعد از برکناری مرحوم امیر کبیر از مقام صدر اعظمی، و تغییرات اساسی در مناصب و صاحبان منصب، اوضاع پایتخت و کشور، از ناظمی مقتدر چون امیر کبیر، بی بهره و بازار شایعات رایج، بی اعتمادی جاری، و ثبات و نظم امیر کبیری رو به نقصان نهاد.

این اوضاع، فرصت مناسبی برای اوباشان و قداره کشان و مخالفان امیر کبیر به ارمغان آورد، که تعداد قلیل بابیان پراکنده شده، فرصت و زمان مقتضی ارضای حس کینه و عناد خود دیده، مصمم به اجرای توطئه های مجدد و در پیش گرفتن راه های ناکام مانده خود، گرد ملا شیخعلی ملقب به عظیم را گرفتند.

صاحب کتاب: «حقایق الاخبار ناصری» می نویسد: «ملا شیخعلی» بعد از عزل میرزا تقی خان مجدد به دار الخلافه آمد در خانه حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی منزل کرد. متابعان قدیم را اخبار نمود. چون چند روزی منقضی گردید، عدد ایشان به هفتاد رسید، به خیال خروج و تصرف دار الخلافه افتادند .... آراء سخیفه ایشان بر این نهج قرار گرفت که ابتدا گزندی به وجود مسعود مبارک که حافظ انام و ناصر اسلام است رسانند، آنگاه به اظهار دعوت و تصرف دار الخلافه اقدام نمایند. ملا شیخعلی از متابعان، مبارز این میدان و شناور این بحر بیکران طلبید. نخست محمد صادق نامی که به ملازمت ملا شیخعلی اقدام می نمود متقبل این امر خطیر و مهیای سر دادن گردید، و همچنین ملا فتح اللّه قمی و محمد باقر نجف آبادی و میرزا عبد الوهاب شیرازی مهیا و مستعد و آماده سربازی شدند. بعد از آنکه به میثاق و پیمان کار به پایان رسید، به تهیه و سامان آلات جارحه پرداخته از دار الخلافه بر آمده به قریه نیاوران شمیران شتافتند. در گوشه ای مقام گرفته منتظر مجال و فرصت آمدند ... صبح بیست و هشتم شوال (۱۲۶۸ ه. ق) خدیو بی همال عزیمت شکار فرموده ... بعد از انقضای دو ساعت و نیم از روز، شهریار ... زبر زین اشهب زرین سنام آرام گرفت. جمعی از مقربان حضرت و کارگزاران دولت چون صدر اعظم و نظام الملك و مستوفی الممالك و ایشیك آقاسی باشی و امیرآخور که حاضر درگاه بودند با جمعی از عمله و فراش ملازم رکاب شدند.

اعلی حضرت ظل اللهی به ملاحظه حشمت صدارت، صدر اعظم را اولًا از رکاب حکم به رجعت، سایرین هنوز در رکاب حاضر بودند که سه نفر از آن جماعت ... از پناه

دیوار و اشجار بیرون دویده به رسم داد خواهان استعانت نمودند یکی از رفقای سه گانه که از اهالی تبریز بود، بی محابا و حفظ طریقه قصد ادب قریب حضور مبارک نمود، ملتزمین رکاب هی بروی زدند و به التزام ادبش امر نمودند. چون ممانعت را دید و از نزدیک شدن زیاده از آنچه دست داده بود مأیوس گردید، طپانچه ای که در زیر بالاپوش می داشت برآورده به جانب وجود مبارک سر داد، گلوله خطا نمود ولی آشوب و انقلاب در ملتزمین رکاب و سواران همراهان روی داده به هم برآمدند. در این اثنا رفیق ثانی بیرون تاخت. نعره زنان طپانچه ی دیگر رها ساخت ... گلوله رد گشت، یک نفر از ملازمان رکاب دشنه بردهان نحسش زد، با این جراحت طپانچه خالی را از دست داده خنجر از کمر کشیده به قصد مقصود خویش حمله ور گردید چند نفر را مجروح گردانید تا آن که به درکات جحیم واصل گردید. در این حیص و بیص رفیق ثالث از مقابل بیرون تاخت ذات اقدس شاهنشانی را هدف گلوله طپانچه دیگر ساخت، آن هم به سپرداری الطاف ایزدی رد گشته چند پاره ساچمه و چهارپاره بر پهلوی مبارک رسیده از زیر پوست دویده از بالای شانه بیرون شد. چنان که بحمد اللّٰه والمنه به استخوان اذیتی نرسید ... بالجمله ملتزمین رکاب و سواران حضور آن دو نفر را نیز مأسور نمودند ....

از آن طرف صدر اعظم را چون از این حادثه وحشت انگیز آگاهی حاصل گردید، بی تابانه سر از پا نشناخت و به حضرت پادشاه شتافت. چون از تفضلات قادر متعال وجود مبارک خدیو بی همال را سالم یافت سجدات شکر الهی به سلامتی ذات شریف حضرت ظل اللهی به تقدیم رسانید، چون ظاهر بود که از انتشار این اخبار اختلال و فتور در امورات نزدیک و دور روی خواهد نمود، لهذا به تمامی ممالک محروسه ی ایران فرامین قضا جریان شرف صدور یافته مصحوب چاپاران دولتی به سرعت روانه گردانید که قبل از رسیدن خبر وحشت اثر، به توسط چاپاران، بلاد و امصار را استحضار حاصل آید. جراحان به معالجه جراحت مشغول گردیدند. روزانه دیگر به ملاحظه تسکین خاطر اکابر و اصاغرشاهنشاه ... در عمارت دیوانی جلوس فرمود، بارعام داد ....

عزیزخان آجودان باشی و کلانتر و کدخدایان دار الخلافه را مأمور به پیدا نمودن آشیانه مخافت و آفت و به دست آوردن آن گروه بد عاقبت گردیدند. سلخ شوال حاجی

علی خان حاجب الدوله فراشباشی را از آن جماعت خسران مآل آگاهی حاصل آمد و از محل اجتماع آنان که در خانه حاجی سلیمان خان است استحضار حاصل نمود، به عرض رسانید. حسب الامر جمعی به گرفتن آن طایفه گمراه مأمور گردید. برخی از ایشان فرار، حاجی سلیمان خان با دوازده نفر به قید ذلت و اسارت در آورده مغلولًا به خدمت صدر اعظم رسانیدند. از محبوسین نام و مقام بقیه ملاعین هم کیشی تفتیش رفت. سی و شش نفر دیگر در دهات و نفس شهر به دست آمد. ملا شیخعلی را حاجب الدوله سراغ نموده به دست آورد. تفحصی به سزا در کار هر یک به عمل آمده سه چهار نفر نوری چون کفر وارتداد ایشان به ثبوت شرعی نرسیده با میرزا حسین نام قمی که آن هم مجهول الحال بود به جان امان یافته محسوب شدند. بقیه را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا از این فیض عظمی بی نصیب نباشند. ملا شیخعلی به علما و طلاب، سید حسن خراسانی به شاهزادگان، ملا زین العابدین یزدی به مستوفی الممالک و مستوفیان ملا حسین خراسانی را نظام الملک و وزیر دول خارجه، میرزا عبد الوهاب شیرازی به بقیه اولاد صدر اعظم، ملا فتح اللّه قمی و ملا علی و آقا مهدی صاحب را حاجب الدوله و فراشان، شیخ عباس طهرانی به امر او خوانین محمد باقر نجف آبادی پیشخدمتان پادشاهی، محمد تقی شیرازی به امیر آخور و عمله اصطبل، محمد نجف آبادی به ایشیک آقاسی باشی و سایر عمله سلام، میرزا محمد نیریزی به کشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان، محمد علی نجف آبادی را خمپاره چیان، سید حسین یزدی را آجودان باشی و میران پنجه و سرتیپان، میرزا نبی دماوندی را معلمان و متعلمان مدرسه دار الفنون، میرزا رفیع مازندرانی را سواره نظام، میرزا محمود قزوینی به زنبورک چیان، حسین میلانی به سربازان، عبد الکریم قزوینی را توپچیان: لطفعلی شیرازی را شاطران، نجف خمسه ای را کسبه شهر، حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را ملک التجار و تاجران، حسن خمسه ای را ناظر و مطبخیان و شربت داران، محمد باقر قهپایه را آقایان قاجار، هر یک از نامبردگان را جماعت مجاهدان فی سبیل اللّه قربتاً الی اللّه و طلباً لمرضاته، به انواع سیاسات و عقوبات به دار البوار و خسار فرستادند. صادق زنجانی که ملتزمین رکاب به قتلش پرداختند، جسد پلیدش را پاره پاره در دروازه های شهر زینت قناره نمودند حاجی

سلیمان خان تبریزی که کاشانه اش آشیانه فساد انگیزی بود با قاسم نیریزی که مدعی نیابت سید یحیی بود، بعد از آن که اعضای ایشان به واسطه شمع های افروخته مهبط انوار گردید، هر یک به چهار پاره بردار شدند. قره العین که در خانه محمود خان کلانتر جای داشت در درکات سقر منزل گزین آمد. و ملا شیخعلی را نعم القرین یفعل اللّه بالظالمین». (۱)

آنچه مسلم است، طراح و گرداننده اصلی توطئه قتل شاهنشاه ایران، ملا شیخعلی عظیم، و حسینعلی میرزا بوده است.

ملا شیخعلی عظیم کشته شد. ولی حسینعلی میرزا به زندان فرستاده شد. و بواسطه و حمایت سفیر روس در ایران، از زندان آزاد، و با دیگر بابیان باقی مانده در ایران، به عراق عرب تبعید. و دست بابیان کوتاه، و ایجاد فتنه و بلوا متوقف گردید.

ولی فتنه ها و خشونت ها همچنان همراه بابیان و بعدها بهائیان و ... در عراق و اسلامبول و ادرنه و فلسطین و قبرس بود. و همیشه در صدد انتقام از ایرانیان و حکومت مسلمان، از هیچ کوششی هیچ بیگانه پرستی دریغ نداشتند. و همچنان در آرزوی تحقق آرزوهای بر باد رفته شیخعلی عظیم و ملا حسین بشرویه و محمد علی قدوس و محمد علی زنجانی «حجت» و میرزا حسینعلی و علی محمد شیرازی .... از تب و تاب نیفتادند.

فصل دوم: حمایت سیاست های خارجی

اشاره

۱- «حقایق الاخبار ناصری»، ص ۱۱۲.

سفارتخانه های خارجی و وابستگان خارجی و داخلی ... در قلمروی حکومت ایران و عثمانی و فلسطین ... دست اندرکار حفظ منافع دولت های متبوع و رقابت با یکدیگر، برسر قدرت و نفوذ، در پی بهره گیری از هر واقعه و حادثه ای از هیچ گونه تب و تابی دریغ نداشته اند.

احساسات مذهبی اسلامی بطور عموم و عقاید تشیع و کانون های شیعی بطور اخص، میدانی حساس و در نتیجه مورد توجه سفارتخانه های خارجی، از موقعیتی به سزا برخوردار بوده است.

پس از دعاوی شیخ احمد احسائی، چشم و گوش سیاست بازان خارجی به تداوم شیخیه، به عنوان نطفه ای که می تواند تهدیدی جدی برای تشیع و روحانیت و نظام مدافع و مروج همیشگی شیعه، به شمار آید، بازگردید. به نحوی که پس از مرگ «سید کاظم رشتی» و ظهور مدعیانی جدید، دست اندازی آنان به پرورش و تقویت و تحریک، مورد تأییددولت های متبوع قرار گرفته، مجالی نو محسوب گردیده، تا آنجا پیش رفتند که مسیر حرکت را هدایت و با مداخله علنی، به حفظ حرکت و زعمای آن سعی وافر نشان دادند.

در مقابل، زعمای بابی و ازلی و بهائی ... سر سپردگی خود را به سفارتخانه های خارجی دو چندان ساخته، تا از این طریق و تحت حمایت سیاست های بیگانه، مجری طرح ها و توطئه هائی شوند که از یک سوی باعث رونق کسب و کارشان و از سوی دیگر

جلب رضایت بازیگران و سیاست گذاران خارجی را فراهم سازند.

بی شک در چنین حرکتی مزدورانه، کوشش طرفین به حفظ اسرار پشت پرده و اختفاء و استتار هرگونه روابط دوستانه! بنابه شیوه اهل سیاست، سعی بلیغ مبذول گردید.

از این روی، «هادیان» و «واسطه ها» و «مجریان» زبان از گشودن هر سخنی بسته و قلم از نگارش هر موضوعی که دلالت بر چنین سازشی کند، تکانی نخورده. و گزارشات محرمانه معدوم و یا از دسترس اغیار به دور ماند.

با این همه و از آنجائی که حقایق، به هر حال در طول زمان و با تغییر مقتضیات سیاسی، کم و بیش آشکار خواهد شد، زبانی به سخن گشوده گردید و قلم به نگارشی تکان خورد و گزارشاتی، علی رغم همه ی کوشش ها، به دست اغیار افتاد، که از لابلای آن وطن خواهان ایران و عاشقان وحدت ملی و حفظ استقلال مملکت، به حمایت سیاست های خارجی و جلب رضایت بابیان و بهائیان از بازیگران سیاست های بیگانه در اسلام و ایران عزیز، پی بردند.

بدین روال، در بررسی فصل دوم از کتاب دوم: «حمایت سیاست های خارجی» به ذکر اهم مدارک و اسناد موثق و صرفاً مورد تأیید و تصریح مراجع و آثار رسمی بهائیان مبادرت می ورزیم. با این توجه و تأکید که:

اولا: در این «مجلد نخست»، به رئوس کلی چنین مدارکی از زمان علی محمد شیرازی ۱۲۶۰ ه. ق تا مرگ شوقی افندی ۱۳ آبان ۱۳۳۶ ه. ش. «نوامبر ۱۹۵۷ م» اشاره می شود.

ثانیاً: بایست متوجه بود که کلیه مطالب این بحث، تنها در «ارتباط» با دیگر موضوعات قبل و بعد کتاب، می تواند مفید فایده و کاشف حقایق و راهنمای پژوهندگان، مبنی بر «بیگانگی» بابیان و بهائیان باشد و بالعکس.

الف: حمایت سفارت روسیه در ایران

۱- منوچهرخان گرجی، ارمنی مذهب، که جزء اسرائی بود، که آغا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۹ هجری قمری او را از «تفلیس» به ایران آورد و در دربار فتحعلیشاه

قاجار جزو خواجگان حرمسرا و بعداً غلام پیشخدمت خاصه ... و سپس بواسطه هوش سیاسی و حمایتی که روس ها در ایران از او بعمل می آوردند، مقرب دستگاه فتحعلیشاه گشته، به سمت ایچ آقاسی (خواجه باشی) و سپس «ایشیک آقاسی» باشی ارتقاء یافت ...

در زمان محمد شاه قاجار منوچهرخان که به حکومت اصفهان منصوب گردید با مخالفت شدید علمای اصفهان روبرو گردید ولی با توجه به قدرت و نفوذ وی در اواخر حکومت محمد شاه توانست بر اوضاع مسلط شود.

آنچه مسلم است منوچهرخان گرجی، پس از بلوای بابیه در شیراز، با علی محمد شیرازی به گرمی رفتار کرده و او را از شیراز به اصفهان آورد و «با سید علی محمد باب همراهی نمود و برای پیشرفت آئین وی خیلی مساعدت کرد و تا موقعی که زنده بود، در اصفهان از او به نحوی پذیرائی کرده، و در حفظ جان وی بسیار کوشید». (۱)

بهائیان در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» تصریح می کنند: «یک روز معتمد الدوله در حضور مبارک در میان باغ مشرف بود عرض کرد: خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده، نمی دانم به چه راهی آنها را خرج کنم، فکر کردم اگر اجازه بفرمائید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم ... محمد شاه را تبلیغ کنم، یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت آنوقت او را وادار می کنم که حاجی میرزا آقاسی را که شخصی خائن و مخرب مملکت است معزول کند.

یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما می گیرم ... حکام و ملوک عالم را به امر مبارک و آئین نازنین دعوت می کنم ... و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار برمی اندازم. حضرت باب فرمودند: نیت خوبی کرده ای ... لکن از عمر من و تو در این دنیا اینقدرها باقی نمانده و نمی توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم». (۲)

البته آنچه مسلم است و «در اینکه معتمد الدوله از اوضاع متزلزل و هرج و مرجی که بواسطه سلطنت محمد شاه علیل و همیشه ناخوش و حاج میرزا آقاسی بی کفایت در

۱- «تاریخ رجال ایران- قرون ۱۲- ۱۳- ۱۴»، ج ۴، ص ۱۶۲

۲- ص ۱۹۶

سراسر ایران ایجاد شده بود مانند بسیاری از رجال آن زمان سخت ناراضی و می خواسته است از سوء جریان اوضاع مملکت استفاده نماید، در آن شبهه و حرفی نیست». (۱)

۲- عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» می نویسد: «موقعی که ایشان در «درجز» از قرای مازندران تشریف داشته و در آنجا مستخدمین و سرحدداران دولت روس ارادتی شایان به حضرتش یافته اراده کرده اند که آن حضرت را از دست مأمورین ایرانی گرفته و یا فرار داده به روسیه ببرند ولی آن حضرت قبول نکرده ... و بعد خبر وفات محمد شاه رسید و دریا بیگی روس اظهار سرور کرده و سبب نجات بهاء اللّه شد و در این سفر سید بصیر هندی همراه او بود». (۲)

۳- عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح»، ضمن شرح اعدام علی محمد شیرازی و محمد علی در تبریز می نویسد: «بعد آن دو جسم را از میدان به خارج شهر به کنار خندق نقل نمودند و آن شب در کنار خندق ماند. روز ثانی «قونسول روس» به اتفاق حاضر شده و نقش آن دو جسد را به وضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت». (۳)

۴- مؤلف کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» می نویسد: «قنسول روس در تبریز با نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که در کنار خندق افتاده بود برداشت». (۴)

باید توجه داشت که طبق تصریح مؤلف کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» پنهان کننده جسد علی محمد شیرازی، فردی بود به نام «احمد میلانی بابی» که او نیز از تحت الحمایگان دولت روسیه بوده است. (۵)

۱- «تاریخ رجال ایران»، ج ۴، ص ۱۶۲، لردکرزن در کتاب «ایران و مسئله ایران» می نویسد: «معتمد الدوله منوچهرخان گرجی که از حکام خوانخوار ایران بوده، در سال ۱۸۴۱ سیصد نفر را در نزدیکی شیراز زنده زنده گچ گرفت»، ص ۱۰۵.

۲- ج ۱، ص ۲۸۴.

۳- ص ۴۹.

۴- ص ۵۵۳.

۵- همان، ج ۱، ص ۲۴۹.

۵- مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) ضمن شرح «فاجعه زنجان» می نویسد:

«چون که جناب حجت از امیر مأیوس شد و دید دل او را هیچ رحمی نیست لهذا چند کاغذ «به وزرای دول خارجه» نوشتند و ذکر احوال خود را نمودند. ایشان نیز «شفاعت» نمودند در نزد امیر (میرزا محمد تقی خان امیر کبیر) قبول ننمود. بلکه او را (نصیحت نمودند) که چه معنی دارد که جمعی فقرا در بلد شما ادعای علم می نمایند ...

مانده به آن ملعون ننمود ... شنیدم از جمله تقصیراتی که «پادشاه روس» بر امیر کبیر گرفته و سبب «عزل» آن شده یکی همین قتل سلسله مظلوم بود. خلاصه «ایلچی روس» و «ایلچی روم» به دیدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند ... ایلچی ها قدری متحیر شده سکوت نمودند. زیرا که دیدند که محل حرف نیست ... به هر حال ایشان هم رفتند تا بعد ثمره آن بروز نماید». (۱)

۶- مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می نویسد:

«ایلچی روم» و «ایلچی روس» امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت مطلبی می گویند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید ....

«پادشاه روس» فرستاده بود به نزد «ایلچی تبریز» که «شرح احوالات حضرت را معلوم نما. و به جهت من ارسال دار. همین که این خبر رسید آن حضرت را شهید نموده بودند». (۲)

۷- عزیز اللّه سلیمانی اردکانی بهائی در کتاب: «مصابیح هدایت» ضمن شرح میرزا حسین زنجانی- و رقاء- می نویسد:

«فردا میرزا حسین را (میرزا حسین زنجانی پسر محمد متوفای ۱۳۰۲ هجری در عشق آباد که باورقاء در زنجان رفیق شده بود) دم توپ می گذارم و ترا با پسرت (ورقاء

۱- «تاریخ رجال ایران- قرون ۱۲- ۱۳- ۱۴»، ج ۴، ص ۲۳۳

۲- همان، ص ۲۶۶

و پسرش) به طهران می فرستم، حضرت ورقاء محرمانه فرموده بود که میرزا حسین به اطلاع قنسول و به امر ناصر الدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است این مطلب را پی می کنند و از برای سرکار خوش واقع نخواهد شد (خطاب به علاء الدوله حاکم زنجان است) به نظر چنین می آید که او را هم باما به طهران بفرست». (۱)

۸- از گزارشات دولگوروکی سفیر دولت روسیه در ایران به وزیر امور خارجه «نسلرو»- پرونده شماره ۱۳۳، تهران ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ م شماره ۴۸:

«خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده و آنان را متهم به انحراف». (۲)

۹- پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰، صفحه ۴۳۴ - ۴۳۵ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران به وزیر امور خارجه (سناوین) مریم آباد، ۳ ژوئیه ۱۸۵۰، شماره ۵۳.

«از موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل به خود گرفته است آرامش بیشتری در پایتخت حکمفرما است همچنین با اقدامات مؤثری که توسط حاکم جدید شیراز شاهزاده فیروز میرزا برای جلوگیری از عملیات بابیان به کار برده شده است فعالیت آنان فوق العاده محدود شده است.

لردپالمرستن از سفیر خود در ایران خواستار شده است که گزارش مبسوطی راجع به عقاید این فرقه برای ما بفرستد و این جانب هم امیدوارم در آتیه نزدیکی بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بابیان مشهور در اختیار من گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم ...». (۳)

۱۰- پرونده شماره ۱۳۴- تهران ۱۸۵۰، صفحه ۵۶۲ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰، شماره ۷۲:

«اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان که با جان خود بازی می کنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان می دهند و از عهده دفع حملات محمد خان

۱- ج ۱، ص ۱۸۱

۲- «شورش بابیان در ایران»، ج ۳۰، صص ۱۵۹- ۱۴۳.

۳- همان.

بخوبی برمی آیند جای بسی تعجب است که این عده با چه شهامتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می کنند.

رهبر آنان محمد علی به سفیر ترکیه سمیع افندی و همچنین به کلنل شیل (سفیر انگلیسی در ایران) مراجعه و از او خواهش وساطت کرده است لیک همکار انگلیسی من (سفیر انگلیس) معتقد است که بعید به نظر می رسد که دولت ایران حاضر بشود که دول خارجی در این مورد به کمک این فرقه وارد مذاکره بشوند». (۱)

۱۱- پرونده شماره ۱۳۴، تهران ۱۸۵۰، صفحه ۵۷۵- ۵۷۹، گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، تهران، ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰، شماره ۷۶:

«یگانه مسئله ای که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان می باشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خون های بی شمار قوای نظامی شاهی موفق به از بین بردن یک مشت فاناتیک نشده اند به همین جهت تصور می کنم آن جناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل کنند و بدین منظور نامه غلام باشی سفارت را که در معیت عزیزخان رفته و از نزدیک شاهد قضایا بوده تقدیم می دارد». (۲)

۱۲- پرونده شماره ۱۵۸۲ تهران، صفحه ۵۰۳- ۵۰۱ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۱ اوت ۱۸۵۳، شماره ۵۵:

«این جانب قبلًا نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را در میدان جنگ نمی توان حل کرد. همان طوری که انتظارش می رفت نه کشتار مازندران و نه قضیه زنجان هیچ کدام در حرارت پیروان این فرقه تأثیری نکرد و اخیراً به مناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه شده دولت کلیه افراد منتسب به این فرقه را تعقیب و زندانی می کند و طبق اطلاعاتی که به دست آمده عده یی زیاد از آنان در تهران مخفی می باشند که در بین آنان از هر طبقه وجود دارد (حتی افراد درباری).

دولت مدعی است که اسامی کلیه اشخاصی که در قضیه سوء قصد سوم اوت

۱- همان.

۲- همان.

شرکت داشته اند به خوبی می داند و اطلاع حاصل کرده است که چهار نفر از آنان مدت یک ماه است در زرگنده به طور پنهانی به سر می برند و وزارت امور خارجه بوسیله ی نامه ای از این جانب تقاضا کرده بود که اجازه داده شود در این دهکده به تفتیش بپردازند.

من بلاـ فاصله به غلام باشی دستور دادم که با مأمورین دولتی در این امر همکاری و (ضمناً نظارت) کند و پس از جستجو موفق به دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمک کرده به دستگیری دو نفر دیگر که در اوین (یک فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند، نفر چهارم از قرار معلوم از اقوام میرزای (منشی) از بابیان است و تبعه دولت ایران می باشد و از کارمندان رسمی ما نیست به دست دولت ایران سپرده شد ...». (۱)

۱۳- پرونده شماره ۱۵۸، تهران ۱۸۵۲، صفحه ۵۰۹ و ۵۰۸ گزارش منشی سفارت می باشد و چون معلوم شد که شخص نامبرده دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۲ اوت، شماره ۵۶:

«دولت ایران سه روز قبل به سانک پطرز بورک قاصدی اعزام داشته است که حامل خبر سلامتی شاه (جان به سلامت بدر بردن از سوء قصد) می باشد کشتار فجیعی که بعد از واقعه سوء قصد در تهران شروع شد و مناظر دلخراشی که من شاهد آن بودم مرا بر آن داشت که شخصاً نزد میرزا آقا خان رفته تا به او بفهمانم خاتمه دادن به این قضایا به منفعت شاه می باشد و اگر مجازاتی در کار هست لااقل قبلًا رسیدگی بشود و بین شرکت کنندگان در سوء قصد و آنان که فقط اصول باب را تبلیغ می کنند فرقی گذاشته شود، من مخصوصاً این نکته را متذکر شدم که برای شخص پادشاه خیلی خطرناک است که جلوی کشتار دسته جمعی در ملأ عام را نمی گیرد و او نباید مرتکب قتل بشود فقط به اتکای آنکه هر کس را می خواهد می تواند مجازات کند. صدر اعظم (میرزا آقاخان) با نظریات و عقیده اینجانب کاملًا همراه است اما اعتراف کرده که قادر نیست جلوی خشم شاه را بگیرد و محرک انتقام جوئی را مادر شاه و حاجی علی خان فراشباشی معرفی کرده تاکنون تعداد بابیانی را که به قتل رسانده اند به ۹ نفر می رسد و تصمیم دارند عده زیادی از بابیان

۱- همان.

را بین مأمورین متنفذ دربار و نظامیان و علما تقسیم کنند تا آنان به دست خود، بابیان را به قتل برسانند». (۱)

۱۴- شوقی افندی دومین جانشین بهاء اللَّه و ولی امر اللَّه بهائیان در کتاب:

)god pussesby(

(قرن بدیع) نوروز ۱۰۱ بدیع، تحت عنوان: «تبعید حضرت بهاء اللَّه به عراق عرب» می نویسد:

«هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد حضرت بهاء اللَّه در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدر اعظم بودند و خبر این واقعه ی هائله در قریه افجه به ایشان رسید برادر صدر اعظم جعفرقلی خان که مأمور پذیرائی آن حضرت بود از حضورشان استدعا نمود چندی در یکی از نقاط حول و حوش مختفی شوند تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود ولی وجود مبارك این رأی را نپسندیدند حتی شخص امینی را هم که برای حفظ و حراست هیکل انور گماشته بودند مرخص فرمودند و روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارك که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی Dolgoroki prince سمت منشی گری داشت آن حضرت را ملا قات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود آدم های حاج علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت با خبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید، شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءاللَّه امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف ببرند ضمناً از مشار الیه بطور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست او بکوشد ...». (۲)

۱- همان.

۲- ج ۱، ص ۳۱۸.

«سوء قصد نسبت به حیات شاه در تاریخ ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هجری (مطابق با ۱۵ اوت ۱۸۵۲ میلادی) واقع گردید و بلافاصله حضرت بهاء اللّه در نیاوران دستگیر و با نهایت تحقیر و استخفاف به زندان دار الخلافه روانه شدند و در سیاه چال طهران مسجون گردیدند دوره سجن مبارک چهارماه بطول انجامید ...

دو ماه پس از حلول این سال فرخنده فال و بر آورده شدن منظور از سجن، هیکل انور آزاد گردیدند و یک ماه بعد از خروج از سجن بصوب بغداد عزیمت فرمودند و با این حرکت مرحله اولای دوره نفی و سرنگونی آن مظهر احدیه که تا آخر حیات مبارک ادامه داشت و طی سنین متمادی وجود اقدس را از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ارض سر «ادرنه» و از ارض سر به سجن بیست و چهار ساله عکا منتقل ساخت آغاز گردید.

حال که منظور غائی و ثمره نهائی سجن آشکار و جمال کردگار در اثر آن رؤیای عظیم به چنین رسالت الهی و قدرت و عظمت صمدانی مبعوث گردید نجات آن نور اتم اکرم از آن بر اظلم انتن امری فرض و معلوم بل محقق و محتوم شمرده می شد زیرا با ادامه دوران زندان قهراً در تنفیذ این رسالت جلیل وقفه حاصل می گشت این بود که به تقدیر الهی و حکمت نافذه سبحانی وسایل استخلاص آن یوسف رحمانی از آن چاه ظلمانی از هر جهت فراهم گردید و ابواب سجن مفتوح شد از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل در آزادی حضرت بهاء اللّه بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب الدوله مترجم سفارت روس و نماینده حکومت، برائت حضرت بهاء اللّه را تأیید و به صراحت تام دخالت و شرکت خویش را در حادثه رمی شاه اظهار نمود از جهت دیگر مساعی و مجهودات مستمر برادران و خواهران و اقوام حضرت بهاءاللّه دررهائی ایشان و بالاخره تأیید بی گناهی و بی تقصیری آن وجود اقدس از طرف مراجع و مجامع تحقیق همه این عوامل دست به دست یکدیگر داده موجبات استخلاص و نجات هیکل مبارک را از چنگال دشمنان لدود فراهم آورد ....

باری به استناد دلائل و مدارک مذکوره که بی گناهی و عدم دخالت حضرت بهاءاللّه را در این امر منکر به نحو مؤثر و غیر قابل انکاری اثبات می نمود میرزا آقاخان صدر اعظم بالمآل موفق گردید اجازه استخلاص آن وجود اقدس را از زندان از مقام سلطنت به دست آورد سپس نماینده معتمد خود حاجی علیخان را به سیاه چال فرستاد تا امر سلطانی را اجرا و حکم آزادی آن حضرت را ابلاغ نماید ...

به مجرد اینکه حضرت بهاءاللّه به مجلس صدر اعظم ورود فرمودند مشارالیه آن حضرت را مخاطب ساخته اظهار داشت «اگر نصیحت مرا می پذیرفتید و خود را در زمره پیروان سید باب وارد نمی کردید هرگز به چنین مصائب و آلام و متاعب و اسقام که از هر جهت شما را احاطه نموده مبتلا نمی شدید ...».

سکون و آرامش نسبی که پس از آن حبس شدید و الیم برای حضرت بهاءاللّه به دست آمد به تقدیر الهی و مشیت ربانی دوره اش بی نهایت محدود و کوتاه بود زیرا هنوز آن حضرت کاملًا در بین عائله و بستگان وارد نشده بود که حکمی از طرف شاه مبنی بر نفی و تبعید آن وجود مقدس ابلاغ گردید که در ظرف یک ماه خاک ایران را ترک نمایند ضمناً تعیین مقصد و محل حرکت را به اختیار هیکل مبارک محول نموده بودند تا به هر جهت جانب که مایل باشند عزیمت فرمایند.

سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول دستور مطلع گردید از ساحت انور استدعا نمود اجازه فرمایند آن حضرت را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوع خویش وارد و وسائل انتقال ایشان را به خاک روس فراهم سازد این دعوت که به صرافت طبع و طیب خاطر از طرف سفیر مذکور به عمل آمد مورد قبول و موافقت حضرت بهاءاللّه واقع نگردید و هیکل اطهر بنابه سابقه روحانی توجه به شطر عراق و اقامت در بغداد را بر حرکت به صوب دیگر ترجیح دادند و در سنین بعد در لوحی که به افتخار امپراطور روس نیکلاویچ الکساندر دوم از قلم اعلی نازل شده آن وجود اقدس عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون می فرماید.

قوله جل جلاله «قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی سجن الطاء تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب اللّه لک مقاماً لم یحط به علم احد الا هو ایّاک ان تبدل هذاالمقام العظیم».

و نیز در مقام دیگر می فرماید «ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود سفیر دولت بهیه ایده اللّه تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید. اعلی حضرت امپراطور دولت بهیه روس ایده اللّه تبارک و تعالی حفظ و رعایت خویش را فی سبیل اللّه مبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جلالی ارض گردید ...

حضرت بهاءاللّه در غره ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری (مطابق با ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳ میلادی) یعنی نه ماه پس از مراجعت از سفر کربلا با چند تن از اهل بیت و عائله مبارکه و مأمور دولت ایران و نماینده سفارت روس به شطر بغداد عزیمت فرمودند ...». (۱)

۱۵- میرزا حیدر علی اصفهانی بهائی در کتاب: «بهجت الصدور» می نویسد: «و القائم بامر اللّه (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و بقدر یک کرور اموال و املاک و عمارتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیه روس حمایت آن قائم بامر اللّه که ملقب به بهاء اللّه است نمود نتوانستند شهید نمایند به دار السلام بغداد نفی نمودند». (۲)

۱۶- مؤلف کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی» اثر شوقی افندی، که عبد الحمید اشراق خاوری بهائی آن را از ترجمه عربی به فارسی ترجمه کرده است، چنین می نویسد:

«رؤسای کشور و علمای دین بابیان را دشمن مملکت و دین دانستند و اعلان عمومی به جلوگیری از هجوم و حمله به بابیان صادر شد جعفر قلی خان که در شمیران بود این واقعه را به حضرت بهاءاللّه پیغام داد و به حضرتش نگاشت که مادر شاه از این واقعه سرتا پا آتش گرفته و در نزد امرای دربار حضرتت را به همراهی میرزا آقا خان صدراعظم محرک اصلی و قاتل حقیقی شاه معرفی کرده است صلاح آن است مدتی در محلی مخفی به سر برید ... این نامه را به شخص امین و پیر و با تجربه به حضور مبارک به

۱- ج ۲، ص ۴۱ به بعد

۲- ص ۱۲۸

افجه فرستاد ... حضرت بهاءاللّه پیشنهاد جعفر قلی خان را نپذیرفتند و روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمانی کرد و پذیرائی نمود جمعی از خادمین حاجی علی خان حاجب الدوله حضرت بهاءاللّه را شناختند و او را از توقف حضرت بهاءاللّه در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند ... فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءاللّه را از سفارت تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءاللّه به مأمور شاه امتناع ورزید و به حضرت گفت که به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید حضرت بهاء را از طرف من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به بهاءاللّه برسد و حادثه ای رخ دهد شخص تو مسؤل سفارت روس خواهی بود ... مأمورین شاه در بین نیاوران و طهران حضرت بهاءاللّه را دستگیر کردند ... از نفوسی که قصد حیات شاه نموده بودند اول صادق تبریزی گرفتار شد صادق اول کسی بود که با شمشیر برهنه به شاه حمله کرده او را از اسب کشید فوراً شاطر باشی و نوکران او را به قتل رسانیدند ... دوم نفر فتح اللّه حکاک قمی بود که گرفتار شد ... سومی ابوالقاسم تبریزی بود که دستگیر شد ... مادر ناصر الدین شاه را آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن این همه نفوس بی گناه فرونشست دائماً فریاد می زد و رؤسای دربار را خطاب و عتاب می نمود که بروید بهاءاللّه را به قتل برسانید محرک اصلی و مسبب واقعی در قضیه پسرم، بهاءاللّه است سایرین آلت هستند دشمن حقیقی پسرم اوست تا او را نکشید قلب من آرام نمی گیرد و مملکت هم آرام نمی شود ...

مأمورین حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع باب بودند عباس نوکر سلیمان خان را که جوانی مؤمن و با شجاعت بود مجبور کردند و به وعده و وعید وادارش ساختند تا با فراشان حکومتی در کوچه و بازار طهران گردش کند و اتباع باب را به آنها معرفی می نمود مأمورین آن بیچاره ها را می گرفتند نزد حکومت می بردند و چون مؤمن نبودند از امر تبری می نمودند و بعد از پرداختن مبلغی به رسم جریمه مرخص می شدند ... چون مادر شاه در قتل حضرت بهاءاللّه اصرار داشت چندین مرتبه عباس را به سیاه چال بردند و در مقابل حضرت بهاءاللّه حاضر ساختند تا اگر او را در زمره بابیان دیده اظهار نماید در هر

مرتبه عباس که به حضور حضرت مبارک می رسید چند دقیقه به صورت بهاءاللّه نگاه می کرد و بعد می گفت من او را تا کنون ندیده ام و نمی شناسم ... چون از اصرار به بهاءاللّه مأیوس شدند برای تحصیل رضایت مادر شاه در صدد بودند شیخ علی عظیم را مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی کنند و به این بهانه او را به قتل رسانیدند ... قنسول روس از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاءاللّه خبر داشت پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت بهاءاللّه به عمل آید ... صدر اعظم ... وقتی معین نمود که نماینده قنسول روس با حاجب الدوله و نماینده دولت به سیاه چال بروند مقدمتاً جناب عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سؤال کردند جناب عظیم گفتند ...

من خودم این خیال را مدت ها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم محرک اصلی خود من هستم اما صادق تبریزی شاه را از اسب کشید ... دو سال بود نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد چون این اقرار را از عظیم شنیدند نماینده قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر دادند حضرت بهاءاللّه از حبس خلاص شدند و جناب عظیم را به جلاد تسلیم کردند ...

بدخواهان از نادانی میرزا یحیی استفاده کرده و آن نادان به امید رسیدن به منصب و مقامی با بدخواهان همراه شد و اخبار وحشتناکی به همدستی او از حضرت بهاء به شاه می دادند ناصر الدین شاه از وزیر کبیر به شدت مؤاخذه کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکاهل می کند و ریشه فساد را قطع نمی نماید صدر اعظم از این توبیخ متأثر شد ... فوراً لشکری به اقلیم نور اعزام ... و پس از تاراج همه را آتش زده و با خاک یکسان نمودند ... دامنه فتنه طهران و مازندران به سرتاسر ایران کشید و مخصوصاً در یزد و تبریز آتش فتنه بالاگرفت طهماست میرزا در شیراز عده ای را شهید کرد ... ششصد نفر آنها را گرفته بودند سیصد نفر آنها را دوتا دوتا برمرکب های برهنه سوار کرده به شیراز بردند و در آنجا بعضی مردند ... حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاءاللّه امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند. قنسول روس از حضرت بهاءاللّه تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روسیه از آن حضرت پذیرائی خواهد نمود حضرت بهاءاللّه قبول

نفرمودنـد و توجه به عراق را ترجیـح دادنـد. در روز اول ربیع الثـانی ۱۲۶۹ هجری به بغـداد عزیمت فرمودنـد. مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند». (۱)

۱۷- دختر میرزا حسـینعلی بهاء، نقش سـفارت روسـیه در آزادی و حمایت پدرش را برای: «بلا نفیلد» که صـحت آن را عباس افندی و محفل بهائیان لندن تصویب کرده اند چنین حکایت می کند:

«خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بابی نیمه دیوانه سوء قصـدی به حیات شاه شـده بود. پـدرم در خانه ملکی ییلاقی ما واقع در نیاوران بود ... ناگهان خادمی با کمال شتاب و پریشانی به مادرم مراجعه و خبر داد که آقا توقیف شدند ....

بلافاصله تمـام فامیـل و دوسـتان و خـادمین با وحشت از خانه ما فرار کردنـد به اسـتثنای خادمین اسـفندیار و یک زن ... میرزا موسـی برادر پـدرم ... مـادرم و سه اولاـدش را کمـک نمود تـا در محـل امنی مخفی شویم ... میرزا یحیی بـا کمـال وحشت به مازندران فرار و در محلی مخفی گردید ... اخبار وقایع به واسـطه خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنسول روس در طهران بود به ما می رسـید ... در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی کردند به ملاقات مادرم آینـد مگر زن میرزا یوسف که عمه ی پدرم باشد ... یک روز میرزا یوسف دریافت که ... ملایان در صدد کشـتار پدرم هسـتند- میرزا یوسف موضوع را بـا قنسول روس در میـان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصـمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعـدام را صادر می کرد به عرصه ظهور آمـد قنسول روس بـدون انـدک بیمی قیام نموده و اعضـای محکمه را مخـاطب ساخته و گفت آیا تاکنون به انـدازه کافی انتقام بی رحمانه خود را نگرفته ایـد ... چگونه ممکن است که شـماها حتی بتوانیـد چنـان فکر کنیـد که این محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصـد به حیات شاه را کشیده باشد- آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد

۱- ص ۶۲۷

کشتن یک پرنده هم نمی خورد؟ مضافاً بر اینکه نامبرده دیوانه مشهور بوده ... من تصمیم دارم که این شریف زاده بی گناه (یعنی بهاء) را تحت حمایت دولت روسیه در آورم بنابراین بر حذر باشید زیرا اگر یک موی از سر او کم شود برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است ... طولی نکشید که شنیدیم حاکم از ترس اینکه بی توجهی به اخطار سخت قنسول روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می دهد و در عین حال حکم تبعید او و فامیلش صادر می گردد ... ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود». (۱)

۱۸- دکتر اسلمنت بهائی در کتاب: «بهاء اللّه و عصر جدید» که به تصویب «محفل بهائیان حیفا- اسرائیل» از زبان انگلیسی ترجمه و طبع گردیده است، می نویسد: «سفیر روس به برائت ایشان (بهاءاللّه) شهادت داد». (۲)

۱۹- عبد الحمید اشراق خاوری، مبلغ و زعیم مشهور بهائیان در کتاب: «رساله ایام تسعه» می نویسد:

«و فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاءاللّه را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه آورد، سفیر روس از تسلیم او به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدر اعظم بروید، و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاءاللّه را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمائی و اگر آسیبی به بهاءاللّه برسد و حادثه ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود». (۳)

۲۰- میرزا حسینعلی بهاء، در کتاب خود، تحت عنوان: «اشراقات» می نویسد: «این مظلوم از ارض طا (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و «روس» هر دو ملتزم رکاب بودند». (۴)

۱- بلا نفیلد، ص ۴۰

۲- ص ۴۴

۳- ص ۳۸۷

۴- ص ۱۵۳

«خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدوله العلیه الایرانیه و دوله الروس الی ان وردنا العراق بالعزه و الاقتدار». (۱)

۲۱- عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» از آزادی و رهائی میرزا حسینعلی بهاء به شگفتی می نویسد:

«این مسئله خالی از اهمیت نیست که تمام هم زندان ها و هم زنجیرهای آن یگانه آفاق طعمه ی شمشیر قهر و غضب سلطانی شدند و خود آن حضرت با همه شهرت و اهمیت از حبس مستخلص گشت اگر چه شاید دست قنسول روس بر نجات آن حضرت مددی داده». (۲)

۲۲- میرزا حسینعلی بهاء، پس از رهائی از زندان در مقام قدردانی از سفیر دولت روسیه در ایران، لوحی خطاب به امپراطور روسیه تزاری «نیکلاویچ الکساندر دوم» از «عکا» ارسال داشته است که آن را در کتاب: «مبین» (۳) ثبت نمود:

(ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (میرزا بهاء) و به سوی بهشت بشتاب، آنجائی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملأ بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی ها نام یافته است (شهر عکا) مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربانت باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفتی و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد ترا به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچکس بدان احاطه ندارد مبادا این مقام را از دست دهی ...).

۱- همان، ص ۱۵۵

۲- ج ۱، ص ۳۳۶

۳- ص ۷۶

۲۳- میرزا ابو الفضل گلپایگانی مبلغ و زعیم مشهور بهائیان، در نامه ای خطاب به «میرزا اسد اللّٰه خان» تصریحی می کند که آن را «عزیز اللّٰه سلیمانی اردکانی» بهائی در کتاب: «مصابیح هدایت»، ضبط و ثبت کرده است:

متن کامل لوح میرزا حسینعلی بهاء به امپراطور روس «کتاب مبین»

«و عدالتی که از دولت قویه بهیه روسیه اطال اللّٰه ذیلها من المغرب الی المشرق و من الشمال الی الجنوب در این محاکمه ظاهر شده شایسته ی ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است ... و جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند، زیرا که در الواح منیعه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته می فرمایند آنچه را که ترجمه و ملاحظه آن این است: ... باید این طایفه مظلومه ابداً این حمایت و عدالت دولت بهیه روسیه را از نظر محو ننمایند و پیوسته تأیید و تشدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند». (۱)

۱- ج ۲، ص ۲۳۲.

ص: ۶۰۷

ص ۶۳۳

بقیه متن کامل لوح میرزا حسینعلی بهاء به امپراطور روس «کتاب مبین»

۲۴- عباس عبد البهاء در لوحی خطاب به بهائیان بندر جز، (۱) می نویسد:

«ای دوستان حقیقی شمایل مبارک آن یاران رسید و به نهایت اشتیاق به کرات و مرات دقت گردید و جوه نورانی بود و شمائل رحمانی ... ای یاران الهی ایامی که جمال مبارک رو به قلعه طبرسی تشریف می بردند تا به قریه نهالا که قریب قلعه بود رسیدند.

میرزا تقی نام حاکم آمل که برادرزاده عباس قلی خان بود چون خبر جمال مبارک را شنید یقین کرد که رو به قلعه تشریف می برند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر و غیره برداشتند نصف شب اطاقی که جمال مبارک در آن بودند محاصره نموده و از دور شلیک کردند و جمال مبارک را یازده سوار به آمل آوردند و جمیع علما و بزرگان آمل بر شهادت جمال مبارک قیام نمودند ولی میرزا تقی خان بسیار از این مسئله خوف داشت به هر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمودند ولی صدمات دیگر وارد گشت تا آنکه نامه ای از عباسقلی خان رسید که ای میرزا تقی خان عجب خطائی کردی زنهار زنهار که یک موئی از سر جمال مبارک کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الی الابد فراموش نشود البته صد البته مهاجمین را متفرق نمائید و ابداً تعرض نکنید لکن چون حکومت آمل مطلع شد وارد و نیز خبردار گشت که جمال مبارک را نیز به قصد آنست که به هر قسم باشد به قلعه برسند بلکه این آتش ظلم و اعتساف و حرب و نزاع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرب به قلعه شدند پس جمال مبارک روحی لأحبائه الفدا در بندر جز تشریف بردند و سرکرده های جز نهایت رعایت احترام را مجری داشتند پس محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را بواسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بندر جز رسید از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد موعود بودند مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول

۱- عبد الحسین آیتی می نویسد: «پس از مراجعت از عشق آباد در هنگام عبور از بندر جز چند تن از حمال های آنجا مرا در یک منزل بسیار کثیف با کمال خوف و ترس دعوت کرده بشارت دادند که لوحی از آقا رسیده است باید در این موقع که شما تشریف دارید خوانده شود و معنی شود تا بر اسرار آن آگاه گردیم.»

نیفتاد بلکه روزثانی صبح با جمعی غفیر به آن ده تشریف بردند در بین راه سواری رسید و به پیشکار دریابیگی روس کاغذی داد چون باز نمود به نهایت مسرور فریاد برآورد و به زبان مازندرانی گفت: مَردی به مرده یعنی محمد شاه مرد لهذا آنروز خوانین و جمع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده چنین جشن عظیمی گرفتند و به نهایت سرور آن شب را بگذراندند مقصود از این حکایت آن است که احباب الهی بدانند که یک وقتی انوار مقدسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لابد تأثیرات عظیمه اش این است که نفخات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهاء الابهی».

۲۵- دولت روسیه تزاری به بهائیان اجازه داد تا در «عشق آباد» معبدی (مشرق الاذکار) بنانهند. و هر نوع حمایتی که لازم باشد از تجمع بهائیان و چاپ نشر آثار بهائی به عمل آید.

مأمورین سیاسی روسیه، از چنین اقدامی، نظر داشتند تا کانون بهائیان را خارج از ایران و تحت حمایت اهداف روس به وجود آورند. تا از آنجا به عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده شیعی در ایران، بهره گیرند. و از این رو بود که: «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» به بهائیان عشق آباد دستور می دهد: «جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند». (۱)

ولی پس از روی کار آمدن بلشویک و نفوذ حزب کمونیسم، باب این حمایت و پشتیبانی مسدود گردید.

از این روی در زمان زعامت عباس عبد البهاء، که نفوذ بهائیان خاک روسیه رو به نقصان نهاد، و معبد بهائیان «عشق آباد» که به صورت کانونی برای مطامع سیاسی روسیه تزار، تحت کنترل و بعدها به صورت موزه ... و بطور کلی از صورت معبدی خارج گردید.

۱- «مصابیح هدایت»، ج ۲، ص ۲۸۲.

بهائیان خود را به انگلستان و امپراطور وقت بریتانیا نزدیک کرده و عباس افندی در الواحی، ناراحتی خود را از روی کار آمدن حزب کمونیسم، به بهائیان مقیم روسیه اعلام می داشت. از جمله در نامه ای خطاب به مسؤل بهائیان «عشق آباد» چنین نوشت:

«ای منادی پیمان. نامه ای که به تاریخ ۲۳ ربیع الاخر سنه ی ۱۳۳۷ به افنان آقا میرزا محسن مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و همچنین نامه ای که به خود من نگاشته بودی، فی الحقیقه در این سنین خمس شداد به نهایت مشقت و زحمت و اضطهاد افتادید. محن و آلام شدید بود و بلایا و رزایا از هر طرف محیط. و لکن الحمد للّه که آن حبیب صبور و قور و شکور بودند. جانفشانی نمودند و از فدائیان حضرت رحمانی بودند و البته این صبر و قرار را نتایج عظیمه و پایدار خواهد بود (و ان یمسسک اللّه بضرفلا كاشف له الاهو. و سنيسره لليسرى).

کتاب مرسل رسید. در خصوص آن چندی پیش مکتوب مفصل به هر یک از شما و جناب آقا سید مهدی مرقوم گردید هر دو مکتوب بسیار مفصل بود. نسخه ثانی ارسال می گردد. کتب حال در عشق آباد باشد تا خبر ثانی از اینجا برسد. از هرج و مرج «بلشفیکی» مرقوم نموده بودید. نصوص مبارکه تحقق یافت که بی دینی سبب هرج و مرج گردد و انتظام حال بکلی بهم خورد مراجعت به اشراقات نمائید. الحمد للّه که مدینه ی عشق از این گروه و سطوت حزب مکروه محفوظ و مصون ماند. احبای الهی باید ملاحظه نمایند که در این طوفان عظیم و اضطراب شدید که جمیع ملل عالم به نهایت آلام و محن افتادند کرورها از خاندان محترم و دودمان مکرم هدف رصاص و معرض شمشیر گشتند نفوس تلف شدند بنیان های عظیم برافتاد. جوانان در خاک و خون غلطیدند و پدران مهربان گریستند و مادران عزیز جامه دریدند. و اطفال معصوم بی کس و یتیم گردیدند. شهرها ویران گردید. قریه ها قاعاً صفصفاً شد. فریاد و فغان از جمیع جهان برخواست خسران و زیان توانگران را از پا برانداخت. با وجود این اضطراب و انقلاب احبای الهی در هر نقطه ای محفوظ و مصون ماندند و این محفوظی و مصونی نتیجه تعالیم جمال مبارک بود والا در سایر امور با جمیع طوایف همعنان بلکه در تدابیر آنان بیشتر و پیشتر بودند. پس واضح و مشهود است که در صورت حمایت وصایا و نصایح

حضـرت بی چون کل محروس و مصون ماندنـد. پس باید ما به آن تعالیم متمسک و متحرک گردیم و مقدار شـعره ای تجاوز ننمائیم. و از اعتـدال حقیقی نگـذریم و طریق اعتساب نپوئیم زیرا بعضـی از احباء انـدکی تجاوز نمودنـد و نتایـج سوء واضح و مشـهود شـد. جمیع یـاران الهی علی الخصوص نفوس مخلصـین را از قبـل عبـد البهـاء تحیت مشـتاقانه برسـان. و علیـک البهـاء الابهی- عکا ۸ رمضان ۱۳۳۷ (ع ع).» (۱)

۲۶- احمد کسروی در کتاب: «تاریخ مشروطه ایران»، پیرامون نقش بهائیان، در جنبش مشروطیت، می نویسد:

«از آن سوی چون دولت امپراطوری روس دشـمنی با مشـروطه نشان می داد، بهائیان با دستور عباس افندی عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان «محمد علی میرزا» می بودند». (۲)

«محمد علی میرزا کسی را با پول به نزد عبدالبهاء (عباس افندی) که هواداری از او می نمود بفرستد که «لوح» هایی به نام های برخی از سـران آزادی در تهران و تبریز نوشـته از کوشـش هـای آنان در راه پیشـرفت بهائیگری سـپاس گزارد و نویـد فیروزی دهد، و این لوح در پستخانه گرفته شده، چگونگی به مردم آگاهی داده شود.

این نیرنـگ را آن زمـان اندیشـیده بود و چون ایرانیـان بـا بهاییـان دشـمنی سـختی می نمودنـد و به هر کـاری که بـدگمان می شدنـدی آن را از بهائیـان دانسـتندی، نتیجه بزرگی از پشت سـر این نیرنـگ می رسید. لیکن در آن روزهـا در نهـان کاری به آشـکار افتاد و پیش از آنکه به کار بسـته شود دانسته گردید و حبل المتین تهران (در شماره ۴۶ خود) سرگفتار خود را در آن باره نوشت، آن زمان ناانجام ماند. با این حال حاجی سید محمد دست از آن برداشت و امسال بار دیگر آن را بکار بست.

۱- «مکاتیب»، ص ۲۶۹، ج ۳، آیتی می نویسد: «و بار دیگر بازار صحبت گرم شد و صحبت به اینجا رسید که گفت: من آقای عبد البهاء شـما را در پاریس دیدم و از او پرسـیدم که حال امپراطور روس در این جنگ بین الملل به کجا می انجامد گفت او فاتـح است زیرا که «جمال مبارک» در حقش دعا کرده و وعـده ی نصـرت دادند. ولی بر خلاف فرمایش ایشان پس از چندی آنطور امپراطور با عائله اش منقرض شدند که دیدید من از سـخنان سـپهسالار خندیدم زیرا نظایر آنرا آگاه بودم.» مراجعه شود به کتاب «کشف الحیل» صفحه ۲۶.

۲- ص ۲۹۱، بخش دوم.

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه خواهان شبانه کسانی را در بازار دید که آگهی هایی به دیوارها می چسبانند. او چون یکی از آنها را خواند روی سخن به محمد علی میرزا می داشت و نزدیک به این جمله هایی می نوشت: «ما گروه بهائیان که از زمان ناصر الدین شاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود می بودیم و دچار کشتار و تاراج می گردیدیم و سپس نیز این رنج ها را در راه مشروطه بردیم همه برای این می بود که همچون دیگران آزاد باشیم مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شده آن بمب را انداختیم ... اگر به ما آزادی داده نشود از هیچگونه کشتن و سوزاندن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد ...»، و کسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهائیانند.

آن مرد چگونگی را دریافت و فردا به عدلیه رفته و آگاهی داد و جای خشنودی بود که با اندک جستجویی یکی از چسبانندگان آگهی به دست افتاد و او دیگران را هم نشان داد که همگی دستگیر شدند و به زیر بازپرسی آمدند» (۱)

ب: حمایت نافرجام دولت عثمانی

پس از تبعید بابیان از ایران، و استقرار آنان در بغداد (۱۲۶۱– ۱۲۷۵ ه. ق) بابیان در قلمروی دولت عثمانی، به تصفیه حساب های شخصی خود پرداخته، بنای شرارت و جنایت و سرقت نهادند.

این امر معلول «چتر حمایتی که والی بغداد بعد از قصد اقامت به نام تابعیت عثمانی بر سر ایشان گشوده بود مجال وسیعی را برای مباحثه و مناظره و مجادله و حتی مقاتله در بغداد بر ایشان فراهم ساخته و به تدریج پیرامون مرکز برادران نوری که سرشناس ترین عناصر بابی مهاجر به بغداد از حیث تعداد افراد و پیوند خانوادگی و مکنت بودند از وجود عناصر مزاحم و مخالف تمرکز، خالی می شد و زود به زود در کنار رود دجله افرادی از این جمع معدود به هلاکت می رسیدند و داستان قتل آنها مانند مرگ سید

۱– مکاتیب عباس افندی، صص ۵۵۹– ۵۶۰.

ص: ۶۱۳

اسمعیل ذبیح اصفهانی در هاله ای از تخیل افسانه پردازی از نظر واقع بین مکتوم می ماند.

وجود چنین موقعیت محلی بی سابقه به نویسنده تاریخ قدیم (مشهور به نقطه الکاف) در ۱۲۷۰ ه. ق جرأت آن را می داد که مخالفان ایرانی خود را در هر مقام و منصبی قرار داشتند بااوصاف زننده به دلخواه خود یاد کند و نام ببرد و درباره آنها نفرین و طلب عذاب بکند.

نامه ای از عباس افندی به بهائیان ایران، مبنی بر دفاع از محمد علی میرزا، و مخالفت با جنبش مشروطه طلبان ایران.

ص ۶۴۰

چهره ناصرالدین شاه و محمد شاه و میرزا تقی خان و حاجی میرزا آقاسی و سرداران و فرمانفرمایانی که در حوادث مسلحانه قلعه طبرسی و نیریز و زنجان شرکت جسته بودند و علما و فقهای مخالف و درباریان و وزراء و رجال سرشناس تهران، هنگام نقل اسم، مشمول آثار این نفرت و بغض قرار می گرفتند و از اینکه مثلًا مرگ محمد شاه را به عبارت زننده و نامناسبی از زیر قلم بگذرانند بیمی نداشتند، چه کسب تابعیت جدید دولت عثمانی طوری هسته مرکزی این اجتماع را در بغداد از بابت تعرض مأموران ایران و اجرای مقررات کاپیتو لاسیون در امان نگاه می داشت که از این عبارت های بد و بی راه نسبت به امیر و وزیر تصور قبول شکایت و مزاحمتی از سوی کارگزاران امور خارجه ایران در دستگاه پاشای بغداد نمی شد. از این رو، کتاب تاریخ قدیم (نقطه الکاف) ۱۲۷۰، سند آشتی ناپذیر و مایه دشمنی پاینده ای میان بابیان و حکومت قاجار شده بود که حمایت بی دریغ مأموران عثمانی از مهاجران تغییر تابعیت داده ی ایرانی در بغداد بر قلم «محمد رضای اصفهانی» یا دیگری نهاد و در ضمن آن دیگر هیچ نشانه و امید سازشی میان دولت ایران و این دسته مقیم بغداد باقی نمی گذارد.

در فاصله ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ هجری اتفاقات خاصی در ایران و خارج روی داد که انعکاس آن در بغداد بیش از هر محل دیگری که میان طهران و اسلامبول قرار داشت تجلی می کرد.

شکست ۱۲۷۵ هرات به شاهزادگان قاجار فراری که پاطوق آنها بغداد شده بود و به بهانه مجاورت عتبات عالیات از جانب عثمانی مأذون در اقامت بغداد شده بودند، امید تغییر وضع سیاسی و امکان تجدید دوران نفوذ و اعتباری می داد.

میرزا ملکم خان و عده ای از یارانش بعد از بسته شدن فراموشخانه ایشان در شهر طهران (۱۲۷۵ ه.) به بغداد تبعید شدند و میان این عناصر مهاجر و بدخواه قاجاریه زمینه مناسبی برای افشاندن تخم خلاف و شقاق یافته بودند و در معاشرت بایکدیگر مقدمات همکاری مشترکی را برای آینده خود طرح

می کردند. (۱) حاجی میرزا حسین خان قزوینی (مشیرالدوله) که پیش از آن در تفلیس و بمبئی ضمن انجام کار جنرال کنسولی به روش کار مأموران سیاسی روس و انگلیس در بهره برداری از نفاق های داخلی و محلی آشنائی یافته بود، مأمور سفارت ایران در اسلامبول شد و برای تجزیه این جبهه متحده بابی و فراماسیون و ناراضی های سیاسی ایرانی در بغداد متدرجاً میان مهاجران و پناهندگان سیاسی و مسلکی تفرقه افکند. عده ای بی اسم و رسم از این گروه جدا شدند و به اسلامبول رفتند و باپشتیبانی او در آن شهر به کارهای علمی و ادبی مشغول شدند مانند میرزا حبیب دستان اصفهانی، میرزا ملکم خان و برادرش را به اسلامبول منتقل ساخت و بعد از مدتی بخت آزمایی ملکم در رفت و آمد با عثمانی ها از طهران کسب رضایت و اجازه کرد و او را در سفارتخانه کار داد. آنگاه برای نظارت بر اعمال باقی ماندگان در بغداد جنرال کنسولی با دستور خاص به آنجا فرستاد.

چون میرزا یحیی و میرزا حسینعلی پسران میرزا بزرگ نوری که مرکز توجه مهاجران و مسافران هم عقیده ایشان بودند از حمایت بی دریغ والی بغداد که تذکره تابعیت عثمانی بدیشان سپرده بود برخوردار بودند از نظر کاپیتولاسیون هم قابل تعقیب و توقیف و تبعید شناخته نمی شدند». (۲)

از این روی اعمال هر نوع رفتاری نامعقول از جانب بابیان، زیر چتر حمایت

۱- چند سطری از جواب لوح عمه را که عزیه خانم دختر میرزا بزرگ نوری در باب دعاوی برادر خود بهابه برادرزاده اش عباس افندی نوشته است برای تأیید این امر نقل کنیم: «گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملك بغداد از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیرنجات متحیر و مات مانده به خیالش آمد که نیرنجات این مشعبد، مؤید صورت گرفتن خیالات اوست ... بیچاره غافل از آنکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه بر سر ... است». در گزارش هائی که ژنرال کنسول ایران از بغداد به تهران فرستاده و ده سال پیش اصل دفتر کوپیه آنها را پیش یکی از کتابدوستان معاصر دیدم تفصیلی از کار سفر حضرات به اسلامبول وارد است که برخی از آنها در مجله وحید تهران به چاپ رسید و به اندازه کافی و جالب مواد برای قبول این امر در آن می توان یافت تا نیازی به افسانه پردازی دیگری احساس نشود.
۲- مقاله: «تاریخ قدیم و جدید»، سید محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال سوم، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴، ص ۳۴۳.

مـأموران عثمـانی، نه تنهـا در میان بابیان، سـکه ای رایـج شـده بود، بلکه دست به تعرض و توطئه و تهدیـد به جان و مال مردم شیعه و شخصیت های مذهبی شیعه و سنی، آلوده کرده بودند.

چنـانچه بعـدها، زعمـای بهـائیت، از اعمـال این شـیوه های ناپسـند مشتی عوام قـداره کش بابی بهائی که مسـلماً ملهم از افکار زعمایشـان بود، پرده برداشـته، نتوانسـتند بـا توجه به اختلافات و جنگ های خانوادگی افنان و اغصان، آن را در پس پرده نگه دارند تا از خاطره ها محو گردد.

میرزا حسینعلی ضمن لوحی مندرج در کتاب: «مائده آسمانی» تأیید می کند که:

«جمیع ملوک الیوم این طـایفه را اهـل فسـاد می داننـد. چه که فی الحقیقه در اوائـل اعمالی از بعضـی از این طایفه ی ظاهر که فرائض تصـرف مرتعـد، در اموال نـاس من غیر اذن تصـرف می نمودنـد و نهب و غـارت و سـفک دماء را از اعمال حسـنه می شمردند حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی نمودند». (۱)

این ترسـیم کلی از شـیوه رفتاری بابیان و بهائیان از ایران و عراق و ترکیه و فلسـطین به خوبی مؤید تصـریحاتی است که علما و مردم شـیعه عراق طی ارسـال نـامه هـائی به حکومت ایران، از آن یـاد کرده، و خواسـتار بیرون کردن بابیـان از بغـداد و اطراف اماکن مقدسه شیعیان شده بودند.

شوقی افنـدی در مواضع متعـددی از کتاب «قرن بـدیع»، تأییـد می کند که: «بابیان در عراق، شب های تار به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار عتبات عالیات پرداخته و حتی از شـمع ها و صـحائف و زیارتنامه ها و جام های آب سقاخانه دریغ نداشته، در ایام عاشورای امام حسین بن علی علیه السلام، در کربلا و ... مجلس جشن و شادمانی و رقص و پایکوبی برپاساخته و دسته شادی به راه می انداختند». (۲)

از این روی به تصریح شوقی افندی: «ناصر الدین شاه را بر آن داشت که با کمال

۱- مجموع الواح بهاءاللّه، جزء ۷، ص ۱۳۰

۲- «قرن بدیع» ج ۲، ص ۱۷۱

در این باره حکم قاطع و امر صارم صادر نماید. این بود که به وزیر امور خارجه خود دستور داد فرمانی مؤکد به «میرزا حسینخان» سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی که صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانه قدیم با «عالی پاشا» و «فؤاد پاشا» صدر اعظم و وزیر خارجه ی آن دولت بود، صادر و او را موظّف نماید که با اولیای حکومت وارد مذاکره شده و از جانب دولت متبوع از سلطان عبد العزیز در خواست کند که چون اقامت دائم حضرت بهاءاللّه در مرکزی مانند بغداد که نزدیک سرحد ایران و در جوار زیارتگاه مهم شیعیان واقع است ... به نقطه ی دیگری که از حدود ثغور ایران دورتر باشد منتقل سازند ...». (۱)

بدین لحاظ مرحوم «میرزا سعید خان وزیر خارجه ی وقت ایران» طی صدور دو نامه خطاب به کنسول ایران در بغداد، نظر شاهنشاه قاجار و دولت ایران را، به عنوان پاسخی به شکایات مردم شیعه عراق و گزارشات کنسولگری ایران در بغداد چنین نگاشت:

۱- «جنابا بعد از اهتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بابیه از جانب دولت علیّه به آن تفصیل که آن جناب می دانند به تقدیم رسید الحمدللّه ریشه ی آنها به توجهات خاطر همایون سرکار اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه دین پناه روحنافداه کنده شد، مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقاء نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد، ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسین علی نوری است از حبس انبار خلاص و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرده و روانه شده، از آنوقت تا حال چنانکه آن جناب اطلاع دارند در بغداد است و اگر چه او هیچ وقت در خفیه از افساد و اضلال سفهاء و مستضعفین جهال خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم

۱- «قرن بدیع»، ج ۱، ص ۱۲۴ و «مائده آسمانی»، جزء هشتم، ص ۱۸۶، برپائی مجلس سرور و شادی در ایام عاشورا، بابیان آن را طبق تصریح شوقی در کتاب: «قرن بدیع»، جلد اول، از «قره العین» آموخته و به پیروی از او متمسک چنین اعمالی می شدند.

دست می زد مثل مقدمه جناب فضایل نصاب آخوند ملا آقای دربندی که زخم های منکر به قصد کشتن به او زدند و تقدیر در بقای چند وقته او مساعدت نمود. و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش به اینطور که حالا هست بالا نگرفته بود و این قدر که این روزها شنیده می شود مرید و متابع به دور خود جمع نکرده بود و جرأت آن نداشت که اظهار از مافی الضمیر خود کرده در اوقات تردد و آمد و شد و مکث در خارج منزل خود آدم های مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جمع جان باز نماید، علاوه بر اطلاعاتی که به وسایل عدیده به توسط معتبرین و ثقات حاصل شده بود کاغذی هم از عالی مقام مقرب الحضره العلیه میرزا بزرگ خان کارپرداز دولت علیه ی بغداد به نواب شاهزاده ی والاتبار عماد الدوله حکمران کرمانشاهان و مضافات و عریضه نیز از نواب معزی الیه به حضور مراحم ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسین علی را در نظرها محسوس و مشاهده می نمود، باوصف اینها از برای دولت علیّه دلیل کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده در صدد چاره و رفع آن بر نیاید».

أری تحت الرّمادِ وَ میضَ نارٍ و یوشک أنْ یکونَ لها ضرام

«زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه در ممالک دولت علّیه و جسارت و اقدام آنها بر امور خطرناک بارها به تجربه رسیده، معین است که اساس این دین مستحدث و باطل خبیث را بردو چیز هایل گذاشته اند، یکی دشمنی و خصومت فوق الغایه نسبت به دین دولت اسلامیه، دیگری بی رحمی و قساوت خارج العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن به این مطلوب نجس و این بدیهی است که بحمد اللّه تعالی از حسن نیت و صفای دولتین مراتب دوستی و یک جهتی میان دو دولت قوی شوکت اسلام به جائی رسیده است که در نفع و ضرر سمت مساوات و مساهمت بهم رسانده اند چگونه می شود که اولیای عظام آن دولت بعد از استحضار این مراتب در تدابیر لازمه رفع آن از موافقت و همراهی متحدانه خود با اولیای این دولت علّیه دریغ و مضایقه نمایند؟

لهـذا دوسـتدار برحسب امر قـدر قـدرت همایون سـرکار اعلی حضـرت شاهنشاه ظل اللّه ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران روحی فـداه مـأمور شـد که مراتب را به توسـط چاپار مخصوص به اطلاع آن جناب رسانیـده مأموریت بدهـد که بلا درنگ از جنابان جلالت مآبان صـدر اعظم و ناظر امور خارجه آن دولت وقت خواسـته مطلع را به طوری که دوستی و مواحـدت دولتین علیتین اقتضـا و اوصـاف نیـک خواهی و عقـل متین جنابـان معزی الیهما دعوت نمایـد به میان بگـذارد و در اطراف آن دقت و تعمق وافی به کار برده و رفع این مایه فساد را از مثل بغـداد؛ جائی که مجمع فرق مختلفه و نزدیک به حدود ممالک محروسـه است از کمال خیر اندیشـی و بی غرضـی ایشان بخواهد این مسـئله در نظر اولیای دولت مسـلم است که نباید میرزا حسـینعلی و خواص اتباع او را در آنجا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات مختلفه آنها را وسعت داد، از دو کار یکی به نظر اولیای این دولت منـاسب می آیـد به این معنی که اگر اولیـای دولت عثمـانی در این ماده مهمه موافقت کامله با اولیای این دولت می کننـد بی آنکه ملاحظه شـخص آن مفسـدین بی دین را نمایند و در این بین که پای مصـلحت دولت به میان آمده است حرف خارج از مسئله چنانکه مأمول و متوقع است به هیچ وجه به میان نمی آورند.

بهتر این است که حکم صریح به جنـاب نـامق پاشا والی ایالت بغـداد بدهنـد و از این طرف هم حکم به عهـده نواب حکمران کرمانشاهـان صـادر شود که میرزا حسـینعلی و هر چنـد نفر از اتبـاع و خواص او را که بـانی و اساس فساد هسـتند به طوری که مقتضی می شود گرفته در سر حد به دست گماشتگان نواب معزّی الیه تسلیم نمایند و دولت آنها را در جائی از دخاله خود که مناسب می داند به قراول و مسـتحفظ نگاهداشته و نگذارد که شرارت و فتنه آنها سرایت نماید و اگر بالفرض اولیای آن دولت در عمـل به شقّ اول به هر ملاحظه که تأمل نمایـد داشـته باشـند دیگر در این معنی چاره و گریزی نیست که هر چه زودتر قرار بدهند که آن مفسدین و چند نفر خواص او را از بغداد به جائی دیگر از داخله ممالک عثمانی که دسترس به حدود ما نداشـته باشـد جلب و توقیف نماینـد که راه فتنه و فسـاد آنهـا مسـدود شود، آن جناب در این باب اقـدام و اهتمامی بکنـد که لایق این حکم مؤکد همایون و مأموریت چاپار مخصوص باشد و هرچه زودتر قرار داد خود را بنویسد

تا از آن قرار به عرض پیشگاه اقدس اعلی روحنافداه برسد محرراً فی دوازدهم ذی الحجه ۱۲۷۸».

۲- «جنابا در کاغذ مفصل جداگانه اگر چه اسم در کاغذ عالی جاه میرزا بزرگ خان به نواب عماد الدوله و عریضه نواب معزی الیه به حضور اقدس همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یا سواد آنها قیدی نرفته است، به این جهت که آن کاغذ مفصل بطوری است که اگر شما صلاح بدانید می توانید برای جنابان فؤاد پاشا و عالی پاشا قرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یا سوادهای مزبور قید می شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت نمی دانستید، حالا کلیه منوط به صلاحدید خودتان است، اصل نوشتجات مزبوره در جوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهید کرد، اگر صلاح است و به عینه یا باندک تغییر و اصلاح خواهید نمود، والا به هرطور که مقتضی باشد عمل خواهید کرد، مقصود این است که إن شاءاللّٰه چنانکه امر و فرمایش مؤکد همایون در رفع و دفع این اشرار یا به گرفتن و تسلیم کردن گماشتگان نواب والاتبار عمادالدوله و یا به دور کردن از عراق عرب به جائی که شما صلاح بدانید شرف صدور یافته است به شایستگی و زودی انجام پذیر شود تحریراً فی ۱۲ ذی الحجه الحرام ۱۲۷۸».

ادوارد براون از روی نسخه اصلی دو نامه ی مذکور، عکس برداری نموده، و کلیشه آن را در کتاب خود، پیرامون مذهب بابیه، به چاپ رسانده است. مؤلف بهائی کتاب:

«حضرت بهاءاللّٰه» (۱) مقابل صفحه ۱۴۸ کتاب خود، عین نامه مذکور را گراور و شوقی افندی ضمن شرح وقایع بابیه در عراق به فرازهائی از نامه ی مذکور اشاره نموده است. (۲)

عباس افندی در نامه ای که به «عمه» خود (لوح عمه) نگاشته است، از عظمت مقام میرزا حسینعلی بهاء در عراق، چنان ترسیمی می کند که ناخواسته پرده از تهدیدات و شرارت و جنایت بابیان، که به رهبری پدرش صورت می گرفته است، برداشته و می نویسد:

«زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) را همیشه خائف و هراسان

۱- محمد علی فیضی

۲- «قرن بدیع» ج ۲

داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمّت نمی نمود. و جسارت بر شناعت نمی کرد. تا آنکه کل هوائف وصل متفق شدند، و پای دول در میان آمد» (۱)!

به هر حال، دولت عثمانی، پس از آگاهی از پیشنهادهای وزارت امور خارجه ایران، موافقت خود را جهت اخراج بابیان از عراق و اعزام آن ها به اسلامبول و سپس «ادرنه» به اطلاع دولت ایران رسانید.

در همین ایام و با توجه به نیاز مبرمی که مأموران دولت انگلستان در خاک عثمانی، به افرادی فعال و جاسوس و همکار با نقشه های دولت بریتانیا، مبنی بر تحقق زمینه های مساعد جهت نفوذ و رخنه و احیاناً بلوا و آشوب داشته اند، به تصریح «شوقی افندی» در کتاب: «قرن بدیع» (۲): «کلنل سر آرنولد باروز کمبل colonel sir Arnold Barrows Kemble که در آن اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علوّ مقامات حضرت بهاء اللّٰه را احساس نمود شرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم، و بطوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشرّف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به «ملکه ی و یکتوریا» باشند، در مخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد ...».

ولی حسینعلی میرزا که از حمایت روس ها برخوردار بود و از مأموران مخفی عثمانی و قدرت دولت عثمانی ترس و واهمه داشت و صلاح بابیان را در اطاعت ظاهری از دولت عثمانی می دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتاً، رد، و در باطن رابطه دوستانه خود را برای روزهای مبادا، با مأمورین انگلیسی بر قرار ساخت.

از سوی دیگر، و آنچه مسلم است: «وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول

۱- «مکاتیب»، ج ۲، ص ۱۷۷

۲- ج ۲، ص ۱۲۵

برای والی بغداد رسید و به مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنین حادثه ای را مقدمه گشایش عظیمی در آینده کار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه وسایل سفر مجلل با جشن و سرور گذراندند و عید گرفتند. اما وقتی به اسلامبول رسیدند و بر میزان نفوذ کلمه میرزا حسن خان که پس از مرگ میرزا جعفرخان به لقب مشیر الدوله ملقب شده بود در رجال دولت عثمانی واقف گردیدند آنگاه از حقیقت جریان امر استحضار یافتند. تا موقع ورود به اسلامبول ظاهراً هنوز در میان دو برادر که مهاجران یکی را به عنوان «حضرت ازل» و دیگری را با عنوان «جناب بهاء» در میان خود ذکر می کردند و بین خویشاوندان و بستگان ایشان هیچگونه اختلاف عقیده ای و بنیادی دیده نمی شد و شکوه ها از حد ظواهر امور زندگانی نمی گذشت. اولیای دولت عثمانی که به دلالت مشیر الدوله بر حقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیده مذهبی این دسته ی منتقل از بغداد به پایتخت آگاه شدند اقامت اینان را به طور دسته جمعی در شهری مانند اسلامبول که صدها ایرانی در هر سال بر آنجا می گذشتند و یا در آنجا به کار و کسب می پرداختند خالی از اشکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شهر ادرنه در بخش اروپائی از عثمانی فرستادند که تبعه ایرانی در آنجا کمتر رفت و آمد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه آنجا را تشکیل می دادند. این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سروسوقات های شهر بغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می شد قناعت ورزند، این پیش آمد میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی می شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد». (۱)

و شهر ادرنه، از فتنه و فساد جماعت بابی و بهائی، در اضطراب و مردمانش از ادامه ی اقامت آنان، معترض.

شوقی افندی در این خصوص، تأیید می کند که عثمانی از:

۱- مقاله: «سید محمد محیط طباطبائی»، مجله، گوهر، سال ۲، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴.

۱- الواح شدید اللحن میرزا حسینعلی بهاء.

۲- ایاب و ذهاب مستمر بابیان (ایران و روس و عراق) در ادرنه.

۳- انتشار گزارشات فؤاد پاشا، در سرکشی های وی با ادرنه.

۴- نامه های شکوائیه نامق اعظم و مقامات دیگر، به باب عالی.

۵- ارسال مکاتیب بی امضاء به اولیای امور عثمانی، مبنی بر شکایت از جماعت بابیه در ادرنه.

۶- گزارش های رسمی و محرمانه مأموران عثمانی مبنی بر همداستانی میرزا حسینعلی بهاء با رؤسا و زمامداران بلغارستان و بعضی از سفرای ممالک خارجه.

«مصادر حکومت را بیش از پیش دچار بیم و تشویش نمود». (۱)

عامل اساسی دیگر، که مسلم مورد توجه خاص مقامات عثمانی قرار گرفته بود. و شوقی افندی نتوانسته است آن را در کتاب خود، نادیده بگیرد همانا، روابط پنهانی و صمیمانه میرزا حسینعلی بهاء با مأموران سفارتخانه های خارجی (روس- انگلیس- فرانسه ...) بوده است.

شوقی افندی می نویسد:

«مسائل مذکوره- و همچنین احترامات فائقه ای که قناسل خارجه مقیم ادرنه نسبت به وجود مبارک (میرزا حسینعلی) مرعی می داشتند، حکومت عثمانی را در اتخاذ سیاست قاهره و اجرای عقوبت شدیده مصمم نمود ...». (۲)

«عبد الحسین آواره» نیز در کتاب: «کواکب الدریه»، همین مضمون را تأیید کرده است که:

«از یوم ورود به ادرنه تا خروج از آنجاو نفی به عکا پنج سال و چیزی طول کشید.

چهار سال از آن، امور ایشان به خوبی برگذار شد و با نهایت عزت به سر بردند و در انظار اهمیت و ابهتی داشتند. چندانکه قناسل و کارگزاران خارجه هر وقت به حضور آن حضرت مشرف شدند زبان به تمجید گشودند ...

۱- «قرن بدیع»، ج ۲، ص ۲۷۰

۲- همان، ص ۲۷۱

از سال پنجم ... موضوع اختلاف ازلی و بهائی گوشزد اهالی شد. و هر چه بیشتر این افکار انتشار می یافت مخاطرات بیشتر برای طرفین مهیا می شد. و نیز ذهاب و ایاب احباب و اصحاب و مسافر و مهاجر و نشر الواح و اوراق سبب شد که سلطان عبد العزیز عاقبت آن را وخیم دیده، بر تغییر مکان ایشان و تفریق بین دو برادر تصمیم عزم نمود ...». (۱)

در همین احوال به گفته عبد الحسین آواره «نایب قونسول فرانسه که سابقه دوستی با حضرت بهاء اللّٰه داشت محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مأمورین ندانند چه مقصد دارد یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده ...». (۲)

شوقی افندی در این خصوص تأیید می کند که: «در این حین بعضی از قناسل دول خارج به محضر انور مشرف و از ساحت اقدس استدعا نمودند که اجازه فرمایند با حکومت متبوعه خود وارد مذاکره شوند موجبات استخلاص هیکل مبارک (میرزا حسینعلی) را فراهم سازند ...». (۳)

و آنگاه به بیان میرزا حسینعلی در این خصوص اشاره می کند که بهاءاللّٰه گفته است:

«هنگام خروج از ارض سرّ (ادرنه) قناسل آن مدینه در حضور غلام حاضر و اظهار مساعدت نمودند. و فی الحقیقه نسبت به ما کمال محبت و رعایت مبذول داشتند». (۴)

این توجه، و مسلم همکاری میرزا حسینعلی بهاء با شعب سفارتخانه های روس و انگلیس و فرانسه در «ادرنه»، معلول دو انگیزه ی مهم بوده است:

۱- ورود بابیان به شهر ادرنه، در همان ایامی صورت پذیرفت که میان دولت عثمانی و یونان بر سر کنترل و تصاحب شهر «ادرنه» مخاصماتی در جریان بوده، و دو دولت روس و انگلیس به مقتضیات سیاسی، از مساعدت های لازم، دریغی نداشتند.

از سوی دیگر، دخالت فرانسه در متن مخاصمات مذکور، زمینه ی بهره برداری از

۱- ج ۱، ص ۳۷۹

۲- همان، ص ۳۸۱

۳- «قرن بدیع»، ج ۲، ص ۲۷۴.

۴- همان.

گروهی تبعیدی و مدعی نسخ وردّ اسلام را فراهم ساخته بود.

۲- توجه سیاست های مذکور، ناشی از سیری بود که سفارتخانه های روس و انگلیس و فرانسه (خاصه در زمان سفیر کبیری گوبینو) نسبت به بابیان از اصفهان و تبریز و تهران، مازندران و نیریز و زنجان و واقعه ترورشاه ایران، طی طریق کرده، و هر یک از آنها، در صدد باروری چنین آشوب هائی، برای بهره وری از آن، متحمل کوشش ها و خرج هائی شده بودند.

از آن سوی و آنچه که مسلم است، دولت عثمانی گمان می کرد، از وجود بابیان که داعیه ی مذهبی ضد شیعی و در عین حال گروهی هستند که در مواضع متعدد با دولت ایران به جنگ پرداخته، خاطری شورشی در سر دارند و سوء قصد کنندگان به جان شاه ایران هستند، می توانند بهره ای در صورت لزوم اخذ کرده، و سودی طلب کنند. ولی پس از مدت مدیدی که از اقامت بابیان در عراق و اسلامبول و ادرنه گذشت، و روابط پنهانی بابیان را به روس و انگلیس و فرانسه ... کشف کردند و مردمی مفسد و شرور، آنهم با دعاوی بی اساس مذهبی، به این نتیجه رسید که حفظ و حمایت از چنین مردمانی بی وطن و آلوده به نیرنگ و حیل و منازع هم و در عین حال مضر به حال اسلام و جامعه اسلامی، دست حفظ و حمایت را از روی آنها برداشت. و سلطان عبد العزیز ضمن صدور فرمانی، از ماهیت کثیف بابیان پرده برداشته و در اسرع وقت خواستار اجرای فرمان، مبنی بر تبعید بابیان به عکا و قبرس گردید.

متن این فرمان را به نقل از کتاب: «کواکب الدریه»، (۱) عبد الحسین آواره چنین می خوانیم:

۱۵ روز پس از صدور فرمان سلطان عثمانی، مأمورین عثمانی، حکم پادشاه را اجراء، و طبق دستور صادره، میرزا حسینعلی را به عکا، و صبح ازل را به جزیره قبرس، بردند.

سفیر ایران در دربار عثمانی، پس از ابلاغ امر سلطان، و اجرای آن، نمایندگان

۱- ج ۱، ص ۳۸۳، عبد الحسین آیتی، در کتاب مذکور و کتاب «کشف الحیل»، ج ۲، ص ۹۰ نوشت که حکم مذکور را از کتاب: «کفر طور به سی» تألیف: رامی بابا، نقل کرده است.

ص: ۶۲۶

ص ۶۵۳

متن فرمان عبد العزیز مبنی بر جنایات رؤسای بابیه در ایام توقف در ادرنه.

کلیشه مذکور از کتاب «کواکب الدریه» آواره عکس برداری شده است.

خویش را در «مصر و عراق ابلاغ نمود که حکومت عثمانی «حفظ» و «حمایت» خود را از بابیان منتزع نموده و مأمورین مذکور می توانند به هر نحو اراده نمایند نسبت به این طایفه رفتار کنند». (۱)

قید دو کلمه «حفظ» و «حمایت» به خوبی نشان می دهد که از نظر گاه سیاست ملی ایران، دولت عثمانی به خاطر اهداف خاص سیاسی، از بابیان حفظ و حمایت می کرده است. ولی چون بعدها، حکومت عثمانی به همان نتیجه رسید که حکومت و ملت ایران،

۱- «قرن بدیع»، ج ۲، ص ۲۷۵.

ص: ۶۲۷

از ابتـدای امر بابیه، به آن نتیجه رسـیده بودند، حکم به تبعید، و حبس زعمای ازلی و بابی و بهائی را صادر و به مرحله اجرا در آورد.

ص ۶۵۴

ادوارد براون، در مقدمه ایی که بر کتاب: «نقطه الکاف» نوشته است، تصریح می کند که: «دولت عثمانی جمیع بابیه را از ادرنه کوچ داده، بهـاء اللّه و اتبـاعش را به عکـا و صـبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آنوقت هنوز در تحت حکومت عثمانی بود فرسـتاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء اللّه «مشکین قلم خراسانی- میرزا علی سیاح- محمد باقر اصفهانی- عبد الغفار» همراه ازلیان به قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان:

«حاجی سید محمد اصفهانی از فضلای بابیه و از اصحاب باب، آقا جان بیگ کاشانی، میرزا رضا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصر اللّه تفرشی» همراه بهائیان به عکا.

غرض از این تدبیر آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند. به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاءاللّه به قبرس یا عکا می آیند ایشان حکومت عثمانی را از ورود و از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها مستحضر سازد. (ولی) قبل از حرکت حضرات از ادرنه «میرزا نصراللّه تفرشی» در خود ادرنه مسموم شد. و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمیعاً در یک شب به دست بهائیان کشته شدند ...

حکومت عثمانی قاتلین را دستگیر نموده در حبس افکند. و پس از مدتی به شفاعت و ضمانت عباس افندی مستخلص شدند ...». (۱)

نظارت شدید دولت عثمانی از بهائیان تبعید شده به سرزمین فلسطین و دقت بر هر نوع رفت و آمدی، و ممانعت از ارتباط بهائیان با مأمورین روس و انگلیس و ... موجب گردید، که میرزا حسینعلی و خانواده اش، در شرایطی نامساعد زندگی کنند. و نقشه ای برای بازگشت به ایران طرح ریزی نمایند. تا بهائیان بتوانند ضمن رهائی از دست مأمورین عثمانی، کانون بهائیت را به ایران نقل مکان دهند.

برای تهیه و تحقیق چنین نقشه ای، میرزا حسینعلی تصمیم گرفت نامه ای به ناصر الدین شاه قاجار نوشته، و هر نحو ممکن پوششی بر حقایق و وقایع بابیه در طول ۲۵ سال بیاندازد و از این طریق خود را بی گناه و با تضرع و اظهار ارادت و خلوص، دل شاه را به رحم آورده، دستور دهد، تبعیدی های ایرانی را از حکومت عثمانی تحویل گیرند و میرزا حسینعلی بهاء و فرزندان و یاران قداره کش به ایران بازگردند، و تحت حمایت بیگانه به آشوب و هتک حرمت ارزش ها، همت گمارند.

میرزا حسینعلی در این نامه (لوح)، بر خلاف دیگر نامه هایش به یک مشت مردم احمق که همّش دم از خدائی خود و وعده ی سلطنت بهائیت بر کره ارض بود، خود را به غلامی و مخلصی و کوچکی ... یاد کرده و ناصر الدین شاه قاجار را به القاب عظیم و

۱- مقدمه: ادوارد براون، کتاب «نقطه الکاف»، ص مب- مج.

بزرگی خطاب می کند. و در مجموع شرح حال خود را با تمام زبونی و بیچاره گی معروض داشته، که مدعی دعوتی نیست و ...

چنین اقدامی از جانب میرزا حسینعلی بهاء، دلیل دیگر نیز در برداشته است. او «بنا به تجربه ای که از امور دولتی ایران در طول عمر پنجاه ساله بدست آورده بود، دریافت که با حکومت ایران و سلطنت ناصرالدین شاه نمی توان از در ستیزه جوئی در آید و قدرت نفوذ حکومت ایران را در دستگاه سیاست باب عالی به هنگام ضرورت، از فواید کسب تابعیت دولت عثمانی برای تعیین سرنوشت یک تن ایرانی بیشتر مؤثر یافت و در صدد ترمیم خرابی و سد راه کدورت با دربار ایران برآمد. در عریضه ای که به حضور ناصر الدین شاه نوشت این معنی را طوری بر بساط نگارش قرار داد که معلوم بود اینان بعد از بیست و اندی سال کشمکش قصد سازش و تبعیت از شاه را دارند». (۱)

چنانچه ملاحظه می گردد: «سراپای نامه که با لحنی یک نواخت نوشته شده شهادت می دهد که میرزا حسینعلی در صدد جبران گذشته بوده و می خواسته است خود را مورد لطف و عطف نظر ناصر الدین شاه قرار دهد. اصراری که در مقصر نشان دادن بابیان دیگر در ایران و عثمانی می ورزد وبه فساد و فتنه آنها اعتراف می کند دلیل است که او می خواهد خود را در دنبال سلب تهمت شرکت با بابیان دیگر در ۱۲۸۶، عنصری جدا از بازماندگان حادثه ی تهران که به خاک عثمانی پناه برده بودند بشمارد و برای اثبات این امر به نقل نامه ای در ضمن این مکتوب بپردازد که قبلًا به طرفداران خود نوشته و ایشان را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده است». (۲)

بی اعتنائی حکومت ایران به چنین نامه ای از جانب میرزا حسینعلی بهاء، رفته رفته، فکر و حواس بهائیان را در عکا، متوجه آن نمود که با اظهار تملق و خضوع و خشوع نسبت به دربار سلطان عثمانی، به جلب رأفت و عطوفت مقامات عثمانی، مبادرت ورزند و با اظهار نوکری و خدمتگزاری، آمادگی خود را به هر امر که مصلحت حکومت عثمانی باشد اعلام دارند.

۱- سید محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال ۲، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴.

۲- همان، سال ۴، شماره ۴، تیر ۱۳۵۵.

ص: ۶۳۰

ص ۶۵۷

لوح استغاثه میرزا حسینعلی بهاء به ناصر الدین شاه قاجار «کتاب مبین»

ص: ۶۳۱

ص ۶۵۸

ص: ۶۳۲

ص ۶۵۹

ص: ۶۳۳

ص ۶۶۰

ص: ۶۳۴

ص ۶۶۱

ص: ۶۳۵

ص ۶۶۲

ص: ۶۳۶

ص ۶۶۳

ص: ۶۳۷

ص ۶۶۴

با چنین زمینه هائی، میرزا حسینعلی مرد و عباس افندی جانشین او، امور بهائیان را به عهده گرفت. عباس افندی ابتداء برای جلب رضایت عمال عثمانی، باب هر نوع تبلیغی را مسدود کرد، و خود را همراه دیگر فامیل، در لباس مسلمانی به انجام مراسم مذهبی اسلام مشغول داشت و به نحوی در این ظاهر سازی ها، رعایت جوانب را در نظر داشت که کمتر کسی احتمال ضعف ایمان مسلمانی آنان را می داد چه رسد به خروج از اسلام و نفی همه ارزش های اسلامی.

در همین ایام است، که حکومت روسیه ی تزار باشورش های داخلی کمونیستی روبرو است وبرای اغفال هرچه بیشترحکومت عثمانی در چنین شرایطی، دست به دعا بر می دارد و در لوحی خطاب به پادشاه عثمانی مندرج در صفحه ۳۱۲، جزء ثانی. چنین می نویسد:

ص: ۶۳۸

(خدایا خدایا تو را به تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت علیّه عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار).

ص ۶۶۶

عباس افندی در موارد دیگری، از دولت عثمانی و ایران بر خلاف شیوه زعمای آشوب های بابیه، در ایران و عراق و ادرنه زبان به مدح و ثنا می گشاید و از این طریق به حفظ منافع بهائیان فلسطین و ایران مبادرت می ورزد؛ که ذیلًا به ذکر چند نمونه از آن می پردازیم:

۱- عباس افندی در کتاب: «مکاتیب» جلد چهارم، صفحه ۱۷۷، می نویسد:

«این «آواره» از جمیع جهات صادق و خیرخواه دو دولت ذی شوکت ایران و عثمانی است و در جمیع رسائل و محررات ستایش و نعت از این دولتین علیتین نمودم ...»

۲- عباس افندی، ضمن ارسال «لوحی» برای بهائیان ایران، مندرج در کتاب:

«مکاتیب» جلد سوم، صفحه ۱۵۷، می نویسد: «انصاف این است که اعلی حضرت پادشاه عثمانیان، اعتنا به این سعایت ها و روایت ها و حکایت ها و مفتریات تا بحال ننمودند. و به عدل هر کس غیر این پادشاه بود. این آوارگان را اثری باقی نمی ماند. انصافش این است نباید از انصاف گذشت، امروز در قطعه آسیا فی الحقیقه پادشاه آل عثمان و پادشاه ایران مظفر الدین شاه مثل و مانندی ندارند ... این دو پادشاه به سکون و وقار حرکت می فرمایند البته یقین می نمائید که هر دو عادلند ... پس در حق این پادشاه دعا کنید و طلب عون و عنایت نمائید و فتح و نصرت جوئید علی الخصوص پادشاه آل عثمان که محض عدالت تا به حال با این آوارگان معامله فرموده است».

مرحوم عبد الحسین آیتی، در صفحه ۱۴۹ کتاب: «کشف الحیل» (۱) می نویسد:

«یاد دارم که در اثناء جنگ عمومی لوحی به من داد که در شام به جمال پاشای مشهور بدهم و آن لوح به ترکی انشاء شده بود تأکید کرد که فقط ارائه بده واصل آن را ضبط کن و در بغداد با آب شط بشوی و تصور می کرد که من ترکی نمی دانم و هم سیاست نمی شناسم هم مرید ثابت قدم هستم و اطاعت امرش را واجب می شمارم و بالاخره مضمون آن لوح راهنمائی بود برای حمله به ایران به عنوان وحدت اسلامی».

۱- چاپ تهران، رقعی ۱۳۴۱ ه. ش.

ولی همین زعیم بهائیان، چون نتیجه جنگ جهانی موافق سلطان عثمانی نشد و فلسطین به دست انگلیسی ها سقوط کرد و تجزیه عثمانی آغاز گردید، یک باره همه مدح و ثناها و همکاری با مأمورین عثمانی را به کناره زده و مبتنی بر مصلحت روز بهائیان، که لازمه آن اهانت به «خلافت عثمانی» و دفاع از حاکم جدید و قدرت جدید است! در لوحی خطاب به بهائیان، سلطان عثمانی را که قبلًا بهائیان را مکلف کرده بود که: «در حق این پادشاه دعا کنید و طلب عون و عنایت نمائید ...»، به ظلم و ستمگری معرفی کرده و می نویسد: «مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمدللّٰه به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود، سلطه جائره زائل و حکومت عادله حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند». (۱)

بدین روال و در نتیجه: تصور نمی کنم موضوع کسب تابعیت عثمانی برای ازل و بهاء و خانواده ایشان موضوع قابل انکاری باشد و این تابعیت اکتسابی در بغداد، بعد از غلبه انگلیس بر قبرس و فلسطین، به تابعیت جدید از دولت حامی دیگری مبدل شد.

موضوع تجدید تابعیت ایران برای برخی از افراد این خانواده مربوط به امری اقتصادی و سیاسی بود که وجود صدها میلیون اموال قابل ثبت و ضبط در سراسر ایران باعث بر تجدید تابعیت ایرانی گردید. انتقال به این بحث برای تعریف و توصیف عمل شایست یا ناشایستی نبوده بلکه می خواسته در تشریح و توضیح محیط بغداد به سال ۱۲۷۰ و در موقع تألیف تاریخ قدیم بابیه برای برخی زیاده روی ها تعلیلی کرده باشد و گرنه ما را با اصل عمل حضرات کاری نبود و آنان در اتخاذ هر تدبیر و وسیله ای که برای حفاظت و حمایت جان و مال خود می اندیشیدند آزاد بوده اند. بدیهی است چتر حمایت دولت عثمانی در نظر هر مسلمانی به مراتب بر چتر حمایت تزار روس که قبلًا برسر برخی از این افراد سایه افکنده بود ترجیح داشت و انتقال این چتر حمایت نخست در قبرس و سپس در فلسطین به چتر حمایت انگلیس یک امر اضطراری و تبعی بوده است. (۲)

پ: حمایت مأمورین دولت انگلستان در کشورهای خاورمیانه

۱- «مکاتیب»، ج ۴، ص ۳۴۵.

۲- سید محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال ۴، شماره ۴، تیر ۱۳۵۵.

زمینه دست انـدازی انگلسـتان بر قبرس و فلسـطین و از سوی دیگر بروز مقـدمات جنگ جهانی، عباس افندی را واداشت، تا به خاطر حفظ منافع بهائیانی چند در خاک فلسطین، ایفاگری نقش جاسوس دو جانبه را بعهده گیرد.

ظاهر امر، مطیع و هواخواه و ثناگوی دولت عثمانی و در پنهان خدمتگزار مأمورین و دست اندرکاران توسعه ی سیاسی بریتانیا، در خاور میانه.

عثمانی ها، پس از آنکه دقیقاً به نقش جاسوسـی عباس افنـدی در قلمروی خاک فلسـطین پی بردنـد و دانسـتند این زاهد ظاهر نمـا، دست در دست انگلیسـی ها نهاده و انگلیسـی ها هم از موقعیت او بهره می جوینـد، در خلال ایام بسـیار بحرانی و در اوج منازعات عثمانی با دول متخاصم خاصه انگلستان، به تصریح شوقی افندی در کتاب:

«قرن بدیع»، «جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی؛ تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی، اعدام کند». (۱)

عبد الحسین آیتی (آواره) که خود در آن ایام مقیم شام و فلسطین بود، می نویسد:

«در سـال دوم جنـگ بین الملـل اول، عبـد البهـاء مرا به حیفـا طلبیـد وقتی که وارد شـام شـدم جمـال پاشـا به جبهه جنگ برای سرکشـی رفته بود و گفتگو در ورود انور پاشا بود و مردم شام در تهیه جشن و چراغان بودنـد خلاصه انور پاشا در میان شادی های مردم شام، وصف و کف زدن ها وارد شـد از آن طرف هم جمال پاشا از جبهه برگشت و بین این دو رکن دولت عثمانی ملاقـات حاصل شـد و من نفهیمـدم جمال پاشا چه خیانتی از عبـد البهاء کشف کرده بود که زمزمه بلنـد شـد که جمال پاشا به حیفا خواهد رفت برای تنبیه عباس افندی، اما وقتی که من وارد حیفا شدم دیدم حضرات خودشان هم بی خبر نیستند و دامادها در تک و دو افتاده اند». (۲)

۱- «قرن بدیع»، ج ۳، ص ۲۹۱

۲- «بیان الحقایق»، ص ۷۱

ولی به گفته «شوقی افندی» در کتاب موثق بهائیان: «قرن بدیع»، «دولت انگلستان به حمایت جدی عباس افندی برخاست و «لرد بلفور» وزیر امور خارجه وقت در همان یوم وصول (خبر) دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیس در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبد البهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد». (۱)

عباس افندی در طول مدت جنگ بین عثمانی و دولت انگلستان، هوادار انگلیسی ها بود و در مناطق عکا و حیفا ... شناسائی های لازم و امکانات مناطق مختلفه سرزمین فلسطین را در اختیار آنان می گذاشت و از سوی دیگر نیازمندی های قشون انگلیسی را پس از تسلط بر فلسطین، مدّنظر داشته و در تهیه و تدارک آن کوشش هائی را مبذول داشته بود.

«بلا نفیلد» از زبان رسمی بهائیان، که بعدها کتابش به تصویب زعمای بهائی فلسطین (اسرائیل) و انگلستان رسیده است، در این خصوص به نکته ای اشاره می کند که با توجه به تمامی حذف و انتخاب های بی رحمانه محافل بهائیان نسبت به درج حقایق تاریخی، موضوعی است قابل تأمل و در عین حال روشنگر تصریحات ما است:

«بلا نفیلد» در صفحه ۲۰۱ از کتاب خود پس از ذکر املاک و اموال میرزا حسینعلی و فرزندانش، می نویسد:

«سرکار آقا گاه به گاه اراضی در محل های مختلفه می خرید، عاصفیه و دئیه را که نزدیک حیفا واقع بود، نامبرده طبق دستور بهاء اللّه بخشید به ضیاء اللّه و بدیع اللّه دو برادران کوچک خود».

«اراضی دیگری نیز در قراء سیمره و نقیب و عدسیه در نزدیکی اردن خریداری شدند».

«گندم» محصول مهم اراضی مذکور، ثروت نسبتاً قابل توجهی برای زعمای بهائیان محسوب می گردید. از این روی به مقدار زیادی در انبارهائی که برای همین منظور احداث شده بود، حفظ و نگهداری می شد.

۱- «قرن بدیع»، ج ۳، ص ۲۹۷

بلا نفلید، پس از شرح این نوع مسائل، در صفحه ۲۱۰، می نویسد، «مقدار زیادی از این گندم ها در مخازنی انبار شدند ... وقتی قشون انگلیس وارد حیفا شد. کار پردازی ارتش آنها از لحاظ آذوقه مواجه با اشکالات بود. افسر مربوطه برای مشورت به سرکار آقا مراجعه نمود و اخیر الذکر جواب داد ما گندم داریم افسر مزبور در کمال تحیر سؤال کرد آیا برای ارتش انگلیس هم دارید؟».

عبدالبهاء جواب داد: من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم.

در همین صفحه ناشر کتاب در حاشیه اضافه می کند:

«خانم بلا نفیلد غالباً حکایت می کرد که چگونه مخازن گندم مذکور در مدت تسلط قشون عثمانی در آن نقطه مخفی گاه خوبی را برای حفظ گندم ها تشکیل داده بودند».

پس از پیروزی قشون انگلستان و تصاحب و تسلط بر ارض فلسطین، دولت انگلستان به پاس قدردانی از کوشش های دوستانه عباس افندی، نسبت به فراهم ساختن موجبات موفقیت انگلستان در مخاصمات خود با عثمانی بر سر اراضی قبرس و فلسطین، تصمیم گرفت به نحو شایسته ای از جاسوسی های مؤثر عباس افندی تشکر و قدردانی کند.

در این خصوص تصریحات مأخذ رسمی بهائیان را ذیلًا به عرض پژوهندگان می رسانیم:

۱- عبد الحسین آواره، در کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» که تمامی مندرجات آن زیر نظر عباس افندی تنظیم و تهیه گردیده و به تصویب او، محفل ملی بهائیان مصر ... تصمیم به چاپ و نشر آن گرفت، می نویسد:

«و از قرار مذکور سردار بریطانی که در ۲۳ ایلول سنه ی ۱۹۱۸، حیفا را فتح کرد، هنگام ورود به شهر برای زیارت این مُنْتَقلْ (عبد البهاء) فرمان مخصوصی را دریافت نمود، یعنی از طرف امپراطور انگلستان مأمور شد که مخصوصاً حضرت عبد البهاء را لدی الورود زیارت نماید و پادشاه انگلیس نشانی از عضویت امپراطوری انگلیس از درجه نجابت و بزرگی به او بخشید». (۱)

۱- ج ۲، ص ۳۰۵

۲- بلا نفیلد در کتاب خود می نویسد: «حکومت انگلیس بر حسب رویه معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبد البهاء یک مدال (قهرمانی) Knight Hood داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود». (۱)

۳- ایضاً شوقی افندی در صفحه ۲۹۹ کتاب: «قرن بدیع» می نویسد:

؟؟؟ کلیشه صفحه ۲۹۹ «قرن بدیع» که در آن شوقی به تشریفات اعطاء لقب سر به عبد البهاء تصریح کرده است.

عباس افندی، بی آنکه به قبح چنین «بیگانه پرستی» توجهی داشته باشد،- مفتخر از

۱- صفحه ۲۱۴.

ص: ۶۴۵

سرسپردگی خود به حکام انگلیسی و نشان و لقب «سر عباس افندی»- برای عظمت «ژرژ پنجم» پادشاه انگلستان و ادامه و تسلط بی زوال انگلیسی در «ارض فلسطین» دست به دعا برداشته و ارادت و نوکری خود را به پادشاه و دولت انگلستان طی «لوحی» که در کتاب: «مکاتیب» مندرج است، چنین معروض داشت:

«بار الها، سرا پرده عدالت در شرق و غرب این سرزمین مقدس برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می گویم که این حکومت دادگستر و دولت مقتدر به اینجا وارد شده و نیروی خود را در راه آسایش ملت و سلامت خلق به کار گرفته است پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه ی بلند پایه ی او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز».

ص ۶۷۳

متن دعای عباس افندی به سلامتی و عظمت «جورج خامس» پادشاه انگلیس که عیناً از کتاب «مکاتیب» عکس بردای، و تقدیم پژوهندگان می شود.

و به همین منوال، بهائیت، زیر چتر حمایت مأمورین سفارتخانه های انگلیس در فلسطین و ایران و مصر و ترکیه ... توانستند راه خود را با تعهد به خدمت و نوکری انگلیسی ها، به سوی آینده ای روشنتر از گذشته، بگشایند و نسبت به حامیان روس و عثمانی؛ که آنهمه مدح و ثنا در حقشان از قلم میرزا حسینعلی و زعمای بابیه و عباس افندی و دیگر زعمای بهائیت، جاری گردید و وعده ی سلطنت دنیا را به آنها داده بودند چون حمایتشان از بهائیان غیر ممکن شده، پناه به صاحبان سیاست روز برده، به همان القاب و وعده ها و به شیوه های نوکری و جاسوسی، مصالح و منافع ریاست خودشان را بر مشتی مردم متفرق و نادان بابی و بهائی، حفظ کردند، و طی نامه ها و تلگرافاتی به محافل بهائیان مناطق مختلف، مریدان و بازیگران شبکه بهائیت را مجبور به ثناگوئی و تأیید سیاست استعماری بریتانیا نمودند.

عباس افندی، در نامه ای خطاب به «نصر اللّٰه باقراف»: مندرج در جلد سوم صفحه ۳۴۵ «مکاتیب» در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۸ درست در همان سالی که حیفا به تصرف انگلیسی ها درآمد و نشان امپراطور بریتانیا بر سینه عباس افندی آویزان گردید و لقب «سر» در آغاز نامش خوانده شد، چنین نگاشت:

طهران جناب آقا سید نصر اللّٰه باقراف علیه بهاءاللّٰه ملاحظه نمایند.

هواللّٰه الی ثابت بر پیمان. مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمد للّٰه به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود. سلطه جابره زائل و حکومت عادله حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچاره گان در هرفرازی بلند شد و سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان الحمدللّٰه با فضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی چون موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی ننشست. و هذه معجزه عظمی لا ینکرها الا کل معتد اثیم: و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاءاللّٰه سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح مبارک ذکر عدالت

و حتی سیاست دولت فخیمه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدیده به راحت و آسایش رسیدند و این اول نامه ای است که من به ایران می نگارم انشاء اللّه من بعد باز ارسال می شود.

احبای الهی را فرداً فرداً با نهایت اشتیاق تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و مژده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هر چند طوفان و انقلاب شدید بود الحمدللّه سفینه نجات محفوظاً مصوناً به ساحل سلامت رسید حضرات ایادی امر اللّه و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان را از قبل عبد البهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید.

و علیک البهاء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ «ع ع».

و ضمن ایراد خطابه ای که در کتاب: مجموعه ای در خطابات عبد البهاء مندرج است مستمعین انگلیسی را مورد خطاب قرار داده و می گوید:

«و از ملت و دولت انگلیسی راضی هستم ... این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می شود، نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کنند، همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می نماید ...». (۱)

در حالی که عباس افندی، هیچ ارتباطی با ملت و حکومت ایران نداشته و پس از تبعه عثمانی شدن، به تبعه حکومت انگلیسی فلسطین تن داده و رسماً و علناً کمر به خدمت بیگانگان بسته بود. این چنین سخن گفتن، ناشی از سخنان و نوشته هائی است که عباس و دستیارانش به وسیله نشر آنها سعی داشتند، اکثریت بالاتفاق ملت ایران را بهائی معرفی کنند. تا از این طریق، زعیم اکثریت مردم ایران در عالم خیال و سیاست کسی گردد که دولت انگلستان به نقش هواخواهانه وی نسبت به امپریالیسم بریتانیا، مؤمن است.

در مقابل انگلیسی ها هم از انجام هرنوع خدمتی که به سود بهائیت بود دریغ نداشتند.

عبد الحسین آیتی، به یک تجربه شخصی از رابطه بهائیان با سفارت انگلستان،

۱- ج ۱، ص ۲۳.

اشاره ای می کند که مبین تصریحات مورد ادعای مؤلف است:

«نخستین باری که رابطه ی صمیمانه عباس افندی را با انگلیسی ها احساس کردم گویا در سال ۱۳۳۸ قمری بود (دو سال پیش از صعود عبد البهاء) که در آن سال خواه و ناخواه مرا به عضویت محفل روحانی بهائیان تهران انتخاب کردند و از آنجا که می خواستم به بعضی از اسرار پی ببرم این انتخاب را پذیرفتم اتفاقاً در آن ایام مسلمانان کاشان کمربسته بودند لانه زنبوری که به نام مدرسه وحدت بشر دایر شده بود ببندند در نتیجه کشمکش بین مسلمین و بهائی ها آغاز شد. در تهران محفل کوشش می کرد که لانه زنبور بسته نشود و رئیس فرهنگ کاشان که دانسته بود حضرات با برنامه معارف مخالفند و درس تبلیغ و الواح و مناجات های خودشان را تدریس و ترویج می کنند با مسلمانان همصدا شده حسب الوظیفه ایستادگی کرد تا حکم بستن مدرسه را صادر کرد مرحوم مستوفی الممالک رئیس دولت بود محفل روحانی تهران پس از آنکه از موافقت دولت مأیوس شد خواست به سفارت انگلیس مراجعه کند من رأی ندادم و گفتم چون شما می گوئید که رئیس ما دستور داده که در سیاست دخالت نکنید و در هر کشوری مطیع قوانین آن کشور باشید اکنون به چه مجوزی این دستور را نقض کرده در یک امر جزئی که مربوط به داخله ی ایران است خارجی ها را دخالت می دهید و به سفارت انگلیس مراجعه می کنید؟ بعضی پیشقدمانشان برسادگی و خوش باوری من خندیدند و مفهوم حرف هاشان این بود که این دستورات مصلحتی است یعنی برای فریب دادن دولت و ملت ایران است چون معمول اهل بهاء این است که هر دروغ و تقلب و نفاق و دوروئی را به عنوان حکمت و مصلحت روا می دارند و می گویند فلان دروغ بر حسب مقتضیات حکمت است و این عین سیاست انگلیسی ها است یا فلان خیانت برای مصلحت و پیشرفت امر جایز است این بود که عاقبت از رأی خود منصرف نشدند منتهی چون من به شدت مقاومت کردم صلاح دیدند که خودشان مستقیماً به سفارت مراجعه نکنند و رئیس خود عباس را به این کار وادارند و من هم موافقت کردم تا یک موضوع دیگر برای کشف الحیل بدست آید و امانت و درستی رئیس، رغماً للاحباء معلوم شود خلاصه صورت تلگرافی نوشته و فردایش به اسم کمپانی مخابره شده و به زودی توصیه ای

خطاب به سرکار جلالت مدار سفیر «موافق اصطلاح آن روز که به سفرای خارجه نوشته می شد» از عبد البهاء رسید تقریباً به این مضمون که: این حزب مظلوم ما را تقویت کنید که خیرخواه دولت فخیمه اند و به دستور بهاءاللّٰه که به کرات تمجید از عدالت (!!) انگلیس نموده اند همه، دوستان صادق دولت فخیمه اند عبد البهاء، عباس.

بعد از وصول این توصیه همه شاد شدند که کار درست شد و من شاد شدم که مجهول دیگری هم معلوم شد هر چند مرحوم مستوفی الممالک به خواهش سفیر ترتیب اثر نداد و حتی صلاح اندیشی کرد که خیر دولت فخیمه در این است که این گونه امور را که تکیه گاه مذهبی دارد به خود ایرانیان گذارد ولی رابطه این دو خدا «خدای سیاست، خدای خیانت» مشهود گشت. مدرسه باز نشد ولی پرده خیانت و وسوسه باز شد به قسمی که چون با مرحوم میکده در باغ ونک مرحوم مستوفی را ملاقات کردم، از چادر یک شاخ انداختن افندی استعجاب فرمود». (۱)

پس از مرگ عباس افندی (۱۳۴۰ ه. ق: ۱۳۰۰ ه. ش) مأمورین سفارتخانه ها و کنسولگری های انگلستان در کشورهای خاورمیانه، با بهائیان اظهار همدردی و خود را در این عزای بهائی شریک دانسته با صدور تلگراف و ارسال نامه هائی، ابلاغ تسلیت انگلستان را به بهائیان اعلام داشتند.

۱- شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع»، می نویسد: «وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر و ینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیام تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هر برت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نموده مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه ی بهائی ابلاغ نماید. مندوب سامی مصر وایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود»: به بازماندگان فقید سرعبد البهاء عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمائید». (۲)

۱- «بیان الحقایق»، ص ۶۷

۲- ج ۳، ص ۳۲۱

۲- عبد الحمید اشراق خاوری، این حقیقت را در «رساله ایام تسعه» چنین نگاشته است:

«وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر و ینستون چرچیل از حضرات اجل مندوب سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا می کند که از طرف حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان به هیئت بهائی همدردی و تسلیت آنها را در موقع رحلت سر عبد البهاء عباس ک. ب، آی تبلیغ نمایید». (۱)

۳- عبد الحسین آواره، در کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه»:

«در این هنگام جمعیت مردم به جنازه فقید (عبد البهاء) رو آوردند و مقدم بر همه سر هربرت ساموئیل بود، سرکمیسر عالی انگلیس در فلسطین که او را مندوب سامی گویند و با اجزاء و حواشی خود مخصوصاً برای تشییع حاضر شده بود». (۲)

۴- «سر رونالد استورز» مأمور سیاسی دولت انگلستان در خاورمیانه ی عربی، به تجلیل، در کتاب: «عالم بهائی» (جلد هشتم) خاطره ی روابط خود و دفاتر سیاسی دولت انگلستان و تشییع جنازه عباس افندی را چنین شرح داده است:

«اولین دفعه که من به درک ملاقات حضرت عبد البهاء نایل آمدم در سال ۱۹۰۰ یعنی در موقعی بود که پس از خروج از انگلستان و قسطنطنیه از راه سوریه رهسپار قاهره بودم که به جای هری بویل به سمت دبیر شرقی نمایندگی انگلیس در آنجا مشغول خدمت گردم (تفصیل این احوال ضمن جزوه انگلیسی Orientions آثار شرقیه به قلم این جانب که به توسط ایورلینکلبس و واتسن طبع و منتشر گردیده مندرج است) در آن موقع به وسیله گروسه از کنار ساحل حیفا به عکا حرکت نموده و ساعت بسیار خوشی را با محبوس صبور ولی آزاده صرف نمودم چند سال بعد که ایشان از حبس مستخلص و به مصر مسافرت فرمودند من افتخار مراقبت حال و معرفی آن وجود محترم را به لرد گیچنر حاصل نموده و شخصیت آن حضرت در لرد نامبرده تأثیری شدید بخشید و کدام نفسی بود که در وی چنین تأثیری حاصل نشود.

۱- بیان الحقایق، ص ۵۰۸

۲- ج ۲، ص ۳۰۷

جنگ بار دیگر ما را از یکدیگر جدا نمود تا این که لرد النبی پس از آنکه مظفر و منصور وارد سوریه گردید مرا مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود در همان روزی که وارد آن مدینه گردیدم به حضور عباس افندی مشرف و از اینکه در وجنات ایشان تغییری حاصل نشده بود مشعوف و خرسند گردیدم هر موقع که به حیفا می رفتم از تشرف به حضورش خود داری نمی کردم مذاکرات آن حضرت مانند گفتگوهای انبیای سلف متکی به مبادی سامیه عالمیه مافوق پیچیدگی ها و کوچکی امور سیاسی فلسطین بود به نوعی جمیع مسائل را از جنبه اصول کلی بیان می فرمودند.

آن حضرت لطفاً یکی دو نمونه از خطوط زیبای دستی خود را به انضمام خط مشکین قلم به من هدیه فرمود ولی بدبختانه کلیه ی آنها با عکس بزرگ و امضاءشده ایشان در حریق قبرس از میان رفت. آخرین مراتب خضوع و احترام خود را با قلبی محزون در پیشگاه آن حضرت در سال ۱۹۲۱ یعنی در موقعی که به اتفاق سر هربرت ساموئیل در تشییع جنازه ایشان شرکت داشتم تقدیم نمودم ما در رأس مشایعین که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود سراشیبی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس با رعایت سادگی فوق العاده تشریفات در خاطر من کاملًا بی سابقه بود». (۱)

حمایت سیاسی انگلستان از بهائیان، همچنان پس از مرگ عباس افندی ادامه داشت و شوقی افندی، میراث خوار شبکه ی بهائیت، توانست در جهت اهداف سیاسی بریتانیا خاصه در افریقا، آنهم با توجه به نقش اسلام در جنبش های ضد استعماری و شکست مسیحیت، خدماتی انجام دهد. انگلستان نیز، با توجه به ارتباط ضمنی عقاید بابیه و بهائیت با اسلام، نظر داشت تا با قدرت و پشتیبانی دولت انگلستان و گرایش مردم افریقائی در صورتی که موافق مسیحیت نشوند، به بهائیت روی آورند. و از این طریق سلطه یک مذهب استعماری را در تحکیم اهداف استعماری گسترش بخشد.

برای این منظور، هماهنگی نقشه ها و تبادل نظر با دست اندرکاران حفظ منافع

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۷- ۸، آبان و آذر ماه ۱۳۲۴. ص ۷.

سیاسی و اقتصادی بریتانیا ضروری و تمرکز همه کوششها، در یک واحد مسئول، که آنهم «محفل بهائیان انگلستان» شد، کاملًا الزامی می نمود. انگلیسی ها پس از مذاکره با شوقی افندی و توافق در انجام این خدمت، کنفرانسی محرمانه از طرف محفل بهائیان انگلستان تشکیل گردید و شوقی افندی، ضمن ارسال تلگرافی، در رضوان، ۱۰۷ بدیع،: خاطره سرمست خود را از رؤیاهائی که به اتکای حمایت انگلستان به دست آورده بود، ضمن مشخص کردن مسئولیت های مورد توافق با مأمورین انگلیسی، چنین نگاشت ..

seirotirrot htiaF hcrot yrrac dengised ngiapmac citametsys noitaitini edulerp gnitutitsnoc nalP raeY owT noitaruguani lamrof gnikram gnikatrednu cirotsih rehtona tey etipser raey eno retfa krabme flesti ecarb sreveileb ydob tonk ylmrif desinalvag suoitiporp ruoH .saesrevo sesirpretne erutuf deniltuo ylmid llits espmilf tsrif gnihctac dlohserht gnidnats won ytinummoc tnahpmuirT .doriuqca ylluf noissim gnidlofnu egats tneuqesbus etucesorp seitilaltnetop lautiripS .diap ylihtrow htiaF tehporP rytraM yromem etubirT .demeeder ylbon ytinummoC i'ahaB hsitirB egdelp cirotsiH .noitasnopsiD i'ahaB egA cilotsopA noitanimret ecnis dlrow i'ahaB tohguorht llac reenoip gnidnopser ytinummoc srebmem egatnecrep dellellarapnu tnenitnoC naeporuE ytinummoc i'ahaB yna slanna dellvirnU selsI hsitirB htiaF yrotsih ,detnedecerpnu yrutneC i'ahaB dnoces edaced gnisilatrommi tnemeveihca evitcelloc brepus mialcca hgiH no esruocnoC tanevoC ertneC htiaF rohtuA dlareH .yrotsih i'ahaB hsitirB yrutnec -flah nalp criotsih tsrif edulcnoc yltnahpawirt selsI hsitirB ytinummoC i'ahaB devol ylraod suorolav gnilbane ha ll'u'ahaBecarg lufitnuob ecnedive gnikirts yoj dedoolf traeH

stnenitnoc nailartsuA naeporuE naciremA htuoS htroN dehsilbatse ydaerla. noitadnuof elbarapmoc elacs redrO evitartsinimdA i'ahaB sisab larutcurts yal dengised tpygE retatS detinU seitinummoC retsis htiw ytinummoC i'ahaB hsitirB suoirotciv noitaicossa gnisilangis tnanevoC ertneC telbaT denoitnem sebirt nacirfA tsdima htiaF rennab tnalpmi spets yrets yranimieerp ekatrednu kcurts ruoH .ahaB - l'udbA ' hall'u'ahaB seirtsinim esruoc detanimul liylevisseccus erew segnirf nrehtuos nrehtron esohw tnenitnoC kraD

selsI hsitirB seicnedneped ngiapmac citametsys etucesorp dna thorf emoh. snoitarepo esab nedaorb ylsuoenatlumis denitsed snalP erutuf esruoc nekatrednu eb ot ksat elbuod eduierp flesti nalP detcejorP

ratla ceifircas detaeper eciwt gniyal yrotciv elbuod gniretsiger snalPevisseccus owt yllufsseccus gnitucesorp citnaltA ssorca ytinummoCretsis ruonoh erahs ytinummoC i'ahaB hsitirB elbane lliw dnatnenitnoc taht tuohguorht selsI hsitirB srelur tliub eripmE nuoirolgerom yletinifni redrO evitartsinimdA tnemhsilbatse hguorht htraEmodgniK desimorp noitadnuof yal detaluclac snoitarepo eiacsogralyaw evap lliw nalP detalpmetnoc noitucesorp llufsseccuS .nalP trsifesruoc nekatrednu ydaerla eereht noitidda segavgnal nacirfA eerhttsurT gnihsilbuP hguorht erutaretil i'ahaB noitanimessid noitacilbup noitalsnart evitcejbo drihT .acirfA tseW tsaE rehtie nnorC hsitirB seicnedneped eerht ielcun noitamrof evitcejbo dnoceS .eriE dnalerIhtroN selaW dnaltocS dnalgnE dehsilbatse ylgnikatsniap scilb messaneetenin noitadilosnoc nalp raeY woT evitcehbo tsriF

esoprup elbon ecnarehtruf noitubirtnoc tsrif sdnuop dnasuoht eno gnitubirtnoC. .noissiM citehporP s'hall'u'ahaB htrib yranetneCgni taromemmoc snoitarbelec gnihcaorppa noitapicitna htiaF

. و اینک متن ترجمه رسمی نامه شوقی که از طرف محفل ملی بهائیان صورت پذیرفته است.

«از فضل و موهبت موفوره حضرت بهاء اللّه که شامل حال جامعه محبوب و ارجمند بهائیان جزایر بریتانیا گردیده و موفق شده اند مظفراً منصور در دوره پنجاه ساله امر در بریتانیا نخستین نقشه تاریخی خود را به اتمام رسانند قلبم مملو از سرور و حبور است. مبشر و مؤسس امر اللّه و مرکز میثاق و ملأ اعلی این موفقیت عظیمه را که به همت عموم یاران آن سامان انجام یافته تهنیت می گویند. اکمال این مشروع که مایه افتخار اولین عقد قرن دوم بهائی می باشد در تاریخ امر اللّه در جزایر بریتانیا و جامعه های بهائی در قاره اروپا بی سابقه و نظیر است. تعداد نسبی نفوسی که در آن جامعه امر مهاجرت را اجابت کرده اند در هیچ یک از جامعه های بهائی در سراسر عالم از حین ختام عصر رسولی دور بهائی به این پایه نرسیده است. جامعه بهائیان بریتانیا تعهد تاریخی خود را به خوبی ایفا نمود و بدین وسیله تجلیل و تکریمی که شایسته ی مقام مهتر شهید آئین مقدس بود به عمل آمد و برای اجرای وظائف امری آینده قوای روحانیه را فیاکسب گردید. این جامعه پیروزمند در آستانه مشروعات جلیله ای قرار گرفته که باید در ممالک سایره انجام دهد و با آنکه جزئیات آن هنوز کاملًا مشخص نیست از حال می تواند نخستین دور نمای آن را مشاهده نماید.

حال وقت آن است که جامعه متحد قوی البنیان امر حضرت یزدان خود را آماده میدان نموده پس از یک سال استراحت به خدمات تاریخی دیگری پردازند و نقشه ی دوساله ای را که مقدمه اقدامات و مجهودات اساسی است شروع نموده حامل مشعل هدایت کبری در قاره ظلمانی افریقا گردند قاره ای که حواشی شمالی و جنوبی آن در دوره حضرت بهاءاللّه و حضرت عبد البهاء یکی پس از دیگری به پرتو تعالیم الهی منور گردیده است. اکنون موقع آن رسیده است که جامعه پیروزمند بهائیان انگلستان اقدامات

اولیه مبذول داشته بطوری که در الواح مرکز میثاق مذکور است علم امر اللّه در بین قبائل افریقا مرتفع ساخته و به این وسیله با جامعه های بهائی در قاره امریک و قطر مصر همعنان گردند تا بنیان نظم اداری امر اللّه همان طوری که در امریکای شمالی و جنوبی و قاره های اروپا و استرالیا تأسیس گشته در آنجا نیز بنیاد گردد. نقشه مورد نظر، خود مقدمه مجهودات دو گانه ای است که باید ضمن نقشه های آینده عملی گردد و هدف آن توسعه عملیات در داخله کشور و در همین حال تعقیب اقدامات اساسی در نقاط تابعه جزایر بریتانیا خواهد بود.

اولین هدف نقشه دو ساله تحکیم بنیان محافل نوزده گانه ای است که با تحمل زحمات در انگلستان و اسکاتلند و ایالت ویلز و ایرلند شمالی و جنوبی تشکیل گشته است. دومین هدف نقشه آن است که در سه اقلیم تابعه کشور انگلستان واقع در مشرق و یا مغرب افریقا مراکز اصلیه تأسیس گردد. سومین هدف آن است که کتب و آثار امریه توسط لجنه نشریات به زبان بومی افریقا علاوه بر سه زبانی که در طی نقشه اول مورد اقدام واقع شده ترجمه و طبع و نشر گردد.

موفقیت در اجرای نقشه مورد نظر راه را برای اقدامات وسیع دیگری هموار می سازد تا به وسیله تأسیس نظم اداری ملکوت موعود الهی در روی زمین استوار گردد و این نظم اداری به مراتب از امپراطوری که به وسیله پادشاهان انگلیس در آن قاره به وجود آمده است مجلل تر و با شکوه تر خواهد بود. موفقیت در اجرای نقشه جدید، جامعه بهائیان انگلیس را در افتخارات جامعه بهائیان امریکا سهیم و شریک خواهد ساخت و قبل از حلول مراسم جشن قریب الوقوع صد ساله اظهار امر خفی حضرت بهاءاللّه دو فتح و فیروزی که به منزله دو فداکاری در آستان امر الهی است نصیب آنان خواهد کرد. برای پیشرفت این منظور مقدس عجالتاً مبلغ یک هزار لیره به رسم اعانه ارسال می دارم». (۱)

یک سال بعد از کنفرانس مذکور، و پس از مذاکرات طولانی و متعدد میان بهائیان و مسئولان سیاست افریقائی انگلستان را در اعلامیه ای که بهائیان ایران در نشریه «اخبار

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۴، تهران، مرداد ماه ۱۳۲۹.

امری»، مرداد ماه سال ۱۳۳۰ منتشر گردید، چنین می یابیم:

ارتباط با حکوکت

«مطلبی که بسیار اهمیت دارد این است که جمیع ارتباطات با مراجع امور افریقا باید از طریق لجنه افریقای انگلستان صورت بگیرد و این مطلب بسیار مهم رابایدمهاجرین و محافل ملیه در همه جا منظور داشته باشند.

به هر حال ما از ذکر این نکته بسیار مشعوفیم که از اول کار لجنه افریقا که با صراحت به مراجع رسمی حکومت راجع به تبلیغ امر اللّه در آن قاره مذاکره کرده است نتایج مطلوبی گرفته است.

درباره جواز ورودی مهاجرینی که کار یافته باشند و یا آنکه در صدد باشند که در آنجا کار آزاد و مشخصی بنمایند می توانند به آسانی جواز ورود را به دست آورند و اگر هم مهاجری بخواهد از صندوق لجنه استفاده کند باز می تواند اطلاع دهد تا لجنه بالنیابه امور مربوطه را در نزد حکومت به انجام رساند.»

ارتباطات با اشخاص غیر بهائی دیگر

«یکی از نکات مهم وظیفه ما این بود که محتاج بودیم با افراد و مراجع دیگری که از افریقا اطلاعاتی داشته باشند مشورت کنیم و از این روی با انجمن پادشاهی افریقائی و مدرسه السنه شرقیه لندن و شعبه ای از دانشگاه اکسفورد و دوائر دیگر در اداره افریقای شرقی و غیرها مشورت هائی شد و بعداً دو نفر از اشخاصی که در این مورد بسیار به ما کمک کردند در کنفرانس مربوط به افریقا که از طرف محفل ملی تشکیل شده بود شرکت کردند بدیهی است که این مراجعات نتایج مطلوبه ای دارد و علاوه بر استفاده ای که از حیث نقشه از این عملیات می شود سبب اشاعه بیشتر امر اللّه نیز می گردد ...».

بدین روال، موفقیت هائی که نصیب بهائیان در بعضی از قراء آفریقا گردید و توانستند در کامپالا- اوگاندا، درست در عصر تسلط شدید انگلستان بر اوضاع کشور مذکور، مشرق الاذکاری برپا سازند. بیش از پیش حمایت بریتانیا را برسر بهائیان بیشتر و سرسپردگی بهائیان به چنین حمایت بیگانه و مستقیماً وسیله مطامع سیاسی بریتانیا بر

علیه کشورهـای افریقـائی، خـاصه منـاطق متـأثر و نیرومنـد از ارزش هـای دیرینه و پویای اسـلامی را فراهم سازنـد این سیاسـت همچنان ادامه داشت، تا اینکه صهیونیسم، قادر شد به کمک قدرت های غربی امور فلسطین را به عهده گیرد. و کشور اسرائیل را بر پا سازد!

ت: حمایت صهیونیسم در قبال تعهد بهائیان

انگلستان پس از تصرف فلسطین، با تحصیل «قیمومت» فلسطین از جامعه ملل در سال های ۱۹۲۲- ۱۹۲۳ م. سلطه خود را بر آن دیار مستقر کرد.

مسلمانان عرب فلسطین که سخت با ستم مستعمراتی بریتانیا مخالفت می ورزیدند، بریتانیا را واداشت تا در امر اسکان فلسطین، با مردمی که آماده حفظ منافعش باشند، بیش از پیش بر صهیونیست ها تکیه کند. و از طرح «استعمار» آنان جانبداری نمود.

روزنامه انگلیسـی «منچستر گاردین» پیش از وقوع این تصمیم نگاشت: «وقتی تمام فلسطین با اطمینان کامل زیر نظارت و حکم ما قرار گرفت، آنوقت به مجرد عقد قرار داد صـلح، سیاست ما به هر نحو و وسیله ای که باشد تشویق مهاجرت یهودیان بدانجا خواهد بود! ...».

«آیریش تـایمز» اعلام کرد: «از لحاظ بریتانیا بهترین راه دفاع از کانال سوئز با اسـتقرار مردمی در فلسـطین خواهـد بود که به ما علاقمند باشند ...». (۱)

«ماکس نوردو» از شخصیت های متشخص «صهیونیسم» در ۱۹۱۹ م، طی سخنانی که در «اکبرت ها» ایراد کرد، تعهدات متقابل صهیونیست ها و هیأت حاکمه انگلیس را یکایک بر شمرده و گفته بود:

«ما می دانیم که شـما از ما چه می خواهید، شما می خواهید که ما پاسداران کانال سوئز باشیم، نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم. ما برای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده ایم. اما اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظائف را به

۱- «تاریخ صهیونیسم»، ج ۲، ص ۵۵.

انجام رسانیم». (۱)

«انگلیسی ها با پی گیری تمام در وصول به هدف، یعنی تأسیس و تشکیل این «قدرت» در فلسطین مجاهده کردند. و صهیونیست ها اگر چه بخش ناچیزی از جمعیت را تشکیل می دادند، در مقام نمایندگان یک «شرکت عمده جهانی»: موقعیت حاکمی را در اقتصاد فلسطین به دست آوردند و در عرصه های سیاسی و نظامی، از مساعدت گردانندگان کمیته قیمومت جامعه ملل برخوردار بودند ...». (۲)

در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین، قیمومت فلسطین را به دولت انگلستان داد. و ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ این سمت از طرف شورای مجمع اتفاق ملل به دولت انگلیس ابلاغ گردید و موضوع تأسیس «کانون ملی یهود» در فلسطین که جزء دستور قیمومت بود، باتوجه به اعلامیه «بالفور» دولت قیم را موظف ساخته بود که استقلال و خود مختاری این کانون را تأمین نماید. و در ماده ۴ کارگزاری، یهود را در همکاری با دولت قیم، به منظور تأسیس کانون ملی، به رسمیت شناخته بود. بااین تصریح که کارگزاری مزبور بمنزله سازمان یهود می باشد و در ماده ۶، قید شده بوده دولت قیم باید وسایل و موجبات مهاجرت و اسکان یهودی ها را ... فراهم سازد ...

بعد از آنکه در ۱۹۲۰ دستور قیمومت در «سان رمو» امضاء شد، دولت انگلیس به اداره این منطقه اقدام نمود و سر هربرت ساموئل که از خانواده های معروف یهودی های انگلیس بود به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین انتخاب شد. (۳)

سر هربرت ساموئل چنانچه در فصل گذشته به آن اشاره کردیم نسبت به بهائیان و عباس افندی، که در ماجرای تصرف فلسطین و اشغال آن توسط نیروهای انگلیس جاسوسی انگلستان را به عهده داشتند، توجهی خاص پیدا کرده، ضمن شرکت در تشییع جنازه عباس افندی بهائیان را بر خلاف مسلمانان عرب که همواره نسبت به استعمار بریتانیا خشم و کینه داشتند، مورد تجلیل و احترام قرار داده بود.

۱- «از ماکس نوردو به مردم خود»، ص ۵۷

۲- «صهیونیسم»، ص ۱۲۶

۳- «تاریخ خاورمیانه»، ص ۳۲۵

هربرت، سموئل (ساموئل) ۱۹۶۳ -۱۸۷۰) samuel Herbert م) بنا به تصریح کتاب «موسوعه المفاهیم و المصطلحات الصهیونیه» تألیف دکتر عبد الوهاب محمد المیری (۱) نخستین کمیسر عالی (مندوب سامی) در فلسطین بوده و در یک خانواده بازرگان از اشراف یهودی ارتودکس متولد گردیده است.

وی با تحصیلات سنتی مذهبی، نخستین وزیر یهودی است که وارد کابینه انگلستان گردید.

سموئل عقیده داشت که راه حل صهیونیستی برای مسئله یهود نمی تواند یک راه حل عملی باشد، ولی در سال ۱۹۱۴ این عقیده ی خود را کنار گذاشت و پیشنهاد نمود که یک کشور یهودی برپا گردد که کانون فرهنگ و تمدن جدید و در ضمن خادم منافع انگلستان در منطقه باشد.

در سال ۱۹۱۵ یادداشتی پیرامون آینده فلسطین تقدیم هیأت وزیران کرد و سپس یادداشت دیگری در مورد امکان برپائی یک کشور یهودی در فلسطین تقدیم نمود و خواستار شد که فلسطین تبدیل به تحت الحمایه گردد تا برای سازمان های یهودی امکان برخورداری از تسهیلات مربوط به خرید زمین و برپائی آبادی های یهودی نشین میسر گردد و همچنین پیشنهاد کرد که برای مهاجرت یهودیان به فلسطین اولویت داده شود، او سپس در جریان عنوان کردن وعده بلفور سهمی داشته است.

ساموئیل بعلت توجه و خوی استعماری و صهیونیستی به عنوان نخستین کمیسر عالی انگلستان در فلسطین در سال ۱۹۲۰ پس از اینکه فلسطین به صورت تحت الحمایه در آمد، برگزیده شد.

وی در اوت همان سال قانون مهاجرت را که به شانزده هزار و پانصد یهودی اجازه ورود به فلسطین را می داد تهیه نمود ولی به علت عکس العمل اعتراض آمیز اعراب، انگلستان به طور محدود از این سیاست صرفه نظر کرد، و در جهت مفهوم «نیروی

۱- این کتاب از طرف: «مرکز الدراسات السیاسیه و الاستراتیجیه بالاهرام» در سال ۱۹۷۵ م در قاهره منتشرشده است. دائره المعارف صهیونیسم مذکور، شرح حال هربرت ساموئل را به عنوان یکی از شخصیت های بزرگ صهیونیسم جهان در صفحه ۲۴۱ نگاشته است. با تشکر از آقای حمزه ریحانی.

گنجایشی کشور» قدم برداشت، ولی با این حال تعداد یهودیان در فاصله سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۵ از یک صد و پنج هزار به یک صد و هجده هزار نفر افزایش یافت.

ساموئیل به فعالیت های اقامت گزینی صهیونیستی در سطوح مختلف دیگری نیز کمک کرده است از جمله به رسمیت شناختن سازمان های سیاسی صهیونیستی در فلسطین و همچنین به رسمیت شناختن زبان عبری به عنوان یکی از زبانهای محلی فلسطین. در دوران فرمانروائی ساموئیل تعداد آبادی نشین های صهیونیستی در فلسطین از چهل و چهار به یکصد آبادی نشین افزایش یافت.

۱/ ت: حمایت بهائیان از تشکیل کشور اسرائیل

از همان تاریخ میان زعمای بهائیت و صهیونیست ها که در جنب و جوش یهودی کردن سرزمین فلسطین بودند، حسن روابطی بر قرار شده بود.

هنگام متارکه جنگ بین الملل اول، تنها پنجاه و پنج هزار یهودی در فلسطین وجود داشت و حکومت استعماری بنا به توافقی که با صهیونیسم امضاء کرده بود، درهای کشور را بر روی مهاجرین یهودی باز کرد و این امر فوراً مورد اعتراض اعراب قرار گردفت. و در سال ۱۹۲۱ م موجب شورش هائی بر علیه یهودی ها گردید. بهائیان که هنوز از افتخار لقب «سر عباس افندی» مشعوف بودند، بدیهی است که در این واقعه به پشتیبانی از «انگلستان- صهیونیسم» برخاسته با هر نوع اعتراضی از جانب مسلمانان عربی مخالفت ورزیدند.

چرچیل که در آن تاریخ وزیر مستعمرات بریتانیا بود، در سوم ژوئن ۱۹۲۲ م، یادداشتی منتشر کرد و اعلام داشت که دولت انگلیس مصمم است یک کانون ملی یهود در فلسطین تأسیس نماید.

یادداشت مزبور، مورد موافقت سازمان یهود و هواخواهانش در فلسطین و مخالفت شدید مسلمانان عرب قرار گرفت.

از این رو به تدریج «وضع انگلیس در این کشور غیر قابل تحمل شد. از یک طرف فشار امریکا و از طرف دیگر کدورت اعراب و صهیونیست ها و شدت ناامنی و انقلاب

در این سرزمین، دولت مزبور را مجبور ساخت که موضوع فلسطین را به سازمان ملل متحد مراجعه دهند و در دوم آوریل ۱۹۴۷ درخواست نمود که جلسه عمومی سازمان برای رسیدگی به این موضوع تشکیل گردد.

جلسه عمومی از ۲۸ آوریل تا ۱۵ مه به این کار رسیدگی کرد و تصمیم گرفت کمیته ای به نام کمیته مخصوص ملل متحده فلسطین تشکیل دهد. کمیته مزبور که از نمایندگان یازده کشور تشکیل و ریاست آن با نماینده سوئد بود از فلسطین دیدن نمود و گزارشی تنظیم و تسلیم کرد. (۱)

شوقی افندی در نامه ای رسمی به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد، راجع به قضیه فلسطین، نه تنها از حقوق مسلمانان عرب، در سرزمین فلسطین هیچ گونه دفاعی ننمود و از آن همه آثار ظلم و تعدی ناشی از استعمار اظهار تأسفی نکرد! بلکه علناً موقعیت و علائق بهائیان و یهودیان را به سرزمین مذکور، ریشه دارتر و مهمتر از توجه مسلمانان به «قدس» و سرزمین فلسطین خواند!

در این نامه، آنچه که شوقی افندی به دستور حامیان انگلیسی و صهیونیستی خود نوشته است، صرفاً حفظ منافع بهائیت و قبور علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی و عباس افندی مورد تأکید قرار گرفته است، بی آنکه ظاهراً برای بهائیان و رهبرشان تفاوتی داشته باشد، یهودیان حاکم براین سرزمین شوند، یا مسلمانان.

متن کامل این نامه را که در مجله «بهائی نیوز» مورخ سپتامبر ۱۹۴۷ م و شماره ۷ مجله: «اخبار امری» ارگان بهائیان ایران در آبان ۱۳۲۶ ه. ش، در ایران (صفحه ۱۳۰) طبع و منتشر شده است، چنین می خوانیم:

«آقای امیل سندر استورم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین.

جناب رئیس- مرقومه شریفه شما مورخ ۹ جولای واصل و خوشوقتم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریه ما

۱- همان، ص ۲۴۳.

نسبت بـه تغییراتی کـه ممکن است در اوضـاع آینـده این اراضـی مقـدسه و متنـازع فیه روی دهـد به اطلاـع شـما و همکـاران محترمتان برسانم.

برای استحضار شـما به ضـمیمه این نامه شـرح مختصـری در باره ی تاریـخ و مقاصد و اهمیت دیانت بهائی و همچنین جزوه و جیزه ای مشـتمل بر عقایـد و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امیدوار و عقیده مندیم در آن روی خواهد داد ارسال می دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصـر به فرد است؛ زیرا در حالی که اورشـلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است ولی مرکز اداری کلیسای روم با هیـچ یک از مـذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی باشد و نیز هر چند اورشـلیم در نظر مسـلمانان نقطه ای است که یکی از مقـدس ترین مقامات اسـلامی در آن قرار دارد معـذلک اعتاب متبرکه دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه حـج بـدانجا می رونـد در سـرزمین عربسـتان است نه در فلسـطین. تنها یهودیان هسـتند که علاقه ی آنها نسـبت به فلسـطین تا اندازه ای قابل قیاس با علاقه ی بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشـلیم بقایای معبد مقدسـشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شـهر مرکز مؤسـسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیز از یک جهت با بهائیان متفاوت است زیرا خاک فلسـطین محل اسـتقرار عرش سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دنیا است بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم ...

مقصـد و مرام ما اسـتقرار صـلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شؤون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است چنانکه عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصبی نداشـته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرفه و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم.

امـا در تصـمیماتی که نسبت به آینـده فلسـطین اتخـاذ می شود مطلبی که برای مـا اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می گیرد به این نکته

واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره امور بین المللی آن به وسیله ی این مرکز و هم چنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیات بیت المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد. مقام حضرت باب در کوه کرمل و مرقد حضرت عبد البهاء در همان محل مسافرخانه بهائیان شرق در جوار آن و باغ ها و اراضی وسیعه حول و حوش آن مقامات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هر ملت و مذهب آزاد است) و مسافرخانه بهائیان غرب در پای کوه کرمل و محل اقامت پیشوای جامعه بهائیان و خانه ها و باغ های مختلف واقع در عکا و نواحی مجاور آن که در دوره سجن حضرت بهاء اللّه در آن شهر به قدوم مبارکش متصرف شده و روضه مبارکه حضرت بهاء اللّه در بهجی نزدیک عکا با قصر مبارکش که اکنون به صورت یک مکان تاریخی و موزه در آمده (و هر دو این اماکن برای ورود و زیارت مردم از هر مذهب و ملت آزاد است) و هم چنین متملکات بهائی واقع در دشت عکا- تمام اینها متصرفات و املاک بهائیان را در ارض مقدس تشکیل می دهد. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که اکثر این تملکات از طرف دولت و شهرداری به علت جنبه دیانتی که دارند از تأدیه عوارض و مالیات معاف گردیده و قسمتی از این متملکات وسیعه متعلق به شعبه فلسطینی محفل روحانی ملی بهائیان امریکای شمالی و کانادا است که بر طبق قوانین کشور به عنوان یک انجمن دیانتی شناخته و تسجیل شده است در آینده هم محافل روحانی ملی دیگری به وسیله شعبات خود در فلسطین قسمتی از موقوفات بین المللی این آئین را در اراضی مقدسه تحت تملک خواهند گرفت.

نظر به مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند خواهش دارم در سفارش ها و توصیه هائی که به سازمان ملل متحد در خصوص آینده فلسطین می کنید حفظ و وقایت حقوق بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید.

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات درباره اوضاع مشوش این ارض مقدس ابراز داشته اید مراتب قدردانی خود را

اظهـار و بـا کمال امیـدواری دعا می کنم که در نتیجه مساعی و نظریات صائبه شـما راه حل سـریع و منصـفانه ای برای تصـفیه معضلاتی که در موضع فلسطین پیش آمده پیدا شود.»

امضاء: شوقی ربانی

۱۴ جولای ۱۹۴۷

توجه و تأمل در محتویات نامه مـذکور، به خوبی مبین علائق بهائیان به روی کار آمدن یک حکومت صـهیونیستی است. اینکه شوقی افندی تصریح می کند: «عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده ...» یکی از بزرگترین حیله های شوقی افنـدی در جلب توجه بیش از پیش یهودیان به شـمار می رود. در حالی که حـداقل ده قرن اجـداد و آباء رؤسای بابیه و بهائیت همگی مسـلمان بودنـد. و تمامی بهائیان به اسـتثنای تعـدادی انگشت شـمار در آن ایام از خانواده مسـلمان محسوب می شدند.

جهت کشف حقیقت و اثبات علائق بهائیان به روی کار آمدن یک حکومت صـهیونیستی در فلسطین لازم است که ضمن بیان مقدمه ای از اوضاع فلسطین پس از تنظیم گزارشات کمیسیون رسیدگی، ذیلًا آن را آشکار سازیم.

در گزارش کمیسیون رسیدگی به قضـیه فلسـطین توصـیه شده بود: «که کشور فلسـطین با استقلال سیاسی و وحدت اقتصادی تشکیل گردد و مادام که تکلیف نهائی تعیین نشده و در حال انتقال است تحت نظر سازمان ملل متحد قرار گیرد تا این قسمت بین نماینـدگان کمیته، اتفاق رأی وجود داشت. ولی در تنظیم نقشه اجرائی به دو دسـته تقسـیم شدند، دسـته اول یعنی اکثریت که شامل نمایندگان کشورهای کانادا- چکسلواکی- گواتمالا- هلند- پرو- سویس عقیده داشتند که فلسطین باید به دو کشور عرب و یهود تقسـیم شود و اورشـلیم شـهر بین المللی گردد ولی دسـته اقلیت که شامل نمایندگان هند، ایران و یوگسلاوی می شـد عقیـده داشـتند که حکومت متحـدی از دو کشور مجزای عرب و یهود که هر یـک دارای اسـتقلال داخلی باشـند تشـکیل گردد و مهاجرت یهود تا سه سال ادامه یابـد و ظرفیت کشور برای قبول مهاجر، طبق نظر کمیسـیونی که از سه نفر نماینده یهود و سه نفر نماینده عرب و سه نفر نماینده سازمان تشکیل می گردد تعیین شود. اعراب طرفدار نقشه اقلیت بودند زیرا نظر آنها را درباره تشکیل کشوری با اکثریت عرب و

محدودیت مهاجرت یهود تأمین می نمود ولی صـهیونی ها با بی میلی نقشه اکثریت را پذیرفتند زیرا با آنکه نظر عناصر افراطی را تأمین نمی کرد لااقل تشکیل کشور مستقل یهود را توصیه می نمود.

در ۱۹۴۷ و در اواخر دوران اجلاسـیه مجمع عمومی ملل هر دو گزارش در کمال دقت از طرف کمیته مخصوص مورد بحث و مطـالعه قرار گرفـت و اظهـارات نماینـدگان عرب و یهـود را اسـتماع نمـود و مقـارن ختـم دوره اجلاسـیه احسـاس می شـد که صهیونی ها به تمام قوا می کوشند که نقشه اکثریت مورد قبول قرار گیرد.

اوضـاع و احوال خاصـی در سازمـان ملـل ایجـاد شـده و کسـی نمی دانست که آیـا یهودی هـا با بودن دول امریکای جنوبی و جمهوری های کارائیب موفق خواهنـد شـد نظر موافق دو سوم اعضاء سازمان را جلب کنند یا نه. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ روزی که در تاریـخ قوم یهود اهمیت فوق العـاده خواهـد داشت مجمع عمومی سازمـان ملل بنا به توصـیه اکثریت کمیته مربوطه، رأی به تقسیم سیاسی و وحدت اقتصادی فلسطین داد.

کشور عرب شامل قسـمت مرکزی خاوری فلسـطین از دوره اسدرالئون تا بئرانسبا و گالیله غربی و قسمتی از سواحل مدیترانه از غزّه تا حـدود مرز مصـر و دریای احمر می شـد، یافا در خاک کشور یهود محصور می گردیـد و این کشور از مشـرق گالیله و دره اسـدرالئون و قسـمتی از ساحـل یعنی ابتـدای حیفـا و جنوب یافـا و قطعه بزرگی از اراضـی نقب تشـکیل می یـافت و شـهر اورشلیم و بیت اللحم به هیچ یک از این دو کشور تعلق نداشت و تحت اداره و سرپرستی شورای قیمومت سازمان ملل قرار می گرفت. ضـمناً مجمع عمومی ملـل متحـد از تصـمیم دولت انگلیس دائر به اختتام دوران قیمومت خود در اول اوت ۱۹۴۸ رسماً اطلاع حاصل نمود و مقرر داشت که دو ماه بعد از خروج انگلیس از فلسـطین ترتیب تشـکیل دو کشور عرب و یهود داده شود و برای اجرای تصـمیمات مجمع ملل، کمیسـیونی با شـرکت نمایندگان پنج دولت تشـکیل گردد و به شورای امنیت دستور داد که در اجرای نقشه تقسیم کمک کند و توسل به زور را در این زمینه به منزله تهدید صلح عمومی تلقی نماید.

نمایندگان سی و سه دولت برله تصمیم فوق و سی دولت بر علیه آن رأی دادند و

نمایندگان ده دولت از دادن رأی امتناع نمودند. بین دول معظمه امریکا- شوروی- فرانسه- انگلیس- وچین وسایر دول آرژانتین، شیلی، کلمبیا، السالوادور، حبشه، هندوراس، مکزیک و یوگسلاوی از دادن رأی امتناع نمودند و دول مصر، عراق، لبنان، عربستان سعودی، سوریه، یمن، افغانستان، کوبا، یونان، هند، ایران و پاکستان و ترکیه رأی مخالف دادند.

بنابر مدلول میثاق ملل متحد و با رعایت تشریفات معموله دولت معظم رأی خود را در باره ی سرنوشت ارض مقدس اعلام نمود و چون در تشریفات رسیدگی و اخذ رأی، کوچکترین نقصی وجود نداشت، لازم الاجرا بود. ولی کلیه کشورهای آسیائی که سابقاً مستعمره بودند و ممالک خاور نزدیک با تصمیم فوق مخالفت نمودند و این موضوع در امور آسیا خالی از تأثیر نبود. در نظر کشورهای عرب و ملل آسیائی اجرای تصمیم فوق تحمیلی بود که از طرف دول باختری و ممالکی که از صحنه وقایع دورند نسبت به ملل شرق به عمل آمد و آن را مخالف و عده های مکرر دول مزبور نسبت به رعایت ملیت و استقلال کشورهای آسیائی دانستند.

دول عرب امریکا را مسئول پیشرفت و احراز اکثریت دانسته، از وی به شدت رنجیدند. و آن را متهم ساختند که به وعده های صریحی که از طرف روزولت و ترومن داده شد مبنی بر اینکه هیچ تصمیم اساسی درباره فلسطین بدون جلب موافقت طرفین ذی علاقه گرفته نخواهد شد «خیانت» کرده است.

نمایندگان دول عرب نسبت به صحت صدور رأی اعتراض نمودند و گفتند بنا به نص میثاق ملل متحد مجمع عمومی حق صدور رأی ندارد و فقط می تواند توصیه کند. و بالنتیجه رویه عدم همکاری اتخاذ نمودند و در ششم فوریه ۱۹۴۸ کمیته عالی اعراب فلسطین صریحاً رأی داد که «هرگونه اقدامی که از طرف یهودی ها یا دول دیگر به منظور تشکیل دولت یهود در سرزمین اعراب به عمل آید تجاوز تلقی خواهد شد و بنابر حق دفاع مشروع باقوای قهریه از آن جلوگیری به عمل خواهد آمد».

اعراب به زودی اظهارات فوق را عملی کردند بدین معنی که کشورهای عرب به زودی قوائی جمع آوری و تجهیز نموده بعد از ژانویه ۱۹۴۸ وارد فلسطین شدند و یهودی ها را مورد حمله قرار دادند و تا اول فوریه تلفات این زد و خورد به دو هزار و

پانصد نفر رسید، و روز به روز بر آن افزوده می شد. دولت انگلیس چون وضع را چنان دید در اول ژانویه اعلام داشت که مادام که بین اعراب و یهود مسالمت و سازشی ایجاد نشده است در اجرای دستور سازمان ملل متحد دائر بر تقسیم فلسطین اقدامی نخواهد نمود. و در پانزدهم مه ۱۹۴۸ دوران قیمومت خود را خاتمه خواهد داد. و به کمیسیون اعزامی ملل متحد قبل از تاریخ اخیر اجازه ی ورود به این کشور را نخواهد داد. مخالفت اعراب در سیاست امریکا نیز تأثیر نمود و در نوزدهم مارس شورای امنیت پیشنهاد کرد تا موقعی که تقسیم فلسطین امکان پذیر نیست سازمان ملل متحد کشور مزبور را تحت سرپرستی خود قرار دهد. ولی این تغییر رویه مورد مخالفت صهیونی ها قرار گرفت. از شانزدهم آوریل تا پانزدهم مه ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل پیشنهاد جدید امریکا را مورد بحث قرار داد ولی اکثریت با آن موافقت ننمود و دولت شوروی بیش از دیگران برای اجرای نقشه تقسیم که در نوامبر پیشنهاد شده بود پافشاری و اصرار می نمود و بالاخره مجمع عمومی ملل دستور داد که کمیسیون آشتی تشکیل و به فلسطین اعزام گردد.

در چهاردهم مه ۱۹۴۸ دولت انگلیس به قیمومت خود در فلسطین خاتمه داد و قشون خود را از آن کشور خارج نمود و همان روز شورای ملی یهود در تل اویو انعقاد یافت و تشکیل دولت اسرائیل را اعلام نمود و چند ساعت بعد ترومن از طرف دولت امریکا دولت جدید التأسیس اسرائیل را عملًا شناخت ...». (۱)

پس از تشکیل دولت اسرائیل، «لروی آیواس» منشی کل شورای بین المللی بهائی، در نامه ای به تاریخ سوم مه ۱۹۵۴، خطاب به محفل ملی بهائیان ایران ضمن شرحی از ملاقات «شوقی افندی» با رئیس جمهور اسرائیل در ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، می نویسد:

«در این روز تاریخی رئیس جمهور و خانمشان منشی کل هیئت بین المللی بهائی را در هتل ماگیدو در طالار مخصوص به حضور پذیرفتند. پس از چند دقیقه ملاقات رئیس جمهور و همراهان به وسیله اتومبیل به بیت مبارک حرکت کردند.

۱- «تاریخ خاورمیانه»، ص ۳۴۲.

حضرت ولی امر اللّه و حرم مبارک از رئیس جمهوری و خانم با لطف و محبت مخصوصی پذیرائی فرمودند. در جریان مذاکرات دوستانه و غیر رسمی حضرت ولی امر اللّه مقصد و مرام امر بهائی را تشریح و مراتب دوستی و محبت بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار فرمودند.

رئیس جمهور در ضمن مذاکرات خود متذکر گردیدند که در چندین سال قبل موقعی که به اتفاق خانم خود به اطراف کشور مسافرت می نمودند در بهجی به حضور حضرت عبد البهاء مشرف گردیده اند ...

هنگام تودیع از مهمان نوازی و محبتی که از طرف حضرت ولی امر اللّه ابراز شده بود اظهار تشکر و امتنان نموده در ضمن تقدیر از اقدامات و مجهودات بهائیان در کشور اسرائیل ادعیه قلبیه خود را برای موفقیت جامعه بهائی در اسرائیل و سراسر جهان ابراز داشتند ...». (۱)

این امر به خوبی می رساند که بهائیان قبل از تشکیل دولت اسرائیل، هواخواه صهیونیسم و روی کار آمدن آنان در سرزمین فلسطین بودند. والا چگونه ممکن است رهبر بهائیان «مراتب دوستی و محبت بهائیان را نسبت به کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار ...» فرمایند؟! ...

شوقی افندی رسماً و آشکاراً در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع، خطاب به بهائیان، نظریه بهائیت را در خصوص تشکیل کشور اسرائیل چنین اظهار داشته بود:

«مصداق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به روابط متینه به مرکز بین المللی جامعه بهائی مرتبط و به استقلال و اصالت آئین الهی مقرّ و معترف و به ثبت عقد نامه بهائی و معافیت کافه موقوفات امریه در مرج عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤید». (۲)

بدین مدرک و سند رسمی بهائیان، تشکیل دولت اسرائیل از نظر بهائیت و بنا به

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۳، تیر ما ۱۳۳۳ ه. ش.
۲- مندرج در صفحه ۲۹۰، کتاب: «توقیعات مبارکه، حضرت ولی امر اللّه»، آپریل ۱۹۴۵- ۱۹۵۲ م.

تصریح شوقی افندی، یک وعده الهی بوده است که میرزا حسینعلی و عباس افندی به آن یهودیهان را بشارت داده بودند!

این روابط دیرینه، به خوبی از زبان رئیس جمهور اسرائیل هویدا می شود که در آن هنگامی که وی از رهبران صهیونیسم بوده و زمینه یهودی کردن فلسطین را دنبال می نموده، با عباس عبد البهاء، ملاقات و مذاکره ای داشته است که از چنین ملاقاتی به خشنودی و رضایت، یاد می کند. در حالی که می دانیم در آن ایام، میان صهیونیسم و انگلستان از یک سوی، و مردم مسلمان عرب از سوی دیگر، منازعه و مخاصمات شدیدی بروز کرده بود و این تنها بهائیان بودند که از یک سوی با انگلستان و از سوی دیگر با کارگزاران یهودی در فلسطین روابط حسنه ای داشته اند، از این رو بیان شوقی افندی، در نامه ای خطاب به رئیس کمیسیون قضیه فلسطین، از روی سیاست و محافظه کاری بوده که چنان اظهاراتی در بی طرفی نسبت به کمیسرهای انگلیسی در فلسطین کرده است وگرنه شوقی افندی نیز به خوبی می دانسته که اگر مسلمانان عرب روی کار آیند، و حکومت فلسطین را از دست انگلیسی ها خارج سازند. مسلّم خدمت شبکه بهائیت که مفتخر به هر نوع همکاری با آنها بودند، خواهند رسید و وجود آنان را به دلیل هتک حرمت اسلام و نسخ اسلام و دعوی پیغمبری و کتاب جدید و خدائی رهبران بابیه و بهائیت به هیچ وجه تحمل نخواهند کرد. چنانچه تاکنون هیچ یک از جوامع اسلامی جهان وجود بهائیان را تحمل نکردند و حاضر به همزیستی با آنان نشدند. خاصه آنکه مهر بیگانگی و سرسپردگی به بیگانه برپیشانی همه زعمای آنان نقش بسته باشد! زیرا آنچه که مسلّم است، تنها مسلمانان عرب بودند که حاضر به هیچ گونه مصالحه، و حتی زندگی مشترک سیاسی با یهودیان مهاجر نبودند. و در برابر زمینه مساعد برای موفقیت بهائیان فراهم بود و آنان از لقب «سر» و حمایت بی چون و چرای انگلیسی ها برخوردار بودند و بالعکس از کنار الواح و نامه هائی که عباس افندی در عظمت امپراطوری انگلستان و تجلیل و تمجید از موقعیت حاصله از استعمار فلسطین و استقرار نیروهای انگلیسی مرقوم داشته، سرسری و بی اعتنا نمی توان گذشت.

بهائیان به همه این مسائل توجه داشته اند که ظواهر اسلامی را در سرزمین فلسطین

رعایت می کردند و در نماز جماعت و جمعه شرکت می نمودند و به هیچ وجه اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین به یاران و مریدان خود نمی دادند.

(چنانچه به تفصیل آن را مورد بررسی قرار دادیم).

منافع بهائیت تنها در صورتی می توانست محفوظ بماند که یا انگلستان به استعمار خود در فلسطین ادامه دهد و یا صهیونیسم به عنوان حافظ منافع امپریالیسم انگلستان و میراث خوار استعمار، روی کار آیند. در غیر این صورت کار مرکز به اصطلاح جهانی بهائیت دیر یا زود به دست مسلمانان عرب، به عنوان مرکز جاسوسی و دشمنی صریح و عناد علنی با منافع ملی مسلمانان، تمام و بر چیده شدن آن مسلم تاریخ بیت المقدس به شمار می آمد.

از این روی بهائیان و زعمایشان در فلسطین و کشور اسرائیل، به هیچ وجه بر خلاف مصالح اسرائیل و صهیونیسم سخنی نیاوردند و این بهائیان به اصطلاح اهل «روح و ریحان» از صدها هزار آواره فلسطینی و غصب حقوق به هر حال مسلم ساکنان این آب و خاك هیچ گونه همدردی نشان ندادند. در عوض، نسبت به تحکیم روابط خود با صهیونیسم حاضر به همه گونه همکاری شدند.

تا آنجا که شوقی افندی، در تلگرافی که به تاریخ ۴ مه ۱۹۵۴ م، به محفل بهائیان ایران ارسال داشته است، با کمال افتخار، پیروزی های اخیر جامعه ی بهائیت را بر شمرده و ضمن و ذیل آن به ملاقات خود با رئیس جمهوری کشور اسرائیل چنین مباهات و اشاره می کند:

«رئیس جمهور اسرائیل به اتفاق قرینه محرمه میسیس بن زوی بر حسب قرار قبلی، پس از پذیرائی که به افتخار ایشان در بیت مبارك حضرت عبد البهاء به عمل آمد اعتاب مقدسه را در جبل کرمل زیارت نمودند. این زیارت اولین تشرف رسمی است که از طرف یکی از رؤسای دول مستقله از مقامات مقدسه ی حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت بهاءاللّٰه به عمل آمده است ...». (۱)

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱۲ فروردین ۱۳۳۲ ه. ش.

بهائیان این ملاقات رسمی را که مبین توافق کامل بهائیت و صهیونیسم است، یک ملاقات ساده صرفاً مذهبی نمی دانند. و در این خصوص بیان «لروی آیواس» منشی کل شورای بین المللی بهائی، در نامه مورخه ۳ مه ۱۹۵۴ می تواند اهمیت ملاقات مذکور را آشکار سازد.

ایشان می نویسد: «روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، از برای عالم بهائی، روز تاریخی به شمار می رود زیرا در این یوم برای اولین دفعه در تاریخ امر رئیس دولت مستقلی رسماً از مقام مبشر شهید آئین بهائی و مقام مرکز میثاق حضرت بهاء اللّٰه دیدن نموده، به حضور ولی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف گردید ...». (۱)

شوقی افندی همانند میرزا حسینعلی که در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی در سرسپردگی به انگلستان، از هیچ کوششی برای جلب رضایت آنان دریغ نداشتند با تمام قوا تصمیم گرفت، راه سرسپردگی بهائیت را که اکنون به صهیونیسم ختم شده است با کمال امانت به صهیونیسم و خیانت علنی به جهان اسلام و منافع ملی کشورهای مسلمان ادامه دهد.

هیئت بین المللی بهائی حیفا در نامه ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۲ رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل، به نحوی کاملًا سربسته و محرمانه چنین به اطلاع بهائیان رسانید:

«روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امر اللّٰه و هیئت بین المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسائی امر در ارض اقدس موفقیت هائی حاصل گردیده است ...». (۲)

در خاتمه، مقاله ای که تحت عنوان: «بهائیت» در مجله فرانسوی وابسته به صهیونیسم و اسرائیل، به نام «زمین باز یافته» (منظور اسرائیل) در شماره ۲۲ مورخه ۲ سپتامبر ۱۹۵۲ توسط یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر گردیده است و در آن به تطبیق اهداف یهودیان با عقاید بهائیان در خصوص: پیدایش کشوری مقتدر به نام

۱- مجله: «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۳ تیر ماه ۱۳۳۳، ص ۹.

۲- مجله: «اخبار امری» ارگان بهائیان ایران، صفحه ۱۶ شماره ۵، شهریور ماه ۱۳۳۱ ه. ش.

«اسرائیل» مبادرت شده است، جهت اطلاع پژوهندگان تقدیم می گردد:

این نویسنده یهودی می نویسد: «... حضرت بهاء اللّه نبوآت و بشاراتی را اعلام نموده است که با بشارات ما در اصحاح دانیال و حزقیل و یرمیا و اسحاق مطابقت دارد و ایشان خود را موعود کل ملل می دانند چنانچه در کتب مقدسه قبل مذکور است.

از جمله دقایقی که باید در یوم ظهور غصن ظاهر گردد آن است که پرچم خدا به وسیله تمام ملل مرتفع خواهد شد و تمام مذاهب و ملل مختلفه در ظل لوای الهی قرار خواهند گرفت و غصن الهی را احاطه خواهند کرد در آن روز اختلافات و منازعات به کلی مرتفع خواهد شد و غصن الهی ملت اسرائیل را به اراضی مقدسه می خواند و آنها را از شرق و غرب و شمال و جنوب به دور خود جمع می کند.

این عبارت در کتاب پیغمبر جدید یعنی در مفاوضات نیز ذکر گردیده است و اگر به خاطر داشته باشیم در کتب یکی از انبیاء نیز راجع به حیفا و اراضی مقدسه بشارات بی شماری نقل شده است ...

حضرت عبد البهاء موقعی که از پنجره مسافرخانه به خارج ناظر بودند به یکی از اصحاب خود بیانات ذیل را می فرمودند و او در دفترچه خاطرات ثبت نموده است:

«در آتیه نزدیکی فاصله بین عکا و حیفا از بین خواهد رفت و بهم وصل خواهد شد من به خوبی می بینم که این محل مقدس یکی از بنادر مهم تجارتی خواهد شد این بندر نیم دایره به صورت باشکوهی تبدیل به پایگاه عظیم خواهد شد که از تمام نقاط دنیا متوجه این محل خواهند شد.

کوه کرمل و دامنه آن از بهترین بناها و قصور عالیه مستور خواهد شد صنایع و تأسیسات عظیمه در این نقطه بر پا می گردد ازهار تمدن حقیقی و غنچه های افکار متعدده به این محل انتقال خواهد یافت تا باروائح و عطر متصاعده از اخوت و برادری بین المللی ترکیب و آمیخته گردد حدائق- باغ ها- و پارك ها و نزهتگاه های عالیه برپا خواهد شد. در دل شب کهربا و الکتریك تمام بندر را روشن خواهد کرد.

چراغ های قوی دیده بانی کشتی ها که در دو طرف کرمل ایجاد می گردد جبل را در اقیانوس نور فروخواهد برد و کرم الهی از سر تاپا غرق نور می گردد و عالی ترین و

زیباترین منظره عالم را خواهی دید ...

امروز ما مشاهده می کنیم که کم و بیش آثار اولیه بشارات ظاهر شده و آنچه موسی در کوه طور به آن تکلم نموده و یهود را به اجتماع دعوت فرموده و آنچه بهاء اللّه راجع به اتحاد و یگانگی فرموده امروز به عرصه ظهور و بروز می رسد ...

دوستان من شما نیز مانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید و در این ارض مقدس (اسرائیل) از روائح طیبه بهره ور گردید ...». (۱)

۲/ ت: کسب اقتدارات تحت حمایت صهیونیسم

این رابطه را شوقی افندی، به تنهائی قادر به ایجاد آن نبود. حمایت بعضی از صهیونیست های امریکائی و پایه هائی که عباس افندی در جلب حمایت یهودیان امریکا بنیان نهاده بود، تنها زمینه مساعدی برای شوقی افندی محسوب می شد که لازم بود جهت بهره گیری مستمر و مؤثر از حمایت صهیونیسم اسرائیل، از همان حامیان یهودی امریکائی خود بهره گیرد.

از این روی شوقی از حافظان منافع بهائیت در امریکا، در خواست نمود که به هر نحوی که ممکن است، کوششی برای جلب موافقت همه جانبه «بن گوریون» نخست وزیرکشور اسرائیل به عمل آورند. این فرصت برای یهودی- بهائی آمریکا هنگامی دست داد که نخست وزیر اسرائیل برای تبادل نظر با مقامات امریکائی عازم امریکا گردیده بود.

شوقی افندی چگونگی سفر نخست وزیر اسرائیل را در رابطه با منافع بهائیان، ضمن ارسال تلگرافی محرمانه در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ خطاب به «محفل بهائیان آمریکا» چنین اعلام داشت:

«... و برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امر اللّه (در اسرائیل) اقدامات و سیعه به کمال سرعت به عمل آمده است هیئت های ایادی امراللّه از هر یک از قطعات عالم متوالیاً تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند. هیئت بین

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۸- ۹، آذر- دی، ۱۳۳۱ ه. ش.

المللی بهائی توسعه یافته و اعضای عامله آن تعیین گردیده اند. هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به امریکا نمایندگان محفل ملی امریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری به او تقدیم داشته اند هجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع بر وسعت اوقاف بین المللی بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است. به منظور تملک متجاوز از یکصد و چهل هزار متر مربع از اراضی واقعه در حول روضه مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است. نقشه مشرق الاذکار کرمل که ابتکار رئیس هیئت بین المللی بهائی است تکمیل و اتمام پذیرفته است. معافیت اعتاب مقدسه از رسوم دولتی و سایر مزایائی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت مبارک حضرت عبد البهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است. متعاقب مخاصمات خارجی و اغتشاشات داخلی که مدت دهسال ارض اقدس را دچار انقلاب و اضطراب نموده بود دوباره باب زیارت ارض اقدس مفتوح گردید. ساختمان پایه های هشت گانه که باید طبقه فوقانی مقام اعلی به وزن هزار تن بر آن قرار گیرد به پایان رسیده است. قرار دادهای متوالی که مجموع آن تقریباً به چهل و هفت هزار دلار بالغ می شود جهت ساختمان طبقه هشت ضلعی مقام مقدسی به امضاء رسیده که در نتیجه اولین قسمت طبقه فوقانی تکمیل و هشت مناره که عبارت از تاج دوم این بنای مقدس است مرتفع خواهد شد. مقدمات ساختمان طبقه مدور که قبه ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گردیده است ...». (۱)

توافق دولت اسرائیل مبنی بر بسط موقعیت و گسترش اراضی اماکن بهائیان در اسرائیل، معلول توجهی بوده است که سیاست امریکا و صهیونیسم برای تقویت بهائیان و تأسیسات مرکز جهانی آنان، جهت گسترش اقدامات بهائیت در دیگر کشورها و حفظ منافع اسرائیل، خاصه در کشورهای اسلامی بوده است. همزمان با طرح نقشه های جهانی بهائیان برای ازدیاد مراکز بهائی در کشورهای مختلفه، که آنهم توسط محفل بهائیان آمریکا طرح ریزی و با برنامه های اطلاعاتی اسرائیل تطبیق و هماهنگ شده بود.

۱- مجله: «اخبارامری»، ارگان محفل بهائیان ایران، پلی کپی حروف تایپ، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱ ه. ش.

ضرورت چنین مساعدت هائی از جانب اسرائیل، سازمان و رهبران صهیونیسم را به اتخاذ هر نوع همکاری لازم، در قبال سرسپردگی بهائیان امری اجتناب ناپذیر به شمار می آورد.

لذا بر این اساس و مبادی، شوقی افندی، تصمیم گرفت که به کمك دولت اسرائیل دو کار اساسی را تحقق بخشد.

اول: احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان.

دوم: رفع بزرگترین مانع راه رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به همکاری و قبول زعامت او نبودند.

و اما در خصوص کار نخست، شوقی افندی خود ضمن ارسال تلگرافی به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ م، به محفل ملی بهائیان آمریکا، صریحاً و آشکارا تأیید می کند که با تشکیل دولت اسرائیل و حمایت آنها، کار احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان و تشکیل سازمان رهبری بهائیان ... ممکن و میسر شده و این امر از برکت وجود دولت جدید التأسیس اسرائیل است.

توجه فرمائید:

«این مشروع عظیم (برنامه های میرزا حسین و عباس افندی برای جهانی کردن بهائیت) که در عقد اول قرن دوم بهائی مقارن تأسیس دولتی مستقل و جدید در ارض اقدس شروع گردید در نتیجه پیدایش دولت مزبور تقویتی به سزا یافت و بر اثر تحقق یك رشته و قوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس پیشرفت سریع حاصل نموده است:

۱- ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی که مقدس ترین مشروع بین المللی و در تاریخ امر اللّه بی نظیر است در قلب جبل کرمل آغاز گردید.

۲- هیئت بین المللی بهائی در جوار اعتاب مقدسه تشکیل گردید. این هیئت طلیعه تأسیس بیت عدل عمومی یعنی اعظم قوه تشریع نظم اداری جهان آرای بهائی است که بنیانش الهی و حال بدایت ظهور و بروز آن است.

۳- اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاء اللّه و حضرت عبد البهاء تملك

و تعمیر و تزیین گردید و دولت جدید التأسیس آنها را رسماً جزء مقامات متبرکه شناخت و از پرداخت مالیات معاف نمود این مقامات اکنون نزهتگاه و مورد نظر و توجه عموم مردم است.

۴- مذاکرات رسمی با متصدیان اداری مرکزی بلدیه این حکومت برای دو منظور ذیل آغاز گردید: یکی آنکه اراضی حول روضه مبارکه شارع آئین نازنین در حوالی عکا که اکنون مورد تهدید است برای نسل های آینده محفوظ ماند و دیگر آنکه املاک وسیعه واقع در جوار مرقد مبارک حضرت اعلی که بی نهایت لازم و ضروری است خریداری شد تا به فرموده حضرت عبد البهاء مشروعات تابعه حول مؤسسات دو رکن اعظم ولایت امر و بیت عدل اعظم در این اراضی بنیان گردد.

۵- برای آنکه در مستقبل ایام مشرق الاذکاری بر فراز جبال کرمل مرتفع گردد نقشه لازم تهیه گردید. بنای این مشرق الاذکار نشانه ضروری و بارزی از پیشرفت روز افزون نظم اداری بین المللی امر اللّٰه خواهد بود.

۶- چهار کنفرانس که در خارج از مرکز بین المللی امر اللّٰه در قطعات مختلفه عالم در آینده تشکیل خواهد شد نشانه آغاز اقدامات امریه در بین قاره ها بوده و یازده محفل روحانی ملی در آن شرکت خواهند نمود. انعقاد این کنفرانس ها مبشر شروع مرحله نهائی برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه کشورهای مستقل و اقالیم مهمه تابعه و جزائر مختلفه در سراسر جهان خواهد بود. اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش گانه ی فوق موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود به مرحله عمل در آید و آن تعیین ایادی امر اللّٰه بر طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبد البهاست که اولین عده آنها بالغ بر دوازده نفر می باشند و به تعداد مساوی از ارض اقدس و قطعات آسیا و امریکا و اروپا انتخاب شده اند.

این اقدامات اولیه مقدمات تحقق کامل مشروعی است که عبد البهاء در کتاب وصایا پیش بینی فرموده اند و با تمهیدات اولیه جهت تشکیل هیئت بین المللی بهائی که بعداً به بیت عدل عمومی تبدیل خواهد شد هم دوش و هم عنان است این مشروع جدید التأسیس حلقه ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکز دائم الاتساع بین المللی امر اللّٰه

با جامعه پیروان اسم اعظم در سراسر عالم است و راه را برای مبادرت با اقدامات دیگر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می سازد ...». (۱)

و اما در خصوص کار دوم، برداشتن بزرگترین مانع برسر راه زعامت و نفوذ آن قسم از بهائیان که متعهد به همکاری با سیاست های صهیونیستی است.

این مانع بزرگ اقتدار، همانا خانواده و فرزندان میرزا حسینعلی بهاء بود که حاضر به همکاری با عباس افندی و قبول جانشینی شوقی افندی نگشته بودند.

اینان که غالباً مردمی بی سیاست، و افرادی فاقد روابط پنهانی با انگلستان و صهیونیسم، پس از تشکیل دولت اسرائیل مأمورین اسرائیلی، نظر خوبی به آنان نداشتند و در واقع آنان را افرادی قابل اعتماد و ذی نفوذ در میان محافل بهائی که به دست عباس افندی آن هم بر اساس طرد «ناقضین» بوجود آمده بود. به نظر نمی آوردند.

اجازه دهید، چگونگی حمایت دولت اسرائیل را از شوقی افندی و طرد دیگر مدعیان بهائیت را که به قسمت ناچیزی از املاک پدر دلخوش داشته بودند، از لابلای تلگرافات و نامه های ارسالی شوقی و دیگر اعضای هیئت جهانی بهائیت از اسرائیل به ایران و آمریکا جستجو کنیم. و قضاوت نهائی را به عهده ی پژوهندگان قرا دهیم:

۱- حدود دو ماه پس از انتشار خبر توافق کامل بهائیان آمریکا با بن گورین نخست وزیر وقت اسرائیل، مندرج در نامه مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲، شوقی افندی طی نامه ای، در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ م، به محفل ملی بهائیان ایران چنین نوشت:

«به مناسبت شصتمین سال صعود حضرت بهاء اللّه دو بشارت ذیل به وسیله محافل روحانیه ملیه به قاطبه یاران در سراسر عالم بهائی ابلاغ می گردد: یکی پیشرفت سریع مشروع مجللی که در قلب جبل الرب در جریان است و دیگری سقوط و اضمحلال مستمر بقیه ناقضین میثاق که هنور به کمال جسارت در مقابل قوای غالبه جامعه بهائی در عالم مخالفت می ورزند.

قسمت هشت ضلعی ساختمان مقام اعلی که تاج دوم آن بنای رفیع است مقارن

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۳۰ ه. ش، صفحه ۳.

عیـد نوروز گذشـته انجام گرفت سـپس طارمی آن در ایام رضوان نصب و تزیین گردیـد و در تعقیب تحقیقات قبلی ساختمان قسـمت اسـتوائی شکل زیر گنبد که سومین قسمت بنا است و قبه ی ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت با نصب چوب بست شروع گشت و مخارج تقریبی آن بالغ بر سـیزده هزار لیره خواهد بود و برای انعقاد قرارداد کاشـی های طلائی گنبد مطالعات به عمل آمـده است. امید وطید آنست که مقدمات لازمه سـریعاً اکمال و بانیان این ساختمان عظیم و مقدس پس از حلول صدمین سال (بـدیع) به ساختمـان قبه ذهبی مشـغول گردنـد تـا به این ترتیب نبوت حضـرت عبـد البهـاء در اظلم اوقات جنگ بین الملل اول تحقق پـذیرد و جلال و شـکوه این گنبـد نورانی انظار زائرین مشـتاق را که به سواحل ارض اقدس نزدیک می گردند روشن و منور سازد.

ناقضـین دیرین که از حوادث و تجربیات تلـخ شـصت سال گذشـته در س عبرت نگرفتنـد و با استرداد کلیـدهای روضه مبارکه دچار شـکست شده و قصر مبارک را تخلیه و مسترد داشته و زعما و نمایندگان شاخص خود را یکی پس از دیگری به سرعت از دست دادنـد با حمایت و پشتیبانی سـهراب خائن و اسـتخدام وکیل زبردست و عنودی متحـداً به مخالفت با نصوص مندرجه در الواح وصایای حضـرت عبـد البهاء قیام نموده و بر علیه ولی امر اللّه رسـماً اقامه دعوا کردند و نسبت به انهدام خانه مخروبه ای که در جوار روضه مبارکه واقع و سـبب اهانت آن مقام مقدس بود اعتراض کردند و چون دولت اسرائیل صلاحیت محکمه کشوری را در رسـیدگی به این موضوع رد کرد دچار شـکست محکومیت گشـتند و بعـداً تهدیـد نمودنـد که از رأی دولت به محکمه عالی استیناف خواهنـد داد و در نتیجه موجبات عصـبانیت اولیای امور را فراهم ساختند تا بالاخره مأمورین مزبور بر اثر مراجعه این عبد به نخست وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند.

این اقدام سـخیف ناقضـین که ناشـی از عناد و خصومت شدید و جاهلانه بود سـبب شد که از مزایائی که در طی مدت شصت سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می کردند به کلی محروم گشتند.

بلافاصله پس از اینکه آثار بنای مخروبه به خارج حمل و در این خصوص

موفقیت کامل حاصل شد به تسطیح و طراحی اراضی و نصب و تزیین جوانب و اطراف روضه مبارکه که به واسطه ی ایجاد موانع و مشکلات از طرف دشمنان امرمدت های مدید از داشتن مدخل شایسته محروم بود اقدام گردید. اکنون پس از عبور از اراضی و باغچه حول روضه مبارکه و صحن خارج و داخل حرم زائرین می توانند به آستان قدس الاقداس قبله گاه اهل بهاء تشرف حاصل نمایند. این جریانات مقدمه آن است که بیش از سی جریب اراضی حول روضه ی مبارکه خریداری و آباد گردد و در مستقبل ایام بقعه مجللی که محل استقرار عرض مطهر شارع امر اعظم الهی خواهد بود در آن محل مرتفع شود.»

امضای مبارک شوقی. (۱)

۲- دکتر لطف اللّٰه حکیم، منشی شرقی اولین شورای بین المللی بهائی، طی نامه ای در اواخر ژوئن ۱۹۵۲ (: ۵ شهر الرحمه ۱۰۹ بدیع) به منشی محفل ملی بهائیان ایران، چنین نوشت:

«... قرب روضه مقدسه جمال اقدس ابهی عزاسمه الاعلی و در جوار قصر مبارک بهجی از سابق مخروبه ای موجود بوده و مولای توانا حضرت ولی امر اللّٰه ارواحنا فداه اراده داشته اند که آن را به کلی ویران و تبدیل به باغ و گلستان فرمایند ولکن ناقضین قدیم و جدید چنانکه رسم و آداب دیرین آنان است به جمیع قوی به ضدیت با حضرت ولی امراللّٰه پرداخته و به عناوین مختلفه اجرای این منظور جلیل را به تأخیر و تأجیل انداخته و عاقبه الامر در محکمه دعوائی در این خصوص به کمک وکیلی محیل و عنود بر پا ساخته و به هیچ وجه رضا نمی داده اند که این مخروبه کریه المنظر از جلوی روضه مبارکه برداشته شود و به جای آن گلستان پرطراوت و نضارت به میان آید زیرا بوم شوم جز در ویرانه مکان و مأوی نمی گزیند و جعل از بوی گل رنج می برد خلاصه الکلام دولت اسرائیل بالنتیجه امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقضین پرکین را محکوم می نماید و لهذا بدون درنگ آن مخروبه به امر هیکل مبارک منهدم می شود و بعد از دو

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۲- ۲، خرداد- تیر، ۱۳۳۱ ه. ش.

روز اثری از آن باقی نمی ماند و سپس به دستور ولی امر مکلم طور چند کامیون سنگ- مصالح ساختمانی و پله های سنگی طاوس های متعدد مصنوعی- عقاب های زیبا- ستون های مرمر- درهای بسیار عالی و درخت و گل به محل حمل می شود و وجود مبارك بنفسه المقدس چهار روز و نیم در آنجا اقامت می فرمایند و تحت نظر مبارك خیابان قصر تا جلو پلکان و محل بنای مخروب تا نیمه مسافرخانه بهجی مبدل به باغ گلستان بسیار زیبا می شود که طول آن هشتاد و عرض آن دوازده متر است و چراغ های کهربا آن باغچه را در شب ها مبدل به یک قطعه نور می کند علاوه بر این باغچه جلو روضه مبارکه نیز به دستور مطاع مقدس عریض تر شده و عمودهای چراغ برق در این باغچه و باغچه پشت روضه مبارکه استقرار یافته و طاوس های متعدد مصنوعی برپا و دری بسیار عالی که در ایطالی ساخته شده بین باغچه جدید التأسیس و مدخل روضه مبارکه نصب گردیده است. هیچ کس نمی تواند باور کند که چگونه در ظرف چند روز بنای بدنمای مخروبی به این سرعت به باغ زیبائی تبدیل یافته است. همچنین دو نورافکن قوی نیز جلو روضه مبارکه نصب شده که شب ها آن مرکز انوار را به حسب ظاهر نیز مبدل به یک قطعه نور می نماید». (۱)

۳- شوقی افندی در تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ م، صریحاً به حمایت دولت اسرائیل در خصوص منازعات وی با مخالفانش بر سر اموال غیر منقول موجود در اسرائیل، به اطلاع محفل ملی بهائیان ایران اشاره می کند:

«به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید این مکان مقدس تاریخی که حضرت بهاء اللّٰه پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند اکنون مفروش می گردد تا هنگام افتتاح باب تشرف برای زیارت زائرین مهیا باشد. توصیه می شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج متر به عنوان عباس ادیب در بیروت ارسال گردد. شوقی». (۲)

۴- هیئت بین المللی بهائی حیفا- در نامه ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان ایران، شماره ۴، مرداد، ۱۳۳۱ ه. ش.

۲- همان، شماره ۸- ۹، آذر- دی ۱۳۲۹ ه. ش.

ایران، مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲، شرحی جامع از دعاوی و مخالفت های مخالفان شوقی افندی و نقش و حمایت دولت اسرائیل از شوقی، ارسال داشته است که توجه به مندرجات آن حائز کامل اهمیت است:

«از هیئت بین المللی بهائی حیفا- به محفل روحانی ملی بهائیان ایران»:

مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲

دوستان عزیز بهائی

«هیئت بین المللی بهائی با کمال سرور مژده پیشرفت امر اللّٰه را در مرکز جهانی آن به استحضار یاران عزیز رسانیده آنان را از اقداماتی که در طی سال گذشته در ظل هدایت حضرت ولی امر اللّٰه به عمل آمده است مطلع می نماید ...»

هر چه ساختمان مقام اعلی پیشرفت می کند به همان اندازه شهرت و آوازه آن زیادتر می شود و نه تنها اهالی حیفا بلکه همه مردم این کشور (اسرائیل) به آن مباهات می کنند و چون از تعالیم امر می شنوند از منظور و مرام ما و همچنین عملی که در کشور آنها (اسرائیل) انجام می دهیم بی نهایت تمجید می کنند.

بلاشک احبای الهی اطلاع دارند که پس از صعود حضرت عبد البهاء در زمان حضرت ولی امر اللّٰه نه فقط طبقات اراضی بین مقام اعلی و کلنی آلمانی واقع در دامنه ی کوه کرمل توسعه پیدا کرد بلکه طبقه ای که خود مقام اعلی در آن واقع است از طرف مشرق و مغرب نیز امتداد یافت، چون تسطیح قسمتی از این طبقه از لحاظ مهندسی اشکالات و مخارج زیادی تولید می کرد و به این سبب سال ها متروک مانده بود امسال حضرت ولی امر اللّٰه نظر به اینکه هر چه ساختمان این قسمت به تعویق افتد مخارج آن به مراتب زیادتر خواهد شد دستور شروع ساختمان آن را فرمودند و این قسمت چون تمام شود قریب ۳۵۰ متر مربع بر وسعت طبقه مقام اعلی به طرف مشرق خواهد افزود و این افزایش مستلزم ساختن دیواری به ارتفاع نه متر خواهد بود که بیش از ۳۵۰ متر مکعب سنگ در آن به کار خواهد رفت و این نکته قابل توجه است که سنگ های مزبور از محل خرابه های شهر قدیمی حیفا که برای تأسیسات جدید در دست تسطیح و عمران است به مقام اعلی حمل می گردد و چون این قسمت خاتمه یابد نفوسی که به زیارت مقام اعلی

فائز می شوند می توانند از این نقطه منظره کامل بنا را با لوحه طلائی اسم اعظم که در زاویه شمال شرقی رواق واقع و از اشعه ی صبحگاهی آفتاب متلألؤ و جلوه گر است به نحو جالب توجهی مشاهده نمایند. پیش بینی می شود که تسطیح و ساختمان این قسمت در حدود یک ماه و نیم به انجام برسد و مخارج آن تقریباً به ۱۲۶۰۰ دلار بالغ گردد.

«اکنون چون به علت ساختمان مقام اعلی تقرب به حول مقام در کوه کرمل برای عموم مقدور نیست عده کسانی که به بهجی برای زیارت قصر و روضه حضرت بهاء مشرف می شوند از نفوسی که به باغ های حیفا می روند بیشتر است چنانکه در موقع عید فصح متجاوز از ۱۵۰۰ نفر منجمله پانصد نفر در یک روز از بهجی دیدن کردند. داخل روضه حضرت بهاء اللّه و قصر بهجی و همچنین بیت حضرت بهاء اللّه در عکا و قصر مزرعه در ظرف سال گذشته بسیار تزیین یافته و برای زیارت زائرین آماده شده است.»

مدت شش ماه امر اللّه در ارض اقدس دچار شدیدترین بحران ها بود و چنانچه تأییدات الهیه شامل حال نمی شد به عواقب وخیمی منجر می گردید بطوری که احباء الهی مستحضر شدند پس از صعود حضرت بهاء اللّه ناقض اکبر و اولاد خویشان و عده ای از طرفدارانش حول روضه مبارکه مستقر گردیدند و پس از صعود جمال مبارک هر یک از فرزندان ذکور نسبت به قصری که در آن صعود واقع شد بالوارثه سهیم شدند. در طی سنوات عدیده این بنای مقدس که مملو از آثار و خاطرات حیات مبارک است شاهد خصومت های شدید ناقضین نسبت به مرکز میثاق بوده است.

با مراجعه به تاریخ امر احباء ملاحظه خواهند نمود که در همان هنگام که عرش مطهر حضرت بهاء اللّه جهت استقرار در روضه مبارکه آماده می شد میرزا محمد علی خود را برای مخالفت با مرکز میثاق مهیا می نمود پس از واقعه صعود با اینکه بیشتر سهام قصر متعلق به حضرت عبد البهاء بود میرزا محمد علی و بستگانش تا سال ۱۹۳۲ در آن قصر سکونت داشتند و بدیع اللّه برای اینکه جهت عملیات خائنانه خود پولی تهیه کند سهم خود را از خانه پدری به رئیس پلیس عکا فروخت پس از فوت این شخص با تحمل زحمات فوق العاده با وجود اشکالات قانونی حضرت ولی امر اللّه مقدمات خرید سهم اصلی بدیع اللّه را که دو دانگ از کل بنا بود فراهم فرمودند. پسر ناقض اکبر موسوم

به موسـی بهائی که در این موقع متصدی ثبت املاک عکا بود و از این قضـیه اطلاع حاصل نموده بود نفوذ خود را به کار برده در آخرین لحظه موفق شد به وراث رئیس پلیس فشار وارد آورد تا در نتیجه به جای آنکه دو دانگ ملک به اختیار امر در آید حضـرت ولی امر اللّٰه فقـط موفق به تحصـیل یـک دانگ آن گردیدنـد و یک دانگ باقی مانـده به دست ناقضـین افتاد و به نام آنان ثبت گردید.

«قصر حضرت بهاء اللّٰه که از سال ۱۸۹۲ به این طرف در تصـرف میرزا محمد علی و خانواده او بود در حدود سال ۱۹۳۲ بر اثر عدم توجه سـقف آن در شـرف سقوط بود حضرت ولی امر اللّٰه چون این وضعیت را مطابق شئون قصر مسکونی جمال مبارک نمی دانسـتند و از طرفی مسـئولیت تغییر آن به عهده ی احبای الهی بود بنابر این لزوم تعمیر قصر را به میرزا محمد علی گوشزد فرمودنـد میرزا محمـد علی به عـذر اینکه برای انجام این منظور وجهی در دست ندارد از اقدام به آن خودداری کرد ولی بنا به پیشـنهاد حضـرت ولی امر اللّٰه قبول نمود بنـای مزبور را تخلیه کرده اجـازه دهـد احبـاء آن را تعمیر و به حال اولیه بر گرداننـد و سپس به ساختمان مجاور که هنوز هم پسرش در آن سکونت دارد نقل مکان نمود.»

پس از اینکه قصـر مبارک جلال و شـکوه اولیه خود را باز یافت (و این کلمه البته اغراق نیست زیرا قصر زیبای شرقی است که در قرن گذشـته به وسـیله یـک نفر از متمولین مقیم عکـا بنـا شـده) و غرفـات آن مفروش و مزین و دیوارهای آن به قفسه های کتـاب و عکس هـای مربوط به عالم بهائی آراسـته شـد و الواح و توقیعات جمال مبارک به خط اصل در محفظه های آن قرار گرفت و اطاق شخصـی حضرت بهاء اللّٰه به حال اولیه در آمد و اشیاء متبرکه آن حضرت در آن جای داده شد برحسب دعوت حضـرت ولی امر اللّٰه حاکم انگلیسـی عکا به معیت هیکل مبارک از قصـر مزبور دیـدن نمود و این امر سـبب شـد که حاکم از منـدوب سامی تقاضا نماید که این محل را نیز مانند اعتاب مقدسه و بیت مبارک در عکا جز و اماکن مقدسه بهائی محسوب و از مالیات معاف دارد و این عمل انجام گردید در نتیجه قصر مبارک از صورت بیت شخصی یکی از فرزندان حضرت بهاء اللّٰه به یک موزه و زیارتگاه بهائی تبدیل یافت و میرزا محمد علی دیگر نتوانست مراجعت کند

و مجبور شد در همان خانه مجاور که محل سکونت خود قرار داده بود باقی بماند.

در جنبه روضه مبارکه در سمت مشرق نیز دکان آهنگری وجود داشت که متعلق به یکی از ناقضین و محل کار او بود برطبق دستور هیکل مبارک دکان مزبور نیز خراب گردید و اصطبل قدیمی آن از میان برداشته شد و منظره مخروبه از صورت اولیه بیرون آمد و صاف و هموار گردید و بین دیوار باغ قصر و ابنیه حول روضه مبارکه باغچه ای احداث شد.

«با وجود این یک عمارت یک طبقه مشتمل بر پنج اطاق در قسمت جنوب باقی بود این عمارت با آنکه از زمان حضرت بهاء اللّٰه و حضرت عبد البهاء جزء املاک بهائی بشمار می رفت در قباله جزو قصور مذکور و یک ششم آن به ناقضین تعلق داشت.»

در دسامبر گذشته نظر به اینکه سقف سه اطاق این عمارت خم شده و دیوارهای آن فروریخته بود و عمارت روز به روز بیشتر رو به خرابی می رفت و وضع خطرناکی پیدا کرده بود هیکل مبارک به خادم روضه مبارکه دستور فرمودند که آن را خراب کنند و هنگامی که خادم مشغول تخریب بنا بود پلیس رسید و به موجب حکمی که از محکمه حیفا ارائه داد مانع خرابی آن گردید این حکم بر اثر اعتراض ناقضین صادر شده بود که ادعا داشتند چون سهمی در این عمارت دارند نباید بدون اجازه آنها اقدام به تخریب ساختمان شود نظر به اینکه از طرفی قسمتی از قصر بهجی یعنی ساختمان شمالی و چند اطاق قسمت شرقی در مقابل سهمی که به ناقضین تعلق داشت در اختیار ایشان بود و هیکل مبارک به هیچ وجه دخالتی در آن نمی فرمودند و از طرف دیگر کلیه اماکن متبرکه از سال ۱۸۹۲ یعنی پس از صعود جمال قدم در تحت تولیت مرکز امر اللّٰه بود باین جهت فی الحقیقه مانعی دیده نمی شد که به تخریب آن عمارت ویران مبادرت شود و اقدام در این امر سبب شد که عداوت و عناد ناقضین امر اللّٰه بار دیگر به تحریک و دسیسه مجد الدین بروز کرد، مشار الیه قریب به صد سال دارد و در حال فلج در عمارت مجاور قصر ساکن است و محرک و مسبب اصلی این فساد دختر بدیع اللّٰه یعنی زن بیوه موسی بهائی بود.

باری بر حسب تقاضای ناقضین جلسه ای تشکیل گردید که در آن دو نفر از ایشان با

وکیل خود و دو نفر نماینده و وکیل هیکل مبارک نیز حضور بهم رسانیدند مقصود آن بود که سعی شود بدون مراجعه به محکمه راه حل مسالمت آمیزی اتخاذ شود اما از تشکیل این جلسه نتیجه ای حاصل نشد زیرا ناقضین مرتباً همان کلمات کهنه ای را تکرار می کردند که شصت سال قبل محمد علی در مقابل حضرت عبد البهاء عنوان می کرد و حاکی از نقض او نسبت به عهد و میثاق جمال اقدس ابهی بود با این حال تقاضاهائی کردند که هیکل مبارک با آنها موافقت فرمودند از جمله خواستند به ایشان اجازه داده شود تنها و در ساعات معینی به زیارت روضه مبارکه مشرف شوند و با وجود آنکه این امتیازات به آنها عنایت شد تصمیم گرفتند به محکمه مراجعه و قضیه را به طور غیر رسمی نزد قاضی محکمه طرح کنند. دوبار وکلای طرفین و متداعیین در دادگاه حضور بهم رسانیدند اما هر دفعه عناد ناقضین مخصوصاً تعصب و عداوت دختر بدیع اللّه مانع از حصول توافق شد فی الحقیقه معلوم گردید که تنها مقصود این زن آن است که این وضع به همین صورت ادامه پیدا کند یعنی می خواست قانوناً مانعی ایجاد کند که حضرت ولی امر اللّه نتوانند اقدام به تخریب بنا فرمایند و در ضمن موضوع نه بطور خصوصی در خارج از محکمه حل و فصل شود و نه در محکمه مطرح گردد و برای حصول به این مقصود یکی از زبردست ترین وکلای کشور را اختیار کرده و نهایت کوشش را در القاء شبهه به کار برده و قضایائی را که بعد از صعود حضرت بهاء اللّه اتفاق افتاده بود در نظر او نوعی دیگر جلوه داده بود بالاخره چون ناقضین با پیشنهاد هر راه حل منطقی مخالفت ورزیدند مبادرت به طرح دعوی در محکمه گردید.

هر چند این عمارت نیمه خراب منظره نامطلوبی پیدا کرده بود و میل مبارک آن بود که هر چه زودتر این تل خاک از میان برداشته شود معذلک موافقت فرمودند موضوع در اسرع اوقات مورد دادرسی قرار گیرد زیرا نه فقط از لحاظ مذهبی بلکه چون عمارت مزبور متجاوز از بیست سال در تصرف ایشان بوده و طبق قوانین این کشور حین عمل برای متصرف حقوقی ایجاد می نماید لذا به یقین مبین می دانستند که در هر صورت حکم محکمه به نفع امر خواهد بود.

بنابراین موقعی که ناقضین به کمال جسارت تقاضا کردند ولی امر اللّه شخصاً در

محکمه حضور یابند هیکل مبارک به دولت مراجعه و متذکر گردیدند که موضوع به کلی از صلاحیت قضاوت دیوان کشور خارج است.

«درنتیجه سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی آقایان ریمی و جیگری و آیواس با اعضای عالیرتبه وزارت امور خارجه و نخست وزیری و همچنین با دادستان کل کشور و معاون وزارت ادیان ملاقات هائی به عمل آوردند و فوراً معلوم گردید که دولت کاملًا از این حقیقت آگاه است که جامعه بهائی در ظل قیادت حضرت ولی امر اللّه مجتمع و متحد بوده و هیکل مبارک یگانه امین و حافظ حقیقی اماکن مقدسه بهائیه می باشند به این جهت دادستان کل کشور بر حسب دستوراتی که از وزارت ادیان دریافت نمود به رئیس دادگاه حیفا اطلاع داد که به موجب قانون مورخ ۱۹۲۴ نظر به اینکه این قضیه جنبه مذهبی دارد در محکمه کشور قابل طرح نیست.

وکیل ناقضین برخلاف انتظار عموم با تشبث به یک ایراد حقوقی حکم دادستان کل را معتبر ندانسته و به دیوان عالی مراجعه نمود و معنی این مراجعه در حقیقت این بود که طرف دعوی دیگر حضرت ولی امر اللّه نبوده بلکه دولت است در این موقع مجدداً ملاقات ها و مذاکراتی با اولیای امور به عمل آمد و شرحی که حضرت ولی امر اللّه شخصاً مرقوم فرموده بودند به نخست وزیر داده شد و اثر فوری بخشید. به این قرار که مشاور قضائی نخست وزیر با معاون وزارت ادیان و وکیل حضرت ولی امر اللّه و وکیل ناقضین ملاقات نموده برای حل قضیه تأکید شدید کرد و چون وکلای بهائی از ملاقات با وکلای ناقضین دیگر معذرت خواستند این بود که سه نفر ایادی امر اللّه به نمایندگی از طرف حضرت ولی امر اللّه در اطاقی و ناقضین در اطاق دیگر در عمارت وزارت ادیان حاضر شدند مباحث زیادی به عمل آمد که در طی آن وکیل ناقضین مرتباً از طرف دختر بدیع اللّه دعاوی بیشتری عرضه می کرد و وکیل حضرت ولی امر اللّه نیز کما فی السابق با مشورت اعضای هیئت بین المللی بهائی جواب رد به آنها می داد بالاخره نماینده نخست وزیر به آنها اطلاع داد که اگر بخواهند به دعوای خود بیش از این ادامه دهند باید بدانند که طرف آنها دولت است و با این تفصیل اگر باز اصراری دارند مختارند در نتیجه قبول کردند که از طرح دعوی و محاکمه صرف نظر نمایند.»

«از ماه دسامبر ۱۹۵۱ تا پایان ماه مه ۱۹۵۲ ناقضین موفق شدند که مانع اجرای منظور مبارک گردند، آنها که خود را بی بضاعت جلوه می دادند و مدعی بودند حقوقشان پایمال شده و نسبت به تخریب بنائی که سهم مختصری در آن داشتند معترض بودند متدرجاً حس عداوت و کینه خاصی از خود بروزدادند و مکشوف شد که با کمال جدیت و مهارت هدفی را تعقیب می کنند که ابداً ارتباطی با تخریب یا تجدید بنای مذکور ندارد بلکه مقصود اصلی آنها این است که برای راه یافتن به روضه مبارکه کلید خصوصی به دست آورده و بالنتیجه در تولیت روضه مبارکه شریک حضرت ولی امرالله گردند و یا اینکه در قصر بهجی چند اطاق به آنها واگذار شود تا محفظه آثار امر جداگانه برای خودشان در آنجا ترتیب دهند.

اگر گفته شود تمام جریان این دعوی به صرف اراده الهیه صورت گرفت مبالغه و اغراق نیست نفوسی که در اینجا ناظر این جریان بودند به خوبی احساس می کردند که این امور من البدو الی الختم طوری منظم پیشرفت می کند که ممکن نبود احدی بتواند در آن دخالت و یا از آن جلوگیری کند. کراراً وضع طوری بود که تصور می شد دعوی بلاتعقیب خواهد ماند یا اینکه در خارج محکمه حل و فصل خواهد شد یا اینکه بلا فاصله پس از طرح در محکمه غیر وارد تشخیص داده می شود یا اینکه تا رسیدگی محکمه حکم منع تخریب مسکوت خواهد ماند یا اینکه اجازه تخریب که از طرف مأمورین صلاحیتدار صادر شده بود به موقع اجرا گذاشته خواهد شد ولی باز در وهله آخر وضع دگرگون می شد و جریان نحوی ادامه می یافت و پیوسته بر اهمیت آن می افزود و با مقامات عالی تر احاطه می گشت تا اینکه به شخص نخست وزیر مراجعه شد. فی الحقیقه این دعوی شبیه ابر تیره ای بود که هنگام باریدن سیل سهمگینی بر سر خود مسببین یعنی ناقضین امر که مدت شصت سال به مخالفت تعالیم حضرت بهاء الله و به ضد یت مبین منصوص و الواح وصایا و ولی امر محبوبش قیام کرده بودند به شدت نازل گشت.»

«هنگامی که سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی از وزارت ادیان خارج می شدند جواز تخریب فوری بنای مذکور در فوق را در دست داشتند و چهل و هشت ساعت بعد

از مراجعت آنـان دیگر اثری از بنـای مخروب دیـده نمی شـد چه که خـدام و کارگران عرب به کمک زائرین بهائی در نهایت شوق و شعف سنگ آن را از محوطه روضه مبارکه به خارج حمل کرده بودند سپس هیکل مبارک شخصاً برای سرکشی به امور به بهجی تشریف آوردند و مدخل جدید مجللی برای صحن مقدس روضه مبارکه ایجاد و در محل عمارت مخروبه سابق در جلو قصر باغ وسیعی احداث فرمودند و باغ را با اشجار سرو و گلدان ها و اشیاء تزیینی از جنس مرمر سفید ایتالیا و پایه های چراغ برق آرایش و پیاده روها را با سنگ ریزه مفروش و حاشیه ها را گلکاری فرمودند بطوری که کلیه این اقدامات در ظرف یک هفته انجام گرفت و برای احتفال لیله صعود جمال مبارک حاضر و مهیا گردید ...».

نظر به اینکه وجود این ویرانه در جوار روضه مبـارکه بیش از این قابـل تحمل نبود یک روز که حضـرت ولی امر اللّه از بهجی مراجعت می فرمودنـد به خادم روضه مبارکه دسـتور دادند چند عمله بیاورند و این بنای مخروبه را از میان بردارند میل مبارک این بود که مدخل باشکوهی در انتهای باغ متصل به روضه مبارکه ایجاد گردد زیرا در این مدت شصت سال هیچ گونه راهی از طریق این باغ وجود نـداشت. اگر این اشاره مبارک نبود ناقضین بار دیگر این طور دچار شکست نمی شدنـد و بسیاری از مزایائی را که برای تشرف روضه مبارکه داشتند از دست نمی دادند.

فی الحقیقـه این جریانـات سبب شـد که امر اللّه به نحوی خـارق العـاده به ادارات دولـتی معرفی گردد به طـوری که مقامـات مربوطه دانسـتند که مقام و موقعیت امر چیست و ریاست آن با کیست و چه نقشه هائی برای آینـده در نظر داشـته و تاکنون چه اقـداماتی بـه عمـل آورده است. در واقـع می تـوان گفت که تـا مـاه دسـامبر گذشـته هیئت بین المللی بهـائی در نظر دولت غیر معروف بود ولی در نتیجه عملیات اعداء روابط متینه به وجود آمد.

«یکی از وقـایع مهمه سال گذشـته اینکه هجـده قطعه دیگر از اراضـی کوه کرمل در جوار مراقـد پر انوار حضـرت ورقه مبارکه علیاوامّ حضـرت عبـد البهاء و حضـرت غصن اللّه الاطهر خریداری گردید خلاصه پس از مذاکراتی که با دولت به عمل آمد و بیش از یک سال به طول انجامید هجده قطعه اراضی به مبلغ ۱۱۸۰۰۰ دلار خریداری و در آوریل

۱۹۵۲ به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان امریکا و کانادا در فلسطین منتقل گردید.

علاوه بر این هجده قطعه که جمع مساحت آن بالغ بر شانزده جریب (ایکر) است حضرت ولی امر اللّه ضمناً موفق گردیدند نصفه باقی مانده یک قطعه زمین بیاضی را که مقابل مسافرخانه احبای غرب و بیت مبارک حضرت عبد البهاء واقع است به مبلغ ۱۶۰۰۰ دلار خریداری نمایند خریداری اراضی مزبور به این قیمت تا حد زیادی مرهون وساطت شهردار حیفا بوده زیرا قیمت اصلی آن خیلی بیش از این میزان بوده است و چون به جناب ایشان اطمینان داده شد که اراضی مزبور به باغی تبدیل خواهد شد به دولت توضیح و تأکید کرد که در موضوع قیمت جهت بهائیان تخفیف قائل شوند ...

روابط حکومت با حضرت ولی امر اللّه و هیئت بین المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسائی امر در ارض اقدس موفقیت هائی حاصل گردیده است. هدایائی که برای روضه مبارکه و مقام اعلی و مزرعه و بیت حضرت بهاءاللّه در عکا و باغ های جبل کرمل می رسید سابقاً از طرف اولیای امور از رسم دولتی معاف بود اکنون نیز چند ماهی است که این معافیت شامل کلیه اشیاء دیگری نیز گردیده است که به اسم مسافرخانه شرقی و غربی و بیت مبارک واصل می گردد. بعلاوه حکومت با حسن نظر و روح همکاری نسبت به مصالح ساختمانی مقام اعلی و هدایائی که از خارج برای اماکن متبرکه واصل می گردید و عوارض سنگینی به آن تعلق می گرفت تخفیف قائل شده است.

علاوه بر ملاقات بسیار جالبی که میسیس کالینز و مستر آیواس اعضای فعلی هیئت بین المللی بهائی در خلال تابستان گذشته به سمت عضو هیئت نمایندگی محفل روحانی ملی بهائیان آمریک از آقای نخست وزیر در امریکا به عمل آوردند ملاقات های دیگری نیز از طرف اعضای هیئت و همچنین از طرف آقای لورانس هونز با مأمورین عالیرتبه به عمل آمده است.

این مسئله بسیار جالب توجه مهم است که هر قدر اشخاص در دوائر دولتی مقامشان بالاتر است حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر بیشتر است به همین طریق مقامات عالیه در انجام امور نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از

کمک مضایقه نمی نمایند ...». (۱)

۵- شوقی افندی، دو سال بعد، در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴، در نامه ای خطاب به محفل ملی بهائیان ایران چنین نوشت:

«با قلمی طافع از شکرانه و سرور بشارت می دهم که مقارن لیله صعود حضرت عبدالبهاء برحسب توصیه شهردار حیفا وزیر مالیه ی حکومت اسرائیل قراردادی امضاء نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت ۱۳۰۰ متر مربع متعلق به خواهر فرید خصم لدود مرکز عهد و میثاق الهی خلع ید فوری به عمل آید. این اقدام تاریخی مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه بهائی که حال مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می باشد انتقال یابد.

این ناقض عهد و میثاق الهی با نهایت سرسختی و حرص و لجاجت در بدو امر از فروش زمین مذکور جداً امتناع ورزید و سپس مبلغ فوق العاده گزافی در قبال واگذاری آن خواستار گردید و بدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملک زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین موقوفات وسیعه بهائی در قلب جبل کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد نمود. این زمین در جوار مقام اقدس اعلی و مشرف بر مرقد حضرت ورقه علیا و متصل به مراقد حضرت غصن اطهر و ام حضرت عبد البهاء می باشد و به علت اینکه تعمداً از عمران و نگاهداری آن خودداری نموده بودند به وضع نامطلوبی افتاده و در انظار نفوسی که برای زیارت و تماشای حدائق زیبای مقام اعلی دومین بقعه مقدس عالم بهائی می آیند منظره زشت و ناموزونی ایجاد می نماید.

در اثر تملک زمین مزبور می توان اکنون محل ساختمان دارالاثار بین المللی بهائی را تعیین وبه پی ریزی و ارتفاع بنا که نقشه آن توسط میس ریمی ایادی امر اللّه و رئیس هیئت بین المللی بهائی تهیه و طرح گردیده مبادرت نمود. این مشروع که یکی از اهداف مهمه نقشه ده ساله به شمار می رود محفظه ی ابدی و مجللی است که آثار کثیر و گرانبهای دو

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۵، شهریور ۱۳۳۱ ه ش.

مؤسس مقدس دیانت بهائی و همچنین مثل اعلای آئین الهی و گروه مجاهدان و اولیاء و شهدای این امر نازنین در آن نگاهداری خواهد شد ...

این اقدامات و مشروعات خطیره حتمی الحصول در تاریخ روحانی بشر بی نظیر و با دو امر مهم یکی تأسیس صلح اصغر در خارج از عالم بهائی و دیگری تکامل مؤسسات ملی و محلی در داخل امر مقارن خواهد بود و در عصر ذهبی دور بهائی به سبب ارتفاع علم صلح اعظم و تشکیل مرکز جلیل الشأن جهانی مؤسسات اداری نظم بدیع حضرت بهاء اللّٰه به اعلی درجه عظمت و کمال خواهد رسید.

تأسیس این مقر حکومت آتی جهانی بهائی مبشر ظهور سلطنت و سیطره ی شارع مقدس این آئین نازنین و استقرار ملکوت اب آسمانی در بسیط فیر است که حضرت مسیح کراراً به آن بشارت و وعده فرموده است ...

پیام فوق را به ایادی امر اللّٰه و اعضای محافل روحانیه ملیه در سراسر عالم بهائی ابلاغ نمائید.»

امضاء مبارک شوقی. (۱)

۲/ ت: احداث مرکز جهانی بهائیان، با سرمایه امریکائی ها وحمایت صهیونیسم

همزمان با تحکیم مناسبات بهائیت و صهیونیسم و کوشش برای طرد همه بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به تبعیت از شوقی افندی نبودند، احداث و باز سازی «مقام اعلی»، مقابر علی محمد شیرازی، میرزا حسینعلی، عباس افندی و ... مورد توجه بسیار خاص شوقی افندی قرار گرفت.

نظر شوقی در اجرای طرح مذکور، معطوف به ایجاد تأسیساتی بود که در شهر و کشور بتواند، به عنوان یکی از بزرگترین معابد مذهبی پیروان مذاهب موجود در اسرائیل جلوه آرائی کند. و از این طریق بزرگی بهائیت را به اهالی و اروپائی ها و امریکائی های ظاهربین که به دیدن اسرائیل سفر می کنند، نشان دهد.

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۸- ۹، آذر- دی ۱۳۳۳ ه. ش.

بی شک در این راه، حمایت صهیونیسم و سرمایه هنگفتی مورد نیاز بود.

از مطالعه مکاتبات و تلگرافات متعدد بهائیان بین اسرائیل و ایران به خوبی معلوم می شود که صهیونیسم از این بیان و استدلال بهائیان متقاعد شده بود که با احداث مرکز بزرگ جهانی، قلوب بهائیان متوجه اسرائیل خواهد شد و همین امر، نتایج سیاسی مهمی مبتنی بر توجه مردم به کشور اسرائیل به بار خواهد آورد!

از این رو چنانچه در مصادر رسمی مذکور معلوم و مشخص است، شوقی افندی کشور اسرائیل را به عنوان «قلب العالم» تلقی کرده و سرزمینش را «ارض اقدس»!

جهت آشنایی به گوشه ای روشنگر از این مناسبات متقابل، ذیلًا مدارکی را به استحضار پژوهندگان محترم رسانیده و از احداث مرکز جهانی بهائیان، با سرمایه امریکائی ها و حمایت صهیونیسم، تا حد ممکن و مقتضی، پرده برمی داریم.

۱- شوقی افندی، پس از تشکیل کشور اسرائیل تلگرافی در تاریخ هفتم جولای ۱۹۵۰ م، از طریق محفل ملی بهائیان آمریکا، به محفل ملی بهائیان ایران ارسال داشت. در این تلگراف طولانی چنین می خوانیم:.

fo)ytuaeb(eht),ecifide gnisir(eht fo)noitalpmetnoc(ni)dellirht(si)luos(yM))modytram hgiH(fo)yranetneC(eht fo)eve(eht no)detammusnoc(saw),ciasom elbram(dna)enots(fo)snot derdnuh thgie tsomla(fo)gnicalp(dna)noitatropsnart(eht)gnitatissecen ,srallod noillim(a fo)retrauq(a fo)erutidnepxe(eht)gnivlovni ,semit nredom(ni)dnaL yloH(eht)gnikcor liomrut tsevarg(eht fo)eve(eht no)dehcnu ai esirpretne raey -owt(ehT).lemraC tnuoM(no)erhclupes s'baB(eht)evreserp(dna)hsillebme(ot)dengised erutcurts demod(fo)noitcurtsnoc(fo)egats laitini noitanimret ,seilbmessA lanoitaN lla hguorht ,sreveileb(ot)ecnuommA sreveileB lla ot naidrauG eht morf egasseM A

senirhsne ti erusaerT(eht fo)sseniloh tnednecsnart(eht),spolevne ti yrautcnaS(eht.
fo)ssendercsa(eht),seipucco ti etis(eht fo)snoitaicossa cirotsih(eht),snidnuorrus(sti
fo)ssenilevol(eht),snoitiraporp(sti fo)ytsejam(eht),ngised sti

eht fo)ecnegreme(eht)hguorht noitammusnoc gniniatta ,emod(eht fo)noitcere( )
eht)hguorht detarelecca eb tsum ,modrytram s'baB(eht fo)yranetneC(eht fo)eve(
eht no)teparap(eht fo)noitanimret(eht)hguorht ,tsuD yloH(eht fo)tnemretni(eht fo
)yrasrevinna hteitrof(eht no)edaara(eht fo)noitcurtsnoc(eht fo)tnemecnemmoc(
eht)hguorht ,noitarecracni raey ytrof(siH fo)worrom(eht no)miH yb sniamar(eht fo
)tnembmotne(eht)hguorht ,yrtsiniM(siH fo)sraey tsekrad(eht ni)ahaB -l'udbA '(yb
)yrautcnas(eht fo)noitcere(eht)hguorht ,tnemlaecnoc ,sraey ytfif retfa dnaL yloH(
eht ot)sniamer s'baB(eht),sseniloH siH(fo)noitatropsnart(eht)hguorht mutnemom
derehtaghcihw ssecorp sihT .lemraC tnuoM(ot)tisiv s'hall'u'ahaB(yb)oga sraey ytxis
noitom(ni)tes ssecorp(eht ni)enotselim rehtona ,erutcurtsrepus(eht fo)tinu tsrif
lanogatco(eht fo)noitcere(ehtrof)seiranimilerp(eht)ekatrednu(ot)epir(si)ruoh(
ehT).afiaH(ot)stnemngisnoc(fo)tnempihs(fo)krow(eht fo)noisivrepus(sih)hguorht
,yrehcaiG ogU(yb)deredner esivres elbaulav(eht)egdelwonkca(I)snaicisyhp(yb
)sselepoh decnuonorp(saw)ssenlli(esohw),llawxaM dnalrehtuS ,tcetihcra detfig sti(
fo)yrevocer suolucarim(eht yb)denepeed(si)edutitarg yM

lemraC(fo)telbaT(eht ni)deisehporp ,niatnuoM s'doG(no)krA eniviD(eht fo)gnilias(. eht)gnizie angis ,retneC lautirips dlrow sti(fo)ytiniciv(ehtno)htiaF(eht fo)retnec evitartsinimda dlrow(eht fo)snoitutitsni

IHGOHS(dengis).yrot sihlautirips s'dniknam(ni)htiaF emilbus tsom(eht fo)ekas(eht rof)ifircas suoicerp tsom(eht)edam ohW enO(eht ot)etu birtgnittifeb tsom(eht sa)liah lliw ytiretsop hcihw ,arE i'ahaB(eht fo)seirutnec dnoces(dna)tsrif(eht no)ertsuI elbahsirepmi gniddehs(dna)htiaF(eht fo)retneC .dlroW(eht htiw)tseW(dna)tsaE(ehtfo)seitinummoc(eht)gnidnib seit(eht)gnitnemec ,noit asnepsiDi'ahaB(eht fo)segA evitamroF(dna)cioreH(eht)gniknil ,ahaB -l'udbA '(dna),hall'u'ahaB(fo)seiretsinim(eht htiw)nevowretni ,noitaleveR(eht fo)nwad(eht)ecnis esirpretne tseiloh(ehtfo)noisulcnoc(eht)gninetsah hguorht ,srytram sti dewo eduitarg(fo)tbed etinifni(eht fo)trap yaper(ot),htiaF(eht fo)yrotsih(eht ni)tsuacoloh tsetaerg(eht fo)yrasrevinna htderdnuh(eht htiw)gnidicnioc ,noissiM s'hall'u'ahaB(fo)htrib(eht dna)modrytrams'baB(eht fo)slainnetneC(eht)gnitarapes lavretni raey eerht(eht)gnirud ylralucitrap ,suoitiporp(si)ruoh(eht).noitcurtsnoc(fo)ssecorp(ni)ro tsap(eht ni)deraer ,rakhdA -l'uqirhsaM roarizaH rehtehw noitutitsni lanoitan yna gnidnecsnart esirpretne(nafo)ecnarehtruf(eht rof)snoitubirtnoc deniatsus ,suoreneg hguorhtssecorp siht(fo)temdlofnu(eht)etalumits(ot)ytinutroppo sselecirp(siht ( )ezies(ot)sreveileb(fo)ydob eritne(ot)laeppa(I

و اینک متن ترجمه ی رسمی بهائیان از تلگراف شوقی:

«به وسیله محافل روحانیه ی ملیه به عموم یاران ابلاغ نمائید که ساختمان مرحله ابتدائی مقام اعلی خاتمه یافت این بنیان که بر فراز آن گنبدی نصب خواهد شد سبب تزیین و حفاظت مرقد مطهر حضرت باب بر صفحه جبل کرمل خواهد بود.

در حینی که اراضی مقدسه از شدیدترین اضطرابات قرون اخیره متزلزل بود مشروع دوساله ای که مخارج آن به ربع میلیون دلار بالغ و حمل و نصب قریب هشتصد تن سنگ مرمر و موزائیک را ایجاب می کرد مقارن با حلول صدمین سال شهادت آن حضرت پایان یافت.

تعمق و تفکر درباره ارتفاع این بنا و زیبائی طرح و نقشه و تناسب ابعاد و منظره دلپذیر اطراف و جوانب آن و مناسبات و سوابق تاریخی محل و موقعیت و مرقد مطهری که در بر دارد در علو مقام گوهر گرانبهائی که در آن نهفته است روح و روان را به اهتزاز می آورد.

شفای معجزه آسای سودرلند ماکسول مهندس و معمار عالی مقام آن که اطباء از معالجه او اظهار یأس می کردند سبب مزید شکرانه گردید و نیز از خدمات ذی قیمت یو گر گیاچری که نظارت بر عمل حمل و نقل محمولات به حیفا داشته تقدیر می گردد.

اکنون موقع آن رسیده است که مقدمات ارتفاع بنای هشت ضلعی که قسمت اول ساختمان فوقانی مقام اعلی را تشکیل می دهد فراهم شود و این خود مرحله دیگر از اقداماتی است که بر اثر نزول اجلال حضرت بهاء اللّه به کوه کرمل در شصت سال پیش شروع شده بود، پیشرفت این مشروع به این نحو جریان یافت که عرش حضرت اعلی پس از پنجاه سال اختفا به ارض اقدس انتقال یافت و مقام اعلی در اظلم ایام دوره میثاق به دست حضرت عبد البهاء مرتفع گردید و رمس مطهر پس از چهل سال محبوسیت مرکز میثاق به ایادی مبارک در مرقد منور قرار گرفت و ساختمان ایوان مقام اعلی چهل سال بعد از استقرار عرش آغاز گشت و بنای طارمی حول ایوان قبل از حلول صدمین سال شهادت حضرت اعلی پایان یافت و پیشرفت این مشروع باید به وسیله ارتفاع قبه تسریع گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امر اللّه در جوار

مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینه اللّه در جبل الرب به حرکت آید.

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت در این سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع بر کلیه مؤسسات ملی اعم از حظیره القدس و یا مشرق الاذکار که در گذشته مرتفع گشته و یا حال در دست ساختمان است تفوق دارد. در این اوقات مخصوصاً در این سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب و اظهار امر خفی حضرت بهاء اللّه که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین و قربانی ها در تاریخ امر اللّه می باشد شایسته چنان است که با تسریع در اتمام این مشروع مقدس جزئی از دیون لانهایه خود را به پاس حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم.

ارتفاع مقام اعلی مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور با دوره حضرت بهاء اللّه و حضرت عبد البهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جامعه های بهائی شرق و غرب را با مرکز جهانی امر اللّه تحکیم می نماید و مایه افتخار ابدی قرن اول و دوم مشعشع بهائی بوده و در مستقبل ایام به منزله اعظم تجلیل به آستان ذات مقدسی خواهد بود که بزرگترین فداکاری را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی جامعه انسانی نموده است

امضاء شوقی». (۱)

۲- تلگرامی دیگر:.

nialp detautis senirhS yloH niwt edulcni won ,afiaH ercA seitic niwt ni dnaL yloH stnemwodne lanoitnaretni decnahne yltaerG .srekaerb -tnanevoC sdnah ahaB -l'udbA ' dereffus sisirc emerpus sa llew sa ,htiaF rednuoF deniatsus snoitcilifa degnolorp enecs ,ercA hall'u'ahaB esuoh cirotsih noitarotse rnoitelpmoc ,hearzaM gnihsinruF gniwollof tseW tsaE sdneirf ecnuonnA

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۴، مرداد، ۱۳۲۹.

noitsnepsiD i'ahaB rohtuA yromem detaicossa ,swodriF nawdiR snedrag niwt.
,smirglip latnediccO latneirO detcurtsnoc s'baB gninojda sevihcra lanoitanretni niwt
;ahaB -l'udbA ' hall'u'ahaB detibahnisesuoh cirotsih niwt ,hearzaM ijaR snoisnam niwt
;lemraC tnuoM epols ercA

IHGOHS(dengis).tenalperitne traeh tsomdim gnitutit snoc dnaL yloH dexif yltnenam.
repsretneC dlroW evitartsinimd a lautirips niwt gn itaname ecneulfni epocs nediws
noitadnuof etadilosnoc ,emaf daerps dengised seitiroh tuatcatnoc hguorht ,snilloC
ailemA ,tnediserP -eciV dna ,yemeR nosaM ,tnediserp sti ylralucitrap ,licnuoC
lanoitanretnI demrof -ylwen ecitatsissa emoslew yltaerG

ترجمه رسمی نامه:

«به یاران شرق و غرب مراتب ذیل را ابلاغ نمائید:

قصر مزرعه مفروش و آماده می گردد و بیت تاریخی حضرت بهاء اللّه در عکا تعمیر و به صورت اولیه در آمده است این بیتی است که حضرت بهاء اللّه در آن مدتی مدید بلایای عدیده تحمل فرمودند و حضرت عبد البهاء از طرف ناقضین امر اللّه به اشدّ صدمات مبتلا شدند. موقوفات بین المللی بهائی در اراضی مقدسه در دو شهر عکا و حیفا توسعه زیادی یافته و حال شامل اماکن ذیل است:

روضه مبارکه در مرج عکا و مقام اعلی در دامنه جبل کرمل و دو قصر بهجی و مزرعه و دو بیت تاریخی محل سکونت حضرت بهاء اللّه و حضرت عبد البهاء و در محفظه آثار بین المللی یکی در مجاورت مقام اعلی و دیگری در جوار مرقد حضرت ورقه علیا و دو مسافرخانه مخصوص زائرین شرق و غرب و دو باغ رضوان و فرودس که خاطراتی از ایام حیات شارع آئین مقدس را در بر دارد.

از مساعدت شورای بین المللی جدید التأسیس خصوصاً رئیس آن جناب میس ریم (امریکائی) و معاون آن امه اللّه امیلیا کالینز سرور موفور حاصل.

این شوری عهده دار ارتباط با اولیای اموراست تا دائره نفوذ دو مرکز روحانی و

اداری امر اللّه که مقر دائمی آن در ارض اقدس قلب العالم است توسعه یابد و بنیانش مستحکم و صیت بزرگواریش منتشر گردد». (۱)

۳- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۱، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است:.

eht fo)enoes(eht)dnoyeb dna evitarepmi(era)dnaL yloH(eht ot)detimsnart)
yltcerid snoitubirtnoc hguorht ,sreveileb laudividni(fo)noitapicitrap ,revoeroM
.sreveileb(fo)sevitutneserper detcele(eht fo)noitercsid(eht ot)tfel(dna)noitagilbo
lautirps(a sa)dedrager(si)serehpsimeh htob(ni)seitinummoc(fo)stegdub lacol(dna
)lanoitan(morf)snoitairporppa(fo)tnetxe(ehT).stegdub lacol(dna)lanoitan(fo
)tnemliatruc hguorht ,tseW(dna)tsaE(fo)seitinummoC lanoitaN i'ahaB yb troppus
laicnanif gnisaercni etatissecen(dna)noitatneiroer htrofecneh dnamed ,etatS
dehsilbatse -ylwen(eht ni)segnahc gnihcaer -raf(morf)gnitluser ,noitavreserp rieht(
ot)laitnesse ,afiaH ,lemraC tnuoM(no)enirhS(eht fo)stcnicerp(eht)dna ahaB(fo
)bmoT yloH tsoM(eht fo)doohrobhgien esolc(ni)seitreporp evisnetxe(fo)noitsiuqca
detcehorp(eht)sa llew sa ,secnedive rojam laitini(eht)etutitsnoc erhclupeS s'baB(eht
fo)erutcurtsrepus(eht fo)noitcurtsnoc(eht dna)licnuoC i'ahaB lanoitanretnI(eht fo
)tnemhsilbatse(eht)hcihw fo hall'u'ahaB(fo)htiaF dlroW(eht fo)retneC
evitartsinimdA(eht fo)noitadilosnoc(dna)esir(eht htiw)gnizinorhcnys ,dnaL yloH(ni
)etato ngierevos tnednepedni(fo)ecnegremE

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱۰- ۱۱- ۱۲ بهمن- اسفند، فروردین ۱۳۳۰.

hall'u'ahaB(fo)redrO dlroW cinoyrbme(eht fo)erutcurts(eht)gninworc tinu tsal(eht.
fo)noitcere(eht ni)etanimluc(ot)dengised retneC evitartsinimdA dlroW(eht fo
)noitulove(eht fo)ytidipar(eht dna)erutan(eht)sdneped hall'u'ahaB(fo)redrO dlroW(
eht fo)sredliub degelivirp(eht fo)esnopser(eht)nopU .seilbmessA lacol(dna
)lanoitaN(fo)noitcidsiruj

IHGOHS(dengis).seilbmessA lanoitaN lla(ot)egassem(sih t)etacinummoC .sevitcejb.
osuoirotirem ylhgih ,suotnemom ,e merpus(fo)ecnarehtruf(eht rof)dnaL yloH(eht ni
)detcegorp(eht fo)smelborp gnisserp(eht htiW)uoy gnitniauqca(si)licnuoC
(lanoitanretnI(eht fo)namriahC -eciV ,snilloC eillim ,rekrow -oc dehsiugnitsid(ruO

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

«پیدایش دولت مستقلی در ارض اقدس (اسرائیل) و تمرکز و تحکیم امور اداری آئین جهان آرای حضرت بهاء اللّه که اولین علائم و آثار آن تشکیل شورای بین المللی بهائی و ساختمان مقام اعلی است و لزوم توسعه اراضی اطراف روضه مبارکه جمال ابهی و مقام اعلی در کوه کرمل که برای حفظ آن بقاع متبرکه لازم است و اکنون بر اثر تغییرات عمده در دولت جدید التأسیس تملک آن میسر گردیده مستلزم قیام جدید و مساعدت مالی به وسیله تقلیل بودجه های ملی و محلی از طرف جامعه های بهائیان شرق و غرب است اختصاص وجوه از بودجه های ملی و محلی جامعه های بهائی در شرق و غرب عالم فریضه ای است روحانی و میزان آن بسته به نظر نمایندگان منتخب جامعه است بعلاوه شرکت افراد احباء در تقدیم و ارسال اعانات به طور مستقیم به ارض اقدس امری لازم و ضروری و خارج از حدود وظائف محافل ملی و محلی است.

سرعت و نحوه تکامل مرکز بین المللی اداری بهائی که به ارتفاع آخرین قسمت بنیان نظم جنینی حضرت بهاء اللّه منتهی و مکمل می گردد موکول به همت و اقدام بانیان

برگزیده نظام بدیع حضرت بهاء اللّٰه است.

امه اللّٰه میلی کالینز همکار ارجمند و نایب رئیس شورای بین المللی مشکلات خطیره کنونی طرح قراردادهائی را که در دست تنظیم است به اطلاع شما خواهند رسانید.

منظور از این قراردادها آن است که مشروعاتی که در ارض اقدس (اسرائیل) برای حصول هدف های جلیل و مهم آغاز گردیده تسریع شود.

این پیام را به عموم محافل ملیه ابلاغ نمائید شوقی». (۱)

۴- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱ م، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است:

«به محافل روحانیه ملیه در عالم بهائی اعلان نمائید که بر اثر مذاکرات دقیق و طولانی با وزارت دارائی و وزارت امور دینی و اداره شهرداری حیفا با اصل خرید اراضی به مساحت تقریبی بیست و دو هزار متر مربع به قیمت تقریبی یکصد و هجده هزار دلار که در دامنه جبل کرمل و بر نقطه ای مشرف بر مقام حضرت ورقه علیا و حواشی سمت شرقی مقام مقدس اعلی واقع است موافقت حاصل شد.

خرید و تملک اراضی این جبل مقدس از قلب جبل تا خط الرأس موجب حفظ و صیانت حواشی مقام مقدس اعلی که در حال ساختمان است می باشد و اساس بنای نظم اداری بهائی را که در مرکز بین المللی آئین الهی در ارض اقدس در حال تکوین و نمو است وسعت خواهد داد و ممکن است سبب شود که اولیای کشوری از نقشه ایجاد شاهراه اصلی که در صورت ساختمان از املاک و موقوفات بین المللی بهائی به طور مورّب عبور خواهد نمود صرفنظر نماید و برای ادامه و توسعه طبقات مختلفه باغچه های مقام مقدس اعلی که بالاخره از پائین تا قله این جبل مقدس احداث می شود تسهیلاتی فراهم خواهد نمود.

در نظر دارم که قسمتی از اسناد مالکیت اراضی مزبور را به شعبه محافل روحانیه ملیه امریکا و هندوستان در کشور اسرائیل انتقال دهم و بقیه را جهت انتقال به سایر

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۳، تیر ۱۳۳۰.

محافل ملیه پس از تأسیس و ثبت شعبه خود در ارض اقدس نگاه دارم.

امضای مبارک شوقی». (۱)

۵- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۵۲ م، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است:

«به محافل ملیه شرق و غرب بشارت دهید که تشریفات نهائی قرار داد خرید هجده قطعه زمین به مساحت تقریبی شش جریب (ایکر) در مجاورت مقام اعلی در مقابل پرداخت یکصد و هجده هزار دلار با مقامات دولت اسرائیل انجام گردید. جریان تاریخی تأسیس موقوفات بین المللی بهائی در کوه کرمل که مدت پنجاه سال از بدو ظهور امر اللّٰه به ناچار معوق مانده بود پس از صعود حضرت بهاء اللّٰه با خرید عده ی محدودی قطعات اراضی در حول محل جدید مقام اعلی در قلب جبل الرب در دوره مرکز میثاق آغاز گردید و این جریان بعد از صعود حضرت عبد البهاء با خرید اراضی وسیعه ای که هجوم بی سابقه مهاجرین به اراضی مقدسه ایجاب می کرد به سرعت پیشرفت نمود و اکنون با معامله اخیر مساحت کلی موقوفات در دامنه کوه کرمل تقریباً «بالغ بر پنجاه جریب» (ایکر) می گردد. در این جا لازم می دانم از مساعی خستگی ناپذیر آقای لارنس هانس که پس از افتتاح باب زیارت اولین زائر غربی بوده و موجبات تسریع انجام مذاکرات را با مقامات مربوطه ارض اقدس با کمال موفقیت فراهم کرده تقدیر نمایم.

امضاء شوقی». (۲)

۶- ترجمه رسمی صورت تلگراف شوقی، که در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ م، به کلیه محافل بهائیان صادر کرده است:

«به محافل ملیه در سراسر عالم بهائی بشارت دهید که نصب کلیه قطعات مذهّب گنبد گنبد مقام اعلی خاتمه یافته و تزیینات رأس گنبد نیز اتمام پذیرفته است. آخرین قطعات احجار تاج در حول قاعده گنبد نصب گردیده و بدین ترتیب استقرار سنگ های قسمت فوقانی بنای مقدس پایان یافته است. قالب های داخل گنبد برداشته شده و قاب های

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱.

۲- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، اردیبهشت ۱۳۳۱.

پنجره های قسمت استوائی شکل منصوب گشته است و نیز نصب قاب های پنجره های قسمت هشت ضلعی و گچ کاری داخل گنبد در شرف اتمام و کابل کشی جهت روشنائی این بنای رفیع انجام یافته است. ارتفاع این بنیان الهی در آفاق وانفس ظاهر و پدیدار گشته و حال در این دو سنه اخیره که پایان این قرن پرانوار سرمدی الاثار است ملاحظه نمائید که جند اللّه و راکبین سفینه اللّه و ثابتین بر عهداللّه و مروجین شریعت اللّه و ناشرین نفحات اللّه و حامیان دین اللّه و مؤسسین نظم بهاء اللّه روحی لقیامهم الفداء چه قیامی نموده اند و به چه فتح و ظفری در اقطار جهان نائل گشته اند قیام و ظفری که فی الحقیقه مسک الختام این قرن جلیل است یاران جمال ابهی. وفاءً لمولاهم و خالصاً لوجهه و منطقاً عن دونه و ابرازاً لقدرته و اشتهاراً لدینه

به یاد این بلایا و رزایا که در نخستین عصر دور اول کور مقدس بر مؤسسین آئین یزدان باریده و به پاس مواهب الهیه و تأییدات متتابعه که در مدت صد سال بل ازید شامل جامعه اهل بهاء گشته و به شکرانه ی حفظ و صیانت الهیه که از بدو ظهور امر الهی الی یومنا هذا در قطعات خمسه عالم با وجود انقلابات شدیده و اختلافات متزایده و محاربات متتابعه بین ملل وامم نصیب بندگان امم اعظم گشته و تمهیداً لجهادهم الکبیر الاکبر فیضی عاشقانه نموده و سمند همت را در میادین خدمت چنان جولی داده که ندای واطوبی واطوبی از سکان رفیق ابهی مرتفع و هناك احسنتم احسنتم یا اهل البهاء و اصحاب الوفاء از ذروه علیا متتابع و متواصل فاتحه این قرن اعزّاتمّ و میلاد این سر مصادف با بلاء ادهم و ظلمات مدلهم و ختامش مقارن بافتح و ظفر اعظم در سراسر عالم ...». (۱)

۷- ابلاغیه مبارك که توسط ایادی امر اللّه لروی آیواس طی مرقومه مورخه ۱ ژوئن ۱۹۵۴ به محفل روحانی ملی بهائیان ایران صادر گردیده است.

«یاران عزیز بهائی!

حضرت ولی امر اللّه به این عبد دستور فرموده اند این بشارت را به آن محفل ابلاغ

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۵، شهریور ۱۳۳۲.

نمایم مذاکراتی که هیکل مبارک از چندی قبل برای ابتیاع قطعه زمین واقعه در رأس کرمل بالای مقام اعلی شروع فرموده بودند قریب به اختتام است.

حضرت ولی امر اللّه در نظر دارند این اراضی را به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان ایران در کشور اسرائیل ثبت نمایند.

بطوری که اطلاع دارید از پای کوه کرمل تا مقام اعلی نه طبقه ساخته شده است که مستقیماً در امتداد خیابان کرمل قرار گرفته است قطعه زمینی که اکنون در شرف ابتیاع است درست در رأس کرمل در امتداد خیابان مزبور واقع شده و تملک آن سبب خواهد شد که در آتیه احدی نتواند مبادرت به ساختمان فوق بنای مقام اعلی بنماید.

حال که این امر در شرف اتمام است میل مبارک آن است که این بشارت هر چه زودتر به آن محفل ابلاغ گردد.

به مجرد اینکه ابتیاع اراضی خاتمه یافت و اسناد رسمی دریاف گردید حضرت ولی امر اللّه اسناد را برای ضبط در آرشیو آن محفل ارسال خواهند فرمود.

با تحیات قلبیه معاون منشی لروی آیواس». (۱)

۸- پس از اتمام ساختمان مقام اعلی، وسایل ارتباط جمعی اسرائیل، به دستور دولت اسرائیل، به ترویج و شرح معبد بهائیان پرداخته، تا از این طریق، اهمیت بقعه مذکور را در نظر اعراب مناطق اسرائیلی، و مسلمانان کشورهای همجوار بالا برند.

دکتر لطف اللّه حکیم، عضو هیئت بین المللی بهائیان در اسرائیل، نامه ای از اسرائیل به محفل ملی بهائیان ایران نوشته، که در آن به شرح انعکاس چگونگی تأسیسات مرکز جهانی بهائیت در مطبوعات اسرائیل مبادرت ورزیده است.

وسایل ارتباط جمعی اسرائیل، چنانچه ملاحظه خواهید فرمود، چنان با آب و تاب عقاید بهائیت را شرح و تعریف کرده اند، که هیچ کس جز دستور صریح صهیونیسم و دولت نمی تواند یهودیانی را چنین وادارد، که درباره بهائیت با عظمت و بزرگی، و عقاید بهائیان را اصولی و منطقی و در نهایت تبلیغ، به شرح آن قلم کشند.

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۳، تیرماه ۱۳۳۳.

اینک متن نامه دکتر حکیم را از نظر می گذرانیم، و به نقش سرمایه آمریکائی ها در احداث مرکز جهانی بهائیان واقف خواهیم شد:

«این ایام در اسرائیل جراید چه به زبان عبری و چه عربی و چه انگلیسی مقالات مفصل راجع به دیانت بهائی و مقام اعلی درج می نمایند. ساختمان مقام اعلی هیجان غریبی بین مردم انداخته بطوری که همه روزه صدها نفوس از سیاحان و از اهالی اسرائیل برای زیارت آن مقام مقدس می آیند ای کاش ممکن بود از همه جراید برای شما ارسال می نمودم امروز در روزنامه یومیه post gerusalem شرح مفصلی با عکس مقام اعلی درج شده عجالتاً این روزنامه را برای محفل مقدس روحانی ملی و محلی می فرستیم که اگر صلاح بدانند ترجمه نموده انتشار دهند.»

ترجمه مقاله مزبوره که در شماره ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ روزنامه جروزالم پست درج گردیده ذیلًا برای استحضار یاران عزیز الهی نقل می شود:

«اکمال ساختمان بقعه بهائی در سال مقدس برای پیروان آئین بهائی که عددشان در سراسر عالم به سه میلیون بالغ (۱) و در ۱۶۵ اقلیم مقیمند سال مقدسی که در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ آغاز شده بود دیروز خاتمه یافت. سال مزبور صدمین سال ظهور حوادث و وقایعی است که بین سالهای ۱۸۵۲– ۱۸۵۳ در ایران اتفاق افتاده و در نظر بهائیان بدایت ظهور دیانت بهائی محسوب است. اعظم و اهم این وقوعات مسجونیت میرزا حسینعلی معروف به بهاء اللّٰه از اشراف ایران در سیاه چال تهران است که به فرمان شاه صورت گرفته.

حضرت بهاء اللّٰه خود از جمله پیروان جوان دیگری است موسوم به میرزا علی محمد از اهل ایران که به سال ۱۸۱۹ در شیراز متولد و در سال ۱۸۴۴ در ۲۵ سالگی اعلان فرمود که از طرف خداوند مبعوث گشته تا اهل عالم را به ظهوری اعظم از خود بشارت دهد و خود را باب خواند. طولی نکشید که جمع قفیری به امرش اقبال کردند و آتش بغض و عداوت در قلوب علمای شیعه اسلام مشتعل شد چنانکه باب جان خود را در سبیل استقامت بر امر و ثبات در عقیده و امتناع از ترک ادعای خود به مخاطره انداخت و

۱– قبلًا توجه فرمودید که نوشته بودند یک میلیون نفر. در خصوص آمار بهائیان در مجلد دوم مطالبی خواهیم نگاشت. ان شاء اللّٰه.

در سال ۱۸۵۰ در ۳۱ سالگی در تبریز به وسیله ی یک فوج سرباز به قتل رسید و در همان اوان قریب بیست هزار از پیروانش نیز از مرد و زن صغیر و کبیر به تحریک و تشویق اولیای امور مقتول شدند.

حضرت بهاء اللّه از جمله نفوسی است که در سال ۱۸۵۲ در واقعه سوء قصد به شاه هنگامی که بسیاری از بابی ها دستگیر شدند اسیر گردید. در سجن احساس نمود که مهبط وحی و الهام الهی است و ظهوری که باب بدان اخبار فرموده امر اوست و باید عصر صلح و راستی را که مقصد اعلای عموم شرایع سافله الهیه بوده افتتاح نماید و کور جدیدی را در تاریخ روحانی عالم انسانی تأسیس کند.

حضرت بهاء اللّه غالب ایام حیات را در سجن گذرانید اول به بغداد و سپس به اسلامبول و ادرنه و آخر الامر به عکا نفی و سرنگون شد و در عکا به سال ۱۸۹۲ در گذشت. حضرت بهاء اللّه اساس عقاید و اصول دیانت و حدود و احکام آئین خود را در متجاوز از صد مجلد اظهار فرموده است و توقیعاتی خطاب به سلاطین و امرا و پاپ و علمای اسلام و مسیحیت و سایر ادیان ارسال داشته است و قبل از صعود از این عالم اشاره فرموده که حضرت عبد البهاء فرزند و وصی جلیلش برای استقرار رمس حضرت باب در صنع جبل کرمل که از لحاظ ارتباط معنوی باب با ایلیای نبی متناسب بود اقدام نماید.

حضرت بهاء اللّه و در نتیجه اهل بهاء کتب مقدسه عهد عتیق و جدید و قرآن را کتب آسمانی می دانند و معتقدند که حضرت بهاء اللّه برای تجدید روح حقایق اصلیه مندمجه در این کتب مقدسه مبعوث گشته تا مسائل و مشکلات حالیه را رفع کند و آلام و امراض حائله عصر جدید را درمان بخشد.

رمس حضرت باب پس از شهادت مخفی گردید و قریب شصت سال آن را مخفیانه از محلی به محل دیگر انتقال می دادند تا آنکه سرانجام در سال ۱۸۹۹ همان طور که حضرت بهاء اللّه اراده فرموده بودند به دست حضرت عبد البهاء در کوه کرمل استقرار یافت و آن حضرت آرامگاه ساده ای در آن مکان بنا فرمودند که از همان وقت زیارتگاه بهائیان در سراسر عالم گردید. فوق این آرامگاه بقعه مجللی قرار دارد که قبه آن با قطعات

مذهب پوشیده شده و از تمام نقاط حیفا با جلوه و شکوه خاصی نمایان و با حدائق اطرافش دل کشترین مناظر شهر است، هندسه این بنا به دست مهندس کانادائی مستر ماکسول ترسیم گشته و چهار سال ساختمان آن طول کشیده است.

با آنکه خاتمه سال مقدس مقارن اتمام بنای این بقعه مبارک است با این حال جشنی برای آن برپا نمی گردد. برای بهائیان قسمتی که در این بنا حائز اهمیت روحانی است همان قسمت اصلی مقام است که به دست حضرت عبد البهاء انجام یافته و قسمت خارجی با تمام زیبائی و کمال منفرع بر ساختمان اصلی است.

اکنون در نظر است که حدائق اطراف توسعه داده شود و حضرت شوقی ربانی رئیس فعلی امر بهائی برای این منظور سی و دو نام از اراضی واقعه در جبل کرمل را که بین Rehov Panovama Mautain Road است و به مالکین خصوصی تعلق دارد ابتیاع فرموده اند. بهائیان از صندوق تبرعات خود که جزء اعظم آن در ایالات متحده آمریکا تقدیم شده است به خرید اراضی و ساختمان ابنیه و احداث حدائق و تمشیت امور روحانی خود مبادرت می نمایند و بر خلاف سایر ادیان از دولت اعانه دریافت نمی دارند و فقط اعانات پیروان خود را می پذیرند.

باغ های بهائی بروجه عموم مفتوح است و به قول آقای لروی آیواس منشی کل هیئت بین المللی بهائی که ناظر و سرپرست ساختمان بناست حدائق اطراف برای ظهور جلوه مقام اعلی احداث گشته و نفوسی که برای استفاده از صلح و صفای این مکان مقدس به این نزهتگاه وارد می شوند مورد تهنیت و خوش آمدند». (۱)

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا، گزارشی را در جریان پخش یک برنامه رایوئی، از قسمت انگلیسی زبان رادیو اسرائیل در روز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲، به اطلاع بهائیان ایران رسانیده است.

توجه به ترکیب برنامه مذکور به خوبی نشان می دهد که قصد رادیو اسرائیل تنها معرفی بهائیت در اسرائیل نبوده، بلکه می خواسته است، این معرفی را با نوعی تبلیغ،

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایرن، شماره ۶- ۷، مهر- آبان ۱۳۳۲.

بهائیت را ترویج کند.

توجه فرمائید:

«در قسـمت انگلیسـی برنـامه رادیوئی کشور اسـرائیل که به نـام «کل زایون» موسوم است به موج کوتاه مصاحبه ای در حـدائق مقام مقدس حضرت اعلی اجراء گردید.

هنگـام شـروع گوینـده رادیو توضـیح داد که اکنون کشور اسـرائیل نه تنهـا مرکز دیـانت کلیمی و مسـیحی و اسـلام است بلکه دیانت چهارمی که دیانت بهائی است نیز مرکزش در این سـرزمین است. سـپس از حضرت روحیه خانم تقاضا نمود که در این خصوص بیانی بفرمایند معزی الیها سـر گوئی های پیاپی حضـرت بهاء اللّٰه را به نقاط مختلفه تا هنگام ورودشان به سـجن اعظم عکا در نهایت اختصار بیان فرموده توضـیح دادنـد که اسـتقرار صـلح اعظم دنیائی هدف اصـلی و اساسـی دیانت بهائی است و اصول و مبادی بهائی را که ممهد سبیل جهت استقرار صلح عمومی است تشریح فرمودند و متذکر گردیدند که بهائیان مساعی خویش را از راه نظم اداری شامـل هیئت هـای محلی و ملی در این سبیل به کار می برنـد و حضـرت شوقی ربانی رئیس و ولی این جامعه بین المللی هستند و آرزوی هر فرد بهائی این است که برای زیارت مولای خویش به کشور اسرائیل سفر کند.

بقیه برنـامه رادیو از حـدائق حول مقـام مقـدس اعلی اجراء گردیـد. گوینـده رادیو سؤالاتی از جناب لروی آیواس راجع به این حدائق و مقام مقدس اعلی نمود و در پایان حضـرت روحیه خانم از شـرح حیات حضرت باب و شهادت ایشان و اختفا و انتقال رمس مطهر از نقطه ای به نقطه ای و استقرار نهائی آن در این مقام شمه ای بیان فرمودند.

این برنـامه ی رادیوئی شاهـد دلیـل قوی دیگری است که جلوه و جلالـل امر اعظم الهی در انظـار عالمیان یوماً فیوماً مزیـداً علی ماسبق مشهود می گردد.

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا». (۱)

پس از رواج این گونه تبلیغـات از رادیو اسـرائیل، دفتر نماینـدگی توریسم اسـرائیل در نیویورک، که یکی از سازمان های مهم صهیونیستی نیز به شمار می آید، شرحی مفصل و

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱- ۲، اردیبهشت- خرداد ۱۳۳۲.

تبلیغی در خصوص بهائیت و مرکز مهم آنها در اسرائیل به زبان انگلیسی منتشر نمود که ذیلًا جهت استحضار پژوهندگان یاد آور آن می شویم تا دقیقاً به کوشش های دولت اسرائیل جهت تبلیغ بهائیت، نه شناساندن آن پی برده شود.

«اخیراً در اراضی مقدسه بنای نه ضلعی بدیع مجللی که با سنگ گران قیمت و مرمر و شیشه های الوان و کاشی های طلائی ساخته شده است توجه عده زیادی از مسافرین و سیاحان را از اطراف و اکناف عالم به خود جلب کرده است. این بنا که مخارج ساختمان آن در حدود یک میلیون دلار است مدفن باب مبشر دیانت بهائی است که در متجاوز از صد سال قبل به شهادت رسیده است.

ارتفاع این بنا ۱۳۵ فوت است و در حدائق زیبای بهائی در جبل کرمل در اراضی مقدسه واقع گردیده است و می توان آن را بدون شک یکی از ابنیه مجلل و ممتاز شهر حیفا در دامنه کرمل دانست.

تاریخ دیانت بهائی ارتباط بسیار نزدیکی با شهر حیفا و اراضی مقدسه دارد. دیانت بهائی که مروج صلح و اخوت بین افراد جامعه بشری است در سال ۱۸۴۴ با ظهور باب در ایران آغاز گردید و باب خود را مبشر نفسی اعز واشرف از خود معرفی نمود.

پس از آنکه باب با جمع کثیری از پیروانش شهید گردید جانشین او بهاءاللّه ابتدا در ایران مسجون و سپس به قلعه مخروبه عکا که محل وقوع جنگ های صلیبی است تبعید گردید. دیوارهای ضخیم این قلعه از آن طرف خلیج نیم دایره ی حیفا مشهود و نمایان است. متدرجاً حکام فلسطین آزادی بیشتری به بهاء اللّه دادند و در نتیجه تعالیم این دیانت تقریباً بلا مانع انتشار یافت.

بهاء اللّه در سال ۱۸۹۲ صعود فرمود و مرقد زیبای ایشان در وسط باغ های نزدیک عکا واقع است. این مدفن با عده زیادی قالی های بسیار نفیس ایرانی مفروش شده است و می توان گفت یکی از بزرگترین کلکسیون های فرش دنیا را تشکیل می دهد.

عبد البهاء فرزند ارشد بهاء اللّه امر پدرش را به درجه ای ترویج نمود که میلیون ها نفوس در سراسر عالم به ظل دیانت بهائی در آمدند عبد البهاء در سال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او در حدائق بهائی در حیفا که مرکز جهانی روحانی بهائی است واقع است.

شوقی افندی ربانی ولی امر فعلی دیانت بهائی و قرینه کانادائی ایشان در منزل زیبائی مجاور حدائق فوق سکونت دارند.

در این حدائق سروهای بلند و گل های بکونیا صلح و وحدت را که اساس دیانت بهائی است مجسم می سازد ...

بهائیان با فداکاری و جانفشانی بسیار جسد باب را سالیان متمادی در محل های مختلفه محافظت نمودند و پس از حمل به اراضی مقدسه با عزت و احترام در دامنه جبل کرمل دفن نمودند و الا جسد باب در قبر گمنامی در قبرستان محبوسین مدفون و اکنون اثری از آن باقی نمی بود.

حال بنای مجللی در روی مرقد مزبور ساخته شده است و جعبه نقره ای کوچکی محتوی گچ دیوار اطاق محبس باب در قلعه ماکو در قبه این مقام قرار داده شده است.

بقعه باب در سال مقدس بهائی با نهایت دقت اتمام یافت و چون بهائیان این مقام را مقدس می شمردند نهایت مراقبت به عمل می آمد که در جریان بنائی از گرد و غبار و خاک جلوگیری شود و همین که غباری بر مقام مزبور می نشست فوراً اقدام به تنظیف آن می نمودند. بقعه باب دارای نه ضلع است زیرا عدد ۹ اهمیت مخصوصی برای بهائیان دارد و نیز دارای ۱۸ پنجره الوان است که هر یک از آن ها به نام یکی از حواریون باب تسمیه گشته است.

این بنا از سنگ مشهور کارارا که معادن آن در ایطالیا واقع است بنا شده و اسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیک یونانی و شرقی است. گنبد این مقام که با دوازده هزار آجر طلائی ساخته شده است در اشعه آفتاب تلألؤ مخصوصی دارد و هنگام شب در نورافکن های قوی جلوه و زیبائی بخصوصی دارد و از مسافات بعیده سیاحان را به خود جلب می نماید.

این خود نیز علامت و نشانه دیگری است از صلح و سلام در اراضی مقدسه». (۱)

۹- کوشش شوقی افندی برای قانونی کردن اموال و املاک بهائیان، خاصه در

۱- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۳، تیر ماه ۱۳۳۳.

کشورهای اسلامی، با حمایت صهیونیسم به نتیجه رسید. علی رغم مصالح داخلی کشورهای مسلمان که اجتماعات بهائیان را، غیر قانونی می دانستند و با توجه به روابط بهائیان با بیگانگان، و تجارب تلخ ملت های مسلمان از وقایع بابیان و بهائیان، مانع گسترش سازمان های بهائی در خاک خود می شدند؛ تشکیلات بهائیان چنین مناطقی که در کشورهای متبوعه خود غیرقانونی بودند، در اسرائیل، آنها را رسماً و قانوناً به ثبت رسانده تا بهائیان بتوانند، تحت حمایت دولت اسرائیل، موجودیت محافل خود را در کشورهای اسلامی حفظ کنند، و فعالیت های آنان تداوم یابد.

ذیلًا به دو نمونه از اهم این اقدامات اشاره می کنیم:

۱- محفل ملی بهائیان ایران، طی اعلامیه ای که در شماره ۱۰- ۱۱- ۱۲ مجله: «اخبار امری» (بهمن- اسفند- فروردین، ۱۳۳۲- ۱۳۳۳) انتشار داد، ذیل عنوان «مژده بزرگ» چنین نوشت:

«محفل روحانی ملی بهائیان ایران در خاک اسرائیل به رسمیت شناخته شده و شعبه آن نیز تأسیس و تسجیل گشته و شخصیت حقوقی یافته است به قسمی که الان می توان به نام محفل ملی ایران رسماً و قانوناً ضیاع و عقار و املاک و مسقفات ابتیاع نمود و هیکل مبارک وعده فرموده اند که قریباً اراضی محفظه آثار بین المللی ارض اقدس به نام شعبه محفل ملی ایران منتقل خواهد گردید. هیکل مبارک به زائرین فرموده اند که این موضوع از این جهت بسیار مهم است که برای اولین بار در تاریخ امر محفلی که در کشور خودش به رسمیت شناخته نشده شعبه آن در خارج رسمی و قانونی شده است».

۲- شوقی افندی، در پیامی خطاب به شرکت کنندگان در کنفرانس تبلیغی بین قارات- کامپلا، که در شماره ۱۲ مجله: «اخبار امری»، (فروردین ۱۳۳۳) چاپ شده است، در ماده یازدهم از مجموعه ی تصمیمات لازم کنفرانس چنین اعلام نمود:

«یازدهم- تأسیس شعبه محفل روحانی ملی بهائیان مصر و سودان در کشور اسرائیل تا قسمتی از موقوفات مقامات متبرکه در مرکز جهانی امر اللّه به نام آن شعبه ثبت گردد». و به همین طریق در خصوص املاک و محافل بهائیان، در دیگر کشورهای اسلامی! ...»

۳/ ت: محافل بهائیان در کشورهای اسلامی و آفریقائی، یا مراکز جاسوسی به نفع صهیونیسم و اسرائیل

تشدید مخاصمات اعراب و اسرائیل، نیاز صهیونیسم و اسرائیل را به گسترش عوامل «اطلاعاتی» خاصه در کشورهای عربی- اسلامی، دو چندان ساخت که سخن پیرامون چگونگی آن و بررسی گزارشهای مستند منابع خبری و وسایل ارتباط جمعی کشورهای عربی، در این خصوص، سخنی است که طرح آن با جلد اول کتاب ما سازگار نیست!

ولی آنچه را که نمی توان در رابطه با بهائیت نادیده گرفت، همانا نقش محافل ملی بهائیان در اجرای قسمتی از طرح های وزارت اطلاعات اسرائیل، برای پوشش هر چه بیشتر عوامل اطلاعاتی در کشورهای عربی و اسلامی است.

بیست سال پیش، وقتی یکی از شرکت کنندگان ایرانی در مجمع عمومی مؤتمر اسلامی «بیت المقدس- رجب ۱۳۷۹ ه. ق.: ۱۹۶۰ م» سخنی از نقش اطلاعاتی بهائیان برای اسرائیل، به میان آورد، مسلم، مسئولان دولت اردن، همانند دیگر کشورهای عربی، این فکر را جدی نگرفته، و در اثر عدم اطلاعات از چگونگی عوامل گسترده ی صهیونیسم در کشورهای عربی- اسلامی که ناشی از ضعف تشکیلات اطلاعاتی آنان به شمار می آمد، نسبت به آن توجهی خاص مبذول نگردید ...

در حالی که برای کارشناسان مسائل سیاسی- مذهبی ایران روشن و آشکار بود که از زمانی که طرح دوستی و روابط متقابل عباس افندی با صهیونیسم، پی ریزی نگردیده بود، در ایران یهودی- بهائی، وجودی نداشته و تحت چنین خصوصیتی افرادی را نمی یافتیم. ولی پس از انعقاد چنین سرسپردگی و تداوم آن در زمان شوقی افندی، خاصه پس از تشکیل دولت اسرائیل در اراضی فلسطین، دیدیم که چگونه در ایران افراد زیادی یهودی، در بهائیت ثبت نام نمودند و هر دوی آنها، صمیمانه تشکیل سازمان و موجد افرادی شدند که جز «یهودی- بهائی» لقبی دیگر بر آنها نمی توان داد. و همین امر چه از جانب یهودیان ایران و چه از جانب بهائیان، مورد گفتگوی صریح محافل

بهائی در ایران قرار می گرفت. و اسرائیل «قلب العالم» اصطلاحی مشترک برای حفظ منافع هر دو گروه، از جانب شوقی افندی ابداع و زبانزد بهائیان و یهودیان صهیونیست گردید.

گسترش شبکه اطلاعاتی اعراب و تسلط و حاکمیت آنان بر اوضاع سیاسی و اقتصادی خود، از یک سوی و از سوی دیگر، گسترش روابط متقابل مجامع اسلامی جهان و تشکیل کنفرانس های بین المللی اسلامی، در سطح نمایندگان سیاسی و علمای اسلامی کشورهای مسلمان، پرده از روی فعالیت ها و نقش محافل ملی بهائیان، در حفظ و ترویج منافع صهیونیسم و اسرائیل، برداشت. یکباره کشورهای عربی، توجه پیدا کردند، که عوامل بهائی، از جمله مهمترین عوامل اسرائیل و صهیونیسم خاصه در کشورهای اسلامی و آفریقائی است.

پی گیری جدی، و کسب اطلاعات و مدارک سیاسی از چنین سرسپردگی زعمای بهائیت به صاحبان منافع صهیونیسم و اسرائیل، «جامعه اتحادیه کشورهای عربی» را متقاعد ساخت، که موضوع بهائی گری را در کشورهای عربی- اسلامی جزء دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» وابسته به اتحادیه عرب قرار دهد.

دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل، از طرف دولت های کشورهای عربی، مسئولیت داشت که یک شناسائی کامل از تمامی شرکت ها و مجتمع های صنعتی و اقتصادی آمریکائی و اروپائی و ... که با اسرائیل منافع مشترک داشته و به اتکای قدرت اقتصادی مستقیماً به نفع اسرائیل و به زیان اعراب کوشش می کنند، به عمل آورده، و «لیست سیاهی» از آنها تهیه و به استحضار دولت های عرب، جهت تحریم هر نوع معامله و همکاری اقتصادی با آنها، برساند.

تأکیدهای مکرر مقامات «جامعه عرب» مبنی بر ملاحظه غیر دینی و غیر نژادی بر چنین تحریمی، نشانگر مقاصد صرف سیاسی کشورهای عربی از تحریم اعراب علیه اسرائیل است.

ص: ۷۱۳

روزنامه نیمه رسمی، «الاهرام» چاپ قاهره، در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۷۵- میلادی چنین نوشت:

ص ۷۴۲

«خبرگزاری رویتر، در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م، از دمشق گزارش داد: محمد محجوب، کمیسر عالی «دفاتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» در دمشق اظهار داشت، کنفرانس ماه آینده دفاتر تحریم پیرامون مبارزه با گروه بهائی را مورد بررسی جدی قرار خواهد داد.

محمد محجوب، از گروه بهائی، به عنوان یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم یاد کرده است». (۱)

۱- «بولتن خبر» سازمان رادیو تلویزیون ملی ایرن، دفتر مرکزی خبر، شماره ۲۳۲، ۲۱ دی ماه ۱۳۵۳ ه. ش.

همین مضـمون را «خبر گزاری خاورمیـانه» در دهم ژانویه ۱۹۷۵ م، به نقـل از محمـد محجوب و دیگر نـاظران آگاه بر «جامعه اتحادیه عرب» چنین مخابره نمود: «روز ۲۳ فوریه سال جاری، افسران دفتر تحریم اسرائیل در کنفرانس قاهره گرد خواهند آمد، تا موضوع گروه مـذهبی بهائی ها را که دارای اهداف و فعالیت های صـهیونیستی در کشورهای عربی- اسـلامی هسـتند، مورد بررسی قرار دهند ...

در حـال حاضـر، بهائیـان، در کشورهـای عربی و اسـلامی، فعـالیت های چشم گیری داشـته و با پشتیبانی صـهیونیسم جهانی، و اسـرائیل، در بسیاری از نقاط جهان، به ویژه ایالات متحده امریکا، مراکز مهمی را برای اهداف صهیونیستی، زیر پوشش بهائیت ایجاد کرده اند.

بنـا به اطلاعـاتی که «خبر گزاری خاورمیـانه» در دمشـق به دست آورده است، منظـور نمـودن این موضـوع در صـورت جلسـه کنفرانس آینده ی تحریم اسـرائیل، به دنبال گزارش های متعددی است که پیرامون فعالیت های صـهیونیستی بهائیان به ادارات تحریم اسرائیل رسیده است ...».

سی و هفتمین کنفرانس تحریم اسـرائیل، وابسـته به جامعه عرب، در ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ م، در قـاهره گشایش یافت، و در روز ۲۵ فوریه، نتایج مهم و تصمیمات متخذه در کنفرانس تحریم، در مطبوعات جهان منتشر گردید.

روزنامه «المحرر» چاپ بیروت، در ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م، تحت عنوان «مؤتمر مکاتب مقاطعه اسـرائیل» تصمیم کنفرانس تحریم را بنقـل از محمـد محجوب و دیگر نـاظران آگـاه در خصوص رابطه محافـل و مراکز بهائیان با صـهیونیسم و اسـرائیل چنین اعلام نمود:

«و قرّر المکتب أیضاً فرض حظر علی نشاط البهائیین فی الـدول العربیه و إغلال محافلهم بعـد أن ثبت أنّ الصـهیونیه تستورائهم ...».

همچنین دفتر تحریم اعراب علیه اسـرائیل مقرر داشت که بـایستی دولت هـای عربی از جنبش بهـائی هـا و تشـکیل محافل آنها، شدیـداً جلوگیری کننـد. زیرا برای اعضـای کنفرانس مسـلم گردیـد، صـهیونیسم به طور پنهانی پشتیبان جنبش و محافل بهائیان است.

ص: ۷۱۶

متن گزارش کامل ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م روزنامه «المحرّر» جهت استحضار پژوهندگان، تقدیم می گردد:

پس از انتشار آخرین تصمیمات کنفرانس تحریم، کشورهای عربی، به طور جدی، خود را در برابر صهیونیسم پنهان در محافل بهائیان یافتند.

ذیلًا به ذکر دو نمونه از این انعکاسات بسنده می کنیم، و تفصیل آن را در جلد دوم خواهیم نگاشت ...

۱- مجله: «اخبار دُبیّ»، در دهم آوریل ۱۹۷۵، صفحه ۳۰ چنین نگاشت:

ص ۷۴۵

۲- روزنامه نیمه رسمی «الاهرام» چاپ قاهره، در دهم آوریل ۱۹۷۵ م،

ص: ۷۱۷

چنین نگاشت:

ص ۷۴۶

فصل سوم: پوششی بر بیگانه پرستی

الف: بی وطنی، راهی به سوی بیگانه پرستی

از نظر گاه سیاسی، و با توجه به مندرجات فصول گذشته، خاصه در مباحث مربوط به حمایت سیاست های خارجی از بهائیت در ایران و عراق و ادرنه و فلسطین و ... بهائیت از آن جهت در معرض نقد و نفرت ملت ایران، و دیگر ملت های مسلمان قرار گرفت که در میان مردم چنین ملت هائی، علائق و احساسات میهن دوستی و ضد بیگانه و استعمار، مانع از هر نوع تفاهم و همکاری با فرد یا گروهی است که زیر چتر حمایت بیگانه و استعمار، به حفظ مصالح استعمار کمر همت بسته اند.

پس از تبعید زعمای بابی، بهائی از ایران، و تمرکز سازمان رهبری آنان در بغداد و ادرنه و عکا و اسرائیل ... آنهم تحت حمایت حکومت های استعماری و یا منازع با مصالح ملی ایران از یک سوی، و از سوی دیگر طرد و نفرت یکصد و پنجاه ساله، و در عین حال همیشه پویای ملت ایران دوشادوش خشونت و فتنه و بیگانه پرستی چنین جمعیتی، که برای صاحبان نظر، و مسئولان آگاه از هر نوع فعالیتی تحت حمایت خارجی، و در جهت حفظ مصالح سیاست های استعماری اظهار می گردید. زعمای بهائیت را جهت انتخاب راهی که حافظ آنها، و تداوم خوش خدمتی وارثان آنان باشد، به فکر و اندیشه و ارزیابی تجربه ها، فرو برد.

نتیجه چنین تأملاتی به تعیین راهی انجامید که نه تنها ناهمواری های راه

«سرسپردگی» و «جلب حمایت عمال استعمار» در کشورهای اسلامی- و آفریقائی را تا آینده های دور هموار ساخت، بلکه اعتقاد به آن «مستمسکی همیشگی» جهت توجیه و دفاع از هر نوع «بیگانه پرستی همیشگی» بهائیان گردید.

در طول سال هائی که زعمای بهائیت، ترک تابعیت ایران نموده، و در خارج از ایران، به همکاری با گردانندگان استعمار روس و انگلیس ... تن داده بودند- ایران بیش از هر زمان دیگر، در راه حفظ استقلال و تمامیت ارضی مملکت، به مبارزه با بیگانگان و نفوذ دست نشاندگان خارجی در داخل نیازمند بود.

ایران در چنین ایامی، تنها می توانست در سایه عواطف و احساسات ملی و وطن خواهانه، آنهم هماهنگ و همسان با علائق و تفکر اسلامی- شیعی، سدی مستحکم در برابر گسترش سیطره بیگانه در ایران بنا نهد.

چنین زمینه ای، اگر چه در تمامی میدان های نزاع و تضاد، موفق و پیروز نبود، ولی به هر حال در اینکه چنین «دژ» و «خصوصیتی» تنها اساس تشکیل دهنده موضع ملی ایران در قبال بیگانه بشمار می آمد شک و تردیدی نیست.

در این میان، نقش زعمای بهائیت در همکاری با نیروهای آشکار و پنهان مهاجمین بیگانه در ایران بسیار ناچیز و اصولًا غیر قابل اعتنا است. ولی در تحلیل نهائی «کارنامه خصوصی» بهائیت در ایران، قابل بررسی، و در چهار چوب این کتاب، ملزم به شناخت آن هستم.

میرزا حسینعلی با همفکری دیگر طراحان بهائیت، و با توجه به ویژگی روحی و فکری ناشی از جلب حمایت و منفعت بیگانه در ایران، ابتدا اصل علاقه به «وطن» و وطن دوستی را به هر نحوی از انحاء، مورد انکار قرار داده، در نتیجه، بهائیان ایران را مکلف ساخت که ترک علاقه به وطن اصلیشان ایران نموده، و از انجام هر نوع اقدام و کوششی که به نحوی به افتخارات ملی و تحکیم وطن دوستی ملت ایران بیانجامد، خودداری کنند. و در این خصوص صریحاً اظهار داشت: «لیس الفخر لمن یحب الوطن ...» (نباید کسی، افتخار کند که وطن خود را دوست دارد).

حب وطنی که در اسلام لازمه ایمان فرد مسلمان به شمار آمده است، بهائیت آن را

در جهت هموار کردن راه بیگانه در ایران، منسوخ کرد!

چنین فکر و عملی بقدری با مصالح مملکت مغایر بود (و اکنون نیز ...) که ادوارد براون انگلیسی را واداشت تا صریحاً بنویسد:

«مذهب بهائی به عقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین المللی دارد که امروزه بتوان به حال حالیه ایران مفید واقع شود یا دردی از دردهای ایران را علاج نماید. از کلمات بهاء اللّٰه است که «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم» و این سخن اگر چه در مقام خود بس عالی و لطیف است ولی امروزه اشخاصی که وطن خود را بالاتر از هر چیز و هر کس در دنیا دوست داشته باشند فقط چیزی است که ایران بدان احتیاج دارد». (۱)

از آن سوی، عبد الحسین آیتی در کتاب، «کشف الحیل»، احساسات موافق یکی از مأمورین سفارتخانه های خارجی در ایران را چنین بیان می دارد:

«هیچ فراموش نمی کنم که در ابتدای نشر کشف الحیل یکی از مأمورین خارجه که در یک سفارتخانه محترمی سمت مترجمی داشت و فارسی خوب می دانست مرا در شمیران ملاقات کرده ابتدا تمجید بسیار از کشف الحیل نمود و دشنام های لطیفی به بهاء و عبد البهاء داد حتی تشویق بر قیام و مبارزه ام فرمود که بیائید دست به هم داده آنها را از میان برداریم و من این سخن را به خونسردی تلقی کرده گفتم: خودشان محو خواهند شد ولی در پایان سخن را بدینجا کشانید که اگر بهاء بد است سخنان او که بد نیست. گفتم: از چه قبیل سخنش را پسندیده اید؟ گفت: همین که می گوید تعصب وطنی را ترک نمائید مثلًا من در اینجا هستم اینجا وطن من است شما هم به فلان جا بیائید آنجا وطن شماست گفتم: اولًا بهاء ابداً این حرف را نزده و این از حرف های عبد البهاء است که به پدر خود چسبانیده؛ زیرا بهاء اگر هم مأمور غیر مستقیم اجانب بوده چندان با اینگونه تعالیمی که صورتاً امثال جنابعالی می پسندند آشنا نبوده ولی عبد البهاء اخیراً میل و رضای خارجی ها را شناخته و به جعل این سخن پرداخته بود. ثانیاً خواه مبدع این سخن بهاء باشد یا

۱- مقدمه کتاب: «نقطه الکاف»، ادوارد براون، چاپ لیدن، هلاند، ۱۹۱۰ م.

عبد البهاء اگر این تعلیم از تعالیم حسنه است چرا شما در مملکت خودتان آن را ترویج نمی فرمائید؟ گویا مرگ را حق می دانید ولی برای همسایه ... در همان مملکتی که شما از آنجا آمده اید اگر کسی اینگونه تبلیغات کند به طوری که زمامداران شما احتمال بدهند که کمتر تأثیری خواهد بخشید و ممکن است یک عده مردم طرفدارش شده دست از وطن خواهی بردارند بدون شبهه سرب به دهان آن مبلغ و گوینده می ریزند بلی هر وقت مانند شما ملل و دول مقتدره عملًا به صلح گرائیدید و الغاء وطن خواهی را از مملکت خودتان شروع کردید آنوقت می توانید محسنات این تعلیم را بیان نموده دیگران را بدان تشویق نمائید چون سخن بدین جا رسید حال آن شخص محترم دگرگون شد و از جا جسته با تبسمی آمیخته به خشم فرمود: بسیار خوب باز هم در ملاقات دیگر با هم صحبت خواهیم کرد ...». (۱)

چنین بهره گیری هائی از بیان مذکور میرزا حسینعلی، صرفاً صورت نپذیرفته بود، بلکه تأکیدهای مکرر، و تصریحات آشکار زعمای بهائیت، موجی خاص به جمله مذکور می بخشید که در غایت، می توانست به نحوی کاملًا دلخواه، هر نوع علائق میهن دوستانه را از بهائیان برگرفته، و از این طریق در میان مردم دیگر، ایجاد شبهه کند. وقتی در اطراف بیان مذکور چنین می خوانیم:

«هر بهائی از هر ملت و کشوری که باشد به هر نقطه ای از عالم که رفت، باید آنجا را کشور خود دانسته، تعلق خاطر به میهن و مولد خود نداشته باشد ...». (۲)

آیا نبایستی بهائیت مورد حمایت استعمار قرار گرفته، و ملت ایران نسبت به چنین خصوصیتی عدم موافقت خود را ابراز دارد؟.

آیا نبایستی بهائیت، مورد حمایت جدی دست اندرکاران منافع خارجی در ایران قرار گیرد؟

براساس همین تعالیمی که وجه مشترک منافع بهائیت و قدرت های سیاسی است که

۱- مقدمه کتاب نقطه الکاف، ص ۹۹

۲- «اسلام و مهدویت»

ص: ۷۲۳

سازمان رسـمی بهائیت، «سـرود بهائیت» را به نحوی تهیه و تنظیم کرد تا کاملًا بتواند، با یک موسیقی همراه و احساس برانگیز، به القاء خط مشی بی وطنی مبادرت ورزد.

بهـائیت که سـرود بهائیـان را: «نغمـات آسـمانی» خوانـده، و تحت عنوان سـرود: در کجـا متولـد شـده ام؟ چنین به کودکـان و نوجوانان بهائی، درس بی وطنی را آموزش می دهد:

ص ۷۵۱

لازمه ی چنین اعتقادی: «نمی دانم کجا متولد شده ام» «چه ایرانی، چه آلمانی و چه ...

برای من فرقی نمی کند»، «هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی نمایم» ... در بهائیت،

دستوری است که زعمای بهائیت، در خصوص نفی هر نوع مقاومت و مجاهده ای در برابر بیگانگان صادر کردند.

دقیقاً در ایامی که ایران از شمال و جنوب و شرق، در معرض تهاجم نیروهای مسلح روسی و انگلیسی بود، دلیران ایرانی در خراسان، و آذربایجان، و بوشهر و تنگستان و خوزستان ... به نبرد با بیگانه، متکی بروظایف ملی و دینی شان در راه حفظ مملکت و دفع بیگانه، جهاد می کردند و جوانان این مملکت، در میان انفجار گلوله های توپ سربازان مهاجم، به خاک و خون می غلطیدند.

آری، در طول سال های سلطنت مظفر الدین شاه، تا جنگ جهانی اول و دوم، زعمای بهائیت، از میرزا حسینعلی تا شوقی افندی، با ارسال باصطلاح الواح و توقیعات و کتاب ها به ایران، بهائیان ایران را دستور می دادند:

«سیف بکلی نسخ شده، و تعرض بکلی ممنوع گشته، حتی مجادله با سایر ملل جایز نیست، تا چه رسد به جبر واکراه و ایذاء ...». (۱)

«این ظهور، ظهور رجعت کبری و عنایت عظمی است. چه که حکم جهاد را کتب محو نموده و منع کرده ...». (۲)

«وظیفه ما محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است. ما نباید به چشم بیگانگی و دون محبت به کسی نظر نمائیم ...». (۳)

رابطه «نسخ سیف» و «بی وطنی» بهائیان، آنهم در ایامی که ایران بیش از هر زمان دیگر به تحکیم ملیت و تمامیت ارضی، نیازمند است، اگر چه در ظاهر، بی طرفی محض بهائیان را مبین است، ولی در باطن سرسپردگی بهائیت را به مهاجمین خارجی نشان می دهد. در قبال چنین خوش خدمتی هائی است که زمینه سازی بیگانگان برای تحکیم موقعیت اداری و مالی شخصیت های بهائی، و تفویض بعضی از مناصب مملکتی ... و هواداری بعضی از شخصیت های دست نشانده، از بهائیت، صورت پذیرفت که حمایت

۱- «گنجینه حدود و احکام»، ص ۲۱۸

۲- همان، ص ۲۱۷

۳- «دروس الدیانه»، درس ۱۱

همه جانبه آنها را علناً یافتیم ...

واکنش ملت و رهبران ملی ایران در قبال چنین کوشش های مزورانه بهائیت، معلوم و مشخص بود.

ولی وقتی بهائیان دیدند، اگر چه از این طریق رضایت بسیاری از محافل پنهان سیاسی ضد اسلامی و ملی تأمین گردید، ولی موجبات تشویش اذهان اولیای ملی کشور به وجود آمد، شوقی افندی طی نامه ای، به منشی محفل ملی بهائیان ایران دستوری داد تا به زعمش و در صورت عملی شدن آن، تشویش مذکور را با حیله و نیرنگ و دروغ بر طرف سازد.

شوقی افندی به بهائیان می نویسد: «نگذارید که اولیای امور ادنی تکدری حاصل نمایند اگر فی الحقیقه به موجب احکام و تعالیم الهیه سالك و عامل شویم و به نوع بشر وطن خویش خدمت نمائیم عاقبت حقیقت معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال نمایند معذلك مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند ...». (۱)

تأکید شوقی بر اینکه: «مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند ...» که مسلم بر خلاف بیانات صریح حسینعلی میرزا و ... اظهار شده است با توجّه به اینکه تعلق به وطن در نصوص مسلم بهائیت منسوخ و مطرود گردیده است را حمل به چه معنا و عملی بایست کرد؟

بهائیت و زعما و حامیانش، به خوبی دانسته اند، که ایران اگر چه مهد پیدایش حوادث خونین بابیه است، ولی در طول قریب صد و چهل سال نتوانسته است، مهد بابیت و بهائیت باشد. و اگر نبود حمایت های سیاسی انگلیس و امریکا، و تلاش های حامیان صهیونیستی آنان در ایران، حتی همین مقدار کم از محافل بهائی، و انتشارات بهائی ... هم که به طور قاچاق، و غیر قانونی به اداره ی آنها می پردازند، وجود نداشت.

۱- نبذه ای از نصوص مبارکه راجع به کشور مقدس ایران، ص ۱۱.

شوقی در این دستور گمان کرده است، می تواند با اعمال نفوذ چند کارمند بهائی سفارت های بیگانه در تهران، ملت ایران را اغفال کرده، و نقش جاسوس دوجانبه وی می تواند مؤثر واقع گردد! ... که از یک سوی بی وطنی را به خاطر مخالفان وطن ترویج کند. و از سوی دیگر، به خاطر جلب رضایت مردم ایران که به هر حال عشق به وطن را در سینه خود زنده نگه داشته اند، وطن دوستی را مورد تأکید و توجه بهائیان تلقی کند!؟ ...

نکته مهمتر اینکه: تمامی سفارشات زعمای بهائیت، در خصوص محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم، و به گفته میرزا حسینعلی: «عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان» (۱) تنها به خاطر بهائیان ایران و ترویج شبهه در امر وطن دوستی و مجاهده با مهاجمین بیگانه بوده است ... والا ـ خود و برادران و فرزندان و حتی زنان و دخترانش، تا سر، در حوض کینه و اختلاف و نفرت به یکدیگر فرو رفته بودند. و در فصول گذشته دیدیم که چگونه میان میرزا حسینعلی بهاء و صبح ازل، و دیگر برادران شعله اختلاف و نفاق بالا کشید. و این اختلاف و نفاق، چگونه دامنگیر فرزندان او، زنان او، دختران و اغصان و افنان گردید ... و چه ترورهائی که توسط آنان و بنا به اسناد موجود در اسلامبول (به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد ان شاء اللّٰه) و آثار بابیه و بهائیت ایران و عراق و مصر و اسرائیل و سوریه ... که به وجود نیامد.

این کارنامه ی بهائیت، دنباله ی همان کارنامه ای است که تاریخ ایران، در قلعه شیخ طبرسی مازندران و نیریز و زنجان و تهران از یاد نبرده است. و این روح و ریحان بهائیت را به خوبی تجربه کرده و شناخته است. و می داند که روحیه بهائیان ایران نسبت به مردم مسلمان این آب و خاک چگونه روحیه ای است.

احساساتی است که اگر بخواهیم آن را در یک جمله خلاصه کنیم، باید همان بیانی را بگوئیم که احمد یزدانی مبلغ مشهور بهائیان ایران پس از شکست در مباحثه به سید محمد محیط طباطبائی گفت: «اگر در این مملکت به جائی برسیم، چوب های دار برای امثال شما برپا خواهیم کرد ...»! ...

ب: عدم مداخله در سیاست

اشاره

۱- «اقدس»، ص ۲۲، و «گنجینه حدود و احکام» ص ۲۱۸.

تاریخ حیات بابیان از نخستین سال های دعوی علی محمد شیرازی تا تبعید بابیان از سرزمین های ایران، به سوی قلمروی سیاسی عثمانی، و آنگاه از اولین سال های اقامت در بغداد، تا اوج اختلافات صبح ازل و میرزا حسینعلی در ادرنه و سپس از نخستین سال های اقامت میرزا حسینعلی و صبح ازل در عکا و ماغوسه تا فنای ازلیان، و پیدایش حکومت اسرائیل در اراضی فلسطین، از روی کار آمدن شوقی افندی تا تشکیل سازمان جهانی بهائی و حمایت صهیونیسم و ایجاد دفاتر نمایندگی در اروپا و افریقا و امریکا ... همه و همه حکایت از تاریخی می کند، که سر تاپایش تعویض دائم «تابعیت ها» و بازی با قدرت حاکم وقت، و جلب حمایت های بیگانه است.

آشکار گشتن همه این حقایق موجود و ثبت شده در لابلای آثار بهائیت و خارجی ها، مشت بسته زعمای بهائی را گشود. و آنان به خاطر آنکه در راه ادامه چنین شیوه ای که به هر صورت به آن آلوده شده بودند، از تب و تاب نیفتند، پوششی را تحت عنوان «عدم مداخله ی بهائیان در امور سیاسی» ساخته، تا به زعمشان، بتوانند در زیر چنین پوششی، کوشش های خود را در راه منافع و مطامع شبکه های جاسوسی خاصه در کشورهای اسلامی و آفریقائی پنهان سازند. و سر مریدان عوام را شیره مالند، که بهائیت را در سیاست دخالتی نیست.

از این روی ابتداء به منابع و مآخذی که زعمای بهائی، بهائیان را تصریح به عدم مداخله در امور سیاست می کنند، اشاره می کنیم. و آنگاه آنها را با دیگر تصریحاتشان در خصوص امور سیاسی و مسائل حکومتی، مورد نقد و تحلیل قرار می دهیم:

۱– عباس افندی:

«میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمی خواهد.» ...

«نفسی از احباء اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد خود می داند والا عاقبت سبب مضرت عمومی گردد ...»

«احبای الهی باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند، مداخله در امر سیاسی ننمایند بلکه در تهذیب و تربیت خلق و هدایت امم و رأفت و محبت بین الملل و ارتباط عالم انسانی و وحدت بشری و راحت و آسایش عمومی کوشند به روحانیات پردازند نه جسمانیات ...».

«بهائیان به امور سیاسیه تعلقی ندارند و در حق کل طوایف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیر خواهند با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی نخواهند مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت بین جمیع است نه کلفت، مأمور اطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوك و مملوك کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود را به این امور جزئیه نیالاید کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی مداخله ننمایند و آنکه در احیای کشوری کوشد در شئون مزرعه ای با دهقان و روستا نستیزد، چون کشور آباد گردد هر مزرعه ای نیز احیا شود و هر مطموری معمور گردد حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه آفاق به نور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم خیرخواه هر دو طرفیم و هر دو را به الفت رهبر تا انشاء اللّٰه دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجاح رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر رود».

«حزب اللّٰه را در امور سیاسی مدخلی نه و از حکومات عالم شکر و شکوه ای نیست از جمیع احزاب در کناریم و با چشم اشکبار از برای کل امم و ملل فضل و موهبت پروردگار طلبیم ... بی طرفیم و بی غرض و خیرخواه بی مزد و بی عوض به نفحات قدس مشغولیم و به انجذابات روح انس مألوف از جهان و جهانیان بی خبریم و سرمست جام سرشار کوثر مأمور به اطاعت حکومتیم و بیزار از نزاع و خصومت باید یاران سبب الفت عالم انسانی گردند و مروج اتحاد و یگانگی اقوام و ملل به نفس رحمانی شوند ...»

باری ما را با احزاب نه الفتی و نه کلفتی زیرا در نظر یاران الهی منازعات کشوری از سیاسی و مذهبی از اهمیت بکلی عاری مست دیدارند و آشفته و فریفته آن زلف مشکبار هر ذکری دون اوصاف آن خفی الالطاف را ملعبه صبیان شمریم و اوهام و افکار کودکان دانیم دیگر خویش را به این منازعات جزئیه و مباینات فطریه آلوده ننمائیم. و همچنین:

«به نصوص قاطعه الهیه در امور سیاسی ابداً مدخلی نداریم و رأیی نزنیم مأمور به روحانی که تعلق به عالم اخلاق و اطوار دارد هستیم ما را با نفسی نزاعی نه و با کسی جدالی نیست مأمور برآنیم که با جمیع دول عالم و ملل آفاق بلکه افراد نفوس خلق به نهایت یگانگی و محبت و سازش و الفت بکوشیم اما چه کنیم که بدخواهان در کمینند و صیادان بی مروت و دین وسیله ی تحری نمایند و فرق بین بهائی و بابی نگذارند از قرار مسموع چند نفر بابی یحیائی با معارضان همدمند و در امور مداخله می نمایند این بابیان یحیائی که اعدا عدو بهائیان هستند چون مرتکب امر فضیح گردند بهائیان را متهم کنند و بدخواهان فریاد برآرند که جمیع مفسدند ولی حقیقت مستور نماند البته ظاهر و آشکار گردد ...» (۱)

۲- شوقی افندی:

«از امور سیاسیه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً لساناً و باطناً به کلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجوئیم و در جمع هیچ فرقه ای از این فرق مختلفه متنازعه داخل نگردیم ... امر اللّٰه را چه تعلقی به امور سیاسیه و چه مداخله در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول و ملل باید در نهایت سکون و حکمت و اشتغال و همت و ثبات و استقامت نصایح مشفقانه رب عزیز را به کرات و مرات تلاوت نمائیم و عامل گردیم ... با اسبابی معنوی به تعدیل عالم اخلاق پردازیم نه آنکه تمسک به وسایل مادیه سیاسیه جوئیم به قوائی ملکوتی تدریجاً قلوب را منظور نظر داریم نه آنکه در ترویج اسم و شهرت کوشیم و در فکر کسب مقام و منزلتی

۱- مجله: «اخبار امری»، نشریه ی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۴.

در این عالم فانی باشیم ...

بیطرفی کامل را نسبت به احزاب سیاسیه باید قلباً و لساناً اظهار داشت و خیرخواهی تمام نوع بشر چه دولت و چه ملت که از اساس مبادی بهائیان است به اقوال و اعمال اثبات نمود ...

معاذاللّٰه از مداخله ی در امور سیاسی احباء باید به کلی از این شئون در کنار باشند و از هر وظیفه ای که منجر به مداخله در امر سیاست شود بیزار گردند زیرا معاشرت غیر ملحق شدن به احزاب سیاسی است و ملاقات به روح و ریحان سوای مداخله در امور پر انقلاب و شور مملکتی است ...

ادنی مخالفتی با هیچ یک ندارند و ضدیت و مقاومت ننمایند بلکه خود را مروجین امری روحانی دانند که بالمآل فائق و شامل بر مقاصد اصلیه کل است نه معارض آن ...

و بر حسب تأکیدات قلم اعلی و تأییدات ملکوت عهد اللّٰه عموم احباء من غیر تأویل و استثناء از امور سیاسیه به هیچ وجه دم نزنند زیرا نتایج وخیمه دارد و بر امر اللّٰه و اولیاء اللّٰه مضرات عظیمه وارد شود زیرا مداخله احباء در امور سیاسی سبب شود که حتی نفوسی که مخالف امر اللّٰه نیستند قیام بر مخالفت نمایند و کار به جائی رسد که ریشه عداوت سالیان دراز در دل های اهل نخوت و ناز جایگیر گردد ...

و از جمله فرایض اهل شور حفظ هیکل امر اللّٰه است، از تمایل به مخاصمات سیاسیه و از مداخله در شئون فرق و اقوام متحاربه و از مشارکت در مباحثات و مناظرات و منازعات احزاب متباغضه متزایده است ...

آنچه از الزم امور در این ایام است و کافل حفظ و سعادت یاران همانا احتراز از مداخله در امور سیاسیه و احزاب داخله و خارجه است در این مقام به کرات و مرات از فم مطهر و کلک میثاق بیانات صریحه شدیده ای نازل گشته و نصوص قاطعه در کتب و صحف امر به مسطور و مثبوت تأویل و تفسیر در این مقام چون سم مهلک هیکل امر اللّٰه را لطمه ای شدید رساند و در ورطه های گوناگون اندازد و ذیل پاک امر نازنین را ملوث سازد و روح تأیید را بکلی سلب نماید و یاران را مبتلا و گرفتار و محروم از کل مواهب الهیه گرداند ... پس به صریح بیانات مقدسه مبارکه اهل بهاء به هیچ وجه من الوجوه نباید

در امور سیاسیه مداخله ورزند و در احزاب مختلفه داخل شوند و وظایف اداری را از شئون سیاسی به کمال دقت و تعمق و تفرس و تدبیر تفکیک نمایند و تمیز دهند البته بر کل واضح و مبرهن است که مقصد از عدم مداخله ی احباء به امر سیاسیه و عدم ورود به احزاب متخاصمه این نبوده و نیست که اهل بهاء از امور اجتماعیه و دخول در دوائر علمیه و ادبیه و شرکت در مؤسسات خیریه نیز کناره گیری نمایند و از امور بریه که فی الحقیقه روح تعالیم مقدسه ربانیه است احتراز و اجتناب جویند و در این کور اعظم که اساس امر اقوم بر روی پایه امور عمومیه نافعه اجتماعیه نهاده شد، و جوهر احکام الهیه ترویج منافع کلیه حقیقیه جامعه بشریه است در گوشه ی انزوا و عزلت جای گیرند بلکه شرکت در امور نافعه خیریه و عضویت در دوایر و مؤسسات بریه عمومیه یعنی انجمن ها و شرکت ها و جمعیت هائی که مقصدشان ترویج امر زراعت و فلاحت و تجارت وصنعت و خدمت به اقتصادیات مملکت است و هیچ گونه مقاصد خفیه سیاسیه در بین نیست از وظایف مهمه بهائیان بوده و هست.

حضرت ولی امر اللّه ارواحنا لالطافه الفداء می فرمایند قوله عزبیانه

اهل بهاء چه در ایران و چه در خارج آن موطن جمال اقدس ابهی را پرستش نمایند و در احیاء و تعزیز و ترقی و ترویج مصالح حقیقیه این سرزمین منافع و راحت بلکه جان و مال خویش را فدا و ایثار کنند ولی به وسائطی فعاله و وسائلی الهیه متشبثند در تحسین اخلاق و تقلیب قلوب افراد و اصلاح ملت ساعی و جاهدند نه در تأسیس و وضع قوانین و سنن و مشروعات مادیه حدیله از تقلید بیزارند و به اسماء و رسوم جدید تقیدی ندارند ... احباء باید به اموری مشغول گردند و متعهد وظایفی شوند که ثمراتش به عموم ملت راجع گردد.

و همچنین مشارکت یاران با انجمن های خیریه علمیه ادبیه است هر انجمنی که مقصدش فی الحقیقه ترویج منافع عمومیه و مصالح عالم انسانی است باید احبای الهی به حکمت و اعتدال پس از مشورت کامل به قدر قوت و استطاعت مساعده و تأیید آن را نمایند و به قدر وسع و امکان مشارکت نمایند ولی باید فعلًا و قلباً و لساناً از ادنی مداخله ای در امور سیاسیه امتناع نمایند و از مخالطه با احزاب شریره متنازعه تجنب و

احتراز جوینـد ... از وظایف سیاسـی اجتناب و احتراز نمایند و وظایف اداری را به دل و جان قبول کنند زیرا مقصد اصـلی اهل بهاء تقدم و پیشرفت مصالح ملت است نه ترویج مآرب و مقاصد افراد بی باک و پست فطرت ...

ادامه محاضـرات امریه ادبیه بی نهایت این ایام لازم و مفید و حشـر و آمیزش با رجال دولت و ملت از لوازم ضـروریه محسوب ولی زنهـار این مخـالطه و معاشـرت سـبب گردد که متـدرجاً اجله احباب و اصـحاب مجـذوب و مفتون محیط پرشور و آشوب احزاب و سیاسـیون گردنـد و از حزب اللّه منفصـل و منسـلخ شونـد ... اعضـای محافـل روحـانیه علی الخصوص امنـای محـافل مرکزی اقالیم شـرقیه بایـد در این ایام در کمال حزم و اعتـدال جامعه خود را از زوایای مظلمه انتقال دهند و در هیئت اجتماعیه اعضای غالبه و اعضای قاهره و ایادی فعاله گردنـد و لیاقت و کفایت و اسـتعداد و امانت و درایت و حسن طویت خویش را در انظار حکام و زمامداران ابراز و اثبات نمایند ولی مقصود این نبوده که با رؤسای سـیاست همراز و دمساز گردند و در سیاسـت دولت مـداخله کننـد و با احزاب مشارکت نماینـد چنانچه از قبل تأکیـد گشت احبای الهی بایـد در این ایام در کمال مراقبت و دقت و خلوص شـئون اداریه را از شئون سیاسیه تفریق و تمیز دهند وظایف اداری را به دل و جان قبول نمایند بلکه سعی موفور در تحصـیل آن مبـذول دارنـد تا فعلًا و عملًا امانت و کفایت و حسن نیت و صـفای عقیـدت خویش را اثبات نمایند و به تجربه رسانند ولی از وظایف سیاسـی که مرتبط به سـیاست دولت و منازعات و مخاصـمات احزاب و مصالح حکومات خارجه اسـت احتراز تام نمایند ...». (۱)

«و دیگر فرمودنـد بنویس چندی قبل تلغرافیاً خطاب به آن محفل مقدس دسـتور عمومی ابلاغ گشت مشارکت در امر انتخابات مشـروط و منوط به عدم ارتباط یاران با احزاب سیاسیه است تمایل به احزاب سیاسیه و مداخله در امور آنان و دخول در سلک رؤسای احزاب مخالف احکام و نصوص و مبادی الهیه اگر چنانچه زمامداران و رؤسا به

۱- مراجعه شود به مجله «اخبار امری»، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ماه ۱۳۲۴/ ۱۰۲ بدیع.

احباء تکلیف ننمایند و حکومت یاران را اجبار ننماید عدم مداخله در امر انتخابات احسن و اسلم است ولی در هر حال عدم ارتباط با احزاب سیاسی از واجبات و فرایض حتمیه یاران در جمیع اقالیم و بلدان است». (۱)

«استخراج از توقیع منیع مبارک مورخه چهاردهم شهر النور سنه ی ۱۰۳».

«... یاران آن اقلیم را البته متتابعاً مستمراً متذکر دارند و دلالت و نصیحت نمایند که از صراط مستقیم منحرف نگردند و با احزاب سیاسیه مرتبط نشوند و در امور دولت مداخله ننمایند و افکار و اهواء مغرضین و مفسدین را ترویج ننمایند و به کمال صراحت و حکمت دفاع از امر اللّه نمایند و حقایق امریه و مبادی اساسیه پیروان دین اللّه را اثبات نمایند و مقاصد و مآرب اهل بهاء را من دون ستر و تردید به کمال حزم و شجاعت مکشوف و مبرهن سازند و در امور اداری مطیع و منقاد اولیای امور باشند و در ترویج منافع جمهور به قدر امکان همت بگمارند و عمومیت و جامعیت آئین الهی را فعلًا اثبات نمایند». انتهی. (۲)

«ترجمه و استخراج از توقیع مورخ ۲۱ مارچ، سنه ۱۹۳۲ که اصل آن تحت عنوان «عصر ذهبی امر حضرت بهاء اللّه» صادر شده است»:

(نقل از کتاب عالم بهائی جلد دهم)

«در این حین که امر اللّه مراحل تکامل را طی می نماید وظیفه خود می دانم که نظر عموم یاران شرق و غرب را متوجه اهمیت این دستور کلی نمایم که پیروان امر حضرت بهاء اللّه نباید به هیچ وجه در اموری که به مداخله ی مستقیم و یا غیر مستقیم در سیاست دول تعبیر گردد مشارکت ننمایند خواه این مشارکت انفرادی باشد یا به وسیله ی محافل محلیه و ملیه.

بهائیان باید قولًا و فعلًا از مداخله ی در آراء و عقاید سیاسی دولت متبوعه خویش خودداری نموده و از مشارکت در سیاست حکومت و مرام و طرح های احزاب و فرق

۱- «حسب الامر مبارک مرقوم گردید، نورالدین زین ۲۴ فوریه، ۱۹۴۷، عکا» به نقل از مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، شماره ۱۲، فروردین ۱۳۲۶ ه. ش.

۲- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۴، مرداد ۱۳۲۵ ه. ش.

مختلف سیاسی برحذر باشند و چنانچه احیاناً چنین مذاکراتی به میان آید یکی را مقصر ننموده و از دیگری طرفداری ننمایند و در هیچ نقشه ی سیاسی شرکت نکنند و متمسک به هیچ مرامی که منافی مصالح عالیه و حدوث و یگانگی نوع بشر است نگردند زیرا وظیفه اصلیه آنان فی الحقیقه ترویج و تحکیم اساس وحدت است.

زنهار از اینکه بهائیان خود را آلت دست سیاسیون بی وجدان قرار دهند و یا در دام حیل و دسائس آنان گرفتار شوند. طرز سلوک و رفتار آنان باید طوری باشد که احدی نتواند به هیچ وجه نسبت تقلب و ارتشاء و تزویر به آنان داده و اقدامات آنان را تهدیدآمیز تلقی کند بهائیان باید شخصاً و در صورت لزوم با کمک امنای محافل سعی و کوشش نمایند مشاغل و امور دیپلماتیک و سیاسی را از اموری که صرفاً جنبه ی اداری داشته و تابع تحولات سیاسی و فعالیت احزاب آن کشور نمی باشد تمیز و تشخیص دهند و اراده ی خلل ناپذیر خود را برای استقامت و پایداری در سبیل امر حضرت بهاء اللّٰه بکار برند و خود را از گرفتاری ها و مشکلاتی که همواره ملازم با اعمال و مقاصد سیاسیون است برکنار دارند تا برای سیاست الهی که مظهر اراده لایتغیر رب جلیل است امنائی لایق و شایسته گردند». (۱)

۳- تصریحات محفل ملی بهائیان ایران:

اشاره

«قرارهای محفل ملی»:

اول- عضویت احباء در مجامع مختلفه:

«چنانکه عموم یاران الهی و اعضای محافل مقدسه روحانی مسبوق و مستحضرند در شماره نهم مجله ملی اخبار امری سنه گذشته و شماره دوم سال جاری شرحی راجع به اتحادیه ها و مجامع متفرقه سائره مرقوم و به احباء الهی بروفق نصوص و صریحه مبارکه ابلاغ گردیده که عضویت اهل بهاء در احزاب سیاسی بکلی ممنوع است ولکن شرکت احباء در مجامع علمیه و ادبیه و خیریه و انجمن هائی که قصدشان ترویج منافع

۱- مندرج در مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۱۰- ۱۱، بهمن- اسفند ۱۳۳۰ ه ش.

عمومی و مصالح عالم انسانی است و هیچ گونه منظور سیاسی ندارند مطلوب و محبوب.

حال نیز در تعقیب ابلاغات سابقه برای مزید تذکر مجدداً یادآور می شود که احباء در هر مجمع و انجمنی که بر خلاف قوانین و مقررات کشور تأسیس نشده باشد و به صریح بیان در اساسنامه و مرامنامه آن عدم مداخله به امور سیاسیه و مخالفت های فرق و احزاب مختلفه قید شده باشد و راجع به عقاید دینیه و معتقدات وجدانیه ی اعضای انجمن تبعیضی به میان نیامده باشد می توانند عضویت حاصل نمایند و در خدمت به نوع با دیگران شرکت کنند.

بدیهی است باوصف این اگر در خلال احوال ملاحظه نمایند که باوجود گنجاندن اصل عدم مداخله به امور سیاسیه در اساسنامه و نظامنامه عملًا اعضاء می خواهند به نحوی از انحاء در این گونه امور دخالت نمایند بهائیان باید فوراً خود را از چنین مجمعی بر کنار دارند و به امور سیاسیه ادنی مداخلتی ننمایند». (۱)

«پنجم– راجع به عدم مداخله در امور سیاسیه

هر چند این محفل نصوص مبارکه و دستورات مقدسه متعالیه را راجع به عدم مداخله به امور سیاسیه کراراً و مراراً به اطلاع یاران رحمانی رسانیده و صریحاً به افراد احباء الهی بیان مبارك حضرت عبد البهاء را ابلاغ نموده که می فرمایند قوله الاحلی:

«میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست. دلیل دیگر نمی خواهد و در سرلوحه هر یک از شماره های مجله اخبار امری بیانات مبارکه را که دال برنهی از عضویت در احزاب متباغضه و دخالت در امور سیاسیه است درج و منتشر ساخته و در مجله اخبار امری شماره نهم سنه ماضیه و شماره اول سنه جاریه شرحی مفصل راجع به عدم مداخله در امور سیاسیه و عدم قبول عضویت در اتحادیه ها مرقوم نموده معذلک برای مزید تذکر و تبصر مجدداً به محافل مقدسه روحانیه ابلاغ می شود که اگر خدای نخواسته با این همه تأکید و انذار و تحذیر باز نفوسی در جامعه

۱– مندرج در مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۱۱، اسفند ۱۳۲۵ ه. ش.

بهـائی یافت شونـد که برخلاف معتقـدات اصـلیه خویش و علی رغم نصوص عدیـده اکیـده ی الهیه به نحوی از انحاء در امور سیاسـیه مداخله ورزند و با آنکه خود را عضو جامعه ی بهائی می دانند عضویت جمعیت های سیاسـی را نیز احراز کرده باشند اسامی آنان را پس از تحقیق و تـدقیق و نصـیحت و تـذکر و انذار و تحذیر به این محفل ارسال فرمایند تا راجع به انفصال آنان از جامعه بهائی بر وفق موازین امری تصمیم اتخاذ و ابلاغ شود.

بدیهی است در اجرای این موضوع مهم ادنی مسامحه و مساهله جایز نبوده و نخواهد بود». (۱)

«اهل بهاء به نصوص قاطعه الهیه از مداخله به امور سیاسـیه ولو به شق شـقه ممنوعند و از دخول به احزاب متخاصـمه به صـریح بیان مبارک معذور.

هر چنـد این مطلب به درجه ای در الواح و آثـار الهیه تکرار یـافته و به قـدری ضـمن مکـاتیب متحـد المآل این محفل به عموم یاران الهی ابلاغ گردیده که برای هر فرد بهائی حتی کودکان سـبقخوان به مقام بداهت رسـیده و بر کل واضح و مبرهن گشته است که بهائیان از منازعات و مشاجرات احزاب سیاسـیه دور و بر کنارنـد و به هیچ وجه من الوجوه به امری که از آن رائحه ی سیاست استشمام شود مداخلتی ندارند». (۲)

۴- احمد یزدانی، مبلغ مشهور بهائی، در کتاب:

اشاره

«نظر اجمالی در دیانت بهائی»

«اهل بهاء ... در امور سیاسیه که مخصوص مقامات رسمی مملکتی است، و نیز در امور احزاب و فرق سیاسی به هیچ وجه ادنی مداخله ای ننمایند ... حضـرت ولی امر اللّه می فرماید: از امور سیاسـیه و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً و لساناً و باطناً بکلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم ...». (۳)

۱- همان، شماره ۵، شهریور ۱۳۲۵ ه. ش.

۲- همان، شماره ۹، دی ۱۳۲۴.

۳- ص ۴۹.

۱/ ب: نقد و تحلیل

عدم مداخله در امورسیاسی، اگر چه از نظر گاه تحلیل صرف مسئله، قابل تأمل است.

ولی به عقیده ی نویسنده این سطور، چنین اصلی در بهائیت، همیشه در مواقعی مورد تأکید قرار می گرفته، که منافع و مصالح سیاسی حامیان بهائیت، اقتضاء آن را داشته است.

در حقیقت بهائیت در ایران می خواست و می خواهد، با استقرار چنین پوششی بر سر بهائیان و مراکز آنان در تحقق اهداف مشروحه ذیل به پیروزی هائی برسند:

۱- موقعیت سیاسی، مداخله های سیاسی، سرسپردگی ها، و حمایت مأمورین خارجی از بهائیان ایران را پنهان سازند: چنانچه در فصل دوم از کتاب دوم به آن اشاره مجمل کردیم.

۲- در موارد توافق با سیاست های خارجی حامی شرایط خاص، و یا شخصیت های سیاسی مورد نظر در ایران ... که مورد مخالفت و یا انتقاد ملت قرار گرفته است، زیر پوشش عدم مداخله در امور سیاسی، ترک هرگونه مشارکت با آزادیخواهان، وطن خواهان، و روشنفکران ... نموده، تا موجبات تضعیف کوشش مردم، و تأیید و تقویت وضع موجود را فراهم سازند.

در این خصوص به ارائه ی یک مدرک مستند بسنده کرده، و تفصیل آن را در اوضاع کنونی به جلد دوم موکول می کنیم.

چنانچه در قسمت دوم از فصل دوم کتاب دوم، متذکر شدیم: سرسپردگی بهائیان به سفارتخانه های روس درایران و ... عباس افندی را واداشت تا در جهت خواست و مصالح سیاسی روس ها در ایران، به حمایت از محمد علی شاه قاجار و تداوم رژیم استبداد برخیزد و با مشروطیت و آزادیخواهان و رهبران اسلامی مخالف استبداد مخالفت کند.

از این روی متمسک به اصل عدم مداخله در امور سیاسی شده، و لوحی به شرح ذیل جهت بهائیان ایران، ارسال داشت:

«طهران حضرت ایادی امر اللّه حضرت علی قبل اکبر (۱) علیه بهاء اللّه الابهی-

---

۱- یعنی ملا علی اکبر شهمیرزادی.

(هو اللّه) ای منادی پیمان نامه ای که به جناب منشادی (۱) مرقوم نموده بودیم ملاحظه گردید و به دقت تمام مطالعه شد ... از انقلاب ارض طا (۲) مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود و سلامت وجدان رخ بنماید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهریاری (۳) روشن و تابان گردد محزون مباشید مکدر مگردید جمیع یاران را بـه اطلاع و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمائید زیرا به نص قاطع الهی مکلف بر آنند. زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احباء مداخله نماید و یا آنکه بر زبان کلمه ای براند. از قرار مسموع بعضی از بیانی ها یعنی تابعین میرزا یحیی (ازل) در امور سیاسی مداخله نموده و می نمایند سبحان اللّه. بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل و مجالس ذکر بهائیان می نمایند که آنان را نیز در امور سیاسیه رأیی و فکری و مدخلی و مرجعی با وجود آنکه بیانی ها خصم الدبهائیانند ...

باری گوش به این حرف ها مدهید ... و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا اعلی حضرت تاجداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلی حضرت شهریاری واضح و مشهور ولی نوهوسانی چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هیهات هیهات این چه نادانی است و این چه نادانی است و این چه جهل ابدی شوکت سلطنت سبب عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت ولی باید با عدل توأم باشد اعلی حضرت شهریاری (۴) الحمدللّه شخص مجربند و عدل مصور و عقل مجسم و حلم مشخص در این صورت باید عموم به خیرخواهی قیام نمایند و به آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و

۱- حاجی سید تقی از اهل منشاد یزد.

۲- زمین تهران.

۳- محمد علی شاه قاجار.

۴- محمد علی شاه قاجار.

ص: ۷۳۹

آبادی مملکت و ترقی ملت است قیام نماید رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شده و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده گشت آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه ارسال می شود به عموم ناس بنمائید که مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله به اوضح عبارت مرقوم گردیده. و السلام علی من اتبع الهدی ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع ع.»

رساله ای که عباس افندی در خاتمه نامه خود به آن شاره می کند، تحت عنوان «رساله سیاسیه» مشهور اهل بهاء است.

این رساله ۱۲ صفحه ای، در اثبات لزوم عدم مداخله روحانیت شیعه، در همراهی و همقدمی با آزادیخواهان، مشروطه خواهان و ... می باشد در واقع رساله ای است بر علیه رهبران مشروطیت در ایران.

یک نسخه ای از این رساله در کتابخانه مجلس شورای ملی، تحت عنوان: «رساله بهائی ها»، به شماره ۵۷- ۲۳۱ و شماره دفتر ۲۲۷۴۱ به خط مشکین قلم (رمضان ۱۳۱۱، عکا) موجود است.

ص ۷۶۸

صفحه اول و آخر کتاب «رساله سیاسیه» عباس افندی

پس از خلع محمد علی شاه، و پیروزی مشروطه طلبان ایران، و شکست کوشش های سیاسی روسیه در ایران، ازلی ها که تا آن ایام در جهت مصالح انگلستان از مشروطه طلبان هواخواهی و جانبداری می کردند، پس از تحقق چنین اوضاعی، بهائیان قافیه را باخته، و ازلی ها به کسب موقعیتی نائل آمدند.

وقایع تهران را میرزا یونس خان افروخته، به عباس افندی نگاشت، و عباس افندی در ۱۳۲۹ ه. ق، یعنی پس از گذشت حدود چهار سال از نامه قبلی در پاسخ میرزا یونس خان چنین نوشت:

طهران جناب میرزا یونس خان- (هو اللّه)

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از تفصیل یحیائی ها اطلاع حاصل گردید سبب جمیع اینها اختلاف احباء است ... حال باید محاجه این گونه امور را کنار گذاشت حال این امور هر قسم پیش آید خوش است بعد درست می شود اکنون باید به جوهر کار پرداخت و با سیاسیون مراوده کرد و حقیقت حال بهائیان را بیان نمود. از پیش به شما مرقوم گردید که احباء باید به نهایت جهد و کوشش سعی بلیغ نمایند که نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد (۱) ابداً فرصت ندارم مجبور بر اختصارم عفو فرمائید و علیك البهاء الابهی ع ع فدائی درگاه حضرت مولی الوری علی اکبر المیلانی استنساخ نمود فی شهر رمضان ۱۳۲۹. (۲)

ملاحظه می فرمائید، به فاصله چهار سال چگونه لحن عباس افندی تغییر کرده ... در نامه قبلی مریدان بهائی خود را از مداخله در سیاست منع کرده و به اطاعت سریر سلطنت قاجار توصیه می کرد. ولی در این نامه، که نفوذ روس ها خنثی مانده، محمد علی میرزا خلع شد، و دار الشورا بر قرار گشت، یک باره طرفدار مشروطیت شده، و اصل عدم مداخله در امور سیاسی را فراموش. دستور می دهد «نفوسی از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد ...» و با «سیاسیون مراوده کرده» ... تا ضمن آن موجبات نزدیکی بهائیان را به انگلستان فراهم سازد.

۱- مقصود وکالت دار الشورای ملی است.

۲- مراجعه شود به کتاب: «کشف الحیل» مرحوم عبد الحسین آیتی، صص ۷۴- ۷۸.

۳- بهائیت با تأکید و ترویج اصل «عدم مداخله ی بهائیان در امور سیاسی» کوشش همیشگی خود را برای پیشبرد نقشه «حکومت بهائی» و رسیدن به «قدرت سیاسی حاکم» در سرزمین ایران ... پنهان سازد.

شوقی افندی به دنبال راهی که میرزا حسینعلی و عباس افندی برای تحقق تمرکز سیاسی بهائیان، در خصوص «سیاست حکومت بهائی» رفتند، به بررسی و تحقیق پرداخت.

شوقی افندی زیر پوشش عدم مداخله بهائیان در امور سیاسی، طرح چگونگی حکومت بهائی را برای بهائیان ایران ارسال داشت، تا بهائیان زمینه چنین آرزوئی را در زیر چتر «بهائیان باید به روحانیت پردازند نه جسمانیات، بهائیان باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند، مداخله در امور سیاسی ننمایند، بلکه در الف و محبت ...» فراهم سازند ...

شوقی افندی عقیده بهائیت را در خصوص حکومتی که بهائیان می بایست آن را به وجود آورند چنین می نویسد:

«حکومت متحده آینده ی بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آن است نظراً و عملًا در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است. و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی نظیر و مثیل. هیچ نوع از انواع حکومات دیمقراطی، یا حکومات مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه اشرافی که حد متوسط بین آن دو محسوب است، و حتی اقسام حکومت دینیه چه حکومت عبرانی، و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام هیچ یک نمی تواند مماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است.

هر چند این نظم اداری نوظهور دارای مزایا و عناصری است که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود ولیکن به هیچ وجه مطابق هیچ یک از آن حکومات نبوده ... نباید به هیچ وجه تصور رود که نظم اداری حضرت بهاء اللَّه مبتنی بر اساس دیمقراطی صرف است، زیرا شرط آن نوع حکومت آن است که مسئول ملت باشد. و اختیارش نیز متکی به

اراده ملت. و این شرط در این امر اعظم موجود نیست». (۱)

پس از این ترسیم کلی از حکومت بهائی است، که بهائیان آرزو می کنند، حکومت بهائی را در شرایطی تشکیل دهند که طبق پیش بینی و وعده ولی امر اللّه بهائیان تمامی رژیم های سلطنتی از بین رفته باشند.

شوقی افندی در این خصوص بهائیان را چنین به تحقق حکومت بهائی امیدوار می سازد:

«سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء اللّه است مبدل گردد». (۲)

گام نخست بهائیان در تحقق چنین رؤیای شیرینی! تشکیل سازمان و شبکه بهائیت در ایران بود که در کتاب سوم به تفصیل آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دوشادوش اجرای طرح تشکیلاتی، زعمای بهائیت کوشش کردند، تا کلیه روابط اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، ... بهائیان را در تشکیلات بهائیت متمرکز سازند و بهائیان را از مراجعه به سازمانهای قضائی، اقتصادی، فرهنگی، ... کشور ایران منع نمودند.

شوقی افندی در این خصوص رسماً به بهائیان ایران، اعلام و اخطار نموده بود و محفل ملی بهائیان ایران، که انعکاس کلیه دستورات شوقی را در مجله غیر قانونی «اخبار امری» صلاح بهائیت نمی دانست، به شمه ای از آن که خطاب به میرزا ابراهیم خان است، در کتاب «توقیعات مبارکه شوقی افندی» چنین درج نمود:

«نامه ای به جناب آقا میرزا ابراهیم خان در خصوص لزوم ترک محاکمه در دوائر عدلیه مرقوم گردید. و اخیراً جوابی قطعی و صریح از ایشان واصل که به کلی از این نیّت و خیال منصرف و به هیچ وجه من الوجوه مراجعتی به محاکم عدلیه ننموده و نخواهند نمود». (۳)

از سوی دیگر بهائیان مکلّف شدند، تا در زمینه های اختلافات کار و کارگری، به

۱- «دور بهائی»، ص ۸۴

۲- همان، ص ۹۳

۳- «توقیعات مبارکه ...» ج ۳، ص ۶۶

جای مراجعه به دادگاههای وزارت کار، رسماً به محافل بهائی ایران مراجعه کنند، زیرا مرجع رسیدگی به چنین مسائل و اموری مربوط به محافل بهائی ایران است، نه سازمانهای رسمی مملکت.

نشریه ضیافات بهائیان تهران، در این خصوص، اعلامیه ای به شرح ذیل صادر نمود:

«به طوری که اطلاع دارید شرکت هائی که سهام داران آن بهائی هستند و دارای کارمندان و کارکنان بهائی هستند، متأسفانه گاه گاه مشاهده می شود کارکنان بهائی بدون مراجعه به محافل روحانیه مستقیماً به دادگاههای مربوطه و یا «وزارت کار» علیه کارفرما شکایت می نمایند، و با این ترتیب از اعتبار و حیثیت این گونه تأسیسات کاسته می گردد و قدر و منزلت نزد اولیای امور تخفیف می یابد. (!)

خواهشمند است به عموم افرادی که در این گونه تأسیسات مشغول کارند یادآوری فرمائید در موقع بروز اختلاف در مرحله اول به مسئولان کارخانه یا مؤسسه و در وهله دوم به «محافل مقدسه روحانیه» مراجعه فرمایند». (۱)

هم اکنون در محفل ملی بهائیان ایران، کمیته های متعددی به اداره کلیه امور بهائیان تشکیل و مشغول به کار هستند، که چنانچه متذکر شدیم در کتاب سوم به تفصیل از آن بحث خواهیم کرد.

۴- در موارد نامساعد اوضاع بهائیان، و مخالفت بهائیان با حکومت و رهبران وقت ... زیر پوشش عدم مداخله در امور سیاسی، ترک هرگونه مشارکت و همکاری، در جهت سیاست مستقل ملی ایران مبذول دارند ...

چنانچه بهائیان در وقایع مربوط به تخریب حظیره القدس (مرکز بهائیان ایران) در تهران و ... به چنین شیوه ای متمسک شدند.

بدین روال، و در طول سال های ۱۳۲۴ الی ۱۳۲۵ که تأکیدهای مکرر شوقی افندی به بهائیان ایران مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی، که آن هم با اوضاع سیاسی ایران

۱- بهمن ۱۳۵۱، شماره ۱، سال پنجاه و دوم، صفحه ۱۳.

خـاصه جـدائی آذربایجـان از ایران و حـوادث ناشـی از آن احوالات ... ارسـال شـده بـود، برای بعضـی از بهائیـان سـاده دل تردیدهائی را در مورد زعمای بهائیت در ایران، که دائماً با رجال سیاسی و خارجی و ... در ارتباط بودند، به وجود آورد.

دکتر لطف اللّه حکیم، شخصـیت سیاسی بهائیان ایران، چون اوضاع تشتت زای عوام بهائی را چنین دید، به نمایندگی از جانب سیاست بـازان بهـائی در ایران، نـامه ای اعـتراض آمیز بـه شـوقی افنـدی نـوشت و تقاضـای پاسـخ صـریح در این خصـوص را درخواست نمود.

شوقی افنـدی که خود بـازیچه دست اهـل سـیاست بهـائی ایران که همگی و یا غالب آنها با صـهیونیسم ارتباط خاص داشـته و دارنـد، قافیه را باخت و مجبور شـد، در پاسـخ نامه لطف اللّه حکیم، عضو بر جسـته محفل ملی بهائیان ایران به مطالبی تصـریح کند، که نه تنها مخالف تصـریحات قبلی در خصوص عدم مداخله درامور سیاسی بلکه مبین موقعیت و روابط سیاسی بهائیان با دیگر سازمان های سیاسی و خارجی و ... در ایران است.

خطـاب شوقی افنـدی تحت عنـاوین: «محبوب گرامی و همکار عزیز»، و امضاء شوقی «برادر حقیر شـما» نه به نام و عنوان «ولی امر اللّه» به خوبی نشان می دهـد که شوقی افنـدی چگونه از گردانندگان سـیاست صـهیونیسم و انگلسـتان در ایران حساب می برده در حالی که هنوز خود به چنین موقعیتی در میان اهل سیاست بیگانه دستیابی پیدا نکرده بود:

«ترجمه توقیع مورخ ۱۸اکتبر سنه ۱۹۲۷ به افتخار جناب دکتر لطف اللّه حکیم علیه بهاء اللّه.

محبوب گرامی و همکار عزیز

با شـما کاملًا موافقم که مقصود از عدم مداخله در امور سیاسیه عدم رابطه احباء با عالم خارج نیست امیدوارم به دوستان تفهیم نمائید که داشـتن روابط نزدیک با رعایت حد اعتدال با اولیای امور و نمایندگان خارجه و رؤسای افکار عامه در پایتخت لازم و ضـروری است ولی احباء بایـد مواظب باشـند مبادا در اثر تماس خارج از حـد اعتدال از اصولی که مورد علاقه و عقیده اهل بهـاء است بـدون توجه انحرافی حاصـل شود، احباء بایـد معاشـرت با کلیه طبقات جامعه نماینـد بـدون این که خود را با مرام و نقشه های آنان

مرتبط سازند امیدوارم خدمات شما در این میدان سرمشق سایرین شود و رهنما و همکار خادمین جانفشان امر اللّه در طهران گردید.

برادر حقیر شما

(امضاء مبارک)». (۱)

پ: مخالفت با رژیم، زیر پوشش اطاعت از رژیم

میرزا حسینعلی بهاء، پس از دستیابی به تجربه های تلخ ناشی از خشونت و فتنه و مخالفت بابیان با حکومت و مقام سلطنت وقت، به این نتیجه رسید، که در جائی که ملت ها، خاصه ملت ایران و دیگر ملت های اسلامی، حاضر نیستند، هیچ گونه نسبتی با بابیت و بهائیت داشته باشند و بهائیان نمی توانند، حتی با تمام حمایت های خارجی، با سلطنت و حکومت مخالفتی کنند که در نتیجه آن به استحکام موقعیت بهائیان بیانجامد.

تصمیم گرفت پوششی بر فعالیت های پنهانی بهائیان خاصه در قلمروی روابط متقابل با حامیان، در نظر گیرد تا بهائیان بتوانند زیر چتر آن، به راه بیگانه پرستی و بیگانگان ادامه دهند.

این چتر، همانا اعلام اطاعت بهائیان از هر رژیم و حکومتی است:

۱- میرزا حسینعلی بهاء، در این خصوص چنین تصریح می کند:

«این حزب (بهائیت) در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند». (۲)

«و عزّ مملکت ظاهره را به ملوک عنایت فرموده بر احدی جائزنه که ارتکاب نماید امری را که مخالفت رأی رؤسای مملکت باشد». (۳)

۲- عباس افندی در تعقیب تصریحات پدر، چنین می نویسد:

«پس ای احبای الهی به جان و دل بکوشید. و به نیت خالصه و اراده صادقانه در

۱- مندرج در مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۴ ه. ش، ص ۱۰.

۲- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۷- ۸، مهر- آبان ۱۳۴۴.

۳- «گنجینه حدود و احکام»، ص ۲۶۳.

خیرخواهی حکومت و اطاعت دولت ید بیضاء بنمائید. این امر اهم از فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علیین است». (۱)

«ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجداری را خاضع گردیده و سده ملوکانی هر شهریار کامل را خاشع شوید. به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید مطیع و خیرخواه باشید. و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادلی خیانت با خدا است. هذه نصیحه منی و فرض علیکم من عند اللّه ...» (۲)

«بر احبای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلی حضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند. و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند». (۳)

«یاران (بهائیان) ... نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز. نه در فکر حکومت نه مشغول به ذم احدی از ملت. از جمیع جز ذکر حق غافل و بیزار. و به نص قاطع مطیع حکومت شهریار و به امر شدید منقاد سریر سلطنت به خود مشغولند ... این است روش و تکلیف بهائیان». (۴)

اگر به حسن نظر و بر اساس ظواهر تصریحات مذکور بنگریم، بهائیان طبق دستورهای مکرر زعمایشان، در هر کشوری که سکونت گزیدند و یا از اهل هر مملکتی که باشند، بی تفاوت ترین مردم نسبت به سرنوشت و مصالح ملی آن کشورند.

زیرا با توجه به مسائل مورد بررسی تحت عنوان: «عدم مداخله در امور سیاسی»، و این بیان خاص عباس افندی بهائیان نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز. نه در فکر حکومت، نه مشغول به ذم احدی از ملت ... یاران باید بر مسلک خویش (بهائیت) بر قرار باشند. و از علو و استکبار بیگانگان تغییر و تبدیل در روش و سلوك ندهند. و در هیچ امری مداخله نکنند. و به هیچ مسئله ای از مسائل سیاسیه نپردازند ... این

۱- «رساله ی سیاسیه»، ص ۳۵.

۲- «بهاء اللّه و عصر جدید»، ص ۳۰۲.

۳- همان، ص ۲۶۴.

۴- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۸ ه. ش.

است روش و تکلیف بهائیان ... ع ع» (۱) بی تفاوتی و بی علاقگی آشکار بهائیان را به مصالح و استقلال و تمامیت ارضی مملکت نشان داده، طبق دستور زعمایشان حاضر به هیچ نوع مساعدت و مشارکت با ملت ایران و دیگر ملت ها در راه مبارزه با بیگانگان و متجاوزان و جنبش های استقلال طلب و آزادیخواه و ضد استعماری نیستند.

تأکیدهای مکرر محفل ملی بهائیان ایران در طول سالهای ۱۳۲۴- ۱۳۲۵ مندرج در نشریات «اخبار امری» و در «نشریه هفتگی محفل روحانی بهائیان تهران» (۲) ارگان رسمی بهائیان، مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی، مستقیماً در شرایطی از اوضاع سیاسی ایران تصریح می گردید، که از یک سوی ایران در برابر حساس ترین لحظات سیاسی خود در جدائی آذربایجان از خاک ایران و حکومت متفقین قرار گرفته بود و از سوی دیگر خاک و استقلال مملکت زیرضربات بیگانگان، خون وطن خواهان ایرانی را به جوش آورده بود.

محفل بهائیان ایران، در چنین ایامی، که طوایف انگلیس و امریکا و روس به قلمروی این مملکت دست انداخته بودند، جمله برگزیده نشریه «اخبار امری» را در قسمت فوقانی «نام نشریه»، به این بیان عباس افندی اختصاص داده بود که:

«بهائیان به امور سیاسیه تعلقی ندارند. و در حق کلّ طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند. و خیرخواهند» (اخبار امری- شماره ۹، دی ۱۳۲۴).

ثانیاً: به عقیده نگارنده، ملاحظه چنین تصریحاتی از زعمای بهائیت، بیش از یک پوشش حفاظتی، جهت تلاش های ضد ملی محسوب نمی شود.

بهائیان بنا به تصریحات مسلم زعمایشان به کوشش هائی مبادرت می ورزند، که به هیچ وجه من الوجوه نمی تواند، همساز و منطبق با تصریحات مذکور در خصوص اطاعت از اوامر و نواهی حکومت تلقی شود:

۱- در بهائیت و بنا به نص و صایای عباس افندی: «بیت عدل الذی جعله اللّه مصدر کل خیر و مصونا من کل خطا ... مجمع کل امور است. و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه. و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد ...

۱- مجله «اخبار امری»، شماره ۹، دی ۱۳۲۸ ه. ش.

۲- خاصه در شماره ۹/ دی در ۱۳۲۴- ۴ و ۵ و ۱۱ مرداد و شهریور و اسفند ۱۳۲۵.

این بیت عدل مصدر تشریع است و حکومت قوه تنفیذ تشریع باید مؤید تنفیذ گردد ...

مرجع کل، کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد اللّه است». (۱)

چنین سازمانی که اساس حکومت بهائی است، نمی تواند بهائیان را اجازه دهد «به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمایند و مطیع و خیرخواه باشند». (۲)

انتظار بهائیان، انقراض حکومت های قانون اساسی ایران و روی کار آمدن «ایادی امر اللّه بهائیت» در هر کشوری است این عقیده و احساس عمومی را نه تنها از سطر سطر بحث آتی ما در خصوص سازمان شبکه ی بهائیت می توان یافت، بلکه مضمون تلگراف مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ شوقی افندی به بهائیان امریکا و ایران، به خوبی می تواند مبین و مؤید این ادعا باشد:

شوقی افندی در این تلگراف که از اجرای برنامه ی احداث تأسیسات بهائی در کوه کرمل خبر داده است، با تمام غرور و تکبر می نویسد:

«... اکمال این مشروع شایان تهنیت است، زیرا به فرموده ی حضرت عبد البهاء در آینده سلاطین عالم برای زیارت و اظهار خضوع به مقام حضرت باب مبشر شهید حضرت بهاء اللّه این راه را خواهند پیمود- شوقی». (۳)

۲- درجائی که بهائیت و بهائیان، آشکارا با قانون اساسی از یک سوی، و از سوی دیگر رژیم جمهوری، علناً اظهار مخالفت کرده و شکل حکومت بهائی را فراتر از اشکال حکومت های مذکور قرار داده است، چگونه می تواند به این گفته عباس افندی متقاعد شود که: «خیانت با هر پادشاه عادلی خیانت با خداست»؟!

شوقی افندی به نقل از صفحه ۸۴ از کتاب: «دور بهائی» (نشریه لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۳۲۲ ه. ش) می نویسد:

۱- «بهاء اللّه و عصر جدید»، ص ۳۰۰.

۲- همان، ص ۳۰۲.

۳- مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۱- ۲، اردیبهشت- خرداد ۱۳۳۰.

«حکومت متحده آینده بهائی ... در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است ... هیچ نوع از انواع حکومت دیمقراطی یا حکومات مطلقه و استبدادی، چه سلطنتی و چه جمهوری ... نمی تواند مماثل و مطابق اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش (میرزا حسینعلی بهاء) ترسیم و تنظیم گشته است». (۱)

پایان

۱- مؤلّف محترم مدارک و منابع مهمّ فراوانی را جمع آوری نموده بود تا در جلد دوّم کتاب بهائیان، آنها را به چاپ رسانده، در اختیار عموم قرار دهد، لیکن با شروع جنگ تحمیلی و تصرّف خرمشهر به دست بعثیان تجاوزگر، این اسناد همراه با صدها جلد کتاب نفیس و کلیّه اثاثیه منزل ایشان، توسّط بعثیان به غارت رفت و وی از ارائه کامل این کتاب و اسناد آن، به دانش دوستان و فرهیختگان محروم ماند. خداوند او را مشمول عنایات خویش قرار دهد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹